از قاجار به پهلوی

براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

۱۲۹۸-۱۳۰۹ ش / ۱۹۱۹-۱۹۳۰ م

دکتر محمدقلی مجد

ترجمه رضا مرزانی | مصطفی امیری

چاپ دوم



موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

از قاجار به پهلوی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجد، محمدقلی، 1325 -

Majd, Mohammd Gholi, 1946

عنوان و نام پدیدآور : از قاجار به پهلوی 1298-1309 بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا/ محمدقلی مجد ؛ مترجمین سیدرضا مرزانی ،مصطفی امیری.

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، 1389.

مشخصات ظاهری : 700ص.

شابک : 978-600-5786-01-9

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : رضا پهلوی، شاه ایران، 1257 - 1323.

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، 1304 - 1320

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344ق.

شناسه افزوده : مرزانی، سیدرضا، مترجم

شناسه افزوده : امیری، مصطفی، 1337 -، مترجم

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR1476/م3الف4 1389

رده بندی دیویی : 955/0822

شماره کتابشناسی ملی : 1993815

فهرست مطالب

ص:5

ص:9

فهرست اعلام653

ص:10

پیشگفتار

ص:11

این کتاب ترجمه ای است از پژوهش دیگری از آقای دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم آمریکا که با عنوان «From Qajar to Pahlavi: Iran, 1919-1930» در آن کشور چاپ و منتشر شده است. در این تحقیق حدود چهار هزار روز از تاریخ ایران (1298-1309) به تصویر کشیده شده است. مجد، برای این بررسی روزشمارگونه، از 633 سند منتشر نشده بهره برده که در قالب گزارش، تلگرام، ابلاغیه، دستورالعمل، نامه و یادداشت در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا نگهداری می شود.

نکته حائز اهمیت آن است که دکتر مجد اولین کسی است که به شکل گسترده از اسناد علنی شده آمریکا برای بررسی تاریخ ایران در طول سال های 1941-1921 استفاده کرده است. اسناد این دوره وزارت خارجه آمریکا، از حدود سی سال پیش در اختیار محققین قرار گرفت. روشن است که تعدادی از پژوهشگران از وجود این اسناد مطلع بودند. برای نمونه ارجاعاتی بسیار محدود به این اسناد در کتاب خانم استفانی کرونین درباره ارتش ایران در سال های 1926-1910 یا در کتاب آقای سیروس غنی درباره صعود رضا پهلوی دیده می شود. ولی تعجب آور است که این محققان از این اسناد استفاده نکرده و کار خود را محدود به اسناد وزارت خارجه بریتانیا نمودند. به راستی چرا آنها بر اسناد آمریکایی چشم پوشیدند؟

طرفه آنکه اسناد وزارت جنگ انگلیس درباره ایران در طی سالهای 1931-1914

ص:12

هنوز در حالت طبقه بندی قرار دارد و اعلام شده که تا سال 2053، علنی نخواهند شد. پرسش بعدی این است که انگلیس چه چیزی را می خواهد پنهان کند؟

در حالیکه تمامی آثاری که تاکنون درباره تاریخ ایران در دهه های اول قرن بیستم نوشته شده، مبتنی بر اسناد بریتانیا تألیف و تدوین شده است.

دکتر مجد درباره اهمیت اسناد وزارت امور خارجه آمریکا می گوید که این سندها تصوری را که سالیان مدید در میان ایرانیان وجود داشت تصدیق می کند؛ این که رضاشاه را انگلیسی ها به قدرت رسانیدند؛ انگلیسی ها حکومت او را حفظ کردند؛ و زمانی که تداوم قدرت او را غیر مفید تشخیص دادند، در سال 1941 وی را صحیح و سالم از ایران خارج کردند و پسرش را جایگزین او نمودند. درباره رضاشاه دروغ بزرگی رواج یافته که گویا او هوادار آلمان بود. چنین نیست.

دکتر مجد می افزاید که دروغ بزرگ دیگر این است که گویا رضاشاه برخلاف پسرش اهل انتقال پول به خارج از کشور نبود و ثروت مهمی در خارج نیاندوخت. اسناد آمریکایی نشان می دهد که وی حدود 200 میلیون دلار در بانک های خارج و معادل 50 میلیون دلار در ایران ذخیره پولی داشت. باید توجه کرد که این رقم متعلق به سال 1941 میلادی است و به پول امروز ثروت فوق را باید با ارقام نجومی محاسبه کرد. به علاوه، ما می دانیم که رضاشاه در شهریور 1320 به هیأت نمایندگی انگلیس در تهران پناهنده شد؛ به وسیله یک کشتی انگلیسی از ایران خارج شد؛ و تا پایان عمر در مناطق تحت سلطه انگلیس زندگی کرد. به علاوه، انگلیسی ها قصد داشتند رضاشاه را در اواخر عمرش از ژوهانسبورگ به کانادا انتقال دهند که به دلیل بیماری اش میسر نشد.

گزارش های قید شده در این اسناد، سرزمینی را توصیف می کند که بیست سال به غارت رفته؛ با وحشی گری سرکوب شده؛ و به شدت آسیب دیده است. فقر، ستم، قتل در زندان، سانسور، و جالب تر از همه کمبود مواد غذایی در این کشور بیداد می کرد.

در سال 1941، یعنی زمانی که سلطنت رضاشاه به پایان رسید، ایران یکی از عقب مانده ترین و فقیرترین کشورهای جهان بود. به گزارش سال 1952 بانک جهانی درباره ایران «طی چهل سال گذشته، جمعیت 13 الی 18 میلیون نفری ایران به طور عمده به کار کشاورزی اشتغال داشتند و تعداد اندکی از آنها در کار تجارت و کارگاه بودند. به

13رغم فراوانی مواد خام، نیروی کار و دستیابی به دریا، هیچ نوع از صنعت سنگین و تولید مواد خام، نیروی کار و دستیابی به دریا، هیچ نوعی از صنعت سنگین و تولید مواد خام، به جز استخراج نفت، وجود نداشت. احتمالاً هیچ کشوری را در جهان نمی توان یافت که مانند ایران منابع مواد خامش مانع توسعه اقتصادی و سبب عقب ماندگی آن شده باشد.»

«ایران نو»، که «رضاشاه کبیر» معمار آن بود، یک دیکتاتوری بی رحمانه و خشن نظامی بود که در آن قانون اساسی و مجلس به شوخی شباهت داشت. «ایران نو» یکی از فقیرترین و عقب مانده ترین کشورهای جهان زمان خود بود که نود درصد جمعیت آن بی سواد بودند؛ از جمله خود رضاشاه.

سفیر آمریکا در تهران، رضاشاه را در زمان سلطنتش چنین توصیف کرده است: «پسر بی سواد یک روستایی بی سواد»، مردی که «تنها مقدار ناچیزی با توحش فاصله دارد». ولی در یک چیز با آنها متفاوت بود: او یکی از ثروتمندترین مردان جهان زمان خود به شمار می رفت.

بخشی از این کتب به استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران به وسیله بریتانیا طی سالهای 1919-1923 اختصاص دارد؛ یعنی از دوره وثوق الدوله تا رضا پهلوی. بخشی دیگر مربوط به تحکیم دیکتاتوری نظامی به وسیله بریتانیا است؛ یعنی از ریاست الوزرایی رضاخان تا سلطنت او. این کتاب با ماجرای سرکوب خونین عشایر ایران در سال های 1929-1930 پایان می یابد. از این زمان تمامی مخالفت های آشکار با سلطه بریتانیا و دیکتاتوری پهلوی (که یکی بودند) سرکوب شده، زمینه برای الغای امتیاز نفت دارسی و جایگزین کردن آن با قرارداد 1933 فراهم شده است.(1)

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

1- برای آگاهی از نظرات دکتر محمدقلی مجد، می توانید به فصلنامه تاریخ معاصر، شماره 25 رجوع کنید.

ص:14

فصل اول

مقدمه

ص:15

در 25 آگوست 1941، نیروهای انگلستان و روسیه، از غرب و شمال، به ایران حمله کردند. ارتش ایران به سرعت از هم پاشید و رضاشاه پهلوی در سفارت انگلیس به دنبال گریزگاهی بود؛ اما ره به جایی نبرد. در 16 سپتامبر رضاشاه از سلطنت کناره گیری کرد و روز بعد تهران را ترک گفت و پسرش محمدرضا، جانشین او شد. در 28 سپتامبر 1941 شاه پیشین و همراهانش سوار بر یک کشتی انگلیسی به سوی بمبئی حرکت کردند. مقصد جزیره موریس بود.(1) نخست رضا شاه درخواست کرد به کانادا برود. وزیرمختار آمریکا در تهران، لوئیس دریفوس،(2) طی تلگرافی به وزارت خارجه آمریکا در 5 فوریه 1942 چنین می نویسد: «وزیرمختار انگلستان به من خبر داد که دولت [متبوع] وی به شاه پیشین اجازه داده است که وی از طریق جنوب افریقا رهسپار کانادا شود.» در راه کانادا، رضاشاه در ژوهانسبورگ مریض شد و از ادامه سفر باز ماند. وی در 26 جولای 1944 از دنیا رفت. کناره گیری رضاشاه با شادی و پای کوبی مردم در خیابان ها همراه شد. در سال 1979، زمانی که محمدرضا شاه، پسر و جانشین رضاشاه، به اجبار ایران را ترک گفت، صحنه هایی مشابه تکرار گردید. دریفوس [در تلگرافی] در

1- Majd, Great Britain، انتشارات دانشگاه فلوریدا، 2001، صص 382-376.

2- Louis Dreyfus

ص:16

تاریخ 18 سپتامبر 1941 می نویسد: «واکنش مردم ایران به کناره گیری شاه در مجموع، حاکی از آسودگی و مسرت آنها از رفتن یک حاکم مستبد است... بزرگترین سرخوردگی آنها این است که همچنان یکی از اعضای خاندان منفور پهلوی بر تخت شاهنشاهی تکیه زده [که البته] گام های مؤثر شاه جدید در تصحیح شرارت ها و جبران اشتباهات، این سرخوردگی را تا حدودی تعدیل کرده است.» (1)انگلستان نیز از این تغییر اوضاع بسیار خوشحال بود. در اول اکتبر 1941، سفیر آمریکا در لندن طی تلگرافی به وزیر امور خارجه [کشور خود] چنین گزارش داد: «در سی ام سپتامبر ضمن بررسی وضعیت جنگ در مجلس عوام، نخست وزیر [چرچیل] در صورت جلسه رسمی مجلس موارد زیر را در مورد ایران گزارش داد: «اما در مورد ایران؛ شکایاتی در مورد عملکرد

ضعیف و مردد ما در ایران به گوش من رسید. این امر مرا بسیار شگفت زده کرد. به یاد ندارم هیچ گاه پیش از این، عملکردی شایسته تر از این صورت گرفته باشد. ما عناصر خطرناک را در تهران با کمترین تلفات، حیرت آورترین سرعت و در همکاری نزدیک با متحد روسی خود، ریشه کن کردیم؛ حاکمی مستبد را وادار به تبعید کرده و یک پادشاه قانونی بر سر کار آوردیم؛ پادشاهی که به تمام اصلاحات و بازسازی هایی که سال ها به تأخیر افتاده و به شدت خلأ آنها احساس می شود، پای بند است؛ و امیدواریم به زودی متحدی جدید و وفادار را به مجلس معرفی کنیم. متحدی که با تلاش انگلستان و روسیه، از دولت و ملت باستانی ایران پدید آمده است. این متحد، گام های تقریباً جسورانه ما را که مجبور به برداشتن آنها هستیم، تأیید می کند. همچنین مردم ایران نه تنها برای آزادی، بلکه حتی برای تحرکات جنگی آینده نیز متحد ما خواهند بود. به نظر می رسد پیشرفت مسئله ایران تاکنون یکی از موفقیت آمیزترین اموری بوده که وزارت امور خارجه با آن درگیر بوده است. » (2)چنین واکنشی از طرف دشمنان حرفه ای ما منصفانه نیست. انگلستان در «توجیه» اشغال ایران و برکنار کردن رضا شاه مدعی بود وی حامی آلمان و یک دیکتاتور است. این ادعا که رضاشاه حامی آلمان است، بی اساس بود. انگلیس او را به قدرت رساند، و با حمایت و مساعدت انگلیسی ها بود که وی به

1- تلگرام دریفوس، 00.891/1777، مورخ 18 سپتامبر 1941.
2- تلگرام وینانت، شماره 1791، 00/4653. 891، مورخ 1 اکتبر 1941.

فرمانروایی خود ادامه داد و حداقل 150 میلیون دلار از پول های خود را در بانک لندن پس انداز کرد. به یقین می توان گفت رضاشاه حامی آلمان نبود. (1)علاوه بر این رضاشاه پس از کناره گیری، تحت حمایت انگلستان به سرعت از ایران خارج شد و از خشم و غضب مردم کشورش در امان ماند. پسر ارشد او، محمدرضا، بر تخت پادشاهی تکیه زد. رضاشاه تا فرا رسیدن مرگش در جولای 1944 به همراه خانواده خود در جنوب آفریقا، یک زندگی اشرافی و بی دغدغه ای را سپری کرد. وی همچنین به حساب بانکی خود در لندن و نیویورک دسترسی کامل داشت. چنین رفتاری، شایسته شاهی نیست که «حامی آلمان» بوده است. همچنین، همان طور که این پژوهش روشن خواهد ساخت، این ادعا که رضا شاه به دلیل دیکتاتور بودن از قدرت برکنار شد نیز پوچ است. انگلیسی ها [که خود] به رضا کمک کردند ارتشی سرکوبگر تأسیس کند، اکنون از مستبد

بودن او شکایت داشتند! چرا ایران مورد تهاجم قرار گرفت؟ همان طور که حوادث سال 1925 نشان داده است، انگلستان می توانست با توسل به شیوه های دیگری تغییراتی را در نظام شاهنشاهی به وجود آورد. همان گونه که در پژوهشی دیگر که بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ایالات متحده انجام داده ام آمده است، با فرا رسیدن سال های پایانی دهه 1930 زوال استبداد رضا شاه آشکار شد و بروز انقلاب و سرنگونی رژیم پهلوی امری محتمل بود. در حمله نیروهای انگلیسی و روسی به ایران پوسیدگی این رژیم به وضوح دیده می شود. با آغاز حمله، بنیاد ارتش و پلیس ایران فرو ریخت و ارکان حکومتی از هم پاشید. (2)هدف از این حمله که به رهبری انگلستان

1- رضاشاه هنگام کناره گیری از سلطنت، یکی از ثروتمندترین مردم جهان بود. بر اساس بایگانی وزارت خارجه ایالات متحده، وی نزدیک به 50 میلیون دلار در بانک تهران، 18 میلیون دلار در بانک های نیویورک و حداقل 100 میلیون دلار در بانک های لندن، ذخیره کرده بود. وی همچنین مقادیر نامشخصی در بانک های سوئیس سرمایه گذاری کرده بود. وی به بهانه خرید تسلیحات، عواید حاصل از فروش نفت ایران را به حساب های شخصی خود در این بانک ها واریز می کرد. این وجوه بخش اعظم مبالغی را که ذکر کردیم شامل می شوند. برای دریافت اطلاعات و اسناد بیشتر در این باره رجوع کنید به:Majd, Great Britain and Reza Shah, 267-330.، وی همچنین 7000 دهکده را تصاحب کرد و مناطق وسیعی از اراضی ایران را به املاک شخصی خود اضافه نمود. مراجعه کنید به: Mohamad Gholi Majd, Resistance to the Shah: Landowners and Ulama in Iran انتشارات دانشگاه فلوریدا، 2000، صص 71- 33.

2- Majd, Great Britain and Reza Shah صص 365-376، برای مشاهده مستقیم اسناد مربوط به حوادث رشت به دنبال اشغال شمال ایران توسط روس ها رجوع کنید به مجد، مقاومت در برابر شاه، صص 24-19.

صورت گرفت، نجات رژیم پهلوی و ابقای تسلط بر ایران بود. انگلستان در این کار به موفقیتی شگفت دست یافت.

سرگذشت رضا شاه به خوبی روشن کننده حوادث 62 سال بعد است؛ زمانی که دیکتاتور عراقی، صدام حسین، در حمله ای که به رهبری آمریکا صورت گرفت، از حکومت ساقط شد.

در هر دو نمونه، ارتشی که مردم کشور را مرعوب خود ساخته بود، در برابر مهاجمین هیچ مقاومتی نکرد. همان طور که در سال 1941 اثری از ارتش رضا شاه دیده نشد، [با آغاز حمله آمریکا] گارد ریاست جمهوری صدام نیز مضمحل شد. در هر یک از این موارد، سقوط دیکتاتور با هلهله و شادمانی همراه بود. شباهت های این دو دیکتاتور، چیزی بیش از سرنگونی آنها است. هر دوی آنها با کمک و حمایت خارجی به قدرت رسیده و به حکمرانی خود ادامه دادند؛ هر دو دیکتاتور با مردم خود وحشیانه رفتار می کردند؛ هر دوی آنها با چپاول منابع نفتی کشور خود زندگی مرفهی فراهم آورده و اموال فراوانی در بانک های خارجی انباشته بودند؛ و زمانی که ادامه حکومت آنها نامطلوب ارزیابی شد، از جایگاه حکمرانی به زیر کشیده شدند. اندکی پیش از آغاز حمله به ایران، سخنان بسیاری در مورد چپاول اموال [مملکت] به گوش می رسید، اما بلافاصله پس از سرنگونی دیکتاتور، این موضوع به دست فراموشی سپرده شد و کسی در مورد آن حرفی به میان نیاورد. در هر دو مورد، کذب بودن دلایلی که برای تهاجم و «تغییر رژیم» اقامه می شود، آشکار است. اظهار نگرانی در مورد سلاح های کشتار جمعی عراق واقعیت نداشت، چرا که این نسل از سلاح ها با موافقت دولت ریگان در اختیار عراق قرار گرفت. در خلال جنگ ایران و عراق، طی سال های 88-1980، زمانی که همین سلاح علیه نیروهای ایرانی و کردهای عراقی به کار گرفته شد، هیچ اعتراضی شنیده نشد و کسی عراق را محکوم نکرد. علاوه بر این، بسیار بعید بود که صدام از این سلاح ها علیه نیرو های آمریکایی و متحدانش استفاده کند، زیرا در جنگ خلیج فارس در سال 1991 نیز این سلاح ها را علیه نیرو های تحت رهبری آمریکا به کار نبرد. دلایلی که بعدها در حمله به عراق اعلام شد، پایه محکمتری نداشت. ابراز نگرانی در مورد استبداد و بی رحمی صدام نسبت به مردم عراق نیز، بی اساس بود. در دهه 1970 صدام را به قدرت رساندند و به مدت سه دهه، به ویژه در دهه 1980، از او حمایت کرده و

ص:19

به یاریش شتافتند. بنابراین اظهار «دلسوزی»های بعدی برای مردم عراق به خاطر بدبختی هایشان باورکردنی نبود. در ماه مارس سال 1991، ایالات متحده پس از آنکه شیعیان و کردهای عراق را به قیام علیه صدام تشویق کرد، با خیال

راحت چشم های خود را بر قتل عام شیعیان و کرد ها به دست صدام بست. یک فرد بدبین ممکن است ادعا کند که همه این کار ها برای آن بود که صدام بتواند دشمنانش را درهم بشکند و برای دوازده سال دیگر بر مسند قدرت تکیه کند. از آنجا که در سال 2003 صدام جز برای مردم کشور خود، برای هیچ کشور دیگری تهدید قلمداد نمی شد و از آنجا که وی هیچ گونه دخالتی در حادثه تروریستی 11 سپتامبر 2001 نداشت، چرا ایالات متحده تصمیم گرفت به عراق یورش ببرد و او را از مسند قدرت به زیر کشد؟ سرنگونی رضا شاه در سال 1941 بینش خوبی در این باره به ما می دهد. در سال 2000 کاملاً آشکار بود که صدام حسین و سنی ها بیش از این توانایی اداره قدرت را ندارند؛ و انقلابی اسلامی، نظیر انقلاب ایران در راه است. رژیم صدام نیز همچون رژیم شاه پوسیده بود. این پوسیدگی به حدی بود که بلافاصله پس از حمله نیرو های تحت رهبری آمریکا رژیم صدام از هم پاشید. حمله آمریکا به عراق در سال 2003، همچون حمله انگلستان به ایران در سال 1941، با هدف جلوگیری از وقوع یک انقلاب؛ و حفظ کنترل آن کشور از طریق به قدرت رساندن شیعیان و کرد ها در عراق انجام گرفت. آمریکا به تقلید از تجربه موفق انگلستان در اشغال ایران در سال 1320؛ و با اطمینان به پیروزی ماجراجویی نابخردانه ای را در عراق آغاز کرد. اما ماجرای عراق بسیار سخت تر بود؛ زیرا در آنجا کل نظام باید تغییر می کرد. در ایران سال 1320، فقط آنکه در رأس قدرت بود کنار زده شد؛ و در روز های 25 تا 30 اوت با اینکه عملاً هیچ دولتی بر سر کار نبود، هیچ غارت و هرج و مرجی در تهران رخ نداد. اما بغداد، برخلاف تهران، به هنگام اشغال به دست نیرو های آمریکایی، همچون زمان ورود نیرو های انگلستان در 11 مارس 1917، دستخوش غارت و هرج و مرج گسترده ای شد. (1)

1- برای مشاهده گزارش مفصل اُسکار اس هینزر، کنسول آمریکا در مورد غارتگری های 11-10 مارس 1917 در بغداد و همچنین پاسخ بریتانیا به آن رجوع کنید به: Mohamad Gholi Majd, Iraq in World War I: From Ottoman Rule to British Conquest. انتشارات دانشگاه آمریکا، 2006، صص 305-307. برای مشاهده اسناد مربوط به غارت بصره در 22-17 نوامبر 1914، در زمان اشغال این شهر توسط انگلیسی ها، به همان منبع صص 85-88 رجوع کنید.

خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول

آخرین فصل تاریخ خاورمیانه با جنگ جهانی اول آغاز می شود که این منطقه را دست خوش تغییرات شگرفی کرد. علاوه بر اضمحلال امپراطوری عثمانی، تمام سرزمین هایی که میان هند و مصر قرار داشت، تحت تصرف و نفوذ انگلستان درآمد. کشورهای ایران (که پیش از نوامبر 1934 با نام فارس شناخته می شد)، عراق، سوریه، عربستان و فلسطین در این منطقه قرار داشتند. در توافقنامه مخفی ماه مارس 1915، انگلستان، روسیه و فرانسه بر سر تقسیم امپراطوری عثمانی و ایران به تفاهم رسیده و خاور نزدیک را میان متحدین تقسیم کردند. در قراردادی جداگانه میان انگلستان و روسیه، آن تقسیم بندی که روسیه و انگلستان در سال 1907 با یکدیگر بر سر آن به تفاهم رسیده بودند تغییر کرد و مناطق نفتی که به تازگی کشف شده بود(1)، ضمیمه قلمرو انگلستان شد. در مقابل، انگلستان، حاکمیت روسیه را بر استانبول و تنگه داردانل پذیرفت. بلافاصله پس از این قرارداد و به دنبال پیروزی نیرو های انگلستان در جنوب عراق در آوریل 1915، انگلستان سهم خود از ایران را به تصرف درآورد. هم زمان، روسیه نیز نیمه شمالی ایران را که در قرارداد 1915 به او اختصاص یافته بود، اشغال کرد. در مارس1916، تقسیم دو فاکتوی ایران میان روسیه و انگلستان کامل شده بود. توافق سایکس پیکو در ماه مه 1916 تقسیم فلسطین و سوریه بزرگ را میان انگلستان و فرانسه به انجام رساند. پس از انقلاب بلشویکی و خروج روسیه از ایران، انگلستان به دنبال فتح عراق، نیمه شمالی ایران را نیز تصرف کرد. در اکتبر 1918، زمانی که ترکیه شکست خورده و مغلوب درخواست صلح کرد، انگلستان منطقه وسیعی را که میان هند و مصر قرار داشت، تحت کنترل خود درآورد. بدون تردید، این دستاورد، بزرگترین دستاورد استعماری در تاریخ معاصر است. با اینکه جنگ تمام این منطقه را ویران کرده بود، بیشترین خسارات بر ایران تحمیل شد. در ایران 9 تا11 میلیون انسان یا به تعبیر

1- در مورد همکاری ابن سعود با بریتانیا رجوع کنید به: Majd, Iraq in World War I، ص 276.

دیگر، نیمی از جمعیت کشور در اثر قحطی جان باختند.(1)شکی نیست که این قحطی، کار انگلستان را در تسلط بر ایران و حفظ کنترل آن در دهه های بعد تسهیل کرد. این قحطی، جامعه ایران را ویران کرد. به دنبال جنگ جهانی اول، انگلستان و فرانسه برای خلق «ملت-کشور های مدرن» در خاورمیانه دست به

کار شدند. در همان زمان که فرانسه در سوریه و لبنان جمهوری ایجاد کرد؛ انگلستان در عراق، اردن و عربستان سعودی، یک نوع شاهنشاهی موروثی خلق کرد. در کشورهای عربی، پادشاهان از میان شیخ های عرب سنی انتخاب شدند. این افراد کسانی بودند که در جنگ جهانی اول به کمک انگلستان شتافته بودند. ابن سعود پادشاه عربستان شد، کشوری که به تازگی تأسیس شده بود. یکی دیگر از شیوخ عربستان، پادشاه هاشمی اردن شد در حالی که پسر عموی وی در سال 1921 پادشاه هاشمی عراق گردید. جدا از تحمیل پادشاهی سنی بر عراق شیعه، مرزهای شمالی عراق جدید نیز کاملاً آشفته و نامشخص بود. گزارش کنسولگری آمریکا در بغداد در تاریخ 28 فوریه 1921 حاوی اظهارات ذیل می باشد: به سختی می توان گفت خطی که به واسطه معاهده سورس (Sevres) به عنوان مرز تعیین شده، منطقی یا ثابت است. مرز شمالی بین النهرین کاملاً آشفته است و نیم میلیون کرد را ضمیمه قلمرو اعراب کرده است. بنابراین موقعیتی خلق شده که نگهداری آن نیازمند نیروی دائمی است.»(2) پادشاهی هاشمی در سال 1958 پایانی سخت را تجربه کرد. بیست سال بعد، پادشاهی پهلوی نیز به سرنوشت همتای عراقی خود دچار شد. در کنفرانس صلح ورسای، ایران موفق نشد پرونده خود را مطرح کند. تلاش های آمریکا برای تضمین بررسی دادخواست ایران در کنفرانس، مخالفت شدید انگلستان را برانگیخت. این امر موجب درگیری لفظی میان وزیر امور خارجه آمریکا، ربرت لنسینگ،* و همتای انگلیسی او، لرد بالفور،** شد. به دنبال امضای توافقنامه 9

1- محمدقلی مجد، قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، 1387.

2- گزارش اُونس، شماره 49، 6363/245. 800، مورخ28 فوریه 1921.* Robert Lansing. ** Lord Balfour. .Mohamad Gholi Majd, Oil and the Kiling of the American Consul in Tehran، انتشارات دانشگاه آمریکا، 2006، ص 5.

آگوست 1919 میان انگلستان و ایران، اختلافات آشکار آمریکا و انگلستان سر باز کرد. به موجب این قرار داد، انگلستان رسماً امور مالی و نظامی ایران را به دست گرفت. با انعقاد قرارداد نفتی سن رمو در آوریل 1920 این تنش شدت بیشتری یافت. در این قرارداد، منابع نفتی خاورمیانه رسماً میان انگلستان و

فرانسه تقسیم شد و ایالات متحده هیچ سهمی از این قرارداد نبرد. جای تأمل است که بررسی نقش تنش انگلیس آمریکا و دیپلماسی این دو کشور در شکل دادن به سرنوشت خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول، عموماً مورد غفلت واقع شده است. سرچشمه این تنش، بدگمانی آمریکا نسبت به عملکرد انگلستان بود. آمریکا تصور می کرد انگلستان به دنبال انحصار منابع نفتی منطقه بوده و درصدد محروم کردن این کشور از منابع نفتی عراق و ایران است. پس از این، در ماه های مه 1920 تا فوریه 1921، فعالیت های دیپلماتیک و تبادل نامه میان دولت آمریکا و انگلستان و همچنین تعامل شرکت های نفتی این دو کشور افزایش یافت. با فرا رسیدن فوریه 1921، طرح کلی یک «تفاهم نامه نفتی» آمریکایی- انگلیسی پی ریزی شد و تنش ها به شدت کاهش یافت. این تفاهم نامه نفتی در مه 1921 نهایی شد. به دنبال این تفاهم، انگلستان «درهای» عراق را به روی شرکت های نفتی آمریکایی گشود و «فرصتی برابر» برای آنها فراهم آورد. در مقابل، ایالات متحده سلطه بی قید و شرط انگلستان را بر ایران و منابع نفتی این کشور، به رسمیت شناخت.(1)اگرچه قرارداد آگوست 1907 انگلستان روسیه بسیار مورد توجه مورخان قرار گرفته، اما اهمیت قرارداد نفتی 1921 انگلستان آمریکا در تعیین سرنوشت ایران (و عراق)، همچنان ناشناخته باقی مانده است. بلافاصله پس از کشف نفت در «منطقه بی طرف» ایران در سال 1908، قرارداد 1907 انگلیس روسیه به حالت تعلیق درآمد و در سال 1914 عملاً بی اثر بود و به همین دلیل در مارس 1915 «اصلاح» گردید.(2)در مقابل، تفاهم نامه انگلیس آمریکا نقش تعیین کننده ای در شکل دادن به سرنوشت ایران بازی کرد. آمریکا در مقابل کودتای سوم اسفند 1299 هیچ واکنشی نشان نداد. بی تفاوتی آمریکا در این مورد، تضاد شدیدی با واکنش این کشور در مقابل معاهده 1919 انگلیس ایران داشت

1- Mohamad Gholi Majd, Oil and the Kiling of the American Consul in Tehran ، صص 98-59

2- Majd, Persia in World War I، صص 30-11

که البته با توجه به تفاهم نفتی مذکور قابل درک است. همان گونه که اشاره شد، انگلستان علاوه بر تأسیس پادشاهی های جدید در کشورهای عرب، پادشاهی جدیدی نیز در ایران بنا کرد. انگلیسی ها با سرنگون کردن قاجارها که در دهه 1780 به قدرت رسیدند، خاندان پهلوی (1925- 1979) را به پادشاهی

رساندند. همان طور که در این کتاب تشریح شده است، مهندسی سلطنتی انگلستان در ایران، تابع تاکتیک رضایت دولت آمریکا بود. وضع موجود تا زمان درگیری نظامی آمریکا در خاورمیانه در جنگ جهانی دوم و پس از آن، ثابت بود. این وضعیت در «تشخیص» 10 مارس 1942 رییس جمهور [آمریکا] چنین تشریح شده است: «آقای استتینیوس* عزیز! به منظور عملی ساختن اختیاری که ذیل فرمان اجرایی شماره 8926 در تاریخ 28 اکتبر 1941، به شما به عنوان متولی وام و اجاره، تنفیذ شده است و به منظور قادر ساختن شما برای سازمان دادن کمک های وام و اجاره به دولت ایران، بدین وسیله اعلام می دارم که دفاع از دولت ایران برای صیانت از ایالات متحده، حیاتی محسوب می شود، ارادتمند شما، فرانکلین دی روزولت.»(1) خانواده پهلوی که از سوی آمریکا حمایت می شد، عمیقاً نامحبوب بود. ادامه حکومت این خاندان، دائماً به حمایت و دخالت خارجی نیاز داشت. مثال بارز این حمایت، در کودتای 1332 دیده می شود. کودتای 1332 به پشتیبانی آمریکا و انگلیس صورت گرفت و دومین شاه پهلوی را مجدداً بر مسند قدرت نشاند. زوال اتحاد شوروی، رژیم پهلوی را محکوم به فنا کرد. با آشکار شدن علائم زوال روسیه در دهه 1970، فاصله گرفتن دولت کارتر از خاندان پهلوی آغاز شد. رژیم پهلوی با محروم شدن از حمایت های آمریکا، به سرعت سرنگون گردید. این بار هم مانند شهریور 1320، ارکان ارتش، پلیس و ژاندارمری ایران از هم گسست.

تأسیس پادشاهی پهلوی:

1925 -1919

هدف این کتاب نگارش تاریخ ایران در فاصله سال های 1919 تا 1930، با تکیه بر اسناد

1- نامه فرانکلین دی روزولت به استتینیوس، 891/20/133 ، مورخ 10 مارس 1942.

ص:24

بایگانی وزارت خارجه آمریکا است؛ دهه آغازین روابط ایران و آمریکا و دوره ای پر حادثه که در آن، خاندان قاجار سرنگون شد و پهلوی ها به قدرت رسیدند. این پژوهش به دو بخش تقسیم شده است. در فصل های دوم تا دهم به پیش زمینه و چگونگی تأسیس سلطنت پهلوی می پردازند؛ و در فصل های یازدهم تا

پانزدهم، به نحوه تثبیت این خاندان جدید پرداخته شده است. تا کنون پژوهش تاریخی مفصلی درباره حوادث سال های 1919 تا 1930 ایران، بر اساس اسناد قابل اطمینان و به زبان انگلیسی انجام نشده است. امید است که این کتاب جبرانی برای این غفلت باشد. علاوه بر این، علاقه و چشم داشت آمریکا به نفت ایران؛ و درگیر بودن با سیاست ایران از طریق مستشاران آمریکایی؛ و آثار باستانی ایران، راه آهن ایران، در کنار رابطه دیرپای فرهنگی و میسیونرهای آمریکایی در ایران، موجب شده است که بایگانی های دیپلماتیک آمریکا درباره این برهه از تاریخ ایران، غنی و سرشار از اسناد باشد. در پژوهش های پیشین خود بخشی از این اسناد را به کار گرفته ام، اما بخش قابل توجهی از این اسناد دست نخورده باقی مانده است.

انگلستان در جولای 1918 کابینه وثوق الدوله را به قدرت رساند. در ماه های آگوست تا دسامبر 1918 تلاش بسیاری برای به زیر کشیدن این کابینه صورت گرفت، اما انگلیسی ها این تلاش ها را ناکام گذاشتند.(1)با فرا رسیدن ژوئیه 1919، وضعیت کابینه وثوق «تزلزل ناپذیر» به نظر می رسید.

در فصل دوم این کتاب، تداوم ثبات کابینه وثوق الدوله را تشریح کرده و سپس به اعلان قرارداد 9 آگوست 1919 ایران- انگلیس و واکنش های متعاقب آن پرداخته ام. مردم ایران که مخالفت آمریکا را با این توافقنامه دیدند، قوت قلب یافته و کابینه را به چالش کشیدند. نارضایتی روز افزون آمریکایی ها از قرارداد نفتی سن رمو که در آوریل 1920 میان انگلیس و فرانسه منعقد شد، تنش های موجود در کنگره و گزارش نفتی رئیس جمهور ویلسون به کنگره در مه 1920، به مردم ایران جرأت و جسارت بسیار بخشید.(2) با افزایش مقاومت های مردمی و از کنترل خارج شدن استان های گیلان و

1- Majd, Persia in World WarI، صص 263-275
2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 33-37

ص:25

آذربایجان، وثوق الدوله در ژوئن 1920 استعفا داد و از کشور فرار کرد.

فصل سوم، فروپاشی کابینه او را توضیح می دهد. همان طور که اتفاقات بعدی نشان می دهد، آشکار است که در آن شرایط، معاهده ایران انگلیس که در نظر

مردم ننگین محسوب می شد، قراردادی مطلوب بود. چرا که دولت وثوق الدوله، همه آن چیزی بود که میان ایران و استبداد نظامی حایل شده بود. همچنین کاملاً روشن است با اینکه دولت آمریکا در لغو این معاهده مؤثر بود، اما به زودی ایران را تسلیم انگلستان کرد. کودتای 21 فوریه 1921، استبداد نظامی مهارگسیخته ای را به مدت 60 سال بر ایران حاکم کرد و بدین گونه مسیر انقلاب سال 1979 را هموار ساخت.

در فصل چهارم به کابینه های موقت مشیرالدوله و سپهدار (ژوئن 1920 تا فوریه 1921) پرداخته ام. این دوره با نفوذ گسترده بازیگران آمریکایی-انگلیسی و پی ریزی تفاهم نامه نفتی هم زمان شده است.(1) تفاهم با ایالات متحده، معاهده ایران انگلیس را دوباره مطرح کرد: انگلستان توانست با برقرار کردن استبداد نظامی که پس از کودتای 21 فوریه 1921 به وجود آمد، هر چه بیشتر ایران را تحت کنترل خود درآورد. عده ای معتقدند افزایش مخالفت ها علیه کابینه سپهدار در پاییز 1920، منجر به کودتا شد. این ادعا بسیار فریبنده است؛ بلکه باید توجه داشت که این حوادث هم زمان با خداحافظی ویلسون و روی کار آمدن هاردینگ بود. علی رغم تفاهم نفتی، انگلستان به هیچ وجه نمی توانست خطر کند. «ماجرای ژدس(2)» که چندی پیش از کودتا صورت گرفت، بخشی از یک طرح زیرکانه برای پیش دستی در برابر هرگونه واکنش معاندانه احتمالی آمریکا بود که با موفقیت اجرا شد.(3)

فصل پنجم به بررسی کودتایی می پردازد که سرآغاز دوره جدیدی در تاریخ ایران است. در این کودتا سرهنگ رضاخان، یک افسر قزاق گمنام به قدرت رسید؛ و بلافاصله پس از کودتا «فرماندهی کل قوا» و وزارت جنگ را به عهده گرفت. فصل پنج همچنین به توصیف شرایط پس از کودتا و دستگیری افراد برجسته می پردازد. در فاصله 30 ماه پس از کودتا و انتصاب رضاخان به عنوان نخست وزیر (فوریه 1921 تا اکتبر

1- همان، صص 96-77

2- Geddes Affair

3- همان، صص 55-45

1923)، شش کابینه جای خود را به دیگری دادند و در هر شش دوره رضا وزیر جنگ بود. در روزهای توالی این کابینه های «رنگارنگ»، بنیان یک

استبداد نظامی ریخته شد. با حمایت های انگلیس، ارتش دائمی بزرگی به وجود آمد که کنترل دولت بر مناطق دوردست کشور را ممکن می ساخت. این ارتش به سلاحی خطرناک علیه مخالفین وزیر جنگ تبدیل شد. همان طور که در فصل شش تبیین شده است، در پاییز 1922، میان نخست وزیر وقت، قوام السلطنه و رضا منازعه سختی درگرفت. رضا به پشتیبانی ارتش، از این میدان پیروز بیرون آمد. به مدد همین پشتیبان، صعود دائمی وزیر جنگ ممکن شد. در اکتبر 1923 احمدشاه که مرعوب این قدرت روز افزون شده بود، او را به نخست وزیری منصوب کرد و خود کشور را ترک گفت. در مارس 1924، اندکی پس از انتصاب رضا به نخست وزیری، در حالی که او وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را نیز در اختیار داشت، سعی کرد ایران را به یک جمهوری تبدیل کرده و خود را رئیس جمهور بخواند.

در فصل هفتم چرایی ناکامی وی در این راه آمده است. این ناکامی، مردم ایران را تشویق کرد تلاش کنند خود را از استبدادی که به تازگی پا گرفته بود، برهانند. همانند اکتبر 1922، باز هم با دخالت ارتش، رضا بر مسند خود باقی ماند. اما در ژوئن 1924، مخالفت با ادامه حکمرانی او افزایش یافت و حملات روزنامه ها روز به روز جسورانه تر شد. در جولای 1924 آشکار بود که رضا وضعیت خوبی ندارد. من گزارشی مستند از قتل معاون کنسول آمریکا در تهران در تاریخ 18 جولای 1924، تهیه کرده ام. (1)این جنایت دستاویز خوبی برای رضا بود تا با اعلان حکومت نظامی مخالفین خود را دستگیر و قدرت خود را حفظ کند.

ماجرای شیخ محمره و «آزادسازی» عربستان (خوزستان) در فصل هشتم مورد بررسی قرار گرفته است. بلافاصله پس از ماجرای «جمهوری» و قضیه ایمبری*(2)معلوم شد که تمام این قضایا صرفاً نمایشی به کارگردانی انگلیسی ها بوده تا موقعیت متزلزل رضا تثبیت شود. در نوامبر 1924، رضا ارتش خود را به سمت خوزستان گسیل داشت.

1- همان، 320-239

2- Imbrie

جایی که شیخ محمره (شیخ خزعل) سر به شورش برداشته و دولت ایران را به مبارزه طلبیده بود. شیخ خزعل سال ها تحت الحمایه انگلیسی ها بود. پس از رد

و بدل شدن «تلگراف های بسیار»، شیخ «تسلیم شد» و «درخواست عفو» کرد و «بخشیده» شد. در آوریل 1925 شیخ خزعل بی دفاع که متقاعد شده بود از بصره بازگردد، دستگیر و به تهران منتقل شد. تنها گذاشتن شیخ محمره، بخشی از سیاست جدید انگلستان بود. در این سیاست، «رهبران جزء» به نفع حکومت مرکزی رضا، باید قربانی می شدند. فصل هشتم به سوء تدبیر نظامی در جنوب ایران و قتل کاکس*(1) می پردازد. قتل کاکس که بلافاصله پس از کشته شدن ایمبری رخ داد و واکنش انگلستان به این حوادث، «اطلاعات جالبی» را در مورد دیپلماسی انگلستان در اختیار می گذارد. رضا بلافاصله پس از بازگشت از جنوب، بار دیگر سعی کرد که شاه غایب را خلع و خود را جانشین او کند. «شکست نهضت نایب السلطنه» در فوریه 1925، که در فصل نهم توضیح داده شده، رضاخان را به حدی تضعیف کرد که موری** (2)فکر می کرد که کار رضاخان «به پایان» رسیده است. البته مشخص بود پیش بینی سقوط قریب الوقوع رضاخان، اغراق آمیز است. اما پس از ترمیم مختصری که در ماه های آوریل تا ژوئن 1925 صورت گرفت، در آگوست 1925، بار دیگر رضا در موقعیت وخیمی قرار گرفت و مجبور شد در تلگرافی از شاه خواهش کند به کشور بازگردد. اعلان بازگشت شاه، پاسخ مرسوم انگلیسی ها را در پی داشت؛ یعنی خلق یک «بحران» با به راه انداختن شورش های شهری. اما «بلوای نان» در سپتامبر 1925 بیش از پیش موقعیت ضعیف رضا؛ و ضرورت انجام اقدامی مؤثر برای ابقای وی بر مسند قدرت را آشکار ساخت. خیزش او به سمت تخت پادشاهی، حرکتی تدافعی برای ابقای وی بر مسند قدرت بود. همان طور که در فصل دهم به تفصیل آمده است، علی رغم تأمین امنیت موقعیت رضا، روشن بود که ابقای او بر مسند قدرت، روز به روز دشوارتر می شود. پس از این بود که «جنبش ملی»، سلسله قاجار را خلع کرد و رضا پهلوی را به عنوان شاه «برگزید». این سومین باری بود که تلاش می شد رضا به ریاست مملکت برسد، به همین دلیل تجارب به دست آمده از

.Cox -1

Murray -2

ص:28

«جنبش جمهوری» و قضیه نایب السلطنه به خوبی مورد استفاده قرار گرفت. در این فصل، شاهد نمونه ای از گزارش های دیپلماتیک آمریکا خواهیم بود که نقش انگلیس را در به سلطنت رساندن رضا پهلوی مدنظر قرار داده اند.

پس از اینکه انگلستان توانست شخص موردنظر خود را بر تخت پادشاهی بنشاند، فرانسه نیز نارضایتی خود را آشکار ساخت. فصل دهم با توصیف جشن تاج گذاری شاه جدید به پایان می رسد.

تثبیت سلطنت پهلوی، 1926 1930

ارتش، پایگاه قدرت داخلی پهلوی را تشکیل می داد و روشن بود که قدرت رضا شاه بر بنیانی ضعیف بنا نهاده شده است. در ژوئیه 1926، اندکی پس از رسیدن رضا شاه به تخت شاهنشاهی، مستشار آمریکایی امور مالی ایران، آرتور میلیسپو، گزارشی مفصل از فساد در ارتش ایران تهیه و به گروهی منتخب از وزرا ارائه کرد. این گزارش که در فصل یازدهم آورده شده است، تصویری نابسامان از وضعیت ارتش ارائه داده و فرا رسیدن اوضاع وخیمی را هشدار می دهد. همان طور که میلیسپو پیش بینی کرد، در تابستان 1926، نافرمانی های گسترده ای در خراسان و آذربایجان رخ داد. علاوه بر این، شورشی هم در کردستان در جریان بود؛ و به دنبال آن نیز توطئه خطرناک در ارتش کشف شد و تلاش سرهنگ پولادین برای کشتن رضا شاه در آخرین لحظات عقیم ماند. اگر چه توطئه گران به شدت مجازات شدند؛ اما همه اینها تأکیدی بود بر سست بودن پایه های سلطنت پهلوی. تغییر مدام وزرا و «بحران ها» و ترمیم پیاپی کابینه ها، در سال های 1926 و 1927 از وضعیت ناپایدار سیاسی در آن زمان حکایت می کند. حتی در مجلس ششم، که مطابق با خواسته های پهلوی «انتخاب شد» و در جولای 1926 کار خود را آغاز کرد، نشانه هایی از استقلال رأی و تمرد از منویات ملوکانه دیده می شود. سیاست های مرموز و پر از خدعه خیانت و جنایات، نظیر سوءقصد به مدرس، در فصل دوازدهم تشریح شده است. برای فائق آمدن بر شرایط نابسامان و بی ثبات سیاسی، در فوریه 1927 دولتی روی کار آورده شد که ریاست اسمی آن با مستوفی الممالک بود؛ اما تمام قدرت اجرایی در دست وزرای «سه گانه ای» بود که تنها در مقابل شاه پاسخگو بودند. کنترل ارتش و دستگاه امنیتی نیز در دست شاه بود. تعیین این شورای «سه نفره»،

ص:29

نشان از آغاز تثبیت سلطنت پهلوی دارد. حتی با تغییر نخست وزیر، این شورای سه نفره که عبارت بودند از تیمورتاش، فیروز و داور، همچنان به کار خود ادامه می داد. در ژوئن 1929 فیروز از پست خود عزل و سپس دستگیر شد. اما دو نفر دیگر همچنان به کار خود ادامه دادند. اخراج میلسپو در ژوئن 1927، به

بدنامی گسترده رژیم پهلوی دامن زد. در مه 1927 تغییراتی در نظام قضایی کشور رخ داد. با انجام این تغییرات، روحانیت از دخالت در امور قضایی منع شده و از وزارت دادگستری اخراج شدند. اندکی پس از اخراج میلسپو، مخالفت روحانیون بیشتر شد. قرارداد ایران روسیه در اکتبر 1927 و واگذاری امتیاز انحصاری شیلات به روسیه، مردم و روحانیون را هر چه بیشتر علیه حکومت تحریک کرد. با تصویب قانون اسناد زمین در فوریه 1928 این مخالفت ها ادامه یافت. این قانون، قدرت و معیشت روحانیون شیعه را تضعیف می کرد. علاوه بر سرکوبی روز افزون مردم، رژیم در سال 1928 اقدام به تأسیس «احزاب سیاسی» ساختگی کرد. این احزاب، نمونه های اولیه احزاب سیاسی دهه 1960 و 1970 بودند. خلاصه اینکه در ژوئیه 1928، یک نظام استبدادی ظالم استقرار یافته بود و رژیم پهلوی آماده نابود کردن مخالفین خود بود که روحانیون شیعه، مهمترین آنها بودند.

بدگمانی و دشمنی متقابل روحانیون شیعه و رژیم پهلوی که در فصل سیزدهم بدان پرداخته ام، عمیق تر شد. بیشتر مردم معتقد بودند رضا شاه بهایی است. بدرفتاری با علما و قرار گرفتن بهائیان در پست های مهم دولتی، بیش از پیش بدگمانی روحانیت را تشدید کرد. در 24 مارس 1928، یا چند روز پیش یا پس از آن، در رویدادی که احتمالاً در تاریخ ایران بی سابقه است، رضاشاه شخصاً یک روحانی شیعه را در حرم مقدس قم مورد ضرب و شتم قرار داد. در پی هفتمین دوره انتخابات مجلس در تابستان 1928، رژیم به سمت سرکوب بیشتر مخالفین روحانی خود پیش رفت. در این میان، می توان به سرکوب مدرس اشاره کرد که پس از شکست در انتخابات، دستگیر و تبعید شد. شرح این حوادث در فصل سیزدهم آمده است. در دسامبر 1928، مجلس متمم قانون ثبت اسناد و املاک را تصویب کرد. همچنین در این مجلس تحت عنوان «قانون اصلاح لباس»، حمله اصلی به روحانیت تصویب گردید. این قانون، مردها را ملزم می ساخت به جای کلاه مخروطی شکل یا دستار، «کلاه پهلوی» به سر کرده و به جای پوشش سنتی ایرانی، لباس های مدل اروپایی به تن کنند. زنان نیز حق استفاده از

ص:30

نقاب را در انظار عمومی از دست دادند. این اقدامات مخالفت شدید روحانیون شیعه و افراد متدین را در پی داشت. دولت در پاسخ به این مخالفت ها، در تابستان 1929 روحانیون بسیاری را دستگیر و موفق شد مخالفان روحانی را عجالتاً سرکوب کند. با مطالعه این اسناد می توان دریافت که چرا روحانیون

ایران در جریان انقلاب اسلامی 1979، تا بدان حد از رژیم پهلوی نفرت داشتند؛ و چرا آیت الله خمینی که در زمان رضاشاه طلبه ای جوان بود، از شخص رضا شاه چنان کینه عمیقی به دل داشت. همچنین حوادث سال 1928 افغانستان نشان داد که ایران نیز بر لبه تیغ قرار دارد. حکومت افغانستان با انجام اقداماتی مشابه مخالفت مردم را برانگیخت و در نتیجه پادشاه این کشور مجبور به فرار شد.

مقاومت در برابر اصلاحات، که شامل شورش های گسترده عشایر در سال 1929 می شود، در فصل چهاردهم تشریح شده است. یکی از مهمترین شورش ها، شورش قشقایی بود که به کمک نیروی نظامی و با سختی فراوان سرکوب شد. «آرام ساختن» مناطق عشایرنشینی، اقداماتی تند و خشن می طلبید. مانند جابجایی اقوام لر به منظور دور ساختن آنها از منطقه خود در سال های 1929 و 1930. این مبحث نیز در فصل چهاردهم بیان شده است. با فرا رسیدن سال 1930، مخالفت آشکار عشایر در هم شکسته شد و تعداد زیادی از سران عشایر کشته یا اعدام شدند. علاوه بر دستگیری بسیاری از روحانیون و سران عشایر، رژیم پهلوی افرادی را نیز که بیم دشمنی آنها با رژیم می رفت، زندانی کرد. از جمله این افراد می توان به فیروز و صارم الدوله اشاره کرد. حتی ژنرال حبیب الله شیبانی، افسری که در سرکوب شورش های کردستان و فارس نقش عمده ای ایفا کرد؛ همچنین رئیس پلیس تهران نیز از زندان و توهین و رسوایی جان سالم به در نبردند. دیری نگذشت که حکومت ترور تلفات زیادی بر جای گذاشت و قربانیان بسیاری گرفت.(1)در این سلطنت به ظاهر قانونی، رضا شاه بر مجلس قانونگذار و تمام قوای حکومتی، تسلط کامل داشت. در وزارت دربار، نوکری لایق و مطیع به نام تیمورتاش تحت فرمان او بود. این کتاب با شرح وقایع 1930 به پایان می رسد. بعد از پنج سال سلطنت، رضاشاه ظاهراً تمام مخالفت های آشکار را سرکوب

1- Majd, Great Britain and Reza Shah ، صص 207-171

کرده بود. همان طور که وزیرمختار آمریکا اشاره کرده، در سال 1931 پادشاهی رضا شاه پهلوی بیش از هر زمان دیگری در امنیت بود. پس از این بود که وخامت اوضاع، رژیم پهلوی را در سراشیبی سقوط انداخت، اما حمله نظامی آگوست 1941 به رهبری انگلستان، این رژیم را از خطر سقوط نجات بخشید.

ص:32

فصل دوم

توافقنامه انگلستان - ایران

ص:33

علی رغم حمایت های بی دریغ انگلستان از دولت وثوق الدوله، تلاش برای سرنگون کردن کابینه وثوق ادامه داشت. فرانسیس وایت، کاردار سفارت آمریکا در 14 ژانویه 1919 در تلگرام خود چنین می نویسد: «در هفته گذشته تلاش هایی برای سرنگون کردن کابینه صورت گرفت... حمایت انگلستان از وثوق الدوله این تلاش ها را ناکام گذاشت و اکنون کابینه وی از هر زمان دیگری مستحکم تر است.» (1)

در تلگرام 16 ژانویه آمده است: «شاه اطمینان خود را نسبت به کابینه وثوق الدوله ابراز کرد. در حال حاضر کابینه وی بیش از هر زمان دیگری مستحکم به نظر می رسد. کابینه تصمیم گرفته است اجازه دهد دمکرات های تبعیدی، از قزوین بازگردند.»(2) وایت در 25 ژانویه گزارش می دهد: «اوضاع در ایران بدون تغییر و آرام است. روابط شاه با کابینه کاملاً دوستانه و جایگاه کابینه بسیار مستحکم به نظر می رسد.»(3)تفصیل ماجرا در گزارشی در همان تاریخ چنین آمده است: «به نظر می رسد شاه و وثوق الدوله به اختلافات خود پایان داده و کابینه قدرتمند تر از هر زمان دیگری است... چند روز پیش

1- تلگرام وایت، شماره 86، 00/1096. 891، مورخ14 ژانویه 1919
2- تلگرام وایت، شماره 94، 00/1093. 891، مورخ25 ژانویه 1919
3- گزارش وایت، شماره 479، 00/1087. 891، مورخ25 ژانویه 1919

ص:34

شاه عموی خود، نصرت السلطنه را نزد وزیرمختار انگلستان فرستاد تا به او بگوید که شاه دستورهای اکید داده است تمام توطئه ها علیه کابینه فوراً پایان یابد. نصرت السلطنه همچنین اضافه کرد، از آنجا که به حمایت انگلستان از کابینه وثوق واقف بوده، شخصاً هیچ گاه [خود] در اندیشه توطئه علیه این کابینه نبوده است. اکنون تمام این قضایا خاتمه یافته تلقی می گردد.»(1) اما روابط انگلیس و احمد شاه همچنان سرد باقی ماند. وایت در 28 مارس 1919 می

نویسد: بر اساس اخبار محرمانه ای که به من رسیده است، شاه با جدیت در پی آن است که برای استراحت به اروپا سفر کند. دولت انگلستان زمان فعلی را برای سفر شاه مناسب نمی داند و در فراهم آوردن تسهیلات سفر شاه تعلل می ورزد... اخیراً توطئه ها علیه رئیس الوزرا بسیار کمتر شده است و اگر شاه به اروپا برود. او نیز با اطمینان خاطر به سفر خواهد رفت.(2)

در تلگراف 12 آوریل 1919 وایت چنین می نویسد: «دولت انگلستان قول داد تسهیلات سفر شاه را فراهم کند به شرطی که شاه نیز تضمین کند در اروپا هیچ کاری برخلاف منافع انگلستان نکند. اما شاه سفر خود را به علت گرمی هوا تا فرا رسیدن پاییز به تعویق انداخته است. در نتیجه وثوق الدوله نیز به مسافرت نخواهد رفت.»(3)

جزئیات ماجرا در تلگرافی به تاریخ 14 آوریل 1919 چنین شرح داده شده است: «با پایان یافتن اختلافات شاه و وثوق الدوله در اواخر ژانویه، شدت توطئه ها علیه کابینه بسیار کاهش یافت. سفارت انگلستان مصمم است از کابینه وثوق الدوله حمایت کند و او را حتی الامکان بر سر قدرت نگاه دارد. به دلیل همین حمایت ها موقعیت کابینه عملاً تزلزل ناپذیر شده است... وضع دولت به قدری مستحکم و اطمینان بخش است که وثوق الدوله که اخیراً وضع مزاجی مساعدی نداشته است، تصمیم گرفته است برای استراحت به اروپا سفر کند. بر اساس اخبار محرمانه ای که به من رسیده، شاه نیز بنا به دلایل مشابهی در صدد سفر به اروپا است. اما دولت انگلستان که همه چیز را از اینجا کنترل می کند، مطمئن نیست که اکنون زمان مناسبی برای سفر باشد در نتیجه در فراهم آوردن تسهیلات سفر شاه تعلل می ورزد. در صورت مسافرت شاه به اروپا، به نظر

1- گزارش وایت، شماره 479، 891. 00/1087، مورخ25 ژانویه 1919
2- تلگرام وایت، شماره 121، 891. 001/38، مورخ28 مارس 1919
3- تلگرام وایت، شماره 39، 891. 001/127، مورخ12 آوریل 1919

می رسد که وثوق الدوله نیز حتماً به اروپا خواهد رفت؛ زیرا در غیاب وی، امکان هیچ تغییری در دولت وجود ندارد... شاهزاده صارم الدوله وزیر مالیه، نصرت الدوله وزیر عدلیه و سپهدار وزیر جنگ، سه عنصر اصلی و مؤثر کابینه هستند.» وایت در مورد روابط ایران و آمریکا چنین می نویسد: «نگرش بسیار دوستانه مردم ایران نسبت به ایالات متحده تغییر نکرده است و اقشار

مختلف جامعه با دیده احترام و صمیمیت به آمریکا می نگرند. افراد بسیاری خواهان روابط نزدیک دو کشور؛ و برای تحقق این امر مشتاقانه منتظر برقراری صلح هستند.» وایت روابط انگلستان و ایران را چنین توصیف می کند:

روابط ایران و انگلستان مهمترین بخش روابط خارجی ایران است. در ظاهر کابینه فعلی زمام امور را به دست دارد، اما در پس پرده کاملاً پیرو تمنیات این قدرت خارجی است. انگلستان ماهانه سیصد و پنجاه هزار تومان به ایران کمک مالی می کند که این رقم تنها هزینه های جاری این کشور را برآورده می سازد؛ در مقابل انگلستان انتظار دارد کابینه بر اساس خواسته های او رفتار کند. همانطور که در آخرین گزارش فصلی ذکر شد، اکنون تردیدی نیست که سفارت انگلیس مانع سفر هیأت ایرانی به ایالات متحده شد؛ زیرا انگلیسی ها نمی خواستند تبلیغات این هیأت، احساسات دوستانه آمریکایی ها را نسبت به ایران برانگیخته یا موجب جلب توجه آنها به اهمیت ایران شود. واضح است که انگلستان در پی آن است که ایرانیان تنها به کمک و حمایت او چشم بدوزند و این بارها به اثبات رسیده است. به عنوان مثال وزیرمختار انگلستان در ایران، به یک تاجر معتبر زرتشتی گوشزد کرد که انگلستان تنها کشوری است که به ایران کمک می کند و او نباید در معاملات خارجی خود منافع انگلستان را در نظر نگیرد. چندی بعد سفارت انگلستان به بهانه اینکه این تاجر زرتشتی با اهداف سیاسی به آمریکا سفر می کند و درصدد است برای استخدام مستشار اقتصادی رایزنی کند، از اعطای تسهیلات به وی دریغ کرد و مانع سفر او شد... مدتی پیش از امضای توافقنامه آتش بس در اواخر نوامبر، کلنل والاس، نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس، برای کسب امتیازات بیشتر به تهران آمد. مهم ترین مسئله ای که در جریان مذاکرات کلنل والاس با مقامات ایران مطرح شد، امتیاز تأسیس خط آهن از محمره، یا هر بندر دیگر در خلیج فارس، به

ص:36

سمت لرستان (خرم آباد و بروجرد)، و ادامه آن از طریق سلطان آباد یا همدان به سمت تهران، بود. والاس همچنین در این مدت مذاکرات خود را با خوشتاریا *(1)، تاجر گرجستانی، پیگیری کرد. خوشتاریا امتیاز بهره برداری از تمام معادن استان های گیلان، مازندران و استرآباد را در اختیار دارد.(2)

البته این تنها اشاره ای به امتیازات خوشتاریا بود و در پژوهش دیگری داستان این تاجر گرجی شرح داده شده است.(3)

در هفتم جولای 1919 وایت می نویسد:

... انگلستان منافع بسیاری را در ایران دنبال می کند و همان طور که ذکر شد به نظر می رسد سرمایه گذاران انگلیسی آماده اند هر چه سریع تر ساخت راه آهن را آغاز کرده و از منابع این کشور بهره برداری کنند. طی چند ماه اخیر رویکرد کابینه در دادن امتیاز به انگلستان دستخوش تغییراتی شده است. شش ماه پیش کابینه دست خود را در انتخاب کشور خارجی برای گرفتن کمک مالی و دادن امتیاز باز می دید و بنابراین برای به کار گرفتن مستشارانی از آمریکا، فرانسه و دیگر کشور های بی طرف، وارد مذاکره شد. این در حالی بود که اقتصاد ایران بدترین دوران خود را پشت سر می گذاشت و خزانه کشور حتی برای تأمین ضروری ترین هزینه های جاری دولت، بودجه کافی در اختیار نداشت. دولت انگلستان انگیزه و آمادگی کافی برای کمک به ایران داشت. از زمان روی کار آمدن کابینه وثوق الدوله در آگوست 1918، انگلستان ماهانه سیصد و پنجاه هزار تومان به ایران کمک مالی کرد. در مقابل انگلستان از دولت ایران خواست چنانچه درصدد استخدام مستشار یا به دنبال سرمایه گذارخارجی است، باید اولویت را به انگلستان بدهد و نباید برخلاف منافع این کشور گام بردارد. شاهزاده صارم الدوله، یکی از مستعد ترین و بانفوذترین اعضای کابینه، صراحتاً اعلام کرد که با توجه به کمک های مالی انگلستان، ایران باید این کشور را بر هر کشور دیگری مقدم دارد و تمام خواسته های این کشور را تأمین کند. اما وثوق الدوله هوشیارانه تر عمل می کند و در

Khostaria -1

2- گزارش فصل وایت، شماره 3، 891. 00/1096، مورخ14 آوریل 1919

Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran -3 ، صص 201-197

ص:37

همان حال که صراحتاً از انجام کاری که موجب نارضایتی انگلیسی ها شود پرهیز می کند، تلاش می کند مطلوب ترین شرایط ممکن را برای ایران فراهم آورد و از منافع کشورش محافظت کند. وثوق الدوله به کار گرفتن مستشار خارجی یا جلب کمک های مالی کشوری غیر از انگلستان را، بدون کسب اجازه از این کشور، غیرمعقول می داند. بسیاری بر این باورند که اگر ایران درصدد کسب چنین اجازه ای برآید، بدون تردید با او موافقت خواهد شد، اما در عمل،

انگلیسی ها با هر وسیله ممکن مانع انجام آن می شوند. بنابراین روشن است که انگلستان با نفوذ در امور مربوط به اقتصاد و توسعه و حتی امور حکومتی ایران در پی انحصار هر چه بیشتر این کشور می باشد. تا زمانی که این کابینه قدرت را در دست دارد، کار برای انگلیسی ها آسان است و سفارت انگلستان برای تحکیم موقعیت خود توانایی انجام هر کاری را دارد. با این اوضاع و احوال این نتیجه گیری نیز اجتناب ناپذیر است که چنانچه کشوری خواهان سرمایه گذاری موفق در ایران باشد، باید با انگلستان به توافق برسد و حمایت همه جانبه این کشور را جلب کند.

وایت در خصوص روابط کابینه با آمریکا می نویسد:

نگرش مثبت مردم نسبت به ایالات متحده در فصل گذشته تغییر نکرده است. مسائل مربوط به پیشرفت ایران کابینه را بیش از پیش به انگلستان وابسته کرده است؛ لذا رویکرد کابینه نسبت به ایالات متحده دستخوش تغییراتی شده است. این تغییرات تجار آمریکایی و دیگر کشور های خارجی را در برابر تجار و سرمایه گذاران انگلیسی در وضعیت بدی قرار داده است. با این حال، حسن نیت تمام اقشار جامعه و همچنین کابینه نسبت به ایالات متحده، بدون تغییر باقی مانده است؛ تنها چیزی که تغییر کرده، و افزایش تمایل انگلیس برای انحصار منابع ایران است.(1)

وایت در 10 جولای 1919 می نویسد: «قرار است ظرف دو ماه آینده مقدمات سفر شاه به اروپا آماده شود. در این سفر احمد شاه ابتدا چند ماه در سوییس توقف می کند و پس از آن رهسپار فرانسه و انگلستان خواهد شد. احتمالاً ولیعهد به تهران بیاید و در

1- گزارش فصل وایت، شماره 4، 00/1122. 891، مورخ7 جولای 1919

غیاب شاه به رتق و فتق امور بپردازد.»(1) 17 جولای: «ولیعهد تبریز را ترک گفته و انتظار می رود ده روز دیگر به تهران برسد. وی در غیاب شاه بر مسند وی تکیه خواهد زد. شاه در اواخر آگوست سفر خود را آغاز کرده و شاهزاده نصرت الدوله، وزیر عدلیه او را همراهی خواهد کرد.»(2)29 جولای: «احتمالاً پیش از سفر تغییری در کابینه صورت گیرد و نصرت الدوله به وزارت خارجه گماشته شود... ولیعهد به تهران رسید.» (3)8 آگوست: «وزیر

امور خارجه جدید، نصرت الدوله هفته آینده در رکاب شاه به سفر اروپا می رود.»(4)

این انتصاب بی دلیل نبود؛ زیرا چند روز بعد توافقنامه انگلستان ایران به امضای نصرت الدوله رسید. در یادداشت سفارت ایران به وزارت امور خارجه ایالات متحده در مورد نصرت الدوله فیروز چنین می خوانیم: «نصرت الدوله فرزند فرمانفرما است. فرمانفرما عموزاده شاه است و در برهه های مختلف ریاست وزرا را بر عهده داشته و اکنون نیز والی فارس است. نصرت الدوله در سال 1916 وزیر عدلیه بوده و در سال های جنگ رابطه نزدیکی با نیرو های متفق داشته و از تمام نفوذ خود استفاده کرده تا مانع روابط دیپلماتیک ایران و آلمان شود.» (5)احمد شاه در 12 آگوست کشور را ترک کرد. کالدول*(6)گزارش می دهد: «شاه به قصد سفری طولانی عازم اروپا شد. بسیاری احتمال می دهند که شاه از این سفر بازنگردد. البته این مسئله بسیار محرمانه است. مردم ایران علاقه ای به او ندارند. به نظر من، نباید انتظار بازگشت او را داشته باشیم. من اوراق قرضه ای را که شاه از مؤسسه لیبرتی**(7)خریداری کرده است به وی تحویل دادم و دو ساعت تمام هم درباره سررسید سود ماه یازدهم با من چانه زد. وی این اوراق بهادار را به همراه جواهرات، پول و اوراق قرضه، با خود به خارج می برد. علاوه بر این، به نظر می رسد شاه به شدت نگران مطامع بلشویک ها نسبت به ایران است. احمدشاه در استانبول به دیدار پدرش، محمدعلی شاه مخلوع می رود. محمدعلی میرزا چندی پیش

1- تلگرام وایت، شماره 150، 00/1106. 891، مورخ10 جولای 1919
2- تلگرام وایت، شماره 151، 00/1197. 891، مورخ17 جولای 1919
3- تلگرام وایت، شماره 153، 00/1109. 891، مورخ29 جولای 1919
4- تلگرام وایت، شماره 157، 00/1110. 891، مورخ8 آگوست 1919
5- یادداشت سفارت ایران در واشنگتن، 00/1114. 891، مورخ18 آگوست 1919
Caldwell -6
Liberty Loan Bonds -7

تلاش می کرد به تهران بازگردد.»(1) در ارتباط با امور مالی احمد شاه، اسنادی در بایگانی وزارت خارجه آمریکا وجود دارد. در گزارش کاری که کالدول در 21 می 1919 از نیویورک می نویسد، آمده است: «در این رابطه، به وزارت خارجه اعلان شده که اینجانب همین امروز با شرکت گارانتی تراست* (2) تماس گرفته و اوراق قرضه ویکتوری**(3)به مبلغ یکصد هزار دلار برای اعلی حضرت شاه ایران خریداری کرده ام.» (4)کالدول در 8 جولای 1919 از تهران به وزارت خارجه کشور خود چنین می نویسد: «احمدشاه بیست روز پیش 160000 دلار از حساب خود در بانک شاهنشاهی ایران به حساب شرکت گارانتی تراست در نیویورک، منتقل کرد. اعلی حضرت از من خواست که به صورت محرمانه از طریق وزارت خارجه از تحویل این وجه اطمینان حاصل کنم. لطفاً با تلگرام پاسخ دهید.» (5)در بیست و یکم جولای وزارت خارجه چنین پاسخ می دهد: «شرکت گارانتی تراست اطلاع داد در تاریخ بیست و چهارم ژوئن، شعبه این شرکت در لندن مبلغ صد و شصت هزار دلار دریافت کرده و خبر دریافت آن در هشتم جولای از طریق تلگرام تأیید شد. این مبلغ با نام سلطان احمد شاه، به حساب بانکی واریز شده است.» (6)

اقدامات علیه جنگلی ها

انگلستان با حمله به جنگلی ها در پی تقویت بیش از پیش کابینه وثوق الدوله بود.(7)وایت در تلگرام20 مارس 1919 می نویسد: «این روزها خواسته های جدایی طلبانه جنگلی ها افزایش یافته و استان گیلان عملاً مستقل است. توافقنامه ای که تابستان سال گذشته میان آنها و انگلستان منعقد شد، اعتبار جنگلی ها را افزایش داد... انگلیسی ها به این نتیجه رسیده اند شرایطی که منجر به عقد این قرارداد شد، به کلی تغییر کرده و اکنون زمان آن

1- تلگرام کالدول، شماره 161، 001/40. 891، مورخ13 آگوست 1919
2- Victory Loan
3- Guaranty Trust Company
4- گزارش کالدول، C 123122/92، مورخ21 می 1919
5- تلگرام کالدول، 001/42. 891، مورخ8 جولای 1919
6- تلگرام کولبی، 001/42. 891، 21 جولای 1919
7- برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مقاومت جنگلی ها در برابر اشغال ایران توسط نیروهای انگلستان و روسیه در جنگ جهانی اول و آشنایی با میرزا

کوچک خان رجوع کنید به: Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 235-219

ص:40

فرا رسیده که به جنگلی ها اعلام کنند که دولت انگلستان از دولت مرکزی و یکپارچگی ایران حمایت می کند و از هیچ جنبش جدایی طلبانه ای پشتیبانی نخواهد کرد.»(1) تفصیل ماجرا در گزارش از این قرار است: «جنگلی ها یک صدا از پذیرش حاکمیت دولت مرکزی سرباز زده و تمام عواید استان ثروتمند گیلان، مانند درآمد تلگراف، مالیات و غیره را به مصرف خود می رسانند؛ در نتیجه خسارت سنگینی بر دولت ایران تحمیل کرده اند. سفارت انگلستان کابینه فعلی را همسو با اهداف خود می بیند و در همکاری با این کابینه با هیچ گونه دشواری رو به رو نیست؛ لذا از هیچ کاری برای تقویت و کمک کردن به این کابینه دریغ نمی کند. اکنون سفارت انگلستان بر این عقیده است شرایطی که باعث شد مقامات نظامی این کشور توافقنامه مذکور را با جنگلی ها به امضا برسانند، به کلی دگرگون شده است... انگلیسی ها فکر می کنند زمان آن رسیده که به جنگلی ها اعلام کنند از حکومت مرکزی ایران، حمایت خواهند کرد... ژنرال شامپین*(2)، فرمانده نیرو های انگلستان در شمال ایران، چند روزی است که به تهران آمده تا با وزیرمختار انگلستان، مقامات ایرانی و کلنل استاروسلسکی**(3)، فرمانده هنگ قزاق، به گفتگو بنشیند. موضوع بحث از این قرار است که ارتش انگلستان چگونه می تواند در بازپس گیری گیلان به دولت مرکزی کمک کند. هنگ قزاق می تواند دو هزار نفر را تجهیز کند و اگر انگلستان تجهیزات کمکی آنها را فراهم سازد، این تعداد نیرو برای فتح گیلان کافی خواهند بود. طبق نقشه، انگلستان سلاح لازم را از همدان به محل استقرار نیرو ها در قزوین می رساند. انگلستان، رشت را در مقابل جنگلی ها تجهیز خواهد کرد و در جاده رشت قزوین ماشین های جنگی مستقر می سازد. همچنین انگلستان تعدادی هواپیما به دولت قرض داده است تا در صورتی که جنگلی ها به اعماق جنگل عقب نشینی کردند، آنها را بمباران کند... هنوز اجازه این عملیات از لندن صادر نشده است؛ اما به محض اینکه دستور برسد، الغای توافقنامه به جنگلی ها اعلام و بلافاصله حمله علیه آنها آغاز خواهد شد. انگلیسی ها بر این باورند چنانچه جنگلی ها از نیات آنها آگاه شوند، به احتمال بسیار زیاد بدون مخالفت چندانی تسلیم خواهند شد. اما حقیقت امر این است

1- تلگرام وایت، شماره 116، 891 .00/1083، مورخ20 مارس 1919

Champain -2
Starosselsky -3

ص:41

که جنگلی ها از تمرکز نیرو ها در قزوین و هدف آنها با خبرند و تعدادی از رهبران جنگل نیز [مخفیانه] پیغام داده اند که در زمان مقتضی خود را تسلیم خواهند کرد.» (1)

در 28 مارس 1919: «امروز انگلستان به جنگلی ها در مورد فعالیت های معاندانه آنها علیه دولت مرکزی هشدار داد و آنها را از الغای توافقنامه آگاه ساخت.»(2) در 10 آوریل: «عملیات نظامی علیه جنگلی ها به تعویق افتاد. از آنجا که بیشتر همراهان کوچک خان او را رها کرده اند، احتمال دارد تمام این قضایا در اندک زمانی و بدون استفاده از زور پایان یابد.» (3)در دوازده آوریل: «در این تاریخ، تنها 30 یا 40 نفر از اطرافیان کوچک خان باقی مانده و به همراه او به اعماق جنگل پناه برده اند. قزاق ها تا آنجا که ممکن باشد او را تعقیب خواهند کرد؛ به هر حال قیام جنگل به پایان عمر خود رسیده است.» (4)وایت در تلگرام بعدی می افزاید: «جنگلی ها در بهار و تابستان گذشته مشکلات فراوانی به وجود آورده و دولت ایران را به ستوه آوردند... لذا دولت یک بار دیگر دست به دامان سفارت انگلستان شد. جدای از تلاش انگلیسی ها برای تقویت کابینه فعلی، آنها به این نتیجه رسیدند شرایطی که منجر به عقد توافقنامه شد، اساساً تغییر کرده است... بنابراین به جنگلی ها هشدار دادند از اقدامات خود علیه دولت مرکزی دست بردارند چرا که دولت ایران اکنون تحت الحمایه آنها می باشد. از آنجا که این تهدید ها اثر نبخشید، به رهبر جنگلی ها التیماتیوم یک هفته ای داده شد که با دولت ایران صلح کند و در غیر این صورت عواقب نافرمانی خود را پذیرا باشد. مهلت کوچک خان هنوز تمام نشده است اما از قرار معلوم وی خواهان جنگ است و تسلیم نخواهد شد. قزاق ها در قزوین مستقر شده اند و سلاح مورد نیاز آنها از همدان به محل استقرار آنها منتقل شده است. همه چیز منتظر سر آمدن فرصت کوچک خان است.»(5) وایت در 7 جولای 1919 چنین می نویسد: «انگلیس با انجام اقداماتی، امنیت را در رشت و جاده رشت - قزوین برقرار ساخته است. همچنین تعدادی هواپیما در اختیار دولت ایران را شناسایی کرده و آنها را

1- گزارش وایت، شماره 489، 891. 00/1097، مورخ21 مارس 1919

2- تلگرام وایت، شماره 121، 001/38. 891، مورخ28 مارس 1919
3- تلگرام وایت، شماره 126، 00/1089. 891، مورخ10 آوریل 1919
4- تلگرام وایت، شماره 127، 001/39. 891، مورخ12 آوریل 1919
5- گزارش فصل وایت، شماره 3، 00/1096. 891، مورخ14 آوریل 1919

ص:42

بمباران کند. هزار قزاق ایرانی در قزوین آماده شده اند تا برای جستجوی شورشیان در جنگل اعزام شوند. موفقیت عملیات بیش از حد انتظار دولت ایران بود و قیام جنگلی ها به طور کامل سرکوب شد. بسیاری از آنها دستگیر شده و به کلات نادری تبعید شدند. تجهیزات، مهمات و ادوات آنها مصادره شد. تنها کوچک خان و یک یا دو تن از یارانش گریختند. در حال حاضر کسی از محل اختفای او خبر ندارد و عده ای از رفتن او به کرمانشاه و یا تبریز خبر می دهند. به هر حال، می توان گفت قیام جنگلی ها به پایان خود رسیده است.» (1)حوادث بعدی نشان داد که وایت در مورد مرگ نهضت جنگل عجولانه قضاوت کرده است.

سرکوب راهزنان

کابینه وثوق الدوله به کمک پلیس جنوب ایران، به خوبی از پس یاغیان مناطق مرکزی ایران برآمد. وایت در 14 آوریل 1919 می نویسد: «ششصد نفر راهزن به سرکردگی شخصی به نام رجبعلی در نواحی اطراف کاشان و اصفهان موجب بی نظمی های فراوانی شده اند. سردار جنگ، حاکم بختیاری اصفهان، مدتی با این افراد درگیر بوده و به تازگی گزارش داده است که آنها را محاصره کرده و امید دارد با فراخواندن مردان بیشتری از ایل بختیاری، این غائله را خاتمه بخشد. چند روز پیش نیز خبر کشته شدن برادر رجبعلی رسید و پس از آن درگیری ها به صورت شبانه روزی ادامه یافت. از لرستان نیز خبر رسیده است قزاق های ایرانی با لر ها در حوالی بروجرد و همچنین عشایر کردستان درگیر شده اند.» (2)یک هفته بعد وایت چنین گزارش می دهد: «در چند ماه گذشته تاخت و تاز راهزنان در شهر های مرکزی ایران، خسارات زیادی را بر این منطقه وارد کرده است. فعالیت این راهزنان در اصفهان، کاشان و یزد ملموس تر است. رهبران این دسته های راهزن، رجبعلی، رضاخان و ماشاءالله خان هستند. این افراد به کمک نفرات بسیار خود خسارات زیادی بر محصولات و اموال شخصی مردم این ناحیه وارد کرده اند. دولت ایران که در دفع شر این راهزنان ناتوان بود تصمیم گرفت از بختیاری ها

1- گزارش فصلی وایت، شماره 4، 891. 00/1122، مورخ7 جولای 1919
2- گزارش فصلی وایت، شماره 3، 891. 00/1096، مورخ14 آوریل 1919.

کمک بطلبد... لذا در اواخر ژانویه سردار جنگ به والی گری اصفهان منصوب شد به این شرط که ظرف مدت چهار ماه آرامش را به این منطقه بازگرداند... وی هشتصد مرد جنگی در اختیار دارد. از آنجا که سردار جنگ مجبور است سربازان خود را در چند منطقه مستقر سازد، در مقابل ششصد راهزنی که تحت رهبری رجبعلی قرار دارند، کار چندانی از پیش نمی برد. همچنین چندی ست که رجبعلی فشار بسیاری بر سردار جنگ وارد می آورد... در نتیجه نبود کمک دولتی و همراهی نکردن مردان ایل بختیاری، باعث شده است سردار جنگ در سرکوب راهزنان هیچ کاری از پیش نبرده و اوضاع روز به روز بدتر شود... شورش لرها در نزدیکی بروجرد نیز دردسر فراوانی را برای دولت ایران به وجود آورده است. یک هنگ قزاق برای سرکوبی این اشرار به منطقه اعزام شده است. دولت تلاش دارد مالیات بیشتری از این منطقه جمع آوری کند... در پی فروپاشی ژاندارمری سوئدی، ایران امکانات و منابع خود را برای حفظ نظم در سراسر کشور بسیار محدود و ناچیز می بیند. در عمل هیچ ژاندارمی در تهران باقی نمانده است تنها پانصد ژاندارم باقی مانده به کمک پلیس محلی نظم پایتخت را حفظ می کنند... در آینده نزدیک شاهد آن خواهیم بود که دولت فعلی ایران با وجود محدودیت امکانات خود هر کاری می کند تا نظم را در سراسر کشور برقرار سازد.» (1)وایت در 20 می، می نویسد: «عطف به گزارش شماره 499 خود در تاریخ 22 آوریل 1919 درباره بی نظمی ها و مشکلات راهزنان در استانهای مرکزی ایران، افتخار آن را دارم که گزارش دهم سردار اسعد و سردار محتشم، رهبران ایل بختیاری در هجدهم ماه جاری تهران را به مقصد اصفهان ترک کردند؛ تا سردار جنگ، والی اصفهان را در سرکوبی راهزنان یاری دهند. دو قبضه توپ به همراه دویست و پنجاه سرباز از شیراز به اصفهان فرستاده شده و انتظار می رود این قوای کمکی هر چه زودتر آرامش را به منطقه بازگرداند.» (2)در 16 ژوئن: «عطف به گزارش بیستم می (شماره 508) و مراسلات پیشین در مورد اغتشاش راهزنان در شهر های مرکزی ایران، افتخار آن را دارم که به عرض برسانم نیرویی متشکل از دویست و پنجاه تفنگدار جنوب ایران به فرماندهی افسران انگلیسی اخیراً به

1- گزارش وایت، شماره 499، 891.00/1101، مورخ22آوریل 1919
2- گزارش وایت، شماره 508، 891.00/1105، مورخ20 می 1919

ص:44

کمک نیرو های بختیاری سردار جنگ، والی اصفهان، شتافته اند. آنها موفق شدند بر نیرو های رضاخان و جعفرقلی خان چیره شده و تمام مهمات، آذوقه و قاطر های آنها را به غنیمت بگیرند. دو سرکرده یاغی گریختند؛ اما با در دست داشتن نشانه هایی از محل احتمالی اختفای آنها، امید است که به زودی دستگیر شوند. شمار راهزنانی که دستگیر شده اند، پانصد نفر برآورد می شود. رجبعلی و ماشااله خان، دو تن از سرکردگان یاغی ها، همچنان متواری هستند. رجبعلی یک راهزن محلی است که به نظر می رسد در مناطق ما بین کاشان و اصفهان به سر می برد.» (1)

وایت در 7 جولای 1919 چنین گزارش می دهد:

فصل گذشته شاهد تحقق یکی از مهمترین اهداف کابینه وثوق الدوله بوده است؛ بازگرداندن نظم و امنیت به ایران. زمانی که وثوق الدوله در آگوست 1918 پست ریاست وزرا را بر عهده گرفت، یاغی گری بر سراسر ایران حکم فرما بود. راهزنان در شهر های مرکزی ایران به خصوص در همسایگی اصفهان علم طغیان برافراشته بودند؛ در گیلان جنگلی ها امنیت جاده قزوین - رشت را مختل کردند؛ در ده سال گذشته دولت مرکزی موفق نشده است نماینده خود را به لرستان بفرستد و مالیات این استان را جمع آوری کند؛ در استان ثروتمند مازندران نیز وضعیت به همین منوال بود. انگلستان با استفاده از نیرو های خود در بین النهرین، به کمک ایران شتافت و تعداد سربازان ژاندارمری را به سرعت افزایش داد. در آن زمان تعداد سربازان آماده به خدمت ژاندارمری کمتر از هزار نفر بود و قسمت عمده آنها نیز در تهران متمرکز بودند. اکنون این تعداد به پنج هزار سرباز کاملاً مسلح افزایش یافته است و همچنان در حال افزایش است.» در مورد سرکوب راهزنان مرکز ایران، وایت چنین گزارش می دهد: «رضاخان، جعفرقلی خان، ماشاالله خان و رجبعلی، سردسته راهزنان، هر یک با فراهم آوردن شمار زیادی یاغی، در چند سال گذشته استان های مرکزی ایران در حوالی اصفهان را مشوش ساختند. دولت ایران قدرت سرکوب این راهزنان را نداشت و نهایتاً در ماه ژانویه، به پیشنهاد سفارت انگلیس، سردار جنگ را به والی گری اصفهان منصوب کرد. امید می رفت این

1- گزارش وایت، شماره 512، 891.00/1108، مورخ16 ژوئن 1919

ص:45

سردسته بختیاری به کمک مردان ایل خود، بار دیگر نظم را به منطقه بازگرداند. او متعهد شد ظرف چهار ماه این غائله را خاتمه بخشد. اما در آغاز کار، حمایتی که انتظار آن را داشت برآورده نشد، در نتیجه کار چندانی از پیش نبرد. تا اینکه شماری از تفنگداران پلیس جنوب ایران تحت فرماندهی افسران انگلیسی برای کمک به سردار جنگ از شیراز راهی اصفهان شدند. با رسیدن این نیروی کمکی، عملیات ها بار دیگر از سر گرفته شد و در ماه ژوئن، رضاخان و جعفرقلی خان و پانصد نفر از یاران آنها دستگیر شدند. جعفرقلی خان چند روز پس از دستگیری در اثر جراحت های وارده مرد و جنازه اش در میدان اصفهان به دار آویخته شد. چند روز بعد نیز رضاخان و یاران نزدیکش به دار آویخته شدند. از آنجا که ماشاءالله خان متعهد شده است با دولت مرکزی صلح کند، گزارش رسیده که برای تسلیم شدن عازم تهران است. رجبعلی همچنان متواری است؛ اما خطر او کمتر از دیگران بوده و قابل ملاحظه نیست. لرستان مدت زیادی در نافرمانی به سر برده است و دولت ایران در چند سال گذشته موفق نشده است مالیات این منطقه را جمع آوری کند و یا فرمانداران خود را به بروجرد و خرم آباد بفرستد. در زمستان قزاق ها به فرماندهی کلنل فیلیپف*(1)به این منطقه اعزام شده و شهر بروجرد را از دست لر ها خارج ساختند و قوام الدوله برای فرمانداری به این شهر اعزام شد. عملیات های بعدی نیز با موفقیت دنبال شد و انتظار می رود به زودی نظم به منطقه بازگردد. با دستگیری و سرکوب امیر مکرم و دیگر راهزنان در مازندران، بار دیگر آرامش به این منطقه بازگشت. تفنگداران پلیس جنوب ایران موفق شدند آرامش را در میان قشقایی ها و دیگر عشایر جنوب برقرار سازند؛ و دولت انگلستان با رضایت کامل دولت ایران، کنترل این منطقه را به والی فارس محول کرد. بنابراین به استثنای بی نظمی در چند منطقه کوچک، آرامش و امنیت بر سراسر ایران حکمفرما شده است. اما آذربایجان همچنان در ناآرامی و بی نظمی گسترده ای به سر می برد.(2)

1- Colonel Philipoff

2- گزارش فصلی وایت شماره4، 891.00/1122، مورخ7 جولای 1919

ص:46

وضعیت آذربایجان در فصل سوم تشریح شده است.

کالدول در اول اکتبر 1919 چنین می نویسد: «کابینه فعلی ایران با دستگیری و به دار آویختن رهبران مشهورترین گروه راهزنی، توان، جسارت و شجاعت خود را به نمایش گذاشت. نایب حسین*(1)و پسران و یاران او، مشهورترین راهزنانی هستند که در طول یک قرن گذشته اسم و رسمی به هم زدند. این راهزنان در کوه های اطراف کاشان مستقر بودند و در طول این مدت میلیون ها دلار کالای تجاری را غارت کردند. صدها انسان بی گناه نیز قربانی حرص و طمع این افراد شدند. خوشحالی مردم از دستگیری و به دار آویخته شدن سردسته های این راهزنان خارج از حد و غیرقابل توصیف بود. نایب حسین، رهبر گروه، هفته گذشته در تهران به دار آویخته شد. طبق گزارش ها وی بیش از نود سال سن داشت. نیرو های ژاندارمری پس از درگیری های بسیار در کوه های اطراف کاشان، او را دستگیر کردند. در این درگیری ها شماری از طرفین کشته شدند. چهار نفر از پسران او به دار آویخته شدند. زیرک ترین پسر او، ماشاءالله خان معروف، به دستور دولت مرکزی چندین سال برقراری امنیت در مسیر کاروان رو کاشان را بر عهده داشت. همه از این مطلب آگاه بودند که کابینه به ماشاءالله خان قول داده است در صورت تسلیم شدن، او را دستگیر و زندانی نکند و به هیچ وجه متعرض او نشود. ماشاالله خان اغوا شده و به همراه صد و پنجاه نفر از سواران خود به تهران آمد. پس از دو هفته رییس الوزرا او را نزد خود فرا خواند و از او درخواست مال و اموال کرد؛ اما ماشاءالله خان درخواست رییس الوزرا را رد کرد. در پایان ملاقات رییس الوزرا پیشنهاد کرد اتومبیل شخصی او ماشاءالله خان را به خانه برساند و ماشاءالله خان نیز پذیرفت. اما ماشاءالله خان به سمت خانه نرفت بلکه به ژاندارمری منتقل شده و در یک دادگاه فرمایشی محکوم و به دار آویخته شد. با اینکه ماشاءالله خان مستحق چنین سرنوشتی بود، اما این شیوه کار نیز قابل سرزنش است. در بسیاری از دیگر نقاط کشور، راهزنان کم اهمیت و خرده پا نیز حسابی منکوب شده اند؛ و در مجموع مسیر کاروان ها امن تر از گذشته شده است. به کمک نیرو های انگلیسی، شورشیان جنگلی در شمال ایران نیز (نزدیک رشت) مخفی شده اند. به نظر می رسد کوچک خان، رهبر جنگلی ها، به قفقاز

Nayeb Hussein -1

گریخته باشد. بنابر گزارش های رسیده وی فردی متشخص و محترم است... در پی دستگیری و اعدام بسیاری از یاغیان در سراسر ایران، احساس امنیت به مسیر های تجاری بازگشته و تجارت با امنیت بیشتری نسبت به گذشته جریان پیدا کرده است.(1)

کالدول در 10 آوریل 1920 چنین می نویسد: «اعدام شماری از راهزنان، امنیت را به مسیر کاروان ها در سراسر ایران بازگرداند... سعی بر این است که عشایر سراسر کشور به خصوص عشایر جنوب، هر چه سریع تر خلع سلاح شوند؛ اما انجام این مأموریت کندی، دشواری و حساسیت های خود را به همراه دارد؛ و بدون تردید بخش عمده ای از این کار به زمانی محول می شود که ارتش قدرتمندتری در ایران شکل بگیرد.» (2)

اعلان همگانی قرارداد انگلیس ایران

توافقنامه 9 آگوست 1919 انگلیس ایران، سفارت و دولت آمریکا را کاملاً غافلگیر کرد. در 11 آگوست 1919 کالدول در تلگرام خود چنین می نویسد: «در نهم ماه جاری موافقت نامه ای میان ایران و انگلستان به امضا رسیده است» و اضافه می کند به محض دریافت متن توافقنامه، آن را برای وزارت امور خارجه تلگراف خواهد کرد.(3)متن توافقنامه، شامل پنج بخش، در قالب کتاب سفید دولت انگلستان ارائه شده است:

ایران شماره 1 (1919). توافقنامه میان دولتین علیتین بریتانیا و ایران. امضا شده در 9 آگوست 1919 در تهران. بخش اول: «این توافقنامه میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران منعقد می شود. دیباچه: نظر به روابط دوستانه دولتین در گذشته و با اعتقاد به اینکه محکمتر شدن روابط دو کشور ضرورت داشته و در آینده به نفع دو طرف خواهد بود؛ و به منظور پیشرفت و شکوفایی هر چه بیشتر کشور ایران، به موجب این سند میان دولت ایران از یک سو و وزیرمختار بریتانیای کبیر، که نماینده دولت خود می باشد، از سوی دیگر، به شرح زیر توافق صورت می گیرد:

دولت انگلستان با قاطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که پیش از این مکرراً برای احترام مطلق و تمامیت ارضی ایران نموده است، تکرار می نماید.

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 5، 00/1147. 891، مورخ1 اکتبر 1919
2- گزارش فصلی کالدول، شماره 7، 00/1157. 891، مورخ10 آوریل 1920

3- تلگرام کالدول، شماره 160، 91/21. 741، مورخ11 آگوست 1919

ص:48

دولت انگلستان پس از توافق با دولت ایران بر سر لزوم استخدام مستشار متخصص در ادارات این کشور، خدمات هر عده از این مستشارها را به خرج دولت ایران تضمین خواهد کرد. این مستشارها به صورت پیمانکاری استخدام و به آنها اختیارات مقتضی داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود. دولت انگلیس به خرج دولت ایران، افسران، مهمات و ادوات سیستم جدید را برای تشکیل نیروی متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آن را برای برقرار ساختن و حفظ نظم در داخل و سرحدات خود ضروری می داند، تهیه خواهد کرد. کمیسیونی که از متخصصین نظامی انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد، تعداد افسران و میزان مهمات و ادوات مورد نیاز را تعیین خواهد کرد.

به منظور تأمین مالی اصلاحاتی که در بند های 2 و 3 این توافقنامه ذکر شد، دولت انگلستان حاضر است وامی در حد کفاف برای ایران تهیه کرده و یا ترتیب انجام آن را بدهد. تضمین متناسب این وام به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکی یا منابع دیگر که در اختیار دولت ایران باشد، تعیین می شود.

دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسایل حمل و نقل که موجب توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می باشد، حاضر است در همکاری با دولت ایران اقدامات مشترک ایران و انگلیس را در مورد تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نماید؛ در این باب باید قبلاً متخصصین بررسی های لازم را به عمل آورده و دولتین بر سر طرح هایی که ضروری تر، عملی تر و سودمندتر هستند، به توافق برسند.

دولتین توافق می نمایند که با تشکیل کمیته مشترک متخصصین تعرفه گمرکی موجود را مورد بررسی قرار داده و در آن تجدیدنظر کنند. بازسازی این تعرفه می باید با منافع قانونی مملکت هماهنگی داشته باشد و کارایی آن را بالا ببرد. امضا شده در تهران، 9 آگوست 1919.

بخش 2: توافقنامه وام به مبلغ 2/000/000 لیره استرلینگ با بهره 7 درصد و دوره پرداخت بیست ساله. دیباچه: مرجع تعهدات دولتین انگلیس و ایران توافقنامه منعقده میان آنها در امروز است. توافق دولتین بدین شرح است: بند

اول. دولت انگلستان وامی به مبلغ 2/000/000 لیره استرلینگ به دولت ایران اعطا خواهد کرد.

همانطور که در توافقنامه پیش بینی شده است، این مبلغ در اقساط و تاریخ های معین که دولت ایران مشخص می سازد پرداخت خواهد شد؛ البته پس از آنکه مستشار اقتصادی بریتانیا کار خود را در تهران آغاز کرد. بند دوم. دولت ایران متعهد می شود تا بیستم مارس 1921، هر ماه مقدار بهره را از قرار سالیانه 7 درصد بر اساس مجموع مبالغی که در بند یک ذکر شد، محاسبه کرده و به دولت انگلستان پرداخت کند؛ و پس از این تاریخ مبلغی که هر ماه پرداخت خواهد شد باید به قدری باشد که با احتساب 7 درصد بهره سالیانه، اصل مبلغ وام پس از بیست سال تسویه شود. بند سوم. به موجب پیمان نامه هشتم می 1911 وامی به مبلغ 1/250/000 لیره استرلینگ در اختیار ایران قرار گرفت و توافق شد تمام عواید و درآمد های گمرکی به عنوان وثیقه بازپرداخت این وام در نظر گرفته شود. همان وثیقه با تمام شرایطی که در پیمان نامه مذکور برای آن در نظر گرفته شد، وثیقه بازپرداخت وام کنونی نیز می باشد. به غیر از وام 1911 و پیش پرداخت های متعاقب آن، بازپرداخت این وام بر بازپرداخت دیگر قروض ایران به انگلستان، تقدم دارد. از آنجا که عواید مذکور کفاف این بازپرداخت را نخواهد کرد، دولت ایران تعهد می کند مابقی مبلغ موردنیاز را از دیگر منابع تأمین کند؛ و بدین منظور دولت ایران به موجب این سند مستحق دریافت وام کنونی و دیگر پیش پرداخت هایی که در بالا ذکر شد تشخیص داده می شود؛ با اولویت و استمرار شرایطی که در پیمان نامه هشتم می 1911 آورده شده است، عواید گمرکی تمام مناطق، اعم از مناطق دور و نزدیک، وثیقه این وام خواهند بود. بند چهارم. دولت ایران در هر تاریخی که بخواهد حق تصفیه وام حاضر را، خارج از عواید ناشی از هر وام دیگری که بر اساس قرارداد از بریتانیا تحصیل کند، خواهد داشت. امضا شده در تهران، 9 آگوست 1919.

بخش 3: این بخش شامل بیان مجدد شرایطی است که برای وام هشتم می 1911 مقررشده است.

بخش 4: شامل متن نامه کاکس*(1)به وثوق الدوله است که در تاریخ 9 آگوست

P.Z. Cox -1

1919 نوشته شده است: «حضرت والا، من مطمئن هستم جنابعالی، ضمن هدایت موفقیت آمیز امور دولت ایران، متوجه شده اید که دولت علّیه بریتانیا، حداکثر تلاش خود را مبذول داشته تا از سویی با کمک به کابینه جنابعالی نظم و امنیت را در داخل مملکت برقرار ساخته و از سویی دیگر رابطه ای نزدیک میان دولتین ایران و بریتانیا برقرار سازد. برای اثبات بیش از پیش این حسن نیت، که دولت لندن از آن الهام می گیرد، اکنون اینجانب اجازه دارم به اطلاع شما برسانم که در صورت منعقد شدن توافقنامه ای که دولت شما انعقاد آن را برای انجام اصلاحات در ایران لازم می داند، دولت علیه بریتانیا آمادگی خود را برای همکاری با دولت ایران در این زمینه اعلام کرده و به تحقق امور ضروری ذیل نظر دارد: 1- تجدید نظر در معاهداتی که در حال حاضر میان دو قدرت از اعتبار قانونی برخوردار است. 2- رسیدگی به ادعای ایران برای جبران خسارت های مادی که دولت های متخاصم به بار آوردند. 3- تصحیح نقاط مرزی ایران در نقاطی که طرفین در مورد آنها اتفاق نظر دارند. در اولین فرصت ممکن، برای تعیین راه حل مناسب، زمان و اسباب مورد نیاز، دو دولت به بحث خواهند نشست. (امضا) پی.زی. کاکس.(1)

نامه دیگری که کاکس در همین تاریخ یعنی نهم آگوست برای وثوق الدوله نوشته است، بخش پنجم این توافقنامه را تشکیل می دهد:

حضرت والا، با استناد به دومین خواسته ی مذکور در نامه ای که همین امروز برای شما ارسال کردم، هر دو کشور متقابلاً تفاهم کرده و متعهد شده اند که، دولت علیه بریتانیا از درخواست پرداخت هزینه نیروهایی که به درخواست دولت شاهنشاهی ایران برای حفظ بی طرفی ایران اعزام شدند چشم پوشی کند و در مقابل دولت ایران نیز در برابر خسارات احتمالی که نیروی مذکور در زمان حضور خود در خاک ایران به بار آورده اند، هیچ ادعایی نخواهد کرد. البته دولت انگلستان متوجه این مسئله است که توافق میان دو کشور، مشمول دعاوی اشخاص و سازمان های خصوصی نمی شود و این دعاوی به صورت مستقل بررسی می شوند. در نامه جنابعالی به اطلاع اینجانب رسید که برای ثبت توافق بر سر این موضوع حضور

1- گزارش دیویس ضمیمه، شماره 1245، 91/3. 741، مورخ2 سپتامبر 1919

شما از جانب دولت ایران کفایت خواهد کرد. (امضا) پی. زی. کاکس

10 آگوست 1919، انگلستان اعلامیه ای را با عنوان «ایران و اروپا، تعهدات انگلستان» منتشر ساخت. کالدول گزارش می دهد:

با توجه به اهمیت موضوع برای وزارت امور خارجه، سفارت [آمریکا در ایران] افتخار دارد به پیوست این نامه، ابلاغیه بدون امضایی را که تعهدات انگلستان را در قبال کمک به ایران شرح می دهد، ارسال کند. این ابلاغیه در لندن به چاپ رسیده و در تهران توزیع شده است.» متن ابلاغیه از این قرار است: «اکنون... انتظار می رود کشور های متفق، خصوصاً دولت انگلستان ایران را مورد عنایت و توجه ویژه خود قرار دهند. رژیم تزاری از ابتدای قرن نوزدهم تا چند ماه پیش با تجاوز و دست اندازی های پیاپی بخش های گسترده ای از سرزمین ها و مناطق زیر نفوذ این کشور را اشغال کرد! مبنای درخواست ایران برای توجه و رسیدگی ویژه بر سه اصل قرار گرفته است: در آغاز جنگ، علی رغم بی احترامی هایی که عوامل تزار از سال 1907 نسبت به این کشور روا داشتند و همواره کوشیدند ایران را از پیشرفت و توسعه باز دارند و علی رغم تمام اسبابی که این کشور را به جنگ علیه روسیه ترغیب می کرد، ایران تنها به دلیل دوستی دیرینه خود با انگلستان و اعتماد کامل به این کشور مبنی بر احقاق تمام حقوق ایران در زمان صلح، هرگز علیه روسیه وارد جنگ نشد. در آغاز قرن نوزدهم انگلستان با کمک های قابل توجه ایران، توانست امپراتوری خود را در هند تثبیت کرده و موقعیتش را در خاورمیانه مستحکم سازد. در سال 1800، زمانی که هند همواره از جانب زمان شاه (حاکم افغانستان) تهدید می شد، حکومت هند، به واسطه کاپیتان ملکم، طی قراردادی با ایران متحد شد... هنگامی که ایران در مبارزه علیه نفوذ روسیه در آسیای مرکزی، سرزمین ها و اموال بسیاری را از دست داد، با انگلستان متحد بود. در سال های 1804 تا 1808 ایران برای مقابله با تجاوزات روسیه، از جانب انگلستان پاسخی دریافت نکرد. بنابراین ناگزیر، از پیشنهاد ناپلئون استقبال کرد و در جنگ با روسیه به پیروزی بزرگی دست یافت. اما در سال 1808، با ورود سر هاردفورد جونز، فرستاده ویژه انگلستان، دولت ایران از خواسته های فرستاده انگلیس پیروی کرده، پیمان خود با ناپلئون را فسخ کرد و با انگلستان علیه روسیه هم پیمان شد. با انعقاد این قرارداد

انگلستان متعهد شد تا زمانی که ایران با روسیه در جنگ است، از ایران حمایت کرده و وضعیت جنگی خود را با روسیه حفظ کند. ایران به کمک انگلستان، چهار سال با موفقیت در مقابل روسیه ایستادگی کرد... با پایان یافتن حمایت های انگلستان و در پی حوادث ناخوشایند دیگر، توان نظامی ایران کاهش یافت و این کشور مجبور شد در سال 1813 معاهده گلستان را امضا کند. در مذاکرات این معاهده فرستاده انگلستان نیز شرکت داشت. در این معاهده ایران، گرجستان و ارمنستان شرقی را که از زمان امپراتوری ماد بخشی از خاک ایران به حساب می آمد به روسیه واگذار کرد. علاوه بر این، مناطقی چون دربند، باکو در حاشیه دریای خزر، شکی، شیروان، گنجه، قراباغ، مغان و بخش هایی از تالش نیز از خاک ایران جدا شد. همچنین در این توافقنامه ایران از حق کشتیرانی در دریای خزر صرف نظر کرد... بنابراین می توان گفت ایران قربانی سیاست های نظامی و امنیتی قدرت های اروپایی شد.» ابلاغیه سپس به حوادث پس از سال 1906 می پردازد: «در سال 1906، ایرانی ها برای بنا نهادن رژیم مشروطه متوجه دوست قدیمی خود و حامی آزادی یعنی کشور انگلستان شدند. پاسخ مثبت انگلستان، حکومت تزار را به قدری وحشت زده کرد که دولت انگلستان، پس از بررسی اوضاع و احوال اروپا (همانطور که لرد گری مکرراً اظهار می داشت)، مجبور شد در مورد مسئله ایران با حکومت تزار به تفاهم برسد؛ در نتیجه این جنبش قانونی به دست عوامل ستمکار تزاری در نطفه خفه شد. بنابراین ایران برای دومین بار قربانی سیاست های نظامی و امنیتی قدرت های بزرگ اروپا شد. این دلایل کافی است که ایران در جایگاه ویژه ای قرار بگیرد و نه تنها کشور های متفق باید به طور کلی عدالت را در مورد این کشور اجرا کنند، بلکه دولت انگلستان خود را ملزم می داند که عدالت کامل در مورد ایران اجرا شود؛ و این مهم با بازگردانی تمام شهر هایی که بدست ارتش متجاوز تزار در زمان اتحاد ایران با انگلستان از این کشور جدا شد، محقق می شود. به علاوه منافع کنونی و آینده انگلستان ایجاب می کند که ایرانی بزرگتر، تواناتر و ساختارمند تر در خاورمیانه وجود داشته باشد، تا همانند سال های آغازین قرن نوزدهم، از سیاست های انگلستان در این منطقه دفاع کند. ایران بهترین گزینه برای تأمین این هدف است، چرا که موقعیت جغرافیایی یا ملی یا سیاسی هیچ کشوری

ص:53

در خاور نزدیک مطلوبیت موقعیت ایران را ندارد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن تهدید بلشویسم که به گسترش نفوذ خود در شرق و غرب همت گماشته است.» ابلاغیه با بیان این مطالب به پایان می رسد: «اکنون قدرت در دستان ملت ایران

است و درباریان فاسد و متلون هیچ جایگاهی در این کشور ندارند؛ بریتانیای کبیر و نمایندگانش در ایران، با مدنظر قرار دادن این تغییر شگرف، می توانند به راحتی اعتماد کامل مردم را جلب کرده و سیاست های خود را در ایران و خاور نزدیک بر بنیانی مستحکم و همیشگی بنا نهند... اکنون تنها عدالت طلبی نمایندگان کشور های متفق در کنفرانس صلح، حقوق تضییع شده ایران را احقاق خواهد کرد، سرزمین های از دست رفته را به این کشور باز خواهد گرداند و حفظ حقوق و تمامیت ارضی ایران را به عنوان یک کشور مستقل در آینده تضمین خواهد کرد. (1)

ویلسون، رئیس جمهور و لنسینگ وزیر امور خارجه آمریکا، بلافاصله پس از انتشار این ابلاغیه از انعقاد این توافقنامه اظهار نارضایتی کردند. در کتاب دیگری تبادلات دیپلماتیک انگلیس و آمریکا بر سر این موضوع، شرح مفصلی ارائه شده است. (2)

انتشار تلگراف لنسینگ در تهران

در شماره دهم آگوست 1919 روزنامه ایران، مقاله ای با این عنوان منتشر شد: «ابلاغیه نخست وزیر». خلاصه متن ابلاغیه:

هیچ کشوری از اینکه اسباب سعادت و شادکامی کشور ما را فراهم کند منتفع نمی گردد و از کمک کردن به ما برای رفع سختی ها و فلاکت ها و یا جایگزینی آنها با پیشرفت سریع، سود نمی برد... در نتیجه، پس از بررسی تمام وقایعی که در گذشته رخ داده بود و با در نظر گرفتن اوضاع و احوال کنونی داخل و خارج کشور، ایران احساس کرد تنها می تواند دست به دامان انگلستان شود؛ علاوه بر کمک های این کشور در گذشته، تضمین های بی قید و شرط انگلستان در جریان مذاکرات، ایران را به آینده ای رضایتبخش مطمئن ساخت... نظر به این دلایل،

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 520، 91/15. 741، مورخ15 آگوست 1919

2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 1-15

دولت ایران به منظور برقراری نظم و تضمین آسایش مردم خود، رفتار و اصولی را در پیش گرفت که ملت در امنیت به سر ببرد و سپس برای تضمین آینده ای سعادتمند، با انگلستان وارد مذاکره شد... بلافاصله پس از آتش بس، مذاکرات با انگلستان، براساس این اصول، با اسلوب و روش متداول خود آغاز شد. در این مذاکرات منافع ایران همواره مدنظر قرار گرفت و این توافقنامه پس از چندین ماه تبادل نظر و دیدگاه، منعقد گردید... ضرورت حفظ کشور پیش از هر گونه مانع و انتقادی، برای او (وثوق الدوله) مطرح بود؛ و از اینکه خداوند توان و ذکاوت کافی را برای انجام هر چه بهتر این وظیفه به او ارزانی داشته، باید سپاسگزار بود. روحانیون نیز او را در انجام این وظیفه تشویق کردند و شاه نیز او را مورد لطف خود قرار داد؛ اما او هرگز نمی تواند از پس جبران تلاش های نماینده انگلستان برآید؛ چرا که حمایت صادقانه و همکاری او در انجام این وظیفه، عاملی تعیین کننده بود. تا آنجا که اوضاع عمومی اجازه می داد، دولت انگلستان برای بازگرداندن نظم و امنیت عمومی، به کابینه وثوق الدوله کمک کرد. انگلستان با پرداخت کمک های مالی ضروری برای تأمین مایحتاج مردم و افزایش اعتبار دولت، بیش از پیش حمایت های خود را آشکار کرد... بر کسی پوشیده نیست که مخالفان، جاهلان و دسیسه گران از هیچ تلاشی برای اینکه مرا وادار به عقب نشینی کنند، فروگذار نکردند. علاوه بر این تلاش های احمقانه، آنها سعی کردند اعلی حضرت را نسبت به من مظنون کنند؛ اما ایشان هرگز به این افراد توجهی نکردند، و همواره در جهت سعادت کشور، بزرگ ترین حامی من بوده اند... من از مردان روشن ضمیر و وطن پرستان حقیقی که از هر گونه خدعه و نیرنگ بدورند خواهش می کنم در مورد موفقیت بزرگی که بدان نائل آمده ام قضاوت کنند؛ و پس از گذشت دوازده ماه از آغاز خدمات من اوضاع و احوال کنونی مملکت را با یک سال پیش مقایسه کنند. امیدوارم مردم حق شناس کشورم قدردان نتایج سودمند این توافقنامه باشند. تحقق سعادت حقیقی در کشور که امیدوارم به زودی حاصل شود، بهترین پاسخ برای زحمات و فداکاری های من خواهد بود. (1)

1- نامه کمیسیون آمریکایی در ایران به لنسینگ به همراه ضمائم، 91/19. 741، مورخ18 نوامبر 1919

ص:55

توضیحات کالدول: «در این باره لازم می دانم اضافه کنم بدگویی های مکرر روزنامه رسمی رعد در مورد ملت، دولت و رئیس جمهور آمریکا چنین القا

کرده است که اگر چه ممکن است تمام این مطالب به قلم رئیس الوزرا نوشته نشده باشد اما حداقل پیش از انتشار، مورد ارزیابی و تأیید وی قرار گرفته است و این در حالی است که رئیس الوزرا در اظهارات شخصی خود، برای آمریکا، و دولتمردان و سیاست عمومی و آداب و رسوم این کشور، ارزش فراوانی قائل است. با این حال، نباید فراموش کرد زمانی که آقای شوستر از ادامه خدمت در دولت ایران منع شد، این مرد [وثوق] وزیر امور خارجه بود و در تنظیم پیش نویس اولتیماتیوم اخراج آقای شوستر، نقش اصلی را بازی کرد؛ با وجود این زمانی که دکتر جادسون*(1)، رئیس دانشگاه شیکاگو، هنگام ترک ایران برای خداحافظی نزد رئیس الوزرا رفت، از او درخواست کرد که به صورت موجز و صریح مشخص سازد که ایالات متحده چگونه می تواند دوستی خود را نشان داده و به حمایت های خود از ایران ادامه دهد. وی پاسخ جالبی داد: «شوستر را به ایران بازگردانید.» به هر حال این موارد حاکی از این است که قدرت و توانایی این مرد اندک نیست. روزنامه رسمی رعد در سر مقاله 19 آگوست 1919 خود، به آمریکا، مردم آمریکا و مقامات این کشور و همچنین نمایندگان ایران در کمیسیون صلح حمله و آنها را تحقیر کرده و چنین نوشته است: «مطالبات کمیسیون صلح ایران غیرمعقول و نوعی افزون طلبی بود.» اکنون همه می دانند این مطالبات در جلسات عده ای از مقامات برجسته ایرانی، شامل تمام رئیس الوزراهای پیشین که در قید حیات به سر می برند و دیگر مقامات کابینه، تدوین شده است؛ همچنین بر کسی پوشیده نیست که دستورالعمل هیأت اعزامی به پاریس، مطرح کردن این مطالبات در کنفرانس صلح و اظهار دادخواست ایران بود. این مقاله در ادامه مدعی شده است که انگلستان، فرانسه و آمریکا جهان را به سه قسمت تقسیم کرده اند و آمریکا به اتفاق دیگر کشور ها به ایران گفته است: «شما در این کنفرانس هیچ جایگاهی ندارید و می بایست تحت الحمایه [کشور دیگری] باشید. جهان به سه قسمت تقسیم شده است و خاک ایران سهم انگلستان است.» این اظهارات به قدری مضحک و بی معنی بود که باعث شد سفارت آمریکا با

Judson -1

ص:56

انتشار مفاد تلگراف چهارم سپتامبر وزارت خارجه، رویکرد دولت آمریکا و پیشنهادهای این کشور را برای کمک به ایران تصریح کند.» (1)

در 4 سپتامبر 1919 لنسینگ، وزیر امور خارجه، با ارسال تلگرافی به کالدول چنین دستور می دهد: «شما موظفید در ملاقات با مقامات ایرانی و افراد دیگری که به این موضوع علاقه مندند، مضایقه آمریکا از کمک به ایران را انکار کنید. همچنین می بایست مقامات ایرانی را متقاعد کنید که ایالات متحده همواره خواهان سعادت و رفاه جامعه ایران است و هیأت اعزامی آمریکا به پاریس چندین بار به طور جدی تلاش کرد دادخواست هیأت اعزامی ایران در کنفرانس صلح مطرح شود. حمایت چندانی از این تلاش ها به عمل نیامد و این امر موجب شگفتی هیأت آمریکایی شد؛ اما اعلان توافقنامه انگلیس ایران توضیح خوبی برای این بود که چرا هیأت آمریکایی نتوانست مطرح شدن دادخواست ایران را تضمین کند. علاوه بر این دولت ایران نیز از هیأت اعزامی خود به پاریس حمایت چندانی نکرد. پس از انعقاد توافقنامه انگلیس - ایران، بر دولت ایالات متحده مسلم شد که ایران در آینده به حمایت و همکاری آمریکا نیازی ندارد؛ و این در حالی بود که نمایندگان ایران در پاریس، به شدت مساعدت ما را طلب می کردند.» (2)کالدول تأثیر این تلگراف را چنین گزارش می کند: «انتشار تلگراف چهارم سپتامبر وزارت خارجه آمریکا، خشم کابینه ایران و روزنامه رسمی مذکور را برانگیخت. روزنامه ای که چندی پیش شدیداً به مردم آمریکا، رئیس جمهور ویلسون، معاهده صلح، کمیسیون صلح آمریکا و همچنین کمیسیون صلح ایران حمله کرد. اعضای کابینه ایران مدعی شدند سفیرکبیر آمریکا در لندن مصاحبه ای با این مضمون داشته است که آمریکا هیچ علاقه ای به سرنوشت ایران نداشته و نسبت به رفتار انگلستان در قبال این کشور رضایت کامل دارد... شاه در سوئیس اعلام کرد که در ادامه سفر خود به آمریکا خواهد رفت. اعلان نیت شاه، کابینه و سفارت انگلستان را به شدت نگران کرده است، چرا که شاه قول داده بود حتی وارد پاریس هم نشود.» کالدول اضافه می کند: «تلگراف چهارم سپتامبر در کل تأثیر عمیقی بر مردم داشته است. بیش از نود و

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 5، 891. 00/1147، مورخ1 اکتبر 1919

2- دستورالعمل لنسینگ به کالدول، 741. 91/83، مورخ4 سپتامبر 1919

پنج درصد مردم مخالف توافقنامه و کابینه وثوق الدوله هستند... اعضای کابینه خود را در معرض ترور شدن می بینند. سر کنسول پادوک(1) چنین گزارش می دهد: «مخالفت با توافقنامه همانند آتش زیر خاکستر، هر لحظه امکان دارد شعله ور شود؛ اما احتمالاً به دستور رئیس الوزرا از هر گونه تجمع مردمی

جلوگیری به عمل می آید. روزنامه تحت حمایت و کنترل رئیس الوزرا، می کوشد مردم را آرام کرده و نظر آنها را جلب کند. ده روز پیش با دستوری که از تهران صادر شد، قزاق های ایرانی ظاهراً برای سرکوب راهزنان از تبریز خارج شدند، اما در واقع دولت در صدد بود آنها را برای مدتی از شهر دور کنند.» البته سفارت از هرگونه مذاکره در مورد توافقنامه خودداری کرد و به هیچ وجه به خشم مردم دامن نزد. مردم، خود را مرهون اعتبار آمریکا می دانند و بسیاری از آنها که چشم امید به دولت و ملت ما دوخته اند، خواهان مساعدت سفارت آمریکا هستند.»(2)وزارت امور خارجه آمریکا در تلگرامی فوری به دیویس، سفیر کبیر آمریکا در لندن، چنین دستور می دهد: «تلگراف 12 سپتامبر وزیرمختار آمریکا در تهران حاوی چنین مطالبی است: «اعضای کابینه ایران می گویند که سفیرکبیر آمریکا در لندن طی مصاحبه ای اظهار داشته که آمریکا هیچ منافعی در ایران ندارد و کاملاً راضی به این است که به انگلستان اجازه دهد هر طور می خواهد با ایران رفتار نماید.» پیشنهاد می شود با ارسال تلگرامی به وزیرمختار آمریکا در تهران این اختیار را به او بدهید که گزارش مذکور را تکذیب کند.» (3)روز بعد دیویس چنین پاسخ می دهد: «در تلگرامی به سفارت آمریکا در تهران اطلاع داده شد که گزارش مذکور کاملاً بی اساس است.» (4)کالدول در 15 سپتامبر می نویسد: «تلگرام بنگاه خبری رویترز که دولت انگلستان امروز آن را در ایران منتشر کرد، از این قرار است: «گزارش های حاکی از مخالفت فرانسه و آمریکا با توافقنامه ایران انگلستان، کاملاً بی اساس است.» بدون شک این تلاشی است برای آرام ساختن مردم امیدوار ایران؛ به رغم سکوت ناشی از ترس ایرانیان، خشم

1- Paddock

2- تلگرام کالدول، شماره 176، 891. 00/1125، مورخ12 سپتامبر 1919

3- دستورالعمل فیلیپس به دیویس، شماره 5965، 891. 00/1125، مورخ18 سپتامبر 1919

4- تلگرام دیویس، شماره 3074، 891. 00/1126، مورخ19 سپتامبر 1919

و نفرت این مردم هرگز فرونشسته است.» (1)متن تلگرام نیز به اطلاع رئیس جمهور ویلسون و دیویس، سفیرکبیر آمریکا در لندن، رسانده شد. ادامه دستورالعمل مزبور آمده است: «شما می توانید شفاهاً وزارت خارجه انگلستان را از انتشار گزارش رویتر آگاه کنید و پرس و جو کنید که آیا این گزارش مورد

تأیید آن وزارت خارجه هست یا خیر؛ و خاطرنشان کنید که اگر چه از نظر صوری انتشار این گزارش بلااشکال است، اما در عمل موجب تفسیرهای گمراه کننده ای شده است... وزیرمختار آمریکا در تهران به وزارت خارجه [آمریکا] اطلاع داده است که صدها تن از نخبگان و برجستگان ایران به عنوان اعتراض به قرارداد ایران و انگلیس دست به دامان سفارت آمریکا در تهران شده اند؛ و هیأت دولت نیز در حمایت از قرارداد روشهای مستبدانه ای به کار می بندد.» (2)

در تاریخ اول اکتبر 1919، کالدول چنین می نویسد:

همچنین به اطلاع این جانب رسیده است که مستشاران انگلیسی عازم ایران هستند و انتظار می رود به محض ورود کار خود را آغاز کنند. اگرچه هنوز چند ماه به تشکیل مجلس ایران مانده است. گزارش ها حاکی از آن است که بسیاری از کارمندان انگلیسی در هند به دنبال فرصت شغلی بهتری در ایران هستند. در حالی که با انتشار «بیانیه ها» و «تحلیل ها و تفسیرهای» فراوان، مکرراً حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به اطلاع عموم مردم رسیده، شمار زیادی از شخصیت های برجسته، روزنامه ها و مقامات رسمی حامی انگلستان در ایران آشکارا می گویند: «ایران اکنون یکی از اقمار انگلستان است؛ ما اکنون تحت الحمایه آن کشور هستیم و خواهی نخواهی باید این واقعیت را قبول کنیم؛ تنها کار ممکن این بود که به قیمومیت انگلستان تن در دهیم و ...» با این وجود، در متن توافقنامه چیزی ذکر نشده که ضرورتاً سیادت ملی ایران را محدود کند؛ اما اهل نظر در ایران تمایل دارند که نتیجه عملی هر چیزی را مدنظر قرار دهند. این گروه از مردم ایران معتقدند بخش اصلی قرارداد، متن آن نیست، بلکه مطالبی است که وزیرمختار انگلیس در «نامه توضیحی» عنوان کرده است. اگر چنین توافقنامه ای میان ایران و

1- تلگرام کالدول، شماره 177، 91/5. 741، مورخ15 سپتامبر 1919

2- دستورالعمل فیلیپس به دیویس، شماره 5970، 91/5. 741، مورخ19 سپتامبر 1919

آمریکا منعقد می شد، هیچ گونه مخالفتی در ایران برنمی انگیخت؛ ایران مایل بود اختیاراتی که به موجب آن قرارداد مسلم می شد، در اختیار قدرت غیر همسایه ای قرار می گرفت که هیچ گونه منافع سیاسی در ایران ندارد و به گفته

بسیاری از ایرانیان، در برقراری رابطه با ملت های کوچک و ضعیف خوش نام است. مردم ایران، همواره منتظر «حاصل شدن فرجی» در زندگی خود هستند؛ اما عقلای این کشور یقین دارند که این توافقنامه مؤثر واقع نخواهد شد. با این احوال، دستگیری و تبعید شماری از رهبران مخالف، اعمال شدید حکومت نظامی، به علاوه ترس و جبن طبیعی شرقی ها، هر اقدام مؤثری را که مانع عملی شدن این توافقنامه شود، غیرممکن می سازد. با توجه به حضور چندین هزار سرباز انگلیسی در ایران، سفر شاه به اروپا و گرایش شدید دولت فعلی برای خدمت صادقانه به قدرتی که آن را به وجود آورده و بقای آن را تضمین می کند، درک این مسئله راحت تر است... در این قضایا اصل انعقاد قرارداد چندان مهم نیست، بلکه آن زیرکی و نیرنگی است که در گمراه کردن این مردم به کار گرفته شده است؛ مردمی که مجبورند این توافقنامه را بپذیرند و از ترس زندان و تبعید، حتی در خفا هم اجازه ندارند با آن مخالفت ورزند. این در حالی است که در طول ماه های شکل گیری شالوده توافقنامه، تلاشی نظام مند و ماهرانه برای آماده سازی افکار عمومی صورت گرفت. افرادی که حضور آنها در روند انعقاد توافقنامه مزاحمت ایجاد می کرد، در قالب کمیسیون صلح ایران به پاریس اعزام شدند؛ چرا که این افراد در پاریس برای جلوگیری از انعقاد قرارداد کاری از پیش نمی بردند. افراد دیگری که نگران یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور بوده و گرایش های وطن پرستانه داشتند، به بهانه زیارت یا منصوب شدن در پست های کنسولی، به خارج از کشور فرستاده شدند... پس از اعزام این افراد در قالب کمیسیون صلح به پاریس، رئیس سابق مجلس، مؤتمن الملک، نیز قرار شد با انتخاب همراهان خود رهسپار آمریکا شود. مؤتمن الدوله در این سفر باید دولت و مردم آمریکا را از خواسته بجای ایران آگاه کرده و مصائبی را که سالیان دراز بر این کشور تحمیل شده، برای آنها تشریح کند و مردم آمریکا را به سرمایه گذاری در ایران علاقه مند سازد. با این حال، نظر به اطلاعات دقیق سفارت آمریکا، طرح اعزام نماینده به آمریکا قطعاً به موافقت

ص:60

سفارت انگلستان بستگی دارد و کابینه ای که کاملاً از انگلیسی ها تبعیت می کند هرگز کاری برخلاف خواسته های انگلستان انجام نمی دهد. مسئله ای که بیش از سرکوب کردن انتقاد ها قابل توجه است، رشوه دادن آشکار به بعضی از شخصیتهای مؤثر پول پرست است از قرار معلوم بسیاری از این افراد با قبول یا دریافت کردن هدایا، پول، مستمری و دیگر انواع رشوه لب فروبسته اند. لازم به ذکر است که بسیاری از روحانیون و همچنین عموم مردم را نمی توان از این

طریق آرام کرد و تنها توسل به تهدید، ترس از زندان و از این قبیل آنها را ساکت کرده است. از سوی دیگر بازار تملق و خوشامدگویی گرم شده است؛ به طوری که حتی عده ای از ما آمریکاییها نیز در معرض این فریب تملق واقع شدیم. این همه احترام و محبت و تملق به اشخاصی که تا پیش از این کسی به آنها اهمیتی نمی داد، آن قدر بی سابقه و غیرعادی بود که از دید هیچ ناظری پنهان نمانده است. اگر جنگی در پی بود، شاید می شد به اتهام [مثلاً] طرفداری از آلمان، مخالفت ها را سرکوب کرد؛ اما در این شرایط [که جنگی در کار نیست]، این راه نیز به کار نمی آید..(1)

مخالفت مردم ایران با قرارداد

واکنش اولیه مردم ایران در تلگرام 13 اوت 1919 کالدول چنین گزارش شده است: «قرارداد اخیر میان ایران و انگلستان احساسات مردم را علیه کابینه برانگیخته است. بسیاری از مردم معتقدند این قرارداد، عملاً ایران را تحت قیمومیت انگلستان در می آورد و در نتیجه جامعه ملل را دچار سردرگمی می کند. قرارداد مخفیانه منعقد شده است، اما خبر انعقاد آن به صورت ناگهانی انتشار یافت. مردم و سفارت خانه های خارجی از این رویداد به شدت شگفت زده شده و آن را نشانه سوء نیت کابینه دانسته و نسبت به انگلستان بی اطمینان شده اند.»(2) در 16 آگوست: «وطن پرستان ایرانی مدعی هستند که این توافقنامه، قیمومیت کامل انگلستان بر ایران را تحقق می بخشد؛ اما حکومت نظامی، مطبوعات تحت کنترل و ارتش انگلستان که اکنون اراضی ایران را

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 5، 891. 00/1145، مورخ1 اکتبر 1919
2- تلگرام کالدول، شماره 162، 741. 91/81، مورخ13 آگوست 1919

تصرف کرده است، مانع انتشار عمومی عقاید مخالف شده و از ابراز احساسات جلوگیری می کنند. مقدمات کار اجرای هر چه سریع تر قرارداد، آماده شده و این در حالی است که بر اساس قانون اساسی ایران پیش از تأیید و تصدیق مجلس، هیچ توافقنامه ای امکان عملی شدن ندارد. علاوه بر این، کابینه فعلی بر انتخابات جاری در سراسر کشور نظارت دارد؛ افرادی که برای این مجلس انتخاب شده اند، نماینده شهر هایی هستند که هرگز آن را ندیده اند.» (1)دستورالعمل لنسینگ در 19 آگوست از این قرار است: «عطف به تلگرام های 160، 161 و 162 که به ترتیب در تاریخ یازدهم و سیزدهم آگوست ارسال

شد، وزارت خارجه را به صورت کامل و فوری از جریان حوادثی که در این تلگرام ها شرح داده شده بود، بویژه عکس العمل مردم نسبت به قرارداد، آگاه سازید.» (2)کالدول در 23 آگوست چنین می نویسد: مخالفت عمومی با قرارداد فرونشسته است، اما مردم از ابراز احساسات خود وحشت دارند. ترس از مجازات، زندان و تبعید، اجرای حکومت نظامی که بیش از یک سال به طول انجامیده است، مطبوعات تحت کنترل و حضور نظامیان انگلیسی در ایران، مانع آشکار شدن مخالفت مردم هستند. بسیاری برای ابراز مخالفت خود خواستار بست نشینی در سفارت آمریکا و فرانسه شده اند که البته درخواست آنها رد شده است. تمام روزنامه ها تا آنجا که شرایط به آنها اجازه می دهد از قرارداد انتقاد می کنند؛ به غیر از روزنامه رعد، ارگان رسمی دولت، که می نویسد: «آمریکا، تنها کشوری که می توانست ما را یاری کند، ایران را تنها گذاشت؛ چهار قدرت بزرگ در پاریس تصمیم گرفتند ایران تحت قیمومیت انگلستان قرار گیرد؛ که ایران فریب سخنان اغوا گرانه رئیس جمهور ویلسون را خورد و اکنون در جایگاهی همانند جایگاه مصر قرار گرفته است.» این روزنامه همچنین به شدت هیأت ایران در کمیسیون صلح و دعاوی آنها را مورد انتقاد قرار داده است... دیگر روزنامه ها نیز از قرارداد انتقاد می کنند و در عین حال پیشنهاد می کنند که در صورت امکان، قرارداد مشابهی با آمریکا منعقد شود. بسیاری خواهان این هستند که بدانند چنانچه عقاید و احساسات عمومی مانع اجرای این قرارداد شود، آیا دولت

1- تلگرام کالدول، شماره 163، 91/42. 741، مورخ16 آگوست 1919

2- دستورالعمل لنسینگ به کالدول، شماره 141، 91/21. 741، مورخ19 آگوست 1919

آمریکا به انعقاد قراردادی مشابه با ایران تمایل خواهد داشت؟»(1) در تلگرام 28 آگوست 1919 کالدول چنین می خوانیم: «مخالفت های مردم با قرارداد همچنان ادامه دارد. بعد از ظهر روز گذشته شماری از اعضای کابینه پیشین و تعدادی از شهروندان در ملاقات با رئیس الوزرا، مخالفت خود را ابراز کردند. تجمعات اعتراض آمیز بسیاری در سراسر کشور رخ داده است و در تعدادی از مراکز ولایات، کسبه به نشانه اعتراض بازار را تعطیل کرده اند... بسیاری از مردم ایران بر این باورند که قرارداد ایران و انگلیس پایان استقلال ایران خواهد بود؛ عده ای نیز به سیاست های انگلستان در ایران مشکوک هستند... رئیس

الوزرا برای توجیه سیاست های خود اعلامیه مفصلی منتشر کرده است. وزیر خارجه فعلی و دیگر اعضای کابینه به مخالفین گفته اند که آمریکا پیش از این، از کمک به ایران سرباز زده است. وزیرمختار انگلستان این رویداد را پیروزی بزرگی در منطقه می داند، اما دیگر مقامات انگلیسی نگرانند که نتایج این قرارداد تأثیر بدی بگذارد و به اعتبار انگلیس در خارج از ایران خدشه وارد کند.» (2)در گزارش گوردون پادوک کنسول انگلستان در تبریز می خوانیم: «خلاصه ای از متن توافقنامه ایران و انگلیس در تبریز منتشر شده و به استثنای گروه های مشخصی که به قرارداد علاقه مندند و طبقاتی چون بازرگانان که امید به انتفاع مالی از قرارداد دارند، تمام طبقات مردم به مخالفت برخاسته اند. البته تاکنون هیچ گونه مخالفت علنی مشاهده نشده، چرا که عموم مردم امیدوارند که مجلس اجرای این توافقنامه را تصویب نخواهد کرد.کنسول انگلستان برای جلب رضایت مردم از هیچ تلاشی فروگذار نمی کند.»(3) کالدول در 8 سپتامبر می نویسد: «به دستور دولت، شماری از مخالفین توافقنامه اخیر ایران و انگلیس بازداشت و به کاشان تبعید شدند. این افراد به صورت مخفی در منازل خود تشکیل جلسه می دادند... همچنین تعدادی از شاگردان مدارس نیز به جرم انتشار اعلامیه هایی بر ضد انگلیس و قرارداد مذکور، دستگیر شده اند. بسیار از ناآرامی ها سرکوب شده است.» (4)در تلگرامی که از سوی حاج معین التجار در تهران به ارباب کیخسرو شاهرخ در آمریکا ارسال شده

1- تلگرام کالدول، شماره 165، 91/82. 741، مورخ23 آگوست 1919
2- تلگرام کالدول، شماره 169، 91/83. 741، مورخ28 آگوست 1919
3- تلگرام کالدول، شماره 170، 91/24. 741، مورخ31 آگوست 1919
4- تلگرام کالدول، شماره 172، 91/86. 741، مورخ8 سپتامبر 1919

است چنین می خوانیم: «شما باید اجازه بست نشینی در سفارت آمریکا را کسب کنید؛ چنانچه این اجازه فوراً صادر نشود تمام وطن پرستان ایران کشته خواهند شد.» کالدول اضافه می کند: «فرد مذکور شب گذشته پس از ارسال مطالب بالا بازداشت شد، اما صدها تن از مخالفین به نشانه اعتراض به قرارداد و سیاستهای مستبدانه دولت، خواهان بست نشستن در سفارت آمریکا هستند. البته تا زمانی که وزارت خارجه [آمریکا] دستور دیگری صادر نکند، تمام این درخواست ها رد خواهد شد.» (1)

انتشار تلگراف لنسینگ باعث تشجیع مخالفان قرارداد شده بود. کالدول در 16 سپتامبر 1919 می نویسد: «مفتخرم که به پیوست این تلگرام، ترجمه نامه ای را که از میرزا [آقا] فلسفی اصفهانی، سردبیر روزنامه حیات جاوید، دریافت کرده ام، برای شما ارسال کنم. این تنها نمونه ای از قدردانی های بسیاری است که از حسن نیت آمریکا نسبت به ایران به عمل آمده است. اما چنین اظهاراتی اجازه انتشار نداشته و ارسال آنها به سفارت آمریکا به دلیل حکومت نظامی شدید و وجود سانسور، از طریق پست مقدور نیست، و تنها با واسطه مستقیم می توان چنین مراسلاتی را جابجا کرد. این نامه با اشاره به روزنامه های تهران که متن تلگرام وزارت خارجه آمریکا در آنها به چاپ رسیده، خاطرنشان ساخته است که این تلگرام، اعتبار آمریکا را در ایران بسیار بالا برده است. سفارت طبق دستورالعمل وزارت خارجه شماری از اعتراضات علیه قرارداد انگلیس و ایران را از طریق پست ارسال می کند.» پیوست نامه 13 سپتامبر 1919 شامل مطالب ذیل است: «عالی جناب! از اینکه بیانیه سفارت شما را در روزنامه خود منتشر ساخته ایم، بسیار مسروریم. بدین وسیله استدعا می کنم تشکر صمیمانه این جانب و اکثر مردم ایران را به خاطر حسن نیت دولت آمریکا نسبت به کشورم، پذیرا باشید. «حیات جاوید» همواره طرفدار تحرکات آزادی خواهانه دولت ایالات متحده بوده است. همچنین شیوه شایسته دولت آمریکا در برخورد با ایران و کمک به این کشور، مورد توجه ما بوده. از اینکه اعلام می کنیم تاکنون فرصت ابراز ارادت نیافته ایم، متأسف هستیم؛ اما در این زمان، پس از اینکه بیانیه شما در روزنامه ها منتشر شد و پس از اینکه ایرانیان ناامید به آینده ای شکوفا امیدوار شدند، فرصت خوبی برای ابراز احساسات به

1- تلگرام کالدول، شماره 173، 891.00/1123، مورخ8 سپتامبر 1919

دست آوردیم. به همین دلیل، «حیات جاوید» با در نظر گرفتن عواطف دوستانه سفارت آمریکا نسبت به ایران، که درخور تقدیر است، صفحات خود را در اختیار مطالب سفارت شما قرار می دهد. ما مطمئن هستیم که بیانیه های شما در جهت بهبود وضع مردم ستمدیده ایران خواهد بود... عالی جناب! لطفاً عواطف دوستانه ما را پذیرا باشید. (امضا) فلسفی اصفهانی.»(1) کالدول در اول اکتبر می نویسد: «سفارت آمریکا در تهران افتخار دارد کپی نسخ اصلی و ترجمه چند شکایت را که علیه توافقنامه اخیر ایران و انگلیس تنظیم شده و به سفارت خانه تحویل داده شده است، به پیوست این نامه برای شما ارسال کند.» نامه ای که ده

نفر آن را امضا کرده بودند، در تاریخ 12 سپتامبر 1919 به سفارت خانه تحویل داده شد: «از آنجا که در تهران حکومت نظامی حکم فرماست و روزنامه ها علیه ملت قلم می زنند، هیچ کس حق هیچ گونه اظهارنظری ندارد. وطن پرستان و آزادی خواهان تبعید شده و یا به زندان افکنده شده اند. به عبارت دیگر ایران به ابزار بی اراده ای برای پیشبرد خواسته های رئیس الوزرای مملکت، یعنی وثوق الدوله تبدیل شده است. او مصمم است به زور سر نیزه و به کمک نیرو های بیگانه، مملکت ما را زیر سلطه بیگانگان ببرد. عالی جنابان! از شما استدعا داریم دادخواهی ما را به گوش مردم جهان و خصوصاً دولت عدالت خواه آمریکا رسانیده و آنها را از مظلومیت مردم ایران آگاه سازید. از شما استدعا داریم عطوفت به خرج داده و اجازه دهید دولت مردان و تمام کسانی که به سعادت ایران علاقه مندند بدانند که مردم ایران از قرارداد اخیر انگلستان و ایران به شدت منزجرند... بیانیه ای که چند روز پیش منتشر شد، به ما اثبات کرد که دولت ایالات متحده خواهان پیروزی ملت ایران است. بنابراین مصرانه از دولت شما تقاضا داریم که در این زمان بحرانی به ما کمک کند. تنها بارقه امیدی که در اذهان ما سوسو می زند، ترحم و دلسوزی دولت و ملت آمریکاست. امیدواریم به کمک دولت دوست و مهربان آمریکا، مردم بدبخت و نجیب ایران، خود را از اقدامات سرکوب گرانه انگلستان برهانند.» نامه ای با دوازده امضا در 19 سپتامبر 1919 به سفارت خانه آمریکا تحویل داده شد: «شما به خوبی از رفتار خشن دولت کنونی ایران با خبرید. دولتی که سعی می کند خواسته های غیر قانونی خود را بر مردم این کشور تحمیل کند. بدین

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 527، 891.00/1141، مورخ16 سپتامبر 1919

منظور، دولت با اعلام حکومت نظامی، به تعقیب آزادی خواهان همت گماشته و آنها را دستگیر می کند؛ با متوسل شدن به زور مردم را سرکوب کرده و از ابراز خواسته های آنها جلوگیری به عمل می آورد. روزنامه ها تحت کنترل و نظارت دولت هستند و نمی توانند بدبختی مردم ایران را آشکار سازند. حتی انتشار ابلاغیه سفارت خانه شما که حاکی از علاقه مندی دولت آمریکا به سعادت ایران است، دو روز به تعویق افتاد. در این دو روز، هیچ روزنامه ای جرأت انتشار آن را نداشت. این روز ها، اداره پلیس با اعلام مجدد و اعمال شدید حکومت نظامی مردم را وادار کرده تجمعات خود را متوقف کرده و از

مخالفت با اقدامات دولت دست بردارند. شماری از دانش آموزان بی گناه به جرم وطن پرستی بازداشت و تهدید شده اند. بنابراین، نظر به شرایطی که در بالا توصیف شد، ما، یعنی تمام کسانی که این نامه را به امضا رسانیده اند، علیه قراردادی که در غیاب مجلس و بدون تأیید ملت و در مخالفت با قانون اساسی ایران، میان دولتین انگلستان و ایران منعقد شده است، شکایت می کنیم و بدین وسیله، انزجار خود را از این قرارداد اعلان می داریم و حس بشردوستی دولت آمریکا را از صمیم قلب ارج می نهیم؛ و همواره به یاد خواهیم داشت دولت شما متعهد شده است که با کمک به ملت های ضعیف، آنها را در صیانت از استقلال و تمامیت ارضی خود یاری کند. ما مشتاقانه منتظریم که دولت شما، هر آنچه در توان دارد، برای یاری این ملت بی پناه انجام دهد؛ ملتی که تا به امروز، طعم هر گونه ظلم و ستم را چشیده است. با انجام این کار، خواهید دید که قدردانی و حق شناسی مردم ایران افزون خواهد گشت.» (1)بارزترین نمونه این نامه ها، نامه ای بود که به امضای سی و نه نفر رسیده بود و در تاریخ 17 سپتامبر 1919 به دست وزیرمختار آمریکا رسید: «مطالب درج شده در تلگرام وزیر امور خارجه ایالات متحده بیانگر آن است که وی از سکوت مردم تهران متعجب شده است. تعجب ایشان زمانی بیشتر خواهد شد که بدانند از روزی که وثوق الدوله به انتخاب انگلیسی ها بر سر کار آمده، در تهران حکومت نظامی اعلام شده است؛ مردم حق برگزاری هیچ گونه تجمعی ندارند؛ بازپرسان و نیرو های پلیس برای یافتن وطن پرستان و متفکران همه جا را جستجو می کنند؛ بسیاری از چهره های برجسته کشور کشته و یا

1- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 528، 91/38. 741، مورخ1 اکتبر 1919

تبعید شده اند؛ تمام نامه ها و تلگراف ها سانسور می شود. در چنین وضعیتی، مردم چگونه می توانند خواسته های خود را ابراز کنند؟ اگر دولت ایالات متحده واقعاً خواهان شنیدن خواسته های مردم است، درهای سفارت خود را به روی مردم باز کرده و به آنها اجازه دهد در آنجا بست بنشینند؛ آن گاه متوجه خواهید شد که انگلستان در صدد انجام چه کاری است. به طور خلاصه باید بگوییم وثوق الدوله به هیچ عنوان اجازه انعقاد چنین قراردادی را نداشته است؛ خواه این قرارداد به سود این مملکت باشد و یا به زیان آن تمام شود... در نامه ای وزیرمختار انگلستان خطاب به رئیس الوزراء در تاریخ چهاردهم ذی الحجه (مصادف با 10 سپتامبر 1919)، مکرراً از استقلال و تمامیت ارضی ایران

سخن به میان آمده، و تأکید شده حاکمیت و استقلال این کشور مورد احترام دولت انگلستان است... چرا در ده سال اخیر، دولت انگلستان گاه به تنهایی و گاهی به کمک روس ها تلاش می کرده است که در امور داخلی ایران دخالت کند؟ کدام یک از مقامات ایران بدون رضایت سفارت انگلستان به قدرت می رسند؟ یا کدام یک از وزرا پیش از اینکه اجازه انتخاب او از انگلستان صادر شود، برای تصدی وزارت خانه انتخاب شده اند؟ و در پایان، آیا به خاطر دارید کوچک ترین تغییری بدون رضایت سفارت انگلستان در این مملکت رخ داده باشد؟ آیا شما این وضعیت را استقلال می نامید؟» (1)

روحانیون، هر چند با تأخیر، اما بالاخره به مخالفین پیوستند. نهم اکتبر 1919: «بررسی های دقیق نشان می دهد که بیش از نود و پنج درصد از مردم ایران مخالف قرارداد هستند. در واقع، پس از شنیدن گفته های صدها نفر از مردم ایران در مورد این رویداد، حتی یک نفر آدم بی غرض که این قرارداد را تأیید کند، پیدا نشد. گزارش ها حاکی از آن است که عده مشخصی از روحانیون، روزنامه نگاران و دیگر مخالفان به مدد پول، مستمری، پست و مقام و ... لب فروبسته و ساکت شده اند. این در حالی است که اینجانب با استناد به منبع موثقی خبر دارم که شخص شاه نیز برای تأیید توافقنامه، دویست هزار تومان دریافت کرده است. معروف است که رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه سالهاست که از حقوق بگیران انگلستان بوده اند؛ این مطلب را وزیرمختار پیشین

1- گزارش کالدول و ضمائم، (بدون شماره)، 91/90. 741، مورخ1 اکتبر 1919

انگلستان در ایران بارها محرمانه به من گفته بود.» (1)کالدول در 1 دسامبر 1919 می نویسد: «سفارت آمریکا مفتخر است جهت اطلاع وزارت خارجه و در پی درخواست حضرت اشرف سعد الدوله، رئیس الوزرای پیشین ایران، دو نسخه عکسی از اظهارات و نظرات علمای برجسته ایران را در مورد صحت و اعتبار توافقنامه ایران و انگلیس به ضمیمه این نامه ارسال کند. علت اینکه [به جای نسخه اصلی] نسخه کپی عکسبرداری شده به سفارت تسلیم شده است، این است که اولاً نسخه اصلی در پرونده مخصوصی در تهران مضبوط است؛ و ثانیاً نسخه اصلی امضا دارد و به خاطر سانسور شدید و مقررات حکومت نظامی و خطر تبعید و زندان، چنانچه افکار و عقاید صاحبان امضا درباره

قرارداد بر دولت فعلی مکشوف گردد، این عده ممکن است در خطر بیشتری قرار بگیرند. سفارت لازم می داند این نکته را اضافه کند که این عده از روحانیون، نماینده قشر وسیعی از روحانیون وطن پرست و روشنفکر و باسواد اسلامی ایرانی هستند. همان طور که در ترجمه ای که ضمیمه است آمده است، شماری از مقامات برجسته در مورد تطابق مواد توافقنامه با قوانین شرع مقدس اسلام و سعادتمندی مردم مسلمان، از مراجع عظام روحانی استفتاء کرده اند. مراجع عظام به عنوان فقیهان اسلامی، این توافقنامه را مخالف شرع مقدس اسلام و قرآن می دانند که استقلال ایران را نیز زیر سؤال می برد. سفارت بر این عقیده است که به استثنای عدهی قلیلی که از این توافقنامه منتفع می شوند، جامعه روحانیت به همراه بیش از نود و پنج درصد مردم ایران مخالف این توافقنامه هستند. با وجود این، کابینه فعلی با در پیش گرفتن تدابیر بی سابقه ای، اعضای پارلمان را در بسیاری از ولایات به انتخاب خود وارد مجلس می کند؛ اما با توجه به مخالفت های عمومی، انتظار می رود تصویب توافقنامه بلافاصله پس از شروع به کار مجلس [چهارم] با دشواری های فراوان مواجه شود. در باب تدابیری که در گزینش اعضای مجلس در پیش گرفته شده لازم به ذکر است به رغم سخت گیری های حاکم محلی که پیرو دستورات کابینه می بایست افراد «شایسته» را برای نمایندگی انتخاب کند، در موارد بسیاری، جلوگیری از خواسته مردم غیرممکن است. در نتیجه، کابینه انتخابات را در این استان ها غیرقانونی اعلام کرده و خواهان

1- تلگرام کالدول، شماره 181، 91/11. 741، مورخ9 اکتبر 1919

ص:68

برگزاری مجدد انتخابات شده است.» در میان علمای مخالف قرارداد می توان به سیدحسن مدرس، شیخ باقر نجم آبادی و سیدمحمد بهبهانی اشاره کرد.

انتخابات مجلس

نشریه اخبار رویترز «که در تهران پس از بررسی و سانسور سفارت انگلیس منتشر می شود» در 19 سپتامبر 1919 متن کامل نطق ضیافت لرد کرزن و پاسخ نصرت الدوله فیروز به وی را چاپ کرد. کالدول اضافه می کند: «سفارت انگلستان در تهران امیدوار است انتشار این نطق، از حس تنفر و دشمنی شدید مردم با قرارداد بکاهد.» کالدول سپس بلافاصله می گوید: «در این رابطه سفارت [آمریکا در تهران] مایل است به انبوهی از تلگرامها و مراسلات خود

[به وزارت خارجه آمریکا] اشاره نماید. این تلگرام ها و مراسلات نشان می دهد که قرارداد چگونه مورد پذیرش افکار عمومی ایران قرار گرفته است؛ سیاستها و اقدامات دولت ایران برای سرکوب مخالفان و تحمیل قرارداد به مردم معترض چه بوده است؛ و نیز دولت برای انتخاب نمایندگان مجلس چه سیاستهایی را بکار گرفته است»(1). کالدول در اول اکتبر 1919 می نویسد: «کاملاً مشخص است که نه کابینه فعلی، که به مدد سفارت انگلستان بر سر کار آمده و هم با حمایت سفارت انگلستان شمار زیادی از نیروهای انگلیسی در داخل و یا در نزدیکی ایران به حیات خود ادامه می دهد؛ و نه دولت و سفارت انگلستان منتظر آغاز به کار مجلس [چهارم] و تصویب این توافقنامه نمی مانند؛ در حالی که بر اساس قانون اساسی، تأیید و تصویب مجلس پیش از عملی شدن هر توافقنامه ای ضروری است. این در حالی است که انتصاب حکام ایالت های سراسر کشور به دستور هیأت دولت صورت می گیرد و این والیان هستند که عملاً نمایندگان حوزه های انتخابیه ایالت خود را انتخاب خواهند کرد و یا تاکنون انتخاب کرده اند. انتخابات استان فارس به مرکزیت شهر شیراز مثال خوبی در این زمینه است. والی معروف این ایالت حضرت والا شاهزاده فرمانفرما یکی از افراد تحت الحمایه انگلستان و از طرفداران سر سخت این کشور است... او به شدت در میان

1- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 529، 91/39. 741، مورخ1 اکتبر 1919

ص:69

مردم ایران منفور است. اخیراً انتخابات ایالات فارس برگزار شده است در نتیجه کاملاً طبیعی است که رئیس الوزرای فعلی، وثوق الدوله، که هرگز در فارس نبوده است و کسی هم او را در فارس نمی شناسد، با اکثریت آراء به نمایندگی مجلس انتخاب شود؛ دیگرانی هم که انتخاب شده اند، همه از طرفداران دولت و از قماش کسانی هستند که می توان همیشه روی «رأی مثبت» آنها حساب کرد. انتخابات کرمانشاه شاهد مثال دیگری در این زمینه است. در این استان، فرزند شاهزاده فرمانفرما، حضرت والا نصرت الدوله، که در حال حاضر به عنوان وزیر امور خارجه موقتاً در پاریس به سر می برد، نزدیک به نوزده هزار رأی آورده است. کاملاً روشن است که امکان ندارد این میزان رأی در چنین محلی به صندوق ریخته شده باشد... نتایج انتخابات در مشهد نیز به تازگی اعلام شده است. جمعیت این شهر نزدیک به هفتاد و پنج هزار نفر است و برادر رئیس الوزرای فعلی، یعنی قوام السلطنه والی خراسان است. شمار آرایی که برای هر

یک از نمایندگان این استان اعلام شده چیزی نزدیک به بیست و پنج هزار رأی است که رقمی مضحک و دور از ذهن به نظر می رسد. شخصاً هیچ گونه اطلاعاتی در مورد چهار نماینده ای که در مشهد انتخاب شده اند، در دست ندارم، اما واضح است که این افراد، آلت دست دولت فعلی هستند. این افراد برای مردم داخل و خارج مشهد نیز ناشناخته اند... در ولایاتی که «مردان شایسته» رأی نیاورده اند، کابینه، انتخابات را غیر قانونی اعلام کرده و دستور برگزاری مجدد انتخابات را صادر کرده است. با وجود این، بسیاری از مردم ایران یقین دارند به خاطر نفرت عمومی از قرارداد، مجلسی تشکیل نخواهد شد که این توافقنامه را به تصویب برساند؛ اگرچه کابینه فعلی هم بدون شک، اجازه تشکیل مجلس را نخواهد داد. به عنوان نمونه ای از حزم و احتیاط و دوراندیشی زیاد دولت در جلوگیری از بروز هرگونه شورش همگانی یا مخالفت خطرناک با قرارداد، می توان به برکناری سپهسالار، رئیس الوزرای پیشین، از ایالت آذربایجان استناد کرد. سپهسالار ثروتمندترین شخص ایران است و مشتاق است که یک بار دیگر رئیس الوزرا شود. گفته می شود که وی از مخالفان سرسخت دولت فعلی است و امیدوار است که حمایت دمکرات ها را علیه کسانی که دشمنی کمتری نسبت به زمان رئیس الوزراییش با آنها دارد جلب کند. بنابراین به محض ورود به تبریز، جایی که حزب دموکرات و حامی ایران در قیاس با دیگر مناطق ایران از قدرت بیشتری

ص:70

برخوردار است، مخفیانه رایزنی و مشاوره خود را با دموکرات ها آغاز کرد. در ابتدا گمان می رفت که وی قابل اطمینان است و مراقبت خواهد کرد که در آذربایجان «افراد مناسب» برای مجلس انتخاب شوند، اما زمانی که انتخابات برگزار شد و نیت و اقدامات واقعی او فهمیده شد، این نگرانی در میان اعضای کابینه به وجود آمد که احتمالاً منتخبین آذربایجان از میهن پرستان هستند. اگر چه هیچ اتهامی متوجه او نبود و آذربایجان هم به مردی با استحکام شخصیت و قدرت او سخت نیاز داشت، با این حال کنسول انگلیس در تبریز و سفارت این کشور در تهران خواستار عزل او شدند. با برکناری سپهسالار، جانشین یا کفیل ایالت، سردار معتضد، تصدی امور را در دست گرفت. این مرد بدنام و ساده لوح، کاملاً مطیع و مورد اعتماد اربابان خود است. سردارمعتضد، صاحب ملک سفارت ما در تهران است. وی در جوانی از خدمتگزاران شاهزاده فرمانفرما بود. فرمانفرما خود از افراد تحت الحمایه انگلستان است و اکنون والی استان فارس است. سردار معتضد به مدد همین شاهزاده، به این جایگاه رسید.» (1)در 19 اکتبر: «اعمال شدید حکومت نظامی در سراسر کشور و به کار گرفتن شمار

زیادی از نیرو های قزاق برای سرکوبی هرگونه مخالفتی با توافقنامه، به تمام تجمعات عمومی خاتمه بخشیده است.» (2)یک نسخه از این تلگرام برای رئیس جمهور ویلسون ارسال شده است.

کالدول در 8 دسامبر 1919 می نویسد: «سفارت مفتخر است به پیوست این نامه، مقاله ای از مجله خاور نزدیک چاپ لندن را که در تاریخ 8 اکتبر 1919 منتشر شده است برای وزارت خارجه ارسال کند. احتمالاً مطالب این مقاله مورد توجه وزارت خانه قرار گیرد. مطلب قابل توجه اعلامیه ای است با عنوان: «تبعید چند تن از آشوب طلبان» این اشخاص تبعیدی، همان طور که پیش از این گزارش شد، از صاحب منصبان و وزرای پیشین بوده اند. یکی از این افراد پیش از این وزیرمختار ایران در واشنگتن و دیگری نیز، رئیس مجلس سابق بود. خبر مهم دیگر اینکه مستشاران نظامی انگلیس به زودی وارد تهران می شوند (تا این تاریخ که در حال نوشتن این نامه هستم وارد تهران

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 5، 00/1147. 891، مورخ1 اکتبر 1919
2- تلگرام کالدول، 91/88. 741، 30 اکتبر 1919

نشده اند). بسیاری از ملّیون ایرانی مخالف قرارداد علی رغم اینکه شرط تصویب مجلس برای اجرای هر قراردادی لازم است، با این حال ملیون ایران نگرانند که دولت قرارداد را بدون تصویب مجلس به مورد اجرا بگذارد. از آنجا که کابینه فعلی، انتخابات مجلس را در استان های مختلف کشور برگزار کرده یا دستور برگزاری را صادر کرده است، به نظر نمی رسد که متصدیان اجرای توافقنامه از پارلمانی که بدین شکل تشکیل خواهد شد، ترسی داشته باشند. با این حال، همواره هم نمی توان از این نمایندگان انتظار داشت که خواسته های اربابان خود را عملی سازند. فشار افکار عمومی؛ هم از جانب قشر مذهبی و هم از جانب ملیون، بزرگترین مانع آنها خواهد بود.» در بخش هایی از این مقاله می خوانیم: «ایران در منظم ساختن اوضاع آشفته خود پس از جنگ، شروع خوبی داشت. هفته گذشته، نایب حسین اعدام شد. او یکی از مشهور ترین سرکردگان راهزنان در ایران بود... خبر دیگری که در این اعلامیه آمده و به همان اندازه جای تبریک و تشویق دارد «تبعید موقت آشوبگران مخالف دولت» است. جملات و کلمات این اعلامیه غیرمعمول و بی سابقه است؛ و کسی که درباره نحوه اجرای قانون سخت گیرد و وسواسی باشد، از مفاد این اعلامیه و

اقدام دولت، سخت به حیرت خواهد افتاد. اما اهل فن هیچ شکی درعاقلانه بودن این اقدام ندارند. این مقاله در ادامه می افزاید: «به گزارش یکی از خبرنگاران مجله تایمز در تهران، به زودی هیأت مستشاران نظامی انگلستان وارد تهران خواهند شد. این گروه به دعوت دولت ایران و به منظور بررسی ساختار نظامی و برآورد نیروی لازم برای برقراری نظم در سراسر ایران، به این کشور سفر می کنند. بنابراین با این کار گام بزرگ دیگری در بازسازی استقلال ایران برداشته شده است؛ و ایران هم از شرّ هرج و مرج دائمی که در راه های اصلی ارتباطی آن وجود داشت خلاصی می یابد؛ و هم از خفت و ننگی که مجبور بود برای حفظ خودش از [تجاوز] همسایگان، عملاً و به طور کامل به کمک خارجی اتکا داشته باشد، خارج می گردد. همین خبرنگار گزارش می کند [شرکت] مهندسان سلطنتی(1) جاده ای عالی و ماشین رو احداث کرده اند که از قصرشیرین آغاز شده و با عبور از گردنه پاتاق به کرمانشاه و همدان می رسد. ساخت این جاده به معنی برقراری ارتباط سریع میان تهران

1- Royal Engineers

ص:72

و بین النهرین و اصلاح یکی از مسیر های عمده تجاری ایران است. توجه به این واقعیت که کرمانشاه و همدان، پیش از این هر دو بخشی از «منطقه نفوذ روسیه» به حساب می آمدند، حائز اهمیت است.» (1)

کالدول در مورد انتخابات سبزوار، یکی از شهرهای استان خراسان چنین می نویسد: «مفتخراً به پیوست ترجمه (و متن فارسی) شکایتی را که عده ای از اهالی سبزوار درباره روند انتخابات اخیر داشته اند، ارسال می گردد. به همراه این شکایت، نامه ای از طرف شخصی به نام سید محمد کمره ای نیز به دست سفارت رسیده که ترجمه آن نیز ضمیمه شده است.» نامه کمره ای در تاریخ 16 ژانویه 1920 نگاشته شده است: «این نامه برای من آمده تا از این طریق به سفارت آمریکا ارسال شود. این جانب هیچ یک از افرادی را که این نامه را امضا کرده اند، نمی شناسم. اما از اوضاع اسف بار و غم انگیز آنها کاملاً مطلعم... لذا به این جانب اعتماد کردند... ایشان پیشاپیش قدردان احساسات خالص و پاک آمریکایی ها هستند. (امضا) سید محمد کمره ای» تاریخ نگارش نامه مذکور، 4 دسامبر 1919 است و84 نفر آن را امضا کرده اند: «انتخابات سبزوار به شیوه ای غیر مرسوم برگزار شد... سالار حشمت، حاکم سبزوار،

ابتدا برگزاری انتخابات را متوقف کرده و اعضای هیأت نظار را تغییر داد؛ سپس ایادی خود را از شهر ها و آبادی های اطراف فراخواند و به آنها دستور اکید داد که می بایست افراد مشخصی رأی بیاورند. هیچ شکی در خائن بودن این افراد وجود ندارد... ما هیچ امیدی به این انتخابات نداشته و یقین داریم چنانچه شکایت خود را نزد مقامات بالای مملکت هم ببریم، به نتیجه نمی رسیم... تنها خواهش ما از عالی جناب این است که این یادداشت را نزد خود نگاه دارید، شاید زمانی حمایت آمریکایی ها که شامل حال ستم دیدگان بوده است، شامل حال مردم سبزوار و آبادی های اطراف آن نیز بشود. اوضاع بسیار وخیم است و مردم حتی قدرت دم زدن از خواسته های خود را ندارند.» (2) 20 مارس 1920، کالدول در تلگرام ارسالی خود چنین می نویسد: «روز به روز بر شمار مخالفان قرارداد 9 آگوست 1919 ایران انگلیس افزوده می گردد؛ که طبق معمول، در قالب نام های مستعار ظاهر

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 543، 00/1152. 891، مورخ8 دسامبر 1919

2- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 546، 00/1151. 891، مورخ17 ژانویه 1920

می شوند. یکی از این مخالفین، یک انجمن مخفی است که خود را «کمیته نجات ایران» نامیده است.» نامه این کمیته در تاریخ هفتم مارس 1920 به سفارت آمریکا: «به وزیرمختار محترم آمریکا در تهران: کمیته نجات ایران افتخار دارد از طریق حضرت عالی که نماینده مردم شریف آمریکا هستید، مراتب اعتراض خود را به استحضار جامعه ملل برساند. توافقنامه شومی که اخیراً میان وثوق الدوله (رئیس الوزرای فعلی ایران) و دولت انگلستان منعقد شده، استقلال کشور ایران را زیر سؤال می برد و بر خلاف اصول آزادی ملت ها و قانون اساسی ایران است... کمیته همچنین به استحضار می رساند انتخابات پارلمانی جاری در ایران، کاملاً غیرقانونی است. با وجود حکومت نظامی نمی توان انتخاباتی ملی داشت. مردم ایران هیچ شناختی از افراد انتخاب شده ندارند و قلباً از حضور آنها در پارلمان ناراضی هستند؛ چرا که با دزدیدن رأی مردم، رأیی به صندوق ریخته می شود که کاندیدای مورد نظر وثوق الدوله انتخاب شود. کشف حقیقتِ این قضایا بسیار آسان است. (مهر و امضا) کمیته نجات ایران.» (1)

کالدول در 15 دسامبر 1919 می نویسد: «هیأت نظامی انگلستان به فرماندهی سرتیپ دیکسون به همراه هشت تن دیگر بر اساس قرارداد اخیر ایران انگلستان برای انجام مذاکرات و اقدامات اولیه وارد تهران شد.» (2)در 9 ژانویه 1920 کالدول می افزاید: «چند تن از بازپرسان نظامی انگلستان وارد تهران شده اند. فرماندهی این گروه بر عهده ژنرال دیکسون است و بیشتر این افراد با ارتش هند مربوط هستند. بر اساس قرارداد انگلیس ایران نیروی نظامی فعلی ایران به یک ارتش متحد الشکل تبدیل خواهد شد.» (3)26 فوریه 1920: «هیأت نظامی انگلستان به فرماندهی ژنرال دیکسون در همکاری با دولت ایران، از یک ماه پیش کار خود را در تهران آغاز کرده است. انتظار می رود این کمیسیون حداقل دو یا سه سال در ایران حضور داشته باشد. یک کمیسیون انگلیسی متشکل از بازرسان مالی و گمرکی به سرپرستی سر هوبرت لولین کار خود را در

1- گزارش کالدول و ضمائم، (بدون شماره)، 91/41. 741، مورخ20 مارس 1920

2- تلگرام کالدول، شماره 189، 91/27. 741، مورخ15 دسامبر 1919

3- گزارش فصلی کالدول شماره 6، 00/1148. 891، 9 ژانویه 1920

همکاری با وزارت مالیه ایران آغاز کرد. پیش بینی می شود این گروه اقدامات اولیه خود را در مدت زمانی کمتر از یک ماه به پایان رسانده و سپس ایران را ترک کند. وزیرمختار انگلستان از من خواسته است اگر پیشنهادی در این باره به ذهنم می رسد، از ایشان دریغ نکنم؛ اما این فقط یک حرکت دیپلماتیک است و انگلیسی ها سعی دارند از آشکار شدن اهداف و تصمیمات هیأت اعزامی خود جلوگیری کنند.» (1)روزنامه رعد در 8 مارس 1920 می نویسد: «آقای اسمیت که نماینده خزانه داری انگلستان در شورای عالی کنفرانس صلح پاریس در پاریس و یکی از کارشناسان برجسته اقتصادی می باشد به عنوان مستشار وزارت مالیه ایران انتخاب شده است. وی هفته پیش به همراه چند کارشناس دیگر به ایران آمده است.» توضیحات کالدول در این باره: «قرارداد اخیر انگلستان ایران که درمیان عموم مردم انتشار یافته، اما به تصویب مجلس نرسیده، عملاً به اجرا درآمده است. متخصصان حاضر در هیأت مستشاری انگلیس، تعرفه های گمرکی را تغییر داده اند و تجدید نظر در حکم قانون است.

کمیسیون تجدید نظر در تعرفه های گمرکی، از میان رفته و جای خود را به متخصصین مالی داده است. آقای ای. آرمیتاژ- اسمیت به عنوان مستشار مالی در مدت زمانی که در ایران حضور دارد، اختیاراتی بیش از اختیارات آقای شوستر خواهد داشت. وی شماری از همکاران خود را از انگلستان به ایران آورده است. کمیسیون او به علاوه کمیسیون نظامی و کمیسیون های مربوط به دیگر وزارت خانه های ایران با الحاق دائمی نیرو های تازه وارد از انگلستان، تقویت می شود. کلنل تی.دبلیو هیگ، از افسران ارتش هند، به عنوان مستشار محرمانه وزارت داخله ایران منصوب شد. وی در ده سال گذشته سرکنسول انگلستان در ایران بوده و در سال های اخیر نیز به عنوان رایزن سفارت انگلستان در ایران خدمت کرده است. کلنل هیگ به خوبی از اوضاع ایران آگاهی دارد و در حال حاضر مشغول نوشتن کتابی در مورد تاریخ ایران است. وی فردی مستبد و قاطع است و از هیچ فرصتی برای تحقیر نظام های جمهوری خواه، به ویژه آمریکا، چشم نمی پوشد. ژنرال دیکسون و دیگر افسران انگلیسی عضو کمیسیون نظامی، طرح های خود را برای تشکیل یک ارتش متحد الشکل در ایران، آماده کرده اند. اما از آنجا که اخیراً دو وزیر

1- تلگرام کالدول، شماره 7، 891.00/1144، مورخ 26 فوریه 1920

ص:75

جنگ از کار خود کناره گیری کرده اند، به نظر می رسد کمیسیون نظامی در پیش برد طرح های خود با دولت ایران مشکل پیدا کند. تمام این قضایا تاکنون به شدت مخفی نگاه داشته شده است، اما مطمئناً مردم ایران به منظور جلوگیری از عملی شدن طرح های پیشنهادی مستشاران انگلیسی از هیچ کاری فروگذار نمی کنند. به نقل از یکی از اعضای برجسته هیأت مستشاران، کمیسیون نظامی انگلستان تمایل دارد خدمت نظام وظیفه را در ایران عمومی کند، اما اینکه این طرح در میان پیشنهادهای رسمی قرار دارد یا نه، معلوم نیست. همچنین مشخص شده است که بودجه سالیانه ارتش ایران دوازده میلیون تومان خواهد بود. با این که این رقم، رقم بالایی نیست، اما بودجه نسبتاً کلانی برای ایران به حساب می آید.» (1)عجیب اینکه تمام این «اصلاحات» در زمان رضا شاه پهلوی به اجرا درآمد. در آوریل 1920، کالدول در تلگرام خود چنین گزارش می دهد: «کمیسیون نظامی انگلستان از افسران روسی دیویزیون قزاق ایران درخواست کرد دیویزیون را به انگلیسی ها تحویل دهند. اما درخواست آنها رد شده و جوش و خروش فراوان شد.» (2)انگلیسی ها درصدد بودند درخواست

خود را در اکتبر 1920 تکرار کنند که این موضوع با سقوط کابینه مشیر الدوله مصادف شد.

کالدول در مورد تجدید نظر در تعرفه های گمرکی چنین گزارش می کند: «اگرچه بر وزارت[خارجه آمریکا] پوشیده نیست و در این تلگرام نیز یادآوری می شود، کمیسیونی متشکل از بازرسان انگلیسی و ایرانی، این تعرفه جدید را آماده کرده اند. درواقع قانون وضع شده، حاصل کار مستشاران انگلیسی است که تمام نیروی کار این کمیسیون را تشکیل می دهند. لازم به ذکر است در کشور های مشروطه مانند ایران معمولاً چنین قوانینی توسط قوه مقننه کشور تصویب و در کتاب مجموعه قوانین و مقررات درج می شوند... علاوه بر این، تجدید نظر های صورت گرفته با حداکثر پنهان کاری عملی می شوند و به رغم درخواست های مکرر سفارت خانه های فرانسه، ایتالیا و آمریکا برای دریافت اطلاعات و پی بردن به تغییرات صورت گرفته، هیچ گونه اطلاعاتی بروز داده نشده است. تا زمانی که تجدیدنظر ها کاملاً عملی نشوند، وضعیت به همین منوال

1- تلگرام کالدول، شماره 7، 00/1144. 891، مورخ 26 فوریه 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 13، 00/1146. 891، مورخ10 آوریل 1920

خواهد بود. سرپرست کمیسیون تعرفه، سِر هوبرت لولین به همراه همتای این جانب، سِر پرسی کاکس، وزیرمختار انگلستان، با قبول زحمت فراوان، به طور شفاهی جویای پیشنهادهای تمام سفارت خانه ها شدند. این جانب نیز از آنجا که هیچ اطلاعی از تغییرات حاصله نداشته و متخصص این امور نبودم پاسخ دادم بدون اطلاع از تصمیمات اتخاذ شده، قادر نخواهم بود هیچ گونه پیشنهادی به شما بدهم؛ اما متذکر شدم که از نظر بنده، منصفانه این است که پیش از عملی شدن هرگونه تجدید نظری، این فرصت برای من فراهم باشد که با در میان گذاشتن مسئله با دولت متبوع خود و اعمال نظر آنها، پیشنهادهای خود را ارائه کنم. با توجه به پیشنهادی که لرد گری به آقای دیویس، سفیر ما در لندن ارائه کرد، این جانب نیز چنین نگرشی اتخاذ کردم. پیشنهاد از این قرار است که وزارت امور خارجه انگلستان باید «با انتشار بیانیه ای، تغییراتی را که صورت گرفته است روشن سازد؛ به ویژه تغییراتی که در امور گمرکی صورت گرفته و بر روابط تجاری با دیگر کشورها تأثیر می گذارد. به منظور بررسی نظرات

این کشورها انتشار چنین بیانیه ای ضرورت دارد.» در خبر هایی که تاکنون به دست ما رسیده، پیشنهاد لُرد گری عملی نشده و بالعکس تغییرات با مخفی کاری بیشتری دنبال می شود. چنانچه این تغییرات به ضرر روابط تجاری ما باشد، بدون شک کارشناسان ما با بررسی آن، دامنه تأثیر آن را مشخص خواهند کرد.» (1)

اوضاع سیاسی در آغاز سال 1920

در گزارش 9 ژانویه 1920، کالدول چنین می نویسد:

سفارت آمریکا در ایران مفتخر است به استحضار برساند در فصل گذشته که در 31 دسامبر 1919 به پایان رسید، اوضاع سیاسی ایران بسیار جالب و پرحادثه بود. انتخابات مجلس، با افت و خیز در استان های دوردست دنبال می شود. چنانچه مردم اتفاقاً خودی نشان دهند و نمایندگانی وطن پرست و صادق انتخاب کنند، دولت با صدور فرمانی از تهران، انتخابات را به بهانه تقلب و غیر قانونی بودن، ملغی می کند. در چند منطقه چنین پیشامدی رخ داده است، از جمله در تبریز

، کاشان و

1- گزارش کالدول، شماره 569، 003/5. 691، مورخ19 آوریل 1920

ص:77

قزوین.در مناطق دیگری که مطمئناً ملّیون رأی می آورند، انتخابات برگزار نشده و برگزار نخواهد شد. البته هدف اصلی در انتخاب «مردان شایسته» برای نمایندگی این است که توافقنامه انگلستان - ایران در مجلس تصویب شود و پیدا کردن نمایندگانی که از عهده این کار برآیند بسیار دشوار است، چرا که مردم ایران همگی مخالف این توافقنامه هستند. با این حال ناظرین هوشمند معتقدند مجلس هیچ گاه تشکیل نخواهد شد، چرا که دولت انگلستان و طرفداران ایرانی او آن قدر احمق نیستند که فرصت رد شدن این توافقنامه را در مجلس فراهم آورند... در این روز ها دست آهنین رئیس الوزرا، وثوق الدوله، بر ایران حکمرانی می کند. دیگر اعضای کابینه یا دولت بدون در میان گذاشتن امور با رئیس الوزرا، قادر به هیچ کاری نیستند. ولیعهد در غیاب برادر خود، شاه، نایب السلطنه است، اما در واقع هیچ قدرتی ندارد. نفوذ خارجی در دربار، حتی شاه

را وادار ساخته که در برابر خواسته های رئیس الوزرا سر فرود آورد. او پله های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته است و اکنون نه تنها قدرتمند، بلکه بسیار کامیاب به نظر می رسد، و کشور زیبایی در اختیار دارد که در دست ساخت و آبادانی است. در ده یا پانزده سال اخیر، از او به عنوان یکی از قدرتمند ترین شخصیت های ایران یاد می شده است؛ و اکنون که تمام قدرت دولت در اختیار اوست (البته تحت کنترل انگلیسی ها) اجازه نخواهد داد چیزی سدّ راه او شود... همچنین بر اساس اطلاعات محرمانه، یکی از مقامات بلند پایه ایرانی به وثوق الدوله توصیه کرده است که هر چه زودتر خود را از شرّ حضور شاهزاده ها در مجموعه دولت خلاص کند؛ چرا که این افراد توطئه چینی کرده و به راحتی تطمیع می شوند. اما گفته می شود که رئیس الوزرا چنین پاسخ داده است: «همه می دانند که انتخاب و برکنار کردن این افراد هر چند که با نام من صورت می گیرد، اما من از خود اختیاری ندارم.»... در حال حاضر، حکومت نظامی باعث از بین رفتن هویت احزاب سیاسی ایران شده، چرا که برگزاری تجمعات عمومی ممنوع است و هر مطلب و یا سخنرانی که به صورت عمومی انتشار می یابد می بایست به نفع دولت فعلی باشد... گهگاه نشریه هایی با امضاهای ناشناس، به صورت چاپ ژلاتینی برای اشخاص فرستاده می شود، اما از آنجا که پلیس تمام تلاش خود را برای دستگیری احزاب متخلف به

ص:78

کار می گیرد، چنین کار هایی در خفا انجام می پذیرد و خطراتی در پی دارد. چندین سازمان مخفی در ایران وجود دارد که می توان در مواقع بحرانی فعالیت آنها را احساس کرد. اما حکومت نظامی و نزدیکی نیروهای انگلیسی به پایتخت، تأثیر مطلوب خود را بر این سازمان ها می گذارند. چهار عضو سابق کابینه که در ماه سپتامبر به کاشان تبعید شدند، همچنان در زندان به سر می برند و اجازه ندارند به تهران بازگردند. تبعید این افراد تا حد زیادی مخالفت علنی با قرارداد را متوقف کرد و از نظر دولت نیز اکنون زمان آن رسیده که اقدامات سخت تری علیه تمام مخالفین به کار گرفته شود... از زمان ارسال گزارش تاکنون، روشن شده که برخی از کسانی که برای نمایندگی مجلس انتخاب شده اند و در خارج از کشور به سر می برند، مثل وزرای مختار ایران در کشورهای دیگر و نیز اعضای هیأت ایران در کمیسیون صلح، اجازه ورود به تهران نیافته اند و این مطالب به هر یک به نحو مقتضی خبر داده شده است... به نظر می رسد هزینه گزافی صرف تبلیغات و دیگر اهداف در ایران شده باشد و زمانی که لرد کرزن به وزارت خارجه کشورمان گزارش داد که دولت انگلستان در خلال

جنگ، پول بسیاری در ایران هزینه کرده است، واقعیت را به درستی بیان داشته است. تاکنون هیچ درگیری سیاسی در ایران رخ نداده است که بتوان گستردگی آن را با درگیری اخیر مقایسه کرد. همچنین در ارتباط با اجرای توافقنامه، باید بیانیه سال 1916 وزیرمختار انگلستان [مارلینگ] را به خاطر داشته باشیم. او گفت: «پس از جنگ حساب ایران را یکسره می کنیم»... در همان زمان که روزنامه رعد بیانیه سفارت آمریکا را درباره موضع دولت آمریکا راجع به قرارداد منتشر کرد، مقاله ای هم درست در همان صفحه که بیانیه سفارت چاپ شده بود، گنجانده شده بود. این مقاله در حقیقت بیانیه ای تند و تیز علیه همه مظاهر آمریکایی در ایران، اعم از مدارس، میسیونری ها و حتی امدادهای آمریکا، بود. خیلی ها از سفارت خواستند که جواب این مقاله را بدهد؛ که البته ما این کار را نکردیم؛ همچنین بسیاری از ایرانی ها نیز درصدد دادن پاسخ به این مقاله برآمدند ولی سفارت آنان را از این کار منع کرد؛ جز این نبود که اگر کسی جوابی هم می داد، خود را در معرض مجازات قرار داده بود. مقاله نویس بخش خارجی روزنامه رعد شخصی ارمنی است به نام کاسپار ایپکیان که درباره آنچه می نویسد

ص:79

اساساً علم و اطلاعی ندارد، اما قلمی سلیس و روان دارد. عجیب این که این فرد مقالاتش را به انگلیسی می نویسد و نوشته او برای برج در روزنامه باید به فارسی ترجمه شود. سردبیر روزنامه ایران، یکی دیگر از روزنامه های مهم تهران، چند هفته پس از اعلان قرارداد انگلیس - ایران، به سفارت آمریکا آمد و اظهار کرد که آماده است روزنامه خود را در حمایت از آمریکا منتشر سازد و در میان صحبت های خود به طور ضمنی خواهان کمک مالی سفارت آمریکا شد. در پاسخ به او توضیح داده شد که با طرفداری او از آمریکا هیچ مخالفتی نداریم، اما سفارت سرمایه گذاری در روزنامه او را مقدور نمی بیند. چند هفته بعد، وی موفق شد از انگلستان یا دولت ایران (که در عمل هیچ فرقی ندارد) یارانه مورد نیاز خود را دریافت کند. اکنون با اینکه گاهی اوقات شاهد مطالب ضد آمریکایی در این روزنامه هستیم، اما روزنامه ایران علیه آمریکا جهت گیری علنی نکرده است. اما روزنامه اخبار رویتر، گاهی اوقات به احساسات ضد آمریکایی در تهران دامن می زند. این روزنامه یک برگه تلگرافی است که دولت انگلستان آن را به زبان انگلیسی منتشر می سازد. این روزنامه به صورت مستقیم جو سازی نمی کند، بلکه با نقل بخش هایی از یک سخنرانی یا مقالات روزنامه های دیگر، [سعی می کند] آمریکا را یک ناشی ضعیف و ندانم کار نشان دهد.

کالدول در گزارش مشابهی در مورد انگلستان می نویسد:

شیوه اجرای توافقنامه انگلستان - ایران، بر خلاف تمایل مردم این کشور و تحمیل آن بر ملت توسط منفورترین کابینه (همان طور که پیش از این توضیح داده شد، انگلیس این کابینه را بر سر کار آورد و با کمک نیروی نظامی انگلیس است که کابینه بر مسند قدرت باقی مانده است. نیرو های انگلیس تقریباً در تمام شهر های مهم ایران پراکنده شده اند؛ این شهرها عبارتند از: رشت، انزلی، تبریز، قزوین، همدان، کرمانشاه، شیراز، بوشهر، بندرعباس، کرمان، مشهد و نصرت آباد) برای همیشه در خاطره مردم این مملکت باقی می ماند و این در حالی است که به هیچ وجه نمی توان مانع عملی شدن این توافقنامه شد. تنها شیوه خطرناکی که برای مبارزه باقی مانده، پخش مخفیانه اعلامیه [بر ضد قرارداد] است. سکوت بر مردم تحمیل شده است، اما از آثار و شواهد پیداست که هیچ ایرانی نیست که صادقانه

ص:80

و بدون چشم داشت پاداش از توافقنامه دفاع کند... عموم مردم ایران بر این عقیده اند که اجرای قرارداد به منزله پایان استقلال ایران به عنوان یک ملت است. به نظر می رسد بسیاری از متفکرین بر این عقیده باشند که اجرای این قرارداد، ایران را در مرتبه ای پایین تر از مصر قرار خواهد داد... شاهنشاه [ایران]، زمستان را به همراه ملتزمین خود در اروپا سپری خواهد کرد. انگلستان، فرانسه و بلژیک رسماً از او دعوت به عمل آورده اند، اما او بیشتر اوقات خود را در جنوب فرانسه سپری می کند. شاهزاده نصرت الدوله، وزیر امور خارجه ایران، که به او لقب «مخلوق انگلیس» داده اند، در رکاب شاهنشاه به اروپا سفر کرده است. وی در طول این سفر، قرار است چند مأموریت مهم سیاسی را به سرانجام برساند؛ بویژه در رابطه با قرارداد 9 اوت 1919 ایران و انگلیس شاهزاده هم اکنون در پاریس به سر می برد؛ و گفته می شود که وی موضوع قرارداد را در شورای جامعه ملل مطرح خواهد کرد. روس ها به شدت مخالف اقدامات انگلستان در ایران هستند. البته مخالفت آنها از روی نوع دوستی نیست. روسیه زمانی متحد حقیقی انگلستان بود، اما با کنار رفتن آنها، انگلستان فرصت را غنیمت شمرد [و در عرصه ایران یکه تاز شد]. اکنون روس ها احساس می کنند زمان تصفیه حساب با انگلستان فرا رسیده است. فرانسه نیز مخالفت خود را با قرارداد ایران و انگلیس ابراز داشته است. اما کاملاً روشن است که مخالفت آنها به دلیل منافعی است که از این طریق در چانه زنی های خود با انگلستان بر سر سوریه کسب می کنند... به گزارش منابع موثق،

وزیرمختار فعلی انگلستان در ایران، سِر پرسی کاکس، که به دلیل موفقیت در اجرای توافقنامه، اخیراً مفتخر به دریافت K.C.M.G(1) گردیده است، به زودی به آرزوی دیرینه اش می رسد و بر مسند فرمانداری بین النهرین تکیه زده و جایگزین آقای نورمن می شود. رئیس الوزرای ایران نیز از سوی دولت انگلستان به دریافت نشان بث(2) مفتخر شده است؛ که این البته به منزله نشان دادن پرچم سرخ(3) به ملّیون ایران است. تا آنجا که می دانیم هنوز در زمینه تغییر و اصلاح مرزهای ایران هیچ اقدامی

1- لقب یا نشان سِر که از طرف پادشاه انگلستان یا ملکه اعطا می گردد
2- Bath
3- منظور جریحه دار کردن احساسات مخالفان

صورت نگرفته است. تغییر مرزهای ایران یکی از مسائلی است که ایران امیدوار است بتواند در کنفرانس صلح مطرح کند؛ و همچنین یکی از نکاتی است که انگلستان به هنگام امضای قرارداد ایران و انگلیس قول همکاری در آن زمینه را به ایران داده است. اخیراً با رئیس الوزراء درباره همین قضایا صحبت کردیم؛ وی اظهار داشت که در روزنامه های باکو خوانده است که آمریکا و انگلستان بر سر مسئله ایران مذاکرات فشرده ای با هم داشته اند؛ و آمریکا با این شرط که در امور ایران با انگلستان سهیم شود، موافقت کامل خود را با قرارداد ایران و انگلیس اعلام کرده است؛ و نیز قرار شده است که انگلستان امور نظامی و قشون ایران را تکفل کند و آمریکا هم به بخشهای دیگر چون مالیه، فلاحت، فوائد عامه و امور خیریه بپردازد؛ و دو کشور نیز وام مشترکی در اختیار ایران قرار می دهند.

با اینکه وثوق الدوله اعلام کرد که قلباً از همکاری آمریکا و انگلیس خوشحال می شود و از همکاری آمریکایی ها استقبال خواهد کرد، کاملاً آشکار بود که از بیان چنین سخنانی ناراحت است. شاید رئیس الوزرا به یاد آورد که عقیده عموم بر این است که او علیه آقای شوستر توطئه چینی کرد و مقدمات برکناری او را فراهم آورد. من به رئیس الوزرا گفتم که هیچ اطلاعی از این زد و بندها ندارم، اما مطمئن هستم که آمریکا بدون کسب رضایت کامل دولت و ملت ایران، شریک ماجرایی چنین حیاتی و اساسی برای ایران نخواهد شد. اعتبار آمریکا در ایران همچنان بالا است، هر چند عواملی سبب کاهش این اعتبار شده است.

ناکامی در به سرانجام رساندن اهداف صلح پرزیدنت و ملّیون (از نظر مردم ایران) و اختلافات داخلی آمریکا بر سر معاهده صلح و جامعه ملل تأثیر بسزایی در این کاهش اعتبار داشته است؛ اما از اینها مهم تر این ادعاست که آمریکا نتوانسته است موضع قاطع و روشنی در باب حقوق ملل کوچک و ضعیف اتخاذ نماید؛ و اینکه آمریکا قیمومیت انگلستان بر مصر را تصدیق کرده است؛ و مطالبی از این قبیل. دفاع از حقوق ملت های ضعیف ثابت قدم نبوده و این باعث کاهش اعتبار آمریکا شده است. اعتراف آمریکا به قیمومیت انگلستان بر مصر و ... دلیلی بر این مدعاست. مردم ایران که اصلاً حساب و کتاب سرشان نمی شود انتظار داشتند ایالات متحده در مخالفت با توافقنامه انگلیس - ایران دست به اقدامات مستقیم بزند؛ و متوجه نیستند

ص:82

که گرچه آمریکا ممکن نیست توافقنامه مذکور را بپذیرد، اما در جهت لغو این توافقنامه برای این کشور، نشدنی، ناشایست و بسیار دشوار است. راه و روش کلی آمریکا، خدمات نوع دوستانه و سفر هیأت (1)جادسون(2) به ایران، اعتبار آمریکا را در ایران به اوج خود رسانده است گرچه همتای انگلیسی من انگیزه استقبال گرم مردم ایران از این کمیسیون آمریکا را ایجاد وزنه تعادلی در برابر نفوذ آلمان خواند. اما در حقیقت، این استقبال وزنه تعادلی در برابر نفوذ انگلستان است، چرا که آلمانی ها مدت هاست که هیچ نفوذی در ایران ندارند. در واقع اغلب مردم ایران هرگز طرفدار آلمان نبوده اند، در حالی که به حمایت از این کشور متهم شده اند. احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی این مردم به قدری شدید بود که متفقین آن را حمایت از آلمان تلقی کردند نفرت از روس و انگلیس با آلمان دوستی یکی نیست؛ گرچه ممکن است در عمل نتیجه واحدی داشته باشد. روی آوردن بسیاری از مردم ایران به آلمان، به خاطر چشم و ابروی آلمان نبود، بلکه از آنجا که این مردم به خود می اندیشیدند، درصدد بودند با توسل جستن به این وسیله، از شرّ همسایگان شمالی و شرقی خود رهایی یابند... لازم به ذکر است اندکی پس از اینکه آمریکا به نفع متفقین وارد جنگ شد، وزارت خارجه آمریکا از کشور های بی طرف دعوت کرد به نفع جبهه متفقین وارد جنگ شوند و همه ایرانیان نیز به این کار مایل بودند. ممکن است عجیب به نظر برسد، اما انگلستان به ایران اجازه نداد به نفع متفقین وارد جنگ شود. دلیل اصلی این کار، یک دلیل خود خواهانه بود؛ چرا که اگر ایران به جنگ می پیوست، در کنفرانس صلح حق رأی پیدا می کرد و انگلستان می بایست به هر قیمتی مانع این کار می شد. (همانطور که بعداً روشن شد؛ یعنی

زمانی که هیأت اعزامی ایران به کنفرانس صلح کوشید دعاوی ایران را در کنفرانس مطرح کند [و با توطئه انگلستان نتوانست]). (3)

در 4 فوریه 1920 کالدول در تلگراف خود به لنسینگ می نویسد: «جناب آقای وزیر:

1- یک هیأت آمریکایی در نوامبر 1918 برای امدادرسانی در امر قحطی وارد ایران شده بود. ر. ک: قحطی بزرگ، از همین نویسنده، ص 207.

2- Dr. H. P. Judson

3- گزارش فصلی کالدول، شماره 6، 891 .00/1148، مورخ9 ژانویه 1920

به منظور دریافت تحلیل مفصل اوضاع سیاسی ایران و چگونگی شکل گرفتن توافقنامه اخیر انگلیس- ایران و راه مشقت بار به انجام رسیدن آن، توجه شما را به گزارش های سیاسی فصلی خود در ماه های سپتامبر و دسامبر جلب می کنم... کیخسرو شاهرخ با هزار زحمت [از خارج] بازگشته و هم اکنون در تهران است. اما اینکه او اجازه بازگشت یافته بسیار شگفت انگیز است؛ بیش از شش نفر از کسانی که برای نمایندگی مجلس انتخاب شده اند، اجازه ندارند وارد ایران شوند. شواهد حاکی از آن است که سفارت انگلستان با همکاری رئیس الوزرا در پی جلوگیری از بازگشت او به ایران بودند و تلاش کردند او را در استامبول یا باطوم متوقف سازند. اما به دلیل دوستی دیرینه وثوق الدوله و شاهرخ و ترس از بروز دشمنی و خصومت و همچنین با دخالت آمریکا توأم با مساعی جمیله تصمیم بر این شد که به او اجازه داده شود بدون مزاحمت به ایران بازگردد. با این حال، انگلستان شرط احتیاط را به جا آورد و هنگامی که شاهرخ در خاک وطن خود در انزلی از کشتی پیاده شد، مأمورین انگلیسی کیف های او را تفتیش و همچنین نامه هایش را بازبینی کردند... چند تن از ایرانیان اهل فکر و نظر و درستکار، اخیراً محرمانه این فکر را با من در میان گذاشته اند که اگر بشود آمریکا را متقاعد کرد که اعلام کند حاضر است همان خدمات مشروحه در مفاد قرارداد ایران و انگلیس را به ایران ارائه دهد؛ یا به عبارت دیگر اگر می شد روی آمریکا به عنوان جایگزین انگلیس، در صورت رد قرارداد در مجلس، حساب کرد، آنگاه رد قرارداد در مجلس کاری آسان و حتمی بود. اما بدون داشتن چنین امیدی [به آمریکا]، وضعیت بسیار وخیم ایران از نظر مالی و قطع تمام راه های درآمد کشور و حاضر نبودن هیچ کشوری به

دادن کمکهای مالی و اقتصادی به ایران تا روی پای خودش بایستد، باعث شده است که عده زیادی در مخالفتشان با قرارداد به شک و تردید و تأمل بیفتند. من به این جماعت خاطرنشان کردم که دولتها به ندرت وارد این گونه معاملات نامعلوم و پا در هوا می شوند؛ و من نیز اختیار و اطلاعی در این زمینه ندارم. مایلم این نکته را به شما [وزارت خارجه آمریکا] گوشزد کنم که اگر این رهبران کوچکترین روزنه امیدی [به آمریکا] پیدا کنند، به شکست کشاندن قرارداد، در صورت تشکیل مجلس، کاری آسان و موفقیت آمیز خواهد بود. روزنامه های تحت کنترل دولت مکرراً بر این مسئله تأکید دارند که آمریکا از کمک به ایران سر باز زد و ایران را تنها گذاشت؛ و تنها

ص:84

کشوری که دست یاری به سوی ایران دراز کرد انگلستان بود و نیاز مبرم ایران، این کشور را مجبور کرد کمک پیشنهادی را بپذیرد. در اوضاع سیاسی ایران تغییر تازه ای حادث نشده است؛ ظاهراً همه منتظر تشکیل مجلس هستند تا قرارداد را تصویب کند. اما معلوم نیست مجلس تشکیل شود؛ زیرا به خاطر وجود احساسات شدید مردمی و مذهبی [علیه قرارداد و دولت فعلی]، به سختی می توان تصور کرد که دولت فعلی دست به قمار بزند و به مجلسی، حتی ساخته دست خود، اجازه کار دهد.» (1)

فصل سوم

کناره گیری و فرار وثوق الدوله

1- نامه کالدول به لنسینگ، 00/1175. 891««، مورخ4 فوریه 1920

ص:85

همزمان با افزایش تنش میان آمریکا و انگلیس به دنبال توافق نفتی سن رمو میان انگلستان و فرانسه در آوریل 1920، گسست در ارکان کابینه وثوق الدوله آغاز شد. سوم آوریل 1920، کالدول ترمیم های کابینه وثوق را اینچنین گزارش می کند: «تغییراتی که اخیراً صورت گرفته است شامل وزارت خانه های جنگ، مالیه و خارجه می شود. اما باید اضافه کنم رئیس الوزرا، وثوق الدوله، همه چیز را تحت کنترل دارد و شخصاً تمام وزارت خانه های دولت فعلی ایران را اداره می کند لذا تغییرات اخیر در کابینه، تأثیر چندانی جز در مورد اشخاصی

که درگیر کارها بوده اند، در پی نداشت.» (1)کالدول جزئیات تغییرات را اینچنین شرح می دهد:

چندی پیش شایع شده بود که روابط وزیر مالیه و رئیس الوزرا خدشه دار شده است و وثوق الدوله علیه این وزیر توطئه چینی می کند. اما شواهد حاکی از آن است که چون وزیر مالیه یکی از طرفداران انگلیس است، وزیرمختار انگلستان تا چندی پیش بر باقی ماندن او در کابینه پافشاری می کرد. با این حال چند روز پیش از این، رئیس الوزرا تهدید کرد چنانچه صارم الدوله، وزیر مالیه، از سمت خود

1- گزارش کالدول، شماره 563، 891 .002/75، مورخ3 آوریل 1920

ص:86

کناره گیری نکند، استعفا خواهد داد. در نهایت صارم الدوله از سمت خود استعفا داد... با کناره گیری وزیر مالیه، وزیر جنگ، سپهداراعظم، نیز کابینه را ترک کرد. این فرد، همانند وزیر مالیه سابق، مدتها در پی تصاحب منصب ریاست وزرا بلندپروازی می کرد. با این حال به نظر می رسد مخالفت افکار عمومی مردم با فعالیت کمیسیون نظامی (انگلستان) و دشواری همکاری با این گروه مستشار خارجی، دلیل اصلی استعفای وزیر جنگ بود. کناره گیری وزیر پس از به اتمام رسیدن اقدامات اولیه کمیسیون نظامی رخ داد و درست در همین زمان مهمترین عضو ایرانی این کمیسیون پس از شخص وزیر، یعنی کلنل فضل الله خان ، خودکشی کرد.(1)کلنل با به جا گذاشتن یادداشتی به تمام وطن پرستان ایرانی پیشنهاد کرد از شیوه او پیروی کنند. وزیر جدیدی به وزارت جنگ منصوب شد، اما در تمام مدت وزارت خود در هیچ یک از جلسات کابینه شرکت نکرد و پس از چند هفته او نیز از سمت خود استعفا داد. سپس، شاهزاده سالارلشکر (برادر شاهزاده نصرت الدوله، وزیر امور خارجه فعلی) با دشواری بسیار راضی شد تصدی وزارت جنگ را بر عهده گیرد. کناره گیری وزیر جنگ و مالیه از دو وزارت خانه ای که تحت کنترل انگلیسی ها است، امری صرفاً تصادفی نیست. اخیراً شایع شده است که وثوق الدوله درصدد کناره گیری است و شاهزاده فرمانفرما، والی فعلی استان فارس، استانی مهم در حاشیه خلیج فارس، برای تصدی ریاست وزرا به تهران باز خواهد گشت... افرادی که برای نمایندگی مجلس انتخاب و وارد تهران شده اند، در جلسات غیررسمی که به صورت هفتگی برگزار می شود شرکت می کنند. در این جلسات نمایندگان

برای کار هایی که پس از بازگشایی رسمی مجلس می باید انجام دهند، آماده می شوند، به خصوص سعی می شود وکلای جدید با روند و طرز کار نهادِ مجلس آشنا گردند. در واقع از آنجا که در حال حاضر هیچ مجلسی در کار نیست، در نتیجه قوانین جدیدی هم به تصویب نخواهد رسید. اما کابینه خود را ملزم می داند قوانینی را که ضروری به نظر می رسد، اعلام کند...

1- کلنل فضل الله خان آق اولی متولد 1365 که عضو کمیسیون مختلط کمیسیون نظامی قرارداد 1919 بود و بنابر نقل مشهور چون با قرارداد ایران و انگلیس مخالف بود و از اینکه افسران ایرانی زیر دست سرکردگان نظامی انگلیس بودند اقدام به خودکشی کرد.

ص:87

شروع به کار رسمی مجلس مدت مدیدی است که به تعویق افتاده و این تأخیر همچنان ادامه دارد؛ و تردید نیست قوای زیرکی که امور سیاسی ایران را کنترل می کنند اجازه شروع به کار رسمی مجلس را نخواهند داد و بار ها این خواسته خود را در محافل عمومی فریاد زده اند. به نظر می رسد یکی از دلایل اصلی که مانع تشکیل آغاز به کار مجلس می شود این است که اگر مجلس تشکیل شود حکومت نظامی بلافاصله ملغی می شود. برداشته شدن حکومت نظامی مطمئناً تظاهرات گسترده مردمی را به همراه دارد که در این صورت حتی اگر رأی گیری در مجلس به صورت مخفی هم انجام شود، به جز عده قلیلی از وکلا، کسی جرأت نمی کند به توافقنامه ایران و انگلیس رأی مثبت بدهد. نمایندگان دموکرات و وطن پرستان تبعیدی هنوز اجازه بازگشت نیافته اند. اکثریتی که حدنصاب تشکیل مجلس را می دهند، انتخاب شده اند؛ شمار کامل اعضا، چیزی نزدیک به 138 نفر؛ و حد نصاب رسمیت یافتن مجلس 69 نفراست. نزدیک به 45 نفر از اعضای مجلس اکنون در تهران حضور دارند، اما آشنایان به امور معتقدند کابینه واقعاً درصدد این نیست که به مجلس اجازه کار بدهد. خشم عمومی اخیراً بالا گرفته و از همین رو به آن عده از منتخبین مرتجعی که با هزار دوز و کلک برای «ایفای نقش» انتخاب شده اند، هشدار داده می شود که موقتاً به خارج از تهران نقل مکان کنند. بسیاری از وکلای منتخب مجلس، چندان پولدار نیستند و رئیس الوزرا پیشنهاد کرده است مقرری ماهیانه تمام وکلای منتخبی را که اکنون در تهران حضور دارند پرداخت کند؛ مثل اینکه ایشان پست خود را تحویل گرفته و مشغول کار شده اند. اما نمایندگان پیشنهاد رئیس الوزرا را رد کردند... روزنامه هایی که در تهران منتشر می شوند،

همچنان توسط دولت سانسور می شوند. اما «شب نامه ها»یی که در سراسر تهران پخش می شوند، بعضاً مطالب کوبنده و شدیداللحنی دارند. اخیراً رئیس الوزرا با انتشار بیانیه ای اعلام کرده است که نویسندگان این مقالات موهن شناخته شده اند و به تناسب جرم خویش مجازات خواهند شد. اما انتشار این مقالات همچنان ادامه دارد و نویسندگان واقعی هنوز آزاد هستند. نشریه انگلیسی، رویترز نیوز، که مطالب آن هر روز بوسیله تلگراف به تهران می رسد، مشحون از مقالات و اظهارات قاطع و بی تردید دولتمردان انگلیس و ایرانیان مقیم اروپا در باب دوستی و تفاهم

ص:88

سیاسی و روابط خلل ناپذیر میان دو کشور است.

کالدول سپس برخورد خود را با یک خبرنگار چنین گزارش می کند:

موضوع مهم این روز ها ورود خانم مود رادفورد وارن(1) از بغداد به تهران است. وی از شیکاگو و از طرف روزنامه ساتردی ایونینگ پست آمده و از مصر و عراق و ایران دیدن کرده است. هدف او از این سفر تهیه چند مقاله در مورد این کشور ها می باشد. با ورود این خانم به بغداد، کنسول آمریکا در بغداد این تلگراف را به سفارت آمریکا در ایران مخابره کرد: «خانم وارن، خبرنگار روزنامه تمایل دارد رهسپار ایران شود. اما افسر سیاسی انگلستان سفر این خانم را منوط به رضایت شما دانست.» در این باره بنده پاسخ دادم: «اگر خانم وارن با حسن نیت خواهان مطالعه و تهیه گزارش در مورد اوضاع ایران هستند، این جانب هیچ ایرادی در سفر ایشان به تهران نمی بینم.» خانم وارن یک هفته بعد با یک اتومبیل انگلیسی وارد تهران شد و یک هفته در این شهر اقامت گزید. سپس از طریق دریای خزر و قفقاز ایران را به مقصد استامبول ترک کرد. مطلع شدم که خانم وارن مسافت 635 مایلی بغداد تهران و فاصله 234 مایلی تهران انزلی را با اتومبیل و تسهیلات مفت و مجانی انگلیسی ها طی کرد. خانم وارن پس از ورود به تهران به سفارت آمد و درخواست کرد اسناد محرمانه ای را ببیند؛ از جمله گزارش دکتر جادسون را به وزارت امور خارجه آمریکا در مورد ایران. اما به اطلاع ایشان رساندم که انجام این کار از عهده بنده خارج است. سپس از او پرسیدم که آیا می خواهد از حاقّ مطلب و حقیقت اوضاع ایران باخبر شود؟ و آیا می خواهد حقایقی درباره اوضاع ایران در ساتردی ایونینگ پست منتشر کند؟ اما خانم وارن صاف و پوست کنده گفت که به این چیزها اهمیت نمی دهد و به دنبال نوشتن حقایق هم نیست. سیاست او و مجله ای

که برای آن فعالیت می کند، ایجاد تفاهم هر چه بیشتر میان مردم و دولتین آمریکا و انگلستان و نزدیک کردن دو کشور است. به او پیشنهاد شد که با تعدادی از ایرانیان آگاه و سرشناس و همچنین شماری از دیپلمات های خارجی ملاقات کند، اما خانم وارن پاسخ داد که این کار را ضروری نمی بیند. با این حال در تمام

Maude Radford Warren -1

ص:89

هفته ای که در تهران به سر می برد هر روز با سفارت انگلستان در تماس بود. سفارت انگلستان هم تمام سعی خود را می کرد که ارتباط نزدیک خود را با وی حفظ کند و همچنین گزارش های بسیار مفصلی در مورد اوضاع ایران در اختیار او قرار داد که خانم وارن بخش کوچکی از آن را به استحضار این جانب رسانید. وی افزود وزیرمختار انگلستان به او گفته است تغییرات محرمانه اخیر در تعرفه های گمرکی ایران، با اینکه توسط مستشاران انگلیسی صورت گرفته، اما به نفع تجارت آمریکا و به ضرر انگلستان است. خانم وارن پیش از این تبعه انگلستان بوده است و در حمایت از انگلستان و ابراز علاقه خود به مردم و آداب رسوم و سنن این کشور از هیچ فرصتی چشم پوشی نمی کند. او با ارباب کیخسرو شاهرخ که اخیراً از آمریکا بازگشته است، مصاحبه کرده است. کیخسرو نماینده زرتشتیان در مجلس و نیز یکی از سیاستمداران خوشنام و صدیق ایران است. اما آشکار بود که مصاحبه و نگرش های این مرد بر خانم وارن ناخوشایند آمده است. خانم وارن همچنین ملاقات با سفرای فرانسه یا بلژیک یا کاردار سفارت روسیه را لازم ندید و به دیدن ایشان نرفت... در میان طبقات بالای جامعه ایران، آمریکا اعتبار زیادی دارد و آرمان ها و سنن و رسوم این کشور بسیار مورد احترام است. با این حال کابینه فعلی با توسل به هر وسیله ممکن، تلاش می کند این احساسات را تضعیف کند و مکرراً مقالات اهانت آمیزی نسبت به مواضع و دیدگاههای سیاسی ما در روزنامه های محلی به چاپ می رساند. همانطور که از مطالب بالا برمی آید، در حال حاضر تبلیغات عمومی در تهران به نفع انگلستان است و این وضعیت همچنان ادامه دارد.» (1)تلگراف کالدول در 10 آوریل 1920 از این قرار است: «به زودی تهران شاهد بحرانی سیاسی خواهد بود. ملیّون خواهان تشکیل مجلس هستند اما کابینه مرتجع که از جانب سفارت انگلستان حمایت می شود، تشکیل مجلس را به تأخیر می اندازد... دو نفر از اعضای کابینه از سمت خود استعفا داده اند اما

رئیس الوزرا آنها را میان برگزیدن تبعید یا پذیرفتن فرمانداری یک استان مخیر کرده

1- گزارش فصلی کالدول شماره 7، 00/1157. 891، مورخ10 آوریل 1920

ص:90

است که آنها نیز با گزینه دوم موافقت کرده اند. (1)

در 15 آوریل 1920، وزارت امور خارجه آمریکا به وزیرمختار خود دستور داد: «با توجه به تلگراف شماره 13 به تاریخ 10 آوریل، وزارت خانه به تشخیص شما در مورد بحران قریب الوقوع، اعتماد می کند. از اتخاذ هر گونه موضعی که در نظر کابینه فعلی نامطلوب تفسیر شود، دوری کنید. (2)

آشفتگی در آذربایجان و گیلان

در ماه آوریل 1920 مشکلات متعددی در تبریز پدید آمد. ابتدا سابقه کوتاهی از حوادث آذربایجان ارائه می شود. از زمان اشغال آذربایجان و تصرف تبریز به دست روس ها در ژانویه 1915، این استان در وضعیت بحرانی به سر می برده است. طرفداری مسلمانان، از جمله کردها از عثمانی؛ و مسیحیان از روس ها، در طول جنگ اوضاع را پیچیده تر کرد. در پی انقلاب روسیه، مسیحیان حامی خود را از دست دادند و اوضاع ایشان رو به وخامت رفت. در اواسط سال 1918، اوضاع آذربایجان بسیار بحرانی بود. علاوه بر قحطی، به دنبال هجوم ترک ها به آذربایجان و غارت شهر های تبریز و ارومیه در می 1918، مسیحیان از خانه و کاشانه خود آواره شدند؛ و بی نظمی و خونریزی گسترده ای پدید آمد. (3)در ژانویه 1919، دولت ایران محمدولی [خان]، سپهسالار تنکابنی را به والیگری آذربایجان منصوب کرد. اما او تمایل چندانی برای رفتن به تبریز نداشت. تلگراف وایت در 14 ژانویه 1919 از این قرار است: «سپهسالار سفر خود را به تبریز تا زمان حل مسئله کابینه به تأخیر انداخت... او یکبار دیگر تصمیم خود را برای عزیمت به تبریز در آینده نزدیک اعلام کرد اما از آنجا که احتمالاً ولیعهد با آمدن او مخالف است، ممکن است بار دیگر سفر او به تأخیر بیفتد.» (4)وایت در 25 ژانویه 1919 می نویسد: «در حالی که آینده کابینه نامعلوم به نظر می رسد، سپهسالار، والی جدید آذربایجان، از رفتن به تبریز طفره می رود... اکنون که اوضاع مطابق میل وثوق الدول

1- تلگرام کالدول، شماره 13، 891 .00/1146، مورخ10 آوریل 1920
2- دستور کولبی به کالدول، شماره 11، 891 .00/1146، مورخ15 آوریل 1920
3- Majd, Persia in World War I، صص 237-262
4- تلگرام وایت، شماره 86، 891 .00/1069، مورخ14 ژانویه 1919

ص:91

پیش می رود، سپهسالار بار دیگر اعلام کرده است که به زودی عازم تبریز خواهد شد. آذربایجان مدت هاست گرفتار بی نظمی است و یک والی مقتدر نیاز دارد... با این حال گزارش ها حاکی از آن است که ولیعهد نظر مساعدی نسبت به او ندارد و به نظر نمی رسد که این دو بتوانند در کنار یکدیگر در تبریز باقی بمانند. ولیعهد تمایلی به حضور سپهسالار در تبریز ندارد و گفته می شود سپهسالار تلاش می کند نظر شاه را برای آوردن ولیعهد [از تبریز] به تهران جلب کند.» (1)در 31 ژانویه 1919: «سفر سپهسالار برای مدت نامعلومی به تعویق افتاده است.» نهم فوریه 1919: «نیرو هایی که به تبریز اعزام شده اند، هنوز نرسیده اند... گزارش های پادوک حاکی از ناآرامی در تبریز است و از ادامه شکایات والی علیه دخالت های ولیعهد حکایت دارد.» (2)در تلگراف دیگری در نهم فوریه چنین می خوانیم: «در عمل می توان مطمئن بود که سپهسالار به تبریز نخواهد رفت.» (3)اما در 22 فوریه 1919 وایت چنین می نویسد: «سپهسالار امروز صبح به رئیس الوزرا قول داد که ظرف پنج روز آینده تهران را برای تصدی پست خود در تبریز ترک کند. وی حداقل در شش هفته آینده به تبریز نخواهد رسید... مطلع شدم که پس از گزارش پادوک هشتصد قزاق وارد تبریز شده اند، اما رئیس الوزرا معتقد است که حداقل تا سه ماه آینده نظم به منطقه باز نمی گردد که برای برقراری ثبات بسیار دیر است» (4)در 27 فوریه 1919، وایت می نویسد: «سپهسالار، والی آذربایجان، برای تصدی سمت خود در تبریز، دیروز تهران را ترک گفت. اما از آنجا که وی قصد دارد برای انجام امور شخصی مدتی را در قزوین بماند، احتمالاً تا شش هفته یا دو ماه آینده به تبریز نخواهد رسید. یک هفته پیش هشتصد قزاق وارد تبریز شدند اما دشوار به نظر می رسد که این نیرو ها قادر باشند اوضاع را کنترل کنند... مطلع شدم که احتمالاً اندکی پس از ورود سپهسالار به تبریز، اعلی حضرت [شاه]، ولیعهد را از تهران فراخوانند.» (5)در تلگراف 14 آوریل وایت می خوانیم: «در فصل گذشته ولایت آذربایجان شاهد

1- گزارش وایت، شماره 479، 891 .00/1087، مورخ25 ژانویه 1919
2- تلگرام وایت، شماره 99، 891 .00/1075، مورخ9 فوریه 1919
3- تلگرام وایت، شماره 101، 891 .00/1077، مورخ9 فوریه 1919
4- تلگرام وایت، شماره 105، 891 .00/1079، مورخ22 فوریه 1919
5- گزارش وایت، شماره 487، 891 .00/1090، مورخ27 فوریه 1919

ناآرامی های سیاسی قابل توجهی بوده است. آشوبگران، که اساساً عوامل آلمان و ترکیه بودند، گسترش ناآرامی در سراسر آذربایجان، تلاش می کردند... گزارش موثقی حاکی از آن است که ولیعهد در سال گذشته با ترک ها به توافق رسیده است و به نظر می رسد حتی پس از شکست مفتضحانه ترک ها در جنگ، ولیعهد همچنان بر اساس خواسته های آنها عمل می کرد... گزارش ها حاکی از آن است که سپهسالار، که به والی گری آذربایجان منصوب شده است، رابطه دوستانه ای با ولیعهد ندارد و این بدین معنی است که حضور هر دوی آنها در تبریز ناممکن خواهد بود. بر همین اساس، گفته می شود به محض ورود سپهسالار به تبریز، شاه ولیعهد را به تهران فرا می خواند... جدای از نیرویی که به آذربایجان اعزام شده اند و برای بازگرداندن نظم کافی هستند، دیگر این که چه کسی والی باشد اهمیتی ندارد؛ چرا که بدون نیروی کافی، والی نمی تواند کاری از پیش ببرد.» (1)

همانطور که در فصل ششم توضیح داده شده است، در 23 می 1919، تلاش برای ترور اسماعیل[آقا] سیمکو یکی از رهبران کرد، ناکام ماند. در پی هرج و مرج و خشونت، بسیاری از مسیحیان کشته شدند. همانطور که در فصل دو ذکر شد، سپهسالار به علت همکاری با دموکرات های آذربایجان و انتخاب نمایندگان نامطلوب، در سپتامبر 1919 از مسند خود کنار گذاشته شد.

با فرا رسیدن ماه آوریل سال 1920، تبریز از کنترل حکومت خارج شد. کالدول در 10 آوریل 1920 می نویسد: «کنسول پادوک نا آرامی های بسیار تهدید آمیزی را از شمال غرب ایران گزارش می کند. کفیل ایالت در تبریز که از جانب دمکرات ها و مشروطه خواهان حمایت می شود به افسر پلیس سوئدی تلاش می کرد تجمعات مخالفان قرارداد را سرکوب کند، دستور داده که فوراً شهر را ترک کند. کفیل ایالت عملاً کنترل حکومت را در این منطقه به دست گرفته و با حمایت شهروندان با فرهنگ، مشغول اقدامات اساسی است. هنوز

هیچگونه هرج و مرجی دیده نمی شود، اما انتظار می رود در آینده ای نزدیک شاهد یک فاجعه باشیم.» (2)وی جزئیات این وقایع را چنین شرح

1- گزارش فصلی وایت، شماره 3، 891 .00/1096، مورخ14 آوریل 1919
2- تلگرام کالدول، شماره 13، 891 .00/1146، مورخ10 آوریل 1920

ص:93

می دهد: «کنسول ما در تبریز اظهار داشت که غالب مردم در این شهر مخالف کابینه فعلی و قرارداد ایران و انگلیس هستند. تبریز شهری است که دولت فعلی در آنجا قدرتی ندارد و هیچ نیروی انگلیسی نیز وجود ندارد که افکار عمومی را در این شهر کنترل کند. در نتیجه مردم اداره امور آذربایجان را خود در دست گرفته و با انتشار بیانیه ای به دولت مرکزی اخطار کرده اند تا زمانی که حکومت مشروطه برقرار نگردد، از دولت اطاعت نخواهند کرد. احتمال از دست دادن یکی از مهمترین ولایات کشور و مشکلاتی که ملی گرایان آنجا ممکن است در این منطقه به وجود آورند، زنگ خطری برای کابینه شده است. کابینه که نگران بقای خود است، اما با حمایت قدرت و نفوذ همیشگی [انگلیسی ها]، همچنان بر سرکار است... سیمکو، سرکرده کرد، به شدت به احساسات ضد انگلیسی دامن می زند، و در همان حال اشتیاق فراوان خود را نسبت به آمریکا آشکار کرده است... افسران روسی که از تحویل دادن دیویزیون قزاق به انگلیسی ها سر باز زده و همچنان در پست خود باقی هستند... کنسول ما در تبریز حضور شماری از عوامل آنها را در این شهر گزارش کرده و مشهور است که انگلستان مجبور است از هر وسیله ممکن علیه آنها در خراسان استفاده کند.» (1)کنترل ضعیف دولت بر تبریز ادامه یافت: «با اینکه به نظر می رسد آرامش و نظم در تبریز برقرار است، اما ایلات آذربایجان دست به آشوب زده اند شاهزاده عین الدوله، که از سوی دولت مرکزی به عنوان والی آذربایجان به تبریز اعزام شده بود، اما در نهایت، در پی دستور اکید دولت وارد شهر شد؛ در حالی که دموکرات ها و مشروطه خواهان این شهر به او اجازه دادند تنها به همراه صد نفر سرباز وارد شهر شود. عین الدوله پس از چند ماه اقامت در تبریز، فرار کرد؛ اما به دلیل ناامنی جاده ها از بازگشت به تهران وحشت داشت و اکنون احتمال دارد بار دیگر به تبریز بازگردد و حکومت را در این شهر به دست گیرد. احزاب سیاسی که عملاً حکومت را در تبریز به دست دارند، تمام افراد ذی ربط را مطمئن ساخته اند که حتی با وجود ادامه مخالفت های خود با کابینه وثوق الدوله، نظم را در تمام مناطقی که متصدی آن هستند برقرار خواهند

کرد و تا کنون نیز به قول خود وفا نموده اند. یگان انگلیسی، متشکل از صد سرباز هندی که به تبریز اعزام شده بود، به

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 7، 891 .00/1157، مورخ10 آوریل 1920

ص:94

قزوین عقب نشسته است. خارجیان مقیم تبریز، خصوصاً انگلیسی ها شهر را ترک کنند؛ به نظر می رسد از این تصمیم منصرف شده اند و آشکارا از ماندن در تبریز راضی به نظر می رسند. افسر پلیس سوئدی که تلاش می کرد از طریق اعلام حکومت نظامی، سلطه دولت مرکزی را بر تبریز حاکم کند، از این شهر اخراج شد و به تهران بازگشت. به نظر می رسد جنبش انقلابی آذربایجان از جانب طبقه برتر ایرانیان حمایت می شود و افراد معدودی هم که در واقع مخالف جنبش بوده و یا اساساً برای منافع خود فعالیت می کردند، از آذربایجان تبعید شده اند.» (1)

نا آرامی های مشابهی در گیلان در شرف وقوع بود. تلگرام کالدول در 10 آوریل 1920 از این قرار است: «عوامل بلشویک در شمال غربی ایران و در استان های حاشیه دریای خزر بسیار فعالند. نیرو های عشایر جنگلی بار دیگر گرد هم آمده و دولت مرکزی ایران و نیرو های اندک انگلستان در رشت را تهدید می کنند. عامل اصلی این نارضایتی، قرارداد اخیر انگلستان ایران است.» (2)وی گزارش خود را چنین شرح می دهد: «عده ای بر این اعتقادند که رشد بلشویسم در ایران شبیه طرفداری پیشین ایرانیان از آلمان است. مردم ایران به بلشویک ها یا اصول اعتقادیشان علاقه ای ندارند، بلکه دلیل گرایش آنها، مخالفت شدید بلشویک ها با انگلستان است؛ و عده زیادی از میهن دوستان ایران معتقدند که انگلستان بزرگ ترین دشمن آنان است؛ این وطن پرستان به استقلال کشور خود اهمیت می دهند؛ کشوری که قرن های متمادی مستقل بوده، و اینک احساس می کنند که به کمک بلشویک ها انگلیسی ها را از ایران بیرون خواهند کرد... در استان گیلان، جنگلی ها که تصور می شد به کلی سرکوب شده اند، به نظر می رسد که در نقطه آغاز خیزشی دوباره قرار دارند.

بدون شک تنها عاملی که آنها را زمین گیر کرده است، حضور نیرو های انگلیسی در رشت و انزلی است. ترس از حمله بلشویک ها باعث شده که ارتش انگلستان چیزی نزدیک به پانصد نفر از سربازان خود را به انزلی در حاشیه

دریای خزر اعزام کند. نیرو های انگلیسی در این منطقه استقرار یافته و به تقویت مواضع خود پرداخته اند.» (3)

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 00/1168. 891، مورخ8 جولای 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 13، 00/1146. 891، مورخ10 آوریل 1920
3- گزارش فصلی کالدول، شماره 7، 00/1157. 891، مورخ10 آوریل 1920

در تمام این مدت، در انگلستان هیچ نگرانی وجود نداشت. اسکینر در 5 می 1920 می نویسد: «مفتخرم به استحضار شما برسانم که در سوم می، آقای چارلز ادواردز در جلسه پارلمان [انگلستان]، در مورد مذاکرات صلح میان دولتین ایران و روسیه شوروی، جویای نظر نخست وزیر شد. پاسخی که رسماً گزارش شد از قرار ذیل است: «آقای هارمزورث: من نمی توانم در این مورد از طرف دولت دیگری اظهارنظر کنم. اما دولت از اینکه میان دولتین ایران و شوروی وضعیت جنگی برقرار بوده است، اطلاعی نداشته است.» از این مطالب برمی آید که روابط میان دولتین ایران و شوروی به هیچ وجه ماهیت نزاع و جنگ ندارد.» (1)

«تهاجم بلشویک ها» به گیلان

کالدول در 13 می 1920 می نویسد: «فوری. مطبوعات آمریکایی از مدتها پیش با انتشار گزارش هایی خطر بلشویک ها را برای ایران پیش بینی می کردند. اما اخیراً بلشویک ها به ایران اخطار داده اند از آنجا که شوروی در باکو تشکیل حکومت داده است، چنانچه انگلیسی ها فوراً خاک ایران را ترک نکنند، به این کشور حمله خواهد کرد. البته ایران به تنهایی یارای ایستادگی در مقابل بلشویک ها را نخواهد داشت اما ارتش انگلستان هر گونه آمادگی لازم را در برابر این حمله فراهم کرده است و به هیچ وجه قصد خروج از ایران را ندارد، مگر اینکه مجبور به این کار شود. در چند ماه اخیر کفه احساسات مردم ایران به نفع بلشویک ها بوده و علت اصلی این رویکرد مخالفت با انگلستان است... شاه در حال بازگشت به ایران است و هم اینک به سواحل خلیج فارس قدم نهاده است؛ اما زودتر از یک ماه دیگر به تهران نخواهد رسید. بازگشت اعلی حضرت به کشور، رویکرد بلشویک ها، مخالفت با انگلستان، ورود وزیرمختار افغانستان به ایران و تحرکات انقلابی در بیشتر مناطق ایران به ویژه در آذربایجان که سعی می کند استقلال خود را اعلان کند، همه و همه حوادث مهم و قابل توجهی

هستند؛ اما هنوز خیلی زود است که نتیجه این تغییر و تحولات را پیش بینی کرد.» (2)

1- گزارش اسکینر، شماره 9535، 91/62. 761، 5 می 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 15، B00. 891، مورخ13 می 1920

کالدول در 19 می 1920 می نویسد: «ارتش انگلستان اعلام کرد که دیروز صبح بلشویک ها وارد خاک ایران شده اند و در حد فاصل رشت انزلی مستقر گردیده اند و از آنجا که شمار آنها زیاد بود، نیرو های انگلیسی مجبور شدند تا رشت عقب نشینی کنند. سیزده کشتی بلشویک ها بندر های این منطقه را تحت کنترل خود درآورده اند و تمام کشتی های روسی توقیف شده و باز پس گرفتند. ژنرال انگلیسی خبر داده است که به نظر نمی رسد بلشویک ها در حال حاضر اقدام به پیشروی بیشتری کنند.» (1)در 24 می کالدول چنین گزارش می دهد: «نیرو های بلشویکی که همچنان در انزلی مستقر هستند، از نیرو های انگلیسی تقاضا کردند سرنشینان ناوگان داوطلبان روسی را به آنها تحویل دهند. همچنین آنها هر گونه تصمیمی برای نفوذ بیشتر در خاک ایران را انکار کردند. نگرانی شدیدی بر دولت مستولی شده و اعضای دولت مهیا شده اند که در صورت ضرورت به همدان عزیمت کنند. ارتش انگلستان سه هنگ نظامی خود را از بغداد فرا خوانده است.» (2)تلگراف 26 می 1920 از این قرار است: «وزیر خارجه ایران در ارتباط با حمله بلشویک ها به جامعه ملل شکایت کرد.» (3)در 22 می 1920، تایمز در سر مقاله خود چنین می نویسد: «فرمانده نیرو های بلشویکی که بندر انزلی را اشغال کرده اند، مکرراً اعلام می کند که بلشویک ها قصد ندارند در ایران بمانند. اما هیچگونه حرکتی که حاکی از خروج نیرو های سرخ باشد، دیده نمی شود. بلکه بر عکس به فاصله چند مایل در شرق بندر انزلی، این فرمانده، نیرو های تازه نفس را وارد ساحل خزر کرده است در حالی که شمار دیگری از نیرو های ارتش سرخ در حاشیه خط ساحلی از آستارا [به سمت جنوب] پیشروی می کنند. شمار دیگری نیز در عمق خاک ایران به سمت اردبیل حرکت کرده اند. ... ؟ اگر گزارش های ارسالی درباره تمرکز قوای بیشتر در باکو، پشت سر هم نمی رسید، آنگاه می شد اطمینان بیشتری به صداقت و حسن نیت فرمانده روسی داشت. نیرو های انگلیسی که کنترل بندر انزلی را در دست داشتند، در رشت متوقف شده اند. رشت در شانزده مایلی

انزلی و اولین شهر در جاده اصلی به سمت تهران است. نبودن مانع بر سر راه بلشویک ها، مزیتی است که آنها را در جهت پیشبرد اهدافشان

1- تلگرام کالدول، شماره 16، 91/63. 761، مورخ19 می 1920
2- تلگرام کالدول شماره 17، 91/63. 761، مورخ24 می 1920
3- تلگرام دیویس، شماره 852، 91/66. 761، مورخ26 می 1920

یاری می کند و باعث شده است هرگز برای رسیدن قوای کمکی منتظر نمانند. اوضاع محل، آن هم در موقعی که ما آمده ایم تا با مشکلات بیشتری دست و پنجه نرم کنیم، چندان کمکی به ما نمی کند. در واقع تقریباً شمال ایران به صورت کامل در اختیار بلشویک ها قرار دارد... تبلیغات سرخ تأثیر قابل ملاحظه ای روی افراد خودسر و بی قانونی که گیلان، مازندران و بخش های بسیاری از کشور را دچار آشوب و نا آرامی کرده اند گذاشته است. ... خطر جدی که نیرو های از هم گسیخته انگلیسی و هندی را در استان های شمالی تهدید می کند، دسته های غارتگر عشایری هستند و شمار اندکی از بلشویک ها که چندی پیش وارد این منطقه شده اند، خطر چندانی ندارند.» گزارش 25 می 1920 دیلی کرونیکل از این قرار است: «هنوز ضرورت ایجاب نمی کند که دست به کار عجولانه ای بزنیم. بلشویک ها در شهرهای ساحلی خزر اقدام به پیشروی نکرده اند و به هیچ وجه تصمیم انجام این کار را ندارند.» دیویس می افزاید: «گفته می شود که پیشروی کنونی بلشویک ها در شمال ایران اقدامی است از سوی دولت های انقلابی حاشیه خزر ؛ (1)و در این رابطه هیچ سیاستی که از مسکو هدایت شود وجود ندارد.»(2) ارزیابی وزارت امور خارجه [آمریکا] از اوضاع بر اساس مطالب درج شده در شش روزنامه لندن، چنین است: «در دهم می، گروهی از نیرو های بلشویک وارد ساحل آستارا شدند (بندر کوچک مرزی در حاشیه خزر، که در حد فاصل دو آذربایجان واقع شده است)؛ و در هجدهم می سیزده کشتی ارتش سرخ بندر انزلی را اشغال کردند (یکی از بنادر قابل استفاده در شمال ایران). یگان کوچک انگلیسی عقب نشینی کرد و وارد رشت (مرکز استان ساحلی گیلان) شد. چندی بعد در همین شهر 23 افسر انگلیسی به دست نیرو های سرخ به اسارت گرفته شدند. رشت یکی از مراکز استقرار جنگلی ها است؛ این گروه، تشکیلاتی کمونیستی هستند که به تازگی شکل گرفته اند و فردی به نام کوچک خان از عناصر مهم این گروه است. این فرد در سال 1917 علیه ترک ها وارد جنگ شد؛ اما چندی بعد به

مخالفت با انگلستان پرداخت. پس از آن که دولت ایران او را از تهران تبعید کرد، کوچک خان با بلشویک ها متحد شد... مهم ترین

1- منظور احتمالاً آذربایجان و جمهوری های خودمختار سوسیالیستی حاشیه خزر است. (ویراستار)
2- گزارش دیویس و ضمائم، شماره 2929، 91/67. 761، مورخ28 می 1920

موضوعات و مسائل پس از حمله بلشویک ها از این قرار است: (1) تعهدات انگلستان به ایران، (2) روابط انگلستان و مسکو، (3) امنیت چاه های نفتی ایران و عراق. در ارتباط به مورد (1) با توجه به تصویب قانون بونار (Mr. Bonar Law) در پارلمان، قرارداد ایران و انگلیس، به هیچ وجه انگلستان را ملزم به صیانت از ایران نمی کند... در ارتباط با مورد (3) انگلستان مجبور است به نیروی اندکی که در عراق دارد، تکیه کند. این نیرو شامل 70000 سرباز است که دو سوم آنها هندی هستند. تفنگداران جنوب ایران نیز شامل 5500 سرباز ایرانی است که تحت فرماندهی افسران انگلیسی هدایت می شود؛ باید به این ارقام 8400 ژاندارم را که پیش از این تحت فرماندهی سوئدی ها بودند اضافه کنیم. ژاندارمری ایران اکنون در اختیار مستشاران نظامی انگلستان قرار دارد. علاوه بر این چیزی نزدیک به 8000 قزاق ایرانی نیز وجود دارند که فرماندهی آنها بر عهده افسران تزاری روس است که به شدت ضد انگلیسی هستند.» (1)

با فرا رسیدن سی و یکمین روز ماه می هراس و اضطراب در تهران فروکش کرده بود:

مفتخرم که به اطلاع وزارت خارجه برسانم که به نظر می رسد خطر یک حمله واقعی از سوی نیرو های بلشویک به ایران، تا مدت نامعلومی فروکش کرده است. به نظر می رسد حمله اخیر به انزلی صرفاً برای تضمین امنیت کشتی های روسی و سرنشینان آنها که به تازگی وارد این منطقه شده اند، صورت گرفته است. در ضمن آنها در پی تصرف مناطقی هستند که نداشتن آنها دشواری چندانی نداشته باشد. در ابتدای ورود بلشویک ها به انزلی، با توجه به نامشخص بودن هدف آنها، دلهره و نگرانی شدیدی بر تهران حکمفرما شد. بلافاصله وزیرمختار فرانسه از مقامات انگلیسی درخواست تعدادی اتومبیل کرد که

انگلیسی ها نیز با قبول درخواست وی، تعداد کافی اتومبیل در اختیار او قرار دادند تا او بتواند خود و فرانسویان مقیم ایران را به عراق برساند. با توجه به اینکه فرار این فرانسویان در این زمان به ترس و دلهره مردم دامن می زد؛ و نیز با توجه به اینکه در آن شرایط وسایل حمل و نقل برای عملیات نظامی سخت موردنیاز بود؛ و نیز با توجه به اینکه اصولاً خطر حمله

1- ابلاغیه، 91/47. 741، مورخ10 ژوئن 1920

ص:99

بلشویک ها در آن شرایط حادّ و فوری نبود، وزیرمختار انگلستان و سایر مقامات از این درخواست وزیرمختار فرانسه سخت ناراحت شدند. [البته] عده ای از فرانسوی ها عزیمت از تهران را رد کردند؛ و حالا که اوضاع آرام گرفته است، [بقیه] فرانسوی ها هم موقتاً تصمیم به ماندن گرفته اند؛ [در نتیجه] به اعتبار و حیثیت سفارت فرانسه در تهران لطمه وارد شده است. [اما] از سوی دیگر سفارت انگلستان به سبب ثبات و ایستادگی اش توانست به اعتبار خود بیفزاید. در طول این اوضاع، دولت ایران شروع به آماده شدن کرده بود که در صورت ضرورت مقرّ دولت را به همدان منتقل کند. با این حال، این تمهید و تدارک ها به صورت مخفی انجام می شد و مردم به هیچ وجه نمی دانستند که دولت به فکر فرار از تهران است. وزارت خارجه مستحضر است که همدان در مسیر تهران- بغداد قرار گرفته است- که این بدین معنی است که در صورت نیاز، دولت ایران از جنوب همدان به سمت عراق حرکت خواهد کرد. شمار نیرو های انگلستان در قزوین به شدت در حال افزایش است و گزارش ها حاکی از آن است که قزوین آخرین نقطه خط گسترش نیروهای انگلیسی از بغداد خواهد بود؛ این خط در حال حاضر تا انزلی و رشت امتداد یافته است. (1)

با فرا رسیدن ماه ژوئن وزیرمختار فرانسه خونسردی خود را به دست آورد: «به هر حال، از آنجا که به نظر می رسد حمله بلشویک ها به تهران تا زمان نامعلومی به تأخیر افتاده است، وزیرمختار فرانسه آرام شده و به اقامتگاه تابستانی خود در دامنه کوه های [شمال تهران] نقل مکان کرده است.» (2)

«کمیته انقلاب سرخ ایران» و «جمهوری گیلان»

در 14 ژوئن، کالدول ظهور گروه جدیدی را گزارش می کند: «در ارتباط با مشکلاتی که بلشویک ها در ایران به وجود آورده اند مفتخرم به ضمیمه این نامه

ترجمه یادداشت ادواری وزارت خارجه ایران در مورد اشغال خاک ایران توسط بلشویک ها، و نیز

1- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 587، 1/ 891 .00 B، مورخ31 می 1920
2- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891 .00/1168، مورخ8 جولای 1920

مذاکرات دولتین ایران و روسیه شوروی در این باره را ارسال نمایم. اوضاع به قدری نامعلوم است که هیچ کس نمی تواند رفتار بلشویک ها را پیش بینی کند و آنها نیز سخت مورد سوءظن هستند. همچنین ترجمه دو تلگرامی که از سوی «کمیته انقلاب سرخ ایران» در رشت، به سفارت ما رسیده، برای شما ارسال می شود. محتوای این تلگرام ها آشکار بوده و نیازی به توضیح ندارد. با این حال هنوز نمی توان به این «اعلام استقلال» در گیلان اهمیت چندانی داد و بعید به نظر می رسد که این جنبش آنچنان پیشرفتی داشته باشد که بتواند اثر جدی برجای بگذارد.» اولین تلگرام کمیته انقلاب سرخ ایران در تاریخ 12 ژوئن 1920 به سفارت آمریکا رسید: «سفارت خانه های آمریکا، فرانسه و دیگر نمایندگان و سفرای خارجی در تهران! به نام ملت ایران، کمیته انقلاب سرخ ایران، که در هجدهم رمضان 1338 (6 ژوئن 1920) به پاخاسته است، با اعلام دولت موقت جمهوری در ایران، نظام شاهنشاهی را منسوخ اعلام می کند. با کمال احترام از سفارت محترم شما تقاضا می شود این مسئله را به اطلاع دولت خود و دیگر سفرای خارجی در پایتخت برسانید. (امضا) کمیته انقلاب سرخ ایران.» دومین تلگرام از این قرار است: «اعلامیه ای برای سفارت های محترم آمریکا، فرانسه و دیگر مقامات و سفرای خارجی حاضر در تهران؛ پس از آغاز جنگ جهانی، دولت انگلستان به منظور عملی کردن اهداف نامشروع خود از طرق ظالمانه، بی طرفی ایران را زیر پا گذاشته و نیرو های نظامی انگلیسی را به خاک ایران وارد کرد. بنابراین سلطنت و ملت ایران را به سمت فساد و انحطاط سوق داد. در پاسخ به شکایات بی شمار مردم ایران، دولت انگلستان صریحاً متعهد شد که پس از جنگ بین الملل، ایران و مردم آن از شر سربازان انگلیسی خلاص خواهند شد. جنگ پایان یافت و صلح رسماً برقرار شد، اما در غیاب مجلس، فشار و محدودیت های تحمیل شده بر مردم ایران بیشتر شد؛ در پایتخت و دیگر مناطق و استان ها حکومت نظامی اعلام کردند. آنها توافقنامه شرم آوری با کشور ما منعقد کردند که اساساً مخالف خواسته های

ملی ما است. علاوه بر این آنها مانع شدند که در جمع بشر دوستان، اعتراض خود را آشکار کرده و فریاد مردم ستم دیده ایران را به گوش همه برسانیم. به نام تمامی مردم ایران، شورای جمهوری ایران، قبل از آمدن به تهران، در گیلان دولت جمهوری اعلام کرده است و تمام توافقنامه ها و قرارداد هایی را که پیش از تشکیل پارلمان جمهوری در پایتخت میان دولتین ایران و انگلستان منعقد

ص:101

شده و یا منعقد خواهد شد، رد کرده و آنها را غیرقانونی و کأن لم یکن اعلام می کند. (امضا) کمیته انقلاب سرخ ایران.» (1)

کالدول در 16 ژوئن 1920 می نویسد: «اوضاع سیاسی ایران همچنان نامشخص و مبهم است. نیرو های بلشویکی که در انزلی مانده بودند، رشت را تصرف کرده اند. ارتش انگلستان تا قزوین عقب نشینی کرده است و در مورد مقاومت در برابر پیشروی احتمالی بلشویک ها مردد است. دولت ایران هم طبق معمول مردد و ناتوان است. ساکنین استان ساحلی گیلان به پیروی از مردم تبریز اعلام استقلال کرده اند؛ اما تبریز تحت کنترل تشکیلاتی است که مخالف بلشویک ها هستند... رئیس الوزرا از شاه خواسته به منظور فایق آمدن بر مشکلات و برقرار ساختن آرامش، اختیارات کامل و بدون قید و شرط به او بدهد.» (2)

در تلگرام 8 جولای 1920، کالدول توضیحات بیشتری درباره خطر جنگلی ها گزارش می کند:

در سه ماه گذشته بلشویسم پیشرفت قابل توجهی در شمال ایران داشته است، به خصوص از هجدهم می، که بلشویک های روسی با حمله به بندرانزلی، نیرو های انگلیسی را تا رشت عقب نشاندند. پس از حمله بلشویک ها، از آنجا که انتظار می رفت مهاجمان به سرعت به داخل خاک ایران نفوذ کنند، بیشترین ترس و اضطراب بر تهران حکمفرما شد. با این حال، بلشویک ها چند روز در انزلی توقف؛ و هر چیزی را که قابل حمل بود مصادره کرده و سپس به باکو بازگشتند... عقب نشینی عجولانه انگلیسی ها از رشت به شدت از اعتبار انگلستان کاست و چند روز بعد نیز رشت را تخلیه کرده و به قزوین آمدند. قوای کمکی به سرعت از بغداد عازم قزوین شدند و چنانچه بلشویک ها پیشروی کرده باشند انتظار می رود در قزوین با مقاومت انگلیسی ها روبه رو شوند. با این حال، آنها تاکنون تنها رشت و بنادر دریای خزر را اشغال کرده اند... شماری از

روس ها همچنان در گیلان و مناطق اطراف مستقر هستند. بلشویک ها شمار زیادی از ایرانیان مقیم قفقاز را به

1- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 593، 2/ 891 .B00، مورخ14 ژوئن 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 19، 00/1153. 891، 16 ژوئن 1920

ص:102

همراه خود به ایران آورده اند. همچنین عده ای که به همراه جنگلی های گیلان خود را «کمیته انقلاب سرخ ایران» نامیده اند، در تاریخ 6 ژوئن 1920 در شمال ایران «دولت موقت جمهوری» اعلام کرده و سلطنت را ملغی اعلام کرده اند. این کمیته (کمیته انقلاب سرخ) با ارسال تلگرامی به تهران دعاوی خود را علیه انگلستان اعلام کرده است... مقامات دولت مرکزی در گیلان مجبور شده اند این استان را ترک کرده و به تهران بازگردند.

به نظر می رسد اوضاع در گیلان آرام و نظم برقرار است. اما گزارش ها حاکی از آن است که دولت مذکور مالیات های بسیار سنگینی بر ثروتمندان گیلان تحمیل کرده است... آنها تاکنون چندین بار سعی کرده اند با استان انقلابی دیگر ایران، یعنی آذربایجان رابطه نزدیک برقرار کنند؛ اما از آنجا که انقلابیون آذربایجان ضد بلشویکی هستند، تا این ساعت اتحاد نیرو های دو طرف را رد کرده اند شاید بتوان گفت که حرکت انقلابی در این دو ولایت از سوی آن عده از ایرانیانی آغاز شد که [قبلاً] مشروطیت را محقق کرده بودند... کوچک خان (که ظاهراً رهبر دولت جمهوری گیلان است) به همراه یاران جنگلی خود و بلشویک های گیلان از قزاق ها خواستند خود را تسلیم کنند. بخشی از این قزاق ها تسلیم شدند، اما عده کثیری از آنها تصمیم به جنگ گرفتند. با درگرفتن جنگ، با اینکه در مقابل دویست کشته بلشویک ها تنها سی قزاق کشته شدند، در نهایت قزاق ها تسلیم شده و اکنون در دست نیرو های بلشویک اسیرند... همزمان با حوادث گیلان، بلشویک ها شمار نیرو ها و میزان تبلیغات خود را در مناطق مازندران، استرآباد و خراسان افزایش می دهند و حتی شایع شده است که بلشویک ها از سمت شمال شرق به تهران حمله خواهند کرد.

کالدول گزارش خود را اینگونه به پایان می برد:

استان های انقلابی بیانگر رضایت کامل مردم از سقوط و کناره گیری وثوق الدوله هستند... مردم ناراضی، دشمنی شدیدی علیه انگلستان از خود نشان می دهند و چنانچه انگلستان به برتری طلبی خود ادامه دهد، تا مدتها نمی توان انتظار داشت که صلح و آرامش به این منطقه بازگردد. اما از سوی دیگر، انگلستان اعلام کرده است هر تعداد نیرو و هر میزان تجهیزات که لازم باشد به کار خواهد گرفت تا اوضاع را

ص:103

تحت کنترل خود درآورد و صریحاً اعلان کرده که به اشغال نظامی ایران ادامه خواهد داد. (1)

بازگشت شاه و استعفای وثوق الدوله

10 آوریل 1920 کالدول بازگشت احتمالی شاه را چنین گزارش می کند: «اعلی حضرت شاهنشاه، همچنان در حال سیاحت اروپا است و اخیراً از طرف شاه ایتالیا رسماً دعوت شده است. انتظار می رود که وی در ماه می یا ژوئن به ایران بازگردد.» (2)کنسول هایزر در مورد حضور شاه در بغداد چنین گزارش می دهد: «مفتخرم به استحضار وزارت خارجه برسانم که اعلی حضرت احمدمیرزا، شاه ایران، روز جمعه 21 می ساعت 6 بعد از ظهر با قطار از بصره وارد بغداد شد. وی در ایستگاه قطار با فرمانده کل قوای انگلیس در منطقه، سپهبد سر آیملر هالدین؛ کمیسر غیرنظامی، نایب سرهنگ سرآرنولد. ت. ویلسون؛ فرمانده نظامی، نایب سرهنگ بالفور؛ و وجوه اعیان بغداد دیدار کرد. در روز های بعد اعلی حضرت نمایندگان کنسول های خارجی را به حضور پذیرفت. کنسول آمریکا و نایب کنسول فرانسه نیز با شاه ملاقات کردند. سرکنسول فرانسه بیمار بود؛ و نایب کنسول از طرف او آمده بود. من به زبان ترکی با شاه در مورد اروپا گفتگو کردیم و ایشان سفر خود را سفری جالب و مفرح توصیف کردند... منبع موثقی به من خبر داد که شاه در زیارت حرم کاظمین، در چهار مایلی بغداد، برخورد ناخوشایندی را تجربه کرده است. شاه پس از ملاقات با سفرا، در همان روز برای زیارت به این شهر رفت. یکی از رهبران روحانی شاه را نالایق خوانده، چرا که وی مملکت را به انگلیسی ها فروخته است. شاه نیز پاسخ داده است که صیانت از منافع ایران از وظایف اوست و روحانیان به امور معنوی مردم بپردازند؛ به علاوه زمانی که وی به صورت ناشناس در حال زیارت حرم کاظمین است، درست نیست که در مورد چنین اموری به بحث بنشینند. سپس شاه سلام محترمانه ای عرض کرده و به

بغداد بازگشت. صلابتی که در عکس های شاه در اروپا دیده می شد، به هیچ وجه در شخص شاه به چشم نمی خورد.

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891. 00/1168، مورخ8 جولای 1920
2- گزارش فصلی کالدول، شماره 7، 891. 00/1157، مورخ10 آوریل 1920

کاملاً واضح است که وی با عمل جراحی چند چروک پوست خود را تا اندازه زیادی ترمیم کرده است. شاه درصدد است با زیارت اماکن مقدس کربلا، نجف و سامرا، روز یکشنبه، سی ام می از طریق خانقین وارد ایران شود.»(1) کالدول بازگشت شاه را چنین توصیف می کند: «اعلی حضرت شاهنشاه، پس از سفری ده ماهه به اروپا، دوم ژوئن وارد تهران شد. وی در صدد بود چندین هفته زودتر از موعد مقرر به ایران بازگردد، اما استقبال گرم دولت های اروپایی باعث شد که شاه سفر خود را طولانی تر کند. اما در نهایت به دلیل گرمای عراق و بیماری اعلی حضرت و بی نظمی و ناآرامی در عراق و استان های مختلف ایران، وی از زیارت اماکن مقدس اسلامی صرف نظر کرد و به سمت پایتخت حرکت کرد. درباریان، اعیان و اشراف و مقامات رسمی کشور در یکی از باغ های سلطنتی در خارج شهر، استقبال گرمی از اعلی حضرت به عمل آوردند. پس از پذیرایی که دو ساعت به طول انجامید، شاهنشاه وارد شهر شد. خیابان های شهر با فرش های شرقی تزئین شده بود و جمعیت زیادی تا کاخ سلطنتی گلستان از شاه استقبال کردند. عده ای معتقدند استقبال گرم و پرشور مردمی، حداقل در تهران، اعتبار اندک و رو به زوال شاه را کمی افزایش داده است. به هر حال، اعتبار شاه به موضعی که اعلی حضرت اتخاذ کرده و کابینه ای که به تازگی تشکیل شده است، بسیار بستگی دارد... در این سفر اوضاع روحی و جسمی اعلی حضرت بهبود چشمگیری داشت. در این مدت هفتاد پوند از وزن وی کاسته شد (حداکثر وزنی که می توانست از دست بدهد) و نه تنها اطلاعات ایشان از حوادث و اوضاع و احوال سیاسی جهان افزایش یافت بلکه ایده ها، ایدآل ها و رویکرد کلی اعلی حضرت به زندگی و جهان به سمت بهتر شدن تغییر کرد.» کالدول همچنین در مورد ورود وزیرمختار جدید انگلستان چنین گزارش می کند: «آقای نورمن در چهارم ژوئن وارد تهران شد و از آن زمان تا کنون بسیار فعال بوده است. وی مردی چهل و پنج ساله است و این برای اولین بار است که در جایگاه وزیرمختار قرار می گیرد. در خلال جنگ،

وی رایزن سفارت انگلستان در توکیو و پس از آتش بس مشاور ویژه کمیسیون صلح انگلستان در پاریس بود.» (2)

1- گزارش هیزر، شماره 281، 891 .001/43، مورخ24 می 1920
2- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891 .00/1168، مورخ8 جولای 1920

ص:105

نورمن نتوانست کابینه وثوق الدوله را بر سر کار نگه دارد. کالدول در 25 ژوئن می نویسد: «آشوب و بی نظمی در استان های مختلف و حمله بلشویک ها، منجر به کناره گیری کابینه ایران شد. در حال حاضر اوضاع آرام است.» (1)وی جزئیات قضایا را چنین گزارش می کند:

به محض بازگشت اعلی حضرت زد و بند های سیاسی از هر طرف آغاز شد و شمار زیادی از ناراضیان، که رژیم وثوق الدوله نقش به سزایی در به وجود آمدن آنها داشت، به سرعت نزد شاه شتافتند تا او را از ندانم کاریها و گرفتاریها و مصیبت هایی که گریبانگیر خود و کشور شده بود، آگاه سازند. وثوق الدوله هم فوراً به شاه اطلاع داده است که بیش از توان خود کار کرده است و اکنون مایل است که از زحمت و مسئولیت دولت معاف شود. ... همان طور که قبلاً هم گزارش شده است شاه و وثوق الدوله چند بار بر سر قدرت و اختیاراتی که وثوق الدوله غصب کرده است با هم جنگ و جدال داشته اند. چند روز پس از بازگشت اعلی حضرت، رئیس الوزرا درخواست کرد اگر قرار است بر مسند خود باقی ماند، برای آرام کردن شورش در شمال و غرب کشور، به او اختیار تام داده شود. اما شاه احساس کرد که راضی کردن مردم بهتر از استفاده از زور است بنابراین با این درخواست وثوق موافقت نکرد. رئیس الوزرا نیز بلافاصله استعفای قطعی خود را تقدیم کرد. پس از چند روز تعلل و سردرگمی، استعفای وی پذیرفته شد. سپس به سرعت تهران را ترک کرد؛ می گویند که عازم هند و انگلستان است. گزارش های موثق حاکی از آن است که کمک ماهانه سیصد و پنجاه هزار تومانی انگلستان به ایران عملاً به وثوق الدوله پرداخت می شد و وثوق الدوله پرداخت های سه ماه اخیر را برای خود برداشته و هیچ مبلغی از این وجوه به دست دولت ایران نرسیده است. زمانی که کناره گیری وثوق الدوله قطعی شد، تجمعات متعددی در تهران برپا گردید. البته این افراد با آگاهی از حکومت نظامی موجود و ممنوع بودن تجمعات سیاسی دست به چنین اقداماتی

می زنند و پلیس نیز با آگاهی از برپایی چنین تجمعاتی و آگاهی از تهدیدات ممکن، برای متفرق ساختن جمعیت هیچ تلاشی

1- تلگرام کالدول، شماره 20، 002/76. 891، مورخ25 ژوئن 1920

ص:106

نمی کند، چرا که احساس می کند سیاست های جدید دولت بسیار لیبرال تر از سابق است. در این تجمعات، معترضین از شاه خواستار اجرای این موارد شده اند: برداشته شدن حکومت نظامی؛ لغو قرارداد انگلستان ایران در آگوست 1919؛ برگزاری مجدد انتخابات مجلس در تمام ولایات به منظور تغییر نمایندگانی که با تقلب انتخاب شده اند؛ آغاز به کار فوری مجلس ملی؛ جدایی قوای مذهبی و دولتی. مورد آخر، درخواست بسیار قابل توجهی از سوی مردم یک کشور مسلمان است. بلافاصله پس از کناره گیری وثوق الدوله، شاه شخصاً با ارسال تلگرامی، افرادی را که به کاشان تبعید شده بودند به تهران فرا خواند... رئیس الوزرای جدید (مشیرالدوله) با انتشار اعلامیه ای چنین اظهار داشت: «در ارتباط با قرارداد انگلستان- ایران در 9 آگوست 1919، واضح است، که این توافقنامه پیش از اجرا می بایست به تصویب مجلس برسد؛ لذا در حال حاضر اجرای آن متوقف خواهد شد.» با این حال، لازم به ذکر است که هم اکنون دولت ایران در قبال شمار زیادی از مستشاران و کارمندان انگلیسی که حداقل به مدت سه سال با این دولت قرارداد دارند، متعهد است. با اینکه ادامه کار این افراد تا تعیین تکلیف قرارداد مبهم است، این مستشاران در این مدت در ایران نگاه داشته خواهند شد. این در حالی است که یکی از این مستشاران که از خدمت در دولت انگلستان بازنشسته شده است و اکنون پست مهمی در دولت ایران بر عهده گرفته است به من گفت: «خوشحالم از این که می توانم چنین کاری را به انجام برسانم؛ چرا که احساس می کنم که این فرصتی است برای خدمت به پادشاهم [پادشاه انگلستان].» کمیسیون های دریایی و راه آهن، متشکل از عده ای از کارمندان دولتی انگلستان به لیست کمیسیون های حاضر در تهران اضافه شده اند. اما به دلیل تأخیر زیاد در ورود و اعضای این کمیسیون ها، بعید به نظر می رسد که فرصت پیدا کنند مأموریت خود را به انجام برسانند. (1)

با اینکه انگلستان از کناره گیری وثوق الدوله ناراحت شد، اما جانشین او مورد قبول انگلیسی ها بود: «از آنجا که ممکن است برای وزارت خارجه مهم باشد، مفتخرم که به

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891 .00/1168، مورخ8 جولای 1920

ص:107

ضمیمه این نامه مقاله مهمی را که در 22 جولای 1920 در نشریه خاورمیانه (لندن) به چاپ رسید، برای شما ارسال کنم. در این مقاله اوضاع این بخش از جهان و خصوصاً سیاست انگلستان در ایران بررسی شده است.» در بخش هایی از این مقاله آمده است: «با سرنگونی وثوق الدوله، یکی از بهترین دوستان ما از کار برکنار شد. او در تمام سال های جنگ در کنار ما ایستاد و بیش از هر شخص دیگری بر بی طرفی ایران پافشاری کرد و این همه آن چیزی بود که ما می خواستیم. او کسی بود که بلافاصله پس از جنگ برای انعقاد قرارداد انگلیس ایران، با ما بر سر میز مذاکره نشست. اگر او قربانی تمایل شاه به ایجاد تحول شده است، مشیرالدوله می تواند جانشین خوبی به عنوان رئیس الوزرا برای او باشد. مشیرالدوله تحصیل کرده غرب است و احتمالاً اهداف بلندی در سر می پروراند. اما افرادی در کابینه او حضور دارند که سابقه آنها در طول جنگ مورد تردید است. به هر حال، آغاز به کار مجلس که نمی توان و نباید آن را بیش از این به تأخیر انداخت، اقتدار دولت جدید و شاه جوان را در معرض آزمونی اساسی قرار می دهد؛ چرا که افرادی حضور دارند که، حتی اگر مستقیماً هم از مسکو الهام نگیرند، در برابر تبلیغات فریبنده و وسوسه انگیز بلشویک ها چندان مقاوم و مصون نیستند. (1)

کلام آخر: گزارش موری درباره قرارداد انگلیس ایران

از همان آغاز کار بسیاری بر این باور بودند که طرف ایرانی قرارداد انگلیس ایران، یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله، همگی رشوه گرفته اند. در گزارش 13 دسامبر 1924، والاس اسمیت موری، کاردار سفارت آمریکا، گزارش کرد که در تاریخ 28 اکتبر 1924 یکی از نمایندگان مجلس به نام شریعت زاده حمله سختی به فیروز کرد:

وی شاهزاده را به «اعطای امتیازات مضر و امضای قرارداد با بیگانگان» متهم کرد. وی با اشاره به واگذاری امتیاز خط آهن ایران به انگلستان در سال 1920، آن را امری زیان آور خواند که صرفاً به دست شاهزاده فیروز صورت گرفت. به نظر این

1- گزارش شماره 631 کالدول و پیوست 891000/1186، مورخ 24 نوامبر 1920

ص:108

نماینده، شاهزاده فیروز اسلحه ای سودمند در دست انگلیسی ها بود که به کمک آن از رقابت خارجی [با انگلستان] برای کسب امتیاز خط آهن در این کشور جلوگیری می شد. تنها «سودی» که از این طریق نصیب ایران شده است صورتحساب گزاف 180/000 پوندی است که دولت ایران در ازای تحقیقات مهندسان انگلیسی می بایست پرداخت کند. این مهندسان در تابستان 1920 مطالعاتی در باب کشیدن خط آهن در ایران کرده اند. از قرار اطلاعی که دکتر میلسپو به من داده است، اکنون سفارت انگلستان این مبلغ را مصرانه مطالبه می کند. همچنین میلسپو با اشاره به توافقنامه انگلیس ایران اظهار داشت فیروز کسی است که به عنوان وزیر خارجه ایران پای این توافقنامه شوم را امضا کرده است. اگرچه فیروز به دلیل زیرکی و زرنگی بیشتر به سرنوشت شرکای خود دچار نشد. وثوق الدوله، رئیس الوزرا، مجبور شد از کشور فرار کند. صارم الدوله، وزیر مالیه وقت، در املاک خود در اصفهان، کنج عزلت گزیده است. با این همه فیروز به سبب نقش بسیار ناشایستی که در ماجرای قرارداد بازی کرد، هنوز نتوانسته است خود را از رسوایی و ننگی که با نام وی توأم شده پاک نماید. انگار فیروز با امضای قراردادی که به مثابه حکم اعدام کشورش بود، آن طور که باید و شاید راضی نمی شد که علاوه بر آن، همراه با دو عضو دیگر مثلث رسوای کذایی (وثوق و صارم)، رشوه ای 131/000 پوندی هم از سفارت انگلستان گرفت، تا قرارداد را تمام و کمال به انجام رساند. بهترین تفسیری که در مورد این قضیه دیده ام، در صفحه 128 [کتاب] وقایع اخیر در ایران (نسخه اصلی و بدون سانسور) به قلم عالیجناب جی. ام بالفور معاون سابق مستشار اقتصادی انگلیس در ایران (آقای ای. آرمیتاژ اسمیت، یکی از مقامات وزارت دارایی انگلستان) آمده است. آقای بالفور در این نگارش می گوید: «با این حال، در آخرین لحظات، گروه سه نفره ایرانی، پرداخت مبلغی برابر با 131000 پوند استرلینگ را به عنوان یکی از پیش شرط های امضای توافقنامه، تعیین کردند. که معادل این مبلغ به نرخ روز لیره [در برابر پول ایران] باید به آنان پرداخت می شد. با این شرط موافقت شد و این مبلغ، کمی پس از امضای قرارداد پرداخت شد. اگر خوب در این بده بستان دقت کنیم، به هیچ وجه نمی توان توضیح قانع کننده ای در مورد آن پیدا کرد. اولاً، این کار به کلی با روح قرارداد مخالف

بود؛ زیرا هرگونه پرداخت مذکور در متن توافقنامه، باید به سفارش و زیرنظر مستشار اقتصادی هزینه شود؛ ثانیاً روش پرداخت نیز به قدری استثنایی و غیرمعمول بود؛ و مقصد نهایی پول نیز به قدری سرّی و پوشیده بود، که بدترین و شیطانی ترین برداشت ها و استنباط ها از ماجرای این بده بستان بجاست. پول مستقیماً به سه وزیر پرداخت شد و به نظر بنده با این شرط مشخص که در مورد هزینه شدن آن هیچگونه پرس و جویی صورت نگیرد. این کار آن قدر مخفیانه انجام شد که وقتی که سپهدار اعظم، که خود یکی از اعضای شورای مشورتی بررسی قرارداد بود، رئیس الوزرا شد (حدود 15 ماه بعد)، مطلقاً از این ماجرا خبر نداشت. این نکته را هم من [بالفور] حتماً باید اضافه کنم که در این میان یک چیز کاملاً قطعی و روشن است؛ اینکه این پول هرگز به خزانه دولت ایران وارد نشده است.» بالفور در صفحه 122 شخص فیروز را محرک انعقاد توافقنامه انگلستان- ایران می داند: «پیش نویس تفاهم نامه ای، که هشت ماه بعد منجر به امضای توافقنامه شد، از جانب سه نفر از اعضای کابینه ایران ارائه شد. این افراد عبارتند از صدراعظم وثوق الدوله، یکی از مردان قدرتمند ایران؛ اکبرمیرزا صارم الدوله، پسر ظل السلطان و برادرزاده مظفرالدین شاه، مردی قدرتمند و توانا که چند سال پیش به دلیل کشتن مادرش به شدت بد نام شد؛ و فیروز میرزا نصرت الدوله، که پدرش برادرزاده محمدشاه و از جانب مادری خواهر زاده مظفرالدین شاه است. از این میان نفر آخر که به خوبی در انگلیس شناخته شده است، در حال حاضر فعال ترین و زیرک ترین دشمن ما در ایران است... در مورد هر سه نفر باید اعتراف کنم که حتی خود ایرانی ها هم اعتماد و اعتقادی به پاکدامنی آنها ندارند.

موری چنین ادامه می دهد:

اظهارات شریعت زاده که 120 هزار پوند حق الامتیاز دولت ایران را نصرت الدوله گرفته و صرف گردش در اروپا کرده است، البته اشاره ای است به مذاکراتی که نصرت الدوله در بهار 1920 در لندن با مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران درباره مطالبات معوقه دولت ایران از بابت حق الامتیاز نفت جنوب داشت. این مذاکرات سرانجام به توافقی در ژوئن همان سال انجامید؛ که فیروز در این جریان به راه حلی تن داد که تقریباً نیم میلیون پوند استرلینگ به عنوان مطالبات معوقه ایران از بابت

نفت به دولت ایران پرداخته شود. در جولای همان سال (1920) کابینه انگلوفیل وثوق که فیروز در آن وزیر امور خارجه بود، سرنگون شد. مشیرالدوله، رئیس الوزرای بعدی، با توافق فیروز مخالفت کرد و فوراً آقای آرمیتاژ اسمیت را به لندن فرستاد تا مجدداً در مورد مطالبات معوقه ایران با طرف انگلیسی به مذاکره بنشیند. این مذاکرات در نهایت با انعقاد توافقنامه ای در دسامبر همان سال خاتمه یافت. بر اساس این توافقنامه شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت یک میلیون پوند استرلینگ به دولت ایران توافق کرد. این رقم تقریباً دو برابر مبلغی است که شاهزاده فیروز با آن توافق کرده بود. در سال 1922، منشی اختصاصی (مصطفی فاتح)آقای دبلیو. سی. فیرلی، نماینده مقیم و عامل سیاسی شرکت نفتی انگلیسی- ایرانی در تهران، به من گفت که فیروز رشوه 120/000 پوندی را، که شریف زاده به آن اشاره کرده بود، واقعاً گرفته بود تا توافقی را که خود به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران طراحی کرده بود، پیش ببرد؛. پس از انفصال او از کار و چانه زنی های سخت آقای آرمیتاژ اسمیت، شرکت سعی کرد این مبلغ را [از فیروز] پس بگیرد. با توجه به اینکه فیروز پس از دریافت رشوه از این شرکت نتوانست «به قول خود عمل کند» و همچنین در قبال دریافت رشوه از سفارت انگلستان برای امضای توافقنامه انگلستان - ایران کاری از پیش نبرد، نمی توان گفته سر پرسی لورن را نادیده گرفت که گفت: «فیروز یک کلاه بردار کثیف است.» (1)

روز بعد موری بحث خود را در مورد نسخه سانسور نشده کتاب بالفور درباره حوادث اخیر در ایران ادامه می دهد و می نویسد: «همانطور که وزارت خارجه مطلع است، انتشار این کتاب در سال 1922، اندکی پس از مراجعت آقای بالفور به انگلستان، توفان اعتراضی به دنبال داشت که توسط دولت انگلستان بر آن سرپوش گذاشته شد. توجه به روشی که در این معامله به کار گرفته شد، خالی از فایده نیست. همانطور که وزارت خارجه با توجه به ضمائم [گزارش فعلی] متوجه خواهد شد، پس از انعقاد قرارداد ایران و انگلیس، سه نفر شدیداً مورد حمله قرار گرفتند: وثوق الدوله، رئیس الوزرای انگلوفیل ایران؛ شاهزاده فیروز، وزیر خارجه کابینه وثوق؛ و صارم الدوله

1- گزارش موری، شماره 787، 9111/181. 701، مورخ13 دسامبر 1924

وزیر مالیه کابینه او. این افراد قرارداد مذکور را طراحی کرده و آن را به امضا رساندند. وثوق متهم است که پس از امضای قرارداد 131/000 پوند رشوه دریافت کرده است. آقای بالفور در این مورد می گوید: «رشوه ای به مبلغ 131/000 پوند مستقیماً به این سه وزیر پرداخت شد مشروط به این که در مورد مصرف آن هیچ استعلامی صورت نگیرد.» مقاله ای که در نوامبر 1922 در نشریه اخبار رویتر منتشر شد، اظهارات آقای بالفور را در مورد وثوق الدوله بی اساس خواند و او را از دریافت رشوه مبرا دانست و اعلام کرد که رئیس الوزرا به دلیل تهمت نابجا علیه او شکایت کرده است. با پیگیری این شکایت، اظهارات رئیس الوزرای سابق ایران مورد تأیید قرار گرفت و کتاب مذکور توقیف شد. با در نظر گرفتن این واقعیت که وثوق الدوله یک ایرانی همچون بقیه ایرانیهاست؛ و رشوه خواری در ایران هیچ اعتراضی به دنبال ندارد، بعید به نظر می رسد که وثوق الدوله داوطلبانه علیه آقای بالفور، به خاطر اظهاراتش که با توجه به همه احتمالات، واقعیت محض بود، دست به چنین اقدامی بزند؛ مگر این که او را به چنین کاری تحریک کرده باشند. بنده شخصاً با این نظر موافقم و آقای ویلیام کوپر نیز آن را تأیید کرده است. وی مدیر پیشین شرکت تلگراف هند و اروپا در تهران است و هنگام بازگشت به ایران در تابستان 1923 بر این امر صحه گذاشت. آقای کوپر اظهار داشته است که پاییز گذشته وثوق الدوله را در انگلستان ملاقات و او را در مورد قضیه آقای بالفور سرزنش کرده است. همچنین به او گوشزد کرده است که شکایت او علیه آقای بالفور به این دلیل که بالفور او را متهم به رشوه خواری کرده، نشانه تغییر جدیدی در سیاست های ایران است. آقای کوپر افزود رئیس الوزرای پیر با زیرکی خاصی در پاسخ اظهار داشته بود تا آنجا که به او مربوط می شود، هیچ اهمیتی برای سخنان آقای بالفور قائل نمی شود، اما «مقامات عالیرتبه در انگلستان دیدگاه مشابهی نسبت به این قضیه نداشتند.» ظاهراً راه حل ختم این پرونده، توقیف کتاب بود؛ البته نه توقیف تمام کتاب، بلکه توقیف [حذف] بخش هایی از فصل پنجم که مورد اعتراض بود. بخش های مذکور به این گزارش ضمیمه شده است... فصول مناسب دیگر این کتاب که دست نخورده باقی ماند، پس از انتشار کتاب، بلافاصله در چاپخانه تهران تجدید چاپ شد.» صفحه 129 کتاب بالفور شامل این مطالب است: «با بررسی دقیق متن قرارداد نمی توان این تلقی را داشت که این پرداخت بر اساس متن توافقنامه صورت گرفته و ایران نیز

ص:112

بازپرداخت آن را تضمین کرده است. نمی توان باور کرد که وزارت خارجه انگلستان متوجه مطابقت نداشتن این پرداخت با متن قرارداد نبوده و نه طبیعت

این بده بستان چنان بود که بشود با هزار خودفریبی باور کرد که چنین پولی برای اهدافی مشروع و قانونی رد و بدل شده است. موری می افزاید: «[توجه به این نکته] خالی از فایده نیست که اگرچه دولت انگلستان آن بخش از کتاب بالفور را که در آن حملاتی به وثوق الدوله و شاهزاده فیروز شده بود، توقیف کرد و دستور داد از متن کتاب برداشته شود، اما هیچ اعتنایی به مطالب ضدآمریکایی غیرقابل توجیه بالفور در همان کتاب نکرد. اینجانب مایلم به ویژه این جملات از کتاب را عیناً نقل کنم:

شکی نیست که آمریکایی ها در بدست آوردن امتیازات انحصاری در ایران و عراق سیاستی ضد انگلیسی دنبال می کرده اند؛ و اکنون که به خواسته های خود دست یافته اند و شرکت استاندارد اویل اختاپوس وار حتی به کشورهای دیگر هم چنگ انداخته است، امید است که این خط مشی متوقف شود. چنانچه توقفی هم در کار نباشد، این خط مشی سودمند خواهد بود، چرا که منافع آمریکا در شمال ایران در حکم مانع و حائلی میان حوزه نفوذ انگلستان در جنوب [ایران] و فشار و تحریکات روس ها در شمال [ایران] خواهد بود؛ و در صورت هرگونه حمله و حرکت روس ها به سمت جنوب، منافع آمریکا اولین چیزی است که مورد حمله آنها قرار خواهد گرفت. با توجه به سیاست خودخواهانه ای که آمریکایی ها در خلال جنگ [جهانی] اخیر پیش گرفته بودند، و تمایل آشکار آنها به حل و فصل جنگ و برقراری صلح به هزینه کشورهایی که جنگیده بودند، اینک جای خوشوقتی است که این امکان فراهم آمده که آنان هم در مشکلات و گرفتاریهای آینده خود را درگیر کنند. (1)

در سال 1925، فیروز عنصر نامطلوب واشنگتن شد. در تاریخ 10 آگوست 1925، آلن دبلیو. دالاس با آرتور سی. میلسپو، مستشار کل مالیه ایران، که برای تعطیلات به آمریکا رفته بود، به گفتگو نشست:

به دکتر میلسپو گفتم بر اساس اخبار و اطلاعاتی که داریم احتمالاً دولت ایران در

1- گزارش موری، شماره 788، 91/77. 741، گزارش 14 دسامبر 1924

نظر دارد شاهزاده فیروز را به عنوان وزیرمختار به آمریکا بفرستد. اضافه کردم چنانچه دولت ایران چنین درخواستی را اعلام کرد، آیا او را بپذیریم یا

خیر؛ و از او خواستم که صراحتاً نظر خود را در این باره بگوید. دکتر میلسپو در پاسخ اظهار داشت که با اینکه فیروز مرتکب عملی نشده است که وزارت خارجه آمریکا بتواند از لحاظ دیپلماتیک او را رد کند، ما نباید او را بپذیریم. به نظر دکتر میلسپو، مردی که بدست انگلیسی ها خریداری شده، اگرچه خودفروخته آنها باقی نمانده، نمی تواند نماینده خوبی برای ایران باشد. با این حال، او به ذکاوت و تأثیرگذاری فیروز اقرار کرد. دکتر میلسپو گفت که او امیدوار است مقامات ایرانی فرد شایسته ای را به این کشور بفرستند و شخصاً علاقمند است که آقای علاء (حسین علا) یکبار دیگر به آمریکا بازگردد. وی احساس می کرد که بودن آقای علاء در منصب وزیرمختار ایران در واشنگتن بسیار بیشتر از حضور او در تهران، به حال هیأت مستشاری مالی آمریکا مفید خواهد بود. میلسپو جداً مایل بود که هیأت مستشاری در تمام امور، از نظرها و توصیه های علاء استفاده کند؛ چرا که هیأت مستشاری در حکم فرزند علاء بود و فرزند باید پاس پدر را داشته باشد. میلسپو شخصاً معتقد بود که اطلاع و درکش از بعضی از مسائل ایران بیشتر و بهتر از اطلاع و درک علاست. (1)

1- ابلاغیه دالس، A. 51. 891/296، مورخ14 آگوست 1925

ص:114

فصل چهارم

اوضاع ایران پیش از کودتا:

ص:115

کابینه های مشیرالدوله و سپهدار

کالدول در 4 جولای 1920 می نویسد: «کابینه جدید به رهبری یکی از چهره های برجسته ملی، مشیر الدوله کار خود را آغاز کرد... کابینه مورد رضایت کامل مردم بوده و جهت گیری ضد انگلیسی دارد... کابینه افرادی را که به جرم مخالفت با توافقنامه انگلیس- ایران تبعید شده بودند را [به تهران] فراخواند؛ و قرار بر این است تا زمانی که مجلس توافقنامه را به تصویب نرسانده است، به رسمیت شناخته نشود. رئیس الوزرای پیشین که تهدید به ترور شد، مخفیانه تهران را به مقصد اروپا ترک کرد.» (1)در 5 جولای: «لازم به ذکر است که کابینه فعلی به طور کلی با کابینه پیشین فرق می کند. به هر حال هنوز خیلی زود است در مورد حوادث آینده قضاوت کنیم، اما می توان گفت کابینه جدید با

استقبال عمومی مواجه شده است.» [(2)](#) 19 آگوست: «شماری از مستشاران انگلیسی که بر اساس توافقنامه اخیر انگلستان و ایران، مدتی مشغول انجام وظیفه بودند، ایران را ترک گفتند، چرا که ظاهراً توافقنامه مذکور به هیچ وجه مورد قبول ایرانیان واقع

1- تلگرام کالدول، شماره 21، 002/77. 891، مورخ4 جولای 1920

2- گزارش کالدول، شماره 600، 002/79. 891، مورخ5 جولای 1920

نخواهد شد.» [(1)](#)جزئیات بیشتر این قضیه از این قرار است: «پیدا کردن رئیس الوزرایی مناسب، بسیار دشوار است؛ زیرا در این اوضاع وخیم و آشفته، کسانی که مورد قبول مردم هستند به دشواری قبول مسئولیت می کنند. در میان تمام افراد حاضر مشیرالدوله بهترین گزینه است. اما بسیار بعید به نظر می رسد که این مسئولیت را بپذیرد. در این باره، مستوفی الممالک نیز گزینه قابل توجهی بود، اما با توجه به اوضاع و احوال فعلی، وی برای پر کردن چنین جایگاهی بسیار منفی و نامناسب است... سعد الدوله نیز مورد توجه بود و با اینکه پیش از این به شدت از روس ها طرفداری می کرد، اما اکنون کاملاً ضد انگلیسی است (برادر او یکی از افرادی است که به کاشان تبعید شد). گمان می رفت استقرار او بر این منصب، تأثیر خوبی بر مردم به همراه داشته باشد و احتمالاً از جانب انگلیسی ها نیز مورد پذیرش قرار گیرد. همه این افراد پیش از این بر کرسی ریاست وزرا تکیه زده اند. البته صارم الدوله را نیز باید به آنها اضافه کنیم که تا چند ماه پیش وزیر مالیه وثوق بود. اما به دلیل توطئه چینی علیه وثوق به کرمانشاه تبعید شد. چندی پیش شاه او را به تهران فرا خواند و در لیست کاندیدا ها قرار داد. کاملاً روشن است که انگلستان تمایل دارد که صارم الدوله به این منصب گماشته شود چرا که وثوق الدوله برای در دست گرفتن این پست بازنگشته است. اما چنین انتصابی مردم را آرام نخواهد کرد، در حالی که هدف از این تغییر و تحولات، آرام کردن مردم ناراضی است. انگلستان صرفاً تماشاگر این بازی نبوده و بی کار ننشسته است. چرا که می دانند آنها عامل اصلی نارضایتی مردم هستند و افکار عمومی به شدت علیه انگلستان تحریک شده است. نباید فراموش شود که روح و جسم وثوق در خدمت آنها بود. همانطور که پیش از این گزارش شد، هیأت های مختلف انگلیسی در تهران گرد هم آمده و گزارشها و توصیه های خود را به گوش دولت ایران رسانیده اند. اما با توجه به مخالفت های عمومی، حتی برای وثوق الدوله هم امکان پذیر نیست

که این پیشنهاد ها را در جهت اهداف مورد نظر [انگلیسی ها] پیش ببرد. تمام زمینه های کاری ممکن این گروه ها به تأخیر افتاده و با مانع برخورد کرده است که این مسئله آرام آرام انگلستان را بی تاب و منزجر می کند. البته انگلستان به پشتوانه توافقنامه 9 آگوست 1919، با تمام قوا پیشروی

1- تلگرام کالدول، شماره 25، 891 .00/1158، مورخ19 آگوست 1920

ص:117

کرده است و ظاهراً آن را کاملاً لازم الاجرا تلقی می کند و از سوی دیگر، در اظهارات عمومی خود توافقنامه را تا زمانی که به تصویب مجلس نرسد، قابل اجرا نمی دانند. البته مردم ایران هم این توافقنامه را فاقد اعتبار می دانند چرا که حتی از تصویب مجلسی ساختگی که گفته می شد با حضور طرفداران قرارداد تشکیل خواهد شد، نگذشته بود. لذا انگلستان به شدت علاقه مند بود که وثوق را بر سر قدرت نگاه دارد، اما از آنجا که به این خواسته خود نرسید طبیعتاً سعی کرد کسی را بر سر کار بیاورد که هم مورد قبول خودشان و هم مورد رضایت مردم باشد. اما بیشتر مردم خواهان رئیس الوزرایی هستند که در وطن پرستی و صداقت او هیچ شکی نیست. [اما به محض اینکه] در روزنامه های محلی اعلام شد که وزیرمختار بریتانیا با مشیرالدوله دیدار کرده و چهار ساعت با او به گفتگو نشسته، شماری از طرفداران مشیرالدوله، به مخالفت با او برخاستند. مشیر الدوله با فرمان رسمی اعلی حضرت [شاه ایران]، اعضای کابینه خود را انتخاب کرد.» (1)

کابینه مشیر الدوله در مدت زمان کوتاهی که بر سر کار بود (4 جولای تا 26 اکتبر)، به همان خوبی که انتظار می رفت عمل کرد. کالدول در 5 اکتبر 1920 می نویسد:

سفارت مفتخر است که گزارش کند با اینکه طی فصل گذشته، که 30 سپتامبر 1920 پایان یافت، ناآرامی های متعدد و جدی را در ایران شاهد بودیم، اوضاع تهران آرام بوده و مشکل سیاسی به چشم نمی خورد... رئیس الوزرا بدون سر و صدا در حال انجام خدمت است و بیش از حد انتظار کار می کند. اما کار های او بسیار مخفیانه به نظر می رسد و اجازه نمی دهد اطلاعات چندانی به دست عموم برسد... تا کنون چندین نفر از اعضای کابینه تغییر کرده اند. مخبرالسلطنه که در ابتدا وزیر مالیه کابینه جدید بود با قبول کردن والیگری استان آذربایجان از سمت خود کناره گیری کرد و با عزیمت به تبریز کار جدید خود را آغاز

کرد... رئیس الوزرای جدید به بازگشایی هر چه زودتر مجلس اظهار علاقه مندی کرد و بدین منظور به والیان تمام ولایاتی که هنوز در آنها انتخابات برگزار نشده است دستور داد که فوراً ترتیب برگزاری انتخابات را بدهند. در مناطقی که احساس می شود رئیس الوزرای پیشین با دخالت های ناروا افراد مشخصی را به مجلس فرستاده

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891 .00/1168، مورخ8 جولای 1920

ص:118

است، ناآرامی های فراوانی نسبت به انتخابات جدید دیده می شود. با این حال رئیس الوزرای فعلی تمایلی به برگزاری مجدد انتخابات در این مناطق نداشته و بر این باور است کسانی که پیش از این انتخاب شده اند زمانی که مجلس تشکیل جلسه بدهد، نماینده مجلس به حساب می آیند. این در حالی است که رئیس الوزرا شخصاً با انتخاب بسیاری از این افراد موافق نیست... شاهزاده فرمانفرمای معروف، پدر نصرت الدوله وزیر خارجه پیشین، والی فارس، از سمت خود استعفا داد و کابینه جدید نیز استعفای او را قبول کرد و انتظار می رود به زودی شیراز را ترک کرده و به تهران بازگردد... منابع موثق خبر داده اند که پس از اعلام ابطال انتخابات در چند ولایت و تلاش برای برگزاری انتخاباتی صحیح به جای نمایش مسخره ای که چندی پیش صورت گرفت، بسیاری از والیان مستبد از سمت خود کناره گیری خواهند کرد... رئیس الوزرای جدید متوجه مسئولیت سنگین آرام نگاه داشتن کشور می باشد و با اینکه تلاش های وی در بعضی از مناطق مثمر ثمر واقع شده است، اما شماری از مناطق دور دست همچنان گرفتار ناآرامی و آشفتگی هستند. گروه نسبتاً بزرگی از راهزنان که در استان خراسان دست به چپاول اموال عمومی می زدند، اکنون در برابر اقدامات شدید دولت تسلیم شده اند... به محض اینکه وثوق جای خود را به رئیس الوزرای جدید داد، عشایر کردستان سر به شورش برداشتند، اما به نظر می رسد به تدریج اوضاع آرام شود... لر های اطراف بروجرد و مناطق شرقی کرمانشاه نیز اعلان نارضایتی کرده و ناآرامی های فراوانی را به بار آورده اند تا آنجا که والیان و حکّام این مناطق مجبور به کناره گیری شدند... البته دولت فعلی برای سرکوب این بی قانونی ها بسیار تلاش می کند اما به انجام رساندن چنین کاری زمان زیادی را می طلبد. جاده بغداد تهران یکبار دیگر برای عبور و مرور مهیا شد... با این حال لازم به ذکر است که بسته شدن جاده بغداد به دلیل ناآرامی های اعراب در عراق بود... همچنین متذکر می شوم از زمان بازگشایی جاده،

هیچ نامه خارجی به تهران نرسیده است، اما انتظار می رود در روزهای آتی خبر رسیدن نامه را بشنویم.

کالدول در مورد مخالفت های جاری با انگلستان چنین می نویسد:

در سفری که اخیراً از شمال تا جنوب ایران به منظور پرس و جوی انفرادی انجام شد،

ص:119

به ندرت افرادی یافت شدند که با توافقنامه اخیر انگلیس - ایران موافق باشند. به نظر می رسد کابینه اجرای توافقنامه و تمام امور مربوط به آن را تا زمانی که مجلس آن را مورد بررسی قرار دهد، به تعویق انداخته است. از زمانی که سر پرسی کاکس تهران را ترک کرده است، انگلستان از تغییر اوضاع چندان راضی نیست... [در این مدت] انگلیس به طور یکنواخت عقب نشسته است، این در حالی است که به منظور پیشبرد اوضاع طبق مراد خود تلاش بسیاری به خرج داده است. این عقب نشینی علی رغم تلاش های خستگی ناپذیر وزیرمختار فعلی، یعنی آقای اچ. نورمن، رخ داده است. زمانی که رئیس الوزرای محبوب بر مسند خود تکیه زد، دولتین ایران و انگلستان توافق کردند که پرداخت کمک هزینه سیصد و پنجاه هزار تومانی [انگلستان به ایران] تا پایان ماه اکتبر ادامه پیدا کند. بنابراین دولت ایران هنوز مقداری پول برای خرج کردن دارد اما مطمئناً بسیار اندک است و باید منتظر بود و دید که پس از پایان ماه اکتبر چه حوادثی رخ خواهد داد. وزیر خارجه اخیراً به من خبر داد که امیدوار است در روز های آغازین ماه نوامبر مجلس کار خود را شروع کند... همزمان کل جریان توافقنامه به حالت تعلیق درآمده است و مستشاران انگلیسی که بر اساس مفاد توافقنامه اخیر استخدام شده بودند از کار منفصل یا به مرخصی سه ماهه فرستاده شده اند. البته لازم به ذکر است شماری از این مستشاران هنوز در تهران حضور دارند و علی رغم دریافت ماهیانه خود، اجازه ندارند در امور دولت دخالت کنند. حدود یک ماه پیش شایع شده بود که انگلستان سیاست خود را تغییر داده و درصدد خارج ساختن نیرو های خود از ایران است؛ اما به نظر می رسد که این شایعه پایه و اساس درستی ندارد و بدون شک خواسته ای است که ساخته ذهنیت افراد است. به هر حال، ژنرال شامپین، که بیش از یک سال فرماندهی نیرو های انگلیسی در ایران را بر عهده داشت، کناره گیری کرده و ژنرال آیرونساید برای در دست گرفتن فرماندهی عازم ایران شده است. (1)

انگلستان به هیچ وجه تمایل ندارد نیرو های خود را از ایران خارج کند. تلگراف 21 اکتبر 1920 سفارت آمریکا در انگلستان از این قرار است: «مفتخرم جهت اطلاع وزارت

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 9، 891 .00/1169، مورخ5 اکتبر 1920

ص:120

خارجه، گزارش رسمی سؤال و جواب های نوزدهمین جلسه مجلس عوام را که در روز سه شنبه برگزار شد، به ضمیمه این نامه برای شما ارسال کنم. در این جلسه اوضاع سیاسی ایران بررسی شد: «ناو سروان کنورثی در سؤال از معاون وزیر امور خارجه جویای اوضاع سیاسی ایران می شود. معاون وزیر امور خارجه آقای سسیل هارمزورث: دولت ایران با تشکیل مجلس شورا، به زودی توافقنامه 9 آگوست 1919 را به این شورا ارجاع می دهد. دولت بریتانیا در چند ماه گذشته بارها به دولت ایران فشار آورده است که توافقنامه را به مجلس ارائه کند. اوضاع سیاسی ایران به شدت به رویکرد مجلس بستگی دارد. ضمناً اجرای مفاد قرارداد نیز به حالت تعلیق درآمده است. اوضاع نظامی شمال غرب ایران، کمتر بحرانی است. نیرو های انگلیسی در پی خواهش های بسیار دولت ایران به صورت موقت در این منطقه باقی مانده اند. همچنین تهدید بلشویک ها در فصل گذشته، کاهش محسوسی داشته است. بسیار خوب. این درست! اما عالیجناب چه موقعی می توانند به عقب نشینی فوری نیروهای انگلیسی از شمال غرب ایران امیدوار باشند؟ آقای هارمزورث: در حال حاضر نمی توانم به مواردی که پیش از این ذکر شد، چیزی اضافه کنم.»(1) البته دو موردی که آقای هارمزورث بدان اشاره کرد، یعنی به تعلیق درآمدن توافقنامه و انعقاد مجلس، دروغ بود.

اوضاع و احوال آذربایجان و کشته شدن خیابانی

آشفتگی اوضاع آذربایجان که در فصل سوم مطرح شد، تا تابستان سال 1920 ادامه یافت: «شهر های ارومیه، سلماس و خوی در استان آذربایجان کاملاً تحت کنترل قانون شکنی به نام اسماعیل آقا [سیمیتقو] در آمده است. مشروطه خواهان آذربایجان، که اداره حکومت را در تبریز به دست گرفته اند، با ورود مخبرالسلطنه به عنوان والی آذربایجان موافقت کرده اند، به شرطی که از طرف کابینه فعلی اعزام شود. بنابراین وی به والیگری منصوب شد و برخلاف رسم رایج در میان والیان این کشور، وی با سرعت هر چه تمام تر خود را به تبریز

رسانید. مخبرالسلطنه پس از ورود به تبریز متوجه شد که فردی به نام خیابانی اوضاع شهر را در دست دارد. شیخ محمد خیابانی از طرف مردم

1- گزارش رایت و ضمیمه، شماره 3626، 891 .00/1166، مورخ21 اکتبر 1920

ص:121

تبریز برای نمایندگی مجلس انتخاب شد و رهبری مشروطه خواهان تبریز را نیز برعهده دارد. وی مقرّ والی را اشغال کرده و از پس دادن آن سر باز می زند. والی جدید بدون اتلاف وقت با اعزام نیرو های قزاق به شهر، مقرّ حکومت را فتح کرد. قزاق ها با مقاومت چندانی مواجه نشدند و خیابانی هم به انبار کاخ پناه برد. به هر حال، نیرو های قزاق خیابانی را یافته و بیرحمانه او را به قتل رساندند.

مخبرالسلطنه کنترل اوضاع را در دست گرفت و از آن زمان تاکنون همچنان بر مسند قدرت است. به نظر می رسد قتل خیابانی خشم بسیاری از ایرانیان را برانگیخته است؛ اما از آنجا که مخبرالسلطنه فردی وجیه الملّه است، به نظر نمی رسد حوادث تبریز اثر منفی بر وجاهت ملی او بگذارد. باید به یاد داشته باشیم که در آغاز جنگ وی والی فارس؛ و به دلیل مخالفت با انگلستان در جنوب، بسیار مورد تنفر انگلیسی ها بود و آنها به شدت خواهان کناره گیری او بودند. امید می رود تحت حکومت قدرتمند و خوب، اوضاع آذربایجان آرام شده و نظم در این ولایت برقرار شود. اما هنوز چیزی فراتر از شخصیت والی حضور ندارد که به این روزنه امید، قوت ببخشد... چندین بار شایع شد که ارتش سرخ راهی تبریز شده است. حدوداً در اواسط ماه آگوست سفارت انگلستان به اتباع خود در تبریز دستور داد این شهر را ترک کنند و آنها نیز فوراً شهر را ترک گفتند. این در حالی است که هیچ خطر فوری و جدی ایشان را تهدید نمی کرد و تا کنون نیز رویداد خطرناکی رخ نداده است. آمریکایی ها در تبریز باقی ماندند و تا کنون با هیچ مشکلی برخورد نکرده اند.» (1)

یک مقام عالی رتبه آمریکا در استانبول در گزارشی تحت عنوان «نسخه خلاصه شده نامه یک پزشک مسیونر آمریکایی در تبریز به تاریخ 4 آگوست 1920» چنین می نویسد:

مطالب ذیل جهت اطلاع وزارت خارجه ضمیمه می شود. نویسنده نامه که خلاصه آن در ادامه ذکر خواهد شد، جوانی بسیار متین و قابل اطمینان است... مطمئن هستم که این اطلاعات تصویر بسیار مناسبی از اوضاع و احوال جاری در اختیار شما می گذارد. در بخش هایی از این نامه می خوانیم: «انگلیسی های مقیم تبریز تصمیم گرفته اند این شهر را ترک کنند. دو روز پیش از تهران دستور رسید که همه

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 9، 891 .00/1169، مورخ5 اکتبر 1920

ص:122

انگلیسی های ساکن تبریز، شهر را ترک کنند. و همین مسئله ترس و واهمه زیادی را در میان مسیحیان دامن زد. روز بعد، یعنی دیروز، مثل همیشه باز هم اوضاع رو به آرامش رفت... در حال حاضر اوضاع کاملاً آرام است و به نظر می رسد بر همین منوال باقی بماند. اما از این پس خارج شدن از شهر، آسان نخواهد بود و رد و بدل کردن نامه نیز کمتر خواهد شد. گمان نکنید که من ضد انگلیسی هستم؛ من به هیچ وجه ضدانگلیسی نیستم... همانطور که دریاسالار بریستول به من گفت، افراد و جامعه آنها [(انگلیس های)] کاملاً خرسند و راضی هستند، اما از لحاظ سیاسی پوسیده و فاسد شده اند؛ ایشان با توسل به پول، ارعاب و حربه هایی از این قبیل، معاهدات مخفی و تشکل های سیاسی محرمانه را خراب کرده اند. سروان گیرد، که اخیراً در جاده [تبریز- تهران] هدف گلوله قرار گرفت، تنها یکی از بخش های این بازی است. او با پرداخت پول سران و رؤسا[ی قبایل] اطراف شهر را مطیع خود کرده و کرد های تبعیدی را دستگیر می کرد. این کرد ها که احتمالاً از اتباع ایران بودند، دردسر های فراوانی را برای انگلیسی ها به وجود آورده و تشکلات زیرزمینی به راه انداخته بودند. وی به آقای مولر در ارومیه گفت که البته در کار او اخلاق نمی تواند جایگاهی داشته باشد! البته مردم در مورد آنها اغراق کرده و بیش از حد ایشان را متهم می سازند- به عنوان مثال احتمال آن می رود که ایشان مقصر اصلی قتل عام نخجوان باشند و ممکن است کس دیگری مسئول این کار باشد. واقعیت این است که عملکرد آنها، هم مسلمانان و هم مسیحیان را دچار شک و تردید کرده است.

مردم معتقدند که ایشان با خروج خود درصددند، مشقت و سختی بیشتری را بر کشور تحمیل کنند. آنها با حذف کردن بانک ها و مسدود کردن بندرها می

خواهند اوضاع اقتصادی را مغشوش سازند. آنها تلاش می کنند بی نظمی، تنگدستی و نارضایتی عمومی بر کشور حاکم شود تا بدین سبب مردم کشور و همچنین اتباع بیگانه مصرانه خواهان بازگشت آنها، انعقاد قرارداد و آرام کردن اوضاع مملکت شوند. مردم بر این گمانند که برای ایشان اهمیتی ندارد که در این روند چه کسی و یا چه چیزی قربانی می شود. این کثیف ترین اتهامی است که می توان به آنها [انگلیسی ها] وارد کرد. اما یک یا چند سال پیش، معاون قنسول انگلستان ابلاغیه ای

در این مورد برای مردم مسئولیت پذیر تهران صادر کرد...»(1) کالدول پس از اتمام سخنان نویسنده، چنین ادامه می دهد: «حوادث اخیر تبریز روش متداول بانکداری در ایران را مشخص ساخت. بانک شاهنشاهی ایران، مؤسسه ای انگلیسی است که عملاً در تمام شهر های ایران و همچنین در عراق و لندن شعبه دارد. این مؤسسه ضرب سکه نقره و چاپ اسکناس در ایران را تا سال 1989 به انحصار خود درآورده است. این امتیاز به علاوه چند امتیاز دیگر، باعث شده است تمام امور بانکی سراسر کشور در انحصار این بانک قرار گیرد و هیچ بانک دیگری، حتی بانک دولتی روسیه که پیش از این بانکی قدرتمند بود، قادر نباشد جایگاه خود را در ایران تثبیت کند. طبیعتاً کمیته اعانه آمریکا در خاورنزدیک، سرمایه خود را در تبریز و در این بانک ذخیره می کند و تاکنون مبلغ قابل توجهی به طور پیوسته به خزانه این بانک واریز شده است. در طول سال گذشته، نزدیک به چهارصد هزار دلار در این بانک سرمایه گذاری شد، اما هیچ سودی به این مبلغ اضافه نشد. سپس با شروع آشوب های انقلابی و احتمال به غارت رفتن اموال بانک در تبریز، بانک به کمیته اعانه خبر داد که بیش از این نمی تواند مسئولیت پول هایی را که در اختیار دارد، بپذیرد این در حالی است بانک در طول سال گذشته که اوضاع آرام بود بدون اینکه هیچ سودی به این پول پرداخت کند از آن استفاده کرد؛ همچنین این بانک، که از جانب دولت خود حمایت می شود، دولت ایران را موظف ساخته است در برابر چنین خساراتی، غرامت پرداخت کند. (2)

افزایش مخالفت با انگلستان

انگرت، دو روز پیش از استعفای مشیرالدوله، در 24 اکتبر 1920 چنین می نویسد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه «مجمع اسلامی ملی» ایران را که به صورت مخفی منتشر شده است، برای شما ارسال کنم. تاریخ

انتشار این سند نامشخص است اما بیستم اکتبر در اختیار سفارت خانه قرار گرفت. لازم به ذکر است که از میان

1- گزارش بریستول و ضمیمه، 891 .00/1172، مورخ18 دسامبر 1920
2- گزارش فصلی کالدول، شماره 9، 891 .00/1169، مورخ5 اکتبر 1920

موارد خواسته شده، این سازمان بر موارد ذیل تأکید بیشتری دارد: رد توافقنامه آگوست 1919 انگلستان ایران، برگزاری انتخابات سالم، خروج تمام نیرو های انگلیسی از سراسر ایران، اخراج تمام مستشاران خارجی و منحل کردن پلیس جنوب.» در بخش هایی از این اعلامیه چنین می خوانیم: «مجمع اسلامی ملی توافقنامه آگوست 1919 انگلستان ایران را ناقض استقلال و تمامیت ارضی ایران و بر خلاف قانون اساسی و دستورات اسلامی می داند. به همین دلیل مجمع مستقیماً از دولت می خواهد که فوراً توافقنامه مذکور را فسخ کند. در انتخاباتی که اخیراً برگزار شد با ایجاد محدودیت های فراوان و با تهدید کردن مردم به مرگ و شکنجه، افرادی به مجلس راه یافتند که مورد تأیید سفارت انگلستان بودند؛ در این میان عاملین خیانتکار وثوق الدوله، رئیس الوزرای پیشین، و کابینه او از هیچ گونه خیانتی فروگذار نکردند. بر همین اساس، انتخابات می بایست مجدداً برگزار شود؛ و به نام حقوق و امتیازات ملی خود از دولت می خواهیم که انتخاباتی سالم برگزار کند. مجمع ملیون اعلام می کند تمام توافقنامه ها و وام های خارجی که در زمان غیبت پارلمان و اعضایی که آزادانه به دست مردم انتخاب شده اند، منعقد و اخذ شده، بی اعتبار و باطل است. مجمع به شدت نگران تلاش های انگلستان در گیلان است. این فعالیت ها نتیجه دخالت های غیرقانونی اشخاص انگلیسی در امور دولتی این کشور است... به نظر ما خروج نیرو های انگلیسی از ایران، تنها راه آرام کردن این شرایط نامساعد است. استخدام مستشاران خارجی و اعطای اختیارات اجرایی در هیأت دولت، به ضرر منافع ملت می باشد... پلیس جنوب ایران می بایست فوراً منحل شده و به ژاندارمری بپیوندد. بی طرفی مصلحت آمیزترین سیاستی است که در حال حاضر می توان در پیش گرفت؛ میان ایران و تمام دولت های خارجی می بایست روابط دوستانه برقرار شود. باید فشار و محدودیت از روی مطبوعات عمومی برداشته شود و این به معنی انتشار افکار و احساسات مردمی است. کاملاً آشکار است که چنین محدودیت هایی زندگی سیاسی این کشور را تهدید می کند.» (1)

در 12 نوامبر 1920، از طرف گروهی با عنوان «تمام بازرگانان، کارگران، دانش آموزان و دیگر افراد ملت»، «اعلامیه»ای به دست سفارت آمریکا رسید. در

1- گزارش انگرت و ضمیمه، شماره 618، 00/1173. 891، مورخ24 اکتبر 1920

ص:125

بخش هایی از این اعلامیه چنین می خوانیم:

خطاب به تمام روحانیون، شاهزادگان، اعیان، سفرا و وزرای دول دوست اعلام می کنیم: در 9 آگوست 1919، وزیرمختار انگلستان و وثوق الدوله، رئیس الوزرای ایران، توافقنامه ای را منعقد ساختند که کاملاً به ضرر ملت و غیر قانونی بود. بلافاصله پس از انتشار متن این توافقنامه در روزنامه ها، مردم یکصدا علیه این توافقنامه ننگ آور به پاخاستند. اما دولت با توسل به حکومت نظامی، جنبش مردم ناراضی را درهم شکست؛ پلیس و ژاندارمری تمام تجمعات اعتراض آمیز را متفرق ساخت. ملیون دستگیر، زندانی و در نهایت تبعید شدند... متأسفانه بدون جلب رضایت مردم توافقنامه به اجرا درآمد و مستشاران انگلیسی کنترل ارتش ایران را در دست گرفتند. ایشان همچنان از ارائه توافقنامه به مجلس خبر می دهند مجلسی که با به کار گرفتن زور ملت خشمگین ایران را پای صندوق آورده و گروهی از حامیان انگلستان را راهی پارلمان کرده است... این مجلس چیزی جز گروهی خائن و طرفدار انگلستان نیست. از دید منافع ملت آرا و تصمیم گیری های ایشان بی اعتبار و باطل است. با تحقق یافتن شرایط ذیل از تصمیمات مجلس پیروی خواهیم کرد: خروج نیرو های انگلیسی از کشور، انتصاب وزرای کشور با توجه به رضایت اکثریت ملت، برداشتن حکومت نظامی، تضمین آزادی مطبوعات، انتخاب نمایندگان مجلس بدون دخالت سفارت انگلستان... اجازه دهید دنیا به یاد داشته باشد که ملت ایران کاملاً با توافقنامه انگلستان ایران مخالف و از آن منزجر بوده و از حامیان و طرفداران این توافقنامه بیزار است و آنها را خیانتکاران به مملکت خویش می پندارد؛ اهمیت ندارد که این خیانتکاران به کدام فرقه وابسته و یا از کدام طبقه اجتماعی برخاسته اند. (امضا) از طرف بازرگانان، کارگران، دانش آموزان و دیگر افراد ملت.(1)

در 28 نوامبر 1920، سفارت آمریکا، مراسله ای را دریافت کرد که حاوی 110 امضا بود: «خطاب به سفارت ایالات متحده آمریکا. مفتخریم که به اطلاع شما برسانیم که، به دنبال آخرین نامه سفارت انگلستان، در تاریخ یکشنبه شانزدهم ربیع الاول (27 نوامبر

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 629، 91/58. 741، مورخ14 نوامبر 1920

ص:126

1920)، دربار، شمار معدودی از مردم تهران را دعوت به گفتگو کرد. مشخصاً موضوع مورد بحث، گفتگو در مورد تصویب تمام یا بخشی از توافقنامه انگلیس - ایران بود. در دولت دموکراتیک ایران، مجمع ما هرگز به چنین گروهی که متشکل از افراد خاصی است، نظر مثبت ندارد. تنها پارلمانی که اعضای آن با رأی آزاد مردم انتخاب شده اند، صلاحیت حل این مسئله را دارد. بنابراین ما، یعنی تمام کسانی که این نامه را امضا کرده اند، به نام انسانیت و احترام به استقلال تمام ملت ها، از شما می خواهیم که به اطلاع دولت خود برسانید این جلسه غیر قانونی است. همچنین مخالفت شدید ما را علیه توافقنامه ای که میان وثوق الدوله و دولت انگلستان منعقد شد، به گوش دولتمردان خود برسانید. عالیجناب لطفاً پذیرای بالاترین احترامات ما باشید.» کالدول همچنین اعلامیه 27 نوامبر 1920 «اتحادیه ملی اسلامی ایران» را ضمیمه گزارش خود می کند. در این اعلامیه می خوانیم:

هموطنان عزیز، شما مطمئناً از اوضاع سیاسی خطرناک کشور آگاه هستید... تصویب توافقنامه ننگ آور انگلیس- ایران، بدبختی بزرگی را برای این مملکت به بار خواهد آورد؛ و افرادی که امروز به دربار دعوت شدند به هیچ وجه حق ندارد در چنین مورد سیاسی پادرمیانی و یا قضاوت کنند... از آنجا که این اعلامیه می بایست فوراً منتشر و توزیع می شد، لذا به چاپخانه داده نشد. (امضا) اتحادیه ملی اسلامی ایران.(1)

ادامه آشفتگی ها در گیلان و مازندران

کمی پس از روی کار آمدن مشیر الدوله، اضطراب و هراس اندکی پدید آمد. کالدول در 4 آگوست 1920 می نویسد: «با نزدیک شدن 2000 سرباز بلشویک به قزوین، که 5000 نیروی هندی و انگلیسی در آن مستقر هستند، نگرانی ها

بسیار افزایش یافته است. شواهد حاکی از آن است که نیرو های مستقر در قزوین برای متوقف کردن پیشروی بیشتر بلشویک ها کفایت می کنند؛ اما شاه و دولت درصدد نقل مکان به سمت جنوب هستند مگر این که از پیشروی بلشویک ها جلوگیری شود. ارتش انگلستان از کنترل

1- گزارش کالدول و ضمائم، شماره 632، 91/63. 741، مورخ4 دسامبر 1920

ص:127

اوضاع مطمئن است ولی مردم مضطرب؛ و دیگر سفارت خانه ها به همراه دولت ایران درصدد خارج شدن از شهر هستند.» (1)در 19 آگوست: «با ارسال نیروی دولتی برای سرکوبی راهزنان و بلشویک ها، ظاهراً اوضاع ایران بسیار بهتر شده و نگرانی مردم نیز فروخفته است.»(2) کالدول وقایع را چنین شرح می دهد: «همانطور که در گزارش فصل گذشته در پایان ماه می امسال ذکر شد، دولت ایران به منظور دور شدن از خطر بلشویک ها قصد دارد به جنوب نقل مکان کند. با این حال، خطر برطرف گردید و دولت همچنان در تهران باقی ماند و حداقل در حال حاضر قصد ترک پایتخت را ندارد. شاه اندکی پس از بازگشت به کاخ تابستانی رفت و تمام فصل را در آنجا ماند؛ این در حالی بود که در ماه های جولای و آگوست با نزدیک شدن بلشویک ها احتمال این می رفت که شاه شهر را ترک کند. به دنبال دومین موج حرکت بلشویک ها در ماه آگوست، فرانسوی ها به شدت احساس خطر کرده و آماده فرار شدند... جدی ترین دشواری هایی که دولت فعلی می بایست با آن دست و پنجه نرم کند تاخت و تاز بلشویک ها است. این مشکلات، مشکلاتی نسبتاً غریب است [که دولت تا کنون با آنها مواجه نبوده است]... در ماه می نیرو های انگلیسی انزلی و رشت را ترک کرده و به منجیل و قزوین عقب نشینی کردند، و نیرو های بلشویک، اعم از خارجی و بومی برای حرکت به سمت قزوین و تهران، چندان دچار زحمت نبودند. با این حال، در ماه های ژوئن و جولای در ساحل جنوبی خزر پراکنده شدند و بیم آن می رفت که آنها با استفاده از مسیر بسیار دشوار شمال شرقی، درصدد فتح تهران باشند. کلنل استاروسلسکی، فرمانده روسی نیرو های قزاق ایران، تصدی تمام امور را در اختیار داشته و به شدت از انگلیسی ها متنفر است. ژنرال دیکسون، فرمانده انگلیسی، تمایل دارد و همچنان امیدوار است که به فرماندهی نیرو های یکپارچه ایران منصوب شود. اما رئیس الوزرای فعلی به بهانه اینکه نمی توان تا انعقاد مجلس تصمیمی گرفت، از انتصاب او طفره می

رود. استاروسلسکی یکی از فرماندهان رژیم سابق روسیه و مردی با درایت و بسیار نرم خو است که توانایی های قابل توجهی دارد. وی از سه سال پیش تا کنون

1- تلگرام کالدول، شماره 23، 91/71. 761، مورخ4 آگوست 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 25، 00/1158. 891، مورخ19 آگوست 1920

فرماندهی نیرو های قزاق را بر عهده دارد و بارها متهم شده که با همکاری شاه، علیه انگلیسی ها دست به توطئه چینی زده است. حتماً به یاد خواهید آورد که در طول بهار سال جاری، انگلستان تلاش کرد فرماندهی نیرو های قزاق را به دست آورد، اما استاروسلسکی از واگذاری سمت خود سرباز زد و تا کنون در برابر تمام تلاش هایی که علیه او صورت گرفته به خوبی مقاومت کرده است. در پی این حوادث نیرو های قزاق به مازندران اعزام شدند و از آنجا که تعداد اندکی از نیرو های بلشویک در این شهر حضور داشتند، قزاق ها به پیروزی آسان و کامل دست یافتند؛ و اشغالگران مجبور شدند از طریق دریا به انزلی بازگردند. استاروسلسکی شخصاً برای چند روز به مازندران رفت و پس از پیروزی در بازگشت به تهران، یک شمشیر مرصع از شاه هدیه گرفت و همچنین عنوان افتخاری سپهبد [فیلد مارشال] به او اعطا شد. اما از آنجا که به نظر می رسید یکبار دیگر رشت مورد تهدید قرار گرفته است، اقامت او در تهران چندان به درازا نکشید.» حوادث بعدی در سپتامبر 1920، قزاق ها را به تله انداخت. کالدول قضایا را چنین تشریح می کند: «بنابراین قزاق ها فوراً به آن جانب اعزام شدند... پس از انجام چند حمله، بولشویک ها به انزلی عقب نشینی کردند و نیرو های قزاق عملاً بدون هیچ مقاومتی رشت را به تصرف خود درآوردند. سپس با هدف تصرف انزلی به سمت این بندر حرکت کردند. نیرو های قزاق تا پنج یا شش مایلی انزلی با هیچ مقاومتی رو به رو نشدند. در این نقطه متوجه شدند که شمار زیادی از بلشویک ها در عقبه سپاه آنها کمین زده اند و درست همزمان با کمین، توپخانه کشتی های [روسی] در لنگرگاه شروع به کار کرده و بدین ترتیب نیرو های قزاق کاملاً تار و مار شدند. نظم نیرو های قزاق کاملاً به هم ریخت، شمار زیادی از آنها کشته شدند و جالب این است که نقشه بلشویک ها به قدری بد طراحی شده بود که آتش آنها از لنگرگاه، شمار زیادی از نیرو های خودشان را نیز کشت. با اینکه نیرو های ایرانی باقی مانده مورد تعقیب قرار نگرفتند، اما چندین روز با پای پیاده فرار کردند. البته از آنجا

که تقریباً از پا در آمده بودند، به سختی و با دشواری فراوان موفق به فرار شدند. آنها، یکبار دیگر رشت را به تصرف خود درآوردند ولی این بار بسیار هوشیارند و با احتیاط بیشتری عمل می کنند. همچنین از آنجا که بلشویک ها در خشکی توپخانه ای به قدرت توپخانه کشتی های خود ندارند، تا هر زمان که لازم باشد، انزلی را در کنترل خود نگاه خواهند داشت، مگر این که سلاح های

ص:129

سنگین انگلستان از بغداد برسد و در اختیار قزاق قرار گیرد. به نظر می رسد کمیته انقلاب سرخ ایران و دولتِ این جنبش ناپدید شده است. این افراد کسانی هستند که در استان گیلان «دولت موقت جمهوری» تشکیل دادند. کوچک خان، رهبر جنگلی ها در این استان، ابتدا به نیرو های اشغالگر خارجی پیوست؛ اما بعدها تصمیم گرفت از این اتحاد خارج شود. با انجام این کار او خود را به همراه دویست نفر از افرادش تنها یافت و به همراه همین افراد به اعماق جنگل عقب نشینی کرد.» (1)در 6 اکتبر: «تغییری در اوضاع سیاسی دیده نمی شود. خطر بلشویک ها بر طرف شده است.» (2)

کابینه سپهدار ، طرفداری از انگلستان و عزل افسر روسی

(3)

انگرت در 27 اکتبر 1920 می نویسد: «روز گذشته کابینه استعفا داد و سپهداراعظم قبول کرد که دولت جدید را تشکیل دهد ... اکنون انگلستان بر عزل کلنل استاروسلسکی پافشاری می کند و خواستار در دست گرفتن کنترل نیرو هایی است که به سختی می توان آن را ارتش ایران نامید... همسر این کلنل یک بارونس آلمانی است. استاروسلسکی یکی از دوستان نزدیک شاه بوده و تاکنون کسی نتوانسته که او را از سمت خود برکنار کند... از آنجا که او بیش از اندازه به قماربازی می پرداخت، برای منضبط ساختن افسران خود وقت چندانی نداشت؛ و همچنین گفته می شود قسمت اعظم پولی که برای سربازان مقرر می شد، هرگز به دست آنها نمی رسید... رئیس الوزرای جدید مردی شصت ساله است که در سال 1903 مفتخر به کسب نشان شوالیه از دولت انگلستان شده است. در سال 1915 وزارت عدلیه و در سال 1916 وزارت داخله را برعهده داشت. او در کل از حامیان و دوستان انگلستان است؛ اما پیش از سال 1917، همواره در فکر برقراری ارتباط با روس ها بود چرا که بخش اعظم ثروت کلان او، املاکی است که در گیلان قرار دارد. بدون شک حوادث بعدی بیش از پیش او را به سمت انگلیسی ها سوق داد تا از آنها بخواهد که آرامش را به

منطقه بازگردانند؛ همچنین گزارش ها حاکی از آن است که آیرونساید عازم رشت شده است. دیگر اعضای کابینه نیز به زودی اعلام خواهند

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 9، 891 .00/1169، مورخ5 اکتبر 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 31، 891 .00/1161، مورخ6 اکتبر 1920
3- محمدولی خان تکنابنی معروف به سپهدار اعظم (1345-1364 ه ق)

شد. اوضاع تهران آرام است، اما شاه که از فعالیت های عوامل بلشویک نگران است، از سفارت انگلستان خواسته که امنیت او را تضمین کنند.» (1)

انگرت در 27 اکتبر 1920 می نویسد: «سرهنگ انگلیسی اندکی پیش به تهران آمد و به من گفت که هنگ قزاق های ایرانی پس از درگیری مختصری در رشت، بیست و چهارم اکتبر از این شهر عقب نشینی کرد... نیرو های انگلیسی مواضع نزدیک منجیل را تصرف کردند و ژنرال آیرونساید با اعتماد کامل به توانایی خود اظهار داشت چنانچه شمار نیرو های بلشویک از حد معمول تجاوز نکند، انگلیسی ها مطمئناً مانع پیشروی آنها به سمت قزوین و تهران خواهند شد.» (2)در 30 اکتبر: «شب گذشته و امروز صبح ناآرامی های اندکی را شاهد بودیم. افرادی که با به قدرت رسیدن کابینه حامی انگلستان مخالف هستند، تشکیل جلسه دادند که جمع آنها با حمله نیرو های پلیس و ژاندارم بر هم خورد. بازار و بیشتر مغازه ها تعطیل شده اند. یک گروه 40 نفره از دانش آموزان و افسران رده پایین دولتی، امروز صبح با تجمع روبه روی سفارت خانه، خواستار بست نشستن در سفارت شدند. شماری از این افراد در درگیری با پلیس زخمی شده بودند. البته از پذیرش آنها خودداری شد و تنها دو نفر از ایشان به عنوان سخنگو به داخل سفارت خانه راه یافتند. این افراد سعی داشتند رفتار کسانی را که ایشان باند طرفدار انگلستان می نامیدند، به اطلاع دولت آمریکا برسانند. پس از گفتگوی کوتاهی با چند نفر از ایشان و راضی کردن آنها، به آرامی محل را ترک کردند... رئیس الوزرای جدید با انتشار اعلامیه ای اظهار کرد که «قوای گیلان به دلیل خیانت، حرص و بی وفایی افسران روسی نظم و استحکام خود را از دست داد و در نتیجه شکست خورده و مضمحل شده است؛ اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی کشور در سراشیبی غیرقابل بازگشتی قرار گرفته است.» همچنین در ادامه اظهارات خود اضافه کرد که رویکرد دولت جدید نسبت به توافقنامه انگلیس- ایران تغییر نکرده است و

تصمیم گیری در مورد آن منوط به انعقاد مجلس است. استاروسلسکی از سمت خود عزل شد و به اروپا رفت... نزدیک به 140 افسر روسی دیگر تدریجاً از سمت خود عزل خواهند شد.

1- تلگرام انگرت، شماره 38، 891 .00/1162، مورخ27 اکتبر 1920
2- تلگرام انگرت، شماره 37، 891 .00/1163، مورخ27 اکتبر 1920

ص:131

بلشویک ها بار دیگر شهر رشت را ترک کردند.» (1)کالدول در 27 نوامبر 1920 می نویسد: «اوضاع شمال و شمال غرب ایران و نبود پشتوانه مالی، کابینه را با خطر بحران قریب الوقوعی مواجه ساخته است.» (2)

کالدول جزئیات ماجرا را اینگونه گزارش می کند:

در روز های پایانی ماه اکتبر، به دنبال فشار های انگلستان برای برکناری فوری ژنرال استاروسلسکی و افسران قزاق روسی، و در پی کناره گیری رئیس الوزرای محبوب، مشیرالدوله، بحران جدیدی کابینه را تهدید می کند. محبوبیت مشیرالدوله به این دلیل نبود که برای کمک به مردم از هیچ کاری فروگذار نمی کرد، بلکه مردم به توانایی و صداقت او اطمینان کامل داشتند و احساس می کردند که او از قدرت دولت در جهت برآورده ساختن منافع ایران و نه منافع خود یا قدرت های خارجی، استفاده می کند. در واقع بسیار عجیب بود که او توانست به سمت ریاست وزرا دست یابد؛ اما کاملاً انتظار می رفت که ظرف چند ماه ریاست وزرا را از دست بدهد. انعطاف پذیری او به اندازه جانشینانش نبود که انگلیسی ها بتوانند به کمک او سرنوشت ایران را به دست گیرند. افسران روسی هنگ قزاق های ایرانی، برای مدت مدیدی بزرگترین دل مشغولی انگلیسی ها بودند و همانطور که مکرراً در گزارش های قبلی ذکر شد انگلیسی ها برای برکنار کردن این افسران از هیچ تلاشی فروگذار نکردند؛ اما به کمک تدابیر زیرکانه ژنرال استاروسلسکی، روس ها بیش از حد انتظار به کار خود ادامه دادند. زمانی که سرلشکر آیرونساید در اوایل ماه اکتبر کنترل نیروهای انگلیسی موسوم به نورپرفورس را در دست گرفت، می دانست که در اولین فرصت ممکن از شر استاروسلسکی و روس ها خلاص خواهد شد و به کمک هموطنان خود در مواضع مهم، به ویژه سرلشکر دبلیو. ای. آر. دیکسون در تهران، قادر خواهد بود تا پیش از پایان این ماه مسئولیت خود را با موفقیت به اتمام برساند.

انگلیسی ها از مشیرالدوله خواستند که افسران روسی را به دلیل خیانت، عزل کند و

1- تلگرام انگرت، شماره 39، 891. 00/1165، مورخ30 اکتبر 1920
2- تلگرام کالدول، شماره 45، 891. 00/1167، مورخ27 نوامبر 1920

ص:132

او نیز از این خواسته سر باز زد و به زبان دیپلماتیک «سر خود را از دست داد». شاه به استاروسلسکی قول داده بود در مدت زمانی که او فرماندهی نیرو های ایرانی را در دست دارد و در استان گیلان علیه بلشویک ها و «شورشیان» می جنگد، امنیت جایگاه او را تضمین کند. اما در برابر خواسته انگلیسی ها تسلیم شد و رئیس الوزرایی را سر کار آورد که طبق میل انگلیسی ها عمل می کرد. در چنین زمانی سپهدار اعظم، گزینه ای منطقی برای در دست گرفتن ریاست وزرا بود. وی پیش از این هیچ گاه به این منصب دست نیافته، اما بسیار جاه طلب است و همواره در آرزوی رسیدن به این جایگاه به سر می برده است. سپهدار در کابینه های مختلف سمت های مختلفی را تجربه کرد. در کابینه وثوق الدوله وزارت جنگ را بر عهده داشت. وی مرد خوش مشربی است، اما شخصیت ضعیفی دارد و به عبارت دیگر همواره تلاش می کند خود را مورد توجه افراد قدرتمند قرار دهد. ثروت هنگفت او شامل املاک و اراضی وسیعی در گیلان می شود و هیچ کس به اندازه او از حمله بلشویک ها و جنگلی ها به این استان، متحمل خسارت نشده است. بنابراین طبیعی است که او تنها کسی است که می تواند برای آرام کردن اوضاع و برطرف کردن خطر بیشترین تلاش را صورت دهد و همچنین انگلیسی ها نیز می توانند به همکاری او اطمینان داشته باشند. بنابراین سپهدار با اشتیاق هر چه تمامتر این سمت را پذیرفت و فوراً تمام افسران روسی را به بهانه اختلاس در وجوه پرداختی دولت، از کار بر کنار کرد. استاروسلسکی و دیگر افسران روسی می بایست با فضاحت تهران را ترک می کردند و از آنجا که بیم آن می رفت که ژنرال به کمک مردان خود دست به اقدامی بزنند، به او التیماتوم داده شد که ظرف دوساعت شهر را ترک کند. دیگر افسران روسی به تدریج تهران را به مقصد نقاط مختلفی از دنیا ترک کردند... به سختی می توان باور کرد که مردی چون مشیرالدوله تن به چنین عامله کثیفی بدهد و خود را مذبوحانه تسلیم قدرت کند؛ حتی اگر قبول داشت که اتهام اختلاس به افسران روسی پایه و اساسی دارد. هیچ مدرک قابل قبولی درباره این اتهام به افکار عمومی ارائه نشد. بنابراین سپهدار

اعظم، به عنوان رئیس الوزرای جدید منصوب شد و فرماندهی نیرو های قزاق به ظاهر در دست افسران ایرانی قرار گرفت؛ اما از زمانی که استاروسلسکی کشور را ترک کرده است، قزاق ها هیچ

کاری نکرده اند. بقیه افسران و سربازان که حقوقشان پرداخت نشده فرار کرده اند و از آن نیروی عظیم فقط اندکی مانده است. نیرو های انگلیسی که مرکز فرماندهی آنها در قزوین مستقر است، از پیشروی بلشویک ها و شورشی ها در گیلان ممانعت به عمل آورده اند و هر از چند گاهی گزارش هایی از درگیری های جزئی نیز به گوش می رسد. احساسات ضدانگلیسی به سرعت افزایش یافته است و در ماه نوامبر انگلستان متوجه شد که قافیه را باخته و عملاً هیچ امیدی نیست که توافقنامه 9 آگوست 1919 انگلستان - ایران به تصویب مجلس ایران برسد. انگلستان اخیراً بسیار بر انعقاد مجلس تأکید دارد تا بدین طریق توافقنامه تصویب شده و اعتبار قانونی کسب کند. این در حالی است که در زمان وثوق الدوله رئیس الوزرایی، انگلستان می کوشید از انعقاد مجلس جلوگیری کند و بدون تصویب و تأیید مجلس که در قانون اساسی نیز پیش بینی شده بود، توافقنامه را عملی سازد. مردم ایران مشتاقند مجلس هر چه زودتر کار خود را آغاز کند و احساس می کنند ممکن نیست توافقنامه به تصویب برسد. بنابراین هشتم فوریه آینده برای بازگشایی مجلس مستقر شد. تقریباً تمام نمایندگان خارج از تهران به انتخاب دست نشانده انگلیسی ها، یعنی وثوق الدوله به مجلس راه یافته اند، با این حال شکی نیست که توافقنامه منفور انگلیس- ایران هرگز به تصویب نخواهد رسید؛ اما با حضور شماری از اعضای مجلس در تهران حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه محقق شده است و ممکن است ظرف چند روز آینده تشکیل جلسه دهند. (1)

نیرو های قزاق تحت فرمان انگلستان

کالدول در مورد نیروی نظامی ایران چنین می نویسد:

جدای از نیروی پلیس، نیرو های قزاق، ژاندارم، سرباز ها و تفنگداران جنوب ایران، نیروی نظامی ایران را تشکیل می دهند. نیروی 6000 نفری قزاق، تحت فرماندهی افسران روسی قرار دارد که برای برقراری امنیت در مناطق غیرشهری مقرر شده اند... ژاندارمری در اصل به دست مستشار آمریکایی خزانه ایران یعنی آقای

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 10، 891 .00/1195، 15 ژانویه 1921

ص:134

شوستر، به عنوان نیروی جمع آوری مالیات، شکل گرفت. آنها در ابتدا تحت فرمان افسران آمریکایی بودند اما پس از کناره گیری اجباری آقای شوستر، با موافقت دولتین انگلستان و روسیه، فرماندهی آنان در اختیار افسران سوئدی قرار گرفت. شمار این نیرو ها اکنون به دوازده هزار نفر می رسد. «سرباز ها» (معنای تحت الفظی این واژه این است که آنها از فدا کردن سر خود برای پایداری دولت خود هیچ ابایی ندارند) نیروی بومی ایران هستند و تحت فرماندهی افسران ایرانی قرار دارند و نیروی نظامی حقیقی ایران را تشکیل می دهند؛ یعنی نه تنها از این نیرو برای دفع خطر های داخلی بهره برداری می شود بلکه در جنگ های خارجی و .... نیز آنها را به کار می گیرند. نیروی پلیس، ژاندارم و قزاق از طریق سربازگیری داوطلبانه تأمین می شود. اما سرباز ها بخشی از مالیات روستایی و مناطق مختلف کشور هستند؛ به عنوان مثال مالیات که برای یک روستا مقرر شده است ممکن است از این قرار باشد: هشت تن گندم، چهار هزار تومان پول نقد و شش سرباز... تا آنجا که ما اطلاع داریم تعداد این بخش از نیروی نظامی ایران چندان زیاد نیست و در کل از سه هزار نفر در سراسر ایران تجاوز نمی کند. تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) که شمار آنها به پنج هزار نفر می رسد، یک سازمان انگلیسی است... سربازان و افسران رده پایین، ایرانی و افسران اصلی این نیرو، انگلیسی هستند. از آغاز شکل گیری خود، پلیس جنوب ایران بسیار منفور بوده است و بسیاری از سربازان آن هرگز به سازمان وفادار نبودند. بسیاری از ایرانیان باسواد به عنوان افسران رده پایین، حسابدار و ... وارد این سازمان شده اند اما معمولاً پس از مدتی به دشمنی با کسانی که تحت فرمان آنها خدمت می کردند بر می خیزند. این سازمان که در سال 1916 شکل گرفت، در مواجهه با عشایر با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می کرد و یک بار نیز در یک نافرمانی چندین افسر انگلیسی به دست افراد زیر دست خود کشته شدند. جدای از نیرو های سازمان یافته ای که در بالا ذکر شد، شمار زیادی از مردم عشایر، به دلیل محافظت از جاده ها و ... خود را افراد نظامی می دانستند. البته این افراد کاملاً نامنظم هستند و به هیچ وجه نمی توان آنها را نیرو ی سازمان یافته نظامی تلقی کرد. دولت فعلی تلاش می کند که عشایر، بویژه عشایر قدرتمندی چون قشقایی و بختیاری را خلع سلاح کند. اما همانطور که انتظار

می رود انجام این کار چندان آسان نیست، چرا که این مردم صحرا نشین به سلاح های خود را بیشتر از جان خود دوست دارند. شکی نیست که متحد ساختن و گسترش دادن نیروی نظامی ایران بسیار ارزشمند خواهد بود و این مسئله ای است که پیش از این همسایه های ایران از آن ممانعت می کردند. اما اکنون به نظر می رسد که انگلستان داشتن چنین ارتشی را برای ایران ضروری می داند و امید است که به این کشور اجازه دهد با در اختیار داشتن نیروی نظامی کافی، نظم عمومی را در داخل کشور برقرار کرده و همچنین از مرز های خود به خوبی دفاع کند. بدین منظور ایران نیازمند منابع مالی مناسبی است که به وسیله آن چنین نیرویی را تغذیه کند. اگر به ایران اجازه داده شود مالیات مناسبی را وضع کرده و منابع مالی خود را به خوبی مدیریت کند، به نظر می رسد نه تنها از پس هزینه های فعلی خود بر می آید بلکه می تواند تمام قرض های خود را که در واقع مبلغ چندان زیادی هم نیست، تسویه کند. این امور نه تنها خواسته این کشور است، بلکه بارها برای تحقق آنها تلاش کرده است. (1)

همانطور که در ادامه خواهید خواند، لرد کرزن درتاریخ 16 نوامبر 1920 در مجلس اعیان انگلیس سخنرانی بلند بالایی در مورد ایران ایراد کرد. در مورد قزاق ها و برکناری افسران روسی وی چنین گفت: «لازم به ذکر است نیرو های ما در حد فاصل میان همدان تا قزوین در جبهه ای پهناور مشغول دفاع از مواضع خود هستند. ما هرگز آنها را برای جنگیدن با بلشویک ها به ایران و یا جای دیگری نفرستاده ایم. نه سیاست و نه اهداف ما چنین کاری را ایجاب نمی کند. دفاع از استان های شمالی ایران در برابر بلشویک ها بر عهده هنگ قزاق گذاشته شده است و همانطور که بارها ذکر شد، این هنگ چندین سال پیش با استفاده از چند هزار سرباز شکل گرفت- که با نام قزاق شناخته می شوند چرا که یونیفرمی به شکل یونیفورم قزاق ها به تن می کنند- و فرماندهی آنها به دست افسران روسی سپرده شد.

این نیرو که مدتی در برابر تحرکات بلشویک ها در سواحل جنوبی خزر مقاومت کرد، تحت فرماندهی سرهنگ استاروسلسکی رهبری می شد. ناگهان به ما خبر رسید که

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 8، 891 .00/1168، مورخ8 جولای 1920

این افسر به همراه دیگر همقطاران خود طی یک عملیات جنگی از برابر نیرو های بلشویک همگی عقب نشینی کرده اند؛ این در حالی بود که هیچ مقاومتی در برابر حمله نیرو های اشغالگر از خود نشان ندادند؛ همین افسر ارشد در ایران بارها علیه انگلستان دست به فعالیت زده و تبلیغات دروغین به راه انداخته است. همچنین گواهان بسیاری او را به اختلاس در اموال دولتی متهم می کنند.

همانطور که عالیجنابان مستحضر هستید این فرمانده روسی و دیگر همکارانش از افسران رژیم تزاری هستند و از این پس نمی توان آنها را چیزی جز تهدید برای ایران و انگلستان دانست. با توجه به همین ملاحظات چند هفته پیش شاه تصمیم گرفت به ادامه کار این متحد خطرناک خاتمه بخشد. تصمیم اعلی حضرت از جانب ژنرال آیرونساید حمایت شد. ژنرال که به صلاحیت و هوشیاری مشهور است چندی پیش وارد ایران شد. در حال حاضر ژنرال آیرونساید فرماندهی نیرو های انگلیسی در قزوین را بر عهده دارد (3600 نفر)، و با استفاده از فرصت پیش آمده می بایست خود را از شر افسران نالایق و خیانتکار روسی خلاص کرده و هنگ قزاق را تحت فرماندهی افسران انگلیسی مجدداً سازماندهی کند.

این افسران انگلیسی مدتی است که در تهران مستقر شده اند... با این حال، رئیس الوزرا که با تصمیم شاه مخالف بود استعفا داد و فرد دیگری جای او را گرفت. وزیر جانشین نیز مدت زیادی دوام نیاورد و خیلی زود از سمت خود کناره گیری کرد... اوضاع سیاسی از این قرار است. با تسلیم شدن و کناره گیری سرهنگ روسی و همکاران او، ما موقتاً مسئولیت فرماندهی و سازماندهی هنگ قزاق را به شیوه ای که ذکر کردم، بر عهده گرفتیم، با این شرط که دولت ایران در موعد مقرر حق الزحمه ما را پرداخت کند. این نیرو، تنها نیروی ایرانی است که می توانیم از آن انتظار داشته باشیم از استان های شمالی و مرز های شمال غرب کشور حفاظت کند.

با توجه به شرایط فعلی، این نیرو می تواند هسته ارتشی را تشکیل دهد که در پی ایجاد آن هستیم... همانطور که اشاره شد، نیرو های ما در قزوین مستقر شده اند. ما صریحاً به دولت ایران اعلام کرده ایم که نمی تواند به ادامه حضور نا محدود نیرو های ما در این بخش از کشور، تکیه کند.

بنابراین چنانچه بتوانیم پس از سپری شدن فصل بهار حضور نظامی خود را در این

منطقه ادامه دهیم، جای بسی شگفتی است.» (1)

آقای اسکینر، کنسول آمریکا در لندن، در 22 نوامبر 1920 چنین می نویسد: «افتخار دارم که گزارش کنم در هجدهمین جلسه مجلس عوام از نخست وزیر خواسته شد به سؤ الات ذیل پاسخ دهد: آیا از منابع مالی انگلیسی برای کمک به هنگ قزاق های ایرانی، وجهی پرداخت شده است؟ در برابر چه میزانی از آرا با پرداخت این کمک مالی توافق شده است؟ آیا این وجه در برآورد های هیچ یک از وزارت خانه ها قرار گرفته است؟ مبلغ وجه پرداختی در این زمینه چقدر است؟ پاسخ رسمی آقای لوید جرج از این قرار است: پس از پایان جنگ تاکنون، انگلستان مبلغ 392600 پوند به ایران کمک مالی کرده است. دولت هند نیز مبلغ مشابهی را به ایران پرداخت کرده است. برآورد هزینه های انگلستان در این ماجرا در دفتر برآورد خدمات متفرقه جنگی انجام شده است.» (2)کودتای 21 فوریه 1921 بسیار ارزان تمام شد.

سخنرانی کرزن در مورد ایران در مجلس اعیان (لردها)

سخنرانی کرزن که در بالا به آن اشاره شد «در جریان مذاکرات پارلمانی در مجلس لردها» ایراد شد. بخش های دیگر این سخنرانی از این قرار است:

نزدیک به سی سال است که با مسائل سیاسی ایران مستقیماً در ارتباط هستم و هر زمان که استقلال و تمامیت ارضی این کشور زیر سؤال رفته است، طول آن مدت همواره مورد اعتماد تمام وزرا و دولتمردان ایرانی بود. (لردها: صحیح است، صحیح است.)... لازم نیست که یادآوری کنم تنها ظرف شش ماه گذشته کابینه ساعت ها از وقت خود را - که هنوز جای کار دارد و باید مدت زمان بیشتری برای آن در نظر گرفته شود - صرف بررسی این مسئله کرده است که انگلستان می بایست از چه خط مشی سیاسی و نظامی در ایران پیروی کند... من از شما عالیجنابان درخواست می کنم که به خاطر داشته باشید که اوضاع ایران نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر جنگ است.

1- گزارش دیویس و ضمائم، شماره 3788، 91.741/56، مورخ24 نوامبر 1920

2- گزارش اسکینر، شماره 10478، 20/37. 891، مورخ 22 نوامبر 1920

کرزن پس از ترسیم حوادث از دیدگاه انگلستان و توجیه اشغال ایران بی طرف، حوادث پس از جنگ را چنین تشریح می کند:

در آن زمان فردی به نام وثوق الدوله بر مسند ریاست وزرا تکیه زد؛ مردی با تجربه و بانفوذ در میان هم میهنان خود. در همین زمان، یکی از شایسته ترین مأموران خود را از بغداد عازم تهران کردیم. وی همچنین از کسانی است که شرق را به خوبی می شناسد. بله منظورم سر پرسی کاکس است... هنگام ورود او به تهران، رئیس الوزرا، وثوق الدوله از ما خواست که با دولت ایران توافقنامه دوستانه ای امضا کنیم... لازم می دانم که دو دقیقه از وقت شما را صرف دفاع از این قضیه بکنم که ایران یکی از منافع مهم انگلستان است؛ و مطمئن هستم هیچ کس با آن مخالفت نخواهد کرد. این سیاستی است که کابینه های مختلف انگلستان بیش از صد سال از آن پیروی کرده اند... داشتن ایرانی آرام، با ثبات، دوست و مستقل، سنگ بنای سیاست انگلستان است. اینها اساس قرارداد انگلیس- ایران است؛ و این روزها مذاکرات خود را با ایران در مورد این قرارداد آغاز کرده ایم... در این قرارداد هیچ تلاشی برای زیر پا گذاشتن استقلال ایران صورت نگرفته است. بر عکس مطلقاً و صراحتاً آن را تأیید و تضمین کرده ایم. هدف ما از این قرارداد فراهم آوردن وسایل و ابزاری بود که ایران با توسل به آنها از استقلال خود صیانت کند. ما برای ایجاد نیروی نظامی مستقل و ملی در ایران، همکاری خود را اعلام کرده و متخصصین نظامی خود را برای سازماندهی چنین ارتشی در اختیار این دولت قرار دادیم. هدف ما این بود که مدیریت داخلی ایران را تصفیه کرده و برنامه مالی سالمی در اختیار این کشور قرار دهیم. ما در پی توسعه روابط دو کشور و گسترش منابع ایران بودیم. همزمان با انعقاد قرارداد، به عنوان یکی از مواد قرارداد وامی به مبلغ 2/000/000 پوند در اختیار ایران قرار گرفت. گمرکات و دیگر عواید کشور به عنوان تضمین بازپرداخت این وام در نظر گرفته شد. همچنین در تعرفه این کشور تغییراتی داده ایم که مطمئناً در این تغییرات منافع ایران مدنظر قرار گرفته است. در یک یا دو جمله اساس و پایه قرارداد انگلیس - ایران شکل گرفته و در این جلسه اعلام می کنم که این قرارداد با استقبال و رضایت کامل مردم مواجه خواهد شد. هیچگاه تلاش نشده که ایران به کشوری تحت الحمایه انگلستان تبدیل شود.ما

ص:139

هرگز به منظور به دست آوردن حکم قیمومیت ایران به سراغ جامعه ملل نرفتیم... هیچ مسئله ای وجود ندارد که مایه شرمساری من باشد و یا درصدد

مخفی کردن آن باشم و از ابتدا به دولت ایران و به ویژه وزیر خارجه فشار آوردم که اولین گامی که باید برداشته شود، ارائه قرارداد به پارلمان ایران است... اگر پارلمان ایران قرارداد را رد کند، هیچ نیازی نیست که به سراغ جامعه ملل برویم... اندکی پس از انعقاد قرارداد شاه به انگلستان آمد و شما عالیجنابان به خاطر دارید که ایشان بیش از یک بار رضایت قلبی خود را از این قرارداد ابراز کرد. سپس طبق درخواست دولت ایران برای عملی کردن آن آماده شدیم... در چنین موقعیت بحرانی و دقیقاً هنگام بازگشت شاه به کشور، ایران دستخوش تغییرات سیاسی شد. کشور های نسبتاً با ثبات نیز گاهی با چنین تحولاتی مواجه می شوند منظورم از این تغییر و تحولات کناره گیری وثوق الدوله و روی کار آمدن مشیر الدوله است. مشیرالدوله از جناحی ملی تر برخاسته است و به نظر من می توان وی را مخالف [قرارداد] نامید. وی در مقایسه با پیشینیان خود خط مشی سیاسی متفاوتی در پیش گرفته است. ایشان ترجیح دادند اجرای توافقنامه تا زمان کسب رضایت از مجلس، در حال تعلیق قرار گیرد. به نظر من چنین تصمیمی، اتخاذ سیاستی سخت گیرانه و ابلهانه از جانب دولت ایران بود، و با این کار منافع فراوان این توافقنامه، از کف ایران رفت. اما این به خود آنها مربوط بود و ما در مورد این تصمیم حق دخالت نداشتیم؛ ما به قدری به کسب موافقت مجلس اهمیت می دادیم که برای عملی شدن قرارداد شرط گذاشتیم که باید در اولین فرصت مجلس تشکیل شود و متن قرارداد به مجلس ارائه شود... اگر [مجلس تشکیل می شد و نمایندگان مجلس] ترجیح می دادند که تنها بمانند، ما حرفی نداشتیم؛ اما اگر قرارداد را می پذیرفتند و تصویب می کردند، آن وقت ما نیز آماده همکاری صادقانه با آنها بودیم. بر همین اساس به آنها اعلام کردیم که کمکهای مالی فقط برای چهار ماه دیگر ادامه خواهد یافت. این همان مدت زمانی است که به ما گفته بودند برای تشکیل مجلس لازم است. در این مدت بار ها تأکید کردیم که مجلس باید تشکیل شود و قرارداد را بررسی کند. علاوه بر این به ما خبر رسید که پارلمان ایران خواستار ایجاد تغییراتی در مفاد توافقنامه است - به عنوان مثال وضع محدودیت زمانی- و ما نیز آمادگی خود را برای

ص:140

بررسی تغییرات پیشنهادی اعلام کردیم. پس از این ماجراها بود که بحران استقلال طلبی آغاز شد که تا چند لحظه دیگر به آن خواهم پرداخت... همانطور که چند لحظه پیش اشاره کردم همزمان با این تغییر و تحولات، اوضاع جدید و متفاوتی در شمال غرب ایران به وجود آمد... حمله ارتش بلشویک های روسی به ایران. آنها با حمله ناگهانی به آذربایجان حکومت جمهوری شوروی را در

این استان مستقر ساختند... همچنین کشتی های جنگی آنها کنترل دریای خزر را به دست گرفتند. در همین زمان در تبلیغات گسترده خود اعلام کردند که در شمال ایران جمهوری شوروی را مستقر خواهند ساخت. نیروهای بلشویک در انزلی لنگر انداخته و رشت را به اشغال خود درآوردند. آنها همچنین شورشی علیه دولت ایران در تهران سازماندهی کردند. این حملات تهدیدی جدید و پیش بینی نشده بود. درست در زمانی که منتظر رد یا تصویب توافقنامه انگلیس - ایران در مجلس بودیم، تخت سلطنت و دولت ایران از جانب دشمن جدیدی مورد تهدید قرار گرفت و نیروی اندک ما در قزوین (3600 نفر)، مانع بسیار ضعیفی در مقابل تهدید بلشویک ها بود... این گزارشی بود از اوضاع و احوال داخلی ایران و شرایط ما تا به امروز و از اینکه صبورانه به آن گوش فرا دادید بسیار ممنونم... ابتدا به جنبه سیاسی می پردازم. با توجه به اینکه تصمیم گیری در مورد قرارداد مدت مدیدی به تأخیر افتاده است، به دولت ایران اعلام کردیم، هر چه زودتر مقدمات تشکیل جلسه مجلس را فراهم آورد. همچنین از آنجا که بیشتر نمایندگان مجلس انتخاب شده اند و در تهران حضور دارند، انتظار می رود مجلس در ماه آینده تشکیل شود و پیش از آغاز سال جدید تکلیف قرارداد را روشن کند. اگر قرارداد به تصویب برسد، در اجرای اصلاحاتی که پیش از این ذکر کردم از هیچ کمکی فروگذار نخواهیم کرد. من به نوبه خود اطمینان می دهم که این قرارداد ثبات ایران را تضمین خواهد کرد و به سختی می توانم تصور کنم که دولت، پارلمان و یا اقشار مختلف مردم ایران تن به وضعیت دیگری بدهند و خواهان اوضاع دیگری باشند... از سوی دیگر، چنانچه پارلمان ایران این قرارداد را نپذیرد، دولت این کشور می بایست به تنهایی به راه خود ادامه دهد. [البته] ما برای کمک به آنها از هیچ کاری فروگذار نمی کنیم [اما] اگر خودشان خواهان همراهی ما نیستند، عواقب آن

ص:141

متوجه خودشان است... از نظر سیاسی ما موضع خود را کاملاً روشن کرده ایم. دولت فعلی ایران در تلاش های مجدّانه خود حمایت و پشتیبانی ما را پشت سر دارد؛ اما بر عهده آنهاست که تعیین کنند که می خواهند از این به بعد در چه مداری حرکت کنند. اگر آنها خواهان اجرای صادقانه توافقنامه انگلیس - ایران هستند باید با اعتماد به ما اجازه دهند نقش خود را ایفا کنیم؛ اما اگر ایشان راه خود را در پیش گیرند و به منابع خود تکیه کنند، ما نمی توانیم مانع آنها شویم. عواقب این تصمیم متوجه خود آنها خواهد بود. امیدوارم توضیحاتی که تاکنون ارائه کردم شما را متقاعد کرده باشد که هیچ یک از سیاست های انگلستان در ایران، آنطور که گاهی اوقات به ما نسبت داده می شود، ماجراجویی های بی

حساب و کتاب و نسنجیده نیست. بر عکس، تصمیمات سیاسی ما بر طرح های دقیق و کاملاً حساب شده مبتنی است و به منظور حل مشکل ایران و نه صرفاً تأمین منافع انگلستان - که طبیعتاً آنها را به دست فراموشی نمی سپاریم - دائماً طرح های خود را تغییر داده و از شیوه های متفاوتی بهره می گیریم و در این روند همواره استقلال ایران را مدنظر قرار می دهیم... ما همواره آماده کمک و همکاری هستیم؛ اما این ایران است که سرنوشت خود را تعیین می کند. (1)

اخبار رویترز در 28 نوامبر 1920 سخنرانی کرزن را در تهران منتشر کرد. وزیرمختار آمریکا در پی انتشار این سخنرانی چنین اظهارنظر کرد:

مستحضر هستید که اخبار رویترز یک نشریه انگلیسی است و زیر کنترل و سانسور دقیق سفارت انگلیس در تهران چاپ و منتشر می شود. شاید لازم باشد به بعضی از استدلال های مغالطه آمیز لرد کرزن در مجلس اعیان اشاره کرده و زبان بازی بیش از اندازه او را آشکار سازیم. وزیر امور خارجه انگلستان از اعتماد سی ساله «تمام وزرا و دولتمردان ایران» به او سخن به میان آورده است. مقاماتی که او را «دوست حقیقی و ثابت قدم ایران» می دانند. در پاسخ باید گفت مردم ایران، مؤدب ترین و نرم خو ترین مردم دنیا هستند و بسیاری از ایشان هرگز نظر واقعی و صریح خود را در مورد سیاست های جناب لرد اعلان نکرده اند. به همین دلیل ایرانیان آگاه و

1- گزارش دیویس و ضمائم، شماره 3788، 91/56. 741، مورخ24 نوامبر 1920

بابصیرت در برخورد با وی و سیاست های او در ایران همواره با شک و تردید رفتار می کرده اند. جناب لرد اظهار داشته اند: در قرارداد اخیر انگلستان-ایران «به صورت قطعی و صریح استقلال ایران را به رسمیت شناخته و آن را تضمین می کنیم». ناظران ایرانی می دانند که این تضمین، تکرار بیهوده قول و قرارهایی است که پیش از این نیز بارها زیر پا گذاشته شده (به خصوص در قرارداد 1907 انگلیس- روسیه که ایران به مناطق نفوذ تقسیم شد) و هیچ یک از این وعده ها هرگز عملی نشده و حتی مورد توجه قرار نگرفته است. علاوه بر این اهل نظر در ایران به این نکته اشاره می کنند که وقتی رابطه و تعامل دو ملت بر اساس اصل تساوی آن دو باشد، نه ضروری است و نه معمول است که یک طرف، استقلال طرف دیگر را تضمین کند. به ویژه زمانی که طرف

تضمین کننده، استقلال طرف مقابل را [در گذشته] نقض کرده باشد. همچنین به وام دو میلیون پوندی اشاره شده که بر اساس توافقنامه به ایران پرداخت شده است. «ضمانت بازپرداخت این وام عواید گمرکی و دیگر درآمده های کشور می باشد و به اصلاحاتی که در تعرفه ها صورت گرفته نیز اشاره شده است.» تجدیدنظر در تعرفه ها، کاملاً مخفیانه صورت گرفت و در واقع این خود انگلیسی ها بودند که این کار را به انجام رساندند. اعضای ایرانی کمیسیون تنها آلت دست بودند و به دستور انگلستان، توسط وثوق الدوله انتخاب شدند. لرد کرزن خاطرنشان کرده که قرارداد «با استقبال و رضایت عمومی مردم ایران مواجه شده است.» لرد کرزن فراموش کرده که یادآوری کند که این توافقنامه با بیزاری و نفرت سراسری در ایران مواجه شد. دولت انگلستان با عنصری فاسد بر سر این توافقنامه وارد مذاکره شد. وی به دست انگلیسی ها به وزارت منصوب شد و با ورود نیرو های انگلیسی به سه بخش از ایران و با زور سرنیزه بر سر کار باقی ماند؛ همچنین با اعلام حکومت نظامی تمام تجمعات و مخالفت های عمومی، بحث در مورد قرارداد، انتشار مقالات مخالفت آمیز در مطبوعات و ... ممنوع و قدغن شد. شمار زیادی از بهترین دولتمردان و کارمندان قدیمی تبعید و روانه زندان شدند، چرا که به خود جرأت دادند علیه این قرارداد اظهارنظر کنند... وزیر امور خارجه انگلستان با اشاره به سقوط وثوق الدوله، جانشین او یعنی مشیرالدوله را «مخالف» قلمداد کرد. شاید

ص:143

بهتر بود که از فرار مخفیانه وثوق الدوله نیز صحبت کند. وثوق به دلیل ترس از خشم عمومی مجبور شد فوراً ایران را ترک کند. وی در دوران تصدی خود نیز به ندرت در انظار و اماکن عمومی دیده می شد و با اینکه گروه کاملاً مسلحی از او حفاظت می کردند، همواره از جان خود بیم داشت و خود را در معرض ترور می دید. این در حالی بود که جانشین او یعنی مشیرالدوله بدون همراهی محافظین مسلح در خیابان ها رفت و آمد می کرد و مورد احترام همه مردم قرار داشت. مشیرالدوله «توافقنامه را تا زمان کسب رضایت مجلس در حال تعلیق نگاه داشت» و با این کار تنها از مقرراتی که در مورد انعقاد و اجرای توافقنامه ها در قانون اساسی ذکر شده بود، پیروی کرد. اما وثوق الدوله بسیار مشتاق بود پیش از تشکیل مجلس این قرارداد را اجرایی کند؛ با این که افراد منتخب پارلمان با تقلب و به انتخاب رئیس الوزرا به مجلس راه یافته بودند. به هر حال، تاکنون بسیاری از شروط معاهده اجرایی شده است؛ بخشی از وام پرداخت شده، بسیاری از مستشاران مالی و نظامی انگلیسی وارد ایران شده و کار خود را آغاز کرده اند. تعرفه های گمرکی مورد بازبینی و تجدیدنظر قرار گرفته اند و

گام های دیگری نیز برای اجرای توافقنامه برداشته شده است؛ در واقع می توان گفت توافقنامه کاملاً اجرایی شده است... برای اثبات این واقعیت که [تشکیل] مجلس چندان هم مورد تمایل [انگلیسی ها] نبود؛ و برای اثبات ترس آنها از مخالفت [احتمالی مجلس با قرارداد] جناب لرد مشت خود را این طور باز می کند: «ما به قدری به نظر مجلس درباره قرارداد اهمیت می دادیم که قرارداد را تا کسب نظر مجلس، به حال تعلیق درآوریم.» البته به نظر من، مخالفت مجلس نشان دهنده حماقت و ترس دولت ایران است.» شاید بتوان پیروی از قانون اساسی و افکار عمومی را «حماقت و ترس» نامید. شاید در عالم واقع قانون اساسی این است که «هیچ چیز میان دوستان نیست (1)»... اشاره وی [کرزن] به برکناری سرهنگ استاروسلسکی و دیگر افسران روسی و عملکرد نیرو های قزاق ایران علیه بلشویک ها، برای کسی که از حقایق خبر داشته باشد، مضحک و خنده آور است. البته ممکن است که این افسر روسی

1- بین الاحباب تسقط الآداب

در به راه انداختن «تبلیغات ضد انگلیسی» دخیل بوده و مظنون به اختلاس از اموال دولتی هم باشد؛ اما گناه اصلی او همان اولی [تبلیغات ضدانگلیسی] است. بر کسی پوشیده نیست که انگلستان یک سال تمام سعی می کرد از شرّ استاروسلسکی خلاص شود؛ اما کلنل سیاستمداری زیرک و ماهر بود و خود را به شاه و دیگر مقامات ارشد کشوری حتی وثوق الدوله بسیار نزدیک کرده بود. همچنین «این شاه نبود که تصمیم گرفت به خدمت او پایان دهد»، بلکه انگلیسی ها از فرصت سوء استفاده کردند. فرصتی که مدت زیادی به انتظار آن بودند تا بتوانند کنترل نیرو های قزاق را در دست بگیرند. «اعلی حضرت در این باره هیچ تصمیمی» نگرفت. در واقع کلنل به همراه نیرو ها قزاق خود مستقیماً به نیرو های بلشویک در شمال ایران حمله کرد و موفقیت بزرگ و در عین حال آسانی کسب کرد و توانست بلشویک های مستقر در این منطقه از ایران را کاملاً قلع و قمع کند. هنگام بازگشت به تهران همچون قهرمانی فاتح مورد استقبال قرار گرفت و اعلی حضرت یک قبضه شمشیر الماس نشان و درجه ژنرالی به او اعطا کرد. سپس از او خواست که از مسیر قزوین به رشت برود و این منطقه را از لوث وجود بلشویک ها پاک کند. من به خوبی مطلعم که وی پیش از ترک تهران محرمانه با شاه دیدار کرد و به شاه گفت که اگر تهران را ترک کند، دسیسه های همیشگی علیه او و جایگاهش دوباره آغاز خواهد شد و به همین

خاطر او می ترسد که حتی برای مدتی کوتاه تهران را ترک کند. از اعلی حضرت خواست که او را مطمئن سازد که در غیاب او با قدرت تمام در مقابل این توطئه چینی ها بایستد. اعلی حضرت به او امر فرمودند که به راه خود ادامه دهد و او را از حمایت شاهانه و دوستی خود مطمئن ساختند و خاطر نشان کردند که کلنل بر جایگاه خود باقی خواهد ماند. زمانی که کلنل به تهران بازگشت، نخست وزیر فعلی (سپهدار اعظم) از او خواست که فوراً پست خود را ترک کند و به او گوش زد کرد که انگلستان خواهان استعفای او است. کلنل عرض حال خود را نزد شاه برد و او نیز شانه هایش را بالا انداخت و گفت: «از دست من چه کاری بر می آید؟ من در دستان انگلیسی ها فردی بدون اختیار و توانایی هستم. صادقانه به تو قول دادم، اما من چیزی جز یک عروسک خیمه شب بازی نیستم.» عجیب است که هیچگونه تفحصی در مورد اتهامات استاروسلسکی

ص:145

نشده و گزارشی در این مورد منتشر نشده است و به نظر نمی رسد که چنین کاری هم صورت پذیرد. علاوه بر این در زمان مشیر الدوله هم برای برکناری او تلاش هایی شد که رئیس الوزرای وقت با آن مخالفت کرد. بنابراین بدیهی بود که «ما» «نسبت به کناره گیری کلنل روسی و افسران او هیچ مخالفتی نداشته و کاملاً راضی بودیم.» در همین شرایط ناگوار، انگلستان ناگهان لازم می بیند که اعلام کند نیروهایش را از ایران خارج می کند؛ آن هم در شرایطی که تقریباً پس از پنج سال اشغال خاک ایران توسط ارتش انگلستان، همین یک بار است که ایران به حضور چنین ارتشی برای امنیت و تمامیت ارضی اش نیاز دارد. خیلی ها معتقدند که این تهدید به خروج ارتش انگلستان، که ایران را در معرض تعرض بلشویک ها قرار می داد، بویژه اگر انگلستان کمک مالی خود را هم به نیروی قزاق ایران قطع می کرد، فقط برای فشار بر ایران بود تا به اصطلاح «قرارداد» را بپذیرد. جناب لرد در پایان سخنان خود از دوجانبه بودن قرارداد سخن به میان آورده و متذکر شده که منافع انگلستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. وی سخنان خود را با اظهاراتی فضل فروشانه و متکبرانه به پایان برده و اظهار داشته ایران «همواره» به «کمک و همیاری» ما نیازمند است. اما بهتر بود کلام خود را اینگونه به پایان ببرد که ایران نیازمند همیاری و کمک کشور هایی است که هیچگونه منافع و اهداف پنهانی ندارند و اضافه می کرد که ایران آزاد است از هر کشوری که می خواهد کمک بطلبد. (1)

اعلام خروج نیرو های انگلیسی

تلگرام کالدول در پنجم ژانویه 1921 از این قرار است: «وزیرمختار انگلستان به من خبر داد که وزیر امور خارجه این کشور با در نظر گرفتن اوضاع فعلی ایران و خطر احتمالی دستور داده است تمام زنان و فرزندان هیأت های دیپلماتیک و نیز خارجیان مقیم، از ایران خارج شوند. وزیرمختار انگلستان نگران است با خروج نیرو های این کشور، ایران در خطر ناآرامی و حتی انقلاب قرار گیرد. با این حال، نیرو های انگلیس قبل از ماه

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 634، 66/ 91. 741، مورخ29 نوامبر 1920

آوریل خاک ایران را ترک نمی کنند. به نظر بنده اوضاع کنونی کشور چندان وخیم نیست... شاه در صدد حرکت به سمت جنوب است و [حتی] اگر دولت و دیگر سفارت خانه ها نیز تهران را ترک کنند، من ترجیح می دهم اینجا بمانم. احساسات ضدانگلیسی فروکش نکرده است.» (1)

در 6 ژانویه: «محرمانه. بدون تردید اوضاع خاورمیانه به نقطه عطف خطرناک خود نزدیک می شود. با خروج نیرو های انگلیسی از شمال ایران، اجرای قرارداد ایران و انگلیس غیرممکن شده است... وزیرمختار انگلیس می گوید حتی اگر مجلس فوراً تشکیل شود و قرارداد را تصویب کند، بسیار دیر شده است، زیرا دولت وی دیگر در مقابل حمله محتمل بلشویک ها، هیچ مسئولیتی در قبال دفاع از ایران قبول نمی کند. با توجه به این که به نظر می رسد مردم آمریکا توجه خاص به امکانات و منابع طبیعی ایران داشته باشند، به نظر من اکنون فرصتی بی نظیر پیش آمده که به این توجه و علاقه جامه عمل بپوشانیم. در حال حاضر ضروری ترین نیاز دولت ایران، تعدادی افسر نظامی است که جای افسران اخراجی روسی را بگیرند. افسران روس دیگر مایل به ادامه کار نیستند. هم روس ها و هم انگلیسی ها ادعا می کنند که حتی اگر از آنها خواسته شود هم نخواهند پذیرفت که کار کنند. اگر دولت ایران به صورت محرمانه با منعقد ساختن قراردادی، با به خدمت گرفتن حداقل سی نفر از فرماندهان کهنه کار نظامی آمریکا، نیرو های نظامی ایران را مجدداً سازماندهی و فرماندهی نماید، می تواند از آشوب های محلی جلوگیری کند و مهمتر از آن ایران را از خطر حمله ارتش روسیه شوروی نجات دهد. آنها [روس ها] پیش از ماه آوریل و به عبارت دیگر به محض خروج کامل انگلیسی

ها، به تهران می رسند. تأثیر اخلاقی اعلام چنین تصمیمی، که البته ضرورتاً دولت آمریکا را درگیر نمی سازد، بسیار عظیم خواهد بود؛ چرا که تمام اقشار مردم ایران همچنان به آمریکا اعتماد دارند و با کمال رضایت با افسران آمریکایی همکاری خواهند کرد و جان تازه ای به بدنه سیاسی کشور می دمند و در برابر تمام نقشه های بلشویک ها، به خوبی ایستادگی می کنند. از طرفی با توجه به خطر فعلی بلشویک ها، دنیا نمی تواند اجازه دهد که چنین ارزش های اخلاقی ای بلااستفاده باقی بماند. علاوه بر این، از آنجا

1- تلگرام کالدول، شماره 2، 891 .00/1170، مورخ5 ژانویه 1921

که دولت ایران در شرف رسیدن به توافقی با روسیه شوروی است، حضور آمریکایی ها می تواند خلوص نیت روس ها را بسنجد؛ چرا که روس ها قول داده اند که با خروج نیرو های انگلیسی، در امور داخلی ایران مداخله نکنند. همچنین دولت ایران احتمالاً خواستار به کار گیری مستشاران اقتصادی و دیگر متخصصان فنی آمریکایی خواهد شد. اما فوری ترین خواسته آنها استخدام افسران نظامی خواهد بود تا به کمک آنها در روز های بحرانی دوره گذار، نظم و آرامش را در کشور برقرار سازد. بدون اجرای چنین اقداماتی، مشکل بتوان دید که دولت چگونه از فروپاشی جان سالم بدر می برد. تصمیماتی که در چند هفته آینده اتخاذ خواهد شد، سرنوشت این بخش از دنیا را برای یک نسل معین خواهد کرد، و اگر آمریکا قصد دارد در توسعه اقتصادی این منطقه مشارکت کند، برای گذاشتن سنگ بنای مشارکت هیچ فرصتی بهتر از فرصت کنونی پیش نخواهد آمد. چون احتمالاً دولت ایران بدین منظور با سفارت وارد مذاکره خواهد شد، نظرات و دیدگاه های وزارت خارجه باید بسیار مساعد و تفاهم آمیز باشد. با کمال احترام لازم می دانم که گوشزد کنم، در صورتی که ایران از آمریکا درخواست مستشار کند، دولت انگلستان با توجه به نگرش خود موضع گیری خواهد کرد. وزیرمختار انگلستان به سفارت اطلاع داده که انگلستان هیچ مخالفتی با تصمیمات آمریکا ندارد چرا که تصمیم گرفته است ایران را به حال خود رها کند.» (1)

از آنجا که درست در همین زمان مراسلات و نامه های فراوانی در مورد ایران و عراق میان وزارت امور خارجه آمریکا و انگلستان رد و بدل می شد، موضع کالدول، وزیرمختار انگلیس را به شدت نگران کرد. در 14 ژانویه 1921

نورمن به کالدول می نویسد: «همکار عزیز، بر اساس گزارشی که به دست من رسیده است شما از طرف دولت خود به دولت ایران پیشنهاد کمک مالی داده و استخدام مستشاران و همچنین افسران آمریکایی را برای سازماندهی مجدد نیرو های نظامی ایران، تضمین کرده اید. ممکن است صراحتاً از شما بخواهم که صادقانه به من بگویید که آیا این خبر صحت دارد؟ لطفاً به صداقت من اطمینان کنید، همکار عزیز، ارادتمند شما، اچ. نورمن.» نورمن در 15 ژانویه در نامه ای دیگر چنین می نویسد: «همکار عزیز، بر من منت خواهید

1- تلگرام کالدول، شماره 3، 00/1171. 891، مورخ6 ژانویه 1921

ص:148

گذاشت اگر پاسخ نامه مرا بدهید. البته متوجه شدم که در نظر داشتید که چنین پیشنهادی را به دولت ایران ارائه کنید. از قراری که آقای انگرت چند هفته پیش به من خبر داد، وی پیشنهاد به کار گرفتن افسران آمریکایی در ارتش ایران را با یکی از اشخاص غیر رسمی به بحث گذاشته و پیشنهادش با استقبال مواجه شده است. به نظر من شما می توانید در این فرصت پیش آمده با کسب اختیار از طرف دولت خود با طرح پیشنهادی رسمی کار را پیش ببرید. البته من نباید به چیزهایی که آقای انگرت گفتند آنقدر اهمیت می دادم که آنها را به شما خاطرنشان کنم. ارادتمند صدیق شما اچ. نورمن» (1)

کالدول خروج برنامه ریزی شده انگلیسی ها را اینگونه تشریح می کند:

در روز های پایانی ماه نوامبر، در حالی که انگلیسی ها تحرکات روس ها را به چشم خود می دیدند و در حالی که ایران جز انگلیس، پشتیبان دیگری نداشت (افسران گمرک بلژیکی و چندین نفر از افسران سوئدی ژاندارمری کاملاً تحت فرمان انگلیسی ها قرار داشتند) انگلیس تصمیم گرفت دست به حرکتی عجیب و جسورانه بزند. انگلستان اعلام کرد کمک های خود را به ایران قطع و این کشور را به حال خود رها خواهد کرد. روشن بود که ایران هیچ تمایلی به عملی شدن قرارداد ایران و انگلیس ندارد و بنابراین مستشاران انگلیسی می بایست ایران را ترک می کردند؛ مشهد از نیرو های انگلیسی تخلیه می شد و نیرو های مستقر در شرق به سیستان عقب نشینی می کردند. همزمان، تمام نیرو های انگلیسی در شمال ایران (که مرکز فرماندهی آنها در قزوین قرار داشت) از خاک این کشور خارج می شدند - بنابراین مناطق شمالی ایران و تهران در برابر حمله بلشویک ها کاملاً بی دفاع می ماند. (هیچ اشاره ای به خروج نیرو

های انگلیسی از مناطق مرزی هند و خلیج فارس نشد). شایعات حساب شده ای درباره حوادث ناگوار آینده بر سر زبانها افتاده است. وزارت خارجه انگلستان به سفارت خود اعلام کرد که خروج زنان و کودکان می بایست زودتر از مردان انجام شود، چرا که مردان می توانستند در آینده به راحتی از ایران خارج شوند؛ همچنین انگلستان به اطلاع اتباع خارجی رساند

1- نامه های نرمن به کالدول، فایل شماره 863 پست دیپلماتیک، مورخ14 و 15 ژانویه 1921

ص:149

چنانچه به موقع خاک ایران را ترک کنند، تسهیلات لازم را در اختیار آنها می گذارد. گزارش ها حاکی از آن بود که نه تنها تمام کارکنان انگلیسی اداراتی چون تلگراف، بانکداری و حمل و نقل ایران را ترک خواهند کرد، بلکه سفارت انگلستان نیز پیش از رسیدن نیرو های بلشویک به تهران، خاک ایران را ترک می کند. بانک شاهنشاهی ایران که هیچ ارزشی برای مشتریان خود قائل نیست و تنها از یک سیاست پیروی می کند: «مردم بروند به جهنم»، از سرمایه گذاران درخواست کرده است پول خود را از بانک خارج کنند اما فقط به نقره پول آنها را پرداخت خواهد کرد (که این بدترین شیوه ممکن برای نگهداری مبالغ هنگفت پولی می باشد). در همین اثنا از خرید یا فروش ارز های خارجی نیز سر باز زد... ایرانیان که به صورت طبیعی مردمی بسیار حساس و تحریک پذیرند، احساس می کنند که انگلستان بسیار تلاش می کند تا آنها را بترساند؛ آرام و منتظر نشسته اند تا «چه پیش آید». افکار عمومی در ایران نیز تقریباً نسبت به خروج انگلستان و حصول توافق با روس ها راضی می باشد. به نظر می رسد ایران همواره میان برزخ و جهنم گرفتار بوده، با این وجود به حیات خود ادامه داده است... اما مردم ایران به نقطه ای رسیده اند که از هر چیزی که ایشان را از شر انگلیسی ها خلاص کند، استقبال می کنند؛ و وخیم شدن اوضاع در آینده برای آنها اهمیت ندارد. همچنین بیشتر آنها احساس می کنند چیزی برای از دست دادن ندارند و ممکن است در نهایت چیزی هم عاید آنها شود... به محض اینکه معلوم شد روس ها به ایران پیشنهاد توافقنامه ای داده اند، کابینه دچار بحران شد و رئیس الوزرا استعفای خود را اعلام کرد. با این حال، تصمیم بر این شد که با استعفای او موافقت نشود و او همچنان بر مسند خود باقی است. رئیس الوزرا زمانی که دوباره زمام امور را در دست گرفت، به منظور پیشگیری از آشوب، اعلام حکومت نظامی کرد... کاملاً روشن است که انگلیسی

ها از هر ابزاری که در اختیار دارند برای فشار آوردن به ایران استفاده می کنند تا به ایرانیان ثابت کنند که سعادت آنها در گروی حمایت انگلستان است... دولت ایران در حال حاضر در بدترین وضعیت ممکن قرار دارد؛ این وضعیت از تغییر و تحولات سیاسی فصل گذشته و نگرانی در مورد آینده ناشی شده است. شاه که با مشاهده کوچکترین آثار خطر، نگران جان خود

ص:150

می شود، در بدو ورود به سال جدید، آماده فرار شده و اعلام کرده است که برای معالجه باید به اروپا سفر کند... اطرافیان، اعلی حضرت را متقاعد کرده اند که حداقل فعلاً ایران را ترک نکنند، اما چنانچه تهدیدات جدی شود، بدون شک متزلزل شده و فرار می کند؛ اگر چه از نظر سیاسی شاه کاملاً بی اثر و بی خاصیت است، اما به هرحال، با توجه به حیثیت و اعتبار جایگاهش [به عنوان پادشاه ایران]، فرار وی برای وخیم تر کردن اوضاع کافی است. چندی پیش به طور خصوصی با اعلی حضرت به گفتگو نشستیم. در پایان این گفتگوی طولانی مدت وی اذعان داشت که اینجانب کاملاً او را متقاعد کرده ام و قاطعانه تصمیم گرفته است در تهران بماند. البته این سخنان تنها چاپلوسی و رعایت تشریفات بود؛ چرا که در گفتگو با هر کسی که در آن به ملاقات او رفته بود، همین جملات را تکرار کرده بود؛ اما وی از طریق روزنامه ها اعلان کرد که سلامتی خود را بازیافته و تصمیم گرفته است دوره درمانی خود را در تهران ادامه دهد. (1)

اوضاع ایران در آستانه کودتا

کالدول در 21 ژانویه 1921 چنین می نویسد: «اوضاع سیاسی آرام آرام رو به وخامت می رود. شاه که به شدت ترسیده، در پی رها کردن مملکت و فرار کردن است، اما به او اجازه چنین کاری داده نمی شود. دولت استعفا کرده است؛ اما هستند کسانی که درصدد بر عهده گرفتن مسئولیت [تشکیل دولت] باشند. همانطور که در گزارش شماره 3 به تاریخ 6 ژانویه 10 صبح، گزارش شد، وزیرمختار انگلیس به من خبر داد که هیچ امید و علاقه ای به تصویب قرارداد ایران و انگلیس ندارد؛ و به زودی تمام نیرو های انگلیس از ایران خارج می شوند که در این صورت ناآرامی و شورش بر این کشور حکمفرما خواهد شد. مقدمات خروج فوری زنان، کودکان و تمام کسانی که حضورشان ضروری نیست، آماده شده است.» (2)9 فوریه 1921: «کابینه بار دیگر منحل شد... چون

ملیون می خواهند تشکیل مجلس [چهارم] به تعویق بیفتد و مدعی هستند بسیاری از نمایندگان

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 10، 891 .00/1195، 15 ژانویه 1921
2- تلگرام کالدول، شماره 5، 891 .00/1176، مورخ21 ژانویه 1921

ص:151

مجلس آلت دست قدرت های خارجی بوده و با تقلب به مجلس راه یافته اند. شاه خواستار بازگشایی فوری مجلس است اما تشکیل مجلس موقتاً به تعویق افتاده است. اوضاع عمومی آرام است و آمریکایی ها در امان هستند و بسیاری از میسیونر ها به غیر از میسیونر های تبریز و مشهد، عجالتاً باقی مانده اند.» (1)پیش زمینه ذهنی کالدول از کودتا چنین است: «همانطور که در گزارش فصلی شماره 10، درباره اوضاع و احوالی که منجر به شرایط فعلی شد، بیان کردیم، دولت ایران در فصلی که گذشت در وضع بسیار وخیمی به سر می برد و اکنون نیز همان وضع ادامه دارد؛ البته تحولاتی هم در کار بوده است. وقتی انگلیسی ها ابتدا نیت خود را مبنی بر خروج از ایران و رها کردن ایران به حال خودش اعلان کردند، با این کارشان به ویژه برای ایرانیان، آینده ای به وضوح مخوف و هولناک و سرشار از هرج و مرج و ناامنی های سیاسی و اقتصادی که گریبانگیر ایران می شود، به نمایش گذاشتند؛ یعنی زمانی که بلشویک ها آمده اند و ایران را اشغال کرده اند و همه چیز را به دست گرفته اند. اما پس از این اعلان، وقتی هیچ اتفاق خاصی نیفتاد، ایرانی ها احتمال داده اند که اعلام خروج نیروهای انگلیس یک مانور و بازی بزرگ سیاسی بوده است؛ [بنابراین] حالا خیلی آرام نشسته و منتظر تحولات بعدی، به ویژه اقدامات انگلستان و نیات واقعی اش هستند.» وزارت امور خارجه انگلستان از طریق اخبار رویترز اعلام کرد تلاش های فراوانی برای به منظور کمک به ایران صورت گرفته است، اما ایران حق نشناس هیچ ارزشی برای این زحمات قائل نشد لذا انگلستان تصمیم گرفت حمایت های خود را از ایران قطع کرده و «او را به حال خود رها کند». پس از فرو نشستن ناآرامی های معمول، مردم ایران از این که دخالت انگلستان پایان یافته است اظهار شادمانی و رضایت می کردند؛ اما هرگز از این احساس خلاصی نداشتند که انگلیسی ها واقعاً آنچه را که می گویند، نمی خواهند... شواهد حاکی از آن است که توافقنامه آگوست 1919 انگلیس - ایران کاملاً فسخ شده و هیچ امیدی به احیای آن نیست و عموماً نیز این مسئله را تصدیق می کنند. همچنین شماری از مقامات برجسته ایرانی و شاه، پیشنهاد داده

اند که می توان از افسران نظامی و اقتصادی آمریکا استفاده کرد و بدین وسیله تصدی «نیروی نظامی» ایران را به ایالات

1- تلگرام کالدول، شماره 7، 002/83. 891، مورخ9 فوریه 1920

ص:152

متحده واگذار کرد؛ و از این طریق می توان پس از خروج نیرو های انگلیسی از ایران، حمله احتمالی بلشویک های روسی را دفع کرد. این موضوع با وزارت خارجه در میان گذاشته شد (رجوع کنید به تلگراف شماره 3 به تاریخ 6 ژانویه گذشته) و ذکر شد در این باره با وزارت خارجه انگلیس نیز گفتگو شده است، اما با توجه به رفتار و رویکرد مقامات محلی انگلستان، دولت این کشور با چنین پیشنهادی موافق نیست. کاملاً روشن است که مقامات انگلیسی در ایران چه نگرشی دارند؛ چنانچه ایشان ایران را ترک کنند آرزو می کنند بدترین بلای ممکن بر این مملکت نازل شود و این «درس خوبی برای این کشور خواهد بود»؛ اگرچه وزیرمختار انگلستان، با لحنی خارج از نزاکت، اعلام کرده «به هیچوجه با کمک آمریکا به ایران مخالفت نخواهد شد». شاه در تمام مدت زندگی سیاسی خود، همواره تحت کنترل انگلیسی ها بوده است. اوایل این فصل، اعلی حضرت بر تشکیل فوری مجلس [چهارم] اصرار داشت. شمار زیادی از ملیّون به شدت با تشکیل مجلس مخالفت می کردند، زیرا معتقد بودند بسیاری از اعضا با تقلب به مجلس راه یافته اند و بر خلاف تمایل شدید شاه، بازگشایی پارلمان به تعویق افتاد. همزمان با این تحولات، مردم مشغول کار خود بودند و با اینکه از حمله احتمالی بلشویک ها خبر داشتند، منتظر خروج نیرو های انگلیسی از مملکت بودند. اما اگر چه این خواست عمومی ایرانیان بوده است، محققاً برای انگلستان موجب خشم و سرافکندگی بوده است. پس از اخراج افسران روسی از بریگاد قزاق ایران، قزاق ها که اسماً مدافعان این کشور در برابر حملات خارجی هستند، به حاشیه رانده شدند و تدریجاً بی نظمی در میان آنها شایع شد. شایع ترین زمزمه در میان قزاق ها این بود که حالا که یک مسلمان فرمانده آنهاست، جیره و مواجب آنها قطع شده است. (اشاره به این که بودجه تخصیص یافته به آنها، توسط فرماندهانشان «خورده» می شود) و با اینکه اکنون سردترین روز های سال است آنها لباس و سوخت کافی برای گرم کردن خود ندارند و همه اینها در حالی است که به طور کامل کنترل گیلان را در دست گرفته اند. در همین زمان نیرو های نظامی انگلیسی سعی می کردند قزاق های مستقر در قزوین را آموزش دهند. انگلستان به قدری خشمگین است که به استثنای کمک

مالی هیچ گونه کمک دیگری به ایران نمی کند، و از آنجا که به کشور دیگری هم اجازه دخالت نمی دهد، خطر بلشویسم بسیار جدی شده است... در ماه ژانویه تنها سه نفر از اعضای

ص:153

هیأت مستشاری نظامی انگلستان در تهران حضور داشتند و از آنجا که دولت انگلستان مأموریت این هیأت را ناموفق قلمداد می کرد، به ایشان خبر داد که به محض دریافت دستور، تهران را ترک کنند. سرلشکر دیکسون فرمانده هیأت اعزامی انگلیس در ایران بود و با اینکه تلاش های آغازین او مورد پسند مقامات ارشدش واقع شد، ظاهراً در سفارت این احساس پدید آمد که دیگر ادامه کار او در انطباق کامل با سیاست های سفارت نیست. ژنرال در سفارت انگلستان در تهران به دنیا آمده بود؛ و به شدت با ملیّون و دیگر ایرانیان متشخص همدلی و همراهی داشت. چند روز پس از کودتای شب بیستم فوریه در تهران، ژنرال به سفارت احضار و به او دستور داده شد فوراً تهران را ترک کند، چرا که ادامه حضور او در اینجا به ضرر اهداف و اغراض انگلستان تمام می شود. وی همچنین متهم شد که اوضاع فعلی و وقایع اخیر را به سفارت آمریکا گزارش کرده است. البته وی این اتهام دروغ را رد کرد اما همانطور که به او دستور داده شد، فوراً تهران را ترک گفت. طی سال گذشته مستشاران و اتباع انگلیسی که احساس می شد بیش از اندازه به سفارت آمریکا نزدیک شده اند، از ایران اخراج شدند. دو عضو دیگر هیأت نظامی انگلستان همچنان در تهران به سر می برند و با اینکه به آنها دستور داده شده به واحدهای نظامی مربوطه در هند برگردند، همچنان امید دارند به استخدام دولت ایران درآیند.» (1)همانطور که در پژوهشی دیگر تشریح شده است، ماجرای مشهور به «ماجرای ژدس» در فوریه 1921 در لندن، بخشی از نقشه انگلستان برای کودتا در ایران بود و از این طریق می کوشید عکس العمل آمریکا را تعدیل کند.(2)علاوه بر این، کودتا زمانی رخ داد که ویلسون در حال واگذاری قدرت به هاردینگ بود. بر خلاف موضع گیری خصمانه آمریکا در برابر توافقنامه انگلیس- ایران، این کشور در مقابل کودتای 21 فوریه 1921 هیچ واکنشی نشان نداد.

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 11، 00/1196. 891، مورخ5 آوریل 1921

2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 55-45

ص:154

فصل پنجم

کودتا و آغاز دیکتاتوری نظامی

ص:155

کالدول اولین گزارش خود را از کودتا در 22 فوریه 1921، ساعت 10 صبح مخابره می کند: «نزدیک به 1000 قزاق ایرانی روز گذشته از قزوین به سمت تهران حرکت کردند و بدون رو به رو شدن با هیچ مقاومتی، پایتخت را به تصرف خود درآوردند. آنها به غیر از رئیس الوزرا مابقی اعضای کابینه را فوراً دستگیر کردند. همچنین مقامات بلندپایه پیشین، ثروتمندان ایرانی، مشروطه خواهان و ناسیونالیست ها نیز در امان نماندند. به تعویق افتادن حقوق قزاق ها علت این اقدام قلمداد شده است. رئیس الوزرا دست به دامان انگلیسی ها شده و به سفارت بریتانیا پناه برد. بریتانیا منکر هرگونه دخالت در این قضایا شده، اما کاملاً روشن است که اوضاع فعلی بر وفق مراد آنهاست و شواهد حاکی از آن است که نیروی نظامی آنها این حرکت را تقویت می کند. سیدضیاء الدین، سردبیر روزنامه رعد و از تحت الحمایگان بریتانیا، رهبری این جریان را بر عهده دارد. وی در زمان وثوق الدوله، در مقام مشاور محرمانه رئیس الوزرا خدمت می کرد. مردم ایران تقریباً مطمئن شده اند که تمام این قضایا یک نقشه و توطئه انگلیسی است. [با این حال] نظم و آرامش بر شهر حکمفرماست.»(1)احمد شاه در 23 فوریه

1- تلگرام کالدول، شماره 8، 00/1181. 891، مورخ22 فوریه 1921

ص:156

1921سید ضیاء را به سمت ریاست وزرا منصوب می کند: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب میرزا سیدضیاء الدین داریم، معزی الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصوب فرموده و اختیارات تامه برای انجام وظایف ریاست وزرائی به معزی الیه مرحمت فرمودیم.» کالدول تصمیم شاه را اینگونه تشریح می کند: «شاه سیدضیاء را با اختیارات تام به ریاست وزرا منصوب کرد و او در حال تشکیل کابینه است. حکومت نظامی شدیدی بر شهر حکم فرما گردیده و هیچ کدام از روزنامه ها اجازه انتشار ندارند. ارتباط تلگرافی در سراسر ایران ممنوع است و از هر گونه اجتماع عمومی حتی در

خانه ها، جلوگیری به عمل می آید. درخواست بسیاری از مردم که خواهان بست نشستن در سفارت آمریکا بودند، رد شد؛ روی هم رفته100 نفر دستگیر شده اند. در میان آنان چهار تن از رئیس الوزرا های پیشین، شماری دیگر از مقامات دولتی و ثروتمندان شهر نیز به چشم می خورند. توده مردم از این اوضاع به خشم آمده و مدعی هستند تمام این قضایا، یک کودتای انگلیسی است. سفارت بریتانیا تمام این اتهامات را رد می کند اما شکی نیست که نیروی نظامی انگلیس در قزوین از این حرکت حمایت کرده است. رهبران و پیروان این جریان، همگی تحت الحمایه بریتانیا هستند و اگر نبود حمایت همه جانبه ارتش این کشور، این حرکت به شکست می انجامید... زندگی شاه در معرض خطر قرار دارد و به نظر بنده وی مترصد است در اولین فرصت ممکن، کناره گیری کند. رئیس الوزرا اعلام کر0د در نظر دارد شماری از بازداشت شدگان را اعدام کند.» (1)کالدول در مورد کودتا چنین می نویسد: «بعد از ظهر یکشنبه بیستم فوریه، خبر رسید که 1500 نیروی قزاق از قزوین به سمت تهران حرکت کرده و به چند مایلی شهر رسیده اند. این خبر موجب نگرانی مردم شد. شواهد حاکی از آن بود که آنها در صدد تصرف پایتخت هستند اما کسی از غرض اصلی ایشان خبر نداشت. بعد از ظهر همان روز، وزیرمختار بریتانیا به خارج از شهر رفت و ساعت 5 بعد از ظهر بازگشت. چند ساعت پیش از خروج وزیرمختار، سر کنسول سفارت بریتانیا، سرهنگ دوم هیگ، به همراه سید ضیاء الدین، رئیس الوزرای فعلی، برای گفتگو با قزاق ها از شهر خارج شدند. بر اساس شواهد موجود، این دو نفر به منظور مطمئن شدن از مقصود

1- تلگرام کالدول، شماره 9، 891 .00/1183، مورخ26 فوریه 1921

ص:157

قزاق ها شهر را ترک کردند، اما خود نیرو های قزاق اعتراف کردند که دقیقاً پیش از ورود آنها به پایتخت، نفری پنج تومان (تقریباً 5 دلار) از [مقامات] بریتانیا دریافت کرده اند. لازم به ذکر است که این قزاق ها تحت فرمان کلنل اسمیت هستند. این فرمانده انگلیسی مدتی است که در استخدام دولت ایران است و چند ماه پیش تصدی اداره اطلاعات در قزوین را بر عهده گرفت و البته پیش از آن نیز فرمانده نیرو های قزاق در آن منطقه بود. وی مکرراً به تهران سفر می کرد و بر کسی پوشیده نیست که در این سفرها بخش عمده وقت خود را در حضور سید ضیاءالدین به سر می برد. همچنین مشخص شده است که اندکی پیش از حرکت قزاق ها به سمت تهران، پولی که قرار بود میان این نیرو ها

پخش شود به دست کلنل اسمیت رسید. اما به نظر می رسد کلنل ترجیح داد تا رسیدن به تهران صبر کند و بلافاصله پس از رسیدن به پایتخت، مبلغ مذکور در میان آنها پخش شد. این وجه به امضای کلنل اسمیت از بانک برداشت شده بود. اما نکته جالب توجه این است که به نظر می رسد نه دولت ایران و نه سفارت بریتانیا تا زمانی که قزاق ها به چند مایلی شهر نرسیده بودند، هیچ کدام خبر نداشتند که قزاق ها به منظور تصرف پایتخت حرکت کرده اند و این در حالی است که نیروهای مستقر در قزوین (قرارگاه نیروهای بریتانیا در شمال ایران) تحت فرماندهی افسران بریتانیایی هستند و شهر را به همراه تجهیزات نظامی این کشور ترک کردند و پس از گذشت چهار روز و پشت سر گذاشتن صد مایل به دروازه های تهران رسیدند این دو شهر با خطوط تلفن و تلگراف با هم در ارتباط هستند و همچنین در هر دو شهر، ایستگاه های رادیویی بی سیم در اختیار انگلیسی ها است). همه این اتفاقات کاملاً حساب شده و از پیش تعیین شده پیش رفت و کاملاً مشخص است که بدون تبانی و سازش، هرگز چنین امری محقق نمی گردید... اندکی پس از نیمه شب بیستم فوریه، قزاق ها وارد تهران شدند. نیرو های ژاندارمری که موظف به حفاظت از پایتخت و مناطق داخلی کشور هستند نیز به قزاق ها پیوستند. شاه یکی از افسران سوئدی را به منظور متوقف ساختن قزاق ها در خارج از پایتخت، متصدی هنگ مرکزی سرباز ها کرد. اما این افسر متوجه شد که سرباز ها نیز به قزاق ها پیوسته اند. سه گلوله توپ و چند گلوله هوایی نیز شلیک شد. تنها نیرو های پلیس در مقابل این عده مقاومت کردند. در اداره مرکزی پلیس پیش از دستگیری تمام نیرو های پلیس، دو نفر کشته شدند. به هر حال، به نظر می رسد

ص:158

کودتا بدون خونریزی به پایان رسیده است. به زودی روشن شد که تمام چهره های برجسته این جنبش، ارتباط تنگاتنگی با [سفارت] بریتانیا دارند. سرگرد مسعود خان(1) ، که پیش از این بر مسند وزارت جنگ نیز تکیه زده، از چند ماه پیش تا کنون به عنوان معاون شخصی کلنل اسمیت در قزوین، مشغول به خدمت است. سرهنگ رضاخان، که به فرماندهی نیرو های قزاق منصوب شده است، در هنگ نظامی انگلیس- ایران خدمت و در عمل برای فرمانده این هنگ جاسوسی می کرد. وی در چند ماه گذشته همکاری بسیار نزدیکی با انگلیسی ها در قزوین داشته است. سید ضیاء الدین، رئیس الوزرا، مالک روزنامه نیمه رسمی رعد است؛ بریتانیا حامی مالی این روزنامه است. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خانه رسید، روزنامه رعد همان روزنامه ای است که در پاییز 1919 شدیداً به آمریکا، ملت و آداب و رسوم این کشور حمله کرد. سید

ضیاء الدین مردی است که سی و پنج سال از عمر وی می گذرد. «سید» واژه ای است که به فرزندان پیامبر محمد اطلاق می شود و تا پیش از کودتا سید ضیاء الدین دستار سیاه بر سر می کرد که نشانه سید بودن او بود؛ اما پس از آن «کلاه» سیاه که سرپوش معمول مردم ایران است، بر سر می کند. وی یکی از ایرانیان پر توان و استثنایی است. ضیاءالدین معاون مورد اعتماد وثوق الدوله بود؛ اکنون نیز همه مردم می دانند انگلیسی ها روزنامه او را تأمین مالی کرده و شخصاً نیز از بریتانیا وجوهی را دریافت می کند؛ اما با این حال، بعضی از مردم کم و بیش نسبت به تلاش های سیدضیاءالدین خوش بین هستند و گمان می کنند که وی در صدد تشکیل دولتی شایسته تر در این کشور است.» کالدول اضافه می کند: «یک یا دو روز پس از کودتا شاه رسماً سید ضیاءالدین را با اختیارات تام به ریاست وزرا منصوب کرد. حکومت نظامی مجدداً با شدت و حدّت هر چه تمام تر اجرا شد. همچنان قزاق ها به نیروی پلیس اعتماد نداشته و در هر یک از ایستگاه های پلیس نیرو های قزاق نیز مستقر شده اند. تا چند روز پس از کودتا ارتباطات داخلی توسط پست یا تلگراف ممنوع بود و هیچ روزنامه ای اجازه انتشار نداشت. با این حال، پس از یک هفته این محدودیت ها برداشته و روزنامه ایران به عنوان روزنامه رسمی اجازه انتشار یافت. تجمع مردم حتی در منازل شخصی همچنان ممنوع بوده و

1- مسعود کیهان، معروف به ماژور مسعودخان از فعالان کودتای 1299 و وزیر جنگ (1345-1272)

ص:159

انتشار هر گونه انتقاد از دولت نیز قدغن می باشد.» (1)

تکذیب و انکار بریتانیا

بریتانیا هرگونه دخالت و اطلاع از این کودتا را صریحاً رد کرد. به عنوان مثال در گزارش پرسش و پاسخ مجلس عوام به تاریخ دوشنبه 28 فوریه 1921 می خوانیم:

دریابان کنورثی(2) از نخست وزیر چنین سؤال کرد: آیا دولت اعلی حضرت در کودتای قزاق ها برای سرنگونی دولت ایران، هیچگونه دخالتی داشته است؛ آیا تجهیزات و دست مزد این قزاق ها توسط دولت اعلی حضرت فراهم شده؛ و رویکرد دولت اعلی حضرت نسبت به این اقدام چیست؟ آقای سِسیل

هارمزورث: از آنجا که این سؤال پاسخی نسبتاً طولانی دارد، با کسب اجازه از نمایندگان محترم حاضر در جلسه، آن را در گزارش رسمی منتشر خواهم ساخت.» گزارش رسمی: «یگان های مختلف قزاق، که تمام نیرو های آن ایرانی هستند تحت فرماندهی افسران ایرانی از قزوین به سمت تهران حرکت کرده و در بیست و یکم فوریه اندکی پس از نیمه شب وارد پایتخت شدند. افسر ایرانی این نیرو ها اذعان داشت که قزاق های ایرانی، که تجربه رویارویی با بلشویک ها را داشتند، از این که دولتی بی کفایت جایگزین دولت بی کفایت تری می شود، خسته شدند. دولت هایی که نتوانستند از پیشروی بلشویک ها جلوگیری به عمل آورند و به دلیل اهمال کاری ایشان، نیرو های بریتانیا نیز از ایران خارج شدند. قزاق ها وفاداری خود را به شاه اعلام کرده، اما تصریح کردند مشاورین شیطان صفتی را که اعلی حضرت را احاطه کرده اند، کنار خواهند زد. افسران ارشد قزاق ها، حسن نیت خود را درباره اتباع خارجی ابراز داشته و تأکید کردند جای هیچ نگرانی و ترس برای اتباع خارجی نیست. از آنجا که هیچ نیروی نظامی مانع ورود آنها به شهر نشد، قزاق ها به راحتی شهر را تصرف کردند، ادارات دولتی را تحت کنترل خود درآورده و خیابان ها را قرق کردند. ژاندارمری و پلیس محلی به ایشان پیوسته و نظم و آرامش در شهر

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 11، 00/1196. 891، مورخ5 آوریل 1921
2- Commander Kenworthy

برقرار شد. طبیعی است که به دنبال این اقدامات، دولت سپهدار سقوط کرد و رئیس الوزرا به سفارت اعلی حضرت شاهنشاهی بریتانیا پناه آورد. اما متعاقباً وادار به ترک سفارت شده و به وی اطمینان داده شد که مورد تعرض قرار نخواهد گرفت. انقلابیون تا این تاریخ دست به تشکیل دولت نزده اند، اما بسیاری از مقامات برجسته کشوری را دستگیر کرده اند. بازار تعطیل شده و در بیست و دوم فوریه شهر در آرامش کامل فرو رفته است. دولت اعلی حضرت شاهنشاهی بریتانیا هیچ دخالتی در این امور نداشته و هیچ مسئولیتی را در قبال اعمال قزاق های ایرانی بر عهده نمی گیرد. کمک هزینه هایی که بریتانیا برای حفظ و نگهداری از این نیرو ها پرداخت می کرد، در می سال 1920 متوقف شده است. دولت اعلی حضرت نسبت به قزاق ها موضع بی طرفانه اتخاذ کرده است. [(1)]

والاس اسمیت موری، کاردار سفارت آمریکا، در یکی از گزارش های سال 1925 نظر خود را در مورد انکار دولت انگلیس در هر گونه دخالت در کودتا را چنین تفسیر می کند: «نیروی نظامی فعلی ایران مبدأ و سرچشمه خاص خود را دارد؛ همانطور که وزارت خارجه مطلع است، این نیرو در زمان کودتای 21 فوریه 1921 سید ضیاءالدین به وجود آمد؛ زمانی که رهبران کودتا 800 قزاق را به فرماندهی سرهنگ رضاخان راهی تهران کرده و حکومت متزلزل سپهداراعظم را سرنگون کردند. (جناب آقای بالفور در کتاب خود تحت عنوان وقایع اخیر در ایران شمار این قزاق ها را 2500 نفر ذکر می کند). در واقع هنگ قدیمی قزاق ها که پس از اخراج افسران روسی، به فرماندهی افسران انگلیسی در قزوین مستقر شد، به سختی می شود باور کرد که کودتا بدون اطلاع و رضایت سفارت بریتانیا اجرا شده است. علاوه بر این، کلنل گلروپ فرمانده ژاندارمری تهران و جنرال وستداهل فرمانده نیرو های پلیس، در شب پر حادثه 21-20 فوریه به نیرو های خود دستور دادند از قرارگاه های خود خارج نشوند. در پی این خوش خدمتی، دولت بریتانیا به دلیل «وفاداری به منافع بریتانیا در ایران» ایشان را مفتخر به دریافت نشان G.C.M.G کرد. این وقایع بیش از پیش ایرانیان را به دخالت بریتانیا مظنون کرد و آنها را مطمئن ساخت که این کودتا خود به خود صورت نگرفته است.

1- گزارش اسکینر و ضمیمه، شماره 4316، 00/1184. 891، مورخ10 مارس 1921

ص:161

جدای از وقایع مذکور، سیدضیاءالدین پس از اینکه زمام قدرت را به دست گرفت، علی رغم اینکه وی به دلایل سیاسی می بایست توافقنامه انگلیس- ایران را «باطل اعلام می کرد»، در پی عملی کردن آن بود و با عزت و احترام فراوان با هیأت های نظامی و اقتصادی انگلیسی برخورد کرد؛ این رفتار مؤید این بود که او نیز یکی از عوامل بریتانیا است.» (1)

نامه ژنرال دیکسون به انگرت

نقش بریتانیا در کودتا، در نامه ای که ژنرال دیکسون به انگرت، کاردار سفارت آمریکا می نویسد نیز مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. دیکسون در سال های 1919-1918 بازرس کل نیرو های نظامی در شرق ایران (پلیس شرق ایران) بود و از سال 1919 تا فوریه 1921 که به صورت ناگهانی ایران

را ترک کرد، فرماندهی کمیسیون نظامی توافقنامه انگلیس ایران را بر عهده داشت:

مفتخرم به ضمیمه این گزارش، اطلاعات محرمانه ای را برای وزارت خارجه ارسال کنم: رونوشتی از نامه محرمانه ای که ژنرال دیکسون، به تاریخ 6 ژوئن 1921 خطاب به این جانب نگاشته است؛ نامه ژنرال دیکسون به لرد کرزن به تاریخ 14 می 1921 و نامه جان ال. کالدول، آخرین وزیرمختار آمریکا در تهران، به ژنرال دیکسون که در تاریخ 1 مارس 1921 نگاشته شده است. از مقامات وزارت خارجه خواهش دارم به اظهارات کلنل اسمیت (که در صفحه دوم نامه ژنرال دیکسون به اینجانب آمده است) توجه ویژه مبذول دارند. به گفته ژنرال دیکسون وی یکی از افسران انگلیسی است که نیرو های قزاق در قزوین را سازماندهی کرد و به سمت تهران به حرکت درآورد و موجبات سرنگونی دولت را فراهم آورد. منظور از «اسمارت» در این نامه، آقای دبلیو. ای. اسمارت است؛ وی دبیر امور شرقی در سفارت بریتانیا در تهران است. عبارت «هیگ و همکاران» به سرهنگ دوم تی. دبلیو. هیگ و افراد زیر اشاره دارد: سرهنگ دوم ویکهام، رایزن وقت سفارت بریتانیا؛ آقای هاوارد، وابسته نظامی وقت و قنسول فعلی بریتانیا در تهران؛ و شمار

1- گزارش موری، شماره 952، 00/1346. 891، مورخ6 مارس 1925

ص:162

دیگری از مردان انگلیسی که خواهان تأثیرگذاری و فعالیت هستند. آقای نرمن، وزیرمختار بریتانیا، که شایع شده است درصدد کناره گیری است، یک روز بعد از کودتا به اینجانب اطمینان داد که به هیچ وجه از این کودتا اطلاع نداشته است... نامه ای که به لرد کرزن نوشته شده به خوبی اوضاع ایران و به ویژه فعالیت های بریتانیا را تشریح می کند و صراحت ستودنی آن با جو محرمانه ای که بسیاری از مقامات بریتانیا در اینجا به وجود آورده اند، کاملاً در تضاد است. از آنجا که ژنرال دیکسون در گفتگو های خود کاملاً صریح است، مقامات بریتانیا در ایران به این نتیجه رسیدند که او اطلاعات محرمانه دولت انگلیس را در اختیار سفارت آمریکا می گذارد و این امر در نهایت باعث انفصال او از کار شد (این مطالب در صفحه پنجم نامه دیکسون به لرد کرزن ذکر شده است).

نامه دیکسون به انگرت:

لندن، 6 ژوئن 1921؛ مدتی است که درصدد نوشتن نامه ای به شما هستم... امیدوارم نامه ای که برای شما می نویسم از بمبئی دریافت کنید و دستگاه سانسور سید ضیاءالدین و همکارانش به این نامه دسترسی پیدا نکنند!... زمانی که در کرمانشاه بودم، در دیدار با صارم الدوله، والی استان های غربی مدت زیادی به گفتگو با یکدیگر نشستیم. صارم الدوله می دانست که سیدضیاء در پی «دستگیری» او است و به همین دلیل دست به اقداماتی پیشگیرانه زد. اما تردید داشتم که این اقدامات مؤثر واقع شود؛ حدسم درست بود و زمانی که به لندن رسیدم خبر رسید که عوامل سیدضیاء، صارم الدوله و قوام السلطنه را دستگیر کرده اند.» دیکسون می افزاید: «زمانی که به قزوین رفتم در دیدار با کلنل اسمیت، وی اقرار کرد که او نیرو های قزاق را سازماندهی و به سمت تهران اعزام کرده است. وی همچنین اعتراف کرد که سفارت بریتانیا در تهران کاملاً از این جریان با خبر بوده است. وی از دخالت آقای نرمن چیزی نگفت، اما اعتراف کرد که اسمارت در این قضیه بی تأثیر نبوده است... اسمیت مردی است که اختیار زبان خود را ندارد و من از این نقطه ضعف بسیار منتفع شده ام. به عنوان مثال وی به هراس سید ضیاء از رضاخان اشاره کرد و گفت که وی به منظور در دست گرفتن اوضاع و کنترل این مرد، به تهران اعزام شده است. اسمیت مطمئن بود که از پس این کار برآمده، اما من

ص:163

خندیدم و گفتم حتماً همینطور است و رضاخان نیز او را به «یک فنجان قهوه» دعوت کرده است! در یکی از روزنامه های فرانسوی مطلبی خواندم که در آن ادعا شده بود سید ضیاء مجبور است در پناه نیرو های قزاق از ایران خارج شود چرا که قدرت در دستان رضاخان است!... وقتی به انگلستان رسیدم به وزارت خارجه رفته و در آنجا میان من و اُلیفانت، رئیس بخش امور شرقی وزارت خانه، گفتگوی پر سر و صدایی درگرفت. تا آنجا که به یاد دارم تا آن زمان چنین برخورد گستاخانه ای با من نشده بود... با این حال خود را کنترل کرده و چیزی نگفتم... سپس مستقیماً به لرد کرزن گزارش داده و این نامه را ضمیمه گزارش خود کردم. پس از ده روز که پاسخی دریافت نکردم فرصتی پیش آمد که به وزارت خانه بروم. در آنجا بر خلاف گذشته، با برخوردی کاملاً متفاوت مواجه شدم و عزت و احترام آنان مرا بسیار شگفت زده کرد. در پایان وزیر خارجه طی نامه ای از خدمات من در ایران تشکر کرد.

در بخشی از نامه ای که به کرزن نوشته شد، چنین می خوانیم:

در ارتباط با کودتای اخیر... تا مدتی مردم ایران به دست داشتن من در این کودتا مظنون بودند و انکار های من در ابتدا به هیچ وجه مورد قبول واقع نمی شد. سیدضیاءالدین به دلیل اضطرابی که در سرکوب کردن مخالفت ها به او دست داده است، نه تنها ثروتمندانی را که می توانست از آنها باج بگیرد دستگیر کرده، بلکه رهبران مردمی و ناسیونالیست ها را نیز روانه زندان کرده است چرا که از مخالفت آنها با عملکرد غیر قانونی خود واهمه دارد... تلاش های من برای رد هر گونه دخالت در کودتا، با بن بست مواجه شد و عموم مردم ایران معتقدند که این یک کودتای انگلیسی است؛ این نتیجه گیری از دو اصل نشأت می گیرد. اول اینکه شمار زیادی از نیرو های قزاق به صورت مخفی از قزوین به تهران حمله کردند. قزوین شهری است که افسران انگلیسی در آن مستقر هستند. مردم ایران از این مسئله متعجبند که این تعداد نیروی قزاق چگونه توانستند بدون اینکه توجه انگلیسی ها را به خود جلب کنند از قزوین خارج شوند. این در حالی است که سه ماه پیش، زمانی که افسران روسی از ایران اخراج شدند، تعدادی از این افسران تلاش کردند به همراه شمار بسیار اندکی از قزاق ها به سمت تهران حرکت کنند، اما بریتانیا به

سرعت متوجه شد و حرکت آنها را عقیم گذاشت. دومین مسئله ای که شک مردم ایران را برانگیخته این است که پوتین قزاق هایی که تهران را فتح کردند از انبار مهمات انگلیس در قزوین تأمین شده است. دلایل دیگری هم ذکر شده است، اما اصل و اساس صحیحی ندارند. بنده نیز از همکاری کلنل اسمیت در کودتا خبر نداشتم و زمانی که تهران را ترک کردم از زبان خود او این مسئله برای من روشن شد.» اظهارات دیکسون در مورد فرمانده نظامی کودتا از این قرار است: «رضاخان، فرمانده نظامی سید ضیاء، مردی است که به خوبی او را می شناسم. وی در نابسامانی های سال 1918 به یکی از فرماندهان خود به نام کلنل کلرژه، خیانت کرد(1) ؛ بهار گذشته، زمانی که مسئله سازماندهی مجدد نیرو های قزاق در قالب یک ارتش متحد الشکل، به مسئله ای جدی تبدیل شد، وی پیشنهاد خیانت به افسران روسی خود را پیش کشید. چندی پیش که به قزوین سفر کردم، کلنل اسمیت به من خبر داد که سید ضیاء از قدرت رو به افزایش رضاخان به شدت هراس داشته و از او درخواست کرده است برای کنترل رضاخان تدابیری بیاندیشد.» در پاراگراف یکی مانده به آخر این نامه چنین می خوانیم: «احساس می کنم نمی توانم این نامه را بدون پرداختن به مسئله ای دیگر به پایان برسانم. در مدتی که در تهران مشغول به خدمت بودم، متهم شدم که روابط سیاسی نامناسبی با سفارت آمریکا برقرار ساخته ام. این اتهامات هم بنده

و هم وزیرمختار آمریکا را بسیار می آزارد. این حقیقت دارد که در آن زمان به آقای کالدول، خانواده وی و دیگر اعضای سفارت آمریکا بسیار نزدیک بودم. در پی همین دوستی به تدریج متقاعد شدم مادامی که ما بدون هیچ غرضی به نفع مملکت ایران تلاش می کنیم، می توانیم روی کمک و همکاری با ارزش آمریکا یی ها حساب کنیم. ایشان از یک طرف در میان ملیّون ایران نفوذ داشته و از سوی دیگر به کمک میسیونر های آمریکایی تشکیلات آموزشی بسیار خوبی را فراهم ساختند که در نتیجه امید می رفت به کمک یکدیگر ارتش متحد الشکل ایران را سامان دهیم. به ضمیمه همین گزارش، رونوشتی از نامه

1- رضاخان که در آن زمان معاون آتریاد قزاق مستقر در همدان بود به همکاری رئیس خود و با کمک انگلیسها علیه کلنل کلرژه که فرمانده کل قزاقها بود کودتا کردند و او را برکنار نمودند

آقای کالدول که هنگام خروج از ایران به دست بنده رسید برای شما ارسال می کنم. ایشان اجازه فرمودند مقامات کشور خود را از مفاد آن آگاه سازم. (1)

اعلامیه های رضاخان: «حکم می کنم»

کودتای 21 فوریه 1921 افسر گمنامی به نام رضا را وارد عرصه سیاست کرد. وی در 22 فوریه 1921 دو «اعلامیه» منتشر ساخت. بیوگرافی کوتاهی که در آوریل سال 1923 آماده شد، پیش زمینه خوبی از رضا شاه پهلوی آینده ارائه می کند: «در سال 1876 در سوادکوه مازندران در خانواده ای فقیر متولد شد. پدرش ایرانی و مادرش از مهاجرین قفقازی بود که زادگاه او پس از توافقنامه ترکمنچای به دست روس ها افتاد (1828). در 16 سالگی وارد ارتش شد و مدارج نظامی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا اینکه در نهایت در هنگ قزاق ها به درجه کلنلی ارتقا یافت. وی قادر است به روسی و ترکی صحبت کند ولی در مجموع بی سواد است. در کودتای 21 فوریه 1921 به عنوان فرمانده نیرو های نظامی که به سمت تهران حرکت کردند انتخاب شد. سیدضیاء و دیگر رهبران جنبش امیدوار بودند به محض اینکه رضا اهداف ایشان را عملی ساخت، می توانند از شر او خلاص شوند. اما وی نه تنها در برابر تلاش های ایشان ایستادگی کرد و از جایگاه فرماندهی خود کنار نرفت، بلکه با برکنار کردن وزیر جنگ (26 آوریل 1921) شخصاً وزارت جنگ را بر عهده گرفت و با این کار امید رهبران کودتا را به یأس تبدیل کرد. سپس

سیدضیاء را سرنگون کرد (می 1921) و از آن زمان تاکنون در مسند وزارت جنگ بانفوذترین عضو کابینه می باشد.» (2)بعد از اینکه رضاخان، شاه ایران شد، روزنامه های خارجی با اشاره به طبقه اجتماعی پایین او، ماجرا های دیپلماتیک فراوانی را به وجود آوردند. علاوه بر این بریتانیا با درج مقالات خبری و اشاره به اصالت رضا شاه، به راحتی میان ایران و دیگر کشور ها- خصوصاً ایالات متحده- تنش های دیپلماتیک به وجود می آورد. همچنین از آنجا که رضا «تقریباً بی سواد» بود، کاملاً مشخص است که «اعلامیه رضاخان میرپنج به تاریخ 22 فوریه 1921» توسط

1- گزارش انگرت و ضمائم، 00/1202. 891، مورخ25 آگوست 1921
2- گزارش کرنفلد، شماره 157، 002/114. 891، مورخ2 آوریل 1923

ص:166

اربابان او تهیه شده است. در این اعلامیه می خوانیم:

حکم می کنم: ماده اول- تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند. ماده دوم- حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر کسی نباید در معابر عبور نماید. ماده سوم- کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد. ماده چهارم- تمام روزنامه جات، اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند. ماده پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند با قوه قهریه متفرق خواهند شد. ماده ششم- و در تمام مغازه های شراب فروشی و عرق فروشی، تأتر و سینما فوتوگرافها و کلوپ های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد. ماده هفتم - تا زمان تشکیل دولت تمام ادارات و دوائر دولتی غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهند بود. پستخانه و تلگرافخانه و تلفونخانه هم مطیع این حکم خواهند بود. ماده هشتم- کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت ترین مجازات ها خواهند رسید. ماده نهم- کاظم خان(1) به سمت کماندانی شهر انتخاب و معین می شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود. (امضا)، رئیس دیویزیون قزاق اعلی حضرت اقدس شهریاری و فرمانده کل قوا. (رضا)

اعلامیه دیگری که در 22 فوریه منتشر شد از این قرار است:

ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمی توانستیم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار اقدس و تاجدار ما حضور دارد. فقط به تهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد. حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختی ها و فلاکت ملت خود واقع نگردد. حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند. حکومتی که بیت المال مسلمین را

1- کلنل کاظم خان سیاح از افسران ژاندارمری و متحد رضاخان در روز کودتا (1349-1274)

ص:167

مرکز شقاوت ها، کانون مظالم و قساوت نسازد. حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند. حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی [تبریزی، کرمانی] را با خواهر خود فرق نگذارد. حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی، بدبختی مملکتی را تجویز ننماید. حکومتی که بازیچه دست سیاسیون خارجی نباشد. حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض هر روز آبروی ایران را نریزد و مملکت خود را زیر بار فروتنی نبرد. ما سرباز هستیم و فداکار حاضر شده ایم برای انجام این آمال خود را نثار نمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزوئی نداریم؛ هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن، آزادی، آسایش و ترقی را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید بلکه به معنی واقعی ملت بنگرد، آن لحظه است که ما خواهیم توانست به آتیه امیدوار بوده و چنانچه نشان دادیم وظیفه مدافعه وطن را ایفا نمائیم، با تمام برادران نظامی خود، ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناک شریک فداکاری اردوی قزاق بودند، کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون، بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند؛ همه شاه پرست و فداکار وطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگذار مملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه ایران؛ زنده باد ملت ایران، پاینده باد ملت ایران قوی و باعظمت باد قشون قزاق دلاور ایران. (امضا) رضا، رئیس دویزیون قزاق اعلی حضرت شهریاری و فرمانده کل قوا. (رضا) (1)

رهبران کودتا بلافاصله دستور دستگیری شمار زیادی از متنفذین شهر را صادر کردند. کالدول اوضاع را چنین تشریح می کند: «از آنجا که اوضاع و احوال آینده غیرقابل پیش بینی بود، در چند روز اول پس از «فتح» تهران، شور و هیجان مفرطی بر شهر حاکم شد. بلافاصله معلوم شد که اوضاع تحت کنترل سیدضیاءالدین است و او

1- گزارش کالدول و ضمائم، 911117. 891، مورخ 5 مارس 1921

ص:168

حوادث شهر را جهت دهی می کند. اولین کاری که بدان پرداخته شد، دستگیری افراد سیاسی بود؛ خصوصاً آن عده ای که به مدد جایگاه سیاسی خود مال فراوانی اندوخته بودند. همچنین افراد ضعیف تری که آزادی آنها برای دولت فعلی ایجاد دردسر می کرد، دستگیر شدند؛ از میان این افراد، عده ای صرفاً دشمنان شخصی رئیس الوزرا بودند. ظاهراً دلیل عمده این دستگیری ها، تأمین بودجه مصارف و مخارج عمومی بود. با این حال دشوار به نظر می رسد که چنین منبعی بتواند نیاز های دولتی را برآورده سازد. حتی ثروتمند ترین مردم ایران قادر به پرداخت پول نقد نمی باشند؛ مردم ایران عملاً هیچ شناختی از اوراق بهادار نداشته و قسمت اعظم دارایی افرادی که دستگیر شده اند، مستغلات و اموال غیرمنقول می باشد. تقریباً تمام این اموال و دارائی ها که در همین مملکت قرار دارند، در عمل یکجا به دولت واگذار می شوند؛ چه دولت آنها را مصادره کند و چه با قرار دادن وثیقه مورد قبول، پرداخت آنها به آینده موکول گردد. وجهی که در عمل از این طریق کسب می شود، حتی مصارف و مخارج ضروری یک سال دولت را کفاف نمی کند و چنانچه دولت علاقمند به ادامه حیات خود باشد، این درآمد در مقابل درآمدی که از طرق دیگر می تواند کسب کند، بسیار ناچیز به نظر می رسد. با این حال تا زمانی که تمام دارائی های ممکن استخراج گردد، فشار دولت به ثروتمندان ادامه خواهد یافت. با اینکه تعداد ثروتمندان ایران بسیار اندک است، اما بسیاری از این افراد زمانی که در سمت های دولتی مشغول به خدمت بودند، اموال فراوانی را انباشتند، لذا رژیم فعلی به منظور صیانت از خود درصدد است مازاد اموال این افراد را ضبط کند... شاهزاده فرمانفرما، والی استان فارس (در جنوب ایران) یکی از اولین افرادی بود که دستگیر و چیزی نزدیک به چهار میلیون دلار از او مطالبه شد.

شایعه های زیادی در رابطه با دستگیری او وجود دارد. از آنجا که او در میان مردم به حمایت از بریتانیا شهره بود و در جنوب ایران همکاری همه جانبه ای با این کشور داشت، دستگیری او تعجب همگان را برانگیخت. بنابراین انتظار می رفت که سفارت بریتانیا مانع چنین رویدادی شود، اما ظاهراً این سفارت در حمایت از بسیاری از هواداران خود هیچ اقدامی نکرده است. سپهدار اعظم که در زمان کودتا رئیس الوزرا بود، از جانب وزیرمختار بریتانیا حمایت شد؛ این در حالی است که تمام اعضای کابینه دستگیر و روانه زندان شدند. از میان افرادی که دستگیر و مبالغ هنگفتی از ایشان مطالبه شده است می توان به این افراد

اشاره کرد: شاهزاده نصرت الدوله (فیروز) پسر فرمانفرما، وزیر خارجه وثوق الدوله که به تازگی از سفر دو ساله خود به اروپا بازگشت (در این سفر یکی از همراهان شاه بود)؛ وی در این سفر بسیار مورد احترام و توجه خانواده سلطنتی بریتانیا و دیگر کشور ها قرار گرفت، دو میلیون دلار؛ پسر دیگر فرمانفرما، شاهزاده سالارلشگر، وزیر جنگ در کابینه پیشین، یک میلیون دلار؛ عین الدوله، رئیس الوزرای پیشین، دو میلیون دلار؛ سعد الدوله، رئیس الوزرای پیشین، پانصد هزار دلار؛ سپه سالار، رئیس الوزرای پیشین، سه میلیون دلار. شمار دیگری از مقامات کابینه پیشین و همچنین چهره های برجسته شهر به اتهام توطئه چینی علیه شاه دستگیر شدند. اما در واقع این افراد به منظور امنیت جایگاه و صیانت از زندگی سیاسی رئیس الوزرای فعلی روانه زندان شدند. از این میان می توان به چهره های زیر اشاره کرد: ممتازالملک، وزیرمختار سابق در واشنگتن؛ مستشار الدوله و ممتاز الدوله، از مقامات کابینه پیشین؛ میرزایانس، نماینده ارامنه در مجلس؛ سیدحسن مدرس، یکی از نمایندگان بانفوذ و برجسته ملیّون در مجلس. معین التجار رئیس اتاق بازرگانی و تجار تهران (که در سال 1919 به قزوین تبعید شده بود)، با پرداخت یک میلیون دلار آزاد شد. وی بخشی از این مبلغ را از دارایی خود و بخش دیگر آن را با دادن رسید به دولت، پرداخت کرد. لازم به ذکر است افرادی چون مشیر الدوله، مستوفی الممالک (هر دوی آنها به عنوان رئیس الوزرا های صادق شناخته می شوند)، مؤتمن الملک، حکیم الملک و افراد دیگری که در این جرگه جای می گیرند، دستگیر نشدند. همچنین هیچ یک از بختیاری ها دستگیر نشدند؛ این در حالی است که بارها خیانت و عدم صداقت این افراد به اثبات رسیده است.» (1)

در گزارشی به تاریخ 13 دسامبر 1924، موری در مورد دستگیری و آزادی فیروز و فرمانفرما چنین می نویسد: «پس از سقوط کابینه وثوق الدوله، فیروز همچنان در اروپا به سر می برد... وی در 7 فوریه 1921 مخفیانه به تهران بازگشت، بنابراین گمان می رفت به کمک سفارت بریتانیا وی را جانشین رئیس الوزرای وقت سپهدار اعظم، کنند. سپهدار اعظم خود نیز جانشین فرد بزدلی به نام مشیر الدوله شده بود که هیچ نوع موفقیت در به اجرا گذاشتن توافق نامه ایران– انگلیس نداشته. شاهزاده فیروز به تلخ ترین اهانت

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 11، 00/1196. 891، مورخ5 آوریل 1921

ممکن در زندگی خود مجازات شد. در 21 فوریه همان سال، یک هنگ از قزاق های ناراضی، که تحت فرمان کلنل اسمیت در قزوین مستقر بودند، به فرماندهی رضاخان و با تأیید سید ضیاءالدین و احتمالاً سفارت بریتانیا، تهران را به اشغال خود درآورده، سپهدار را از کار برکنار کردند و سیدضیاء را به ریاست وزرا برگزیدند. در میان کسانی که دستگیر شدند، شاهزاده فیروز نیز به چشم می خورد که تا ماه می همان سال در زندان به سر برد. بسیاری بر این باورند که بریتانیا خود اجازه دستگیری فرمانفرما و شاهزاده فیروز را صادر کرده است. این دو از قدرتمندترین هواداران بریتانیا هستند. به نظر می رسد بریتانیا با این کار در پی این بود که ثابت کند هیچ گونه دخالتی در کودتای سید ضیاء نداشته است. شکی نیست که بریتانیا در این قضیه دست داشته است؛ فرماندهی کلنل اسمیت در قزوین و همچنین پیوستن ستوان هیگ به عنوان «مستشار» به سفارت بریتانیا و دیدار او با قزاق ها در نزدیکی کرج، حاکی از دخالت های این کشور است؛ با این حال، نمی توان باور کرد که شاهزاده فیروز در چنین موقعیتی دست به اقدامی علیه خواسته های ایشان بزند. توجیهی که از نظر بنده منطقی و مستدل به نظر می رسد، از جانب کسانی ارائه شده است که با اوضاع و احوال آن زمان به خوبی آشنا هستند؛ بریتانیا به دستگیری و تحقیر شاهزاده فیروز رضایت داد به این دلیل که وی پس از دریافت رشوه ای کلان در انجام مأموریت خود یعنی اجرای نقشه ها و سیاست های بریتانیا در ایران، شکست خورد. با این حال بریتانیا تنها به تحقیر آنها بسنده کرد و اجازه نداد که سید ضیاء خواسته خود را عملی کند؛ سیدضیاء بدون تردید درصدد بود تمام زندانیان خود را اعدام کند. بریتانیا با دست آویز قرار دادن نشان های سلطنتی شاهنشاهی بریتانیا، مانع اعدام شاهزاده فرمانفرما و پسر او شد. شاهزاده فیروز و همچنین

پدر وی، مفتخر به دریافت نشان G.C.M.G شده اند. به هر حال انتقام جویی بریتانیا تأثیر خود را داشت. از روزی که وی از زندان آزاد شده است، حیثیت و اعتبار او کاملاً در هم شکسته است. عوام الناس ایران بر این باورند چنانچه یک شخصیت بزرگ ایرانی دستگیر و زندانی شود، آبرو و حیثیت او از بین می رود. در نظر این مردم، زندان جایگاه مردم فقیر و ضعیف است.» (1)

1- گزارش موری، شماره 787، 9111/181. 701، مورخ13 دسامبر 1924

ص:171

گزارش مطبوعات در مورد دستگیرشد گان حاوی اطلاعات مفیدی است. [روزنامه] ایران در 30 مارس 1921 می نویسد: «مصدق السلطنه، والی فارس، که خود را یک لیبرال می داند، پس از با خبر شدن از کودتا در تهران، منصوب شدن سید ضیاء به ریاست وزرا، انتشار بیانیه وی و دستگیری فرمانفرما و پسرش به شدت عصبانی شد؛ به ویژه خبر دستگیری عمو و پسر عموی وی بسیار او را ناراحت کرد. وی اذهان ملاکین این منطقه را مسموم ساخته و به ایشان گفته رئیس الوزرا در پی استقرار رژیمی بلشویکی در مملکت است. وی دامنه اغتشاشات خود را افزایش داده و بیش از پیش به نارضایتی عمومی دامن می زند. وی می کوشد حکومت مرکزی را وحشت زده کند تا از این طریق اقوام خود را آزاد سازد.» روزنامه ایران در 24 آوریل مدعی می شود فیروز، صارم الدوله والی کرمانشاه و مفخم الملک والی همدان علیه رهبران کودتا توطئه چینی کرده اند: «به منظور تحقق چنین هدف شرم آوری، نصرت الدوله، وزیر خارجه پیشین، در یکی از منازل کرمانشاه، حجم انبوهی از سلاح و مهمات گردآوری کرد. خوشبختانه نقشه شوم آنها برملا شد و به دستور رئیس الوزرا، سرگرد محمودخان نصرت السلطنه، مفخم الملک و تمام همکاران آنها را دستگیر کرد؛ و به خیانت و خدعه آنها پایان بخشید.» روزنامه ایران در پنجم آوریل دستگیری قوام السلطنه را این چنین گزارش می کند: «گزارش های مکرری که از خراسان می رسید حاکی از آن بود که قوام السلطنه، والی این استان، به حرکت های معاندانه و توطئه چینی علیه دولت مرکزی و کودتای اخیر همچنان ادامه می داد؛ در حالی که این کودتا با اهداف عالی اجتماعی و به منظور بازسازی اداری ایران، صورت گرفت. وی می کوشید به مدد این تبلیغات [مسموم] ثمره زحمات رعایا را به ثروت خود بیفزاید. قبل از اینکه فعالیت های او مثمر ثمر واقع شود یا امنیت این استان را به خطر بیندازد، وی با تمام همراهانش، غروب روز دوم ماه آوریل دستگیر شد. به

دستور رئیس الوزرا، کلنل محمدتقی خان، یکی از افسران شجاع و خوش آوازه ژاندارمری، مأمور شده است آرامش را به استان خراسان بازگرداند.» روزنامه ایران در 19 آوریل دستگیری صارم الدوله را گزارش می کند: «شاهزاده صارم الدوله (1)والی همدان و کرمانشاه، به دست نیرو های ژاندارمری کرمانشاه دستگیر شد. خیانت و دسیسه چینی

1- اکبر میرزا صارم الدوله (1264-1354 ه ش)

او بر کسی پوشیده نیست و اخیراً با سرکوب کردن رعایا، خود را بیش از پیش مفتضح کرد. وی همچنین اقداماتی معاندانه علیه دولت ترتیب داده و مبالغ گزافی را به بهانه های واهی از خزانه دولت خارج کرد. دوستان و همکاران او نیز دستگیر شده اند و به فرمان رئیس الوزرا او را از جاده اراک به تهران منتقل خواهند کرد.» در 24 آوریل: «پس از شکل گیری حکومت فعلی در پایتخت، صارم الدوله والی کرمانشاه و دوستان و اعضای خانواده فرمانفرما در این استان شروع به مشوش ساختن افکار عمومی کردند. به عنوان مثال به مردم گفته بودند که حرکت های اخیر در تهران به زودی فروکش خواهد کرد. توده مردم هیچ توجهی به گفته های ایشان نکردند. این مردم سال های سال چشم انتظار چنین کودتایی در کشور خود بودند... پس از استقرار دولت جدید، رئیس الوزرا اعلامیه خود را برای والی این شهر مخابره کرد تا وی آن را به اطلاع مردم برساند. صارم الدوله از این کار سر باز زد تا اینکه خبر آن در سراسر شهر پیچید... پسر خواجه فرج، یک تاجر یهودی، مرتکب قتل شد؛ صارم الدوله سربازان خود را برای دستگیری قاتل فرستاد؛ اما ایشان در قبال دریافت مبلغی گزاف اجازه دادند قاتل بگریزد!» اندکی بعد افراد کم اهمیت تر نیز دستگیر شدند. روزنامه ایران در 4 می چنین گزارش می کند: «میرزا جهان شاه خان امیرافشار، سردسته یاغیان خمسه و زنجان، به دستور رئیس الوزرا توسط نیروهای ژاندارمری و قزاق دستگیر و به همراه یارانش به قزوین منتقل شد.» در ششم می این روزنامه گزارش می کند که به دستور رئیس الوزرا، امیر افشار به تهران منتقل می گردد. گزارش مطبوعات در مورد ضبط اموال نیز قابل توجه است. روزنامه ایران در 6 مارس 1921 در مورد ضبط سلاح هایی که در اختیار فرمانفرما بود چنین می نویسد: «فرمانفرما این اسلحه ها را در باغ خود در اصفهان مخفی کرده بود. ژاندارم های محلی به دستور دولت مرکزی سلاح و مهمات مخفی فرمانفرما را مصادره کردند.» روزنامه ایران در 12

مارس نیز گزارش می دهد: «دولت به قزاق ها دستور داده است که اسب، قاطر و اتومبیل های متعلق به افراد زیر را مصادره کنند: شاهزاده فرمانفرما، سپهسالار اعظم، شاهزاده نصرت الدوله، شاهزاده سالار لشگر، شاهزاده عین الدوله و دیگران. در روزهای سخت قحطی، به قیمت جان هزاران انسان بی گناه، به این حیوانات غذا و علوفه کافی می رسید بدون اینکه ذره قلب این آریستوکرات های رفاه طلب به درد آید. آنها نجات این حیوانات را به از دست دادن نیروی کاری خود

ص:173

ترجیح دادند و دوام تفریح و سرگرمی خود را با جان انسان ها مبادله کردند.» ایران در 11 مارس گزارش می کند که حاج معین التجار «در جمع هیأت وزرا حاضر شد و از تمام حقوق خود در ممسنی اعراض کرد. ممسنی یکی از ولایات مهم و پر ثمر استان فارس است که سالانه درآمد هنگفتی را عاید دولت می کند. وی همچنین از دعاوی خود در مورد جزیره رامهرمز و ساختمان گمرک در بوشهر دست کشیده و آنها را به دولت واگذار کرد. وی همچنین از مطالبه 150000 تومانی خود از دولت و سود آن چشم پوشید. سپس به او اجازه داده شد به خانه خود بازگردد.» ایران در 17 مارس مصادره منزل و پارک هشت بهشت در اصفهان را چنین توصیف می کند: «این منزل و پارک نیز همانند قریه ممسنی (که دولت آن را از چنگال معین التجار بیرون آورد) که آریستوکرات ها آن را به زور به دست آورده بودند، توسط دولت ضبط شد. امیدواریم که قریه ها و مناطق مشابهی که به ناحق به دست عده ای ثروتمند افتاده است، به زودی در دست مالک اصلی آن یعنی دولت قرار گیرد.» ایران در 20 مارس چنین می نویسد: «در پی مصادره بانک تومانیانس، دولت اموال وی را نیز ضبط کرد.» ایران در 30 مارس می نویسد: «شایعه تفتیش تمام خانه ها توسط پلیس کاملاً بی اساس است.» غارت خانه ها به بهانه ضبط اسلحه همچنان ادامه داشت. در همان شماره از روزنامه ایران اعلام شد که «بیش از 500 تفنگ و نیزه قدیمی از خانه امیر الدوله ضبط شد.» کمک به فقرا و ایتام بهانه دیگری برای مصادره اموال مردم بود. بر اساس گزارش 10 می روزنامه ایران، کابینه به شهرداری تهران دستور داد که «تمام فقرا و ایتام رها شده در خیابان ها را جمع آوری کند.» این روزنامه می افزاید: «چهار مکان برای نگهداری از ایتام بی سرپناه در نظر گرفته شده است که عبارتند از: منازل و پارک های معدل الممالک، صدیق السلطنه، اعتماد حضور و ارشک خان. دولت تلاش می کند این منازل و مستغلات را تعمیر و قابل استفاده کند و به زودی بیش از دو هزار نفر در این منازل استقرار خواهند یافت.» روزنامه ایران در

15 می اعلام کرد که «گدایی چه در ملأعام و چه به صورت مخفی» ممنوع است و تمام گدایان دستگیر خواهند شد.

اعلامیه های سید ضیاء و «فسخ» توافقنامه انگلیس ایران

اندکی پس از رضا، سیدضیاء نیز اعلامیه ای را منتشر ساخت. کالدول در این باره

می نویسد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه ای را که رئیس الوزرای جدید، سیدضیاءالدین به تاریخ 26 فوریه 1921 منتشر کرده است، برای شما ارسال کنم. چند روز پیش وی متصدی امور مردم ایران گردید و برای اداره امور دولتی از جانب شاه اختیار تام و کامل دریافت کرد؛ همچنین سفارت بریتانیا ساعت به ساعت وی را از راهنمایی های خود بهره مند می گرداند. همانطور که در تلگرام شماره 9 به تاریخ 26 فوریه ذکر شد، رئیس الوزرا یکی از حامیان بریتانیا می باشد و اهداف، شخصیت و پیشینه او کاملاً روشن و مشخص است؛ در مدتی که وی سردبیر روزنامه رسمی رعد بود، مواجب خود را از بریتانیا دریافت می کرد و همو بود که در سال 1919 در روزنامه خود بدترین توهین ها را به آمریکا، مردم و آداب و رسوم این کشور کرد. وی مردی است که در امور سیاسی هیچ تجربه ای ندارد، اما جانشین قابل اعتمادی برای وثوق الدوله بود و کسی است که در حال حاضر از توانایی لازم برخوردار است. بسیاری از نقل قول هایی که در این اعلامیه آمده است، تنها برای مردم ایران معنا و مفهوم دارد. در این میان می توان به عباراتی چون «ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم ماند» و گزافه گویی هایی که در مورد ارتش ایران صورت گرفته است، اشاره کرد. ارتشی که از اختلاط عده ای کارناآزموده تشکیل شده و فقط شبیه به یک هنگ نظامی است. در مورد اعلام «فسخ» توافقنامه آگوست 1919 انگلیس- ایران نیز وضعیت به همین منوال است. رئیس الوزرای فعلی از آغاز مذاکرات این توافقنامه و تا زمانی که بر مسند قدرت قرار گرفت، از آن حمایت می کرد. بر کسی پوشیده نیست که وی ابزاری برای اجرای سیاست های بریتانیا است و اعلام فسخ توافقنامه ای که هنوز به تصویب مجلس ایران نرسیده است، صرفاً یک شعار است؛ این در حالی است که بارها تلاش شد بدون کسب اجازه مجلس آن را عملی سازند. علاوه بر این، تا پیش از اینکه کودتای فعلی شکل بگیرد و جریان امور به دست سیدضیاء بیفتد، سخنی از توافقنامه انگلیس- ایران در میان نبود و طی چند ماه گذشته همه مردم آن را

ملغی تلقی کرده و تقریباً تمام مستشاران انگلیسی، خاک ایران را ترک کرده بودند؛ وزارت خارجه بریتانیا در لندن نیز اعلام کرده بود که هیچ امیدی به عملی شدن این توافقنامه ندارد. با این حال، به مجرد اینکه سیدضیاء بر مسند قدرت قرار گرفت، مستشاران باقی مانده بریتانیا کار خود را از سر گرفتند و با دلگرم شدن از حوادث پیش آمده به طور خصوصی اظهار امیدواری

ص:175

کردند که اکنون می توانند دائمی در ایران باقی بمانند.» کالدول می افزاید: «کاملاً روشن است که این کودتا با حمایت انگلستان صورت گرفت و مقدمه ای برای کنترل اجباری کشور، مردم و منابع آن است. طبقات بالای مردم ایران با ترس و خشم عمیق به این حرکت می نگرند و یقین دارند این تلاش دیگری است که می کوشد به مدد تهدید و رشوه، و خودفروختگان داخلی سیاست های مستشارانی ناخواسته را بر این مردم تحمیل کند.»

اعلامیه سیدضیاء حاوی مضامین و گفتاری است که در 58 سال حکومت رژیم پهلوی بارها تکرار می شود: «چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را به ارث در دست گرفته بودند، مانند زالو خون ملت را مکیده ... موقع فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد... در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلی حضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای می دهد و مرا روی کار می آورد. اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت خود را در این موقع بحرانی و خطرناک در دست گرفته وی را از آن پرتگاهی که حکومت های بی اراده و نالایق پرتاب کرده بودند، نجات بخشم... من امر خسرو متبوع معظم خویش را قبول می کنم، نه از آن جهت که به لیاقت شخصی خود اعتماد می کنم، بلکه اعتمادم اول به خدای متعال بخشنده نیرو و دلیریست که خدمتگزاران و پاک نیتان را هدایت و راهنمایی می نماید. دوم به شاهنشاه ایران که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشیدی درخشان و قلبش از فرسودگی و ضعف ملت و مملکتش خونین است. سوم بر قشون شجاع و وفاداری که دشت و هامون را با خون های خویش در راه وطن گلگون کرده اند.» وی در اعلامیه خود از «اصلاحات» مشخصی سخن به میان می آورد که از آن میان می توان به انحلال وزارت مالیه و عدلیه اشاره کرد. اما مسئله مهم این است که وی تأکید بسیاری بر توانمند ساختن ارتش دارد: «اما برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد، باید قبل از همه چیز و ما فوق هر گونه اقدامی، مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان داخل و خارج را به حساب دعوت نماید. لازم است امنیت در

محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای تأمینیه میسر می شود. فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که حیات هستی مملکت را تأمین نموده، ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند. قبل از هر چیز و بالاتر از همه چیز قشون، هر چیز

ص:176

اول برای قشون و باز هم قشون، این است اراده و مرام زمامداری که قشون به درجات عالیه خود نائل گردد.» در 57 سال بعدی، قسمت اعظم درآمد های دولتی (تقریباً 75 درصد) صرف هزینه های نظامی شد. این امر منابع ارزشمند این مملکت را تلف کرد. بنابراین تعجبی ندارد که در سال 1979پس از سرنگونی رژیم پهلوی، حداقل دو سوم مردم بی سواد هستند و ایران در میان کشور های جهان سوم قرار می گیرد. وی در مورد توافقنامه انگلیس ایران می گوید: «من الغاء قرارداد ایران و انگلستان را اعلام می دارم تا تأثیرات سوئی بر سیره ما نداشته باشد. زیرا در ظرف مدت صد سال اخیر در سخت ترین و تیره ترین دقایق تاریخ ما انگلستان دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت به ایران دراز کرده و از طرف دیگر ایران نیز به دفعات نسبت به انگلستان صداقت و وفاداری خود را ثابت نموده؛ بنابراین نباید گذارد یک چنین دوستی تاریخی به واسطه عقد قراردادی کدر گردد. الغاء قرارداد هرگونه سوء تفاهمی را که مابین ملت ایران و انگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدیدی را برای طرح مناسبات صمیمانه با تمام ممالک طرح ریزی خواهد نمود... ما آزاد هستیم و آزاد باقی خواهیم ماند. هموطنان: به نام شاهنشاه جوانبخت ما که از اعلی حضرت وی جمیع احکام ساطع است؛ به نام قشون دلیر و فداکار وی، من شما را به انتظام و سعی و کوشش در نجات وطن دعوت می نمایم.» (1)

در 1 مارس 1921 رئیس الوزرای جدید، سید ضیاءالدین، کابینه خود را به شاه معرفی می کند. توضیحات کالدول در این باره چنین است: «ادامه حیات رژیم فعلی به حمایت های نظامی و مالی بریتانیا وابسته است و انقلاب واقعی خواهان نابودی این رژیم است. افکار عمومی به شدت علیه شاه است و روز به روز قوت می گیرد و شکی نیست که شاه به زودی و در خفا ایران را ترک خواهد کرد؛ همانطور که پیش از این نیز به این کار مبادرت ورزید.

گزارش های روزنامه حاکی از آن است که شمار زیادی از عشایر کرد، قشقایی و بختیاری مناطق جنوبی به سمت تهران حرکت کرده اند؛ چنین حرکتی بدین معنی است

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 646، 00/1197. 891، مورخ11 مارس 1921

ص:177

که حتی یک نفر از متنفذین ایرانی به چنین رژیمی رضایت ندارد.»(1) کالدول در 5 مارس 1921 می نویسد: «کابینه به ریاست سیدضیاءالدین تشکیل گردید و مدیرالملک به وزارت خارجه این کابینه منصوب شد. با اینکه رئیس الوزرا فسخ توافقنامه انگلیس- ایران را اعلام کرده است اما شایع شده است که مفاد آن بدون تصویب مجلس اجرا خواهد شد... بریتانیای کبیر مستشاران نظامی و مالی خود را راهی ایران خواهد کرد؛ این در حالی است که ایران از فرانسه درخواست کرده است مدرسین خود را رهسپار ایران کند و از آمریکا خواسته است متخصصین امور کشاورزی را به این کشور گسیل دارد.» (2)روزنامه ایران تنها روزنامه ای بود که اجازه انتشار داشت و همواره از محبوبیت رژیم در میان مردم خبر می داد. این روزنامه در شماره هفتم مارس گزارش می دهد که شماری از تجار تهران «مراتب احترام و قدرشناسی خود را نسبت به اهداف و مقاصد بلند مرتبه رئیس الوزرا اعلام کرده و از حضرت اشرف درخواست کردند با شتاب بخشیدن به اعمال خود اصولی را که در اعلامیه 26 فوریه 1921 ذکر کردند، عملی سازند.» روز بعد این روزنامه به انتشار نامه ایرانیان ساکن پاریس مبادرت ورزید و نوشت: «ایرانیان مقیم پاریس به رئیس الوزرای ایران تبریک گفته و از او تقاضا کردند مراتب رضایت و حسن نیت ایشان را نسبت به رژیم فعلی، به استحضار دولت ایران برساند.» مشاهدات کالدول از این قرار است: «در 26 فوریه رئیس الوزرا اعلامیه بلند بالایی را منتشر ساخت و در آن اعلام کرد اکنون که وی زمام امور را در دست گرفته است، روزهای روشن تری در انتظار ایران است؛ وی تلاش خواهد کرد مفاسد سیاسی را از میان برده و حکومتی عادل و صالح بر سر کار آورد؛ تلاش خواهد شد از عوایدی که حاصل زحمات مردم است حفاظت به عمل آید و پولی که تا کنون از ایشان دزدیده شده به جیب ایشان بازگردد؛ یک عدالتخانه حقیقی بنا خواهد شد؛ کاپیتولاسیون از میان برداشته خواهد شد؛ لازم است شرایط کارگران و دهقانان سنجیده گردد و بعضی از اراضی دولتی مابین دهقانان تقسیم شود؛ لازم است وزارت مالیه جدید و کارآمدی تأسیس گردد و تشکیلات جمع آوری مالیات نیز اصلاح گردد؛ از گسترش تعلیم و

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 11، 891. 00/1196، مورخ5 آوریل 1921
2- تلگرام کالدول، شماره 10، 891. 002/84، مورخ6 مارس 1921

ص:178

آموزش در میان اقشار مختلف مردم حمایت به عمل خواهد آمد؛ گرانی زندگانی مردم و احتکار متوقف خواهد شد؛ وسایل حمل و نقل، ارتباطات و بهداشت ترقی خواهند یافت؛ تشکیلات سیاسی کارآمد در تهران و تمام شهرهای ایران استقرار می یابد؛ و قبل از همه این موارد لازم است تا آنجا که ممکن است قشون را تقویت نمود؛ در سیاست خارجی هر چند دوستی تاریخی با بریتانیای کبیر می بایست تقویت گردد، اما توافقنامه 1919 انگلیس- ایران ملغی می باشد. حتماً متوجه خواهید شد که در این اعلامیه هیچ اشاره ای به مجلس نشده است و این بدین معنی است که جناب دیکتاتور به این بایسته قانونی هیچ گونه احساس نیازی نمی کند. در واقع قانون اساسی هیچ اهمیتی برای او نداشت، زیرا با اینکه توافقنامه انگلیس- ایران ملغی اعلام شد، اما عملاً بدون اینکه هیچ منفعتی عاید ایران شود، مفاد آن به اجرا درآمد؛ اگر توافقنامه بر اساس اصول ذکر شده در آن به اجرا در می آمد، ایران در مقایسه با وضعیت فعلی، متحمل ضرر کمتری می شد. کاملاً روشن است که به منظور شروع کار مجدد مستشاران انگلیسی، دولتین ایران و بریتانیا مخفیانه توافق کرده اند.» (1)

در 28 مارس 1921 سیدضیاءالدین اعلامیه دیگری را منتشر ساخت و اعلام کرد بریتانیا در فسخ توافقنامه کاملاً با ایران «موافق» است. توضیحات کالدول در این زمینه: «سفارت خانه مفتخر است به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه دیگری را که از جانب رئیس الوزرا، سیدضیاءالدین صادر شده است، برای شما ارسال کند. با خواندن این اعلامیه متوجه خواهید شد این اظهارات مبالغه آمیز و متکبرانه، حاکی از رضایتمندی بسیار رئیس الوزراست و اعلام «فسخ» توافقنامه 1919 انگلیس ایران، به رئیس الوزرا، سفارت بریتانیا و دولت ایران اعتبار زیادی می بخشد. در کشوری که قانون اساسی دولت را ملزم ساخته است به منظور کسب اعتبار یا عملی ساختن یک توافقنامه، رضایت مجلس را کسب کرده و توافقنامه را در مجلس به تصویب برساند، صحبت کردن از «فسخ» توافقنامه ای که هرگز در مجلس مطرح نشده است، صحبتی گزاف و نامقبول است. این در حالی است که علی رغم مخالفت های همگانی و عدم تأیید مجلس، مفاد این توافقنامه به اجرا درآمده است.» در این اعلامیه می خوانیم:

1- گزارش فصلی کالدول، شماره 11، 891 .00/1196، مورخ5 آوریل 1921

ص:179

اکنون مسرورم که در ایام شعف و شادمانی نوروز می توانم فرح و انبساط عامه را از اعلام این قضیه افزون نمایم که پس از آنکه قرارداد را در بیانیه خود الغا نمودم و این تصمیم را در هیأت وزرا مذاکره و متفق الرأی تعقیب مقصود را همگی تصویب و متعاقب آن وزارت امور خارجه در طی گزارش رسمی تصمیم دولت را به سفارت انگلیس ابلاغ نموده، موافقت دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را در الغا قرارداد خواستار شده بود. اینک در نتیجه مذاکرات مبسوط و طولانی که در عرض چند هفته برای انجام این مقصود جریان داشت، دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان سفارت خود مقیم تهران را مأمور نمودند که موافقت آنها را در الغاء قرارداد رسماً به وزارت امور خارجه دولت علیه ایران ابلاغ نماید. روح موافقتی که از طرف دولت انگلستان در موضوع الغاء قرارداد ابراز گشته بار دیگر نیات حسنه و مودت دیرینه بریتانیای کبیر را ثابت می نماید. من و هیئت من مخصوصاً از دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان امتنان داریم که در همان حال که الغاء قرارداد را قبول نموده اند، هیچگاه در احساسات مودت آمیز دولت علیه تردیدی ننموده و با وجود الغاء قرارداد حاضر بودن خود را برای مساعدت به ایران تأیید و تکرار کرده اند. ملت و دولت ایران این علامت و برهان مودت صمیمانه دولت انگلستان و حس احترامی که از طرف دولت معزی الیها نسبت به مصالح و آمال ایران و سیاستی را که دولت کنونی برای تجدید تشکیلات و اصلاحات مملکتی خود اتخاذ نموده اند، ابراز داشته از صمیم قلب تقدیر می نماید. بنا بر این اقدام مهم سیاسی نه تنها رشته های دوستی را که مابین دو ملت موجود است، ضعیف نمی نماید، بلکه برعکس نظر به احتراماتی که ملتین نسبت به احساسات یکدیگر می نمایند رشته های مودت مستحکم تر می گردد. ضمناً وظیفه خود می دانم که در این موقع به استحضار عامه برسانم که در حصول این نتیجه درخشان وزیر مختار محترم انگلستان و اعضای سفارت معزی الیه بوسیله بیان و تشریح حقیقت وضعیت ایران به دولت متبوعه خودشان مساعدت خویش را به عمل آورده و وظیفه مأموریت حقیقی خود را که عبارت از تحکیم مناسبات بین دولتین و ملت ایران و انگلستان است، به طرز کمال ایفا نموده اند. من ملت ایران را برای این موفقیت دوگانه یعنی الغاء قرارداد با موافقت طرفین و در عین حال

ص:180

تحکیم روابط دوستانه با همسایه عظیم الشأن تاریخی خود که نیات حسنه وی همواره برای ما گرانبها بوده است، تبریک می گویم. امروز ملت ایران می تواند مطمئن باشد که نه تنها حق حاکمیت و استقلال وی به طوری که انتظار داشت حفظ گشته، بلکه دوستی های دیرینه باقی و ارکان اصلاحات بر مبانی مشیده استوار می باشد. امیدواریم پروردگار متعال ما را در سایه سعی و فداکاری در پرتو مجاهدت و وطن پرستی به آمال بزرگ خویش که عبارت از استقلال، سعادت، آزادی و عظمت ملت و مملکت تاریخی شاهنشاه ایران است، نائل فرماید و به اجرا و انجام سایر مواعید موفق نماید. (1)

روزنامه ایران در 10 آوریل می نویسد: «تلگرام هایی که از کرمان و کردستان به دست ما رسیده حاکی از آن است که مردم پس از اینکه متوجه شدند رئیس الوزرا در الغاء توافقنامه با دولت انگلستان موفق بوده، بسیار خوشحال شدند. شریف الدوله، والی کردستان گزارش داد که کلنل سالارنظام اعلامیه رئیس الوزرا را که در مورد الغاء توافقنامه صادر شده بود، قرائت کرد و مردم نیز با فریاد آفرین این سخنان را تحسین کردند. متنفذین بوشهر نیز از طریق تلگرام گرمترین شاد باش های خود را نثار رئیس الوزرا کرده و به خاطر نائل شدن به اهداف انسان دوستانه خود، به او تبریک گفتند.» ایران در 13 آوریل می نویسد: «ملاها و تمام مجتهدین اصفهان به وسیله تلگرام از تلاش ها و دستاورد های درخشان رئیس الوزرا قدردانی کردند.» در شماره 15 آوریل ایران آمده است: «ملاها و متنفذین زنجان و گلپایگان در پاسخ به تلگرام مربوط به الغاء توافقنامه انگلیس- ایران، قدردانی خود را نسبت به تلاش های ماهرانه و تحسین برانگیز رئیس الوزرا ابراز و به خاطر صیانت از استقلال و خودمختاری کشور از او تشکر کردند. ایشان همچنین به منظور برقراری روابط دوستانه میان دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان و ایران، برای رئیس الوزرا آرزوی موفقیت کردند.»

سقوط سید ضیاءالدین

سیدضیاء به همان سرعت که بر سر قدرت آمد، سقوط کرد. تلگرام انگرت در 25 می

1- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره 648، 91/65. 741، مورخ2 آوریل 1921

1921: «سرانجام اختلافات وزیر جنگ و رئیس الوزرا منجر به استعفای رئیس الوزرا شد. وی امروز صبح زود تهران را ترک کرد.» (1)با فرا رسیدن روز های پایانی ماه می، سیدضیاءالدین به یکی از بزرگترین مشکلات بریتانیا تبدیل شد. بر خلاف ادعای روزنامه ها، انگرت معتقد است سیدضیاءالدین بسیار منفور بود. مالیات های سنگینی «نه تنها بر ساکنین شهرها، که حتی از پرداخت سهم عادی خود عاجز بودند تحمیل شد، بلکه آن عده ای که با خدمات حمل و نقل مرتبط بودند (مانند قاطرچی ها، الاغ و شتران ران ها) را نیز دچار ساخت و فریاد اعتراض ایشان را بلند کرد.» زندانی کردن متنفذین، میان او و آریستوکرات ها فاصله انداخت و مانع تراشی او در تشکیل مجلس، دموکرات ها را از او دور کرد. احمد شاه نیز به شدت از سید ضیاء نفرت داشت: «اما استنکاف رضاخان، یا همان سردار سپه، از ابقای افسران انگلیسی و یا جایگزین کردن آنها با نیروهای کمکی به دلیل کمبود اسلحه و مهمات، مهمترین دلیلی بود که منجر به سقوط کابینه سیدضیاء شد. حتماً به یاد خواهید آورد که در ماه فوریه قزاق ها به فرماندهی وی، تهران را فتح کردند، لذا رضاخان خود را مؤسس این دولت و مخالف دولت پیشین می داند. به همین دلیل در ماه آوریل سردار سپه، وزیر جنگ را از کار برکنار کرد و با حفظ سمت فرماندهی کل قوا، وزارت جنگ را نیز تحت امر خود درآورد. از آن زمان به بعد روز به روز بر تنش میان وی و رئیس الوزرا افزوده گشت... و رئیس الوزرا از ترس جان خود مجبور به فرار شد.» (2)البته سرباز زدن رضاخان از ابقای افسران انگلیسی، تنها یک ژست تو خالی بود. «لغو» قرارداد انگلیس- ایران و «رضایت دادن» بریتانیا به این عمل، با هیاهویی بیش از پیش تکرار شد، اما انگرت می افزاید: «بدون شک هدف ایشان از این کار این بود که مواد قرارداد را حتی بدون توافقنامه ای رسمی عملی سازند. آقای آرمیتاژ-اسمیت، مستشار اقتصادی دولت ایران، در پنجم می از انگلستان بازگشت و کار خود را در وزارت مالیه آغاز کرد. پس از خروج نیروهای انگلیسی شماری از افسران این کشور، به فرماندهی کلنل اسمیت، همچنان در قزوین مستقر هستند. همچنین مشخص شده است حداقل یازده افسر انگلیسی موقتاً آموزش و

1- تلگرام انگرت، شماره 25، 891. 00/1190، مورخ25 می 1921

2- تلگرام انگرت، شماره 26، 891. 00/1189، مورخ25 می 1921

سازماندهی نیروهای قزاق را بر عهده گرفته اند.» [رضاخان] هر کسی را که احساس می کرد دوام خواهد آورد و مفید واقع خواهد شد، به سرعت بر کنار کرد. اولین نفر مسعودخان وزیر جنگ بود که رضا در 26 آوریل او را وادار به کناره گیری کرد و «خود سمت او را بر عهده گرفت.» پس از این بود که انگرت اظهار داشت رضا «تبدیل به مقام اول کابینه گردیده است.» انگرت می افزاید: «زمانی که سردار سپه حمایت خود را از شاه اعلام کرد، همه چیز تمام شد. به محض این که شاه از جانب وزیر جنگ خود از همراهی قزاق ها مطمئن شد، بدون هیچ تعللی در بیست و چهارم می سید ضیاء را از قدرت برکنار کرد.» یک روز بعد سیدضیاء کشور را ترک کرد. انگرت می نویسد: «عزیمت وی تحت حفاظت نیروهای سردار سپه صورت گرفت. به نظر می رسد در تمام این مدت سردار سپه با در پیش گرفتن نقشه ای حساب شده، علیه شرکای خود عمل کرد.

سیدضیاء الدین و شریک اصلی وی (شخصی ارمنی به نام اپیکیان (1)) خیلی خوش شانس بودند که بلافاصله پس از خلع قدرت کشور را ترک کردند؛ چرا که [اگر می ماندند] خشم و نفرت آن 200 ایرانی متنفذی که ایشان روانه زندان کرده بودند، دامنگیر آنها می شد. (2)

سیدضیاء انگلیسی ها را بسیار ناامید کرد. همانطور که در پژوهش دیگری تشریح کرده ام، سیدضیاء با نمک نشناسی هر چه تمام تر تلاش کرد پای شرکت های نفتی آمریکایی را به ایران باز کند. بریتانیا در مقابل این عمل در 21 می 1921، در روزنامه تایمز لندن(3) مراتب اعتراض خود را اعلان کرد. پس از این روند حوادث به سرعت پیش رفت. روزنامه ایران در 23 می اعلام کرد که رئیس الوزرا به دلیل «خستگی و ضعف جسمانی» در خانه به استراحت خواهند پرداخت.

روزنامه ایران در 24 می چنین می نویسد: «با خبر شدیم که به دلیل طولانی شدن بیماری رئیس الوزرا، ایشان همچنان می بایست در خانه به استراحت بپردازند و دکتر دستور اکید داده اند که رئیس الوزرا به هیچ وجه نباید به امور اداری و مملکتی بپردازند.»

1- کاسپار اپیکیان (1952-1883) مشاور سیدضیاء و شهردار تهران از جمله فعالین حزب داشناک

2- گزارش فصلی انگرت، شماره 12، 891.00/1211، 10 جولای 1921

3- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran، صص 115-116

ص:183

سیدضیاء در 24 می استعفا داد و یک روز بعد ایران را به مقصد اروپا ترک کرد. روزنامه ایران در 26 می گزارش می دهد: «دیروز ساعت 8 صبح، رئیس الوزرا با کسب اجازه از محضر اعلی حضرت از طریق بغداد راهی اروپا شد. به ما خبر رسیده است که به دستور اعلی ضرت، سردار سپه، وزیر جنگ و فرمانده کل هنگ قزاق، تا زمان انتصاب رئیس الوزرا و تشکیل کابینه جدید، مأمور برقرار ساختن نظم در پایتخت می باشد. تمام امور بلدیه نیز تحت فرمان سردار سپه انجام خواهد گرفت.»

گسترش و توسعه نیروهای نظامی

بلافاصله پس از کودتا، احمد شاه عنوان «سردار سپه» را به رضاخان میر پنج اعطا کرد. از آن موقع تا زمانی که در دسامبر 1925 بر تخت سلطنتی تکیه زد، او را با نام رضاخان سردار سپه می شناختند. با توجه به علاقه وافر و آشکار بریتانیا برای استقرار ارتشی نو، رژیم جدید نیز در پی تأسیس ارتشی تازه نفس و گسترده در ایران بود. روزنامه ایران در 2 مارس اعلام می کند که کابینه جدید در پی اولین «اصلاحات» خود تلاش می کند که «بریگاد مرکزی را به دیویزیون قزاق ملحق سازد.» مستقر ساختن اشخاص مورد اعتماد در وزارت مالیه به منظور جذب بودجه لازم برای ارتش و مستحکم ساختن رژیم، بسیار ضروری بود.

روزنامه ایران از 20 تا 22 آوریل از انتصاب عده ای در وزارت مالیه خبر می دهد که همه آنها در دوران پهلوی مناصب مهمی را اشغال کردند: محمدعلی فرزین، مدیرکل وزارت مالیه؛ حسین شکوه الملک، رئیس دبیرخانه؛ محمود بدر؛ عمید الملک، مدیر اداره کارگزینی؛ و غلام حسین [ابتهاج؟] مدیر مالیات های مستقیم. در 26 آوریل 1921، رضاخان وزیر جنگ را برکنار کرد و با حفظ سمت ریاست کل قوا، وزارت جنگ را نیز در دست گرفت. روزنامه ایران در 27 آوریل می نویسد: «سردار سپه، فرمانده کل دیویزیون قزاق، به وزارت جنگ منصوب شد.

وی روز گذشته در کسوت وزیر جنگ، به دیدار اعلی حضرت شتافت.» توضیحات کالدول در این مورد به تاریخ 28 آوریل 1921 از این قرار است:

«بریتانیا کاملاً بر رژیم جدید تسلط داشته و آن را کنترل می کند... رژیم فعلی در ایران دست نشانده بریتانیا بوده و کاملاً پیرو تمنیات این کشور است؛ این مسئله نفرت و انزجار عمومی را برانگیخته

ص:184

است.» (1)روزنامه ایران در 1 می، می نویسد: «سردار سپه، وزیر جنگ و فرمانده کل دیویزیون قزاق، برای گسترش و توسعه ساختار وزارت خانه تحت تصدی خود، تکمیل تجهیزات نظامی و آموزش نیروی دائمی کارآمد مشتاقانه تلاش می کند. در واقع وی انجام بخش اعظم این مهم را شخصاً بر عهده گرفته است.» در اقدام بعدی ژاندارمری نیز تحت کنترل رضا در آمد: «از آنجا که رضاخان در برابر ترکیب ناهمگن ارتش احساس خطر می کرد، در 6 می تهدید کرد چنانچه ژاندارمری از وزارت داخله جدا نشده و به وزارت جنگ نپیوندد، استعفا خواهد داد. بنابراین سازمانی که بدون شک، افرادی با روحیه و پرسنلی برتر از نیرو های قزاق تحت امر خود داشت، و آن را مدیون سوئدی ها بود، در اختیار قزاق هایی قرار گرفت که همچنان به اولین فرماندهان روسی خشن خود وفادار بودند. به دنبال این قضیه شماری از ژاندارم ها در کردستان و خراسان سر به شورش برداشتند. به دنبال ناآرامی ها در خراسان، تبریز نیز به اشغال ژاندارم ها درآمد و پس از چندی توسط نیروهای قزاق آزاد شد. فرمانده نیروهای ژاندارم در استان خراسان، کلنل تقی خان، به عنوان رهبر شورش اقدامات جدی ترتیب داد، اما در نهایت با یورش نیروهای قزاق و کشته شدن وی غائله خاتمه پیدا کرد. سومین بخش نیروی نظامی ایران، تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) بود. بریتانیا با تأسیس و تأمین مالی این نیرو در پی برقراری نظم در جنوب ایران بود؛ همچنین جبهه ای را تشکیل داد تا از نفوذ نیروهای ترک و آلمان به هند جلوگیری به عمل آورد.» (2)گزارش موری از ناآرامی ها در خراسان و تبریز، در فصل ششم ذکر خواهد شد.

11 می 1921، روزنامه ایران چنین گزارش می دهد: «دو روز پیش مقر اداری دیویزیون قزاق به قصر قاجار، یعنی اقامتگاه تابستانه نیروهای قزاق، منتقل شد. سردار سپه، وزیر جنگ و فرمانده کل نیروهای قزاق، همچنان شخصاً برای گسترش و توسعه وزارت خانه تحت تکفل خود تلاش می کند... برنامه های وی تا کنون پیشرفت بسیاری را در وزارت خانه به دنبال داشته است.» همانطور که پیش از این ذکر شد، رضاخان در 26 آوریل 1921، وزیر جنگ شد. در ترمیم دیگری که به تاریخ 13 می 1921 در کابینه

1- تلگرام کالدول، شماره 19، 891/6 .A01، مورخ28 آوریل 1921
2- گزارش موری، شماره 952، 00/1346 .891، مورخ6 مارس 1925

رخ داد، وزیر خارجه، مدیر الملک (محمود جم (1)) به وزارت مالیه منصوب شد. در ادامه همانطور که خواهیم دید، موری او را «انگلوفیلی جبار» و «برده فرومایه سیاست های بریتانیا در ایران» توصیف می کند. مدیر الملک به مورد اعتمادترین همراه رضاخان تبدیل می شود و رضا نیز دختر خود، شمس پهلوی را به عقد پسر وی در می آورد. این جابجایی به همراه دیگر انتصاباتی که در بالا ذکر شد، وزارت مالیه را کاملاً تحت کنترل رضا در آورد. این اوضاع تا زمان ورود میلسپو در نوامبر 1922 ادامه داشت. انگرت در گزارش خود در مورد این تغییر و تحولات می نویسد: «سفارت در حال آماده سازی گزارشی در این زمینه است و در اولین فرصت ممکن آن را برای وزارت خانه ارسال خواهد کرد. اما لازم به ذکر است که پس از کودتای 21 فوریه، قدرت به دست مردان نسبتاً ناشناخته ای افتاده است و هر روز شاهد تغییراتی در ساختار رژیم هستیم.»(2) روزنامه ایران در 18 می گزارش می کند که وزیر جنگ، نظم الدوله، والی پیشین زنجان را به عنوان معاونت خود برگزید. یک روز بعد همین روزنامه طی گزارشی اعلام کرد که «سردار سپه، وزیر جنگ، کلنل کاظم[خان] فرماندار نظامی تهران را به فرماندهی ستاد کل ارتش گماشت. وی در هفدهم می پست خود را تحویل گرفت.» روزنامه ایران در 22 می، می نویسد: «کلنل محمدخان یکی از فرماندهان دیویزیون قزاق به عنوان حاکم نظامی تهران منصوب شد و جانشینی کلنل کاظم خان، فرمانده فعلی ستاد کل ارتش را بر عهده گرفت. دیروز بعد از ظهر، سردار سپه، وزیر جنگ به دفتر حکومت نظامی رفت و دستورات لازم را در مورد کلنل مذکور اعلام کرد.» کلنل محمدخان، همان کسی است که در فصل های آتی با نام ژنرال محمد درگاهی (3)بیشتر به او خواهیم پرداخت. انگرت در 25 می 1921 می نویسد: «با همکاری شماری از افسران بریتانیایی و کمک های مالی این کشور، تمهیدات بسیاری اندیشیده شده تا شش هزار نیروی قزاق تعلیم دیده و سازماندهی شوند.»(4) انگرت چنین ادامه می دهد: «رضاخان

1- محمود جم (مدیرالملک) (1348-1258 ه ش)

2- سرتیپ محمد درگاهی وزیر نظمیه و رئیس پلیس مخوف رضاخان (1333-1269) وی عنوان اولین زندانی زندان قصر را که خود ساخته بود به خود اختصاص داد

3- تلگرام انگرت، شماره 26، 891. 00/1186، مورخ 25 می، 1921

4- تلگرام انگرت، شماره 26، 891. 00/1189، مورخ 25 می، 1921

ص:186

بلافاصله پس از ورود خود به تهران در ماه فوریه، با حرارت بسیاری تلاش کرد شمار نیروهای قزاق خود را افزایش داده و بیش از پیش آنها را تجهیز کند. بزرگترین مشکل او در این مسیر، نبود بودجه و امکانات کافی بود... بدون شک این قزاق ها اکنون و در آینده ای نزدیک نقش تعیین کننده در اوضاع داخلی و خارجی ایران بازی خواهند کرد.»(1) انگرت در مراسلات بعدی خود گزارش می دهد که کمبود مالی مذکور با پرداخت 120000 پوندی شرکت نفتی انگلیس-ایران در آوریل 1921 تا حدود زیادی جبران می شود؛ همچنین پرداخت دیگری به مبلغ 808000 پوند در اوایل سال 1922 این کمبود را بر طرف می کند. با اشاره به گزارش موری در مورد فیروز و قرارداد انگلیس ایران (فصل سه)، گفته می شود که این پرداخت ها مربوط به عواید نفتی است که از سال 1915 تا آن زمان نزد شرکت نفتی نگاه داشته شده بود. (2)

با گسترش نیروهای نظامی تحت فرمان رضاخان، بریتانیا بیش از این نیازی به تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) نداشت، لذا این تشکیلات به سرعت منحل گردید. دولت بریتانیا در دسامبر 1920 به دولت ایران اطلاع داد که در 31 مارس 1921، بودجه تشکیلات تفنگداران جنوب ایران را قطع خواهد کرد. با به قدرت رسیدن سیدضیاء، دولت وی تمایل خود را برای تحویل گرفتن این نیروها اعلام و بریتانیا نیز تأمین مالی خود را تا اول جولای تمدید کرد. با این حال پیش از این که این نقل و انتقال صورت بگیرد، دولت سیدضیاء سقوط کرد. سپس بریتانیا نظر جانشین سیدضیاء یعنی قوام السلطنه را در مورد ادامه توافقنامه مذکور خواستار شد. قوام نیز برای بررسی این مسئله درخواست زمان کرد. بریتانیا از دادن زمان بیشتر به دولت ایران سرباز زد و در جولای 1921، 2000 تفنگدار، یعنی یک سوم نیروهای این تشکیلات را مرخص کرد. در همین زمان دولت ایران از بریتانیا خواست که با جایگزین کردن افسران انگلیسی به جای افسران سوئدی، کنترل مابقی تفنگداران جنوب، به ایران واگذار شود. مدت زمان پیش بینی شده برای این نقل و انتقال ها شش ماه بود؛

اما زمانی که دولت بریتانیا برای انجام خدمت افسران خود، خواهان امضای قراردادی رسمی شد،

1- گزارش فصلی انگرت، شماره 12، 891 .00/1211، مورخ 10 جولای 1921

2- گزارش انگرت، شماره 797، 891 .51/256، مورخ 4 ژانویه 1922

ص:187

قوام السلطنه نپذیرفت و در نتیجه توافقنامه به کلی منحل گردید. تشکیلات تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) در سپتامبر 1921 رسماً منحل گردید. (1)گفته های موری در این زمینه: «با فرا رسیدن روزهای میانی ماه ژوئن سال 1921، دولت بریتانیا از دولت ایران خواست که وضعیت تفنگداران جنوب ایران را مشخص کند چرا که تا آن زمان تمام بودجه مورد نیاز این تشکیلات توسط دولت هند پرداخت می شد. مذاکرات تا زمان روی کار آمدن دولت قوام السلطنه بدون اینکه به نتیجه ای برسد ادامه یافت. هر دو دولت به ارزش این نیروها واقف بودند اما هیچ یک حاضر نبودند مخارج ابقا و نگهداری از آن را بپذیرند. دولت بریتانیا تمایل داشت که هزینه نگهداری و ابقای تفنگداران جنوب ایران و افسران فرمانده انگلیسی ایشان را بر دولت ایران تحمیل کند. به هر حال این پیشنهاد بی درنگ رد شد. در نتیجه این تصمیم گیری ها، تشکیلات تفنگداران جنوب ایران منحل گردید؛ و برخلاف نگرانی های بریتانیا، این انحلال هیچ گونه بی نظمی در جنوب ایران به همراه نداشت.» (2)مورد اعتمادترین مردان و افسران (پلیس جنوب) به هنگ قزاق های تحت فرمان رضاخان پیوستند. بهترین نمونه ای که در این مورد می توان ذکر کرد، سرگرد روح الله خان است که در جایگاه آجودان شخصی رضاخان خدمت کرد. (3)بریتانیا [از این طریق توانست] هزینه های خود را کاهش داده و همزمان رضا را تقویت کند.

بدون توجه به اینکه چه کسی ریاست وزرا را بر عهده دارد، بسط و گسترش ارتش تحت فرمان رضا ادامه یافت. انگرت در 12 اکتبر 1921 می نویسد: «سردار سپه (رضاخان) ، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، به تلاش های خود برای تجدید ساختار و توسعه نیروهای نظامی ایران ادامه می دهد. جای تأسف است که بیشتر نیروی این قوا صرف آموزش و یادگیری روش های قدیمی و از دور خارج شده جنگی می شود؛ تنها شیوه هایی که افسران ایرانی با آنها آشنا

هستند.» (4)در گزارش 28 نوامبر 1921، انگرت از رضایت بریتانیا خبر می دهد و نامه کلنل ساندرز وابسته نظامی این کشور را برای

1- گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 891. 00/1220، مورخ12 ژانویه 1922
2- گزارش موری، شماره 952، 891. 00/1346، مورخ16 مارس 1925
3- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran، صص 278-279
4- گزارش فصلی انگرت، شماره 13، 891. 00/1216، مورخ12 اکتبر 1921

ص:188

وزارت خارجه ارسال می کند؛ کلنل ساندرز «یکی از افسران لایق و کارآزموده بریتانیایی است که خاور نزدیک را به خوبی می شناسد. وی جنگ تنگه داردانل را درک کرده و سال ها در عراق، ایران و قفقاز به خدمت مشغول بوده است.» ساندرز در نامه خود به تاریخ 24 نوامبر 1921 می نویسد: «امروز صبح در گفتگوی طولانی با وزیر جنگ این موضوع را مورد بررسی قرار دادیم و برنامه های آینده و تلاش های او برای تجدید ساختار ارتش را به بحث گذاشتیم.» (1)در 5 ژانویه 1922 رضاخان فرمانی نظامی صادر کرد که در روزنامه ایران نیز منتشر شد؛ در این فرمان وی استفاده از واژگان اروپایی چون «ژاندارمری» و «قزاق» را در میان نظامیان ایران ممنوع اعلام کرد. وی همچنین کشور را به پنج «حوزه نظامی» تقسیم کرد؛ در هر یک از این پنج حوزه 15000 سرباز مستقر شدند. انگرت در مورد ارتش 75/000 نفری چنین می نویسد: «در حالی وزیر جنگ و فرمانده کل قوا تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا ساختار نظامی ایران را تجدید کند، بسیاری بر این باورند که منابع کشور توانایی تأمین تمام این هزینه ها را ندارد. در گذشته با دشواری فراوان دولت ایران می توانست صرفاً 10/000 سرباز را به خدمت بگیرد؛ لذا بعید به نظر می رسد دولت و مردم ایران در وضعیت فلاکت بار کنونی قادر باشند بار 75/000 سرباز دائمی را بدوش کشند.» (2)همچنین در 5 ژانویه 1922 می نویسد: «امروز بعد از ظهر مجلس با اکثریت چهل و شش نفر با اخذ وام یک میلیون دلاری از «یک شرکت آمریکایی» برای سال 1922 موافقت کرد. بهره این وام هفت درصد تعیین گردیده است و وجه الضمان آن از حق الامتیاز های انگلیس ایران در نظر گرفته شده است. از آنجا که نهصد هزار تومان از این وجه فوراً صرف هزینه های نظامی گردید، چنانچه کنترلی بر

خرج و مصرف این وجوه صورت نگیرد، هیچ گونه بهبودی در اوضاع مالی ایران رخ نخواهد داد.» (3)در 9 ژانویه 1922، وزارت خارجه آمریکا طی تلگرامی به انگرت اطلاع داد که بر اساس اطلاعاتی که به دست وزارت خارجه رسیده است، پرداختهای معوقه نظامی ایران دو میلیون تومان می باشد که از 900/000 تومان مذکور برای پرداخت این معوقه ها استفاده شده است. پاسخ انگرت

1- گزارش انگرت، شماره 767، 891/49 .SO-6363، مورخ28 نوامبر 1921

2- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 799، 891 .20/43، مورخ5 ژانویه 1922

3- تلگرام انگرت، شماره 4، 891 .51/240، مورخ11 ژانویه 1922

ص:189

حاکی از این است که اوضاع بسیار بدتر از این بود: «معوقه هایی که در گزارش نهم ژانویه ذکر گردید بیش از دو میلیون تومان است و 900/000 تومان مذکور نیز صرف نوآوری های بی فایده و توجیه ناپذیر وزیر جنگ شد. نوآوری هایی که هر روز افزایش می یابد.» (1)وی در 12 ژانویه 1922 می افزاید: «برنامه های وزیر جنگ برای تجدید ساختار ارتش ایران اکنون شکل مشخصی به خود گرفته است. کمیسیونی که از اوایل ماه نوامبر کار خود را آغاز کرده است، به ریاست سردار سپه در ستاد جنگ تشکیل جلسه می دهد. در این جلسات طرح متحد و متمرکز ساختن چهار شاخه اصلی نیروی نظامی فعلی ایران مورد بررسی قرار می گیرد. این چهار شاخه عبارتند از: قزاق ها، ژاندارم ها، نظمیه و راهدار ها. قرار بر این است که ارتشی متشکل از 000/ 75سرباز تشکیل شده و به پنج دیویزیون (2)000/ 15نفره قسمت گردد. شهرهای ذیل به عنوان مرکز فرماندهی هر یک از این دیویزیون ها تعیین گردیده اند: تهران، تبریز، مشهد، همدان و اصفهان. نبود بودجه کافی و درگیری های مداوم در استان های مختلف، اجرای این برنامه ها را مختل کرد. معوقه ها و همچنین بدهی های مربوط به تجهیزات و .... چیزی نزدیک به 000/ 3000تومان تخمین زده می شود؛ با توجه به بی ملاحظه گی های فراوانی که در به مصرف رساندن بودجه دولتی صورت می گیرد، بدهکاری سازمان های نظامی به شدت رو به افزایش است؛ ماهیانه یک میلیون تومان به بدهکاری این سازمان ها افزوده می شود.» (3)همانطور که در ادامه خواهد آمد، کل بودجه

دولت ایران در این تاریخ 19 میلیون تومان بود که 9 میلیون تومان آن به ارتش اختصاص می یافت. با وجود این 3 میلیون تومان بدهکاری ارتش همچنان پا برجا و رو به افزایش بود. انگرت در 26 مارس 1922 می نویسد: «دولت ایران رسید یک میلیون و یکصد هزار تومانی وام یک میلیون دلاری را تحویل بانک شاهنشاهی داد؛ تنها وزیر جنگ مبلغ نهصد هزار تومان از این وام را دریافت کرد.» (4)در 17 آوریل 1922 کرنفلد می نویسد: «وزیر جنگ برای تجدید ساختار ارتش ایران مجدانه می کوشد، اما کمبود بودجه موانع بسیاری برای

1- تلگرام انگرت، شماره 10، 51/244. 891، مورخ11 ژانویه 1922
2- دیویزیون معادل لشکر است
3- گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 00/1220. 891، مورخ12 ژانویه 1922
4- تلگرام انگرت، شماره 39، 255/ 51. 891، مورخ26 مارس 1922

او به وجود آورده است.» (1)همانطور که در فصل شش تشریح خواهد شد، کرنفلد به طور مقتضی تأکید می کند که: «بر اساس گفته افراد ذی صلاح، با اینکه ارتش ایران به هیچ وجه کارایی یک نیروی جنگجو را ندارد، اما برای ترساندن رئیس الوزرایی ترسو و یک شاه ترسوتر، بسیار مناسب است.» در دوران وزارت سیدضیاء، احمدشاه از ترس جان خود، در پی این بود که به اروپا سفر کند. به دنبال انتصاب قوام السلطنه به ریاست وزرا، ترس وی تا اندازه ای فروکش کرد (فصل 6). کابینه قوام السلطنه در دسامبر 1921، رو به ضعف نهاد و این امر موجب شد بار دیگر احمد شاه تمایل خود را برای سفر به اروپا اعلان کند. در جلسه پایانی مجلس به تاریخ 12 دسامبر 1921، قوام السلطنه و وکلای مجلس از شاه درخواست کردند که در این موقعیت بحرانی کشور را ترک نکند. با این حال احمد شاه بسیار یک دنده و لجوج بود. در 15 ژانویه 1922، انگرت در گزارش خود گزارش می دهد که احمد شاه به بهانه بازیابی سلامتی خود اعلان کرده است که به اروپا عزیمت خواهد کرد: «بر اساس اخبار موثقی که به سفارت رسیده است، دلیل اصلی سفر شاه این است که وی درخواست های مکرر وزیر جنگ را برای دریافت پول رد کرده است.» انگرت همچنین در گزارش خود عنوان کرده است که رضاخان وزیر جنگ، نه میلیون تومان از بودجه نوزده میلیون تومانی کشور را برای امور نظامی مطالبه

کرده است.»(2) اوضاع و احوال اقتصادی به طور مفصل در فصل یازدهم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

گزارش موری در مورد اوضاع ارتش

در دسامبر 1924 در زمانی که رضا هم رئیس الوزراء و هم وزیر جنگ بود؛ موری چنین گزارش می دهد: «به دستور رئیس الوزرا، از یک سال و نیم پیش تا کنون کمیسیونی نظامی مأمور شده است «لغت نامه ای» کاملاً فارسی برای استفاده ارتش آماده سازند که تمام واژگان اروپایی و عربی از آن حذف شده باشند. جالب اینجاست که در گردآوری این اثر، «شاهنامه» فردوسی به عنوان منبع و مرجع اصلی مورد استفاده قرار گرفته است.

1- تلگرام کرنفلد، شماره 44، 32/ 891 .A01، 17 آوریل 1922
2- تلگرام های انگرت، 51/245. 891 . 001/44. 891، هر دو مورخ15 ژانویه 1922

ص:191

شاهنامه رزمنامه ای ایرانی است که جزئی ترین نکات مربوط به عملیات های نظامی مربوط به دوران باستان در آن ذکر شده است. فرماندار نظامی تهران، ژنرال مرتضی خان به من خبر داد که، تمام عبارات نظامی که پیش از این کاملاً متروک شده بود، با مطالعه این اثر دوباره رونق و رواج یافته است... او (رضا) توانسته است تمام عبارات فرانسوی را که برای مراتب مختلف نظامی در ارتش ایران به کار گرفته می شد، حذف کند.» (1)کم عمقی چنین «اصلاحاتی» به خوبی در گزارش 6 مارس 1925 موری توصیف شده است: «با توجه به اینکه وفاداری ارتش ایران به سردار سپه، یعنی رئیس الوزرا، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا مورد تردید است، مفتخرم که دیدگاه شخصی خود را در مورد این زینت و تجمل بسیار گران قیمت ایرانی، ذکر کنم... با نیم نگاهی کوتاه به اوضاع کنونی در ایران، این سؤال پیش می آید که چرا وجود یک ارتش ضروری تشخیص داده می شود؟ پیش از همه اینها چرا نیمی از عواید سالیانه مملکت صرف چنین ارتشی می شود؟ کاملاً مشخص است که اوضاع مالی و اقتصادی ایران اجازه نمی دهد که او از پس چنین تجملی برآید. با اینکه بسیاری از دارایی های مملکت جذب این تشکیلات شده و نیروی کار ضروری برای کشاورزی به استخدام آن درآمده است، ارتشی فراهم نیامده است که ایران را در برابر تهاجم همسایگان خود یاری کند؛ حتی این ساختار توانایی

آن را ندارد که شورش قبایل لر و کرد داخل ایران را سرکوب کند. خیرخواهان این ممکلت حسرت این را می خورند که چرا کشورشان نمی تواند این «ارتش» را منحل کرده و یک ژاندارمری توانا را جایگزین آن گرداند؛ سازمانی که با در اختیار گرفتن ده یا پانزده هزار سرباز مجهز و آموزش دیده برای جنگ های قبیله ای، با استفاده از وسایل مدرن موتوری امکان جابجایی سریع را برای خود فراهم آورده و بتواند آرامش را در کشور برقرار سازد. تا زمانی که سردار سپه زنده است، چنین آرزویی بیهوده و نارواست؛ وی ارتش فعلی را در نهایت ناکارآمدی بنا کرده است و به هیچ وجه حاضر نیست که از حجم آن بکاهد.» موری می افزاید: «با این حال اگر طور دیگری به این قضیه نگاه کنیم و آن را به حساب خوش اقبالی ایران بگذاریم، بزرگترین نقصان ارتش فعلی ایران، مجزا بودن آن است. بدون شک این نقص بیش از هر نقص دیگری مانع

1- گزارش موری، شماره 792، 20/52. 891، مورخ14 دسامبر 1924

ص:192

دست یافتن سردار سپه به قدرت کامل شده و از سرنگون کردن رژیم فعلی به دست او جلوگیری به عمل می آورد. با اینکه رژیم شاه عملکرد شایسته ای نداشته است، اما شمار معدودی از ایرانیان بر این باورند که در درازمدت سردارسپه می تواند موجب ترقی مملکت گردد.» در مورد افسران ارتش، موری چنین می نویسد: «سردار سپه در متحد ساختن چنین ساختار چهل تکه و پراکنده ای، با دشواری فراوانی روبه رو شد اما اگر در برخورد با همقطاران قزاق خود کمتر جانبداری می کرد و از ظن و شبهه خود نسبت به ژاندارم های تحقیر شده می کاست، می توانست این وظیفه خطیر را با موفقیت به انجام برساند... مخالفت های وی با افسران ایرانی آموزش دیده در اروپا، همچنان مشهود و جای بسی تأسف است.» در سال 1925 هفت سپهبد (1)(امیرلشکر) در ایران وجود داشت: «رضاخان این عناوین نظامی را به شماری از افسران سطح پائین قزاق اعطا کرد. این افراد پیش از به قدرت رسیدن رضاخان، از دوستان نزدیک وی بودند. به غیر از مورد آخری که نام برده شد هیچ یک از آنها در اروپا آموزش ندیده اند. پس از این امیرلشکرها، ژنرال مرتضی خان، حاکم تهران، بزرگترین حامی سردار سپه می باشد. وی اخیراً به فرماندهی لشکر مرکز منصوب شده است. این سمت پیش از این همواره در ید قدرت شخص رضاخان بود... مهمترین مزیت مرتضی خان(2) کینه و نفرت او از روحانیون است... وی نفوذ بسیاری در سردار سپه دارد... سخت گیری و

بدرفتاری او با زیردستان و مأموران خود از تأثیر و نفوذ آموزش روس ها بر شخصیت وی حکایت می کند؛ به هر حال در همه ارکان ارتش ایران شاهد این تأثیرات هستیم. پس از ژنرال مرتضی خان، سرهنگ محمدخان، رئیس نظمیه، قدرتمندترین حامی سردار سپه است... درباره این شخص لازم به ذکر است که از وی به عنوان یکی از تحت الحمایگان بریتانیا یاد می شود. این دو تن به همراه سرهنگ کریم آقا (3)، تیم سه نفره ای را تشکیل دادند که فضا را برای بازگشت پیروزمندانه سردار سپه از عربستان (خوزستان) به تهران را مهیا کردند.

سردار سپه در ازای این خوش خدمتی کریم آقا، وی را به ریاست بلدیه منصوب

1- در اصل Field Marshal آمده که به معنای سپهبد است

2- سپهبد مرتضی یزدان پناه (1352-1273)

3- کریم آقا بوذرجمهری معروف به کریم خشت مال رئیس بلدیه تهران

ص:193

کرد... از دیگر افسران قزاقی که دوستی نزدیک خود را با سردار سپه حفظ کرده و از این طریق متنعم شدند، می توان به این افراد اشاره کرد: ژنرال سردار مدحت (1)، رئیس کل دادگاه عالی نظامی؛ ژنرال محمدحسین خان(2) ، فرمانده نیروهای نظامی در شمال ایران؛ و کلنل رضاقلی خان [قوانلو]، خزانه دار ارتش. این افراد، همانند موارد پیشین هیچگونه ذخیره آموزشی از هنگ قزاق ایرانی برای خود نیندوختند... بر اساس اخباری که به دست من رسیده است، در حال حاضر قریب به چهل افسر ایرانی در این مملکت حضور دارند که تحصیلات خود را در سن سیر(3)اتمام رسانده اند؛ اما هیچ یک از ایشان در هیچ یک از پست های نظامی دیده نمی شوند. ژنرال حبیب الله خان شیبانی مثال خوبی در این زمینه است؛ وی از سن سیر فارغ التحصیل شده است و یکی از شایسته ترین افسران ارتش ایران است. وظیفه خطیر و دشوار سرکوب سیمکو به وی واگذار شده بود. سیمکو، فرمانده شورشیان کرد بود که در سال 1922 در آذربایجان دست به شورشی گسترده زدند. نقشه رویارویی با شورشیان به دست حبیب طراحی و اجرا شد؛ اما اندکی پیش از اتمام کار، وی را از سمت خود برکنار و امان الله میرزا [جهانبانی]، رئیس ستاد را جایگزین او کردند و در نتیجه، موفقیت در این مبارزه به اسم امان الله میرزا تمام شد... پس از سن سیر ، مدارس نظامی روسیه و ترکیه از اعتبار بسیاری برخوردار بوده اند.

یکی از فارغ التحصیلان برجسته این مدارس، ژنرال محمد حسین میرزا، رئیس ستاد لشکر جنوب است. وی فرزند شاهزاده فرمانفرما و برادر شاهزاده فیروز نصرت الدوله است. به رغم پیوند او با خانواده سلطنتی، وی کاملاً به سردار سپه وفادار بود، لذا موفق شد اعتماد کامل او را جلب کند. با این حال او و ژنرال امان الله میرزا صرفاً دو استثنا بر این قاعده کلی هستند.» (4) گزارش بعدی کاپلی آموری نشان داد که رضاخان نمی توانست وجود افسران توانمند و مشهور را تحمل کند. در ژوئن 1925، رضاخان به تبریز سفر کرد و امیرلشکر آذربایجان، ژنرال عبدالله طهماسبی

1- سردار مدحت که بعدها به سرلشکر جلایر معروف شد

2- سرلشکر محمدحسین خان آیرم. او کسی است که بعدها از ترس رضاخان خود را به لالی زد و به بهانه معالجه از ایران به آلمان گریخت. تولد وی را حدود 1261 و فوت او را بعد از پایان جنگ دوم و در آلمان ذکر کرده اند

3- St, Cyr

4- گزارش موری، شماره 952، 00/1346 .891، مورخ 16 مارس 1925

را به همراه خود به تهران آورد. «چندی است که شهرت رو به افزایش او باعث نگرانی و دلهره رئیس الوزرا شده است.» آموری می افزاید: «تلاش های مکرر رئیس الوزرا برای برکنار کردن این افسر توانمند و فعال و روی کار آوردن یکی از زیر دستان ناتوان وی، باعث شده است شمار زیادی از مردم تبریز که خواهان ابقای او هستند، مراتب اعتراض خود را توسط تلگرام اعلان کنند.» (1)

بزدلی و بی کفایتی این «سپهبد»ها در آگوست 1941 به خوبی آشکار می گردد؛ زمانی که ارتش تحت امر این فرماندهان در دفاع از میهن خود حتی یک گلوله شلیک نکرد و خود رضاشاه نیز برای حفظ جان خود دست به دامان انگلیسی ها شد. (2)

فصل ششم

دولتهای پی در پی و تحکیم پایه های دیکتاتوری

1- گزارش اموری، شماره 1189، 00/1360 .891، مورخ28 جولای 1925

2- Majd, Great Britain and Reza Shah ، صص 376-378.

ص:195

1921-1923

قوام السلطنه در 29 می 1921 به ریاست وزرا برگزیده شد و یکسره از زندان به دفتر ریاست وزرا رفت: «شاه پس از اینکه با استنکاف لیبرال ها رو به رو شد، روز گذشته قوام السلطنه را به ریاست وزرا منصوب کرد. وی برادر کوچک تر وثوق الدوله است و از سال 1910 تا 1918 در کابینه های مختلف حضور داشته است. پس از آن حکومت خراسان بر عهده وی نهاده شد؛ تا اینکه رئیس الوزرای اخیر [سید ضیاء] در ماه مارس او را دستگیر و روانه زندان کرد. پویایی، روشنفکری و اصلاح طلبی او شهره عام و خاص است، اما رشوه خواری او نیز بر کسی پوشیده نیست... تا امروز تمام متنفذین دیگری که به دست دولت اخیر روانه زندان شدند، آزاد گردیدند.»(1) کابینه قوام السلطنه در 4 ژوئن تشکیل شد: «سردار سپه که دولت پیشین را ساقط کرد، بر مسند وزارت جنگ ابقا شد.» (2)شرح قضایا از زبان انگرت: «البته تنها نامزد منطقی برای این سمت شخص سردار سپه بود. کابینه قبلی به دست او بر سر کار آمد و با خشم همو سرنگون

1- تلگرام انگرت، شماره 38، 00/87 .891، مورخ31 می 1921
2- تلگرام انگرت، شماره 42، 002/88 /891، مورخ5 ژوئن 1921

ص:196

شد؛ همچنین تنها ارتش سازمان یافته موجود در ایران نیز تحت امر او می باشد؛ لذا بدون شک وی می توانست متقاضی ریاست وزرا باشد. با این حال، خواه با در نظر گرفتن محدودیت های خود و یا انتظار کشیدن برای فرصتی بهتر، خود را برای تصدی چنین مقامی مطرح نساخت. سرانجام شاه قوام السلطنه، والی پیشین خراسان را برگزید؛ وی در بیست و نهم می به این سمت منصوب شد و ریاست مجموعه وزرا را بر عهده گرفت. توجیه قابل قبولی برای این انتخاب وجود ندارد؛ و شاید تنها بتوان گفت که انتخاب قوام کمترین اعتراض را از جانب «گروه های» مختلف برمی انگیخت. در مقابل قوام نیز جسارت به خرج داده است؛ اطرافیانش چندان به صداقت او اعتماد ندارند و این جدای از نسبتش با وثوق الدوله است. قوام برادر رئیس الوزرایی است که توافقنامه 1919 انگلیس- ایران را به امضا رسانید؛ رئیس الوزرایی که به عنوان یکی از فاسدترین سیاستمداران ایران شهره شد. با این حال کسی در ذکاوت، اصلاح

طلبی و سخت کوشی وی تردید ندارد... قوام السلطنه آنقدر باهوش بود که در همان ابتدای کار مطمئن ترین راه جلب رضایت مردم را کشف کند. وی از اشتباهات پیشینیان خود بهره برد و فهمید که می بایست بی درنگ دستور تشکیل مجلس را صادر کند. قوام طی اعلامیه ای در ششم ژوئن صراحتاً قول چنین کاری را داد؛ در پانزدهم ژوئن فرمان ملوکانه را دریافت کرد که در آن تشکیل مجلس به تاریخ بیست و دوم ژوئن مقرر شده بود و در میان شگفتی همه، در تاریخ مقرر مجلس کار خود را آغاز کرد.» (1)در این دوره چندین تن از وکلای مجلس به نصرت الدوله فیروز حمله کرده و اعتبار او را زیر سؤال بردند: «سلیمان میرزا و طباطبایی به عنوان رهبران جناح مخالف، اظهارات فیروز را مبنی بر قطع رابطه اش با بریتانیا و دشمنی کنونی وی با این کشور نپذیرفته و وی را محکوم به وطن فروشی کردند. اما فیروز توانست با موفقیت از خود دفاع کند و پاسخ دندان شکنی به مخالفین بدهد. وی در دفاع از خود اظهار داشت که کار وی بدتر از عملکرد «دموکرات های» حامی آلمان نبود که غائله «مهاجرت» را به راه انداختند؛ در پاییز سال 1915 این عده از وکلا به همراه سفیرکبیر ترکیه و وزیرمختار آلمان مجلس را به مقصد قم ترک کردند و با این عمل خود تقریباً ایران را در جبهه دول محور و در مقابل

1- گزارش فصلی انگرت، شماره 12، 891 .00/1211، 10 جولای 1921

ص:197

متفقین قرار دادند. [حال مسئله این است که] اگر این افراد مورد تعقیب و پیگرد قرار نگرفتند، چرا یک حامی انگلیسی می بایست سزاوار مجازات باشد؟ از آنجا که پاسخ به چنین سؤالی دشوار بود، در ششم آگوست با 47 رأی موافق در مقابل 7 رأی مخالف اعتبارنامه او به عنوان نماینده کرمانشاه تأیید گردید.» تنها وکلایی که «با کینه جویی هر چه تمام تر تحت پیگرد قانونی قرار گرفته و از کرسی خود در مجلس محروم گردیدند، کسانی بودند که در زمان «کابینه سیاه» سیدضیاء الدین، عضو و یا حامی فعال کابینه وی بودند.» حتی صحبت از دستگیری آنان در میان بود. البته تنها عضو مهم کابینه سیاه که نمایندگان جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند، رضا [خان]، دیکتاتور نظامی ایران بود. مجلس در نامه ای سرگشاده به هیأت وزرا از ایشان خواست که با انتشار اعلامیه ای رسمی در داخل و خارج از ایران، دولت پیشین را محکوم کند. اما از آنجا که دولت به این درخواست ترتیب اثر نداد، چهل و یک نفر از اعضای مجلس با امضای بیانیه ای در 5 جولای 1921، کودتای ماه فوریه را دسیسه ای انگلیسی

خواندند که بریتانیا می کوشید از طریق آن ایران را تحت انقیاد خود درآورد.(1) همانطور که در پژوهشی دیگر به خوبی تشریح شده است، فشار و هدف اصلی کابینه اول (ژوئن 1921، ژانویه 1922) و دوم (ژوئن 1922، ژانویه 1923) قوام السلطنه پیش بردن طرح اعطای امتیاز انحصاری نفت به یک شرکت نفتی آمریکایی و استخدام مستشاران این کشور در ایران بود.(2) بررسی استخدام میلسپو و مستشاران آمریکایی خارج از حوصله این پژوهش است. تنها به گفتن این مسئله اکتفا می کنیم که قوام السلطنه بلافاصله پس از تحویل گرفتن منصب خود، آن دسته از مستشاران اقتصادی بریتانیایی را که از اوایل ماه می 1921 مشغول به کار شده بودند را از کار برکنار و اخراج کرد. در 8 سپتامبر 1921 انگرت در تلگرام خود چنین می نویسد: «آرمیتاژ- اسمیت، مستشار اقتصادی بریتانیا در دولت ایران، به همراه همکاران خود از کار برکنار و در حال ترک ایران هستند.»(3) قوام السلطنه با در دست گرفتن ابتکار عمل می کوشید به رقابت میان آمریکا و بریتانیا دامن زده و از این رهگذر مانع استیلای بریتانیا بر ایران شود. سیاست افزایش رقابت میان انگلیس و

1- گزارش فصلی انگرت، شماره 13، 891 .00/1216، مورخ12 اکتبر 1921

2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran، صص115-120

3- تلگرام انگرت، شماره 54، 22/ 891 .A01، مورخ8 سپتامبر 1922

ص:198

آمریکا محکوم به شکست بود؛ چرا که در می 1921، لندن و واشنگتن به تفاهم رسیدند و آمریکا نفوذ بریتانیا را در ایران پذیرفت و در مقابل بریتانیا نیز دسترسی آمریکا را به چاه های نفت عراق بلامانع دید. علاوه بر این شرکت استاندارد اویل نیوجرسی نیز با شرکت نفت انگلیس- ایران به توافق رسید و مشارکت این شرکت را در نفت شمال ایران تضمین کرد؛ و این دقیقاً همان چیزی بود که مقامات ایرانی برای جلوگیری از آن تلاش فراوانی کردند. اندکی پس از شروع کار، قوام السلطنه خود را در مقابل شورشی گسترده در خراسان یافت. همانطور که در فصل پنجم ذکر شد، کلنل محمد تقی [خان پسیان] به فرمان سیدضیاء، قوام السلطنه را دستگیر و خود به عنوان فرماندار نظامی خراسان بر مسند نشست. کلنل محمدتقی در سال های پیش از 1921، سابقه نظامی بسیار متفاوتی دارد. در نوامبر 1915، وی با فرماندهی یک یگان ژاندارم موفق شد نیروهای قزاق روسی را در نزدیکی همدان شکست داده و

آنان را به همراه کنسول های بریتانیایی وادار به ترک شهر کند. مدتی بعد تغییر جهت داد و در جولای 1918 به پلیس جنوب ایران پیوست و سر پرسی کاکس از او به عنوان «افسری شجاع و مصمم» یاد کرد. با روی کار آمدن کابینه قوام السلطنه، کلنل از سمت خود عزل شد. در نتیجه وی علیه دولت دست به شورش زد و در خراسان اعلام «استقلال» کرد. «دولت در ماه های آگوست و سپتامبر بسیار تلاش کرد تا اهمیت این جنبش را کم جلوه دهد و با محمدتقی به توافق برسد. پس از مذاکرات طولانی مدت میان کلنل و رئیس الوزرا از طریق تلگرام، وی در نهایت پیشنهاد کرد که چنانچه تمام پیروان او عفو شده و همچنین به مدت دو سال ماهیانه 500 تومان به او پرداخت شود، کشور را ترک کند. تهران پیشنهادهای او را نپذیرفت و دشمنی ها از سر گرفته شد... در نوزدهم سپتامبر و یا حول و حوش همین تاریخ، حامیان کلنل تقی خان، شکست سختی را بر نیروهای تحت امر شجاع الملک وارد آوردند. این عده برای سرکوب جنبش محمدتقی خان به خراسان اعزام شده بودند.» در ماه اکتبر نیروهای قزاق به منطقه اعزام و محمدتقی را در قوچان شکست دادند. چند روز بعد محمدتقی دست به ضد حمله زد و کشته شد. با فرا رسیدن دهمین روز از ماه اکتبر، آخرین شورشیان نیز تسلیم شدند.(1) اوضاع در تهران

1- گزارش فصلی انگرت، شماره 1220/14،00 . 891، مورخ12 ژانویه 1922

ص:199

همچنان پر تنش و پایه های قدرت قوام السلطنه بسیار لرزان بود. در 13 اکتبر 1921، خبر از کشف «توطئه» ترور رئیس الوزرا و وزیر جنگ، در شهر منتشر شد. در آن زمان وزیر جنگ در تهران حضور نداشت و برای سرکوب جنگلی ها به گیلان سفر کرده بود. در این ماجرا 9 نفر دستگیر شدند و در ساختار کابینه نیز تغییراتی صورت گرفت: «وزیر جنگ همچنان بر مسند خود باقی مانده و در جایگاه فرمانده کل قوا، بر اوضاع مسلط است.» (1)«دسیسه» مذکور شایعه ای بیش نبود و به هیچ وجه واقعیت نداشت: «توطئه ای که در آخرین روزهای فصل گذشته از آن پرده برداشته شد، آنگونه که در ابتدا گمان می رفت، دامنه دار و گسترده نبود. طراح اصلی این توطئه، مشار الملک (2) ، به خارج از کشور رفته است؛ و مدرک مشخصی هم علیه همدستانش پیدا نشده؛ لذا این عده چند روزی در حبس به سر بردند و در نهایت همگی آزاد شدند.»(3) اوضاع به نفع رضاخان پیش می رفت و با استحکام روز افزون دیکتاتوری او،

مخالفین وی در کابینه یکی یکی حذف می شدند. دو ماه پایانی سال 1921 صرف مذاکره و اعطای امتیاز به شرکت استاندارد اویل گردید.

با توجه به اوضاع اقتصادی ناامید کننده ایران و سرباز زدن بریتانیا از اعطای کمک، دولت برای نجات خود نیاز مبرمی به حمایت اقتصادی آمریکا داشت. از آنجا که بریتانیا مصمم بود از هر گونه کمک به ایران ممانعت کند، یکی از وام های آمریکا به ایران را بلوکه کرد و به بانک شاهنشاهی ایران دستور داد اعتبار دولت قوام السلطنه را تمدید نکند. همانطور که در فصل پنجم ذکر شد، اسراف کاری های بی فایده و گسترده رضاخان وزیر جنگ، دولت را به شدت با کسری بودجه مواجه ساخت و از سویی فقدان بودجه کافی نیز بر مشکلات مالی دولت افزود که در نهایت قوام السلطنه مجبور به استعفا شد و کابینه او در 20 ژانویه 1922 سقوط کرد. بررسی این حوادث را به پژوهشی دیگر واگذار می کنیم. (4)

افزایش تنفر از انگلیسی ها در ایران

1- تلگرام انگرت، شماره 61، 93/002. 891، مورخ13 اکتبر 1921
2- حسن مشار (مشارالملک) (1242-1327)
3- . گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 00/1220. 891، مورخ12 ژانویه 1922
4- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 146-151

ص:200

روزنامه تایمز در 20 آگوست 1921، مطلبی را از یک «گزارشگر ویژه در خاورمیانه» تحت عنوان «تنفر از انگلیس سراسر ایران را فرا گرفته است. مطبوعات ناراضی، به سر حد انفجار رسیده اند»، به چاپ رساند. بوتلر رایت بریده مربوط به این قسمت از روزنامه تایمز را ضمیمه نامه خود کرده و از «عدم محبوبیت بریتانیا در تهران خبر می دهد» و می افزاید: «نارضایتی مردم ایران از بریتانیا بسیار افزایش یافته است و نفرت ایشان از این کشور بسیار شدیدتر از احساس نفرتی است که در گذشته نسبت به روسیه تزاری داشتند؛ و جو عمومی با اینکه روزی به نفع بریتانیا بود اما اکنون به طور محسوسی فرق کرده است. در پارلمان و مطبوعات منازعه سختی علیه پلیس جنوب ایران به راه افتاده و اصل و اساس این نیرو، مورد حمله قرار گرفته است.» مقاله

روزنامه تایمز این چنین آغاز می شود: «انعکاس سخنان لرد کرزن در مجلس اعیان بریتانیا (در26 جولای)، بیش از یک هفته است که صفحات روزنامه های تهران را به خود اختصاص داده است؛ و روزنامه های ایران و ستاره ایران در انتقاد از این سخنرانی مطالبی را به چاپ رسانیدند. شاید خشم و غضب شدید بهترین صفاتی باشند که در توصیف رویکرد این دو روزنامه به کار برد. مطبوعات تهران با درج مجموعه ای از مقالات، کلمه به کلمه سخنان لرد کرزن را گزارش کرده و بدین وسیله تلویحاً خشم مردم را دامن زدند و از دو رویی و ریاکاری بریتانیا پرده برداشتند.» توصیفات تایمز از روزنامه ستاره ایران: «خشم غیرقابل کنترل نویسنده [روزنامه ستاره ایران] در نوشته های او به چشم می خورد که لرد کرزن منظور خاصی نداشته و تنها وانمود کرده که در طول جنگ بریتانیا منجی ایران بوده و پس از آن او را از شر شوروی خلاص کرده است؛ و اکنون نیز مدعی است که ایران آلت دست یکی از متحدین مسکو می باشد. این نویسنده می گوید، ایران بی طرفی خود را در همان ابتدای جنگ اعلان کرد و این مسئله خطری برای هیچ کشوری نداشت مگر روسیه تزاری و بریتانیا که در یک جبهه می جنگیدند. چنانچه روسیه نیروهای خود را از تبریز خارج می کرد، ترک ها هرگز این شهر را مورد حمله قرار نمی دادند و همچنین انجام عملیات های نظامی متعدد ضروری نمی گردید. بر کسی پوشیده نیست که حضور نیروهای بریتانیا در ایران، تنها دلیل پهلو گرفتن کشتی های نظامی روسی در انزلی ایران بود؛ چرا که شوروی احساس خطر می کرد. قیام

ص:201

جنگلی ها نیز در پی فعالیت نیروهای بریتانیا در ایران شکل گرفت. لذا پس از خروج انگلیسی ها، نیروهای شوروی نیز عقب نشینی کردند.» نویسنده از سخنان کرزن در مورد مورگان شوستر و مقاسیه او با آرمیتاژ اسمیت بسیار خشمگین شده است. مورگان شوستر «در امور اقتصادی مجلس به وکلا کمک می کرد و مورد احترام و اعتماد تمام ایرانیان بود. وی طی اولتیماتیومی بی رحمانه که حاصل تلاش مشترک بریتانیا و روسیه تزاری بود، در سال 1911 از کار برکنار شد.» تایمز به نقل از روزنامه ستاره ایران می نویسد: «بریتانیا با توافقنامه 1907، اولتیماتیوم 1911 و توافقنامه 1919، به وجود آوردن پلیس جنوب ایران، اعزام آقای آرمیتاژ اسمیت به ایران، وارد ساختن نیروهای هندی به ایران، ممانعت از انجام اصلاحات و مسدود کردن وام های خارجی و به طور کلی با عملکرد مقامات خود در ایران به ملت ایران فهماند که هیچ علاقه ای به ترقی و افزایش قدرت ایران نداشته و در پی این است که این کشور را به هند دوم تبدیل کند تا بتواند سیاست های استعماری خود را توسعه دهد. بریتانیا با

وجود ارتش در ایران مخالفتی ندارد؛ اما ارتشی که تحت فرمان افسران انگلیسی باشد و از فرامین دولت هند پیروی کند. درست همانند پلیس جنوب ایران. بریتانیا از اینکه ایران صاحب تشکیلات اقتصادی شود ترسی ندارد اما تشکیلاتی که همانند مصر تحت نظارت بریتانیا و کنترل مستشاران این کشور باشد. بریتانیا خواهان تأسیس خط آهندر ایران است، اما به هیچ شرکت خارجی یا بین المللی غیر از شرکت های خود اجازه نمی دهد امتیاز این خط آهن را بدست بیاورد. بریتانیا در پی صنعت معدن ایران است، اما همانند نفت اهواز، تنها شرکت های انگلیسی می بایست به این اقدام مبادرت ورزند تا از این طریق بتواند مخارج دولت ایران را تحت کنترل داشته باشد. بریتانیا از تغییر و تحول در تعرفه های گمرکی استقبال کرد، چرا که به نفع تجارت شاهنشاهی بریتانیا بود. این است رویکرد دولت انگلیسی؛ دولتی که وزیر خارجه آن مدعی است هیچ قدرت غربی همانند ایشان، بدون غرض و بدون طمع ورزیدن برای نجات زندگی و کمک به حفظ عظمت کشور های شرقی، فعالیت نمی کند. اما با کمال احترام، ملت ایران این بی غرضی و همچنین تلاش های خالصانه برای احیا و زندگی بخشیدن به ایرانیان را نمی پذیرند. ایران دوستی خود را با دربار لندن اعلام می کند و لازم به ذکر می داند که هیچگاه ابزاری در دست دشمنان بریتانیا نخواهد بود؛ اما تعهدی هم ندارد که تمام منابع

ص:202

اقتصادی خود را در اختیار بریتانیا قرار دهد. بریتانیا در پی آن است که خزانه های خود را از ثروت تمام ملل پر کند و خواهان این است که از تجارت تمام کشورها به نفع پیشرفت اقتصادی خود بهره ببرد.» (1)روزنامه ستاره ایران در 5 اکتبر 1921 می نویسد: «آقای چیک، کنسول بریتانیا در شیراز، در شش سال گذشته تمام توان خود را به کار گرفته است تا عشایر قشقایی و کشکولی را را به جان هم بیاندازد و از این طریق تا کنون هزاران ایرانی بی گناه کشته شده اند... بریتانیا بانی و مسبب تمام فجایع قضیه آندرلینکو (اسرائیلینکو) در تهران می باشد که تاکنون نتایج بسیار نامیمونی به همراه داشته است... بریتانیا با دخالت در امور اموال عمومی، زمینه قحطی جدیدی را مهیا می سازد.»(2) ستاره و دیگر روزنامه های ایرانی، به زودی بهای سنگینی را در برابر جسارت خود پرداخت کردند.

در پاییز سال 1921، جان آر. داس پسوس یکی از نویسندگان مشهور آمریکایی، به ایران سفر کرد و به دوست خود، فردریک برد، نایب کنسول آمریکا در بیروت نامه ای نوشت. در نوشته های داس پسوس آمده است که با اینکه ظاهراً

قوام السلطنه و «سرپرستان قدیمی» قدرت را در دست دارند، «شاه از ترس سکوت کرده است» و تمام مجموعه دولت «تحت امر و اختیار رضاخان می باشد. وی همچنان بر مسند وزارت جنگ تکیه زده است و فرماندهی 18/000 سرباز را بر عهده دارد؛ بزرگترین نیروی نظامی که ایران تا به امروز به خود دیده است. وی فردی قابل توجه به نظر می رسد؛ بی سواد است و زندگی [کاری] خود را از زمانی که یک سرباز صفر بود آغاز کرد، اما انرژی بسیاری داشت. داستان ها حاکی از آن است که وی قادر به خواندن و نوشتن نیست. به هر حال اگر این داستان ها صحت هم داشته باشند، شکی نیست که وی بر اوضاع فعلی چیره است؛ و ارتش او تمام عواید مملکت را می بلعد و حتی یک شاهی هم برای دیگر وزارت خانه های دولت باقی نمی گذارد.» پس از فرار سیدضیاء، رضاخان «دولت موقتی را به رهبری قوام السلطنه تشکیل داد و طبق معمول برای اینکه سر و صداها را آرام کند، دستور تشکیل مجلس را داد... مستشاران بریتانیا برای دومین بار

1- گزارش راست و ضمائم، شماره 410، 891/29 .SO-6363، مورخ26 آگوست 1921

2- گزارش کرنفلد و ضمائم، شماره 67، -/20291. 841، مورخ7 سپتامبر 1922

ص:203

ایران را ترک کردند و انگلیسی ها فضایی را به وجود آورده اند که گویی همگی قصد دارند از خاک ایران خارج شوند؛ نیروی پلیسی خود، (پلیس) جنوب ایران را منحل کرده و آقای نرمن، وزیر مختار خود را از ایران فراخوانده اند.» داس پسوس متذکر می شود علی رغم «خروج» بریتانیا از ایران، «استیلای بریتانیا خردکننده تر به نظر می رسد. به نظر من، تنها فکری که به ذهن اقشار مختلف جامعه ایران خطور می کند این است که از شر این کابوس خلاص شوند. این احساسات موجی از نفرت و بی اطمینانی نسبت به تمام اروپاییان به وجود آورده است و تعصبات دینی قدیمی را علیه «سگان کافر» تجدید کرده است. به نظر می رسد بریتانیا می کوشد با به کار گرفتن هر سیاست ممکنی از جانب اداره امور هند، از خودکفایی ایران جلوگیری کند و تلاش های این کشور را برای نزدیک شدن به دیگر کشورهای مدرن دنیا عقیم بگذارد. این یعنی در پیش گرفتن سیاستی که همواره ایران را وابسته نگاه داشته و از چیزی که خود نیازی به آن ندارد دریغ ورزند.» داس پسوس اضافه می کند

که مطمئن ترین راه برای عقب نگاه داشتن ایران، حمله به نظام آموزشی آن است: «در مورد نظام آموزشی، شواهد حاکی از آن است که عوامل بریتانیا با پرداخت پول و رشوه به مجتهدین با نفوذ (روحانیون ایرانی که قدرتمند، فاسد و به خوبی سازمان یافته می باشند)، آنان را واداشتند که اوباش بازار را علیه این مدارس تحریک کنند؛ و از این طریق مدارس غیر دینی را به تعطیلی کشاندند. همه اینها باعث شد که روز به روز نفرت مردم از بریتانیا و دیگر اروپایی ها بیشتر شود.» داس پسوس در ادامه گزارش می کند که بریتانیا در مقابل این موج نفرت، دست به تشکیل دیکتاتوری نظامی می زند: «با این حال، برای رسیدن به این مهم، تمام عواید مملکتی، که بیشتر آن از حق الامتیاز پرداختی شرکت نفت انگلیس ایران تأمین می شود، تا آخرین سکه جذب خزانه وزارت جنگ می شود. دیگر وزارت خانه های دولت به ندرت وجهی را دریافت می کنند، لذا مقامات این وزارت خانه ها خواه ناخواه مجبورند به کمک پیشکش و هدایا زندگی خود را اداره کنند. هر انتقاد و اعتراضی هم به شدت سرکوب می شود؛ همانطور که اخیراً شاهد توقیف یکی از روزنامه های پر مخاطب تهران یعنی ستاره ایران بودیم؛ این روزنامه سخنان توهین آمیزی در مورد قزاق ها منتشر ساخته بود. سردبیر روزنامه به چوب و فلک بسته شد و سپس روانه زندان گردید... شاه و اعیان فئودال هیچ قدرتی ندارند. دیکتاتوری نظامی نیز اساس

چندان محکمی نمی یابد که بنای خود را بر آن استوار سازد... سؤال اینجاست که بریتانیا در گام بعدی دست به چه اقدامی خواهد زد؟»(1)تخریب نظام آموزشی همچنان ادامه داشت. کرنفلد در 10 ژانویه 1923 می نویسد: «هیچ گونه پیشرفت و تحولی در نظام آموزشی مشاهده نمی شود. بلکه بالعکس در ماه اکتبر پنج دبیرستان دولتی به بهانه کسری بودجه «هشداردهنده» تعطیل شد. گفته می شود مخارج ماهیانه این مدارس کمتر از دویست و چهل تومان بوده است. درست در همین زمان وزیر معارف درخواست بودجه هزار تومانی برای تأمین کمک هزینه دانشجویان ایرانی در اروپا را تقدیم مجلس کرد؛ این اتفاق، واهی بودن بهانه مذکور را به خوبی روشن می سازد. متأسفانه وزیر معارف، کاملاً بی کفایت است و برای آموزش همگانی ارزشی قائل نیست. یکی از بزرگترین نیازهای ایران امروز، یک مستشار آموزشی است، اما به کار گرفته شدن چنین کارگزاری در آینده نزدیک بسیار بعید به نظر می رسد.» (2)

سرکوب قیام جنگل

در ماه های جولای- آگوست 1921 مذاکرات گسترده ای میان دولت قوام السلطنه و میرزاکوچک خان صورت گرفت. انگرت گزارش می کند که دو طرف توافق کردند آن افرادی که در تابستان سال 1920 از گیلان گریختند اجازه بازگشت یابند و ارتباط تلگرافی مجدداً برقرار شود. گفتگوها ادامه یافت و دولت هیأت ویژه ای را به رشت اعزام کرد: «آنچه که واقعاً در گیلان و مازندران می گذرد بر کسی آشکار نیست. به نظر می رسد که شورشی ها تحت فرماندهی سه رهبر به سر می برند که هیچ گاه با یکدیگر متحد نمی شوند. مهمترین این افراد کوچک خان و همراهان او هستند که از پل کسما تا نزدیکی رودبار در سراسر جنگل استقرار یافته اند. دومین رهبر خالوقربان است که به نظر می رسد کنترل شهر رشت و مناطق میان امام زاده هاشم و پل کسما را دست دارد. نفر سوم، احسان الله خان است که کنترل شهرهای لاهیجان، لنگرود و رودسر را در استان مازندران بر عهده دارد.» علاوه بر این ساعد الدوله، پسر سپهسالار تنکابنی، « شورشیان

1- گزارش کنابنشو و ضمیمه، شماره 583، 00/1210. 891، مورخ8 فوریه 1922

2- گزارش فصلی کرنفلد، مربوز به ماه های اکتبر دسامبر 00/1922،1240. 891، مورخ10 ژانویه 1923

محلی بولشویک در تنکابن را رهبری می کند.» شماری از نیروهای قزاق تحت امر رضاخان به تاریخ 9 اکتبر 1921 روانه گیلان شدند. در ابتدا، ساعد الدوله شکست خورد: «نفوذ پدر جان او را نجات داد، اما خبرها حاکی از آن است که شجاع السلطان کشته شد و در همین حین احسان الله خان نیز به روسیه گریخت.» ساعد الدوله در سال 1925 کشته شد و اندکی بعد پدر او سپهسالار نیز خودکشی کرد. (1)کوچک خان در غرب گیلان در منطقه ای به نام رودخان شکست خورد و رشت در پانزدهم اکتبر فتح شد. در روزهای نوزدهم و بیستم همین ماه جنگلی ها تلاش کردند رشت را مجدداً اشغال کنند، اما حملات آنها دفع شد و تلاششان عقیم ماند. در بیست و سوم اکتبر استحکامات جنگلی کوچک خان سقوط کرد و خود او نیز به تالش گریخت. (2)

انگرت در گزارش خود به تاریخ 25 اکتبر 1921 می نویسد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه تلگرامی که از طرف وزیر جنگ ایران و فرمانده

کل قوا، سردارسپه، که به تاریخ 22 اکتبر 1921 به رئیس الوزرا مخابره شده است را برای شما ارسال کنم. در این تلگرام جزئیات عملیات های نظامی که منجر به بازپس گیری رشت شد، تشریح شده است. با اینکه قسمت اعظم استان گیلان از لوث اشرار پاک سازی شده است، اما به گفته شخص وزیر جنگ، قسمت های غربی استان همچنان تحت اختیار کوچک خان و دار و دسته او می باشد. تا زمانی که این شورشیان کاملاً متفرق نشده باشند، بیم آن می رود که نیروهای دولتی ایران را با مشکلات جدی مواجه کنند.» تلگرام رضا به قوام السلطنه که بلافاصله آن را در اختیار انگرت نیز قرار داد، از این قرار است:

پیش از این شما را از ورود خود به رشت و محاصره خالوقربان در امام زاده هاشم، با خبر کردم. من در پانزدهم اکتبر به این منطقه رسیدم. شورشیان جنگلی در آن روز از تمام جهات به شهر حمله می کردند. پیشروی آنها به قدری بود که می توانستند تمام شهر را به غارت ببرند. من دقیقاً به موقع وارد شهر شدم و مردم ستمدیده شهر ناله و شیون کنان برای دیدن من از خانه های خود خارج شدند. آنها به شدت از شورشیان به خشم آمده بودند. علی رغم اینکه نیروهای تازه از راه

1- Mohamad Gholi Majd, Resistance to the Shah: Landowners and Ulama in Iran، انتشارات دانشگاه فلوریدا، 2000 ، صص 47-46

2- گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 891 .00/1220، مورخ12 ژانویه 1922

رسیده قزاقها بسیار خسته بودند، به ایشان دستور دادم به مناطق حومه شهر که شورشیان بدانها متعرض شده بودند، یورش برند. پس از اینکه قزاق ها تلفات سنگینی بر شورشیان وارد ساختند، آنان مجبور به عقب نشینی شدند و در نتیجه شهر نجات یافت. زمانی که آتش توپخانه ما، توپخانه جنگلی ها را ساکت کرد، به نیروهای خود دستور دادم در اطراف شهر اتراق کرده و به استراحت بپردازند. از آنجا که متوجه شدم جنگلی ها اذهان مردم را آلوده ساخته اند و می دانستم که دولت مرکزی همواره می کوشد برای تحقق سعادت و امنیت، نظم بر سراسر مملکت حاکم باشد، به نیروهای خود دستور اکید دادم که دست از پیشروی کشیده و آرامش فعلی را حفظ کرده و مانع وارد شدن آسیب بیشتر به رشت و مردم آن شوند. جنگلی ها از رویکرد مصالحه جویانه ما استفاده کرده و

نیروهای خود را در اطراف شهر مستقر کردند؛ لذا نیروهای قزاق محاصره شدند. من بیش از این نمی توانستم اوضاع آشفته و محنت بار مردم را تحمل کرده و در برابر پافشاری آنها برای سرکوب شورشیان مقاومت کنم، بنابراین به دفاع از شهر پرداخته و ظرف سه ساعت مواضع ایشان را در پسیخان و پیله بازار مورد حمله قرار داده و شورشیان را وادار کردم به اعماق جنگل عقب نشینی کنند. این جنگ به شورشیان اثبات کرد دوران غارت گری به سر آمده است و اکنون زمان آن فرا رسیده است که می بایست به فرامین دولت مرکزی گردن نهند. علی رغم طغیان رودخانه نزدیک شهر، قزاق های پیروز، از پسیخان عبور کرده و جمعه بازار را که در 14 ورستی(1) غرب رشت واقع شده است، به تصرف خود درآوردند. پیشقراولان شجاع خود را در آن روستا مستقر ساخته و خود به شهر بازگشتم. سپس خبر رسید که نیروهای اعزامی ماسوله و، فومن، یعنی دژ مستحکم میرزاکوچک خان را فتح کرده اند. به اطلاع حضرت عالی می رساند که اکنون تمام مناطق استان گیلان به همت دلاوران قزاق تحت کنترل ماست. تنها بخش های غربی مناطق جنگلی همچنان در دست یاران میرزاکوچک خان باقی مانده است. به مدد نقشه استراتژیکی که به تازگی طراحی کرده ام، امید آن می رود در آینده ای نزدیک جنگل ها را نیز از لوث وجود این

1- هر ورست معادل 1/06 کیلومتر است. (مترجم)

ص:207

جنگلی های خائن پاک کنیم. با مدنظر قرار دادن نگرانی های اعلی حضرت همایون شاهنشاه، تمام کسانی که در این شورش دست داشته و از فرامین حکومتی سرپیچی کردند، از کار برکنار خواهم کرد. به ایشان نشان خواهم داد که استقلال و سعادت مملکت بسته به انقیاد و اطاعت محض ایشان است. از آنجا که ایستگاه تلگراف به تازگی در این شهر تأسیس شده است، پیش از این نمی توانستم دائماً با مرکز در ارتباط باشم. ساعد الملک، فرماندار جدید گیلان وارد رشت شده است. (1)

در گزارشی به تاریخ 30 اکتبر 1921 انگرت می نویسد: «عطف به گزارش شماره 749 که به تاریخ 25 اکتبر 1921 ارسال شد، مفتخرم به همراه این گزارش ترجمه اعلامیه ای که وزیر جنگ ایران پس از بازپس گیری رشت و سرکوب کردن بلشویک های محلی و دیگر آشوبگران منطقه منتشر ساخت،

ضمیمه سازم. این اعلامیه در 28 اکتبر 1921 در روزنامه ایران منتشر شد.»
در بخش هایی از این اعلامیه «بلند بالا» می خوانیم:

دوستان هموطن من؛ من علاقه و محبت خود را نسبت به شما از دست نداده ام و آن چیز که همواره مایه تسلی خاطر من بوده است، رها ساختن شما از چنگال یاغیان و غارتگران بوده است. پروردگار و وجدانم هر دو شاهد من هستند... ناله و شیون شما باعث شد به کمک شما بشتابم و اکنون به شما این خبر را می دهم که دشواری های شما از میان رفته و به دستور دولت، امنیت شما به مدد شمشیر من تضمین خواهد شد. من سربازی هستم که زندگی خود را وقف خدمت به سرزمین مادری خود کرده است؛ سربازی که حفاظت از استقلال این کشور را به عنوان ایده آل و اصل مهم زندگی خود پذیرفته است؛ سربازی که به هیچ پشتوانه و رهبر دیگری به غیر از پرچم شیر و خورشید اعتقاد ندارد و اطمینان دارد در تمام مراحل خدمت خود پیروز و موفق است؛ زیرا هر یک از تکالیفی که به انجام می رسانم، تکلیفی مقدس است. من هرگز منفعت شخصی را بر منفعت عموم ترجیح نداده و هرگز امنیت مردم را فدای خواسته های خود نکرده ام. به همین دلیل است که من اطمینان دارم در تمام عملیات های خود پیروز خواهم بود. روح ایرانی حامی و در

1- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 749، 891.00/1205، مورخ25 اکتبر 1921

حقیقت راهبر من خواهد بود. پروردگار را شاکرم که به مدد الطاف خالصانه او به یکی از اهداف خود رسیدم. من قدم به استان شما نهادم و در همین زمان ارتش من مایه ترس و وحشت غارتگران شده و جان ایشان را در معرض خطر قرار داد. به منظور تأمین امنیت شما، از هیچ خطری رویگردان نخواهم بود و در هزینه کردن تمام نیروهای خود تردید نخواهم کرد. اما تمام مردم گیلان می بایست بدانند برخی از همشهریان ریا کار و خائن، خود اسباب بسیاری از حوادث ناگواری که تا کنون رخ داده است را فراهم آورده اند... و اکنون که دستان قدرتمند نیروهای دولتی شورشیان و یاغیان را دفع کرده است، این وظیفه شما تمام مردم گیلان است که با تمام اسباب و وجود خود به ما کمک کنید. شما می بایست گذشته را سرمشق آینده خود قرار دهید و از آزادی که قادر متعال به شما ارزانی داشته است، حداکثر بهره را ببرید... در پایان، پروردگار را شاکرم

که ورود مرا به این شهر، مایه تضمین امنیت اموال و یکپارچگی شما قرار داد؛ و عاجزانه از او خواستارم در امری که همواره مشتاق بدان هستم، یعنی خدمت رساندن به هم میهنانم در هر کجای این مرز و بوم، پیروز گرداند. رضا؛ وزیر جنگ. (1)

رضا در 4 نوامبر به تهران بازگشت، اما قزاق های تحت امر وی همچنان در آن منطقه باقی ماندند. در اواسط ماه نوامبر، کوچک خان دوبار در نزدیکی دوال کوه و طوالش شکست خورد و به کوه های خلخال و ماسال پناه برد. در 3 دسامبر 1921، کوچک خان و همراهان او گرفتار کولاک شده و از سرما یخ زدند. در 10 دسامبر سر بریده کوچک خان در تهران در معرض دید عموم قرار گرفت: «و به این ترتیب به یکی از پر دردسرترین حوادث تاریخ ایران پایان داده شد.» (2)انگرت در 3 فوریه 1922 می نویسد: «مفتخرم که به ضمیمه این گزارش رونوشت نامه ای که از طرف دکتر دیویدسون فریم به اینجانب نوشته شد، ارسال کنم. وی یکی از اعضای هیأت پزشکی اعزامی از آمریکا در رشت است که در تاریخ 27 ژانویه 1922 با ارسال نامه ای به اینجانب، اطلاعاتی در مورد اوضاع و احوال کلی رشت در اختیار بنده قرار داد.» پس از

1- گزارش انگرت و ضمیمه، شماره 750، 00/1206. 891، مورخ30 اکتبر 1921

2- گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 00/1220. 891، مورخ12 ژانویه 1922

«آزاد سازی» رشت، اوضاع این شهر چندان مساعد نبود: «در واقع کوچک خان قهرمان این جنگ بود... باید به خاطر داشت که کوچک خان و بلشویک ها هر دو با مدرسه و آموزش موافق بودند و تلاش می کردند از مردم فقیر دستگیری کنند. علی رغم درد و محنتی که این جنگ بر مردم این منطقه تحمیل کرده است، بسیاری هنوز کوچک خان را قهرمان اصلی این ماجرا می دانند. نارضایتی مردم بجاست و دلایل بسیاری برای شکایت علیه رژیم فعلی وجود دارد. مهمترین آنها از این قرار است: 1) فساد فرماندار علنی شده است. این رسوایی موجب نفرت و خشم تمام مردم منطقه شده است. 2) رویکرد متحجرانه و بی تفاوتی فرماندار به پیشرفت به ویژه در بخش آموزشی. 3) تبعیض قائل

شدن علیه جوانان وطن پرست واقعی و پیشرو... لازم به ذکر است که رشت تاکنون دو جنبش انقلابی را به خود دیده است؛ یکی در سال 1909 که منجر به عزل شاه شد(1) و دومی قیام کوچک خان که نه به دست نیروهای دولتی ایران، بلکه به دست بلشویک های روسی درهم شکسته شد. به نظر من چنانچه در سال 1919 انگلستان وارد ماجرا نمی شد و دخالت نمی کرد، کوچک خان موفق به استقرار دولتی لیبرال تر در ایران می شد؛ البته نه با حمله مستقیم به تهران بلکه با تبلیغ و تحریک در میان لیبرال ها به این مهم دست می یافت.» (2)

ادامه یافتن آشفتگی ها در کردستان

کنسول آمریکا در تبریز، اطلاعاتی را در مورد پیشینه اسماعیل سیمیتقو در سال 1926 به کشور خود گزارش می کند: «پانزده سال است که نام سیمیتقو، لرزه بر اندام کودکان و حتی بزرگسالان مردم خاور نزدیک می اندازد... سیمیتقو نام مرد کردی است که رهبری ایل شکاک را بر عهده دارد؛ قبیله ای وحشی که در کوهستان ساکن هستند... گفته می شود کل جمعیت ایشان (کردها) چیزی نزدیک به 3 میلیون نفر است؛ 2/500/000 نفر از ایشان معمولاً در ترکیه و ارمنستان ساکن هستند و 400 /000 یا 500 /000 نفر از ایشان در ایران به سر می برند؛ و کسی از شمار ایشان در عراق اطلاع ندارد... سیمیتقو

1- منظور قیام مردم گیلان علیه محمدعلی شاه. (ویراستار)
2- گزارش انگرت و ضمیمه، شماره 821، 1217/891.00، 3 فوریه 1922

ص:210

که نام واقعی او اسماعیل آقا است، برادر بزرگتری به نام جعفرآقا داشت. وی پس از مرگ پدر، ریاست ایل شکاک را بر عهده گرفت و شدیداً به سنت های قبیله ای پایبند بود؛ والی آذربایجان با توسل به دوز و کلک او را به تبریز کشانید و در یک مهمانی چای که به افتخار وی برگزار شد، او را ترور کردند. اسماعیل آقای جوان که در آن زمان 20 سال بیشتر نداشت، رهبری ایل شکاک را برعهده گرفت و قسم خورد که انتقام خون برادر را بگیرد. وی قسم خود را عملی ساخت و به انتقام خون برادر خود، خون صدها ایرانی را گرفت؛ و در این مسیر، قسمت اعظم منطقه ارومیه را تحت امر خود درآورد و بدون تاج و تخت بر این منطقه پادشاهی کرد؛ منطقه ای که خراج خود را غالباً به او و نه دولت مرکزی ایران تقدیم می کرد. دولت با اعطای عنوان سردارنصرت و دادن اختیارات به او برای حکم رانی بر مردم منطقه خود، جایگاه او را به رسمیت

شناخت. در پی این توافقنامه، اسماعیل آقا تا اندازه ای آرام گرفت. تا اینکه جنگ جهانی آغاز شد و روس ها آذربایجان ایران را به اشغال خود درآوردند... با این حال وی در مقابل ترک ها اقدام مؤثری نکرد و در مارس 1916 مارشیمون، رهبر آشوریها، به دیدار وی در اردوگاه چریک آمد... هیچ کس نمی داند میان آن دو چه گذشت؛ پس از این گفتگو جسد مارشیمون از اردوگاه خارج شد. گفته می شود سیمیتقو بعدها مدعی شده است که مارشیمون را به دستور ولیعهد کشته است. این ماجرا مسیحیان آشوری را به شدت خشمگین ساخت. آقا پتروس، فرمانده این مسیحیان، به کاخ سیمیتقو یورش برد و بسیاری از یاران او را کشت.» (1)در حالی که مسیحیان آذربایجان با روسیه متحد شدند، کردها و مسلمانان دست اتحاد به سوی ترکیه عثمانی دراز کردند. علاوه بر قحطی که دامن گیر مردم این منطقه شده بود، در آوریل 1918 مصیبت دیگری به جان این اهالی افتاد؛ ترکیه عثمانی، تبریز و ارومیه را اشغال کرد و مسیحیان این منطقه ناچار شدند به سمت خطوط بریتانیا در نزدیکی همدان بگریزند. پس از جنگ اوضاع به حالت عادی بازنگشت و همچنان آشفته باقی ماند. وایت در 27 فوریه 1919 می نویسد: «در حالی که اوضاع تبریز بسیار ناآرام است، اختلال و آشوب های گسترده تری برای منطقه ارومیه- سلماس پیش بینی می شود؛ این

1- گزارش فرین، شماره 1، 1395/891.00، مورخ9 نوامبر 1926

منطقه اکنون به دست کردها افتاده است. سید طه، یکی از یاغیان کردستان ترکیه، کنترل ارومیه را در دست دارد و سیمیتقو یکی از اکراد مشهور ایرانی که در بهار گذشته رهبر مذهبی آشوری، مارشیمون را به قتل رساند نیز، منطقه سلماس را در اختیار دارد... هیچ نیرو و یا مقام رسمی از طرف دولت مرکزی ایران در این منطقه حضور نداشته و دولت برای بازگرداندن آرامش به این منطقه کاملاً دست و پا بسته است... رئیس الوزرا امیدوار است بتواند در سه ماه آینده آرامش را به منطقه بازگرداند.»(1) 20 مارس 1919: «عملاً هیچ تغییری در اوضاع و احوال آذربایجان مشاهده نمی شود... گفته می شود کردها با الگو قرار دادن ارمنستان، تلاش می کنند کردستانی مستقل به وجود بیاورند وگزارش ها حاکی از آن است که شخصی به نام سیدمحمود(2)، رهبر کردهای سلیمانیه، جنبشی سیاسی به منظور تحقق این امر به راه انداخته است...» (3)در 21 مارس: «به من خبر رسیده است که کردها با مدنظر قرار دادن تجربه ارمنستان مستقل، برای تحقق کردستان مستقل تلاش می کنند. گفته می شود شخصی به نام

شیخ محمود از سلیمانیه رهبری این جریان را بر عهده دارد؛ وی رهبر و یا شیخ اکراد این منطقه می باشد. طبق گزارش های رسیده، به افسران سیاسی بریتانیا در این منطقه دستور داده شده است که هر گونه تلاش از جانب کردها یا قبایل دیگر را برای آسیب رساندن به تمامیت ارضی ایران رد کرده و به هیچ وجه با ایشان همکاری نکنند.» (4)در 14 آوریل: «یاغی مشهور کرد، سیمیتقو، اکنون در سلماس به سر می برد... شواهدی در دست است که نشان می دهد سیمیتقو از جانب ولیعهد وجوهی را دریافت می کند، اما جزئیاتی از این گزارش در دست نیست.» (5)

در 23 می 1919 در پی ترور نافرجام سیمیتقو، وخامت اوضاع به حد اعلای خود رسید: «گزارش های پادوک حاکی از آن است که کردها یک بار دیگر در منطقه سلماس - ارومیه سر به آشوب و اغتشاش برداشته اند.» (6)4 ژوئن: «تمام بخش های مختلف ارومیه سلماس به دست کرد ها افتاده است... گزارش هایی که تا به امروز به دست ما

1- گزارش وایت، شماره 487، 1090/891.00، مورخ27 فوریه 1919
2- شیخ محمود برزنجی (1302-1335) رهبر و از مشاهیر کردستان عراق
3- تلگرام وایت، شماره 116، 1083/891.00، مورخ20 مارس 1919
4- گزارش وایت، شماره 490، 1098/891.00، مورخ21 مارس 1919
5- گزارش فصلی وایت، شماره 3، 1096/891.00، مورخ14 آوریل 1919
6- تلگرام وایت، شماره 140، 1095/891.00، مورخ23 می 1919

ص:212

رسیده حاکی از آن است که شمار زیادی از مسیحیانی که به کمپ مبلغان مذهبی آمریکایی پناه آورده بودند، قتل عام شدند... کاملاً روشن است که تنها روزنه امید مسیحیان ارومیه، دخالت فوری نیروهای متفقین از طریق حمله ارتش انگلستان است.» (1)تلگرام پادوک به کمیسیون صلح آمریکا در پاریس نیز مخابره شد. کمیسیون در 19 جولای چنین پاسخ داد: «ژنرال سر هنری ویلسون، رئیس ستاد ارتش بریتانیا تلگرام هایی از سر پرسی کاکس دریافت کرده است... کاکس اعلان کرده است که اغتشاشات از زمانی شروع شد که مراسلاتی بی نام و نشان به دست سیمیتقو رسید و انفجار بمب داخل یکی از این بسته ها باعث کشته شدن برادر و چهار تن از افراد او شد، همچنین بیست و پنج نفر دیگر را زخمی کرد؛ در نتیجه کردها به فرمان سیمیتقو موظف شدند تمام

نیروهای ایرانی مستقر در ارومیه، سلماس و خوی را خلع سلاح کنند؛ اما نیروهای ایرانی کردها را از ارومیه بیرون کردند؛ همچنین نیروهای ایرانی با پیشروی به سمت اردوگاه مبلغان مذهبی آمریکایی، کردهایی را که در این مکان پایگاه امنی برای خود دست و پا کرده بودند را مورد حمله قرار دادند.»(2)
وایت جزئیات این ماجرا را چنین توصیف می کند: «پیشروی و عقب نشینی مکرر نیروهای روس و ترک در پنج سال گذشته ناامیدی و دلسردی مردم آذربایجان را در پی داشته است و چنان خشم و نفرتی را در ایشان به وجود آورده است که همانند یک زاغه مهمات تنها منتظر یک جرقه کوچک هستند تا منفجر شوند. یکی از مهمترین دلایل ناآرامی های اخیر در این استان، عملیات های نظامی کردها در دشت سلماس است. رهبر این اکراد، سیمیتقو، چندی است که به دشمنی با دولت ایران برخاسته است. گزارش ها حاکی از آن است که معاون فرماندار مکرم الملک با همکاری فرماندار خوی، که یکی از اقوام او نیز می باشد، چند تن از مردم خوی را تحریک کردند که در قالب چند بسته بمبی را برای سیمیتقو بفرستند، به امید اینکه او را از سر راه بردارند. بمب در بسته شیرینی جاسازی شده بود. بسته به دست سیمیتقو رسید اما وی به موقع از وجود بمب با خبر شد و آن را به سمت برادر خود انداخت و این کار باعث شد برادر و چهار تن از افرادش کشته

1- تلگرام پادوک، 1099/891.00، مورخ4 ژوئن 1919
2- تلگرام کمیسیون صلح آمریکا در پاریس، شماره 2640، 1100/891.00، مورخ19 ژوئن 1919

شوند. بیست و پنج تن دیگر از جمله شخص سیمیتقو زخمی شدند. طبیعتاً این مسئله خشم کردها را برانگیخت و آنها را به گرفتن انتقام تشویق کرد. به دستور سیمیتقو، افراد وی برای خلع سلاح نیروهای ایرانی در ارومیه، سلماس و خوی دست به کار شدند. اما هنگامی که در بیست و چهارم می برای انجام این مأموریت وارد ارومیه شدند، قدرت نیروهای ایرانی بر توانمندی سواران سیمیتقو فائق آمد و ایشان را از شهر بیرون راند... پس از اینکه نیروهای کرد از شهر بیرون رانده شدند، جمعیت کثیری از اوباش مسلح وارد پایگاه میسیونرها شده و شروع به قتل عام مسیحیانی کردند که در این پایگاه پناه جسته بودند... دویست نفر کشته و نزدیک به صد نفر زخمی شدند...»(1) گفته های فرین در مورد این ماجرا: «در می 1919 پس از سه سال درگیری متناوب،

بسته ای به قلعه سیمیتقو ارسال شد که بمب جاسازی شده در آن باعث کشته شدن برادر کوچک تر او احمد آقا شد. گفته می شود به تحریک ایرانی ها و عوامل خارجی این بسته ارسال شده است. سیمیتقو به تلافی این حرکت در 23 می 1919 به ارومیه، سلماس و خوی حمله کرد. حمله روز بیست و چهارم می به ارومیه، به عقب نشینی سیمیتقو منتهی شد و پس از آن 270 مسیحی در اردوگاه پروتستان های آمریکایی قتل عام شدند و تأسیسات اردوگاه نیز غارت و تا اندازه ای تخریب شد.» (2)همانطور که در فصل 3 ذکر شد، کالدول در 5 اکتبر سال 1920 گزارش می دهد مناطق حومه خوی، سلماس و ارومیه تحت کنترل سیمیتقو درآمده است.

براساس گزارش های انگرت در تابستان 1921، یاغی کرد، اسماعیل سیمیتقو «مناطق شرقی و جنوبی دریاچه ارومیه عرصه تاخت و تاز سواران خود قرار داد و مردم این مناطق را غارت کرد.» سیمیتقو در 25 جولای 1921 به ارومیه حمله کرد و از آن تاریخ تا روزهای پایانی ماه سپتامبر برای حمله به منطقه ساوجبلاغ به تقویت قوای خود پرداخت. در ششمین شب ماه اکتبر 1921 به ساوجبلاغ حمله برد و با فرا رسیدن صبح روز بعد، شهر به تسخیر یاران سیمیتقو درآمد. نیروهای ژاندارم کاملاً تار و مار شدند و بر اساس گزارش ها 500 نفر کشته شدند. سیمیتقو در این زمان بر بخش های گسترده ای

1- گزارش فصلی وایت، شماره 4، 1122/891.00، مورخ7 جولای 1919
2- گزارش فرین، شماره 1، 1395/891.00، مورخ9 نوامبر 1926

ص:214

از مناطق غربی ایران فرمانروایی می کرد و گفته می شد که 4000 سرباز گوش به فرمان و تحت امر او هستند. دولت مرکزی هم در برابر این یاغی بی کار ننشسته و شروع به جمع آوری نیرو کرده و از سران عشایر محلی اسم نویسی کرد؛ از جمله امیر ارشد(1) به این جمع پیوست و 3500 نفر را همراه خود ساخت. نزدیک به 800 ارمنی و آشوری برای جنگ با سیمیتقو و یاران کرد او مسلح شدند. امیر ارشد در دهم نوامبر در نزدیکی خوی به اردوی سیمیتقو یورش برد و شکست سنگینی بر او وارد کرد و نزدیک به 400 تن از یاران او را از بین برد، همچنین خود سیمیتقو نیز زخمی شد. نیروهای عشایر، قزاق و ژاندارم در همکاری با یکدیگر در پانزدهم دسامبر ساوجبلاغ را از چنگ سیمیتقو و یاران او درآوردند. اما در بیست و سوم دسامبر سیمیتقو با

یورش به شکریازی(2) نیروهای دولتی مستقر در این منطقه را کاملاً تار و مار کرده و امیر ارشد را نیز به قتل رساند. انگرت می افزاید: «اخبار [حمله سیمیتقو به نیروهای امیر ارشد] به شدت مقامات پایتخت را ناامید ساخت. امید آن می رفت که سیمیتقو نیز به سرنوشت دو تن دیگر از سرکردگان شورشی دچار شود که با موفقیت سرکوب شدند.» (3)منظور انگرت از «دو تن از سرکردگان شورشی»، محمدتقی [پسیان] و کوچک خان است. مردم ایران بر این باور بودند که کردها به تحریک بریتانیا سر به شورش برداشته اند تا از این طریق قوام السلطنه را تضعیف کنند. نامه ای که سروان ای. نوئیل، [یکی از افسران] ارتش هند، به سر پرسی کاکس، مقام عالیرتبه بریتانیا در عراق نوشت، به دست کرنفلد رسید. نامه نوئیل به تاریخ 6 جولای 1921 از این قرار است: «حتماً به یاد خواهید آورد زمانی که یکدیگر را در قاهره ملاقات کردیم، به بنده گفتید چنانچه در تهران فرصتی مهیا نشود، کاری را در کردستان برای اینجانب دست و پا می کنید. به نظر می رسد انجام وظیفه بنده در اینجا به پایان رسیده است و اکنون مشتاقانه منتظر اوامر شما در مورد کردستان هستم.» کرنفلد در مورد نامه سروان نوئیل به کاکس، چنین توضیح می دهد: «در آن زمان سروان نوئیل موظف بود با رؤسای قبایل در جنوب ایران ملاقات کرده و آنها را به شورش تشویق کند.» ستاره ایران در 5 اکتبر 1921 می نویسد:

1- امیرارشد حاج علی لو از اهالی قراچه داغ (ارسباران) و از رؤسای بزرگ عشایر آذربایجان

2- Shakaryazi

3- گزارش فصلی انگرت، شماره 14، 1220/891.00، مورخ12 ژانویه 1922

ص:215

«گزارش ها حاکی از آن است که سرگرد نوئیل با پرواز بر فراز کردستان اوراقی را در میان مردم این منطقه پخش کرده است که نوشته های آن این مردم را به شورش علیه دولت مرکزی تشویق کرده و ایشان را به جدایی از ایران و تشکیل دولت کردستان مستقل تحریک می کند. آنها (انگلیسی ها) با حمایت از سردار رشید در کردستان و امیراعظم کلهر، ایشان را به ایجاد آشوب و اختلال تشویق می کنند.» (1)

سرکوب اشرار در آذربایجان

در فاصله بین اول تا هشتم ماه فوریه 1922، اندکی پس از روی کار آمدن کابینه مشیرالدوله، 2000 تا 3000 ژاندارم شورشی به فرماندهی سرگرد لاهوتی به تبریز یورش آوردند. سرگرد لاهوتی چندین سال در استانبول به سر می برد و در آنجا روزنامه ای را منتشر می ساخت. برخی بر این باورند که مخالفت ژاندارم ها در برابر ادغام تشکیلات ژاندارمری در تشکیلات نیروهای قزاق، دلیل شورش آنان بود. لاهوتی با اشاره به وابستگی پیشین قزاق ها به روسیه و ارتباط کنونی آنها با بریتانیا، چنین اظهار می کند: «ما بدین وسیله به اطلاع عامه مردم می رسانیم اقداماتی که در این روزها شاهد آن هستیم از آن روست که عده ای مترصدند لباس افتخار و عزت را از تن ما بیرون آورده و ما را به جامه ننگین قزاق ها ملبس سازند.» در حالی که شورش و ناآرامی این ژاندارم ها رو به گسترش می رفت، روزنامه ها تنها به انتشار دو گزارش در این زمینه اکتفا کردند. ستاره ایران در سوم فوریه 1922 گزارش کوتاه و مختصری از اشغال تبریز به دست ژاندارم ها منتشر ساخت. روزنامه ایران نیز در 10 فوریه مقاله ای در مورد اشغال این شهر توسط ژاندارم ها به چاپ رسانید؛ و بازپس گیری آن را به دست نیروهای قزاق در 8 فوریه نیز تشریح کرد. حسن علی، کارمند کنسولگری آمریکا در تبریز، در پنجم فوریه 1922 نامه ای به انگرت می نویسد و اطلاعاتی در مورد حوادث تبریز در اختیار وی می گذارد: «تا آنجا که من متوجه شده ام و با توجه به اظهارات خودشان، هدف اصلی تمام این تلاش ها برکنار کردن والی و سرباز زدن از فرمان وزیر جنگ است که می کوشد ژاندارم ها را در تشکیلات قزاق ها ادغام سازد. لازم به ذکر

1- گزارش کرنفلد و ضمائم، شماره 67، 841.20291/-، مورخ7 سپتامبر 1922

است که از زمانی که این وقایع آغاز شده است تا کنون آرامش و نظم بر سراسر شهر حکمفرما بوده است. چندین بار لاهوتی اعلام کرده است چنانچه کسی مزاحمتی برای ساکنین شهر به وجود آورد، اعدام خواهد شد و از نیروهای خود خواسته است با تمام توان خود نظم را در شهر برقرار سازند. در تمام سخنرانی ها و اعلامیه های خود، لاهوتی تنها بر مخالفت خود با ادغام ژاندارمری و قزاق ها تأکید می کند؛ لذا در حال حاضر به مذاکره با پارلمان که حکومت اصلی در ایران به شمار می رود، مشغول است. به نظر من وی یک شورشی نیست، بلکه خواسته های معقول و مشخصی دارد.» هنگام بازپس گیری تبریز

در 8 فوریه 1922، قزاق ها این شهر را غارت کردند از جمله «خانه و مغازه یکی از اتباع آمریکای به نام آرداشی تر اوهانیان(1) را به یغما بردند.» لاهوتی نیز به ترکیه گریخت. (2)

دولت در گام بعدی به سراغ سیمیتقو رفت؛ اما در اقدامات اولیه چندان موفق نبود. در 18 جولای 1922، اندکی پس از روی کار آمدن دوباره قوام السلطنه، آسوشیتدپرس به نقل از منابع اطلاعاتی خود در استامبول اعلام کرد که اسماعیل سیمیتقو نیروهای ایرانی را درهم شکسته و «جمهوری کردستان» را تأسیس کرده است و شهرهای کرمانشاه، سلماس، ارومیه و ادری لاک در قلمرو حکمرانی او قرار گرفته اند. درست در روزی که این روزنامه منتشر شد، حسین علاء در نامه ای به دالس، این شایعات را انکار کرده و اذعان داشت که سیمیتقو در آینده نزدیک شکست خواهد خورد.(3) همانطور که در فصل پنجم ذکر شد، عملیات برای سرکوب کردها به فرماندهی و حسن تدبیر ژنرال حبیب الله شیبانی به اجرا درآمد که در آخرین لحظات زمانی که تلاش های این ژنرال در حال ثمر بخشیدن بود، او را با شخص دیگری جایگزین کردند. در 12 آگوست 1922 کرنفلد از شکست سیمیتقو در جنوب سلماس و گریختن او به عراق تحت کنترل بریتانیا خبر داد. (4)کرنفلد می افزاید علیرغم اینکه استحکامات چهریق، دژ اصلی کردها، فتح شد، «اما گزارشی که متعاقباً منتشر شد از اهمیت این پیروزی کاست. در این

1- Ardashey Ter Ohanian

2- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 840، 1221/891.00، مورخ15 مارس 1922

3- نامه علائی به دالس، 1224/891.00، مورخ18 جولای 1922

4- تلگرام کرنفلد، شماره 65، 1227/891.00، مورخ22 آگوست 1922

ص:217

گزارش آمده بود که در زمان حمله نیروهای ایرانی هیچ یک از نیروهای کرد در استحکامات چهریق مقاومت نمی کردند و عملاً این دژ خالی از نیروی نظامی بود.» وابسته نظامی آمریکا در تهران، سروان جدلیکا نیز می افزاید که رضاخان بیش از حد در مورد دامنه و اهمیت این پیروزی مبالغه کرد؛ و این امر پیشاپیش تقدیر و تشکر مجلس را برای او به ارمغان آورد.(1) بلافاصله پس از شکست و فرار سیمیتقو، حوادث ناخوشایندی در خوزستان رخ داد. در 14

آگوست 1922، یک هنگ از نظامیان ایرانی که شمارشان به 207 نفر می رسید در کاروانسرایی به نام شُلیل مورد حمله قرار گرفتند. نزدیک به چهل نفر کشته و مابقی متفرق شدند. در ابتدا گمان می رفت که پیروان شیخ محمره دست به این اقدام زده اند؛ مطبوعات تهران نیز از دست داشتن بریتانیا در این قضیه خبر دادند. چندی بعد معلوم شد که سواران عشایر بختیاری که از جانب انگلیسی ها حمایت می شدند دست به این قتل عام زده اند. با مدنظر قرار دادن تاریخ این حادثه، شکی نیست که این، بخشی از تلاش های بریتانیا بود تا یک بار دیگر قوام السلطنه را تضعیف کند. در مقابل این خسارت، رضا 500/000 تومان غرامت طلب کرده و تهدید کرد که شماری از نیروهای خود را برای تنبیه عشایر گسیل خواهد داشت. بلافاصله بریتانیا به او گوشزد کرد که اعزام چنین نیرویی نامطلوب و باعث نارضایتی ایشان خواهد شد: «رویکرد وزیر مختار بریتانیا به هیچ وجه خیرخواهانه نیست. برخلاف دعاوی و اظهارات جناب وزیرمختار، برقراری صلح و آرامش در ایران، در اولویت دوم تلاش ها و خواسته های وی قرار دارد. با اینکه بنده [کرنفلد] در جایگاهی نیستم که اتهام ایرانیان علیه بریتانیا را اثبات کنم که به تحریک بریتانیا، سواران بختیاری نیروهای دولتی ایران را که در حال عزیمت به شوشتر بودند، قتل عام کردند اما مطمئن هستم که انگلیسی ها هیچ اهمیتی به حاکمیت ایران نمی دهند؛ باقی ماندن نیروهای انگلیسی در ایران بدون داشتن هیچ توجیه مشخصی، دلیلی بر این مدعاست. ایران چندین بار بر خروج نیروهای انگلیسی از دزدآب و بوشهر پافشاری کرده است. در مقابل بریتانیا یک هنگ 160 نفره از نیروهای هندی خود را در این منطقه نگاه داشته است و مدعی است که حضور این نیروها برای حفاظت از خط آهن

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 62، 1230/891.00، مورخ20 آگوست 1922

ضروری است. در بوشهر نیز بریتانیا 600 نفر از نیروهای خود را مستقر ساخته است و این در حالی است که برخی از گزارش ها از رسیدن 800 نفر نیروی کمکی خبر می دهند. وزیر جنگ اعلام کرد که حاضر است 3000 تن از نیروهای خود را برای حفاظت از شرکت نفتی انگلیس- ایران به این مناطق اعزام کند. در مقابل چنین پیشنهاداتی، وزیر مختار بریتانیا خود را به نشنیدن می زند.» (1)غرامت 000/ 500تومانی که رضاخان از بختیاری ها طلب کرد،

تا یک سال بعد هم بی جواب ماند. سروان جدلیکا، وابسته نظامی آمریکایی در 13 می 1923 می نویسد: «رضاخان تهدید کرد چنانچه سران عشایر بختیاری در برابر کشتار نیروهای دولتی غرامت پرداخت نکنند، شماری از نیروهای خود را به منظور تنبیه ایشان اعزام خواهد کرد؛ به دنبال این تهدید، چندین رسته از پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه هنگ تهران آماده شده اند که به محض دریافت دستور به سمت این منطقه حرکت کنند. آن دسته از سران بختیاری که در تهران زندگی می کنند به دستور وزیر جنگ، مخفیانه تحت مراقبت قرار گرفته اند تا از خروج آنها از پایتخت جلوگیری شود. چنانچه لحظه ای این افراد دشمنی و مخالفت خود را آشکار و علنی سازند، بدون تردید توقیف و حبس می شوند و زندانی شدن ایشان عامل مهمی برای موفقیت رضاخان در سرکوب این قبایل خواهد بود.»(2) با این حال بریتانیا نمی توانست اجازه دهد عملیاتی علیه بختیاری های تحت حمایت خود، صورت گیرد و چنین نیرویی به آن منطقه اعزام شود. کرنفلد در 17 می 1923 می نویسد: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خارجه برسانم که وزیر جنگ حاضر شده است غرامت 000/ 150تومانی را بپذیرد. در گفتگویی خصوصی، دلیلی که وزیر جنگ برای عقب نشینی از مواضع اصلی خود اقامه کرد این بود که با توجه به نزدیک شدن تابستان صلاح نیست که عازم جنگ بشود.» به دنبال ورود میلسپو و مستشاران آمریکایی به ایران در نوامبر 1922، کرنفلد خوشبینانه چنین می نویسد: «به نظر من در آینده نزدیک بریتانیا وزیر جنگ را شخصی متفاوت از انسانی خواهد یافت که پیش از ورود مستشاران آمریکایی می شناخت. از آنجا که این مستشاران مقرری ماهیانه 000/ 750

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 62، 1230/891.00، مورخ20 آگوست 1922

2- گزارش جدلیکا، شماره 195، 44/891.20، مورخ13 می 1923

ص:219

تومانی را برای وی تضمین کرده اند، وزیر جنگ احساس استقلال می کند. در آینده این بریتانیا نیست که اعمال وزیر جنگ را تعیین خواهد کرد.»(1) در 12 جولای 1923: «در بررسی هایی که طی چند ماه اخیر صورت گرفته است، پیشرفت هایی قطعی در آرامش و امنیت داخلی مشاهده می شود. بسیاری از عشایر شورشی، سر تسلیم فرود آورده و از دولت مرکزی تمکین می کنند. اما

در مورد بختیاری ها وضع فرق می کند و از آنجا که ایشان خود را تحت لوای بریتانیا می بینند، هیچ فرمانبرداری از دولت مرکزی ندارند.» (2)

سرکوب روزنامه ها

قوام السلطنه در 20 ژانویه 1922 کناره گیری کرد و مشیر الدوله در 22 ژانویه 1922 مأمور تشکیل کابینه جدید شد. وی همچنین وزارت داخله را بر عهده گرفت. انگرت اضافه می کند: «سردار سپه بار دیگر بر مسند خود یعنی وزارت جنگ باقی ماند؛ به عبارت دیگر دیکتاتور نظامی ایران یک بار دیگر ابقا شد... پیروزی دیپلماتیک برای بریتانیای کبیر.»(3) روزنامه ستاره ایران می نویسد: «تا کی باید به کسانی که بی کفایتی آنها بارها به اثبات رسیده است فرصت دهیم؟ تا کی وزارت خانه ها باید جولانگه عده قلیل و مشخصی باشد؟ ملت به هیچ وجه در این عرصه حضور ندارند. ما بارها اینها را آزموده ایم و هر بار به بی کفایتی ایشان پی برده ایم.»(4) در 16 فوریه 1922، روزنامه ستاره ایران با انتشار مقاله ای مدعی شد که نصرت الدوله فیروز «طراح اصلی» کودتای 21 فوریه 1921 بوده است. در پاسخ به این مقاله، رضاخان در 21 فوریه 1922، برابر با اولین سالگرد کودتا، در روزنامه ایران اعلامیه بلند بالایی منتشر ساخت که در آن خود را تنها رهبر و سازنده کودتا نامید. در 1 مارس 1922 انگرت گزارش می کند که ستاره ایران و نجات ایران، «به همراه شماری دیگر از روزنامه های تهران، به فرمان وزیر جنگ توقیف شدند؛ چرا که تا اندازه ای خود را آزاد پنداشتند و گمان کردند رضاخان کودتای سال گذشته را با کسی قسمت می کند. حتی یک یا دو تن از سردبیران شلاق زده

1- گزارش کرنفلد، شماره 177، 1245/891.00، مورخ17 می 1923
2- گزارش کرنفلد، شماره210، 1246/891.00، مورخ12 جولای 1923
3- تلگرام انگرت، شماره 810، 98/891.002، مورخ23 ژانویه 1922
4- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 810، 101/891.002، مورخ24 ژانویه 1922

شدند.» انگرت همچنین نامه ای را که از طرف سردبیر روزنامه نجات ایران دریافت می کند به گزارش 24 فوریه 1922خود ضمیمه می کند:

هم میهنان: بدرود! روزنامه های ستاره ایران و ستاره شرق، از هستی ساقط شدند. ما نیز داوطلبانه قلم های خود را بر زمین گذاشته و روزنامه خود را تعطیل کردیم و در انتظار توقیف و زندانی شدن نشسته ایم. ما امروز می رویم شما هم فردا! چنانچه به دنبال یافتن طراح اصلی کودتا باشید، دستگیر، زندانی و مجازات می شوید... شما وکلای مجلس که به ما و به سردبیرانی که در اصفهان و تهران به چوب و فلک بسته شدند می خندید، شما نیز به همین سرنوشت دچار خواهید شد! اگر این شرایط ادامه پیدا کند، خود شما نیز دقیقاً رو به روی ساختمان مجلس به چوب و فلک بسته خواهید شد... جناب مشیرالدوله در زمان تصدی گری شما است که ما مجبور به تحمل فشار و محدودیت شده ایم. این لکه ننگ همواره بر دامن شما باقی خواهد ماند. تاریخ، این رسوایی را به خاطر خواهد سپرد. سانسور، در فضایی که ما در آن تنفس می کنم باعث شده است که نتوانیم بیش از این عقاید خود را ابراز کنیم. هم میهنان، بدرود! (1)

البته مشیرالدوله در این موارد چیزی برای گفتن نداشت. انگرت متعاقباً مقاله ای که فرخی در 27 مارس 1922 در روزنامه حیات به چاپ رساند، ضمیمه گزارش خود کرد:

این سومین بار است که روزنامه من، طوفان، توقیف می شود. سومین بار؛ چرا که از مشیرالدوله و مؤتمن الملک پرسیدیم چرا روزنامه های ستاره ایران، میهن، اقدام، ایران آزاد و نجات ایران توقیف شده اند. این جرمی بود که به خاطر آن توقف شدیم. همچنین من این حکومت را «شتر گاو پلنگ» نامیدم. آیا این حقیقت ندارد؟ بنابراین روزنامه من توقیف شد... در مدت زمانی که با توافقنامه انگلیس ایران مخالفت می ورزیدم، به خانه روحانیون شهر پناه بردم؛ با این حال مرا یافته و کت بسته به اداره پلیس بردند؛ و در زمان کابینه مفتضح کودتا به سیاهچال انداخته شدم... شاهزاده سلیمان میرزا، دوست محترم و ارجمند من، این حقایق را در

1- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 834، 1222/891.00، مورخ1 مارس 1922

پارلمان مطرح کرد. با اینکه وی به عنوان وکیل مردم از مصونیت برخوردار است، اما این خطر را نپذیرفته و از اظهار کردن شکایات مردم در صحن مجلس خودداری کرد. شاهزاده همچنین از رفتار دیکتاتورمآبانه شاهزاده

عضدالسلطان، والی کرمانشاه، شکایت کرد؛ در حالی که منظور واقعی او شخص دیگری بود. اما من مدعی هستم که شخص قدرتمندتری همچنان در تهران حضور دارد که می گوید: «اگر کسی حتی یک قران دزدی کند، بدون محاکمه او را اعدام خواهم کرد»... فراعنه مصر که ادعای خدایی داشتند، هرگز چنین اوامر شاهانه ای صادر نمی کردند. آیا این چیزی است که قانون اساسی می گوید؟! به نظر من باید به قانون اساسی احترام گذاشته شود و کسی که از چنین کاری سرپیچی کند، یک شورشی، یک یاغی نامیده می شود... حکومت نظامی در تهران و دیگر استان ها می بایست برداشته شود؛ حکومت نظامی که در پنج سال اخیر جان مردم را به لبشان رسانده و به تازگی بیش از پیش تشدید شده است. زندانیان و تبعیدیان سیاسی باید به خانه های خود بازگردند. بودجه نه میلیونی وزارت جنگ می بایست به مجلس ارائه شده و مورد تجدیدنظر و اصلاح قرار گیرد. ما خواهان دولت و وزیر جنگ قدرتمندی هستیم که با مدنظر قرار دادن قانون از کشور محافظت کنند. ما قدرتی را نمی شناسیم که برتر از مجلس و کابینه باشد.»

در همان شماره از روزنامه حیات مقاله ای با عنوان «حقوق ملت، آزادی و ملت» به چاپ رسید. نویسنده در این مقاله به اقدامات مشیرالدوله و مؤتمن الملک حمله کرد اما جرأت نکرد از رضاخان نامی ببرد؛ اما کاملاً روشن بود که نوک پیکان حملات وی متوجه رضاخان بود:

چندین سال است که کاپیتالیست ها و آریستوکرات ها، حکومتی نظامی را ابزار رسیدن به منافع شخصی خود قرار داده اند. آنها به دنبال حکومت دلخواه خود یعنی استبداد هستند. آنها از جانب بریتانیا تحریک و تشویق می شوند و اکنون این کشور را به سمت تباهی پیش می برند و مردم آن را شکنجه و تبعید کرده و حتی به قتل می رسانند. آنها بدون دلیل روزنامه ها را توقیف می کنند. اگر کسی جرأت کند علیه اهداف شیطانی ایشان دم بزند، پلیس شبانه خانه او را غارت کرده و خود او را نیز به سیاهچال می اندازد. اگر چند نفر در مکانی تجمع کنند، بلافاصله متفرق و حتی

دستگیر می شوند. در کشوری که چارچوب حکومتی آن بر اساس قانون اساسی شکل می گیرد، احکام آمرانه ای مثل: «حکم می کنم!»، «فرمان می دهم!»، «قلم ها را می شکنم!»، «مجازات خواهم کرد!»، «بسیار ناراحت خواهم شد!» به چه معناست؟ امپراطورهایی که بیش از 300/000 محافظ داشته و میلیون ها

نیروی نظامی تحت امر داشتند، چنین دستورهای متکبرانه ای صادر نمی کردند و چنین رفتار مستبدانه و خودسرانه ای از خود بروز نمی دادند... ادغام کردن وزارت جنگ و مالیه به چه معناست؟

روزنامه حقیقت در 3 آوریل 1922 جسارت بسیاری از خود بروز داده و می نویسد:

آیا قانونی وجود دارد که این حکومت نظامی را مجاز کند که با «بریدن زبان» و «شکستن قلم»، سخنوران و روزنامه نگاران را تهدید و ارعاب کند؟ آیا قانون به این حکومت نظامی اجازه داده است که سردبیران روزنامه ها را زندانی و تبعید کند؟ آیا در قانون ذکر شده است که یکی از اعضای کابینه می تواند در یک زمان وزیر جنگ بوده، کل قوا را تحت فرمان خود اداره، مالیات های غیرمستقیم را مدیریت کند و همچنین به اسم حکومت نظامی در امور قضایی و دیگر امور حکومتی دخالت کند؟ آیا چنین استیلایی در قانون اساسی مجاز شمرده شده است؟ آیا این استبداد نیست؟ آیا این قانون است که مانع شکایت مردم تبریز می شود؟ پس از شکست لاهوتی، خانه و مغازه این مردم به دست قزاق ها غارت شد. آیا قانون، مخبر السلطنه قاتل شیخ محمد خیابانی را می بخشد؟ خیابانی ای که بعد ها رهبری حزب دموکرات آذربایجان را بر عهده گرفت و به او تضمین داده شد وارد مجلس شود.

واکنش در برابر این اعتراض ها سبب شد که فرخی، سردبیر روزنامه توفان به سفارت شوروی و فلسفی، سردبیر روزنامه حیات به حرم شاه عبدالعظیم پناه ببرند. ما خواهان این هستیم که چنین واکنش هایی متوقف شوند؛ ما خواهان این هستیم که قانون اساسی، یعنی ثمره خون کسانی که در راه آزادی این مملکت شهید شدند، پایمال نشود. ما می گوییم یکی از اعضای کابینه نباید قدرت بلامنازع این مملکت باشد.

در برابر حملاتی که به رضاخان شد، نامه ای تحت عنوان «به نام اسلام و ایران»، که

ص:223

به امضای 207 «تاجر» رسیده بود، به تاریخ 30 مارس 1922 در روزنامه ایران به چاپ رسید:

در زمانی که کشور اسلامی ایران متحمل امراض گوناگون شده و از خرابی، فقر و آشفتگی رنج می بُرد؛ در زمانی که هم میهنان سست عنصر ما هر گونه تغییری را ناممکن دانسته و کاملاً مأیوس شده بودند؛ زمانی که دشمنانمان ما را تحقیر کرده و تلقی آنها از ما این بود که قادر به گرداندن حکومتی مستقل نیستیم، حضرت اشرف رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، کسی که همواره شجاعت، فروتنی و وطن پرستی خود را به اثبات رسانده است، در حرکتی شجاعانه، افسران بی ارزش را از جایگاه فرماندهی به زیر کشاند و خود امور نظامی ایران را به دست گرفت. به یاری و مدد پروردگار، وی در مدت زمانی کوتاه، قدرت نظامی ایران را که جز نام چیزی از آن باقی نبود، احیا کرد؛ او به همه ثابت کرد که یک ایرانی می تواند یک قشون را فرماندهی کند. همه ما می دانیم کاری که او طی چند ماه به انجام رساند، پنجاه افسر اروپایی پس از سال ها تلاش از عهده آن برنیامدند. جدای از اصلاحات و دستاوردهای نظامی، وی در سازمان های غیرنظامی نیز خدمات بسیاری را به انجام رسانده است. وی هم به اسلام و هم به ایران خدمت کرده است. وی روسپیگری را مهار کرده و یاغیان و راهزنان را سرکوب کرد. اگر بخواهیم خدمات او را یک به یک برشماریم مثنوی هفتاد من کاغذ شود. بنابراین ما، کسانی که این نامه را امضا کرده ایم، از صمیم قلب خدمات و تلاش های وی را ارج می نهیم و از پروردگار منان موفقیت وی را مسئلت می کنیم. در پایان گرمترین تهنیت ها و شادباش های خود را نثار حضرت اشرف، فرمانده شایسته قشون ایران و تمام برادران نظامی خود می کنیم. ما شکرگذار قادر متعال هستیم و از او پیشرفت و کامیابی اسلام و مسلمین خصوصاً مردم مسلمان ایران را خواستاریم. (1)

کرنفلد چند ماه بعد تأثیر سانسور مطبوعات را این چنین تحلیل می کند: «برجسته ترین واقعیتی که در این فصل به چشم می خورد، انعکاس پیروزی های ترک ها

1- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 848، 1223/891.00، مورخ3 آوریل 1922

در مطبوعات ایران است. در روزهای آغازین ماه اکتبر گمان می رفت که به دنبال این پیروزی ها، ایرانیان نیز به سمت خود آگاهی پیش روی کنند. حکومت

پیام تبریک خود را به آنقره (آنکارا) اعلام کرد. در پارلمان گفتمان جدیدی به راه افتاد و سخن از اتحاد مسلمین به میان آمد. مطبوعات سعی کردند به این شور و اشتیاق جهت دهند؛ روزنامه ها به دنبال جهت گیری مثبت یا منفی نبودند بلکه کوشیدند به مخالفت و نارضایتی علیه بریتانیای کبیر دامن بزنند. اما زمانی که موج خشم و نفرت به بالاترین ارتفاع خود رسید، ناگهان در هم شکست، به طوری که شخص گمان می کرد که از نظر ایرانیان هیچ پیروزی برای ترک ها حاصل نشده است.» (1)

بازگشت قوام السلطنه

همانطور که در پژوهش دیگری شرح داده ایم، از آنجا که مشیرالدوله در حمایت از شرکت نفت انگلیس- ایران برای دست یابی به امتیاز نفت شمال کوتاهی کرد و از پذیرفتن درخواست این شرکت سر باز زد، نارضایتی بریتانیا را برانگیخت. (2)حسین علاء وزیرمختار ایران در واشنگتن، در تاریخ 2 فوریه 1922 با دیرینگ، معاون وزیر خارجه آمریکا، در دفتر وزارت خارجه، ملاقات کرد: «وزیر مختار ایران شدیداً بر این امر پا فشاری می کرد که بریتانیا تلاش می کند رئیس الوزراهای وطن پرست را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد تا بتواند کابینه ای را سرکار بیاورد که خواسته های ایشان را در ایران عملی سازد. وزیرمختار اضافه کرد که رئیس الوزرا در تلگرامی به وی اعلام کرده است که اوضاع در ایران روز به روز وخیم تر و خطرناک تر می شود.»(3) در 27 فوریه 1922، سر پرسی لورن با ارسال نامه ای «شخصی و بسیار محرمانه» به مشیرالدوله هشدار داد که اگر مجلس با اعطای امتیاز مشترک به دو شرکت استاندارد اویل و انگلیس- ایران استنکاف ورزد، تاوان سنگینی خواهد پرداخت(4) و در ادامه اضافه

1- گزارش فصلی کرنفلد، مربوز به ماه های اکتبر دسامبر 1922، 1240/891.00 ، مورخ10 ژانویه 1923

2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 173-167

3- ابلاغیه دیرینگ به فلچر، SO/130-891.6363، مورخ2 فوریه 1922

4- بحث درباره اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت آمریکایی استاندارد اویل است؛ در آن زمان دولت ایران می خواست بدینوسیله پای آمریکاییها را به عرصه نفت ایران باز کند و برای انگلیسیها رقیبی بتراشد. این امر با دسیسه و مخالفتهای آشکار و پنهان انگلیسیها روبرو شد؛ که داوطلب بودند امتیاز نفت

شمال یا به تمامی به آنان داده شود؛ یا حداکثر یک شرکت آمریکایی با شرکت نفت انگلیس و ایران در استخراج نفت شمال شریک شود. (ویراستار)

ص:225

می کند: «از جنابعالی تقاضا دارم این نامه را به دقت مطالعه فرمایید. اگر نبود حساسیت این مسئله و حیاتی بودن آن برای ایران، به هیچ وجه مصدع اوقات شریف نمی شدم. چنانچه در نامه دعاوی مطرح شده است که به نظر شما قابل استفاده است، از شما تقاضا دارم که آنها را بپذیرید. کاملاً مطمئن هستم که جناب عالی برداشت ناصوابی از موضوعی که صریحاً مطرح کردم، نخواهید داشت.» انگرت در گزارش این قضیه فاش کرد که لورن از سفارت آمریکا نیز درخواست کرد که تقاضای مشابهی را از مشیرالدوله مطالبه کند: «اما سفارت خود را معذور از این کار دانسته و اعلام کرد از آنجا که اطلاعات مقامات سفارت در مورد این موضوع به اندازه کافی روشن و کامل نیست، مقامات سفارت اجازه ندارند چنین پیشنهادی را ارائه کنند.» (1)در 13 مارس 1922، چیلتون از طرف سفارت کبرای بریتانیا در واشنگتن به ملاقات دیرینگ رفت و دو تلگرامی را که از تهران رسیده بود، مشاهده کرد؛ هر دو تلگرام حاکی از نارضایتی بیش از حد بریتانیا از مشیرالدوله بود: «دیگری از ملاقات رئیس الوزرا و وزیرمختار بریتانیا خبر می دهد... وزیرمختار بریتانیا اذعان می کند تصحیح مکرر تصورات غلط رئیس الوزرا او را کلافه کرده است و اضافه می کند به این نتیجه رسیده است که دولت کنونی ایران کاملاً مستعد است که با دستان خود، خود را نابود کند.»(2) انگرت در 16 مارس 1922 در تلگراف خود چنین می نویسد: «همانطور که مکرراً آشکار شده است دولت ایران با پیشنهاد امتیاز نفتی به آمریکا را علیرغم بریتانیا داده است و این پیشنهاد مشارکت اخیر [بین استاندارد اویل و شرکت نفت انگلیس و ایران] با بی اقبالی تمام روبرو شده است. با اینکه مجلس تاکنون اقدام رسمی صورت نداده است، چنانچه امتیاز مذکور در قالب فعلی خود ارائه شود، رد شدن آن از طرف مجلس تقریباً قطعی خواهد بود؛ به خصوص اگر دولت ایران در آینده نزدیک موفق شود بودجه مورد نیاز خود را به صورت مستقل تأمین کند.» (3)حسین علاء در 18 مارس 1922 با دیرینگ، ملاقات

1- گزارش انگرت و ضمائم، شماره 839، SO/161-891.6363، مورخ15 مارس 1922

2- ابلاغیه دیرینگ به میلسپو، SO/160-891.6363، مورخ13 مارس 1922

3- تلگرام انگرت، شماره 33، SO/162-891.6363، مورخ16 مارس 1922

ص:226

می کند: «وی اظهار داشت که وزیرمختار بریتانیا نامه بسیار ناشایستی را به رئیس الوزرای ایران نوشته است... وزیرمختار ایران سپس به رویکرد تجاوزکارانه و توجیه ناپذیر بریتانیا اشاره کرد و گفت تنها هدف آنها این است که خواسته های خود را بدون توجه به حقوق ملت ایران، عملی سازند.»(1) در روزهای آغازین ماه آوریل، مجلس طرح شراکت میان استاندارد اویل و شرکت نفتی انگلیس ایران را (در خصوص استخراج نفت شمال) رد کرد. تلگرام اسکینر در 24 آوریل از این قرار است: «دو هفته پیش، پارلمان ایران طرح شراکت را که به آن ارائه شده بود، رد کرد.»(2)بلافاصله پس از این ماجرا، شایعه سرنگونی قریب الوقوع کابینه در همه جا پیچید. در 12 می 1922، هیوز(3) در تلگرامی به جوزف کرنفلد، وزیرمختار جدید آمریکا در تهران، اعلام می کند: «مطبوعات از انحلال کابینه خبر می دهند. تأیید این مطلب از طریق تلگرام موجب امتنان است.» (4)مشیرالدوله در 29 می 1922 کناره گیری کرد و خبر کناره گیری او کمی پیش از موعد انتشار یافت. کرنفلد در گزارش های خود به نارضایتی بسیار انگلیسی ها از مشیرالدوله اشاره می کند. بر اساس گزارش های وی، رضاخان، وزیر جنگ به رئیس الوزرا دستور داده است «نباید خانه خود را ترک کند». مشیرالدوله وحشت زده اطاعت کرده و فوراً از سمت خود کناره گیری کرد.(5) کرنفلد می افزاید: «انگلیسی ها از هر وسیله ممکنی استفاده می کنند تا دولت ایران را وادار به دادن امتیاز کنند... سرنگون کردن کابینه مشیرالدوله نیز در همین راستا صورت گرفت.» (6)

در 8 ژوئن 1922، حسین علاء در وزارت خارجه [آمریکا] به گفتگو با آلن دالس نشست: «وی [حسین علاء] همچنین به من گفت در گزارش هایی که به دست او رسیده است، احتمالاً قوام السلطنه برای تشکیل کابینه جدید انتخاب خواهد شد. وی افزود، قوام کسی است که اولین بار طرح استخدام مستشاران آمریکایی را ارائه کرد. بنابراین چنانچه وی تشکیل کابینه دهد، کوچکترین شکی نیست که سیاست گذشته خود را در

1- ابلاغیه دیرینگ، SO/171-891.6363، مورخ20 مارس 1922

2- تلگرام اسکینر، SO/191-891.6363، مورخ24 آوریل 1922

3- Hughes

4- دستورالعمل هافز به کرنفلد، شماره 35، SO/201a-891.6363، مورخ12 می 1922
5- گزارش فصلی کرنفلد از آوریل تا ژوئن 1923، 1247/891.00، مورخ15 جولای 1923
6- تلگرام کرنفلد، شماره 66، SO/245-891.6363، مورخ4 سپتامبر 1922

ص:227

پیش خواهد گرفت.» (1)در 13 ژوئن 1922، قوام السلطنه در تلگرامی به حسین علاء می نویسد: «نظر به اتفاق رأی وکلای مجلس و تأیید و دستور شاه، منصب ریاست وزرا را پذیرفتم. من هنوز کابینه خود را معرفی نکرده ام، اما از آنجا که مایلم قضایای اخیر در مجلس در مورد امتیاز نفتی به درستی آشکار گردد، اصرار داشتم که هر چه زودتر شما را آگاه سازم.»(2) در 10 ژوئن 1922، مجلس با تصویب لایحه ای، قانون حق الامتیاز 23 نوامبر 1921 را اصلاح کرده و بدین ترتیب درها را به روی شرکت نفتی نیویورکی سینکلر اویل گشود.(3) در 14 ژوئن 1922، حسین علاء به وزارت خارجه آمریکا رفت؛ وی رونوشت تلگرام 13 ژوئن قوام السلطنه را در اختیار وزارت خارجه [آمریکا] قرار داد: «وزارت خارجه دیروز به اطلاع شما رساند، متممی که در تکمیل بند اول قطعنامه نوامبر سال گذشته ارائه شده بود، در 10 ژوئن به تصویب مجلس رسید. نمایندگان مجلس طرح های شرکت نفتی سینکلر را به نفع ایران می دانند. بنابراین این نمایندگان تصمیم گرفتند چنانچه شرکت استاندارد اویل سر تسلیم در برابر خواسته های دولت ایران فرود نیاورد، دست کابینه بعدی را برای دادن امتیاز به هر یک از شرکت های مسئولیت پذیر و مستقل آمریکایی باز بگذارند... شما می بایست کاملاً هوشیار باشید که طرفین از این قضیه برای بی اعتبار ساختن ایران و یا ترساندن سرمایه آمریکایی بهره نبرند.»(4) دومین کابینه قوام السلطنه در 17 ژوئن 1922 تشکیل شد. وی عهده دار منصب وزیر خارجه نیز بود. رضا نیز بر مسند خود، وزارت جنگ باقی ماند. حسین علاء در مورد کابینه جدید چنین گزارش می کند: «بازگشت مجدد قوام السلطنه به قدرت و برکنار شدن مشیرالدوله و همچنین کنترل مستقیم روابط خارجی کشور، وقایع بسیار مهمی هستند. وی [قوام] کسی است که خط و مشی سیاسی فعلی ایران را در برابر آمریکا ترسیم کرده است. این بدین معنی است که مردم ایران همواره خواهان مستحکم تر ساختن روابط دوستانه با ایالات متحده هستند و امیدوارند مذاکراتی که از یک سال پیش آغاز شده است، به نتایج مفیدی ختم شود؛ مذاکراتی که برای

1- ابلاغیه دالس به میلسپو، SO/210-891.6363، مورخ10 ژوئن 1922
2- ابلاغیه میلسپو و ضمائم، SO/218-891.6363، مورخ14 ژوئن 1922
3- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 22، SO/214-891.6363، مورخ12 ژوئن 1922
4- ابلاغیه میلسپو و ضمائم، SO/218-891.6363، مورخ14 ژوئن 1922

همکاری های اقتصادی و تکنیکی سر گرفت و ایران را به پیشرفت و نوسازی اقتصادی مطمئن ساخت.»(1) کرنفلد متذکر می شود که کابینه جدید «کاملاً طرفدار آمریکا است و مشتاقانه خواهان یاری مستشاران آمریکایی می باشد» و می افزاید «قوام به یک عنصر ضدانگلیسی تبدیل شده است.»(2) علاوه بر توافقات نفتی، قوام السلطنه، میلسپو و گروهی از مستشاران آمریکایی را به استخدام دولت ایران درآورد. روی کار آمدن مجدد قوام السلطنه و تشکیل کابینه وی، چندان به مزاج بریتانیا خوش نیامد. آنها تلاش کردند با شایع ساختن رشوه خواری قوام، از انتخاب مجدد او جلوگیری کنند. در مقابل، قوام السلطنه اسنادی را در اختیار کرنفلد قرار داد که رشوه خواری و فساد عوامل بریتانیا را در تهران به اثبات می رساند.(3) روی کار آمدن مجدد قوام السلطنه و سرکوب سیمیتقو که پیش از این ذکر شد، منازعه سختی را میان قوام و رضاخان به دنبال داشت؛ که در نهایت رضاخان، که از جانب بریتانیا و ارتش حمایت می شد، از این منازعه پیروز بیرون آمد. پیش از این گفته شد که در 14 آگوست 1922 بختیاری ها شماری از نیروهای دولتی ایران را قتل عام(4) کردند؛ حادثه مذکور، نقطه شروع منازعه میان این دو تن بود. به دنبال این جریان، شورش های «ضد یهودی» در تهران آغاز شد.

شورش های «ضد یهودی» در سپتامبر 1922

ادامه روند مذاکرات نفتی در تهران و ورود زود هنگام مستشاران آمریکایی، بستر شورش های «ضد یهودی» را مهیا ساخت: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در 13 آگوست رئیس الوزرا، قوام السلطنه، پیشنهادهای مربوط به دو شرکت استاندارد اویل و سینکلر را بدون هیچ توصیه یا اظهارنظری به مجلس ارائه کرد... مجلس در آن روز اقدامی در مورد این لایحه صورت نداد و بررسی آن را به جلسه بعدی مجلس موکول کرد؛ به دلیل

فرا رسیدن روزهای ماه محرم، مجلس موقتاً کار خود را تعطیل کرد. در خلال این مدت، گمانه زنی های بسیاری در مورد موضع مجلس می شد. افکار

1- نامه علائی به هافز، 103/891.002، مورخ 19 ژوئن 1922
2- گزارش کرنفلد، شماره 27، 105/891.002، مورخ 20 ژوئن 1922
3- Majd, Oil and the Killing of the American Consulin Tehran، صص 179-181
4- اشاره به قتل عام در کاروانسرای جلیل در خوزستان است

ص:229

عمومی به شدت عملکرد رئیس الوزرا را تحسین می کند؛ زیرا مردم احساس می کنند رئیس الوزرا با تسلیم کردن هر دو پیشنهاد بدون هیچ توصیه یا اظهارنظر قبلی، حسن نیت خود را به این شرکت ها اثبات کرده و توجه بسیار خود را به منافع ملی ایران نشان داده است.» در 21 سپتامبر 1922، قوام السلطنه، ترکیب جدیدی از پیشنهادها را به مجلس ارائه می کند: «این طرح پیشنهادی جدید، فوراً به یکی از کمیسیون های مجلس ارجاع داده شد. بر اساس اخبار موثقی که به من رسیده، به زودی نتیجه کار این کمیسیون مشخص شده و انتظار می رود به این طرح جواب مثبت داده شود... برجسته ترین مشخصه این طرح اعطای امتیاز یک شرکت آمریکایی است زیرا ایران برای رشد و توسعه خود در آینده تنها به ایالات متحده خوش بین است.»(1) جنبش های «ضد یهودی» برای ایجاد یک بحران سیاسی و از جریان خارج کردن تصویب لایحه نفتی در 23 سپتامبر 1922 صحنه سازی شده بودند. دو سال بعد نیز حوادثی مشابه رخ داد؛ درست دو روز پیش از تصویب نهایی امتیاز نفتی شرکت نیویورکی سینکلر اویل در مجلس، در 18 جولای 1924، ایمبری به قتل رسید. به علاوه انتظار می رفت که این شلوغی ها حرکت میلسپو و همراهانش را که قرار بود روز اول اکتبر از نیویورک به سمت ایران حرکت کنند دست کم به تعویق نیندازند. با وجود این میلسپو به موقع مسافرت خود را آغاز کرد. اغتشاشات به اصطلاح «ضد یهودی» سپتامبر 1922، اهمیت ویژه ای دارد؛ چرا که بسیار شبیه به اغتشاشات به اصطلاح «ضدبهایی» در جولای 1924 است که منجر به قتل ایمبری کنسول آمریکا در تهران شد.

روزهای نوزدهم تا بیست و دوم سپتامبر 1922، شورش های ضد یهودی فضای شهر تهران را آشفته ساخت. یکی از کارمندان یهودی سفارت آمریکا

مورد ضرب و شتم قرار گرفت و کرنفلد، علی پاشا صالح، مترجم سفارت خانه را برای تحقیق و بررسی موضوع روانه ساخت: «وقتی که مترجم ما به محل حادثه و تجمع مردم رسید، از علت حادثه جویا شد. در همین حین یکی از افسران گماشته قزاق به سمت وی یورش برده و با فحاشی درصدد ضرب و شتم او برآمد؛ که اگر دو تن از سواران ژاندارم سر نمی رسیدند مطمئناً مترجم ما به سختی آسیب می دید. پس از اینکه [علی] پاشا

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 73، SO/251-891.6363، مورخ 23 سپتامبر 1922

ص:230

[صالح] خود را به ژاندارم ها معرفی کرد، ژاندارم ها او را به محل امنی منتقل کردند؛ اما زمانی که از آنها خواست قزاق خاطی را دستگیر کنند یا حداقل هویت او را کشف کنند، ژاندارم ها استنکاف ورزیدند. با این حال وی موفق شد آنها را وادار کند که او را به کمیسری ببرند تا قضیه را گزارش دهد، اما حتی در آنجا نیز به وی اجازه ندادند که به عمل مجرمانه نیروی قزاق اشاره کند.» کرنفلد نامه تندی به وزیر خارجه نوشت و اظهار داشت در شهری که 8000 نیروی نظامی مستقر هستند، چنین بی قانونی ناخوشایند است: «در همان روز، بعد از ظهر عده ای دوباره متعرض شده و حمله دیگری را ترتیب دادند. اما این بار ژاندارم ها تیراندازی کرده و جمعیت به سرعت متفرق شد. از آن زمان به بعد ناآرامی مشاهده نمی شود. شهر به اوضاع عادی خود بازگشته است.» کرنفلد می افزاید: «افسر قزاق خاطی در بیست و سوم سپتامبر دستگیر شده، به جرم خود اعتراف کرد و بدون اینکه در یک دادگاه نظامی رسمی محاکمه شود، به دستور وزیر محکوم به انفصال از کار و شلاق خوردن در محله یهودی ها شد. سپس از اینجانب سؤال شد که آیا این کار سفارت خانه را راضی می کند یا خیر؟ من مقامات مربوطه را متقاعد کردم که وی را تازیانه نزنند، خصوصاً آنها را از اجرای این کار در محله یهودی ها منع کردم. بر این اساس، افسر مذکور خلع و از ارتش اخراج شد.» کرنفلد می افزاید: «حال به واقعیت این شورش می پردازیم. این شورش، طغیان خود به خودی خشم مسلمانان علیه یهودیان نبود، بلکه نقشه بسیار دقیقی بود که رضاخان، وزیر جنگ، برای سرنگون کردن دولت طراحی کرد. این اولین باری نیست که او برای به راه انداختن کودتا دست به کار می شود. او خود را مجری کودتای فوریه 1921 می داند و به این دلیل همواره به خود می بالد. وی همچنین مسبب کناره گیری

مشیرالدوله، رئیس الوزرای اخیر است؛ اما قبل از سرنگونی وی، رضاخان توانست او را وادار سازد مسئولیت بخش مالیات های غیرمستقیم را به او واگذار کند، در نتیجه موفق شد منبع مالی کاملاً مجزایی از وزارت مالیه برای صیانت از ارتش خود دست و پا کند. از زمان روی کار آمدن قوام السلطنه، وزیر جنگ از هر فشار ممکنی بهره می گیرد تا فرماندهی ژاندارمری تهران را نیز که همچنان تحت کنترل وزارت داخله است، از آن خود کند و بدین ترتیب فرماندهی تمام نیروهای نظامی را در دست گرفته و حمایت همه جانبه و تفکیک ناپذیر آنها را برای خود تضمین کند. اما تلاش های وی تاکنون

ص:231

نتیجه نبخشیده است؛ لذا اسباب نارضایتی و خشم او فراهم آمده است. مسئله دیگری که نارضایتی و خشم او را علیه کابینه و پارلمان فعلی تشدید می کند، حضور مستشاران اقتصادی آمریکایی است؛ زیرا با توجه به اختیاراتی که به آنها تفویض شده است، این مستشاران می توانند بر عواید و بودجه عمومی کشور نظارت داشته باشند. به همین دلیل وی سر سختانه می کوشد دولت را سرنگون سازد. بدون تردید وی مستقیماً در این شورش دست داشته است؛ رضا امیدوار بود که این شورش تا آن حد پیش رود که منجر به سقوط کابینه شود و به او این فرصت را بدهد که نقشه های خود را عملی سازد. به همین دلیل قزاق ها به جای حفاظت از جان و مال مردم، یا بی تفاوت و یا راضی به ناآرامی و اغتشاش هستند. خوشبختانه [این] نقشه او نتیجه نبخشید و عقیم ماند.» کرنفلد سپس می افزاید: «تأثیر رضاخان بر امور مملکتی ایران بسیار مضر و خطرناک می باشد. وی را باید محدود و یا به کل در هم شکست اما متأسفانه بریتانیا مخفیانه از او حمایت می کند؛ زیرا احساس می کند که از طریق وی به راحتی به خواسته های خود دست می یابد و حکومت قانونی چنین کارایی برای او ندارد. بر اساس اخبار موثقی که از جانب رئیس الوزرا به من رسیده است، زمانی که دولت ایران تصمیم گرفت شماری از مستشاران آمریکایی را به خدمت بگیرد و از این طریق نظام اقتصادی آمریکا را به همکاری با ایران تشویق کند، لرد کرزن به شدت مخالفت کرد. اما بر اساس قرائن موجود من به این نتیجه رسیده ام که بریتانیا علی رغم تمایلات ظاهری که در این زمینه از خود نشان می دهد، در واقع مخالف «درهای باز» ایران است. از آنجا که بستن درها غیر ممکن است، آنها تلاش می کنند هرج و مرج را وارد خانه کنند و محیط آن را ناآرام سازند تا بدین وسیله از ورود دیگران به داخل خانه جلوگیری به عمل آورند. رضاخان ابزار بسیار مفیدی در دست ایشان است.» کرنفلد همچنین در مورد بیرحمی رضاخان چنین می نویسد: «برای نشان دادن سبعیت

و بیرحمی رضاخان، تنها به دو اتفاق که به تازگی رخ داده است، اشاره می کنم. چند روز پیش یکی از روزنامه های شهر به خود جرأت داد که از وزیر جنگ درخواست کند همانند دیگر وزارت خانه ها، بودجه خود را به مجلس ارائه کند. رضاخان بلافاصله سردبیر را به دفتر خود فراخواند؛ و شخصاً او را مورد ضرب و شتم قرار داد؛ چند عدد از دندان های او را شکست و در نهایت او را به زندان انداخت. یکی از اتباع آمریکایی که شاهد عینی این

ماجرا بود، این رفتار خشونت آمیز را برای اینجانب نقل کرد. واقعه دیگری که پرده از شخصیت رضاخان برمی دارد، توسط وزیرمختار بلژیک به اطلاع من رسید. یکی از افسران قزاق نزد مأمور بلژیکی وزارت مالیه آمده و به دستور وزیر جنگ، 3000 تومان پول نقد درخواست می کند. مأمور بلژیکی اعتراض کرده و به افسر قزاق می گوید که از پذیرش قبض او معذور است مگر اینکه به امضای وزیر مالیه برسد. اما افسر قزاق او را مورد ضرب و شتم قرار داده و در اتاق را به روی او قفل کرده و تا زمانی که به زور وجه مورد نظر را می گیرد، او را در اتاق حبس می کند.»(1) دو سال بعد از این «شورش ها»، ایمبری، معاون کنسول گری، به این نتیجه می رسد که بدون تردید بریتانیا عامل اصلی این حوادث بوده است: «اینکه بریتانیا زمینه ساز اصلی شورش علیه یهودیان بوده است، بر کسی پوشیده نیست و من حتی بر این عقیده ام که خود شخص وزیرمختار [آمریکا] نیز این نظر را تأیید می کند.»(2) اندکی پس از ناآرامی ها، نمایندگان مجلس کوشیدند از شرّ رضاخان خلاص شوند که به نتیجه نرسیدند؛ این اولین تلاش از کوشش های فراوانی بود که در این زمینه صورت پذیرفت.

هماورد جویی مدرس و «استعفای» رضاخان

موری در مورد هماهنگی و اتفاق میان قوام السلطنه و روحانیت می نویسد: «در روزهای پایانی تابستان سال 1922، زمانی که منازعه میان رضاخان، وزیر جنگ و قوام السلطنه، رئیس الوزرا به اوج خود رسید، قوام برای در هم شکستن قدرت مخاطره آمیز وزیر جنگ، رو به روحانیون آورده و حمایت ایشان را خواستار شد.» (3)10 اکتبر 1924، موری به ملاقات سید حسن مدرس، «رهبر اقلّیت مجلس» می رود:

مدرس، که یکی از روحانیون سید و مجتهد شهر می باشد، به واسطه ژست زاهدمآبانه خود و در لباس پیامبر، بسیاری از مردم جاهل این کشور را به دنبال

خود به راه انداخته است.(4) برخلاف ظاهر تنومند و چشمانی نافذ که در نگاه اول

1- گزارش کرنفلد، شماره 75، مورخ 29 سپتامبر 9122
2- گزارش ایمبری، SO/370-891.6363، مورخ 11 ژوئن 1924
3- گزارش موری، شماره 1، Im1/298123، مورخ 10 آگوست 1924
4- با وجود اعترافات بعدی موری درباره زهد و پاکدامنی مدرس، این اظهارنظر او عجیب است

ص:233

توجه همه را به خود جلب می کند، اگر کسی مدرس را در خیابان ببیند، به راحتی او را با یک گدا اشتباه می گیرد. با اینکه به طور عادی، وی با بالاترین رجال مملکت در خانه خود ملاقات می کند. در خانه ای محقر زندگی می کند که تمام وسایل آن بیش از هشتاد تومان ارزش ندارد. وی از لحاظ سیاسی کاملاً بر تجار بازار مسلط است و تلاش های بی وقفه رئیس الوزرا (رضا) برای پراکنده کردن همراهان او تاکنون بی فایده بوده است. او هرگز به سوء استفاده از جایگاه خود متهم نشده است ولی گفته می شود برای تبلیغات سیاسی مبالغ هنگفتی را دریافت کرده است. وی سرسخت ترین دشمن چیزی است که خود او آن را «حکومت کودتا» نامیده است و از زمانی که سردارسپه بر مسند ریاست وزرا تکیه زده است، رهبری جناح مخالف را بر عهده دارد. وی به عنوان یکی از برجسته ترین سخنوران مجلس شناخته می شود و بدون تردید ترسی از کسی ندارد حتی از شخص قلدری چون رئیس الوزرای فعلی (رضا). در تمام مدتی که سردارسپه برای رسیدن به قدرت تلاش می کرد، مدرس تنها کسی بود که در مواضع مختلف به چالش با او برخاست؛ و از این گذشته تنها کسی بود که جرأت می کرد او را تحقیر و استهزا کند. موری همچنین به تشریح حوادث دو سال پیش، می پردازد. در 5 اکتبر 1922، مؤتمن التجار، نماینده تبریز، طی سخنرانی در مجلس، اعمال غیرقانونی رضاخان را تقبیح کرد. روزنامه ستاره ایران این سخنرانی را در 6 اکتبر منعکس کرد:

حقیقتاً خیلی ننگ آور و باعث تأسف است که پس از 17 سال مشروطیت و آن همه قربانی ها که در راه آزادی داده شده مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی از نقض قانون اساسی و اجرا نشدن سایر قوانین شکایت کنیم. از زمان ورود به تهران متوجه شده ام که به اساس و ارکان قانونی این مملکت حمله می

شود و این درحالی است که جلسات گرانبهای مجلس تمام صرف جزئیات شده است. ترتیبات حالیه بنده را حق می دهد که نسبت به اوضاع حاضره بدبین و ظنین باشم. شاه به خارجه سفر کرده است، مجلس شورای ملی بی تفاوت به امور نشسته است و با اینکه مردم تمام امید خود را به این مجلس بسته اند، ما بدون پروا و بی خیال دست روی دست گذاشته ایم. روزی به خود می آییم و متوجه می شویم که هیچ اثری از آزادی و قانون اساسی بر جای نمانده است... نمایشاتی می شود که خیلی

ص:234

اسباب وحشت و پریشانی و نگرانی است. عملیات نظامی می شود که به نظر بنده ممکن است در آتیه خیلی نزدیک برای مملکت و ملت خطراتی را متوجه سازد. بدون مجوز قانونی جراید را می بندند و مدیران آنها را توقیف و شکنجه می کنند. قانون اساسی اعمال را تقسیم و هر وزیری را در کار خود مسئول کرده است. این لاقیدی در مراعات اصول قوانین اساسی است که اتصالاً در مملکت باعث تولید قیام ها و نهضت ها می شود. چرا خیابانی علیه دولت مرکزی قیام کرد؟ چرا وی یکی از مشهورترین قیام های تبریز را رهبری کرد؟ وی به عنوان شهروندی تابع قانون در مقابل غدر و خیانت سران مملکتی در تهران (در زمان کابینه وثوق الدوله؛ کابینه ای که توافقنامه انگلیس- ایران را به امضا رسانید) به پا خاست و بر آن بود که دولت را وادار به پیروی از قانون کند. به نظر می رسد که این قیام ها سران مملکتی را از خواب گران بیرون نیاورد! وضعیت شرم آور کنونی سرآغاز قیام های متعددی خواهد شد که در آینده سراسر این مملکت را فرا خواهد گرفت. این مملکت در جزر و مد انقلاب های متعدد دفن خواهد شد. مردمی که آزادی خود را به بهای جان خود بدست آورده اند هرگز اجازه نخواهند داد که زیر بار استبداد بروند. بنابراین دولت می بایست حکومت نظامی را از مرکز و سایر نقاط کشور مرتفع گرداند. عواید دولتی باید از هر منبعی که باشد توسط مأمورین مالیه به خزانه دولت وارد و از آنجا مطابق تصویب مجلس به مصارف برسد. کنترل امور وزارت مالیه می بایست از تسلط وزارت جنگ خارج شود. تبریز همواره مهد آزادی بوده است. ولی اکنون به جولانگه مرتجعین تبدیل شده است. حکومت نظامی با شدت و حدّت فراوان بر این استان وضع شده است. اجتماع آزادی خواهان متفرق می شود و آزادی بر باد فنا رفته است. نسل آینده ما را تقبیح کرده و به ریش ما خواهند خندید. مملکت ما وضع غریبی به خود گرفته است که هیچ نمی توان آن را به یکی از اشکال حکومتی دنیا تشبیه کرد. تا زمانی که پایتخت مملکت در آشوب و بی نظمی غوطه ور است، در سایر نقاط نیز پیشرفتی حاصل نخواهد

شد.» سپس مدرس به سخنرانی پرداخت. سخنرانی او نیز در روزنامه ستاره ایران مورخه 6 اکتبر 1922 منتشر شد: «نماینده محترم معایبی را که در دولت به چشم می خورد، برشمردند. ایشان همچنین اذعان داشتند که برخی این مجلس را

ص:235

خوار شمرده و آن را تحقیر می کنند. اما باید بگوییم که ایشان اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند. هیچ یک از مجالس گذشته در چنین مدت کوتاهی، پیشرفت چندانی از خود نشان ندادند. به واسطه وجود این مجلس بود که قرارداد 1919 رد شد (وکلا: قرارداد لغو شد اما تحمیلاتش عملاً وجود دارد). به برکت وجود این مجلس پلیس جنوب ملغی گردید و مستشاران انگلیسی این کشور را ترک کردند. ما هیچ ترس و واهمه ای از رضاخان نداریم. چرا باید در خفا صحبت کنیم؟ ما باید صراحتاً حرف خود را بزنیم. ما قدرت داریم حکومت را برکنار و آن را تغییر دهیم و شاه و هر کس دیگری را عزل کنیم. همچنین اگر بخواهیم می توانیم رضاخان را استیضاح کرده و عزل کنیم. این کار بسیار آسانی است. وزیر جنگ را به مجلس احضار کنید، او را استیضاح و سپس از کار برکنار کنید و به او اجازه دهید به اقامتگاه خود در دماوند برود و مابقی عمر خود را به استراحت بپردازد! چرا نمایندگان مجلس چهارم اینقدر بی روح و کم دل و جرأت هستند؟ قدرت مجلس قدرت برتر این مملکت است. شما نماینده 15 میلیون ایرانی هستید. هیچ دلیل برای پوشاندن حقایق وجود ندارد. بسیاری از شما آقایان زمانی که محمدعلی شاه به دست ما از سلطنت برکنار شد، نماینده مجلس بودید. زمانی را به یاد آورید که سالار الدوله(1) با سی هزار نفر آمد و ما تنها با دویست نفر دست خالی از آنها جلوگیری کردیم. هیچ کسی یارای ایستادگی در برابر مجلس را ندارد. وزیر جنگ منافعی دارد و مضاری هم دارد، اما منافعش بیش از مضارش است. اما کنار گذاشتن او نگرانی ندارد. پس از مشورت با یکدیگر قضاوت کنید! اگر با هم متحد نشوید، کوچکترین قدرتی بر شما فایق می آید. او در برابر اتحاد ما چونان مگسی است. وزیر جنگ منافعش اساسی و مضارش فرعی است، باید مضارش رفع شود!» در پایان سخنرانی وی، رئیس مجلس اظهار داشت که گفته های مدرس در مورد توانایی های مجلس برای تغییر شاه، برخلاف قانون اساسی است. سپس مدرس با صدایی بلند توضیح داد که: «هر شاهی را که مخالف ما باشد و بر خلاف قانون اساسی عمل کند، برکنار می کنیم.»

1- ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه (1260-1338 ه ش)

ص:236

موری در ادامه گزارش خود می نویسد:

در 5 اکتبر 1922، مدرس در خطابه ای به یاد ماندنی در مجلس به سردارسپه حمله کرد و قدرت طلبی غیرقانونی او را زیر سؤال برد و با این جملات سخنرانی خود را به پایان برد: «ما هیچ ترس و واهمه ای از رضاخان نداریم. چرا باید در خفا صحبت کنیم؟ ما باید صراحتاً حرف خود را بزنیم. ما قدرت داریم حکومت را برکنار و آن را تغییر دهیم و شاه و هر کس دیگری را عزل کنیم. همچنین اگر بخواهیم می توانیم رضاخان را استیضاح کرده و عزل کنیم. این کار بسیار آسانی است. رضاخان در برابر اتحاد ما چونان مگسی است.» دو روز بعد وزیر جنگ، همانند فردی شکست خورده به مجلس آمد و پس از بر شمردن خدمات بسیار خود در مملکت، استعفای خود را به عنوان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، تقدیم مجلس کرد. با اینکه استعفای او در 9 اکتبر پس گرفته شد، اما این مانع از آن نشد که دوباره به مجلس برود و در 18 اکتبر، با فروتنی در مجلس سخنرانی کند؛ و این کاملاً با منش و رفتار دیکتاتور مآبانه پیشین وی متفاوت بود. او به همه اطمینان داد که پایبندی به قانون اساسی خواسته قلبی اوست و حکومت نظامی از سراسر استان های کشور مرتفع خواهد شد و با ورود مستشاران اقتصادی آمریکا، اداره مالیات غیر مستقیم و فوائد عامه تحت کنترل این گروه درخواهد آمد. (1)

در پاسخ به حملاتی که در مجلس به او شد، رضا شماری از افسران پیاده و سواره نظام خود را در ساعت 9 صبح شنبه به تاریخ 7 اکتبر 1922 در وزارت جنگ گرد هم آورد و سخنرانی ذیل را ایراد نمود:

من در این مدت آنچه در قوه داشتم برای خدمت به این مملکت سعی کردم و نظام را مرتب و منظم نموده و فتنه ها و اختلالاتی که در اغلب نقاط حکمفرما بود بوسیله قوه نظامی رفع و مملکت را منظم و امن کردم. ولی همواره دسایس اجنبی بر ضد انتظام و تنسیق قشون ایران در کار بود؛ اینک هم بعضی زمزمه ها در داخل بلند شده معلوم است کسانی که سعادت این مملکت را طالب نیستند و عده معدودی هم بیشتر نیستند که آلت تحریک اجانب واقع می شوند و چنانکه مسبوق

1- گزارش موری، شماره 688، Im1/353123، مورخ 16 اکتبر 1924

ص:237

هستید از مدتها قبل سیاست خارجی در این مملکت حکمفرما و برای اثبات همان سیاست دو اداره نظامی در این مملکت تشکیل دادند که یکی از آنها قزاقخانه و دیگری ژاندارمری بود. بر تمام اشخاصی که مطلع بودند تردیدی نبوده که هیچیک از این دو یک اداره حقیقی ایرانی شناخته نمی شد و هر یک برای پیشرفت مقاصد مخصوصی سابقاً تشکیل شده بود. من ادارات فوق الذکر را منحل نموده و به یک وزارت جنگ ایرانی تبدیل کردم. چون این اقدامات مخالف با منافع ضد ایرانی شناخته می شد، مشکلات عدیده ای بر سر نقشه های من به وجود آوردند. جز مغرضین احدی نمی تواند خدماتی که در این مدت کم صورت گرفته کتمان کند. پاره ای اعتراضات نسبت به شخص بنده شده است. اگر هیچ کس از خدمات من سابقه نداشته باشد زحمات فوق الطاقه ای که در راه مملکت کشیده ام بر خود من مجهول نیست. چون اعتراضاتی که می شود به شخص من می کنند برای اینکه همه بدانند که من هیچ وقت مملکت را فدای اغراض شخصی نکرده ام از امروز از کار کناره گیری می کنم. به حضور اعلی حضرت هم تلگراف مخصوصی عرض کردم چون فرماندهی کل قوا با شخص اعلی حضرت اقدس همایونی است به این مناسبت من هم بایستی استعفای خود را حضور اعلی حضرت عرض کنم.

کرنفلد در تلگرام 8 اکتبر 1922 می نویسد: «انتقاد مجلس به دخالت های غیرقانونی وزیر جنگ در امور قضایی، مالی و داخلی مملکت، وی را خشمگین کرد؛ لذا روز گذشته وزیر جنگ استعفای خود را تقدیم کرد. نیروهای نظامی در تهران در حمایت از او دست به تظاهرات زدند. اوضاع رو به تنش می رود.»(1) روزنامه ستاره ایران در 8 اکتبر 1922 خبر از آماده باش تمام واحد های نظامی تهران می دهد و می افزاید این نیروها تنها منتظر صدور فرمان هستند. نهم اکتبر همین روزنامه گزارش می کند که ارتش به منظور حمایت از رضاخان آماده نمایش قدرت است: «دیروز از اول صبح تا حوالی غروب دسته جات نظامی در خیابان های شهر مانور رفته و سرودهای نظامی خواندند.» نهم اکتبر رضاخان استعفای خود را «پس گرفت». کرنفلد در مورد پس گرفتن استعفای رضاخان می نویسد که رضاخان «به پارلمان این اطمینان را داد که از صمیم قلب به مواد قانون

1- تلگرام کرنفلد، شماره 69، 107/891.002، مورخ 8 اکتبر 1922

ص:238

اساسی پایبند باشد و شخصاً نیز به بنده قول داد تمام قوای خود را برای تسهیل کار مستشاران آمریکایی بکار گیرد.» (1)

برای مدت کوتاهی روزنامه ها زبان به انتقاد گشوده و جرأت کردند به وزیر جنگ حمله کنند. روزنامه ایران آزاد در 8 اکتبر 1922 می نویسد: «وزیر جنگ مدعی است که ایران در وضعیتی به سر می برد که دخالت ارتش در دیگر امور و اعمال مملکتی، ضروری است. مجلس از پذیرفتن چنین انگاشت غیرقانونی سر باز زد و از وزیر جنگ خواست که بودجه خود را به مجلس ارائه کند. مجلس اعلان کرد که قانون اساسی قوای مقننه و اجرایی را از یکدیگر تفکیک کرده است. رضاخان نیز مدعی شد که انتخاب وکلای مجلس چهارم غیر قانونی بوده لذا ایشان نماینده مردم نیستند.» روزنامه طوفان در 11 اکتبر می نویسد: «بسیار مضحک است که وزیر جنگ مملکت می گوید: «هر کس که از فرامین من سرپیچی کند، شدیداً مورد غضب من واقع خواهد شد!» هیچ چیز از این عجیب تر نیست که در کشوری که قانون اساسی محور حکومتی آن است، وزیر جنگ زبان روزنامه نگارانی که دهان به انتقاد او می گشایند ببرد و قلم ایشان را بشکند! اگر وزیر جنگ در همان زمان که برای اولین بار از قانون تخلف کرد، مجلس نیز او را برای استیضاح به مجلس فرا می خواند؛ اگر یکی از وکلای مجلس همان وقت که وی سردبیر روزنامه ستاره ایران را شلاق زد و سردبیر دو روزنامه ایران آزاد و طوفان را تبعید کرد، از او بازخواست می کرد؛ و اگر همان زمان که او دو زن را در ملأعام شلاق زد، حداقل تحقیر و تمسخرش می کردند، اکنون وزیر جنگ به اشتباهات خود پی برده بود و بر سر کار مانده بود! کاسه صبر مجلس سرانجام لبریز شد؛ و سر و صدای مردم نیز به زودی بلند خواهد شد.» روزنامه شفق سرخ در 12 اکتبر گزارش می کند: «ما کاملاً متوجهیم که ملازمان و حامیان وزیر جنگ می کوشند مخالفت تجار و دیگر اقشار جامعه را علیه پارلمان برانگیخته و آنها را تشویق کنند با انتشار اعلامیه ای از وزیر جنگ بخواهند استعفای خود را پس بگیرد. همین شاهد دیگری بر این مدعاست که افکار عمومی مخالف روش و رفتار سردارسپه است. وزیر جنگ می بایست تاکنون به این نتیجه رسیده باشد که هیچ حمایتی قدرتمند تر از افکار عمومی و ملی وجود

1- گزارش کرنفلد، شماره 78، 109/891.002، مورخ 9 اکتبر 1922

ص:239

ندارد. برای بدست آوردن چنین حمایتی وی می بایست درستی و صداقت را سرلوحه کار خود قرار دهد. وی باید به مجلس به عنوان سازمانی ملی و مقدس احترام بگذارد. باید به او فهمانده شود کسی که به مجلس بی احترامی کند، مورد نفرت و خشم عموم واقع خواهد شد. آن عده از افسران کارناآزموده ای که در پاسخ به سخنان وزیر جنگ مبنی بر کناره گیری، سخنانی دور از ادب در حق مجلس ایراد کردند، مورد انزجار و نفرت عمومی هستند.» کرنفلد در گزارش بعدی خود، اوضاع را چنین تفسیر می کند: «در گزارش شماره 75 سفارت خانه به تاریخ 29 سپتامبر 1922، به اختلافات میان رضاخان و رئیس الوزرا اشاره کردم. اینجانب شک ندارم که در آن تاریخ وزیر جنگ با امید به اینکه بتواند کنترل دولت را به دست بگیرد، کودتایی را پی ریزی کرده بود. شکست او در به انجام رساندن نقشه خود، به شدت از اعتبار و آبروی وی کاست. مطبوعات از این رسوایی بهره جسته و تمام نقاط ضعف اجرایی او را آشکار و مفتضح ساختند. وزیر جنگ که اوضاع را برای پافشاری بر خواسته های خود نامساعد یافت، مجلس را با لحنی متواضعانه مورد خطاب قرار داده و قول داد اداره مالیات غیرمستقیم را از کنترل وزارت جنگ خارج و رسماً قول داد از مجلس حمایت کند. با اینکه تاکنون از هیچ یک از وعده های خود تخطی نکرده است، اما تمام توان خود را به کار گرفته است که در دوره بعدی مجلس، دوستان خود را به مجلس بفرستند. به نظر بنده، رضاخان با اینکه همچنان نیرومندترین دولتمرد ایران است، اما به نظر نمی رسد که دیگر تهدیدی برای دولت مشروطه به حساب بیاید و آن را به خطر بیندازد. پر و بال این مرد قیچی شده است و پارلمان با درهم شکستن غرور او، جاه و جلال بسیار او را از بین برده است. مطمئناً همواره در ایران حوادث غیرمنتظره بسیاری رخ می دهد، لذا نمی توان به چنین پیشگویی های مثبتی دلخوش کرد.» حوادث ماه اکتبر سال 1922 مقدمه وقایعی بود که در آوریل 1924 رخ داد؛ یعنی زمانی که رضاخان پس از شکست در «جنبش جمهوری خواهانه»، یک بار دیگر با دخالت قشون، نجات پیدا کرد.

ورود زودهنگام میلسپو و مستشاران آمریکایی به ایران و تلگرام «استعفای» رضاخان، مصادف شد با بازگشت احمد شاه از اروپا: «بازگشت شاه به تهران در 17 دسامبر 1922، شادی و فرح چندانی را به دنبال نیاورد. هنگام ورود شاه

به شهر، هیأتهای دیپلماتیک نیز او را در میان مستقبلین همراهی می کردند. عده کثیری از مردم

ص:240

در خیابانهای منتهی به کاخ شاه تجمع کرده بودند و نظاره گر ورود او به شهر بودند، اما به سختی فریادی از سر خوشحالی برمی آمد. شاه نیز باید این موضوع را متوجه شده باشد؛ زیرا این طور که پیداست از وقتی که به کشور بازگشته، کار خود را جدی تر گرفته است. از قرار معلوم وی فهمیده که اگر می خواهد، همچنان شاه بماند، می بایست توجیهی برای پادشاهی خود داشته باشد. وی تصمیم گرفته است فرماندهی ارتش را به دست بگیرد، چرا که بر اساس مواد قانون اساسی وی فرمانده کل قوا است. پیش بینی اینکه مشارکت فعال او در امور مملکتی و حکومتی چقدر به طول خواهد انجامید، بسیار دشوار است. در پی همین تغییر رفتار، احساسات عمومی نیز به نفع او تغییر کرده است؛ و چنانچه به اندازه کافی تشویق شود، اعتباری که در اثر سوء عملش در گذشته از وی سلب شده، باز خواهد گشت. این تغییرات می تواند امتیازی برای ایران باشد؛ چرا که شاه هنوز نزد اقشار وسیعی از مردم ایران از اهمیت و نفوذ زیادی برخوردار است.» کرنفلد می افزاید: «شاه صمیمانه تر و مشفقانه تر صحبت کرد و مشتاقانه ابراز امیدواری کرد که سال آینده بیش از پیش شاهد حضور آمریکا در عرصه اقتصاد ایران باشیم. من [کرنفلد] دلایل زیادی دارم که این اظهارات شاه بدون مشورتهای قبلی نمی تواند بیان شده باشد.» (1)

کابینه های مستوفی الممالک* و مشیرالدوله*

(2)

(3)

کرنفلد در گزارش های خود می نویسد که با ظهور مجدد رضاخان در اواسط اکتبر 1922، کابینه قوام السلطنه عملاً فلج شد و کارایی نداشت؛ و بازگشت احمد شاه نیز کمکی به نجات کابینه وی نکرد. در 16 ژانویه 1923 وی در تلگرام خود می نویسد: «مذاکرات نفتی به کندی پیش می رود و لایحه مربوطه مراحل اولیه خود را طی می کند... با این حال مخالفت با رئیس الوزرا روز به روز بیشتر می شود و اینکه آیا اعطای امتیاز در دوران تصدی او تحقق خواهد یافت یا خیر، در هاله ای از ابهام فرو

1- گزارش فصلی کرنفلد، مربوز به ماه های اکتبر دسامبر 1922، 1240/891.00 ، مورخ 10 ژانویه 1923
2- میرزاحسن مستوفی الممالک (حسن مستوفی) – (1311-1254)
3- حسن پیرنیا ملقب به مشیرالملک و بعد مشیرالدوله (1314-1251)

ص:241

رفته است... هر لحظه ممکن است کابینه تغییر کند.»(1) همزمان بریتانیا می کوشید با شایعه پراکنی از اعتبار و آبروی قوام السلطنه بکاهد. در 20 ژانویه 1923، دالس می نویسد: «آقای کریگی از سفارت بریتانیا در ملاقات با اینجانب به من گفت که طبق اخباری که به سفارت بریتانیا رسیده است، شرکت نفتی سینکلر با رشوه دادن به مقامات بلندپایه ایرانی می کوشد حمایت آنها را برای پشتیبانی از طرح پیشنهادی شرکت خود، بدست آورد. من در پاسخ گفتم که چنین شایعاتی احتمالاً از همان کانالی که به سفارت بریتانیا وارد شده، به وزارت خارجه آمریکا نیز رسوخ کرده است، اما ما مدرکی دال بر صحت این شایعات در اختیار نداریم.»(2) قوام السلطنه در 25 ژانویه 1923 کناره گیری کرد.(3) دو روز بعد مجلس به رئیس الوزرایی مستوفی الممالک رأی داد و در 1 فوریه 1923 وی به این مقام منصوب شد. وی در سال های 15-1914 و 1918 ریاست وزرا را بر عهده داشت: «کابینه او در سال 1918 عمیقاً با خواسته های بریتانیا در تضاد بود و عده ای بر این باور بودند که وی از حامیان کوچک خان است. شخصیت محکم و مقتدری ندارد. روزنامه های لیبرال چندان دل خوشی از اعضای کابینه وی ندارند... سردارسپه یکی از دو فردی است که از کابینه پیشین به کابینه جدید راه یافته اند. به نظر من این مرد همچنان قدرتمندترین شخص در دولت جدید است و همچنان بر نقش خود در مسائل مهم سیاست داخلی و خارجی ایران تأکید دارد.» محمدعلی فروغی، ذکاءالملک، به عنوان وزیر خارجه به کابینه جدید می پیوندد.»(4) کرنفلد می افزاید: «انتخاب مستوفی الممالک برای تصدی ریاست وزرا به هیچ وجه رضایت بخش نبود. گفته می شد که مستوفی الممالک گرایش های بریتانیایی دارد و عده ای هم می گفتند که او از حامیان بریتانیا است.» تشکیل کابینه وی چهار هفته به طول انجامید و ارائه برنامه به مجلس نیز سه هفته زمان برد؛ مجلس چهارم نیز در 20 ژوئن 1923 به پایان کار خود رسید. مستوفی الممالک همچنین تصدی وزارت داخله را نیز بر عهده گرفت.»(5) روزنامه

1- تلگرام کرنفلد، شماره 2، SO/271-891.6363، مورخ 16 ژانویه 1923
2- ابلاغیه دالس، SO/274-891.6363، مورخ 20 ژانویه 1923
3- تلگرام کرنفلد، شماره 3، 110/891.002، 26 ژانویه 1923
4- گزارش کرنفلد، شماره 139، 113/891.002، مورخ 15 فوریه 1923
5- گزارش فصلی کرنفلد از ژانویه تا مارس 1923، 1242/891.00، مورخ 20 آوریل 1923

تایمز در 16 فوریه 1923 در گزارش خود در مورد دولت جدید به آگاهی مخاطبین خود می رساند که «سردارسپه بر مسند وزارت جنگ باقی می ماند.» همچنین در این مقاله شیوه ای که بریتانیا برای تضعیف قوام السلطنه در پیش گرفت روشن می شود: «یادداشت های خبرنگار ما در تهران پیش از استعفای قوام السلطنه حاکی از آن است که جناح مخالف مجلس، رئیس الوزرا را به عدم صداقت و اشکال مختلف اعمال غیرقانونی متهم کرده است. بزرگترین اتهامی که متوجه اوست، به تأخیر انداختن قرارداد نفت شمال است تا بدین طریق بتواند به عنوان «حق دلالی» اعطای امتیاز، 150/000 دلار به جیب بزند. ناآرامی ها ادامه یافت و مدعیان با اینکه شاهدی برای اثبات اتهامات مذکور نداشتند، موفق شدند به اندازه کافی افکار عمومی را به هیجان درآورده و کناره گیری کابینه را ضروری جلوه دهند.» با ارسال بریده های روزنامه تایمز، وزارت خارجه آمریکا به کرنفلد دستور می دهد «بدین وسیله شما موظفید از طریق تلگراف نظرتان را در مورد صحت این اتهامات اعلام کرده و همچنین می بایست مشخص کنید که آیا هیچ یک از شرکت های نفتی آمریکایی تلاش می کنند تا از طرق نامناسب دولت ایران را مجبور به قبول طرح پیشنهادی اعطای امتیاز کنند؟»(1) پاسخ کرنفلد: «اظهارات تایمز لندن هیچگونه پایه و اساس موثقی ندارد و اتهامات کاملاً بیجاست.»(2)

گزارش «بسیار محرمانه»ای که از طرف سر پرسی لورن به لرد کرزن نوشته می شود و بر [حسب اتفاق] در آوریل 1923 «به دست کنسول آمریکا» در بغداد می رسد، نکات جالبی را در مورد سرنگونی قوام السلطنه و روی کار آمدن مستوفی الممالک روشن می سازد. بر اساس گفته های لورن:

اساس دشمنی های شوروی با قوام ریشه در این باور داشت که قوام السلطنه و دولت وی کاملاً آنگلوفیل هستند و سیاست آنها در تمام ابعاد و اهداف از جانب این سفارت [سفارت بریتانیا] دیکته می شود؛ به نظر بنده آقای ام. شومیاتسکی

همچنان نیز بر این باور پافشاری می کند. لازم می دانم توجه حضرت عالی را به

1- دستورالعمل فیلیپس به کرنفلد و ضمیمه، شماره 260، 6363.891-SO/276، مورخ 13 مارس 1923
2- تلگرام کرنفلد، شماره 13، SO/282-891.6363، مورخ 30 آوریل 1923

گزارشی که در دوره دوم ریاست قوام السلطنه برای شما ارسال کردم جلب کنم، تا بدین وسیله به شما نشان دهم که این مدعا تا چه حد بی پایه و اساس است... به نظر من هدف نهایی روس ها این بود که کابینه قوام السلطنه را تا آنجا که ممکن است حفظ کنند... از آنجا که فشار روس ها کارگر نیفتاد به نظر من اکثریت طرفدار قوام السلطنه زودتر از آن چیزی که حدس زده می شد پراکنده شد... روز به روز بر تعداد جنبش هایی که به حمایت از مستوفی الممالک برخاسته اند افزوده می شود و من با رضایت کامل شاهد چنین جنبش هایی هستم. از سوابق گذشته او نیز مطلع هستم و بعید به نظر می رسد که وی در گذشته دست به خرابکاری زده باشد اما احساس من این است که حتی اگر چنین سابقه ای صحت هم می داشت، دولتی که به ریاست او تشکیل گردیده بسیار محبوب تر از دولت قوام السلطنه است و مطمئناً نفوذ و تأثیر آن کمتر از دولت مشیرالدوله نیست؛ اگر الزامی به تغییر هم وجود داشت، که به نظر من این تغییر اجتناب ناپذیر بود، آن تغییر همانا روی کار آمدن مستوفی الممالک بود که مطمئناً بهتر از کابینه قوام السلطنه عمل خواهد کرد. وی بدون شک به قلب مردم نزدیک تر است و تردیدی نیست که خالصانه فعالیت خواهد کرد. در کل بنده معتقد هستم که پا گرفتن دولت فعلی گامی در جهت توسعه روابط بریتانیا با ایران خواهد بود.

لورن همچنین در گفته های خود فاش می کند که به مدت چند ماه برای روی کار آمدن مستوفی الممالک و علیه قوام السلطنه فعالیت کرده است:

بلافاصله پس از ورود به ایران روابط صمیمانه ای با مستوفی الممالک برقرار ساختم، لذا در چند ماه گذشته بسیار خوشبین بودم که وی یکبار دیگر به دفتر ریاست وزراء باز خواهد گشت. طی چند سال گذشته بارها به ملاقات او رفته ام و از این فرصت به خوبی بهره بردم و با بررسی اوضاع ایران به تبادل نظر پرداختیم. در این مدت بر من آشکار شد که جناب مستوفی الممالک بسیاری از نگرش هایی را که در گذشته و در زمان ریاست الوزرایی پیشین خود داشت،

اصلاح و تعدیل کرده است. او کاملاً معتقد است که ایران بدون کمک خارجی به هیچ وجه قادر به پیشرفت نیست و بریتانیای کبیر قادرترین و مشتاق ترین دولتی است که آماده همکاری با ایران است؛ وی به این نتیجه رسیده است که ایران می بایست

ص:244

دشمنی های خود را با بریتانیا کنار گذاشته و بنای روابط ایران- انگلیس را همانند گذشته بر حسب اعتماد و حسن نیت، بگذارد... پس از اینکه اعلان کردم تمایل دارم با وی به عنوان نماینده کشور خود برای مذاکره در مورد منافع متقابل دو دولت به گفتگو بنشینم، در بیستمین روز ماه جاری به دیدار من آمد. حضرت اشرف ساعت 6 عصر به اینجا تشریف آورد و تا ساعت 1 صبح به گفتگو پرداختیم. در این گفتگوی طولانی شماری از مسائل مورد کنکاش قرار گرفت که چند مورد از مهمترین آنها را ذکر خواهم کرد.

جملات بعدی کاملاً نشان می دهد که سرکوب روزنامه ها اگر نگوییم از روی قلدری رضاخان بوده است، مطمئناً به تحریک انگلیسی ها صورت گرفته است:

وی [مستوفی] از نفوذ تشنج زای مطبوعات ایران در گذشته آگاهی داشت و فعالیت کنونی آنها را نیز به همان منوال قلمداد می کرد. من پیشنهادهایی را در این باره به او دادم و متذکر شدم که مطبوعات می بایست ترفیع یافته و تعدیل شوند؛ او نیز با توجه فراوان به سخنان من گوش کرد. با این حال وی اذعان داشت که این کار با دشواری های عملی فراوان مواجه خواهد بود؛ به هر حال مستوفی الممالک به من قول داد که این قضیه را انجام شده تلقی کنم و مرا مطمئن ساخت وی به مدد دولت می کوشد جهت گیری بهتری به افکار عمومی بدهد. به هر حال اینها مسائلی است که سردارسپه بهتر از سیاستمداران ایرانی متوجه آنهاست و بدون شک در موضع مقتضی نظر خود را در مورد اوضاع برای مستوفی الممالک شرح خواهد داد. (1)

از آنجا که مستوفی الممالک یکی از طرفداران بریتانیا به حساب می آمد، با مخالفت زیادی در مجلس مواجه شد. تأیید کابینه و برنامه وی هفت هفته به طول انجامید. کرنفلد یادآور می شود از آنجا که مجلس چهارم در 20 ژوئن 1923 به پایان کار خود می رسید و این مسئله نیاز به توجه و دقت فراوان داشت، انتظار می رفت که مجلس به سرعت کابینه را تأیید و به کار خود پایان دهد: «اوضاع در مجلس روال عادی خود را طی نکرد و عملاً تمام زمان کاری پارلمان به سازمان یافتن جناحی مخالف گذشت که

1- گزارش اُونس و ضمیمه، شماره 209، 1244/891.00، مورخ 25 آوریل 1923

ص:245

به واسطه آن این اطمینان حاصل شد که دولت پیش از تعطیلی موقت پارلمان، منحل خواهد شد. این تفکر که دولت مستوفی در خلال مدتی که مجلس موقتاً تعطیل است، به کار خود ادامه دهد، برای بسیاری از اعضای جاه طلب پارلمان که از دور خارج شده اند، خصوصاً شاهزاده فیروز، مکارترین دسیسه باز ایران، غیرقابل تحمل است.» در حالی که مشیرالدوله، «مردی در کمال راستی اما خالی از شهامت»، به عنوان ناظر انتخابات مجلس پنجم انتخاب شد، شمار اندکی از وکلای مجلس به این نتیجه رسیدند که حتماً می بایست از شر مستوفی الممالک خلاص شوند. کرنفلد می افزاید از آنجا که فیروز می دانست کسانی که سرنوشت ایران را تعیین می کنند هرگز به او اجازه نخواهند داد که به جایگاه ریاست وزرا دست یابد، تصمیم گرفت در مدتی که انتخابات مجلس پنجم انجام می شود و موقتاً پارلمان تعطیل است، تصدی وزارت داخله را بر عهده گیرد تا از این طریق به «جایگاهی دست یابد که در مورد قانونی بودن انتخابات مجلس تصمیم گرفته و نظر بدهد.»(1)در ماه مارس سال 1923 حسین علاء پیش نویس طرح پیشنهادی نفت را به دالس ارائه می کند و در آن تحت شرایطی یکسان اعطای امتیاز نفتی را به دو شرکت سینکلر و استاندارد پیشنهاد می دهد، «امتیاز به شرکتی اعطا می شود که شرایط را بپذیرد.»(2) اما مجلس هیچ شتابی از خود نشان نمی داد: «از 20 می تا به امروز مجلس تمام وقت خود را صرف بررسی لایحه مذکور کرده است و به این نتیجه رسیده است که چهارده ماده اول این لایحه بدون ایجاد تغییر چندانی قابل قبول بوده و مورد تأیید است.»(3)31 می 1923: «مجلس چهارده ماده از لایحه را تصویب کرده است. بحران کابینه توأم با دسیسه چینی های معمول، لایحه را از مسیر خود منحرف کرده است. بدون شک دستهایی در کار است که مجلس را تا روز 20 ژوئن که پایان عمر مجلس فعلی است، معطل نگاه دارند.»(4) اما در میان ناباوری انگلیسی ها، در 11 ژوئن 1923، مجلس مستوفی الممالک را وادار به کناره گیری کرد و در سیزدهم

1- گزارش فصلی کرنفلد از آوریل تا ژوئن 1923، 1247/891.00، مورخ 15 جولای 1923

2- ابلاغیه دالس به هافز و ضمیمه، SO/278-891.6363، مورخ 17 مارس 1923
3- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 182، SO/286-891.6363، مورخ 26 می 1923
4- تلگرام کرنفلد، شماره 15، SO/287-891.6363، مورخ 31 می 1923

ص:246

ژوئن لایحه نفتی را به تصویب رساند.(1) ابتدا در یازدهم ژوئن اکثریت مجلس به استیضاح دولت رأی دادند. مستوفی الممالک که می دانست هیچ شانسی برای کسب آرای موافق ندارد، در همان روز استعفای خود را اعلام کرد. کرنفلد متذکر می شود که سفارت بریتانیا ناخواسته، موقعیت مستوفی را در مجلس تضعیف کرد؛ «نه به دلیل این که با دولت مستوفی سر ستیز داشته باشد بلکه با استناد به دلیلی بسیار متفاوت. هدف سفارت این بود که اوضاع مجلس را آشفته نگاه دارند تا از این طریق مانع رأی آوردن لایحه نفتی شوند.» اما لایحه نفتی با اکثریت آرا به تصویب رسید. کرنفلد نمی تواند خوشحالی خود را مخفی کند و می نویسد: «بریتانیا شکست خورد و جناح مخالف به پیروزی رسید.»(2) وی پیروزی زود هنگامی را جشن گرفت. حسین علاء در دیدار با دالس اظهار می کند که دلیل سقوط کابینه مستوفی را متوجه نمی شود؛ «نظر به اینکه قوای مقننه به منظور برگزاری انتخابات مجدد برای مدت کوتاهی تعطیل خواهد بود، شاید مخالفین رئیس الوزرا او را وادار به استعفا کردند تا از این طریق انتخابات را تحت کنترل خود درآورند.»(3) مجلس سپس بر ریاست مشیرالدوله توافق کرده و او نیز در 14 ژوئن 1923 به تشکیل کابینه رضایت داد.(4) رضاخان در جایگاه وزارت جنگ ابقا شد و ذکاءالملک (فروغی) نیز به وزارت مالیه منصوب شد.(5) کرنفلد از به تعویق افتادن طولانی مدت انتخابات مجلس پنجم نگران بود، اما با این حال از دستاورد مجلس چهارم بسیار خوشحال بود: «دوران خدمت مجلس چهارم با اینکه جلال و شوکت چندانی نداشت، اما به هیچ وجه نمی توان آن را رسوا و ننگ آور توصیف کرد. اولاً، از وقت معین خود به خوبی بهره برد که این دستاوردی قطعی برای پارلمان ایران بشمار می رود. ثانیاً، مستشاران آمریکایی را در امور مملکتی دخیل ساخت و آنها را به کار گرفت؛ و در پایان باید گفت حداقل موفق شد اساس مذاکره را در مورد نفت شمال با آمریکا پی ریزی کند. تصویب لایحه نفت حقیقتاً دستاوردی قابل توجه است و این نه

1- تلگرام کرنفلد، شماره 19، SO/290-891.6363، مورخ 13 ژوئن 1923
2- گزارش فصلی کرنفلد از آوریل تا ژوئن 1923، 1247/891.00، مورخ 15 جولای 1923
3- ابلاغیه دالس، 119/891.002، مورخ 14 ژوئن 1923
4- تلگرام کرنفلد، شماره 20، 117/891.002، مورخ 15 ژوئن 1923
5- گزارش کرنفلد، شماره 193، 120/891.002، مورخ 17 ژوئن 1923

ص:247

تنها ممکن است ثروت مادی ایران را افزایش دهد، بلکه حاکی از پیروزی اخلاقی این مردم است. بعید به نظر می رسد که هیچ یک از مجالس پیشین، به نفع چنین اقدامی گام برداشته و در کل به سعادت و سربلندی این ملت نظر داشته باشند. علی رغم تلاش مخالفین برای رد این لایحه، عناصر صدیق مجلس موفق شدند احساسات وطن پرستانه دیگر نمایندگان مجلس را برانگیخته و با جذب آراء کافی لایحه را با پنجاه رأی موافق در برابر هجده رأی مخالف به تصویب برسانند.» مشیرالدوله گزینه ارجح وکلای مجلس نبود: «دولت مشیرالدوله در چهاردهم ژوئن کار خود را آغاز کرد. بر سرکار ماندن او تا زمان تشکیل پنجمین دوره مجلس، چندان مورد رضایت [وکلا] نیست. وزیر جنگ که سال گذشته موجبات سرنگونی دولت مشیرالدوله را فراهم آورد، بسیار از اعتبار خود کاست. از آنجا که مجلس او را زیر سؤال برد و تحقیر کرد، اکنون کاملاً به جایگاه خود رضایت داده و به هیچ وجه در صدد این نیست که به مقام یک دیکتاتور ترفیع پیدا کند. با اینکه هنوز آنچنان قدرتمند هست که به قزاق های خود دستور بدهد که سردبیر یک روزنامه را به علت انتقاد از وی شلاق بزنند، اما آنقدر اعتبار ندارد که به رئیس الوزرا دستور بدهد از خانه خود خارج نشود؛ همانطور که در دوره پیشین تصدی مشیرالدوله او را در خانه خود حبس کرد و چنین دستوری به او داد. جدای از این، در نظر ایرانیان، هدف از سیاست فقط و فقط یک چیز است؛ کسب پول. در دو سال گذشته، وزیر جنگ ثروت هنگفتی اندوخته است که امنیت آن نهایتاً به حاکمیت قانون بستگی دارد. بنابراین حمایت او از دولت، تأمین کننده منافع شخصی اوست.» (1)

با این حال انحلال مجلس و روی کار آمدن دولت مشیرالدوله، فرصت بسیار خوبی را برای رضاخان فراهم آورد تا به بسط و گسترش قدرت خود بپردازد: «چند روز پیش از پایان دوره مجلس، زمانی که مجلس چهارم مشیرالدوله را به ریاست دولت منصوب کرد، [رضاخان] همانند دیگر افراد کاملاً به این امر واقف بود که هیچ امر قطعی تحقق پیدا نخواهد کرد. با وجود این، آن سه ماهی

که این دولت زمام امور را به دست داشت، خالی از فایده نبود و دلیل اصلی این بود که سکون و آرامش این دوره، باعث شد که

1- گزارش فصلی کرنفلد از آوریل تا ژوئن 1923، 1247/891.00، مورخ 15 جولای 1923

ص:248

وزیر جنگ با پشتکار فراوان و نفوذ زیاد، روز به روز بر قدرت خود بیفزاید. وی از ضعف دولت و در غیاب پارلمان حداکثر بهره را برد. کسانی که استحقاق و شایستگی قضاوت دارند معتقدند که ارتش ایران به هیچ وجه کارایی جنگی نداشته و در مقابل نیروی بیگانه یارای ایستادگی ندارد؛ اما برای ترساندن رئیس الوزرایی بزدل و حتی شاه ترسو و جبون تر، کاملاً سودمند و کارا است. رضاخان این نیرو را جزئی از دارایی خود می داند و برخورداری از چنین پشتوانه ای باعث شده است که از هیچ عمل غیرقانونی کوتاهی نکند؛ چرا که هیچ یک از مردم ایران جرأت این را ندارند که از غیرقانونی بودن اعمال او سؤال کنند. خواسته های او قانون است. فرماندهان نظامی با وقاحت کامل به همراه حکام ولایات و ایالات، در امور کاملاً مدنی و غیرنظامی دخالت می کنند و هیچ کس جرأت مخالفت ندارد. در انتخابات نیز دخالت وزیر جنگ کاملاً هویداست. گزارش ها حاکی از آن است که تقریباً در تمام ولایات، کاندیداهای وی به مجلس راه یافته اند. به نظر می رسد که مجلس پنجم کاملاً تحت کنترل و نفوذ او خواهد بود.» (1)

رضا همچنین دست به تحقیر و استهزاء خانواده سلطنتی هم می زد. در 11 آگوست 1923، ولیعهد ضیافتی برای هیأت دیپلماتهای خارجی به مناسبت عزیمت قریب الوقوع خود به آذربایجان ترتیب داد؛ این استان به صورت سنتی محل استقرار ولیعهد به حساب می آید. کرنفلد در گزارش های خود متذکر می شود که طی چند سال گذشته، آذربایجان تحت کنترل فرماندهان نظامی درآمده است: «انتقال اختیارات تام به ولیعهد باعث شد که وزیر جنگ آن را به نوعی سلب قدرت عامدانه تلقی کند. لذا زمانی که ولیعهد برای رفتن به تفرجگاه خود در خارج از شهر تقاضای نیروی اسکرت کرد، وزیر جنگ استنکاف ورزید و نیروی لازم را در اختیار وی قرار نداد و با این کار نارضایتی خود را آشکار ساخت.»(2) دو روز بعد کرنفلد می نویسد که شاه در اقدامی بسیار غیرمنتظره مانع سفر ولیعهد به تبریز می شود: «دلیل تغییر عقیده شاه، ترس او از ایستادگی

در برابر وزیر جنگ می باشد. رضاخان به هیچ وجه تن به این خواسته نمی دهد که اختیار استان آذربایجان از دست ارتش خارج شود. چند روز پیش در

1- گزارش فصلی کرنفلد از 1 جولای تا 30 سپتامبر 1923، 1255/891.00، مورخ 20 اکتبر 1923

2- گزارش کرنفلد، شماره 239، 4/891.461، 13 آگوست 1923

ص:249

گفتگویی خصوصی، ولیعهد از بی احترامی ها و تحقیرهای رضاخان شکایت کرد و به من گفت که خانواده سلطنتی مدام از جانب وزیر جنگ تحقیر می شود. شاه متقاعد شده است که وزیر جنگ با تمام توان خود می کوشد تا از قدرت تاج و تخت بکاهد و دیکتاتوری خود را بر این مملکت چیره سازد. ارتش کاملاً تحت امر وزیر جنگ است و شاه بر این باور است که اکنون زمان سنجش توان و نمایش قدرت نیست.»(1) البته این تنها شاه و دولت مشیرالدوله نبودند که از ارتش و نیروهای جانی آن ترس و وحشت داشتند. در نامه ای که یکی از اتباع آمریکایی در مشهد به تاریخ 1 جولای 1923 به دیرینگ، معاون وزیر خارجه می نویسد، می خوانیم: «شنیده ام که در دولت آباد یکی از سربازان ارتش به زور وارد خانه شاهزاده ای شده و به اندرون خانه رفته و با نشستن زیر کرسی به شاهزاده خانم دستور آوردن غذا و چای و ... داده است. شاهزاده خانم نیز در تمام مدتی که شوهرش برای جمع آوری آذوغه مورد مطالبه سرباز به روستا رفته بود، در خدمت سرباز مزبور بوده است. البته قشون حامی آمریکایی هاست انضباط و ظاهر پر زرق و برق کنونی نیروهای قشون، خارج از حد توصیف است. اما توده مردم به شدت از ایشان متنفرند.» (2)

اخراج علمای شیعه از عراق

دهم نوامبر 1922، کنسول آمریکا در بغداد گزارش می دهد که علمای شیعی با صدور فتوایی از شرکت شیعیان در انتخاباتی که به دست انگلیسی ها برگزار می شود، جلوگیری کردند. اونس می افزاید: «لازم به ذکر است که اکثریت مردم عراق شیعه هستند و شرکت آنها برای تشکیل دولتی استوار ضروری است. از آنجا که این جمعیت کثیر گوش به فرمان چند تن از مجتهدین یا همان رهبران مذهبی می باشند، شرایط خطرناکی به وجود می آید؛ همچنین تعصب و شور مذهبی این مردم نباید فراموش شود. بسیاری از مردم سنی با برنامه مذکور موافق هستند.» در 5 جولای 1923: «مفتخرم گزارش کنم

1- گزارش کرنفلد، شماره 260، 1251/891.00، مورخ 15 سپتامبر 1923
2- ابلاغیه دیرینگ، A/105891.51، مورخ 24 آگوست 1923

ص:250

که شیخ خالصی(1)، از اهالی کربلا و برجسته ترین رهبر شیعه در عراق، که از مخالفین جدی برگزاری انتخابات است، دستگیر و از کشور اخراج شده است. به نظر می رسد دولت با این کار به نوعی با جناح مخالف دست و پنجه نرم می کند... شیخ خالصی و بسیاری از رهبران شیعی در عراق، ایرانی هستند و گفته می شود که صدها تن از ایشان در حال بازگشت به ایران هستند.» (2)حسین علاء در گزارش خود به تاریخ 11 جولای 1923، اخراج مجتهدین شیعه را به وزارت خارجه آمریکا اعلام می کند. علمای شیعه زمانی که به مرزهای ایران می رسیدند ادعا می کردند که بریتانیا ایشان را اخراج کرده است. اما مقامات بریتانیایی مدعی شدند که مجتهدین به انتخاب خود کشور را ترک کردند و آزادند «هر زمان که خواستند به عراق بازگردند.»(3) اونس در 23 آگوست 1923 می نویسد: «دستگیری و اخراج شیخ خالصی، یکی از برجسته ترین رهبران شیعی، به دلیل مخالفت با برگزاری انتخابات، تأثیر بسیار عمیقی داشته است. شماری از رهبرای شیعی که اصالتاً ایرانی هستند و در شهرهای مقدس کربلا، نجف و کاظمین ساکن بودند، در اعتراض به اخراج شیخ خالصی، داوطلبانه عراق را ترک کردند و در نتیجه به شدت روابط ایران و عراق را خدشه دار ساختند... شیعیان به شدت از ملک فیصل و دولت او متنفر هستند و در هیچ یک از تجمعات و انتخابات شرکت نمی کنند.» (4)در 12 سپتامبر: «مفتخرم گزارش کنم انتخابات در بسیاری از نقاط عراق در حال برگزاری است اما اثری از شیعیان دیده نمی شود و از میان سنی ها شمار اندکی در این انتخابات شرکت کرده اند. در کل اوضاع بسیار مضحک و مسخره است.» (5)

کرنفلد در 20 جولای 1923 می نویسد: «اخراج علما به دست عوامل بریتانیا از عراق، اوضاع کشور را به شدت برآشفته است و تجمعات متعددی در سراسر کشور در اعتراض به این اقدام برگزار می شود.»(6) در 22 جولای: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خارجه برسانم که بریتانیا رهبران مسلمان را از عراق اخراج کرده است؛ چرا که ایشان

1- آیت الله محمدمهدی خالصی از مراجع و علمای مجاهد عراق (1276 ه ق – 1343 ه ق)
2- گزارش اونس، شماره 226، g.00/74890، مورخ 5 جولای 1923
3- ابلاغیه انگرت، g.00/71890، مورخ 11 جولای 1923
4- گزارش اونس، شماره 234، g.00/77890، مورخ 23 آگوست 1923
5- گزارش اونس، شماره 239، g.00/80890، مورخ 12 سپتامبر 1923
6- تلگرام کرنفلد، شماره 32، g.00/72890، مورخ 20 جولای 1923

ص:251

انتخابات اخیر در این کشور را غیرقانونی اعلام کرده اند. دولت ایران چنین رفتاری را محکوم کرده و مردم ایران نیز به شدت برآشفته اند. تقریباً هر روزه از سراسر کشور تلگرام هایی به سفارت خانه می رسد که از خشم و نفرت مردم نسبت به این اقدام حکایت می کند. وزیر جنگ به اینجانب خبر داد که دولت ایران خواستار عذرخواهی دولت بریتانیا است.» (1)دوازدهم آگوست: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خارجه برسانم، بعد از ظهر 10 آگوست 1923، بسیاری از مردم تهران با تجمع در برابر تمام سفارت خانه ها در این شهر دست به تظاهرات زده و اخراج علما از عراق را محکوم کردند. زمانی که جمعیت به جلوی در سفارت بریتانیا رسید، نیروهای پلیس آنها را متفرق ساخت.» (2)20 اکتبر: «در سه ماه گذشته ایران شاهد تظاهرات و خشم سراسری مردم علیه بریتانیا بود. مخالفت علمای شیعه باعث شد که بریتانیا شمار زیادی از علمای شیعه ایرانی را از عراق اخراج کند که این امر موجی از خشم و نفرت در ایران به راه انداخت... علی رغم تمام مخالفت ها و در معرض تحریم قرار گرفتن کالاهای انگلیسی و حتی به رغم اظهار تأسف وزیرمختار بریتانیا، علما اجازه نیافتند به عراق بازگردند. در حالی که وخامت اوضاع روز به روز افزایش می یابد، کنسول بریتانیا در اهواز بدون معطلی به تهران آمده و کاهش مالیات بختیاری ها را پیشنهاد می کند؛ بختیاری ها از حامیان ویژه بریتانیا در ایران هستند. در تهران، خالصی، پسر عالم برجسته ای که از عراق اخراج شد، مدارس آمریکایی را تقبیح کرده و اذعان داشت که هدف آنها تضعیف اسلام است.» (3)پس از اینکه انتخابات برگزار شد، از تعدادی از علما درخواست شد که بازگردند. کرنفلد در 27 مارس 1924 می نویسد: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خارجه برسانم که آن دسته از علمایی که به دلیل دخالت در انتخابات تابستان سال گذشته از عراق اخراج شده و در ایران سکنی گزیدند، اکنون به درخواست دولت عراق، به این کشور باز می گردند. آنها در این مدت در شهر

مقدس قم ساکن شدند و امروز ایران را به مقصد عراق ترک می کنند. رئیس الوزرا (رضا) روز گذشته برای خداحافظی از ایشان

1- گزارش کرنفلد، شماره 220، g.00/76890، مورخ 22 جولای 1923
2- گزارش کرنفلد، شماره 238، g.00/79890، مورخ 12 آگوست 1923
3- گزارش فصلی کرنفلد از 1 جولای تا 30 سپتامبر 1923، 1255/891.00، مورخ 20 اکتبر 1923

ص:252

به قم رفت.» (1)همانطور که در فصل هفتم ذکر شده است، رضاخان پس از اینکه در «جنبش جمهوری» شکست خورد، راهی قم شد.

شیخ خالصی(2) یکی از افرادی بود که اجازه نیافت به عراق بازگردد. پس از اینکه در سن 80 سالگی در مشهد درگذشت، موری اظهارات جالبی در مورد او ایراد می کند. خالصی در مشهد به دنیا آمد اما همانند دیگر رهبران شیعی به کربلا و نجف رفت؛ لذا مطلب چندانی در مورد زندگی او در دسترس نیست. در سال 1923 زمانی که بریتانیا علمای برجسته شیعه را از عراق اخراج کرد، دستور داد که خالصی را دستگیر و به حجاز تبعید کنند. وی به بوشهر فرستاده شد و در 18 سپتامبر 1923 به این شهر رسید. در این شهر یکی از کارکنان انگلیسی شرکت نفت انگلیس ایران چند تیر به سمت او شلیک کرد که همگی به خطا رفت. وزیرمختار انگلیس و آرنولد ویلسون، رئیس شرکت نفت انگلیس ایران، هر دو عذرخواهی کرده و مدعی شدند شخص مهاجم مست بوده است. در 30 نوامبر 1923 وارد حرم شاه عبدالعظیم شد و در آنجا مورد

1- گزارش کرنفلد، شماره 433، g.00/87890، مورخ 27 مارس 1924
2- شیخ مهدی خالصی از برجسته ترین علمای مجاهد و ضد استعمار شیعه عراق در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است. در 1276 ق، در کاظمین به دنیا آمد. در اواخر 1329 ق، و پس از حمله روس ها به شمال ایران و اندکی بعد از حمله استعمارگران ایتالیایی به طرابلس غرب لیبی، بسیاری از مراجع و علمای عراق، از جمله شیخ مهدی خالصی فتوای جهاد بر ضد اشغالگران روسی و ایتالیایی صادر کردند. هنگام حمله متفقین به عثمانی، علمای شیعه عراق از جمله آیت الله خالصی در حمایت از عثمانی، فتوای جهاد بر ضد استعمارگران انگلیسی صادر کردند. هنگامی که وهابیان حجاز در 1339 ق، به

قصد انهدام مراقد ائمه شیعه، تصمیم به حمله به جنوب عراق را داشتند، وی به همراه گروهی از علمای کاظمین و مردم داوطلب به دعوت آیت الله نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به کربلا آمد. در 1340 ق، نیز انگلستان تصمیم گرفت که قرارداد اتحاد با ملک فیصل، نامزد پادشاهی عراق را امضا کند که در واقع امر، نوعی تحت الحمایگی بود که قبلاً علما با آن مخالفت کرده بودند؛ این قرارداد سال بعد در معرض افکار عمومی قرار گرفت. نمایندگان شیعیان بغداد به کاظمین رفتند و با شیخ مهدی خالصی و سیدحسن صدر ملاقات کردند و از آنان خواستند، با قرارداد اتحاد ملک فیصل با انگلستان مخالفت کرده و پادشاهی فیصل را به رسمیت نشناسند. خالصی با این پیشنهاد، مشروط بر موافقت آیت الله نائینی و اصفهانی موافقت کرد. پس از موافقت آنان، آیت الله خالصی نیز فتوایی صادر کرد و اعلام نمود که در صدد باطل کردن بیعت خود با فیصل است، زیرا او به تعهداتش مبنی بر حفظ استقلال عمل نکرده است. از این رو انگلیسی ها و فیصل مخالفت علما را جدی گرفتند و آنها را به ایران و حجاز تبعید کردند که شیخ مهدی ابتدا به حجاز و سپس به ایران تبعید شد. آیت الله خالصی در 12 رمضان 1343 ق، در مشهد مقدس درگذشت. ر.ک: روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد اول، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص 560

ص:253

استقبال ولیعهد و رضاخان، رئیس الوزرای وقت، قرار گرفت. شمار زیادی از مردم برای دیدن او به حرم آمدند. وی سپس به مشهد رفت و در 5 آوریل 1925 در این شهر درگذشت: «در تمام طول سفر خود به مشهد و تا هنگام مرگ خود، اظهارات شدید اللحنی علیه بریتانیا ایراد کرد که بیش از پیش نفرت از انگلیسی ها را در میان توده مردم زنده کرد.» موری می افزاید: «شاید بتوان گفت از زمانی که ناصرالدین شاه در سال 1890 در اعطای امتیاز تولید، فروش و صادرات تنباکو به یک شرکت انگلیسی شکست خورد، روحانیت قدرت گرفت. در مقابل چنین امتیازی، شاه سالانه 15000 پوند به علاوه یک چهارم سود شرکت را دریافت می کرد. با صدور حکمی ساده از طرف حاج میرزا حسن شیرازی، مجتهد وقت شیعیان، استعمال تنباکو در سراسر امپراطوری ایران ممنوع و متوقف شد. شاه سرگردان و وحشت زده مجبور شد این امتیاز را لغو کرده و 500/000 پوند از بانک شاهنشاهی قرض کرده و خسارت شرکت انگلیسی را پرداخت کند. این وام، سرآغاز بدهی ملی ایران به دول خارجی بود.» پیش بینی های موری از این پس اغراق آمیز می شود: «روزهای او در ایران به سرعت سپری شد و شیخ بسیار خوش اقبال بود که به موقع درگذشت.

در گذشت این عالم والامقام، که حتی خانواده سلطنتی در مقابل او زانو می زدند، می تواند سرآغاز تکامل مذهبی مردم ایران به شمار آید؛ مردم ایران معتقدند که او و امثال او در جوار الله در آسایش و تا ابد در کنار «حوریان [بهشتی]» متنعم خواهند بود؛ و نسل او و امثال او نایاب خواهد شد.» (1)

1- گزارش موری، شماره 1105، 1365/891.00، مورخ 22 می 1925

فصل هفتم

«جنبش جمهوری» و قتل ایمبری

همانطور که در فصل ششم ذکر شد، رضاخان در 7 اکتبر 1922 استعفای خود را از وزارت جنگ اعلام کرد؛ یک سال بعد از پس گرفتن «استعفای» خود، در نهم اکتبر 1923، رضاخان دست به کودتا[یی دیگر] زد و در 28 اکتبر 1923 بر مسند ریاست وزرا تکیه زد: «وزیر جنگ بدون در نظر گرفتن مراحل قانونی، قوام السلطنه، رئیس الوزرای پیشین را دستگیر کرده و به زندان انداخته است؛ دستگیری شماری از افراد برجسته نیز انتظار می رود. وزیر جنگ مدعی است که مدارکی علیه او دارد که ثابت می کند قوام درصدد توطئه بوده است. با این حال بسیاری بر این عقیده اند که این تنها بهانه ای است برای سرنگون کردن دولت و حاکم کردن دیکتاتوری بر کشور. اوضاع بسیار وخیم است.» (1)بعد از ظهر روز دوشنبه، 9 اکتبر 1923، قزاق ها منزل قوام السلطنه را محاصره و پس از دستگیری قوام، او را به وزارت جنگ منتقل کردند. یک هفته بعد، زمانی که کرنفلد گزارش خود را می نویسد، وی همچنان در بازداشت به سر می برد. ترس از تکرار حوادث پس از کودتای سوم اسفند 1299 و دستگیری های فراوان، باعث شد که جو متشنجی بر شهر حکم فرما گردد. کرنفلد اذعان می کند که

1- تلگرام کرنفلد، شماره 42، 1248/891.00، مورخ 9 اکتبر 1923

اتهام توطئه چینی که به قوام نسبت داده شده است، تنها بخشی از نقشه رضاخان برای رسیدن به نخست وزیری است:

بر اساس گزارش های موثقی که به دست ما رسیده است، مجازات تعیین شده برای قوام از این قرار است: تبعید از ایران و مصادره بخش قابل توجهی از اموال وی. من کاملاً مطمئن هستم که اتهام وارده به قوام هیچ پایه و اساس درستی ندارد و نابجاست، اما مجازاتی که برای وی تعیین شده دقیقاً متناسب با خواسته ها و نقشه های وزیر جنگ است. شاه، یکشنبه بعد از ظهر، 13 اکتبر، مرا به گفتگوی کوتاهی دعوت کرد و به من گفت که وزیر جنگ می کوشد به هر نحو ممکن پس از سرنگونی دولت مشیرالدوله، به مقام ریاست وزرا دست یابد. از آنجا که وی امیدوار است به هدف خود دست یابد، لذا سعی می کند هرگونه مانعی را، از سر راه خود بردارد. ایران به شدت از نداشتن رئیس الوزرایی کارآمد رنج می برد. اکنون تنها سه تن ممکن است متصدی این مقام شوند: مستوفی الممالک، مشیرالدوله و قوام السلطنه. از آنجا که مجلس چهارم در آخرین اقدام خود، کابینه مستوفی الممالک را رد صلاحیت کرد، بعید به نظر می رسد که شاه تا زمان تشکیل مجلس پنجم، او را به عنوان رییس الوزرا انتخاب کند. مشیرالدوله هم، کمترین اشاره وزیر جنگ باعث استعفایش می شد. بنابراین تنها کسی که به حساب می آمد قوام بود. و همین، برای از میان برداشتنش دلیل کافی بود؛ وزیر جنگ نیز همین کار را کرد؛ و دقیقاً با این کار هم شاه و مشیرالدوله را مرعوب کرد؛ و هم به آرزویش دست یافت. در رابطه با مصادره اموال قوام هم می توان گفت که از مدتها قبل رضاخان در فکر این کار بوده است؛ حتی پیش از آن که دوستانش توطئه قوام علیه جان او را کشف کنند. با توجه به اینکه وزیر جنگ همه ثروت هنگفتش را از طریق اخاذی و زورگیری به دست آورده، بدون شک اموالی را هم که دادگاه به عنوان جریمه از قوام می گیرد، به خود اختصاص خواهد داد. (1)

همانطور که کرنفلد پیش بینی کرد، قوام به شرط اینکه ایران را ترک کند و به اروپا

1- گزارش کرنفلد، شماره 280، 1252/891.00، مورخ 15 اکتبر 1923

برود، در 22 اکتبر از زندان آزاد شد.(1) پس از تبعید قوام «هیچکس در مورد توطئه ای که به قوام نسبت داده می شد سخن به میان نیاورد و ماجرا کاملاً

فراموش شد و اصل ماجرا در هاله ای از شک و تردید فرو رفت.»(2)
همانطور که از نوشته کرنفلد برمی آید، مشیرالدوله به شدت از رضا می ترسید: «مشیرالدوله اگر چه از معدود سیاستمداران ایران است که می تواند ادعای شرافت و پاکدامنی و بافرهنگی کند، اما به شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت نیز شهرت دارد. این مسامحه و دست به دست کردن او و هم ممکن است ناشی از همین شکست اخیر باشد. روابط او و وزیر جنگ روز به روز بدتر می شود. وزیر جنگ در عمل دیکتاتور مطلق ایران است و همه امور را در دست دارد. اقدام اخیر وی در زندانی کردن بدون محاکمه قوام، به شدت به اعتبار و حیثیت کابینه فعلی لطمه زده است. مشیرالدوله آشکارا از گرفتن تصمیم قاطع در اینباره واهمه دارد.» (3)

مشیرالدوله در 22 اکتبر 1923 از کار کناره گیری کرد: «شب گذشته رئیس الوزرا استعفای خود را تقدیم کرد که مورد پذیرش شاه قرار گرفت. وزیر جنگ که از سوی انگلیسی ها حمایت می شود، از هر وسیله ای برای فشار آوردن به شاه استفاده می کند تا او را به نخست وزیری منصوب کند.» (4)گوتلیب نیز در مورد کناره گیری مشیرالدوله در 22 اکتبر، چنین اظهارنظر می کند: «کاملاً روشن است که رضاخان، وزیر جنگ، به ریاست وزرا منصوب می شود.» (5)تلگرام کرنفلد در 29 اکتبر از این قرار است: «رضا [خان] به منصب ریاست وزرا دست یافت. وی هنوز تشکیل کابینه نداده است. شاه در چهارم نوامبر عازم اروپا می شود. رضاخان همواره مورد حمایت بریتانیا بوده است، اما هرگز موفق نشده بود اطمینان روس ها را جلب کند... تا وقتی که روس ها مخالف نخست وزیری او بودند، شاه به خوبی توانست در مقابل فشارهای وی ایستادگی کند. برای از میان بردن این مخالفت ها وی کاملاً آماده بود هر گونه تضمینی که روس ها مطالبه کنند، بپردازد.» (6)گوتلیب در این باره می نویسد: «من کاملاً مطمئن هستم که رضاخان دیروز به سفارت

1- تلگرام کرنفلد، شماره 44، 1250/891.00، مورخ 22 اکتبر 1923
2- گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر 1923، 1260/891.00، مورخ 20 ژانویه 1924
3- گزارش گوتلیب، SO/301-891.6363، مورخ 21 اکتبر 1923
4- تلگرام کرنفلد، شماره 45، 121/891.002، مورخ 23 اکتبر 1923
5- گزارش گوتلیب، SO/302-891.6363، مورخ 23 اکتبر 1923
6- تلگرام کرنفلد، شماره 47، 123/891.002، مورخ 29 اکتبر 1923

شوروی رفت تا ایشان را متقاعد کند برای تشکیل کابینه تحت ریاست خود، از وی حمایت کنند. مقامات شوروی نیز به دو شرط حاضر شدند از وی حمایت کنند. اول این که چندین تن از ملیّون را وارد کابینه خود کند؛ دوم، منافع روسیه در شمال ایران را کاملاً تضمین و قبول کند... گفته می شود رضاخان به هر دوی این خواسته ها تن در داده است...»(1) کرنفلد در نوشته های خود توضیح بیشتری در این زمینه می دهد.همانطور که پیش از این ذکر شد، پس از تبعید قوام السلطنه به دست رضاخان، مشیرالدوله استعفا داد: «اگر شاه نمی دانست که سفارت روس به نخست وزیری رضاخان رضایت ندارد، وزیر جنگ در کار خود عجله نمی کرد. وزیر جنگ نیز به هر طریق برای مصالحه با سفارت روس فرصت را از دست نمی دهد. زمانی که شاه متوجه شد هیچ قدرت خارجی از او حمایت نمی کند، تسلیم شد و در 28 اکتبر رضاخان را به ریاست وزرا منصوب کرد و در همین زمان اعلام کرد برای معالجه کشور را به مقصد اروپا ترک خواهد کرد.» (2)

در 29 اکتبر 1923 رضاخان کابینه خود را معرفی کرد: «مطالعه سوابق اعضای کابینه، ملاک های انتخاب رئیس الوزرا را کاملاً روشن می سازد و شکی در این زمینه باقی نمی گذارد. آشکار است که وی امیدوار است هر دو سفارت را از خود راضی کند؛ دو قدرتی که به او کمک کردند به خواسته خود برسد. مدیرالملک، یکی از دوستان کاملاً شناخته شده انگلیسی ها، به تازگی به عنوان رئیس معاونت خواروبار در وزارت مالیه برگزیده شده است. از سوی دیگر، روس ها احتمالاً به ذکاءالملک گرایش داشته باشند؛ وی در دوران خدمت خود در کابینه مستوفی الممالک به عنوان وزیر خارجه، خوش خدمتی خود را به روس ها بر همگی آشکار ساخت.» مدیرالملک [محمود جم] با خواهر عباسقلی نواب ازدواج کرده است؛ «عباس قلی مشاور دوم سفارت انگلیس است که برای مدت زیادی به این سفارت خدمت کرده و به تبعیت انگلیس در آمده است.» (3)جدلیکا در مورد خروج احمدشاه می نویسد: «در اعلامیه دربار که شاه در 27 اکتبر امضا کرد به مردم ایران اعلام شده است که شاهنشاه به منظور معالجه موقتاً ایران را به مقصد

1- گزارش گوتلیب، SO/301-891.6363، مورخ 21 اکتبر 1923

2- گزارش کرنفلد، شماره 295، 1253/891.00، مورخ 31 اکتبر 1923

3- گزارش کرنفلد، شماره 294، 126/891.002، مورخ 30 اکتبر 1923

اروپا ترک می کند. به نظر می رسد که رسوایی توطئه چینی قوام السلطنه برای ترور رضاخان، وزیر جنگ ایران، و تهمت هایی که این وزیر به برادر شاه، ولیعهد و وارث تاج و تخت وارد کرده و او را در این توطئه دخیل دانسته، منجر به ناخوش احوالی شاه شده است. رفتار خشن وزیر جنگ، سقوط کابینه مشیرالدوله و منصوب شدن رضاخان به ریاست وزرا، همگی دست به دست هم داده و مزاج شاه را به هم ریخته است. تاریخ خروج شاه برای روز یکشنبه، چهارم نوامبر، مقرر شده است... بعید به نظر می رسد مردم ایران از اینکه «شاهنشاه» سرزمین خود را ترک می کند، ناراحت و غمگین شوند؛ همچنین انتظار نمی رود که غیبت او تأثیر چندانی بر سرنوشت ایران بگذارد. یکی از روزنامه های تهران در مورد سفر شاه به ممالک خارجه اظهارنظر کرده و می نویسد از آنجا که اعلی حضرت مصمم به خروج از کشور هستند، از ایشان تقاضا می شود که تاج و تخت خود را به ملت بسپارد.»(1) کرنفلد می افزاید: «سفر شاه از همه بیشتر رضاخان را خوشحال کرد. در واقع [باید بگویم] بر اساس اخبار موثقی که به من رسیده است او در پی این است که ولیعهد نیز کشور را ترک کند تا با استفاده از این فرصت خود را نایب السلطنه کند. شکی نیست که روس ها به این قضیه تن نداده و مخالفند.» اما دوران سلطنت قاجارها به سر آمده بود: «رسیدن به ریاست وزرا پایان آمال و آرزوی رضاخان نیست. وی درصدد است سلطنت غیررسمی کنونی خود را به شاهنشاهی قانونی تبدیل کند؛ البته این کار به همین زودی انجام خواهد شد. خانواده سلطنتی نیز متوجه شده است که به روزهای پایان عمر خود رسیده است. ولیعهد و همچنین سالارالسلطان، عموی شاه، صراحتاً به من گفتند که سلسله قاجار نیز محکوم به فناست.» (2)شاه در مسیر سفر خود به اروپا، در 13 نوامبر 1923 به بیروت رسید. کمیسر عالی فرانسه با برپایی ضیافت شام، از اعلی حضرت پذیرایی کرد: «به من خبر رسید که مقامات انگلیسی در بغداد توجه چندانی به عبور شاه از این کشور نکردند اما در مقابل، فرانسوی ها به شدت مراقب عبور کاروان شاه ایران بودند. گمان می رود که فرانسوی ها با توجه به اوضاع کنونی ایران اهداف مهمی را در این کشور دنبال می کنند.» (3)در 10

1- گزارش جدلیکا، شماره 130، CC-35-2657، مورخ 30 اکتبر 1923

2- گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر 1923، 1260/891.00، 20 ژانویه 1924

3- گزارش کنابنشو، شماره 1218، 2356/891.00، مورخ 5 دسامبر 1923

نوامبر 1923، علاء [وزیرمختار ایران در واشنگتن] به وزارت خارجه آمریکا مراجعه کرد. او در این دیدار تلاش کرد تصویری زیبا و خوب از اوضاع ایران ارائه دهد: «وزیرمختار پرسید که آیا گزارش نامطلوبی از اوضاع ایران داشته ایم؟ وقتی جواب شنید که تا آن لحظه ما هیچ گزارش تازه ای از تهران نداشته ایم، گفت که شخصاً گزارش های اطمینان بخشی از تهران دریافت کرده است. [علاء گفت] هیچ رابطه ای میان نخست وزیری رضاخان و سفر شاه به اروپا نیست؛ و شاه مدتها قبل از نخست وزیری سردارسپه تصمیم به خروج از کشور گرفته بود.»(1) در 12 نوامبر 1923 رضاخان اعلامیه ای صادر کرد: «همه می دانند که در یک کشور مستقل هیچ چیز از این بدتر نیست که فردی از آن ملت به آلت دست عمال خارجی تبدیل شده یا به بیگانگان اجازه دهد در امور سیاسی کشور دخالت کنند.» کرنفلد در این زمینه می نویسد: «کاملاً آشکار است این اعلامیه برای اغفال کسانی منتشر شده که گمان می کنند رئیس الوزرا به مدد سفارت های خارجی به این منصب رسیده است و قرار است آلت دست و در خدمت آنان باشد.» روزنامه طوفان در این زمینه می نویسد: «این بیانیه با حسن نیت صادر نشده است؛ صادرکننده آن کسی است که نفوذ سفارت های خارجی در شکل گیری کابینه وی مؤثر بوده است.» (2)رالف اچ. ساپر، نماینده کمپانی سینکلر، بریتانیا را عامل اصلی کناره گیری مشیرالدوله معرفی می کند: «رئیس الوزرای پیشین با شروط قرارداد ما موافقت کرده بود و آن را به هیأت وزرا و میلسپو نیز ارائه کرده بود و در نظر داشت ماه آینده این قرارداد را به عنوان لایحه به قوه مقننه معرفی کند. می توان گفت مخالفت بریتانیا تا اندازه ای در سقوط او نقش داشته است. رضاخان اکنون رئیس الوزرا و عملاً دیکتاتور ایران است. این روزها او در رکاب شاه است و او را تا مرزهای کشور بدرقه می کند. شاه احتمالاً در اروپا خواهد ماند.»(3) انگلیسی ها نتوانستند خوشحالی خود را از این وقایع پنهان کنند. در مجمع سالیانه بانک شاهنشاهی ایران در لندن در دسامبر 1923، سر هیو بارنس، رئیس جلسه، با اشتیاق فراوان انتصاب رضاخان را اعلام می کند و می گوید: «شاهنشاه ایران در حال ترک ایران و سفر به اروپا بود» و سپس اضافه

1- ابلاغیه دویت ((Dwight، 891.6363-SO/306، مورخ 10 نوامبر 1923

2- گزارش کرنفلد، شماره 301، 1254/891.00، مورخ 13 نوامبر 1923

3- نامه کراندال به هافس و ضمیمه، SO/307-891.6363، مورخ 15 نوامبر 1923

می کند: «سال گذشته خبر از پیروزی ای دادم که تشکیلات نظامی سردارسپه به همراه خود آورده و سخن از آرامشی به میان آوردم که سراسر ایران را در نتیجه کنترل نظامیان فرا گرفته؛ سردارسپه اکنون با به دست آوردن فضای عمل بیشتر تلاش می کند توانایی اجرایی خود را بیشتر به کار گیرد... و به نظر می رسد که با ارتشی متشکل از سربازان مردمی و وفادار، ایران به سمت نظمی مستحکم و ثباتی بیشتر پیش می رود که سالهاست ایران هرگز به خود ندیده است.» (1)

در مقابل آمریکایی ها تصویری بسیار متفاوت از رضاخان ارائه کرده اند. کمتر از یک ماه پس از انتصاب رضاخان به ریاست وزرا، کرنفلد چنین گزارش می کند: «رئیس الوزرا در انتخاب افراد برای پست های مهم به ندرت شایستگی و لیاقت ایشان را در نظر می گیرد.» وی می افزاید: «[رضاخان] در 22 نوامبر، در مراسم افتتاح نمایشگاه صنایع دستی، دو تن از افسران پلیس را به شدت کتک زد؛ چون به او خوب سلام نداده بودند. حادثه مشابهی در 24 نوامبر تکرار شد؛ زمانی که رئیس الوزرا وارد وزارت عدلیه می شد، آخوندی که در آن حوالی بود و در آن جلسه حضور داشت نابینا بود هنگام ورود رئیس الوزرا از جای خود برنخاست.(2) کاملاً روشن است که رضاخان با این کارهایش، از اعتبار خود در نزد شرقی ها نیز می کاهد. از آنجا که کسی جرأت نمی کند آشکارا علیه او دست به اقدام بزند، افراد از هیچ توطئه چینی مخفی بر ضد او فروگذار نمی کنند. در 25 نوامبر روزنامه طوفان رفتار توجیه ناپذیر رئیس الوزرا با روحانی مذکور را مورد انتقاد قرار داد و همچنین تبعید خودسرانه سردبیر روزنامه اقدام را نکوهش کرد؛ این فرد در روزنامه خود نوشته بود که زمان آن رسیده است که زنان ایرانی به پیروی از خواهران ترک خود حجاب را بردارند. همانطور که انتظار می رفت روزنامه طوفان نیز به سرعت سرکوب شد... از زمانی که رضاخان بر مسند ریاست وزرا تکیه زده است، با بذل و بخشش های فراوان و همچنین حضور در مجامع عمومی، سعی می کند خود را در نظر مطبوعات بزرگ و در خور ستایش جلوه دهد. تقریباً هر روز روزنامه ها با درج

1- گزارش ویلر (Wheeler) و ضمیمه، شماره 3286، A/132891.51، مورخ 28 دسامبر 1923

2- «شهیدزاده نابینا بود. در صحن عدلیه در گوشه ای نشسته؛ سردار[سپه] بر او گذشت؛ برنخاست؛ مورد ضرب و شتم سردار شد». هدایت؛ 358 (ویراستار)

اشعاری او را ستوده و عنوان مرد سرنوشت و منجی ایران به او می دهند.»(1) وابسته نظامی آمریکا نیز در مورد خشونت و بد رفتاری رضا چنین می نویسد: «رضاخان، رئیس الوزرای جدید ایران، با اینکه اکنون بالاترین منصب سیاسی را در این کشور اداره می کند، اما هنوز نمی تواند اخلاق و رفتار دوران قزّاقی خود را کنار بگذارد... وقتی که وزیر جنگ بود، افراد مختلفی را مورد ضرب و شتم قرار می داد؛ رئیس الوزرا، افسران نظمیه، سردبیران روزنامه ها، افسران نظامی و ... از جمله این افراد هستند. در دو هفته گذشته نیز چندین بار افراد مختلف مورد خشم و غضب رئیس الوزرا قرار گرفته اند که در تمام موارد شخص خاطی مستقیماً توسط جناب رئیس الوزرا کتک زده شده است. همین اخیراً یک افسر پلیس و یک روحانی، قربانی رفتار خشن وی شده اند. نبود کف نفس در شخصیت رضاخان و رفتار خشن او بسیار رقت انگیز و اسفناک است. همین موجب بدگویی دیگران به ویژه اتباع بیگانه می شود. یکی از روزنامه های تهران که از این رفتار رضاخان انتقاد کرده بود به سرعت توقیف شد. برای درک روان شناسی رفتار وی باید فضایی را که وی در آن رشد کرده است بررسی کنیم و به نحوه تربیت وی توجه نمائیم.» (2)کنسول گوتلیب نیز در این مورد می نویسد: «رئیس الوزرای فعلی ایران، یک دهاتی نادان و بی سواد با غریزه حیوانیست... او به هیچ وجه نمی تواند خشم و غضب خود را کنترل کند وی اخیراً رئیس الوزرای پیشین را مورد ضرب و شتم قرار داده است (بنا به گزارشاتی که به دست من رسیده است در حضور شاه چنین جسارتی را به وی روا داشته است)؛ رضاخان با دست خود یکی از روزنامه نگاران منتقد را کتک زد؛ این روزنامه نگار پیرمردی ریش سفید بود. یکی از اتباع آمریکا که شاهد این ماجرا بوده است اظهار می کند که این رقت انگیزترین و خفت بارترین صحنه خشنی بوده که تا کنون دیده است. از زمانی که وی بر مسند ریاست وزرا تکیه زده بارها در مواضع مختلف ملتزمین و همراهان خود را مورد ضرب و جرح قرار داده است؛ از جمله به تازگی یک روحانی پیرمرد، که به علت نابینایی متوجه ورود رضاخان نشد و از جای خود برنخاست، به شدت مورد ضرب و شتم وی قرار گرفت. بار دیگر تکرار می کنم،

1- گزارش کرنفلد، شماره 308، 1257/891.00، مورخ 28 نوامبر 1923
2- گزارش جدلیکا، شماره 334، CC-38-2657، مورخ 28 نوامبر 1923

ص:263

چنانچه اولین نشانه های مخالفت از جانب یک مقام اقتصادی مشاهده شود، به احتمال قوی، خوی حیوانی رئیس الوزرا طغیان خواهد کرد و دیگر کسی نمی داند چه خواهد شد.»(1) در گزارشی که جدلیکا به تاریخ 10 دسامبر 1923 تحت عنوان «ناپدید شدن روزنامه های تهران» می نویسد، می خوانیم: «از زمان روی کار آمدن رضاخان و در دست گرفتن ریاست وزرا، چندین روزنامه در تهران توقیف شده اند؛ و شماری دیگر از روزنامه ها هم به علت فقدان درآمدهای حاصل از تبلیغات، از هستی ساقط شده اند. تحت حکومت رضاخان، شرایط سیاسی کاملاً روشن و مشخص است؛ هر سیاستمداری که «در» این نظام بگنجد نیازی ندارد که با صرف پول، خود را در روزنامه ها معرفی کند؛ و کسانی هم که «خارج» از این چارچوب قرار می گیرند، از آنجا که مطمئن هستند خرج کردن پول برای تبلیغ در روزنامه ها، کار عبثی است، دست به چنین کاری نمی زنند. با توجه به شرایطی که رژیم فعلی به وجود آورده است، انتظار می رود از سی روزنامه ای که در دوسال اخیر پا به عرصه وجود نهاده اند، حداکثر ده روزنامه، یعنی مهمترین آنها که بر پشتوانه های مالی قدرتمندی تکیه زده اند، از این بحران جان سالم به در برند... چندان دور از ذهن نیست که بگوییم آن دسته از روزنامه هایی که نجات یافته اند، ادامه حیاتشان در گرو حمایت از رضاخان؛ و یا امتناع از حمله و انتقاد به دولت خواهد بود.» (2)

مجلس پنجم و «جنبش جمهوری»

کرنفلد در گزارش خود به تاریخ 10 دسامبر 1923 می نویسد: «انتخابات مجلس پنجم، زیر فشار رئیس الوزرا و توأم با شتاب غیرعادی آغاز شده است. انتظار می رود هفتم فوریه، نمایندگانی که شمارشان برای شروع کار مجلس به حدّ نصاب رسیده در تهران حضور یابند. گزارش های مختلفی که از استان های مختلف به دست من رسیده، حاکی از آن است که کاندیداهای مشخصی که تحت عنوان ناسیونالیست، ترقی خواه و دموکرات به انتخاب رضاخان وارد پارلمان شده اند، مجلس را قبضه خواهند کرد.»

1- گزارش گوتیلب، A/137891.51، مورخ 2 دسامبر 1923

2- گزارش جدلیکا، شماره 351، CC-40-2657، مورخ 10 دسامبر 1923

ص:264

کرنفلد همچنین در گزارشی اعلام می کند که هیأتی سه نفره به اروپا اعزام شده است. زین العابدین رهنما، سردبیر روزنامه ایران، نیز در این هیأت است: «کسی در مورد مأموریت و اهداف این کمیته چیزی نمی داند. عده ای بر این عقیده اند که این سه نفر برای زیرنظر داشتن حرکات [احمد] شاه و اطرافیان وی از کشور خارج شده اند. عده دیگری که نگاه مثبتی به این قضیه دارند، معتقدند که وظیفه این کمیته تبلیغ برای رژیم جمهوری [در ایران] است که به گمان ایشان رئیس الوزرای فعلی ایران برای رسیدن به آن در حال برنامه ریزی است.»(1) دالس در گزارش گفتگوی خود با [حسین] علاء به تاریخ 10 دسامبر 1923 چنین می گوید: «وزیرمختار ایران سئوال کرد که آیا وزارت خارجه آمریکا مدرکی برای تأیید شایعات روزنامه ها در مورد تأسیس نظام جمهوری در ایران دارد؟ وی اظهار داشت که شخصاً اعتباری برای این شایعات قائل نیست؛ و دلیلی ندارد که رضاخان با خاندان سلطنت مخالف باشد یا بخواهد از راههای خشونت آمیز به قدرت دست یابد. من [دالس] به وزیرمختار گفتم که ما نیز مدرکی برای تأیید این شایعات نداریم؛ جز اینکه سفارت ما در تهران، چند هفته پیش گزارش سفر شاه به اروپا را ارسال کرده است.»(2) جدلیکا در گزارش 8 ژانویه 1924 خود خبر از گشایش مجلس در آینده نزدیک می دهد: «رضاخان، رئیس الوزرا، با صدور بخشنامه ای به تمام فرمانداران دستور داد آن دسته از وکلایی را که به تازگی به مجلس شورای ملی ایران راه یافته اند ملزم سازند تا پیش از هشتم فوریه خود را به تهران برسانند. رئیس الوزرا مُصر است که در تاریخ مذکور مجلس پنجم کار خود را آغاز کند. در این بخشنامه همچنین رضاخان به فرمانداران هشدار داده است چنانچه وکلا در تاریخ مقرر به تهران نرسند، مسئولیتش بر عهده ایشان خواهد بود. عده ای بر این باور بودند که رضاخان پس از به دست گرفتن قدرت، تشکیل مجلس را تا جایی که امکان داشته باشد به تعویق خواهد انداخت، تا مانع دخالت های پارلمان و کاهش قدرت خود شود؛ اما صدور این بخشنامه این عقیده را باطل کرد. بدون شک مجلس پنجم، همانند کابینه فعلی، کاملاً تحت اختیار و تابع اوامر رئیس الوزرا خواهد بود. بر اساس گزارشی ناموثق، قرار است

1- گزارش کرنفلد، شماره 320، 1258/891.00، مورخ 10 دسامبر 1923

2- ابلاغیه دالس، A/129891.51، مورخ 10 دسامبر 1923

مجلس شورای ملی به مدت دو یا سه سال، تمام امور را به رئیس الوزرا واگذار کرده و به او اختیار کامل دهد و در این مدت مجلس نیز موقتاً تعطیل خواهد بود. این کار به دیکتاتوری رئیس الوزرا ماهیت قانونی می بخشد و او را قادر می سازد بدون هیچ محدودیتی دست به اصلاحات موردنظر خود بزند. اگر فشار و نفوذ رضاخان در مجلس به اندازه کافی مؤثر باشد و بتواند آن را تحت کنترل خود درآورد، احتمال دارد که وی با دست باز سرنوشت ایران و ایرانیان را رقم زند.»(1) کرنفلد در این باره می نویسد: «انتصاب رضاخان به ریاست وزرا در 27 اکتبر مهمترین حادثه این دوره است و می توان گفت نقطه عطفی است در تاریخ ایران. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت [خارجه] رسید، طرق مشکوکی که وی برای رسیدن به خواسته های خود به کار گرفت به سرعت فراموش شد [و کسی سؤالی در مورد آنها نپرسید]. از زمانی که وی قدرت را در دست گرفته است، تمام اعمال و رفتار او مورد تأیید و تمجید همگان قرار گرفته است... مطبوعات، که اساساً در خدمت رضاخان هستند، دست به تبلیغات گسترده به نفع وی زده اند. این تلاش ها، اثر بسیار عمیقی داشته است... (وزرای کابینه) به هر وسیله ممکن در وزارت خانه مربوطه خود تلاش می کنند به رئیس و فرمانده خود اعتبار بخشیده و از او حمایت کنند.» رضاخان بلافاصله پس از روی کار آمدن دستور داد در تمام قمارخانه ها را تخته کنند و شهرداری را موظف ساخت به تهیدستان رسیدگی کند. اقدام اخیر وی «نه از روی دلسوزی و همدردی با تهیدستان، بلکه برای عوام فریبی بود.» رضا همچنین با ارائه طرحی به مجلس خواهان 45/000 تومان بودجه برای خرید ساختمان دانشگاه شد. این عمل نیز «به منظور بالا بردن سطح آموزش و تحصیلات در کشور نبود، بلکه برای خودنمایی بود.» استنباط کرنفلد از این قضایا چنین است: «تمام این صحنه ها پیش زمینه صحنه پایانی نمایشنامه وی می باشد، که در آن صحنه رضاخان یا شاه این کشور و یا رئیس جمهور آن است.» کرنفلد در مورد کمیته سه نفره ای که قبلاً ذکر شد چنین گزارش می دهد: «در گفتگویی که اخیراً با رئیس الوزرا داشتم، وی ادعا کرد هدف از کمیته سه نفره به اروپا، جلب کردن توجه کشورهای اروپایی به پیشرفت های اقتصادی ایران است؛ اما شکی نیست که هدف واقعی این گروه

1- گزارش جدلیکا، شماره 384، CC-41-2657، مورخ 8 ژانویه 1924

از سفر به اروپا آماده ساختن دول اروپایی برای برخورد مثبت با تغییراتی است که در حکومت ایران رخ خواهد داد.» (1)جدلیکا در 26 ژانویه 1924 می نویسد: «حتی این روزها که بی لیاقتی خاندان قاجار بر کسی پوشیده نیست و همگان بر بی توجهی شاه نسبت به وظایفش صحه می گذارند و کسی نیست که از تبلیغات جمهوری خواهانه رئیس الوزرای جاه طلب خبر نداشته باشد، باز هم توده مردم توجهی به این امور نمی کنند و تنها عده قلیلی که بهره ای از علم و تحصیلات دارند به این مسائل علاقه نشان می دهند و آن را پیگیری می کنند... رئیس الوزرای جدید با اینکه اصل و نسب اصیلی ندارد و بی سواد است، اما برای تغییر نظام حکومتی این کشور و تبدیل آن به جمهوری و رسیدن به ریاست جمهوری به خوبی برنامه ریزی می کند.» (2)کرنفلد در 1 فوریه 1924 می نویسد: «بر اساس اخبار موثقی که به دست من رسیده است، پارلمان که ماه آینده کار خود را آغاز می کند مطمئناً شاه را برکنار و سلطنت خاندان قاجار را منسوخ اعلام خواهد کرد. همچنین انتظار هیچ گونه مخالفتی هم نمی رود. اینکه شکل حکومتی ایران پادشاهی باقی بماند و یا به جمهوری تغییر یابد، هنوز مشخص نگردیده است؛ اما پیش بینی می شود جمهوری اولویت داشته باشد.» (3)وزارت خارجه چنین پاسخ می دهد: «چنانچه تغییری اساسی در ایران رخ داد، وزارت را در جریان بگذارید و به هیچ وجه در امور داخلی و یا هرگونه تصمیمی که در نظام اساسی کشور مؤثر است، دخالت نکنید.» (4)جدلیکا در 11 فوریه 1924 می نویسد: «چهارشنبه بعد از ظهر، یازدهم فوریه، مجلس پنجم به نام شاهنشاه وارث تاج و تخت ایران، کار خود را رسماً آغاز کرد. تشکیل جلسه مجلس چهار روز پس از تاریخی که به فرمان رضاخان، رئیس الوزرا و وزیر جنگ مقرر گردیده بود، صورت گرفت... آغاز به کار این دوره از مجلس در اذهان ایرانیان باقی خواهد ماند، چرا که انتظار می رود در این دوره، خاندان قاجار تاج و تخت را از دست بدهد و خاندان جدیدی برای پادشاهی انتخاب گردد یا شکل حکومتی تغییر کند و به جمهوری تبدیل شود. ولیعهد که در غیاب برادر خود به عنوان

1- گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر 1923، 1260/891.00، 20 ژانویه 1924

2- گزارش جدلیکا، شماره 407، CC-47-2657، مورخ 26 ژانویه 1924

3- تلگرام کرنفلد، شماره 8، 4/891.01، مورخ 1 فوریه 1924

4- تلگرام هافس به کرنفلد، شماره 9، 4/891.01، مورخ 6 فوریه 1924

شاه جانشینی وی را بر عهده دارد، آشفته و عصبی بود. رضاخان عامل اصلی تمام مشکلاتی است که دست و پا گیر قاجارها شده است؛ وی با حفظ وقار و بزرگی خود و با اعتماد به نفس کامل نقشه های خود را عملی کرد. از آنجا که می بایست اعتبارنامه هر یک از نمایندگان انتخابی، در جلسات خصوصی مجلس تأیید گردد، پارلمان حداقل تا یک ماه دیگر به طور جد کار خود را آغاز نمی کند. هفتاد و چهار نماینده در جلسه اول مجلس حاضر بودند. مؤتمن الملک که در دوره چهارم ریاست مجلس را بر عهده داشت، ریاست مجلس پنجم نیز موقتاً بر عهده وی گذاشته شد.» جدلیکا گزارش خود را چنین به پایان می رساند: «جالب توجه است که طی چند روز گذشته روزنامه های تهران مطالب طعنه آمیزی نسبت به شاه و قاجارها منتشر کرده اند. از شاه به عنوان کسی یاد شده است که همواره به فکر سفرهای اروپایی است و تنها به نوع رفتار و منش خود در آن سوی مرزها می اندیشد. از سوی دیگر، هر روز از رضاخان تمجید می شود و مصرانه از او می خواهند که زمام امور را به طور کامل در دست گیرد؛ عملاً هم او این کار را کرده است و اکنون فرمانروای مطلق کشور است؛ فقط اسم فرمانروا ندارد. مجلس جدید کاملاً در اختیار او و اقدامات مجلس، بیانگر همان خواسته و اراده اوست.»(1) تفسیر کرنفلد از این قضایا چنین است: «همگان پذیرفته اند که مجلس هم توانایی و هم تمایل به تغییر رژیم دارد؛ لذا رئیس الوزرا روند انتخابات این دوره از مجلس را تسریع بخشید. 11 فوریه بیشتر نمایندگان منتخب برای آغاز کار مجلس وارد تهران شدند. ولیعهد، که از سویی با شمار کثیری از افسران نظامی یا همان دست پرورده های رئیس الوزرا مواجه بود و از سویی دیگر نمایندگانی را پیش روی خود می دید که به شدت مخالف سلطنت بودند، کاری از دستش برنمی آمد جز اینکه احساس کند دارد مجلس سردارسپه را افتتاح می کند. وی ذره ای هم احتمال نمی داد که این مجلس ظرف یک ماه آنقدر خود را قدرتمند احساس کند که با شخص رئیس الوزرا به چالش برخیزد.»(2) گوتلیب در 28 فوریه می نویسد: «مفتخرم به استحضار برسانم پارلمان ایران که در یازدهم فوریه کار خود را آغاز کرد، همچنان در حال بررسی و

1- گزارش جدلیکا، شماره 417، CC-49-2657، مورخ 11 فوریه 1924

2- گزارش فصلی کرنفلد از ژانویه تا مارس 1924، 1277/891.00، 20 آوریل 1924

تأیید اعتبارنامه نمایندگان منتخب است.» (1)جدلیکا در 29 فوریه می نویسد: «این روزها موج حملات به شاه بسیار شدت گرفته و ادامه دارد و مطبوعات بیش از پیش به تبلیغ جمهوری می پردازند. یک یا دو فقره از روزنامه هایی که در مطالب خود مخالفت اندکی با تغییر نظام حکومت نشان دادند، بلافاصله توقیف شدند. بسیاری از روزنامه های مهم شهر با چاپ کاریکاتورهای گستاخانه ای شاه و خاندان قاجار را به استهزا گرفته اند و سرنگونی آنها را قریب الوقوع می دانند. مقالاتی در مورد وقوع انقلاب در دیگر مناطق دنیا به چاپ می رسد که در آنها سخن از خلع و حتی اعدام پادشاهان به میان آمده است تا به مردم بقبولانند که چنین حوادثی ممکن و شدنی است. یکی از تأثیرگذارترین تبلیغاتی که تا کنون صورت گرفته، انتشار تصویری از شاه در لباس اروپایی است. در ایران پوشیدن لباس و به خصوص کلاه اروپایی به معنی «نجس شدن» و عدم کفایت و صلاحیت شاه برای رهبری دولتی اسلامی است... رضاخان در مواجهه با ولیعهد، که در غیاب شاه نایب السلطنه هم هست، برخوردی گستاخانه و پیش دستانه دارد؛ خبر رسیده است که به مأمورین محافظ کاخ سلطنتی دستور داده شده است از خروج اموال سلطنتی از کاخ جلوگیری شود؛ دلیل صدور چنین فرمانی این است که هیچ یک از جواهرات و اشیاء قیمتی سلطنتی، از کاخ خارج نگردد. افرادی هم مستقیماً برای زیرنظر داشتن ولیعهد اجیر شده اند که کوچکترین حرکات وی را به رئیس الوزرا گزارش می دهند. پیش بینی می شود که ظرف شش ماه آینده ایرانیان از شر دولت شاهنشاهی خلاص شده و شکل جدیدی از حکومت تحت فرماندهی رضاخان در مملکت بنا شود.» (2)

گوتلیب در گزارش خود به تاریخ 5 مارس 1924 تحت عنوان «نکات قابل توجه اوضاع سیاسی کنونی» می نویسد: «مطبوعات محلی مستقیماً شاه غایب را مورد حمله قرار داده و خاندان قاجار را به باد انتقاد و استهزا می گیرند و همزمان از استقرار جمهوری در ایران و ریاست جمهوری رضاخان جانبداری می کنند. تقریباً شکی نیست که همه این وقایع زیر سر رضاخان است؛ و افکار عمومی نیز بر این است که او نیز به

1- گزارش گوتلیب، SO/349-891.6363، مورخ 28 فوریه 1924

2- گزارش جدلیکا، شماره 430، CC-51-2657، مورخ 29 فوریه 1924

تحریک بریتانیا ولیعهد را تبعید و با خلع شاه خود را دیکتاتور ایران اعلام می کند... آقای ساپر نماینده محلی شرکت نفتی سینکلر محرمانه به من خبر داد که چند روز پیش شماری از اعضای سفارت شوروی به دیدار او رفته و مدعی می شوند که بریتانیا به شدت تلاش می کند تا رضاخان زمام کشور را در دست بگیرد. آنها از آقای ساپر (که ارتباط نزدیک و صمیمی با رضاخان دارد) درخواست کردند که رئیس الوزرا را از اتخاذ تصمیمات عجولانه منصرف کند. آنها همچنین مدعی شدند که انگیزه انگلیسی ها در حمایت از این اعمال کاملاً آشکار است بلافاصله پس از اینکه رئیس الوزرا اعلام دیکتاتوری کند، استان های جنوبی که در منطقه نفوذ انگلیسی ها قرار دارند، اعلام استقلال کرده و به جامعه ملل شکایت می کنند. نتیجه احتمالی چنین شکایتی این است که یکی از اقمار تحت الحمایه بریتانیا در جنوب ایران شکل خواهد گرفت. علاوه بر این، سقوط ناگهانی شاهنشاهی ایران با توسل جستن به طرق غیرقانونی، حداقل برای مدتی از اعتبار ایران در نزد دول خارجه می کاهد و قطعاً از سرمایه گذاری آمریکا برای گرفتن امتیاز نفتی و به راه انداختن پروژه ساخت راه آهن جلوگیری می کند.»(1) در 11 مارس 1924 کرنفلد در تلگراف خود می نویسد: «بر اساس گزارش هایی که در روزنامه ها منتشر می شود، در استان های مختلف مردم با برگزاری تظاهرات خواهان خلع شاه و برقراری حکومت جمهوری در کشور شده اند. به نظر می رسد تغییرات زودتر از آن چیزی که انتظار می رفت رخ دهد.» (2)همچنین در همین تاریخ کرنفلد در گزارش خود خبر از تشکیل سه گروه پارلمانی می دهد: بزرگترین گروه با 43 نفر عضو، حزب تجدّد را شکل می دهند که روحانی ای به نام سیدمحمد تدین آن را اداره می کند(3)؛ دومین گروه لیبرال ها هستند که شامل 21 نفر می باشند و گروه محافظه کار به رهبری مدرس که پنج نفر عضو دارد. 25 نفر باقی مانده با گروه خاصی در ارتباط نبوده و بی طرف هستند. شماری از وکلا ساختار حکومتی آمریکا را مطالعه می کنند و «انتظار می رود حزب محافظه کار نیز، که اکنون مخالف تغییر در قانون اساسی است، به زودی به

1- گزارش گوتلیب، 1262/891.00، مورخ 5 مارس 1924

2- تلگرام کرنفلد، شماره 23، 7/891.01، مورخ 11 مارس 1924

3- سیدمحمد تدین، روحانی به معنای اصطلاحی آن نبود. مثل بسیاری از مردم آن روزگار، به ویژه باسوادان و دانش آموختگان مدارس قدیمه، از عبا و عمامه استفاده می کرد. مدتی بعد هم کلاهی شد. (ویراستار)

اکثریت مجلس بپیوندد.»(1) در 12 مارس: «مفتخراً به اطلاع وزارت خانه می رساند جنبش تغییر قانون اساسی روز به روز قوی تر می شود. در پایتخت و همچنین در استان های مختلف مردم با برگزاری راهپیمایی های مختلف، شاه را تقبیح و از سردارسپه تمجید می کنند. وکلای مجلس هر روز با حجم انبوهی از تلگرام روبه رو هستند که در آنها موکلانشان خواستار تغییر قانون اساسی هستند. به نظر می رسد که چنین تغییری به زودی رخ خواهد داد؛ احتمالاً کمتر از دو ماه دیگر شاهد آن خواهیم بود. اخیراً با صمصام السلطنه، رئیس ایل بختیاری، به گفتگو نشستم؛ وی در سال 1906 یکی از رهبران اصلی مشروطیت بود. پس از این گفتگو متوجه شدم که بختیاری ها بسیار علاقه مند هستند که حکومت ایران به جمهوری تبدیل شود. این واقعیت بسیار حائز اهمیت است، چرا که نه تنها رویکرد بختیاری ها بلکه نگرش انگلیسی ها را آشکار می گرداند؛ زیرا بختیاری ها از گذشته تا به امروز همواره تحت تأثیر بریتانیا بوده اند.»(2) [در همین گیر و دارها] بریتانیا اعلام کرده که شمار نیروهای «گارد کنسولی» در بوشهر از 400 نفر به 79 نفر تقلیل پیدا خواهد کرد. روزنامه تایم در 14 مارس 1924، در گزارش این واقعه، چنین اظهارنظر می کند: «حذف چنین نیرویی که باعث نزاع میان ما و ایرانی ها شده است، نتایج بسیار مطلوبی خواهد داشت؛ این کار در زمان بسیار مناسبی هم انجام شده است؛ رضاخان، سردار سپه، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، تلاش بسیاری برای برقراری و حفظ نظم در کشور کرده است و او نیز در آینده شاهد قدردانی دولت انگلستان خواهد بود که به او اعتماد داشته و علاقه مند به دوستی نزدیک با اوست. از زمانی که تصمیم مذکور اعلام گردید، حس اعتماد و احساسات قلبی وی [نسبت به دولت بریتانیا] افزایش پیدا کرده است و امید می رود که این حس اعتماد به نفس وی در آرام نگاه داشتن کشور، جایگاه او را به مدد مردم خود تقویت گرداند.» (3)

گوتلیب در 17 مارس 1924 می نویسد: «جنبش جمهوری خواهی به اوج خود رسیده است و به نظر می رسد که طی سه یا چهار روز آینده مجلس با تغییر قانون اساسی شاه را خلع و حکومتی جمهوری در ایران تأسیس کند. با این حال گزارش ها

1- گزارش کرنفلد، شماره 412، 1265/891.00، مورخ 11 مارس 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 413، 12/891.01، مورخ 12 مارس 1924

3- گزارش اسکینر و ضمیمه، 1261/891.00، مورخ 14 مارس 1924

حاکی از این است که مجلس این تصمیم را به رفراندوم می گذارد؛ در ارتباط با این ماجرا، در کمتر از دو ماه آینده انتظار هیچ پیش آمد قطعی را نمی توان داشت. به هر حال قانونی بودن تغییر شیوه حکومت در ایران، مسلم و بی چون چرا خواهد بود.»(1) کرنفلد در 19 مارس می نویسد: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خانه برسانم که در 16 مارس، شاهزاده فرمانفرما، یکی از نوادگان فتحعلی شاه و شمار دیگری از شاهزادگان و اعیان با تقدیم درخواست کتبی، از رئیس الوزرا خواستند نظام حکومت ایران را به جمهوری تغییر دهد. البته چنین درخواستی نشانه تغییر احساسات و افکار درخواست کنندگان نیست. علاقه مندی ایشان به جمهوری از سر اعتقاد و ایمان ایشان نیست؛ بلکه از ترسویی و بزدلی آنها حکایت می کند. در 17 مارس کارمندان تمام وزارت خانه ها و همچنین کارمندان وزارت دربار به حضور رئیس الوزرا رسیده و درخواست مشابهی ارائه کردند. روز به روز بر شمار تظاهرات ها و اصرار و پافشاری مردمی افزوده می گردد. با این حال اکثر نمایندگان مجلس به خود اجازه نمی دهند بر خلاف اختیارات خود که در قانون اساسی مشخص شده، عمل کنند. نمایندگان تأکید دارند که پیش از هرگونه تغییر در شکل حکومت، آنها باید به عضویت در مجلسی با قدرت تأسیسی (مجلس مؤسسان) منصوب شوند.» (2)

رسوائی بزرگ

«جنبش جمهوری خواهی» به ناکامی بزرگی منتهی شد. کرنفلد در 18 مارس 1924 می نویسد: «مفتخرم که به اطلاع وزارت خانه برسانم که برخلاف انتظار، مدرس، رهبر جناح محافظه کار، با سرسختی فراوان در مقابل جنبش جمهوری خواهی ایستادگی می کند... علت اصلی مخالفت او این است که در نظر وی جنبش جمهوری خواهی اجباری و تحمیل اراده یک شخص و نه تجلی خواسته واقعی مردم است... با اینکه مدرس در روزهای آغازین کار مجلس اهمیت چندانی در میان نمایندگان نداشت، اما پس از حوادث 16 مارس در مجلس، توانست نفوذ زیادی در میان نمایندگان پیدا کند.

1- گزارش گوتلیب، شماره 19، 11/891.01، مورخ 17 مارس 1924
2- گزارش کرنفلد، شماره 424، 13/891.01، مورخ 19 مارس 1924

در این جلسه، مدرس با اعتبارنامه یکی از نمایندگان عضو جناح اکثریت به مخالفت برخاست؛ و در نتیجه درگیری شدیدی میان وی و تدین بروز کرد؛ و

جلسه متشنج شد و بر هم خورد و به روز دیگری موکول گردید. هنگامی که نمایندگان به سمت اتاق استراحت حرکت کردند، مدرس اقدامات رئیس الوزرا و هواداران او را تقبیح کرد. در هیاهو و بلوایی که پس از این سخنان به بار آمد، نماینده ای از خراسان (برادر رئیس کابینه در وزارت جنگ) مدرس را کتک زد و بدین طریق از او یک قهرمان ساخت.(1)

اینکه مدرس چگونه از نفوذ خود برای رهبری جریان های آینده استفاده خواهد کرد، فعلاً مشخص نیست؛ به هر حال وی اکنون چهره ای تأثیرگذار است که باید مورد توجه قرار گیرد.» تلگرام کرنفلد در 24 مارس 1924: «بیستم مارس، طرحی قانونی به مجلس تسلیم کردند که در آن پیشنهاد شده بود، رژیم جمهوری در ایران تأسیس گردد؛ و در صورت تصویب، نمایندگان مجلس پنجم حق تجدیدنظر در قانون اساسی داشته باشند.(2) در 22 مارس، زمانی که مجلس برای بررسی این طرح تشکیل جلسه داد، پانزده هزار نفر از مردم به تحریک علما در اطراف ساختمان مجلس دست به تظاهرات زده و حکومت جمهوری را مخالف شرع مقدس محمدی اعلام کردند. رئیس الوزرا که متوجه تهدید شد، با به کار گیری نیروی نظامی جمعیت را پراکنده کرد. بسیاری دستگیر شدند. پس از برقراری آرامش، علما از رئیس الوزرا خواستند که شاه را برکنار کند، اما شکل حکومت را به جمهوری تغییر ندهد. وی نیز قول داد که این موضوع را بررسی کند. جلسه پارلمان به 26 مارس موکول گردید. اوضاع تهران کاملاً آرام است.» (3)

تفصیل ماجرا در گزارش 28 مارس کرنفلد از این قرار است:

1- جلسه 27 حوت 1302 پس از کشمکش لفظی میان تدین و مدرس، متشنج و موقتاً تعطیل شد. پس از تعطیل شدن جلسه، دکتر حسین بهرامی (احیاءالسلطنه) به تحریک تدین سیلی محکمی به گوش شهید مدرس نواخت. این حادثه موجب تحریک احساسات مردم به نفع مدرس و بر ضد جمهوری و سردارسپه شد. نک: مکی، تاریخ بیست ساله، ج 2، صص 465 تا 473

2- متن طرح که به وسیله تدین و همفکرانش به مجلس ارائه شد بدین شرح است: ماده اول – تبدیل رژیم مشروطه به جمهوریت. ماده دوم- اختیار دادن به وکلای دوره پنجم تا در قانون اساسی موافق مصالح مملکت در رژیم تجدیدنظر نمایند. ماده سوم – پس از معلوم شدن نتیجه آراء عمومی تغییر رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام شود. نک: همان، ص 555

3- تلگرام کرنفلد، شماره 26، 8/891.01، مورخ 23 مارس 1924

ص:273

مفتخراً به اطلاع وزارت خانه می رساند که در 16 مارس مؤتمن الملک، رئیس مجلس، کمیسیونی متشکل از دوازده نفر را موظف ساخته که با بررسی اوضاع، راهکاری مناسب در پاسخ به خواسته مردم مبنی بر تغییر رژیم ارائه دهند. گزارش این کمیسیون که پیش از این در جلسه خصوصی مجلس استماع گردید، به تاریخ 20 مارس در جلسه علنی مجلس در قالب قطعنامه ذیل ارائه گردید: «تلگرام های بیشماری از شهرها و استان های مختلف و به امضای تمام اقشار جامعه ایرانی به دست ما رسیده است که در آنها مردم خواهان سرنگونی خاندان قاجار هستند؛ در تمام این تلگرام ها از مجلس خواسته شده است رژیم جمهوری در کشور تأسیس گردد و به مجلس نیز اختیار تغییر دادن رژیم داده شد؛ از آن رو که چنین تلگرام هایی برای ایجاد تغییر در رژیم اعتبار قانونی ندارند و با در نظر گرفتن دو مطلب بالا، ما یعنی تمام کسانی که این قطعنامه را امضا کرده اند، مصرانه سه ماده زیر را به مجلس تقدیم می کنیم: ماده 1. تغییر رژیم مشروطه به جمهوری. ماده 2. دادن اختیارات لازم به نمایندگان مجلس پنجم برای ایجاد اصلاحات در قانون اساسی مطابق با خواسته های مردمی و رژیم جدید. ماده 3. پس از اینکه نتیجه رأی گیری مردمی مشخص شد، مجلس تغییر رژیم را اعلام کند.» اگر آئین نامه مجلس اجازه می داد که فوراً این مسئله مورد بررسی و بحث قرار گیرد، تصویب این مواد قطعی و مسلماً نتیجه به نفع تأسیس حکومت جمهوری می بود. همانطور که گذشت، بررسی این طرح به 22 مارس موکول گشت. در این فاصله چهل و هشت ساعته، مخالفین تظاهرات گسترده ای ترتیب دادند که منجر به عقب نشینی جنبش جمهوری خواهی شد. درست در ساعتی که نمایندگان برای بررسی طرح تشکیل جلسه دادند، جمعیتی قریب به 15000 نفر به سرکردگی عده ای از علمای برجسته در اطراف ساختمان مجلس تجمع کرده و نمایندگان را تهدید کردند چنانچه به بیانیه رأی مثبت دهند علیه آنها متوسل به خشونت خواهند شد. بلافاصله پس از اینکه خبر به گوش رئیس الوزرا رسید، با یک هنگ نظامی به سمت مجلس به راه افتاد. وی نیروهای خود را جلوی ورودی مجلس مستقر ساخت و با حرکت به سمت جمعیت به آسانی ایشان را متفرق ساخت. پس از آن رئیس الوزرا به سراغ علما رفت و این در حالی بود که آنها با چشمانی اشک آلود به او التماس می کردند

ص:274

که به خاطر [امام] علی و [امام] حسین و دیگر امامان [معصوم] با تبدیل کردن مملکت ایران به جمهوری، این کشور را بی حرمت نکند. پس از اینکه رئیس

الوزرا قول داد درخواست ایشان را مورد بررسی قرار دهد، علما [از سر خوشحالی] گونه های یکدیگر را بوسیدند؛ این کاری است که ایرانی ها پس از مصالحه و آشتی انجام می دهند. ساعت 10:30 بعد از ظهر، رئیس الوزرا به خانه ییلاقی خود در پانزده کیلومتری تهران رفت و تا 25 مارس یعنی روزی که عازم قم شد، در آنجا استراحت کرد. ظاهراً هدف او از سفر به قم خداحافظی با علمایی بود که به عراق بازمی گشتند. با این حال می توان گفت دلیل حقیقی او این بود که علما را مطمئن کند که حکومت جمهوری تهدیدی متوجه شرع مقدس محمدی نمی کند... با تمام احوال تظاهراتی که شد به شدت به ضرر جنبش جمهوری تمام شد و آن را تحت تأثیر قرار داد. مجلس به کلی طرح مذکور را فراموش کرد. پرچم های سرخ رنگ، که نماد حکومت جمهوری هستند و تا آن زمان آشکارا همه جا به چشم می خورد، به یکباره برچیده شد. شاهزادگان از این که فرمانبردار یک حکومت جمهوری باشند، نجات پیدا کردند و مردم ایران نیز از آنجا که علاقه شدیدی به سجع و قافیه دارند، «جمهوری» را- که به معنای حکومت مردمی است- با لفظ «جمبوری»- که به معنای هر چیز مسخره و بی معنی است- جابجا کرده و آن را به سخره گرفته اند. (1)

در گزارش بعدی، موری به نقش مدرس در شکست جنبش جمهوری اشاره کرده و می نویسد: «مدرس در به راه انداختن تظاهرات مردمی روز 22 مارس نقش مؤثری داشت و با این کار باعث شکست خوردن جنبش جمهوری شد.»(2) رضاخان تلاش کرد این شکست را جبران کند. کرنفلد در تلگرام خود به تاریخ 1 آوریل 1924 می نویسد: «رئیس الوزرا با انتشار بیانیه ای از مردم خواست بحث و تقاضا در مورد جمهوری را متوقف کنند و سخنی از آن به میان نیاورند. احترام به علما و جلوگیری از هر گونه بی نظمی ممکن دلایلی بود که برای این تصمیم ذکر شد. وی همچنین خواهان برداشته

1- گزارش کرنفلد، شماره 434، 14/891.01، مورخ 28 مارس 1924

2- گزارش موری، شماره 688، Im1/353123، مورخ 16 اکتبر 1924

شدن موانع ترقی و پیشرفت ایران شد.»(1) رضاخان در اعلامیه خود اعلام کرد که در سفر به قم و ملاقات با علما «بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری را موقوف [کنند]. ... به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوری

صرفنظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.»(2) کرنفلد در این زمینه توضیحات بیشتری می دهد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه ای که رئیس الوزرا در 1 آوریل منتشر ساخت برای شما ارسال کنم؛ وی در این اعلامیه از مردم می خواهد که از تلاش برای تغییر رژیم دست برداشته و بیش از این بر چنین خواسته ای پا فشاری نکنند. اصلاح طلبان بر این باورند که این حرکت، اعتبار رضاخان را که پس از سرکوب تظاهرات ضد جمهوری از دست رفته بود، بازگرداند و این در حالی است که محافظه کاران از اینکه جنبش جمهوری خواهی فروکش کرد و به کنار گذاشته شد بسیار خوشحال و راضی هستند. هواداران رئیس الوزرا مطمئن هستند که مجلس در اولین جلسه خود به وی [رئیس الوزرا] رأی اعتماد خواهد داد.» (3)

یکی از دلایل مهمی که باعث شد علما در برابر «جنبش جمهوری» موضع گیری کرده و با آن مخالفت ورزند این باور بود که چنین جنبشی یک توطئه بهایی است. موری مدعی است که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه (1907-1896) بهاءالله استقرار جمهوری در ایران را پیش بینی کرد: «به زودی اوضاع بر تو تغییر خواهد کرد. جمهوری مردم بر تو حکم خواهد راند. این عبارات سلاح بسیار مؤثری علیه جنبش جمهوری خواهی در سال 1924 شد و در بسیاری این باور را به وجود آورد که تمام این جنبش یک توطئه بهایی است. این باعث شد که سردارسپه را متهم به بهایی بودن کنند و در ضمن تصویر دستکاری شده ای از وی منتشر شد که سردارسپه را در حالی نشان می داد که تمثال بهاءالله را به گردن داشت. زمانی که رضاخان متوجه خطر اینگونه تبلیغات شد، علمای شیعه در کربلا و نجف را بر آن داشت که تمثالی از امام علی به او پیشکش کنند. با بررسی دقیق اوضاع و احوال ایران می توان گفت قطعاً اگر رضاخان

1- تلگرام کرنفلد، شماره 27، 9/891.01، مورخ 1 آوریل 1924

2- به جای ترجمه، اصل اعلامیه آورده شده است. (ویراستار)

3- گزارش کرنفلد شماره 444، 15/891.01، مورخ 3 آوریل 1924

ص:276

می توانست در ماه مارس سال جاری حکومت جمهوری را در ایران مستقر سازد، عملاً دست علما از قدرت بریده می شد و به کنار رانده می شدند، و علما

به خوبی به این امر پی بردند. علاوه بر این بنده شخصاً به این نتیجه رسیده ام که رئیس الوزرا مصمم بود که بلافاصله پس از استقرار جمهوری در کشور، با اصلاح و تعدیل قانون اساسی دین و دولت را از یکدیگر جدا کرده و قانون عرفی (سکولار) کند.» پس از شکست جنبش جمهوری، «علما برتری را با خود دیدند و همان کسانی که تا دیروز التماس و زاری می کردند، تبدیل به دیکتاتور شدند. از آن پس این علما بودند که گام بعدی را به رئیس الوزرا دیکته کردند که او می بایست بی درنگ به قم سفر کرده و علمای تبعیدی عراق را بدرقه کند؛ در آنجا بود که علما از او خواستند که فرمان مشهور خود را مبنی بر کنار گذاشتن بحث جمهوری منتشر کند. با اینکه رضاخان مردی بی سواد است و ضعف اخلاقی او در مواقع مختلف آشکار گردیده است، اما (با اقبال خوش ایرانیان) وی از لحاظ مذهبی بردبار و آزاداندیش است؛ و در امور نظامی و دولتی آزادانه از خدمات با ارزش بهایی ها استفاده می کند. این تنها امید اسلام تلقی می گردد و این امر به نوعی اعتبار رضاخان را بالا می برد. پس از قدرت یافتن دوباره روحانیت، دشمنان سیاسی رضاخان موفق شدند از این حربه استفاده کرده و با جنجال و هیاهو او را متهم به بهائیت کنند؛ در چنین زمانی و با توجه به جهالت توده مردم ایران، خطر هرگونه اتهامی [مبنی بر وابستگی به بهائیان] نباید دست کم گرفته شود.»(1) موری در گزارش خود به تاریخ 8 ژانویه 1925 می افزاید: «بهائیان بلندپایه در تهران به من اطلاع داده اند که رئیس الوزرا به صورت مخفی از طرفداران جدی نهضت [با هیأت] است، اما بنا به ملاحظات سیاسی خودش جرأت نمی کند که این موضوع را علنی سازد.

گفته می شود از زمانی که وی یک قزاق ساده بود و در بیمارستان روشنایی (متعلق به بهائیان) خدمت می کرد، چنان تحت تأثیر مهربانی و نوع دوستی بهائیان قرار گرفت که هرگز فراموش نخواهد کرد. خواه این جریان واقعیت داشته باشد و یا خیر، او به افسران بهایی که قابلیت های ایشان غیرقابل انکار است اجازه داده است تا به درجات

1- گزارش مورس شماره 1، Im1/298123، مورخ 10 آگوست 1924

عالی نظامی نائل گردند.» (1)

رضا استعفای خود را پس می گیرد

پس از شکست جنبش جمهوری خواهی، مجلس سعی کرد از شرّ رضاخان خلاص شود و بار دیگر حوادث اکتبر 1922 تکرار شد. بلافاصله پس از شکست [جمهوری خواهی]، رضاخان توهین به شاه را از سر گرفت: «مفتخراً به اطلاع وزارت خانه می رساند بر خلاف سالهای گذشته، امسال در سالروز تولد و تاجگذاری شاه که مصادف با 2 آوریل بود هیچگونه ضیافت یا مهمانی رسمی بر پا نشد.

بر اساس اخبار موثقی که به من رسید، ولیعهد از وزیر خارجه خواست که تمهیدات لازم برای جشن تولد و تاجگذاری شاه را ترتیب داده و از هیأت های دیپلماتیک نیز دعوت کند. وزیر خارجه موضوع را با رئیس الوزرا در میان گذاشت اما او راضی به این امر نشد و اظهار داشت چنانچه اعمال و رفتار او برای ولیعهد قابل قبول نیست، می تواند خواهان استعفای او [رضا] شود. اما ولیعهد بسیار عاقلانه رفتار کرد و بر خواسته خود اصرار نورزید و از حق ویژه خود [در باب خواستن استعفای رضا] استفاده نکرد.» (2)تلگرام کرنفلد در 7 آوریل 1924، از سستی موقعیت رضاخان حکایت دارد: «رئیس الوزرا در نامه ای به رئیس مجلس، به علت احتیاج مبرم به استراحت درخواست کناره گیری کرد. اکنون پارلمان در حال برگزاری جلسه خصوصی است و به احتمال زیاد به او رأی اعتماد دهند و کمیسیونی نیز تعیین شده که از او بخواهد در تصمیم خود تجدیدنظر کند. به نظر من رئیس الوزرا برآن است که نفوذ خود را در پارلمان بسنجد و شک و ابهامی را که طی چند روز اخیر به آن دچار شده برطرف کند.»(3) تلگرام کرنفلد در 8 آوریل از این قرار است: «جلسه [اخیر] مجلس، کاهش نفوذ رئیس الوزرا را در مجلس آشکار ساخت. رأی اعتمادی صادر نشد. کمیسیونی هم که قرار بود برای ابقای رئیس الوزرا تلاش کند، منتفی گردید و پارلمان تصمیم گرفت انجام هر گونه اقدامی را به پس از جلسه خصوصی امشب موکول کند. درست پیش از پایان

1- گزارش موری، شماره 834، 1/891.404، مورخ 8 ژانویه 1924
2- گزارش کرنفلد، شماره 445، 6/891.461، مورخ 3 آوریل 1924
3- تلگرام کرنفلد، شماره 29، 128/891.002، مورخ 7 آوریل 1924

جلسه خصوصی 7 آوریل، مشخص شد که شاه در تلگرامی به رئیس مجلس اعلان کرده است که به رئیس الوزرا اعتماد ندارد. همین مسئله اقدامات از پیش

تعیین شده را به تعویق انداخت.» (1)تلگرام کرنفلد به تاریخ 9 آوریل: «در جلسه خصوصی 8 آوریل، مجلس با 86 رأی مثبت در مقابل 20 رأی مخالف، به رئیس الوزرا رأی اعتماد داد و مراتب به اطلاع شاه نیز رسانده شد. همچنین به رئیس الوزرا گوشزد شد که می بایست به قانون اساسی احترام بگذارد.»(2) تلگرام کرنفلد در 12 آوریل: «رئیس الوزرا شرایط پارلمان را پذیرفت و بر مسند خود ابقا شد. انتظار می رود که تا 13 آوریل کابینه خود را به مجلس معرفی کند.»(3) تنها سه هفته پس از رسوایی 22-20 ماه مارس، رضاخان موفق شد جایگاه خود را بار دیگر تثبیت کند. تلگرام کرنفلد در 14 آوریل 1924 از این قرار است: «شاه سردارسپه را تأیید کرد و مجلس نیز با رأی اکثریت کابینه و برنامه او را پذیرفت؛ محورهای اساسی برنامه او از این قرار است: اتمام مذاکرات نفتی، ادامه ساختمان خط آهن و مقرر کردن تحصیلات اجباری.» (4)

همانند اکتبر 1922 رضاخان یکبار دیگر به مدد نیروهای ارتش نجات یافت. کرنفلد در گزارش 15 آوریل 1924 این ماجرا را اینگونه تشریح می کند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که تظاهرات ضد جمهوری خواهی که در گزارش شماره 434 به تاریخ 28 مارس 1924 به اطلاع وزارت خارجه رسید، جایگاه رئیس الوزرا را در مجلس بسیار متزلزل ساخت. بر کسی پوشیده نماند که وی به شدت به دنبال تغییر رژیم بود؛ بنابراین انتظار می رفت که وی در آخرین اقدام خود برای رسیدن به هدف از نیروی نظامی بهره گیرد. اما از آنجا که وی به چنین حربه ای متوسل نشد، شایع شد که وی حمایت ارتش را از دست داده است. این گمان مخالفان او را تشجیع و شور و اشتیاق هواداران او را سرد کرد. رئیس الوزرا دو هفته تمام سعی کرد مخالفان را آرام و هواداران خود را تقویت کند. از آنجا که تلاش های او بی نتیجه ماند، تصمیم دیگری گرفت.» 7 آوریل 1924 رضاخان به رئیس مجلس چنین نوشت: «پس از فعالیت بسیار در امور

1- تلگرام کرنفلد، شماره 30، 129/891.002، مورخ 8 آوریل 1924
2- تلگرام کرنفلد، شماره 31، 130/891.002، مورخ 8 آوریل 1924
3- تلگرام کرنفلد، شماره 32، 131/891.002، مورخ 12 آوریل 1924
4- تلگرام کرنفلد، شماره 34، 132/891.002، مورخ 14 آوریل 1924

نظامی و دیگر امور دولتی، چندی است که به شدت احساس خستگی می کنم؛ لذا تلاش کردم مجلس کار خود را آغاز کرده و تشکیل جلسه دهد. حال که مجلس برقرار گردیده و مملکت مرکز ثقل خود را یافته است، من کناره گیری کرده و رسیدگی به امور نظامی را به ستاد کل ارتش واگذار می کنم. امیر اقتدار(1) (فرماندار پیشین اصفهان) واسطه میان پارلمان و ستاد کل ارتش خواهد بود.» کرنفلد اینچنین ادامه می دهد: «سپس [رضاخان] اعضای کابینه، کارمندان و افسران ستاد را گرد هم آورد و خطابه پرشور و تأثیرگذاری ایراد نمود؛ در این خطابه از اینکه در ایجاد اصلاحات بسیار ضروری در کشور شکست خورده است اظهار دلشکستگی کرد. همچنین اعلام کرد به زودی به کربلا و نجف عزیمت می کند. با این حال از دوستان خود خواهش کرد که کشور را ترک نکنند و پس از این سخنرانی به روستای خود بومهن، در نزدیکی دماوند بازگشت.» وکلای مجلس احساس کردند که فرصتی برای راحت شدن از شر رضاخان به وجود آمده است: «از آنجا که ماه رمضان، ماه روزه، فرا رسیده است، مجلس فقط در ساعات بعد از غروب تشکیل جلسه می دهد. بعد از ظهر هفتم آوریل مجلس جلسه خصوصی تشکیل داد. رئیس مجلس نامه رئیس الوزرا را قرائت کرده و سپس به گروه های مختلف پارلمانی پیشنهاد کرد که به صورت جداگانه به شور بنشینند و سپس برای تصمیم گیری گرد هم آیند. با نزدیک شدن نیمه شب، هواداران رئیس الوزرا مطمئن شدند که مجلس به او رأی اعتماد داده و گروهی را برای برگرداندن نظر او تعیین خواهد کرد. اما زمانی که اعضای مجلس در ساعت 2:30 صبح گرد هم آمدند، رأی اعتمادی صادر نشد و رئیس مجلس اعلام کرد که تشکیل جلسه مجلس به عصر روز هشتم آوریل موکول می گردد. تلگرامی که از جانب شاه به دست رئیس مجلس رسید و از بی اعتمادی شاه نسبت به رئیس الوزرا حکایت داشت، باعث شد که انجام هرگونه اقدامی به تعویق افتد و تصمیم گیری به مشورت و رایزنی بیشتری موکول گردد.»

رضاخان درست در زمانی که به رئیس مجلس نامه نوشت، ارتش را به کار گرفت. در اکتبر 1922 ارتش با «رژه» در خیابان های تهران ایجاد رعب و وحشت کرده بود. اما این بار تنها تهدید به «رژه» کافی بود: «صبح روز هفتم آوریل رئیس الوزرا تلگرام ذیل را

1- سرلشکر محمود انصاری امیراقتدار (1249-1329 ه ش)

به فرماندهان تمام هنگ های ارتش ارسال کرد: «به یاری و مدد شما افسران شجاع من توانستم سرزمین خود را از نفوذ بیگانگان پاک گردانم و نظم را بر سراسر مملکت مستقر ساخته و بی نظمی داخلی را محو گردانم. پس از این همه خدمات، عده ای شیطان صفت مرا وادار به کناره گیری کرده اند. در غیاب من رئیس ستاد کل ارتش، فرماندهان نظامی (امیران لشگر) را راهنمایی و دستورات لازم را برای برقراری نظم و آرامش صادر می کند... همچنین در این مدت امیراقتدار واسطه میان ستاد کل ارتش و پارلمان خواهد بود. من ارتش را به شما و شما را به خدا سپردم.» طی همان روز (8 آوریل)، چندین تلگرام به دست نمایندگان مجلس رسید که در آن فرماندهان ارتش تهدید کرده بودند چنانچه مجلس حمایت همه جانبه خود را از سردارسپه اعلام نکند در خیابان های تهران رژه خواهند رفت. مجلس بار دیگر در بعد از ظهر روز هشتم آوریل جلسه خصوصی تشکیل داد و با رأی اکثریت به رئیس الوزرا رأی اعتماد داد و شاه را نیز از این امر آگاه ساخت. همچنین پارلمان با تمجید و ستایش فراوان از زحمات و خدمات سردارسپه و در خواست برای ادامه همین روش، بر احترام به قانون اساسی تأکید کرد. کمیته ای نیز انتخاب و به بومهن اعزام شد تا با سردارسپه در این باره مذاکره کند. در 9 آوریل کمیته اعزامی، در بومهن با وی ملاقات کرد و در 11 آوریل رئیس الوزرا به تهران بازگشت. در 12 آوریل شاه با ارسال تلگرامی به مجلس، سردارسپه را به عنوان گزینه موردنظر خود برای ریاست وزرا معرفی کرد و در 13 آوریل رئیس الوزرا کابینه و برنامه خود را به مجلس ارائه کرد که نمایندگان از سر چاپلوسی و تملق، به آن رأی اعتماد دادند.(1) با وجود این کرنفلد از این که نمایندگان مجلس شجاعانه جلوی رضاخان درآمدند بسیار خوشحال شد: «طی این سه ماه، [رضاخان] تمام تلاش خود را کرد تا رژیم را تغییر دهد. برخلاف تظاهرات های عمومی که به نفع جمهوری برگزار گردید، این حرکت به تمامی جنبشی تصنعی بود؛ بنابراین شکست خورد... به نظر من مجلس پنجم یاد خود را در تاریخ جاودانه ساخت؛ چرا که به خود جرأت داد و به رئیس الوزرا اعلام کرد تا زمانی که صلاحیت و قدرت مجلس مؤسسان به ایشان تفویض نشده نمی توانند رژیم را تغییر دهند و تظاهرات

1- گزارش کرنفلد ،شماره 456، 1273/891.00، مورخ 15 آوریل 1924

عمومی و تلگرام هایی بیشماری که درخواست جمهوری دارند، نمی توانند به جای رفراندوم تلقی شوند. مجلس نه تنها اعتبار بلکه ساختار واقعی خود را بازیافت... همین موفقیتهای مجلس موجب شده است که در برابر نفوذ روحانیون، که با شکست نهضت جمهوری بیشتر هم شده بود، موازنه ای ایجاد شود؛ و اگر سردارسپه در همین موقعیت باقی بماند، روحانیون دلیلی برای تأسف خوردن بر از دست رفتن پیروزی شان بر سردارسپه خواهند داشت.» (1)

علی رغم اینکه رضاخان یکبار دیگر از مجلس «رأی اعتماد گرفت»، اما شکست در جنبش جمهوری باعث شد که وی احساس ضعف کند و لازم ببیند که نشان دهد قشون همچنان در اختیار اوست. کرنفلد در 27 آوریل 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در 23 آوریل شماری از فرماندهان هنگ های ارتش در استان های مختلف برای نشستی با رئیس الوزرا وارد تهران شدند. هدف برگزاری این کنفرانس هنوز مشخص نشده است. رئیس الوزرا در مورد مسائل مربوط به ارتش بسیار کم سخن و محتاط است. گمانه زنی ها حاکی از آن است که رئیس الوزرا قرار است در مورد تغییرات در ارتش و وزارت جنگ بحث کند. به نظر می رسد سردارسپه تصمیم گرفته است دو لشکر دیگر به ارتش اضافه کند و سمت برخی از فرماندهان ارتشی را تغییر دهد و در نهایت اینکه معاونی برای وزیر جنگ در نظر بگیرد. پیش بینی می شود سمت مذکور به ژنرال عبدالله خان طهماسبی(2)، که در حال حاضر فرماندهی لشگر شمال غرب را بر عهده دارد، داده شود. بعید نیست که این نشست برای این تشکیل شده باشد که فرماندهان با نظرات نخست وزیر درباره رویکرد آینده ارتش به جنبش جمهوری آشنا شوند؛ این جنبش، بنا به گفته طرفدارانش، در آینده نزدیک تجدید حیات خواهد یافت.»(3) این نشست، یکی از طولانی ترین نشستهای نظامیان ایران بود. کرنفلد در 14 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم فرماندهانی که برای کنفرانس نظامی در تهران گرد هم آمده بودند، به محل خدمت خود بازگشتند. تاکنون شخصی برای تصدی معاونت وزارت جنگ برگزیده نشده است. آخرین خبرها حاکی

1- گزارش فصلی کرنفلد از ژانویه تا مارس 1924، 1277/891.00، 20 آوریل 1924

2- سپهبد عبدالله امیرطهماسبی (1260-1307 ه ش)

3- گزارش کرنفلد، شماره 474، 48/891.20، مورخ 27 آوریل 1924

از آن است که وزیر جنگ تصمیم گرفته است ژنرال اسماعیل خان(1) را بر این مسند بنشاند؛ وی پیش از این فرماندار استان آذربایجان بود. گفته می شود دلیل چنین انتخابی، علاقه شدید شاه به او است و [از همین رو] رئیس الوزرا اصرار دارد که کاملاً او را تحت نظر بگیرد.»(2) 6 می: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم بر اساس اخبار موثقی که به اینجانب رسیده است، شاه اقامتگاهی در پاریس خریداری کرده است. این نشان می دهد که وی قصد ندارد به ایران بازگردد.»(3) این مسئله رضاخان را تشجیع کرد و باعث شد که فشار های وی به ولیعهد بیشتر شود. گزارش کرنفلد در 10 می 1924: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در 6 می، همزمان با روز عید فطر [و اتمام ماه رمضان] مراسم سلام درباری برگزار شد. از آنجا که شمار اندکی از افسران نظامی موظف به شرکت در این مراسم شدند و با توجه به این مسئله که تمام این افسران با یونیفرم نظامی در مراسم شرکت کردند، به نظر نمی رسد که روابط میان رئیس الوزرا و خاندان سلطنتی رو به بهبود رفته باشد. سلطنت طلبان برای ترمیم این نقیصه شماری از علما و تجار را به کاخ شاهنشاهی فرستادند تا مراتب تبریک خالصانه «مردم ایران» را به ولیعهد برسانند.» (4)

رضاخان کم کم پا را فراتر گذاشته و گستاخ تر شد و خواستار کناره گیری شاه شد. کرنفلد در 26 می می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم بر اساس اخبار و اطلاعات محرمانه ای که به اینجانب رسیده است، چند روز پیش رئیس الوزرا شیخ یحیی دولت آبادی، نماینده مردم اصفهان، را نزد ولیعهد فرستاد تا از وی بخواهد با استفاده از نفوذش بر شاه از او بخواهد کناره گیری کند.

این پیشنهاد به شدت ولیعهد را خشمگین ساخت و اظهار داشت با توجه به وفاداری او به برادرش و همچنین وظیفه اش در قبال شاه فکر این کار هم برایش مشمئزکننده است.» (5)

1- سرلشکر اسماعیل خان امیرفضلی

2- گزارش کرنفلد، شماره 494، 49/891.20، مورخ 14 می 1924

3- گزارش کرنفلد، شماره 482، 53/891.001، مورخ 6 می 1924

4- گزارش کرنفلد، شماره 491، 7/891.461، مورخ10 می 1924

5- گزارش کرنفلد، شماره 517، 55/891.001، مورخ 26 می 1924

ص:283

مجلس لردها «جنبش جمهوری خواهی» را به بحث می گزارد بحثی که در 14 می 1924 در مجلس لردهای بریتانیا در گرفت و در بولتن مذاکرات پارلمانی بایگانی شده، حاکی از آن است که نگرانی انگلیسی ها از عامل ایرانی خود کاهش یافته است.

لرد لمینگتون:

دو یا سه ماه پیش، زمانی که شاه کشور را ترک کرد بسیاری بر این باور بودند که وی هیچگاه به عنوان شاه به ایران باز نخواهد گشت و جنبش بسیار قدرتمندی برای بنیان نهادن جمهوری، در ایران به راه افتاد. مجلس درصدد بررسی این مسئله بود؛ اما شمار زیادی از تظاهر کنندگان به رهبری مقامات روحانی در تهران در برابر مجلس تجمع کردند و اعلام نمودند که به عقیده ایشان [حکومت] جمهوری برخلاف مبانی مذهبی مردم ایران است و در نتیجه نمی تواند در این کشور پا بگیرد. در میان تمام این تغییرات رنگارنگ چهره بسیار قابل توجهی پا به میدان گذاشت که او را با نام سردارسپه، فرمانده کل قوا، می شناسند. کسی که به نظر من می بایست دیکتاتور ایران نام بگیرد. امیدوارم که دولت اعلی حضرت در آینده نزدیک اطلاعاتی در مورد اوضاع فعلی امور در اختیار ما بگذارد و خبر از بهتر شدن روابط میان ما و ایران بدهد.» لرد پارمور، رئیس مجلس لردها: «جایگاه فعلی ما در ایران چنین است. تا آنجا که قانون و نظم در کشور ایران اجازه می دهد، به نفع ماست که پایدارترین شکل حکومت در ایران مستقر گردد و از سویی دیگر جایگاه اقتصادی ایران می بایست بر بنیانی استوار بنا نهاده شود.

طی دو سال اخیر تلاش های بسیاری در این دو زمینه صورت گرفته است. شکی نیست که در این مدت حوادث [مهمی] رخ داده است، حوادثی که لرد عزیز نیز بدانها اشاره کرد و بنده نیز باید به آنها اشاره کنم؛ حوادثی که در ارتباط با جنبش جمهوری خواهی و تظاهرات ضد جمهوری خواهی است؛ اما در کل ایران، طی دو سال گذشته هم در ثبات بخشی به حکومت خود و هم در پیدا کردن مبنایی مستحکم برای اقصاد خود، به سمتی پیش رفته است که کاملاً به نفع دولت انگلستان است. جناب لرد پیش از هر چیز به اوضاع سیاسی ایران اشاره کردند. این اوضاع طی دو سال اخیر دچار تغییر قابل توجهی شده است؛ طی این مدت

ص:284

کشور ایران شاهد ظهور چیزی بودند که به نظر بنده می بایست آن را دیکتاتوری رضاخان (سردارسپه) بنامیم. فردی با ویژگی های منحصر به فرد که به ندرت در میان ایرانیان دیده می شود. این ویژگی ها او را قادر ساخت ارتشی متشکل از 22000 پیاده نظام و 8000 سواره نظام تشکیل داده و 94 توپ و 200 مسلسل به همراه تعدادی هواپیما و ماشین زرهی در اختیار این ارتش بگذارد. نتیجه این شد که وی توانست اراده خود را بر سراسر کشور ایران حاکم گرداند و با به پدید آوردن شرایطی ویژه، موفق شد اوضاع سیاسی ایران را تثبیت کند و اوضاعی را بر این کشور حاکم گرداند که سالهای سال کسی طعم لذت بخش آن را نچشیده بود. از ماه اکتبر سال گذشته وی علاوه بر وزارت جنگ، ریاست وزرا را نیز بر عهده گرفته است و باید گفت از سیزدهم می به بعد وزارت خانه جدیدی به رهبری او تأسیس شده است. همنطور که لرد عزیز متذکر شدند، بی تردید مطبوعات محلی برای مدت زمان مشخصی مکرراً به بریتانیای کبیر حمله کرده و روابط [حسنه] ما و دولت ایران را به چالش می کشیدند؛ اما از زمان به قدرت رسیدن رضاخان، دیکتاتور نظامی و کسی که مردم ایران به شدت از او می ترسند، این گونه تبلیغات منفی پایان یافته است و در حال حاضر تبلیغی علیه بریتانیا صورت نمی گیرد... من بر این عقیده ام که رضاخان یک دیکتاتور نظامی است و چنین تلقی از وی به هیچ وجه اشتباه نیست. [با این حال] گمان نمی کنم که وی هیچگاه درصدد آسیب وارد کردن به این مملکت باشد. همانطور که جناب لرد اشاره فرمودند، در اوایل سال جاری جنبش جمهوری خواهی در ایران به راه افتاد؛ اما مخالفت علما باعث شد که این جنبش در ماه مارس به پایان کار خود برسد.

در این زمینه، آخرین گزارشی را که از ایران به دست من رسیده است، برای شما قرائت می کنم و مطمئنم اوضاع را به خوبی برای شما روشن خواهد نمود. در این گزارش آمده است: «این جریان- جنبش جمهوری خواهی- اکنون بار مذهبی به خود گرفته است و علمای دینی پا به عرصه نهاده و همانند قهرمانان ضد جمهوری عمل می کنند. از این رو تمام تظاهرات ضدجمهوری که برگزار می گردد اساس مذهبی دارد و سخنرانی هایی که ایراد می گردد بر مبانی اسلامی استوار است. اکثر این مردم بی سواد و جاهل هستند اما علاقه وافری به امور مذهبی دارند.

ص:285

ضد جمهوری خواهان از شعاری استفاده می کنند که افراد بی طرف و دو دل را نیز به سوی خود کشانده اند، در نتیجه احساسات یکپارچه ای در میان گروه های

مختلف مردمی تهران به وجود آورده اند که یک صدا با شیوه حکومتی جمهوری مخالفت می ورزند.» بنابر اطلاعاتی که ارائه کردم، با اینکه گام بلندی به سوی حکومت جمهوری برداشته شد، اما کارکرد احساسات مذهبی مردم ایران باعث عقب نشینی این حرکت شد و به نظر نمی رسد که بیش از این گامی به آن سو برداشته شود. همانطور که جناب لرد نیز می دانند، شاه و نزدیکان بلافصل او، چون آزادی شخصی و حتی جان خود را در خطر می دیدند، تهران را ترک کردند. اما از زمانی که وی تهران را ترک کرده است، شدت و حدت جنبش جمهوری خواهی، همانند آن زمان نیست.» لرد کرزن نفر بعدی بود که به سخنرانی پرداخت: «قسمت عمده ای از مطالبی که امروز ایراد گردید، شخصیت و دستاورد های رئیس الوزرای فعلی ایران، رضاخان را کاملاً آشکار گردانید. گفته های هر دو عالیجناب را تأیید می کنم. این دولتمرد سرباز که ریشه در خانواده ای حقیر و غیراصیل دارد- و مدتی در دیویزیون قزاق مشغول خدمت بوده است به وسیله اشخاص و خدمات دولتی جایگاهی برای خود دست و پا کرده است که از چهل یا پنجاه سال پیش تا کنون در ایران دیده نشده است.

وی فرمانده قوا و رئیس دولت است و دستاورد های او همچون تأسیس ارتشی منظم، قدرتمند و مؤثر، برقراری نظم و حاکم نمودن قانون و آرام و منظم نمودن عشایر دردسرساز مناطق کوهستانی جنوب، بسیار قابل توجه است. در تمام این مدت، با اینکه سیاست های وی تنها در راستای خدمت به اهداف ملی کشور؛ و از نگاه وطن پرستان درصدد برآوردن منافع کشور بوده است، اما تا آنجا که بنده مطلعم هیچگاه رویکرد خصومت آمیزی نسبت به ما نداشته است... مطمئناً سِر پرسی لورن، وزیرمختار اعلی حضرت [پادشاه انگلستان] در تهران- که طی دو سال اخیر بسیار تلاش کرده است و در دفاع از منافع ما در ایران به موفقیت بزرگی نائل آمده است؛ و نیز دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا نسبت به تلاش های این دولتمرد [رضاخان]، رویکردی مثبت و سرشار از رضایت مندی دارند.

من نیز به شما عالیجنابان پیوسته و آرزو می کنم که وی در تمام تلاش های خود به

ص:286

موفقیت دست یابد. (1)

منظور لرد کرزن از «عشایر دردسرساز در مناطق کوهستانی جنوب»، شورش هایی بود که در بهار 1924 لرستان را فرا گرفت. همانطور که در فصل سوم ذکر شد، در تابستان سال 1920، لرستان درگیر آشوب و ناآرامی بسیار بود. در آگوست 1922 بختیاری ها شماری از نیروهای دولتی را قتل عام کردند، اما برخورد شدیدی با ایشان نشد؛ این ملایمت، لرها را تشجیع کرد. کرنفلد در گزارش خود به تاریخ 15 می 1924 می نویسد:

مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که عشایر لر که اکنون از جنوب به سمت اقامتگاه تابستانه خود در لرستان باز می گردند، مشکلات فراوانی برای دولت به وجود آورده اند. بنابراین دولت دو هنگ نظامی خود را از تهران راهی لرستان کرده است تا به نیروهای دائمی مستقر در این استان کمک کنند. اولین هنگ امروز به سمت خرم آباد حرکت کرد... همچنین به من خبر رسید که به دستور دولت شماری از نیروهای نظامی کرمانشاه به کردستان اعزام شده اند تا در برابر سرداررشید جوانرودی، رهبر اشرار کردستان، به نیروهای این استان کمک کنند. سردارشید جوانرودی در آخرین روزهای ماه مارس، زمانی که بحران تغییر کابینه تهران را فرا گرفته بود، از زندان فرار کرد. رئیس الوزرا پس از نشست نظامی اخیر در تهران به من خبر داد که شیخ محمره و بختیاری ها، لرها را علیه دولت تحریک می کنند. (2)

در 19 می کرنفلد می نویسد:

مفتخراً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که اوضاع و احوال لرستان بسیار وخیم تر از آن چیزی است که رئیس الوزرا به اطلاع من رساند. بر اساس گزارش های رسیده از خرم آباد، دویست تن از نظامیان دولتی کشته شده اند و این شهر که به نوعی پادگان نظامی محسوب می شود، به محاصره درآمده است. ارتباط میان خرم آباد و بروجرد قطع شده است. نیروهای دولتی به سرعت از تهران عازم منطقه شده اند و تمام اتومبیل های موجود برای جابجایی این نیروها به کار گرفته شده است. لرها

1- گزارش استرلینگ و ضمائم، شماره 383، 1271/891.00، مورخ 16 می 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 499، 1275/891.00، مورخ 15 می 1924

همواره با دولت مرکزی خصومت و دشمنی داشته اند. خبرها حاکی از آن است که اخیراً فرمانده نیروهای نظامی در این منطقه با قسم خوردن به قرآن به عشایر لر قول داده بود که کوچ آنان به سمت اقامتگاه تابستانی بی خطر و بدون مزاحمت باشد؛ اما فرمانده مذکور قسم خود را شکسته و پنج نفر از سران این عشایر را به طرز فجیعی به قتل می رساند؛ از این رو عشایر لر نیز سر به شورش برمی دارند. (1)

در گزارشهای بعدی مکرراً به تأثیر منفی قتل خائنانه سران عشایر لر اشاره می شود. اندکی بعد کرنفلد با سرداراسعد بختیاری، والی خراسان به گفتگو نشست؛ وی برای شرکت در مجلس پنجم به تهران آمده بود: «سرداراسعد نسبت به اوضاع و احوال لرستان بسیار خوشبین بود. وی معتقد است با اینکه عشایر لر بسیار دلیر و شجاع هستند اما رهبری لایق و منظم ندارند و نبود چنین رکنی از دوام ایشان کاسته و باعث می شود تنها برای مدت کوتاهی ایستادگی کنند و در نهایت برتری از آن نیروهای دولتی خواهد بود.» (2)

کرنفلد در 2 ژوئن 1924 چنین گزارش می کند: «اوضاع در لرستان تغییر نکرده است و همچنان ناآرام گزارش می شود. چند روز پیش دولت دو هواپیمای دیگر به صحنه درگیری ها اعزام کرد.»(3) 9 ژوئن 1924 کرنفلد بر اساس گزارش هایی که در اختیار دارد چنین می نویسد: «نیروهای دولتی شکست سنگینی بر لرها وارد آورده و به پیروزی قطعی دست یافتند» و خرم آباد پس از بیست و نه روز محاصره آزاد شد و ارتباط این شهر با بروجرد به حالت عادی بازگشت. (4)

همانطور که در ادامه ذکر خواهد شد، غارت عشایر لر و کرد به دست نیروهای دولتی یکی از مواردی است که مدرس در آگوست 1924 هنگام استیضاح دولت به آن اشاره می کند. در فصول بعدی در مورد حوادث هولناکی که در اواخر دهه 1920 دامن گیر لرها شد بیشتر صحبت می شود؛ این حوادث در سال های 1929 تا 1930 به اوج خود می رسد و در این برهه بسیاری از مردم لر به اجبار به مناطق دوردست

1- گزارش کرنفلد، شماره 505، 1276/891.00، مورخ 19 می 1924
2- گزارش کرنفلد، شماره 515، 1278/891.00، مورخ 25 می 1924
3- گزارش کرنفلد، شماره 523، 1282/891.00، مورخ 2 ژوئن 1924
4- گزارش کرنفلد، شماره 534، 1290/891.00، مورخ 9 ژوئن 1924

کوچانده می شوند.

افزایش مخالفت با رضا

ژوئن جولای 1924

با اینکه ارتش به خوبی نمایندگان مجلس را مرعوب ساخته بود، اما بر دیگر گروه های مردم تأثیر چندانی نداشت. به دنبال شکست جنبش جمهوری خواهی، علما احساس قدرت کردند و از مجلس خواهان اجرای ماده ای از قانون اساسی شدند که به ایشان قدرت وتوی تمام قوانین مصوبه مجلس را می داد. کرنفلد در 22 آوریل 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که بر اساس بند دوم متمم قانون اساسی سال 1907، علمای حوزه می بایست نام بیست تن از علما را به مجلس شورای ملی اعلام کنند و نمایندگان شورا از میان این بیست تن، پنج نفر را انتخاب کنند؛ این پنج نفر موظفند با نظارت بر قوانین مصوبه مجلس، قوانینی را که مخالف شرع اسلام هستند، وتو کنند. این ماده قدرت وتوی کامل را به ایشان تفویض کرده است. اما با توجه به اختلافاتی که در میان خود علما وجود داشت، آنها هرگز بر سر این بیست نفر به توافق نرسیدند، در نتیجه این بند از قانون اساسی متروک گذاشته شد. با این حال بر اساس اخبار موثقی که به من رسیده است، علما تلاش می کنند با سازماندهی مجدد، این ماده را در این دوره از مجلس، به مورد اجرا بگذارند. مدرس، یکی از علما و رهبر جناح محافظه کار مجلس است که نیابت رئیس مجلس را نیز برعهده دارد. وی به منظور تحقق هدف مذکور اخیراً به قم، یکی از شهرهای مقدس در ایران، سفر کرده است. چنانچه این تلاش ها به بار بنشیند این خطر به وجود می آید که علما هر چیزی را که برخلاف منافع شخصی شان باشد، بر خلاف قوانین مذهبی تفسیر می کنند.»(1) علما به فشارها خود ادامه دادند: «مفتخرم که به ضمیمه این گزارش ترجمه تلگرامی را که از جانب علمای نجف به علمای تهران نوشته شده، برای شما ارسال کنم. در این تلگرام تأکید شده که علمای تهران از این امتیاز ویژه قانونی خود استفاده کرده و پنج تن از علمای طراز اول را در مجلس حاضر کنند تا ایشان با استفاده از حق وتو کامل خود،

1- گزارش کرنفلد، شماره 466، 16/891.01، مورخ 22 آوریل 1924

قوانینی را که مخالف شرع اسلام است وتو کنند. از آنجا که طی چند ماه اخیر، اعتبار روحانیت بسیار افزایش یافته است، هیچ بعید نیست که این ماده متروک قانون اساسی احیا و اجرا شود.» بر اساس گزارشی که روزنامه کوشش به تاریخ 9 ژوئن 1924 منتشر ساخت، آیت الله نائینی و اصفهانی، از علمای برجسته نجف، با ارسال تلگرامی به رضاخان این مسئله را به وی گوشزد کردند. تلگرام آنان با این عبارات به پایان می رسد: «به هر حال تا کنون خبری مبنی بر اینکه این ماده عملی شده باشد و شماری از علما به منظور نظارت بر تصویب قوانین در مجلس حاضر شده باشند، به دست ما نرسیده است. این چیزی بود که هنگام ترک قم از شما تقاضا کردیم و آن را به تلاش ها و خدمات شایسته شما و دیگر حامیان دین واگذار نمودیم. ما مشتاقانه منتظریم هرچه زودتر جناب عالی ما را از عملی شدن این خواسته باخبر سازید.» (1)

با فرا رسیدن ماه ژوئن سال 1924، مخالفین رضاخان یکبار دیگر برای کنار زدن وی دست به کار شدند. این بار برقراری حکومت نظامی او را نجات داد؛ پس از کشته شدن کنسولیار ایمبری حکومت نظامی شدیدی برقرار شد و به رضاخان امکان داد که مخالفین خود را دستگیر کند. آغاز این دوره از مخالفت ها به 6 ژوئن 1924 باز می گردد؛ یعنی زمانی که وی در تلاش برای خنثی کردن این شایعه که وی بهایی است، وی مراسمی کاملاً تصنعی و برنامه ریزی شده به راه انداخت: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم، روز جمعه 6 ژوئن، رضاخان، رئیس الوزرا، در حضور جمعیتی قریب به بیست هزار نفر، با تمثالی از امام علی حاضر گردید. هیچ یک از نمایندگان طرفدار شاه در این مراسم شرکت نکردند؛ ولیعهد نیز در این جمع حضور نیافت.»(2) بر اساس گزارشی که روزنامه کوشش منتشر ساخت تلگرامی که از نجف به دست رضاخان رسید حاوی این مطالب بود: «امیدواریم که شما توجه و احترام لازم را در مورد تمثال مقدس امیر المؤمنین (امام علی) علیه و آله السلام مبذول دارید؛ مدت زمان مدیدی است که این تصویر در خزانه مقدس حیدریه نگاهداری می شود. امید می رود جناب اشرف رئیس الوزرا در حفظ دین و دولت کوشا باشد، ان شاء الله. الاحقر محمدحسین

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 540، 19/891.01، مورخ 12 ژوئن 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 539، 136/891.002، 12 ژوئن 1924

غروی؛ الاحقر ابوالحسن الموسوی اصفهانی.»(1) کرنفلد در 16 ژوئن می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که اخیراً تمثالی از امام علی به دست رئیس الوزرا رسیده و وی نیز در مراسمی آن را حمایل کرده است؛ یکی از عکاسان شهر در ابتکاری جالب با انداختن عکس رئیس الوزرا در لباسی که بر روی آن نوشته شده است «الله ابهی» دست به استهزاء وی زده است. با توجه به کینه و عداوتی که مسلمانان نسبت به بهائیان دارند، انگیزه این تصویرپردازی کاملاً آشکار است. شکی نیست تصویرگری که دست به چنین توهین و جسارتی زده از جانب علما تحریک شده است. تمام تصاویر جمع آوری و عکاس نیز دستگیر شده است.»(2)

در ماه ژوئن روزنامه ها به شدت به وابسته نظامی تازه وارد بریتانیا حمله کردند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که از لحظه ای که سرگرد کانینگام فریزر، وابسته نظامی جدید بریتانیا پا به تهران گذاشته است، شدیداً از جانب روزنامه های ایران مورد حمله قرار گرفته است. برخی از روزنامه ها پا را فراتر گذاشته و او را قاتل نامیده اند. بر اساس اخبار محرمانه ای که به اینجانب رسیده است، سفارت بریتانیا مراتب شدید اعتراض خود را به دولت ایران اعلام کرده است.»(3) کرنفلد در 11 ژوئن 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که اوضاع سیاسی به شدت متشنج شده است. روابط میان رئیس الوزرا و شماری از اعضای کابینه به شدت رو به تیرگی می رود و پیش بینی می شود در آینده ای نزدیک ترکیب هیأت دولت تغییر کند. بر اساس اطلاعات محرمانه، شاهزاده فیروز به مدد استعدادی که در توطئه چینی و زد و بند دارد می کوشد به این اختلافات دامن بزند و از این طریق خود و دیگر دوستان سلطنت طلبش را وارد هیأت دولت کند؛ وی می داند که اگر موفق شود می تواند حامیان سوسیالیست و جمهوری خواه رئیس الوزرا در مجلس را از اطراف او پراکنده و در نتیجه اکثریت موافق مجلس را از دست او خارج گرداند. به من خبر رسیده که شاهزاده سلیمان میرزا و طباطبائی، سفیرکبیر جدید ایران در ترکیه، به معین الدین پاشا، سفیرکبیر ترکیه در ایران، هشدار داده ا ند که مواظب دامهایی که برای او گسترده شده است باشد؛

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 540، 19/891.01، 12 ژوئن 1924
2- گزارش کرنفلد، شماره 552، 138/891.002، 16 ژوئن 1924
3- گزارش کرنفلد، شماره 533، 14/701.4191، 8 ژوئن 1924

این فرد بسیار مورد توجه رئیس الوزراست.»(1) 14 ژوئن 1924: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که اخیراً سالارالسلطنه، یکی از عموهای شاه، به شکل بسیار محرمانه به من خبر داد که شماری از علمای برجسته تهران، با ارسال تلگرامی به شاه، از او درخواست کرده اند که با ارسال تلگرامی به رئیس الوزرا ضمن تشکر از تلاش های بی دریغ او اعلام کند آماده است که به تهران بازگردد. شاه در پاسخ خود را از انجام چنین کاری معذور دانست و پیشنهاد کرد که رئیس الوزرا می بایست به او تلگراف زده و خواهان بازگشت شاه به تهران شود و همچنین شاهنشاه را از حمایت خالصانه خود مطمئن سازد. این خواسته شاه به رئیس الوزرا پیشنهاد شد، اما وی از فرستادن چنین پیامی سر باز زد. شاید برای وزارت خارجه جالب باشد که بداند ولیعهد احترام و عزت خود را حفظ کرده و جایگاه خاندان سلطنتی را تحکیم کرده است.»(2) کرنفلد در 15 ژوئن چنین می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که علمای تهران نام بیست تن از علما را به رئیس مجلس ارائه کرده اند تا پارلمان از میان ایشان پنج تن را برای نظارت بر قوانین مصوب مجلس انتخاب کند. این پنج نفر می توانند بنابر تشخیص خود قوانینی را که با شرع اسلام تناقض دارد، وتو کنند. پیش بینی می شود، طی چند روز آینده پارلمان این پنج تن را انتخاب کند. رئیس مجلس (مؤتمن الملک) نگران هیچگونه کارشکنی از جانب آنان نیست.»(3) کرنفلد همچنین در 15 ژوئن می نویسد: «مفتخراً به اطلاع می رساند که شمار روزنامه هایی که در مخالفت با رئیس الوزرا مطالبی را منتشر می سازند افزایش یافته و مخالفت ها روز به روز شدیدتر می شود. بعد از ظهر روز دوازدهم ژوئن اعلامیه ای بی نام منتشر گردید که حملات شدید الحنی به رئیس الوزرا کرده و خواستار استعفای او شده بود. این اعلامیه ها با نام شب نامه شناخته می شوند، زیرا کسی جرأت نمی کند در این گونه اعلامیه ها نامی از خود ببرد. امضایی با عنوان «چهل افسر» در انتهای آن به چشم می خورد. کاملاً آشکار است که هدف نویسنده اعلامیه این بوده است که نشان دهد رئیس الوزرا حمایت ارتش را از دست

1- گزارش کرنفلد، شماره 536، 1281/891.00، مورخ 11 ژوئن 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 546، 56/891.001، مورخ 14 ژوئن 1924

3- گزارش کرنفلد، شماره 548، 20/891.01، مورخ 15 ژوئن 1924

داده است و بنابراین دیگر این نباید از کنار گذاشتن او ترس و واهمه داشت.»(1) تلاش برای تضعیف جایگاه رضاخان در ارتش در گزارشی به تاریخ 16 ژوئن 1924 مورد بحث قرار گرفته است: « به اطلاع وزارت خارجه می رساند که بر اساس اطلاعات محرمانه، ژنرال امیر موثق(2)، فرمانده مدرسه نظام، در همکاری با علما در حال توطئه چینی برای سرنگون کردن سردارسپه است، به این امید که وی به عنوان وزیر جنگ جایگزین رضاخان شود. با اینکه ژنرال مذکور شخص چندان مهمی نیست، اما مخالفت وی بسیار قابل توجه است؛ چرا که این دشمنی حاکی از آن است که رئیس الوزرا حمایت همه جانبه ارتش را ندارد. در زمان جنگ، ژنرال امیر موثق، آجودان ژنرال استاروسلسکی، فرمانده روسی نیروهای قزاق ایران بود و پس از تکیه زدن سردار سپه بر مسند فرماندهی کل قوا، مدت زمان کوتاهی، ریاست ستاد کل ارتش را بر عهده داشت.»(3) کرنفلد در 20 ژوئن 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که بر اساس اخبار محرمانه ای که به دست من رسیده است، در حال حاضر هیچ تغییری در کابینه صورت نخواهد گرفت. جناح مخالف که چندان به قدرت خود اطمینان ندارد، تصمیم گرفته است بر تغییر کابینه پافشاری نکند، زیرا ممکن است چنین کاری [اثر معکوس داشته باشد و] به رأی اعتماد [مجدد] مجلس به کابینه بینجامد.» (4)

با فرا رسیدن روزهای پایانی ماه ژوئن، رضاخان در اوضاع وخیمی به سر می برد. روزنامه ایران در 20 ژوئن 1924 در گزارشی می نویسد که سه تن از مجتهدین برجسته، شیخ عبدالکریم حائری، حاج میرزاحسین نائینی و سید ابوالحسن [اصفهانی]، نامه ای به رئیس مجلس نوشته و خواستار رعایت ماده ای از قانون اساسی شده اند که در آن مقرر شده است با انتخاب پنج تن از علما، کمیته ای نظارتی تشکیل و حق کامل وتو به ایشان تفویض گردد؛ و در ادامه نام بیست تن از علما نیز اضافه شده بود [تا پنج نفر از میانشان انتخاب شوند]. رئیس مجلس اعلام کرد که نامه در جلسه بعدی پارلمان قرائت می شود. روزنامه ایران در 23 ژوئن گزارش می کند که نامه در جلسه بیست و دوم

1- گزارش کرنفلد، شماره 550، 1287/891.00، مورخ 15 ژوئن 1924

2- سرلشکر محمد نخجوان

3- گزارش کرنفلد، شماره 551، 1286/891.00، مورخ 16 ژوئن 1924

4- گزارش کرنفلد، شماره 559، 137/891.002، مورخ 20 ژوئن 1924

ژوئن مجلس قرائت شد و «سپس در اختیار کمیته ای قرار گرفت که موظف است بر سر انتخاب پنج تن از علمایی که در قانون اساسی مقرر شده است، بحث کند.» کرنفلد در مورد تفاسیر مطبوعات از اوضاع سیاسی، چنین می نویسد: «روزنامه سیاست و دیگر روزنامه های وابسته به جناح محافظه کار در 22 ژوئن و روزهای پیش از آن بارها مدعی شدند که رئیس الوزرا پشتیبانی اکثریت مجلس را از دست داده است، بنابراین مجبور است کناره گیری کند. روزنامه سیاست مدعی است که کابینه، [حمایت] اکثریت مجلس را از دست داده است و رد شدن لایحه پیشنهادی وزیر مالیه را در جلسه نوزدهم ژوئن، دلیلی بر این مدعی می داند. این لایحه با اکثریت آرا رد شد.» (1) کرنفلد در 23 ژوئن 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در گفتگویی که اخیراً میان من و رئیس الوزرا، سردارسپه، صورت گرفت، وی اظهار داشت قصد دارد با ارسال تلگرامی به شاه، از او خواهش کند که به کشور بازگردد. فشار گروه های مخالف، یعنی علما، سلطنت طلبان و عوامل خارجی (روسها) او را به چنین کاری وادار کرده است. بسیار بعید به نظر می رسد که چنین کاری موقعیت او را ترمیم کند. از آنجا که مخالفین وی نمی توانند او را حذف کنند، سخت می کوشند که او را خسته و درمانده کنند. پس از رد و بدل شدن این سخنان به این نتیجه رسیدم که وی بسیار دلسرد و مأیوس شده است.»(2) رضاخان با ناامیدی تمام رو به مدرس آورده و به او التماس کرد: «در 29 ژوئن رئیس الوزرا با مدرس، رهبر جناح مخالف مجلس، به گفتگو نشست. با اینکه ماهیت این گفتگو روشن نشده است اما شکی نیست که آنها می کوشند برای برطرف ساختن بن بستی که در حال حاضر دامنگیر مجلس شده است، راه حلی بیابند. بر اساس اطلاعات محرمانه ای که در اختیار من قرار گرفته، مدرس اعلام کرده است چنانچه سردارسپه دو شرط ذیل را بپذیرد دست از مخالفت برداشته و از او حمایت می کند: (1) ترمیم فوری کابینه و (2) بازگشت شاه.» (3)روزنامه کوشش در 30 ژوئن 1924 مدعی شد که مدرس، مجاب شده است که دست از مخالفت با دولت بردارد. روزنامه سیاست هم در همان تاریخ، با شدت کمتری، چنین ادعایی را تکرار کرد. بر

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 568، 16/891.032، مورخ 26 ژوئن 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 563، 57/891.001، مورخ 23 ژوئن 1924

3- گزارش کرنفلد، شماره 575، 1290/891.00، مورخ 1 جولای 1924

اساس گفته های این روزنامه، مدرس: «پاسخ [نهایی] خود را موکول به مشورت با اعضای جناح اقلیت در مجلس کرده است.» کرنفلد در مورد ادعاهای روزنامه ها می افزاید: «روزنامه سیاست اصرار دارد که تنها راه درمان آشفتگی و تشتت فعلی در مجلس استعفای رئیس الوزرا می باشد.»(1) کرنفلد در 5 جولای 1924 می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که بر اساس اطلاعات محرمانه ای که فرزانه، مشاور مخصوص رئیس الوزرا، در اختیار من قرار داده است، رضاخان با ارسال تلگرامی به شاه از او خواهش کرده است که به کشور بازگردد. فرزانه بر این باور است که اگر شاه به کشور بازگردد، قوام السلطنه به جای سردار سپه به ریاست وزرا منصوب می شود.»(2) کرنفلد در 10 جولای 1924 چنین می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم بر اساس اخبار موثقی که در دست است، در صحبت هایی که میان رئیس الوزرا و مدرس رد و بدل شد، مدرس خود و یا همفکران خود را ملزم به چیزی نساخت که حکایت از تغییر نگرش ایشان نسبت به دولت داشته باشد. وی به رئیس الوزرا قول داد که با همکاران خود مشورت کند و طی چند روز آینده پاسخی قطعی به او بدهد. تاکنون پاسخی داده نشده است. بسیاری از هواداران رئیس الوزرا بر این گمانند که وی قادر به مغلوب ساختن مدرس نیست و مدرس نیز تا زمانی که کنترل کامل را به دست نگیرد، دست از مخالفت های خود برنمی دارد.»(3) نگرش مدرس در این زمان تحت تأثیر این باور عمومی بود که رضاخان در قتل میرزاده عشقی، روزنامه نگار معروف دخیل بوده است.

قتل عشقی، رویداد های «ضد بهایی» و کشته شدن ایمبری

قتل میرزاده عشقی، سردبیر روزنامه قرن بیستم، به منزله زنگ خطری برای مطبوعات بود؛ حملات روزنامه ها به رضاخان و بریتانیا به شدت در حال افزایش بود: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که روز پنجشنبه، 3 جولای، میرزاده عشقی، سردبیر روزنامه قرن بیستم، ترور شد. مراسم تشییع جنازه او در 4 جولای با شرکت 30/000

1- گزارش کرنفلد و ضمیمه، شماره 581، 19/891.032، مورخ 5 جولای 1924

2- گزارش کرنفلد، شماره 578، 58/891.001، مورخ 5 جولای 1924

3- گزارش کرنفلد، شماره 587، 1293/891.00، مورخ 10 جولای 1924

نفر برگزار شد. جناح مخالف معتقد است که دولت در قتل نامبرده دخیل بوده و این باور خود را علناً اظهار می کنند.»(1) گزارش ایمبری در 14 جولای 1924 تحت عنوان «تظاهرات سیاسی و مذهبی در تهران»، قتل عشقی و تظاهرات گسترده پس از تشییع جنازه او را توصیف می کند؛ در این تظاهرات مردم رضاخان را قاتل و جنایتکار نامیدند. تفصیل این گزارش در پژوهشی دیگر آمده است.(2) جالب ترین قسمت گزارش وی مربوط به تظاهرات های «ضد بهایی» است، که بسیار شبیه به شورش های «ضد یهودی» سپتامبر 1922 است. همانطور که در فصل 6 ذکر شد، با توجه به اینکه ایمبری مدعی بود شورش های ضد یهودی به تحریک انگلیسی ها به وجود آمد، هیچ بعید نیست که ناآرامی های اخیر نیز از همان منبع سرچشمه گرفته باشد. آنها همچنین چند روز بعد، زمینه قتل خود ایمبری را هم فراهم کردند: «در این اثنا، از روز دوشنبه 6 جولای، تظاهرات های کاملاً متفاوتی به رهبری جناح اکثریت به راه افتاده است. این تظاهرات که به رهبری روحانیون و حمایت دولت صورت می گیرد، شکل ضدبهایی به خود گرفته است. در تمام قهوه خانه ها، یک روحانی برای مردم نطق می کند. انبوه جمعیت که در اثر استعمال مواد مخدر و تحت تأثیر سخنان روحانی، به شدت تحریک شده اند، به خیابان ها هجوم آورده و علیه بهائی ها داد و قال می کنند؛ حتی نیروهای پلیس هم توانایی کنترل آنها را ندارد. در بازار تمام مغازه هایی که متعلق به بهائی هاست، تعطیل شده است. تظاهرات گسترده ای نیز علیه دو تن از مبلغ های بهائی آمریکایی در تهران برگزار شد و با اینکه افراد مذکور مورد حمله قرار نگرفتند اما توهین فراوانی به ایشان شد. با این حال پلیس در پاسخ به درخواست اینجانب برای محافظت از این خانم ها، پاسخ مثبت داده و فوراً چند تن از نیروهای خود را در اطراف خانه ایشان مستقر ساخت.»

ایمبری با تأکید ویژه ای می افزاید: «این تظاهرات ها در تمام طول هفته ادامه داشت و در دوازدهم جولای به پایان رسید؛ زیرا هدف اصلی برآورده شده بود و توانستند اذهان مردم را از قتل عشقی منحرف سازند، لذا به ناآرامی ها پایان دادند. اکنون که این مطالب

1- گزارش کرنفلد، شماره 586، 1292/891.00، مورخ 9 جولای 1924

2- Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran ، صص 241-243

را می نویسم، تهران کاملاً به حالت عادی خود بازگشته است.» ایمبری چنین نتیجه گیری می کند: «این حوادث بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است، چرا که از طرفی بی ثباتی سیاسی در ایران را ترسیم می کند و از طرف دیگر شیوه هایی را که برای جهت دهی به افکار عمومی به کار گرفته می شود، روشن می سازند. همچین با بررسی این حوادث می توان پیش بینی کرد که در ماه آینده، یعنی در ماه محرم چه رویدادهایی ممکن است رخ دهد.» (1)

دو مُبلغی که ایمبری به آنها اشاره کرد، خانم دکتر سوزان مودی(2) و همکارش بودند. مودی در مورد تظاهراتی که علیه این دو «مبلغ بهائی آمریکایی» صورت گرفت، توضیحات بیشتری می دهد: «بر اساس گفته های خانم مودی، به وی خبر می رسد که شماری از مسلمانان متعصب تصمیم گرفته اند که روز 12 جولای او را به قتل برسانند؛ لذا چند روز پیش از برگزاری تظاهرات از کنسولیار آمریکا درخواست می کند از امنیت محل سکونت وی اطمینان حاصل کند. کنسولیار ایمبری به سرعت خود را به رئیس پلیس رسانده و از او می خواهد که یک گروه امنیتی کامل در همسایگی خانه دکتر مودی مستقر کند. شب دوازدهم جولای، شماری از مردم که به تخمین خانم مودی بیش از دویست و پنجاه نفر بودند، در اطراف خانه وی تجمع کرده و درصدد کشتن او برمی آیند. اما با دخالت پلیس، جمعیت به سرعت متفرق شده و خسارتی به بار نمی آید. نکته قابل توجه این ماجرا این بود که نیروهای امنیتی مستقر شده در اطراف خانه مبلغ ها، توسط یکی از فرماندهان برجسته بهایی هدایت می شدند و بدون شک این فرمانده برای انجام چنین مأموریتی کاملاً آماده بود.» (3)

اینجانب [مجد] شرح مستند و کاملی از قتل رابرت ویتنی ایمبری، کنسولیار آمریکا در تهران، در تاریخ 18 جولای 1924، را تهیه کرده ام. (4)در اینجا تنها به بیان خلاصه ای از این ماجرا بسنده می کنیم. درشکه حامل ایمبری و همراه او توسط یک مرد موتورسوار رو به روی هنگ محافظ خانه رضاخان پهلوی متوقف شد. لازم است که

1- گزارش ایمبری، شماره 59، 1297/891.00، مورخ 14 جولای 1924

2- سوزان مودی 1851-1934 مبلغه بهایی متولد شیکاگو

3- گزارش موری، شماره 834، 1/891.404، مورخ 8 ژانویه 1925

Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran -4 ، صص 283-239.

ص:297

تأکید کنم این دو آمریکایی به دست افسران قزاق و درست در برابر محل استقرار هنگ محافظ خانه رضاخان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. جراحات شدیدی به هر دو تن وارد شد. مجروحین به بیمارستان نظمیه، واقع در مرکز فرماندهی نظمیه تهران، منتقل شدند. ایمبری دوباره در داخل بیمارستان مورد حمله واقع شد و از شدت جراحات وارده درگذشت. از آنجا که رضاخان پست های مهمی را در ارتش و پلیس به افسران بهائی واگذار کرده بود، به نظر می رسد که بهائیان در قتل ایمبری دست داشته اند. زمانی که کنسولیار ایمبری و همراه او، در 18 جولای 1924، درست رو به روی محل استقرار هنگ پهلوی مورد حمله چند تن از افسران قزاق قرار گرفتند و پس از آن در بیمارستان پلیس نیز به آنها تعرض شد، این «افسران نظامی برجسته بهایی» کجا بودند؟ دولت آمریکا برای اجتناب از پیچیده شدن روابط سیاسی اش با ایران، داستان کاملاً متفاوتی را پذیرفت و قبول کرد که ایمبری قربانی تعصب مذهبی مسلمانان شده است؛ با اینکه ادلّه فراوانی وجود داشت که ثابت می کرد ماجرا بر عکس است. موری در گزارش خود به تاریخ 29 نوامبر 1924 می نویسد: «[حسین] علاء در ارتباط با قتل ایمبری مدعی است که بروز چنین رویدادی در ایران بدون دخالت های مضر و مهلک بیگانگان، امکان پذیر نیست.»(1) کرنفلد در تلگرام خود به تاریخ 19 جولای 1924 از برقراری حکومت نظامی خبر می دهد و متذکر می شود که این کار تنها بهانه ای به دست رضاخان می دهد تا مخالفین خود را دستگیر کند.(2) روز بعد وی در تلگرام خود اعلام می کند که شمار زیادی از مردم از جمله خالصی زاده و بسیاری از علمای برجسته دستگیر شده اند.(3) روزنامه ترقی در 20 جولای می نویسد: «پس از قتل کنسولیار آمریکا، شمار زیادی دستگیر شده تحت بازجویی مقامات پلیس قرار گرفته اند... شمار زیادی از مخالفین دولت و افراد دیگری که دستگیری ایشان امکان پذیر نبود گرد هم آمده و در خانه مدرس بست نشسته اند.»(4) 30 جولای 1924، سردبیران روزنامه های شهاب، ناصرالمله، سیاست، قانون و آسیای وسطی، که پس از قتل عشقی در مجلس بست نشسته بودند،

1- گزارش موری، شماره 763، A/219891.51، مورخ 29 نوامبر 1924
2- تلگرام کرنفلد، شماره 57، Im1/92123، مورخ 19 جولای 1924

3- تلگرام کرنفلد، شماره 58، Im1/93123، مورخ 20 جولای 1924
4- گزارش کرنفلد و ضمائم، شماره 596، Im1/203123، مورخه 23 جولای 1924

در نامه ای به کرنفلد حاکم شدن فضای ترور و اختناق را چنین توصیف می کنند: «دولت فعلی که اقداماتش موجب ناامنی و وحشت شده، از حادثه قتل کنسولیار آمریکا استفاده کرده است. دولت همزمان با دستگیری مسببین این جنایت و توقیف تمام روزنامه های آزادیخواه و ملی، اکنون به انتقام جویی از مخالفان سیاسی خود یعنی مردم، احزاب مشروطه و اقلیت مجلس، برخاسته است. دولت پا را فراتر نهاده، زن و کودک و پیر و جوان را دستگیر می کند و عده ای از آزادیخواهان را نیز تبعید کرده است. هر روز شمار زیادی از مردم در مرکز پلیس به فلک بسته می شوند. شماری از مدیران روزنامه های کوچک و عده ای از مردم بیگناه تهران، که هیچ ارتباطی با قضایای اخیر ندارند، دستگیر و روانه زندان شده و شکنجه های سختی را متحمل می شوند... لازم می دانیم که به استحضار جناب عالی برسانیم تمام این سختی ها و خشونت ها که مردم ایران می بایست متحمل آن شوند و فشار غیرقابل تحملی که بر مخالفان دولت وارد می شود، همگی به بهانه یافتن مسببین قتل کنسولیار آمریکا، صورت می گیرد... اما ما بر این باوریم که مردم نجیب آمریکا به هیچ وجه راضی نیستند که دولت فعلی از این رویداد سوء استفاده کرده و به بهانه کشف حقیقت و دستگیری قاتلین، دست به نابودی مخالفین خود بزند... ما برآنیم تا اعلام کنیم تا آخرین لحظه حیات خود در مقابل سرکوب ایستادگی خواهیم کرد و مطمئن هستیم که مردم بزرگوار آمریکا نیز به ما کمک خواهند کرد.»(1)

در همین اثنا، انگلیسی ها که از قتل ایمبری شکایتی نداشتند، سر آرنولد تی. ویلسون، مدیر عامل شرکت نفت ایران- انگلیس در ایران، در چهارم آگوست 1924، دو هفته پس از قتل ایمبری، مصاحبه مهمی با روزنامه کریستین ساینس مونیتور کرد. بر اساس این مصاحبه مقاله ای با عنوان زیر منتشر شد: «گزارش ها از بهبود اوضاع و احوال ایران حکایت دارند. سر آرنولد ویلسون، چشم انداز اقتصادی و سیاسی [ایران] را روشن توصیف کرد.» سر آرنولد اوضاع ایران را مثبت توصیف کرده و آن را موجب «مسرت و رضایت» خود دانست؛ این در حالی بود که دو هفته پیش از این مصاحبه، ایمبری به قتل رسیده بود و از آن زمان به بعد حکومت نظامی برقرار شد و بسیاری دستگیر شدند. قابل توجه ترین بخش مصاحبه اظهارات ویلسون در مورد رضاخان می باشد:

1- گزارش کرنفلد، شماره 612، 1298/891.00، مورخ 11 آگوست 1924

ص:299

«سردارسپه از بسیاری جهات مرد بسیار دوست داشتنی است. با اینکه او مردی کم سواد است، همواره در امور روزمره خود موازین اخلاقی را رعایت کرده و حتی به دشمنان خود که شمارشان اندک نیست نیز احترام می گذارد.» تعریف و تمجید وی درست عکس توصیفی است که سرکنسول گوتلیب از او دارد و او را «مردی جاهل و بی سواد» می نامد. ویلسون در مورد اوضاع سیاسی اینچنین اظهارنظر می کند: «چهره شاخص فعلی در سیاست ایران، رضاخان یا همان سردارسپه است. وی ریاست وزراء، وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را بر عهده دارد. وی در خانواده ای فقیر به دنیا آمد و کار خود را از پایین ترین رده های نظامی آغاز کرد و با توانایی های نظامی صرف به جایگاه فعلی رسید و از خلوص نیت و آزاداندیشی قابل تحسین و کمیاب خود، در این راه بهره برد. وی تا سال گذشته با در اختیار داشتن وزارت جنگ، عملاً در ایران دیکتاتوری می کرد. با این حال هنگامی که در پاییز سال 1923، مسند ریاست وزرا به وی پیشنهاد شد، رضاخان به ناچار متحمل موج شدیدی از انتقادات شد که قبلاً همکاران او با آن رو به رو بوده اند. در نتیجه، موقعیت فعلی او، به ویژه پس از شکستش در قضیه جمهوری، به استحکام سابق نیست. گمان عمومی بر این بود که وی نظر مساعدی نسبت به این جنبش داشت؛ و بدون شک پیروزی جنبش جمهوری منجر به انتخاب او به عنوان اولین رئیس جمهور ایران می شد. ناظران خوش بین امیدوارند که وی راهی برای حل اختلافات خود با شاه پیدا خواهد کرد؛ شاه که اکنون در اروپا به سر می برد قرار است در آینده نزدیک به تهران بازگردد و به عنوان رئیس قانونی کشور مشروطه، به همراه سردارسپه، رئیس الوزرای خود، امور مملکتی را اداره کند.» موری درباره عدم اشاره ویلسون به قتل ایمبری، چنین اظهارنظر می کند: «من درباره اظهارات رضایتمندانه سر آرنولد در مورد اوضاع فعلی ایران، نظری ندارم؛ اما لازم است به تاریخ این مصاحبه توجه شود؛ در این زمان، تنها دو هفته از قتل کنسولیار ایمبری می گذرد و بسیار عجیب است که سر ویلسون هیچگونه اشاره ای به این فاجعه نکرده است.»(1) نگرانی بیشتری از اوضاع آشفته ایران در روزنامه های انگلیسی زبان بغداد منعکس می شد: «مفتخرم که گزارش کنم مطالب زیر در روزنامه بغداد تایمز به تاریخ 8 آگوست

1- گزارش موری و ضمیمه، شماره 650، 1305/891.00، مورخ 21 سپتامبر 1924

ص:300

1924، در مورد اوضاع ایران منتشر شده است: «ایران که به سرعت در سراشیبی سقوط حرکت می کند، بازگشت خود را به مسیر اصلی بسیار دشوار می بیند. از زمانی که سردارسپه به ایده حکومت جمهوری روی خوش نشان داد و سپس علما او را مجبور کردند که از این فکر دست بردارد، وی قدرت پیشین خود را از دست داده است.» (1)

تلاش مدرس برای استیضاح دولت؛ آگوست 1924

روزنامه ستاره ایران در 24 جولای 1924 مدعی می شود که «رهبر جناح اقلیت (مدرس)، که از تمام ابزارهای در دسترس خود بی بهره مانده است؛ ابزارهایی چون محافل متشکل از سردمداران با نفوذ در میان عوام الناس ناآگاه، که همگی دستگیر شده اند از این رو وی تصمیم گرفته است دولت را به دلیل برقراری حکومت نظامی در تهران، استیضاح کند. گزارش ها حاکی از آن است که روز گذشته وی با تمام توان تلاش کرد تا زمینه را برای این استیضاح فراهم کند. به نظر می رسد که وی از این حقیقت غافل است که تنها با همراهی 13 نماینده بدنام که اقلیت مجلس را تشکیل می دهند، نمی توان دولتی قدرتمند، مترقی و آرامش طلب را استیضاح کرد؛ و همچنین فراموش کرده است که کسی به او نمی پیوندد.»(2) کرنفلد در 31 جولای 1924 در تلگرام خود چنین می نویسد: «به دنبال اعلام حکومت نظامی، دولت در تاریخ 29 جولای 1924 با توجه به اتهامات زیر استیضاح شد: بی کفایتی در سیاست داخلی و خارجی، تخطی از قانون اساسی و بی توجهی به مجلس، عدم بازگرداندن اموالی که ارتش از سران عشایر و دیگران به یغما برده است.» قرار بر این شد که دولت 5 آگوست پاسخ خود را ارائه کند: «بسیاری بر این عقیده اند که دولت باز هم رأی اعتماد می گیرد.»(3) منظور از اموالی که در بالا ذکر شد، اموالی است که در ماه های می تا ژوئن 1924 از عشایر لرستان و کردستان به غارت رفت که ماجرای آن پیش از این یاد شد. در 19 آگوست 1924، از 91 نفر نماینده حاضر در مجلس، 91 نفر به دولت رأی اعتماد دادند. البته با توجه به اظهاراتی که در ادامه از موری نقل می کنیم، نتیجه دیگری انتظار

1- گزارش رندولف، شماره 129، A/189891.51، مورخ 8 آگوست 1924

2- گزارش کرنفلد و ضمائم، شماره 603، Im1/220123، مورخ 28 جولای 1924

3- تلگرام کرنفلد، شماره 76، 1288/891.00، مورخ 31 جولای 1924

نمی رفت. بر اساس نوشته های روزنامه ایران در بیست و نهم آگوست، تدین معاون مجلس اظهار داشت: «دولت می بایست برای یافتن و مجازات کسانی که به اعضای جناح اقلیت مجلس توهین کرده اند، تمهیدات جدی و مؤثری بیندیشد.» رئیس مجلس نیز مراتب تأسف و تأثر خود را اظهار داشت و اعلام کرد که رئیس الوزرا در نامه ای که اخیراً خطاب به وی نوشته، قول داده است مجرمین مذکور را «که تحت تعقیب هستند، به زودی مجازات کند.» (1)

موری قضیه را اینچنین تشریح می کند: «پس از قتل کنسولیار ایمبری و اعلام حکومت نظامی در تهران، مدرس مدعی شد که دولت با استفاده از این موقعیت و اعلام حکومت نظامی فقط در صدد است که مخالفان خود را سرکوب کند و بسیاری از آنها را نیز تبعید کرده است. از آنجا که مدرس یکی از نمایندگان مجلس است و دولت حق دستگیری هیچ یک از نمایندگان را ندارد، دولت با تمام قوا می کوشد از نفوذ وی بر مردم بکاهد. به دستور سردارسپه عده ای قزاق رو به روی خانه مدرس مستقر شده اند و تمام کسانی را که سعی می کنند وارد خانه وی شوند، دستگیر می شوند. بالاخره در 19 آگوست مدرس تصمیم گرفت دولت را استیضاح و چنانچه ممکن شود، آن را سرنگون کند. یکبار دیگر عده زیادی در باغ های صحن مجلس گرد هم آمدند و مشتاقانه به انتظار ورود نمایندگان و نتیجه استیضاح نشستند. هنگام ورود رهبر بزرگ جناح مخالف، شماری از نظامیان مستقر در اطراف مجلس تلاش کردند که با ایجاد ناآرامی جمعیت را بشورانند و گفته می شود که با این کار سعی داشتند مدرس را زیر دست و پای مردم لگدکوب و له کنند. اما دوستان فداکار، جان او را نجات داده و مدرس با سختی فراوان خود را به بالکن مشرف بر میدان رساند. هواداران و نظامیان حاضر شعار می دادند «زنده باد سردارسپه! زنده باد جمهوری»؛ در مقابل مدرس نیز با صدایی طنین انداز و سرشار از دلاوری شعار می داد «مرده باد سردارسپه! مرده باد جمهوری! زنده باد مدرس!». به منظور ارعاب نمایندگان مجلس و گرفتن رأی اعتماد از ایشان در صورت استیضاح دولت، شایع شد که عوامل سردارسپه بدون کسب اجازه از انتظامات مجلس در تمام راهروها و دالان های مجلس مستقر شده و سلاح های خود را

1- گزارش موری و ضمیمه، شماره 661، 22/891.032، مورخ 26 سپتامبر 1924

ص:302

نیز مخفیانه وارد ساختمان مجلس کرده اند. هنگامی که این مسئله بر انتظامات مجلس آشکار گردید، ارباب کیخسرو، نماینده زرتشتیان، فوراً مسئله را به مؤتمن الملک، رئیس مجلس، اطلاع داد؛ که مسلماً وی در آن موقعیت نمی توانست امنیت و سلامت جان نمایندگان را تضمین کند. این حیله کارگر افتاد و نمایندگان اقلیت همگی به اتفاق اعتصاب کرده در نتیجه نمایندگان باقی مانده به اتفاق آرا، به رئیس الوزرا «رأی اعتماد» دادند و پس از آن نمایندگان جناح های مختلف به وی تبریک گفتند. این رویداد تجربه تلخی برای مدرس بود و به علاوه پیرمرد بیچاره در راه خانه مورد ضرب و شتم قرار گرفت؛ که در نتیجه وی و همفکرانش در جناح اقلیت برای مدتی از شرکت در جلسات مجلس خودداری کردند.» (1)

در 23 آگوست 1924، تنها یک روز پس از صدور رأی اعتماد، تمام وزرای رضا به غیر از یک نفر، استعفا دادند. کرنفلد این حوادث را چنین گزارش می کند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که استعفای این وزرا به شیوه ای خاص و غریب صورت گرفت. یکشنبه صبح، 23 آگوست، اعضای کابینه برای برگزاری نشستی در ساعت 8 صبح، گرد هم آمدند. پس از اینکه وزرا به مدت سه ساعت به انتظار رئیس الوزرا نشستند، پیشخدمت وی وارد شد و یادداشت هایی به تمام وزرا داد و تنها کسی که یادداشتی دریافت نکرد ذکاءالملک، وزیر خارجه، بود. در این یادداشت از اعضای کابینه خواسته شده بود که فوراً استعفا دهند. به نظر نمی رسید که هیچ یک از ایشان از علت ماجرا باخبر باشد؛ چرا که چند روز پیش نمایندگان مجلس به اتفاق آرا به دولت رأی اعتماد دادند. ذکاء الملک، وزیر خارجه نیز روز بعد پیشنهاد کرد او نیز استعفا دهد؛ اما چون وی همچنان مهره ای کارآمد به حساب می آمد، کاملاً روشن بود که استعفای وی پذیرفته نمی شود.»(2) 31 آگوست 1924 کابینه جدید معرفی شد. موری بر طرفداری شدید این کابینه از بریتانیا تأکید می کند. مشارالملک به عنوان وزیر خارجه جدید برگزیده شد؛ در حالی که مدیرالملک، «که وفاداری او به سفارت بریتانیا و منافع این کشور در ایران، غیرقابل انکار است»، نامزد تصدی وزارت مالیه گردید. اما روس ها با

1- گزارش موری، شماره 688، Im1/353123، مورخ 16 اکتبر 1924
2- گزارش کرنفلد، شماره 625، 143/891.002، مورخ 28 آگوست 1924

ص:303

انتخاب وی مخالفت کرده و فروغی جایگزین او شد: «از دید دکتر میلسپو، ذکاء الملک بر دیگران رجحان دارد؛ چرا که او هیچ چیز در مورد امور مالی نمی داند، بنابراین علاقه ای هم ندارد که در کار مستشاران دخالت کند.» مشارالدوله، وزیر جدید وزارت معارف، مدتی فرمانداری عربستان [خوزستان] را بر عهده داشت. این استان «جزء مناطق تحت نفوذ بریتانیاست. بسیاری از مردم بر این باورند که او نیز به شدت به انگلیسی ها وابسته است.» سرداراسعد بختیاری، وزیر پست و تلگراف، یکی دیگر از وزرایی بود که «انتظار می رفت تمنیات و خواسته های انگلیسی ها را برآورده سازد.» رضاخان، محمود انصاری را جایگزین امیر اقتدار 53 ساله کرد. امیر اقتدار درجه امیرلشکری را یدک می کشید و متصدی وزارت داخله بود. انصاری در سال 1922 فرماندار نظامی تهران و در سال های 24-1923 فرماندار اصفهان بود و در آوریل 1924 وزارت پست و تلگراف بر عهده اش گذاشته شد: «وی از نزدیک ترین دوستان رئیس الوزرا است و به نظر می رسد مشاور سیاسی مورد اعتماد وی نیز به شمار می رود.» تنها تیمورتاش، وزیر فواید عامه و ادیب السلطنه، وزیر عدلیه، آشکارا به عنوان طرفداران بریتانیا شناخته نمی شوند.(1) با اینکه رضاخان این بحران را نیز پشت سر گذاشت، مقامات بریتانیا در بغداد همچنان نگران وضعیت «رئیس الوزرای نظامی» ایران بودند: «مفتخرم که به ضمیمه این نامه بریده ای از روزنامه بغداد تایمز را که به تاریخ 1 سپتامبر 1924 منتشر شده است، برای شما ارسال کنم که در آن به بررسی اوضاع و احوال ایران و موقعیت کنونی رئیس الوزرا و کابینه وی پرداخته شده است: «کسانی که به تازگی از ایران بازگشته اند، اخبار جالب توجهی از اوضاع و احوال ایران نقل می کنند... سلطه دولت سردارسپه تا اندازه ای متزلزل و لرزان است؛ چرا که کابینه وی از سه گروه ناموزون تشکیل شده است، که هر یک از این گروه ها، با کنار گذاشتن شخص رئیس الوزرا، جایگاه خود را در کابینه غیرقابل اشغال و استرداد می دانند. بنابراین رئیس الوزرای نظامی ایران می کوشد، شیوه هایی عجیب و غریب، تسلط خود را بر ملت حفظ کند. وی ترتیبی داد که علمای عراق تمثال امام علی را در مراسمی رسمی به او تقدیم کنند. این نشان بالاترین نشان مذهبی است که تا آن موقع به سلاطین اختصاص داشت.

1- گزارش موری، شماره 633، 144/891.002، مورخ 2 سپتامبر 1924

ص:304

این واقعه، آن هم چند ماه پس از غائله به اصطلاح جمهوریخواهی، که در حقیقت حرکتی بیشتر ضدقاجاری بود تا ضدسلطنتی، در نظر طرفداران سردارسپه بسیار «معنادار» بود. به نظر می رسد آمال و آرزوهای رئیس الوزرا[ی ایران] به افکار و اندیشه ها و خواسته های مصطفی کمال پاشا نزدیک شده است.» (1)

فصل هشتم

«آزادسازی» خوزستان

1- گزارش رندولف، شماره 152، A/193891.51، مورخ 1 سپتامبر 1924

ص:305

در روزهای سخت جنگ جهانی اول، نیروهای بریتانیا از خدمات بسیار ارزشمند شیخ محمره بهره مند شدند؛ بویژه در سالهای 1914 و 1915، که نیروهای بریتانیا به ترتیب در جنوب عراق و جنوب ایران، روزهای آغازین درگیری خود را پشت سر می گذاشتند.(1) با روی کار آمدن رضاخان، بریتانیا به تدریج هواداران قدیمی خود، از جمله شیخ محمره، را رها کرد و آنان را به رحم و انصاف رژیم جدید در تهران واگذار نمود. با ورود مستشاران آمریکایی به ایران، برای حل و فصل مشکلات و اختلافات مالی میان شیخ و دولت، تلاش هایی صورت گرفت و سرانجام در پاییز سال 1923، قرار شد که شیخ بدهیهای خود را به دولت ایران پرداخت کند. جزئیات این ماجرا در نامه ای که علاء [وزیرمختار ایران در واشنگتن] به دالس(2) می نویسد چنین گزارش شده است: «کلنل مک کرمک(3) که برای سرکشی به ادارات مالیه به خوزستان رفته بود، در بازگشت از خوزستان، وارد شیراز شده است. وی با شیخ محمره به توافق هایی رسیده است. به طور خلاصه توافق مذکور از این قرار است که شیخ قبول کرده است

1- Majd, Persia in World War I، صص 97-83.

Dulles -2
Mc Cormack -3

500/6000 تومان به عنوان بدهی معوقه خود به دولت پرداخت کند که 100000 تومان از این پول به صورت نقد و مابقی آن در بیست قسط به صورت سالانه پرداخت خواهد شد. در آینده نیز شیخ برای مالیات های مستقیم و غیرمستقیم خود می بایست سالیانه مبلغ 150000 تومان به دولت بپردازد؛ از این مبلغ 20000 تومان به منظور پرداخت حقوق شیخ و مخارج فوج بلوچ کسر می گردد. هر یک از دو طرف با در نظر گرفتن شش ماه فرصت، می توانند قرارداد را فسخ کنند. با اینکه از جزئیات این توافق باخبر نیستم، اما معتقدم که این قرارداد مشخصاً به نفع دولت ایران خواهد بود و در هر حال از افزایش قدرت و ثبات ایران حکایت می کند.»(1) البته علاء اشاره ای به این نکرد که سر پرسی لورن(2)، وزیرمختار بریتانیا، «نقش مهمی در برسر عقل آوردن شیخ ایفا کرد.» هنگامی که کلنل مک کرمک عضو هیأت آمریکایی مستشاری مالی برای وضع مالیات بر اموال شیخ، که تحت الحمایه دولت انگلیسی هند بود، راهی منطقه شد، «سر پرسی به سرعت خود را به محمره رساند تا شیخ را برای روبه رو شدن با این خبر تکان دهنده آماده سازد.» علاوه بر این، رضاخان اخیراً در مقابل قتل عام نیروهای خود، غرامت سنگینی از بختیاریها [در برابر کشتار نظامیان در منطقه شلیل به سال 1301ش] گرفت. «بدون شک این ماجرا که نشان از ضعف بختیاریها داشت، بر شیخ تأثیر گذاشت؛ و او را متقاعد کرد که بر خواسته های دولت مرکزی گردن نهد.»(3) پس از تمام این دردسرها، کرنفلد [وزیرمختار آمریکا] در گزارش خود به تاریخ 8 دسامبر 1923 می نویسد که بلافاصله پس از حصول توافق، انگلیسی ها دست به کارشکنی و خرابکاری زدند:

شیخ محمره که مدتها در مقابل دولت ایران، مَنشی خودسرانه داشت، به تازگی مصلحت دیده است که با دولت مرکزی از در صلح و آشتی درآید. چند هفته پیش، دکتر میلسپو، کلنل مک کرمک را به همراه دو تن از کارمندان ایرانی وزارت مالیه، راهی محمره کرد تا با انعقاد قراردادی وضعیت مالیات های معوقه شیخ و همچنین تکالیف مالیاتی او را در آینده، مشخص سازند. در همین زمان سفارت

1- نامه علاء به دالس و ضمیمه، 79 /A891.01 مورخ 28 ژانویه 1924
2- Sir Percy Lorain
3- گزارش موری، شماره 734، 1314/891.00، مورخ 14 نوامبر 1924

ص:307

انگلستان، که مخصوصاً می خواست این توافقنامه به نفع شیخ منعقد شود، به آقای پیل(1)، سرکنسول خود در اهواز، دستور داد از نفوذ خود برای تأثیر گذاشتن بر روند حصول توافق بهره جوید. پس از پایان جلسه، کلنل مک کرمک، مواد مورد توافق در قرارداد را اینگونه برای دکتر میلسپو تلگراف کرد: به منظور پرداخت مالیات های معوقه، شیخ پذیرفت 100000 تومان به صورت نقد پرداخت شود و مابقی به مدت بیست سال، سالیانه 20000 تومان، پرداخت گردد. همچنین از این پس مبلغ 150000 تومان به عنوان مالیات سالیانه، از شیخ اخذ می گردد که البته 20000 تومان از این مبلغ، به منظور پرداخت حقوق خود شیخ و تأمین هزینه سربازان تحت فرمان ایشان، کسر می گردد. شیخ همچنین این حق را خواهد داشت که مالیات های منطقه خود را جمع آوری کند. پس از دریافت این تلگرام، دکتر میلسپو در نامه ای به رئیس الوزرا، از خدمات کلنل مک کرمک تمجید کرده و وطن پرستی شیخ را در پذیرش مواد این قرارداد مورد ستایش قرار داد و در پایان نیز از رئیس الوزرا تمجید کرد که حصول توافقی تا این حد به نفع کشور ایران، بدون اعتبار و قدرت رئیس الوزرا امکان پذیر نبود. پیام رسان این نامه موظف شد که آن را شخصاً به دست رئیس الوزرا برساند. اما متأسفانه پیام رسان نتوانست در روز مقرر رئیس الوزرا را در دفتر کار خود بیابد.

روز بعد زمانی که مجدداً به دفتر کار وی مراجعه کرد، رئیس الوزرا در جلسه بود و به پیام رسان دستور داده شد منتظر بماند. وی یک ساعت و نیم به انتظار نشست تا سر پرسی لورن وزیرمختار بریتانیا به همراه آقای مانیپنی(2)، معاون وی در امور شرق، از جلسه خارج شد. سپس پیام رسان نامه را به دست رئیس الوزرا داد و وی پس از قرائت، آن را روی زمین انداخته و فریاد زد: «این مرد (اشاره به وزیرمختار بریتانیا) یک ساعت و نیم اینجا بود و پیش از من از مفاد این نامه خبر داشت.» در میان گفته های او این جملات نیز شنیده شد: «من نمی توانم به این آمریکایی ها اعتماد کنم. نگاه کنید چه می کنند. من این قرارداد را نخواهم پذیرفت. آنها حق

Peel -1
Monypenny -2

ص:308

ندارند در امور ارتش من دخالت کنند.» وی فوراً به دکتر میلسپو دستور داد که کلنل مک کرمک را در محمره نگاه دارد تا زمانی که شروط قابل قبول [برای رضاخان] مورد مذاکره و در قرارداد گنجانده شود. (1)

در تابستان سال 1924، نشانه هایی از ناآرامی در جنوب ایران مشاهده شد. لرها به دنبال کشته شدن سران خود در می 1924 (فصل 7) همچنان سرکشی و نافرمانی می کردند. بختیاری ها نیز شاکی و ناراضی بودند؛ به خصوص پس از اینکه شرکت نفت انگلیس - ایران، فریبشان داد و کمتر از میزان مقرر به آنها پرداخت کرد. موری در یکی از گزارش های خود می نویسد که یکی از خبرنگاران آمریکایی که به مدت شش هفته در میان عشایر بختیاری در جنوب زندگی کرده، با دبلیو. سی. فیرلی(2)، مدیر شرکت نفت انگلیس - ایران در تهران، ملاقات کرد و فیرلی اشتباهاً فکر کرد که این خانم بریتانیایی است. فیرلی به خانم هریسون(3) چنین گفت:

شرکت نفت انگلیس- ایران علاقه وافری به تحولات عشایر بختیاری دارد، چرا که این عشایر در نزدیکی چاه های نفت این شرکت در جنوب ایران زندگی می کنند و به همین دلیل است که این شرکت با حمایت و پشتیبانی از ایشان می کوشد مانع هضم شدن ایشان در زیر کنترل دولت مرکزی شود.» آقای فیرلی، [در گفتگو با خانم هریسون] آشکارا اقرار کرده بود که شرکت نفت انگلیس و ایران، توانست با دادن قول 3 درصد درآمدهای شرکت نفت بختیاری سر آنها کلاه بگذارد. این شرکت به همراه شرکت فرست اکسپلوریشن(4)، دو شرکت فرعی شرکت مادر به حساب می آیند. اما بختیاری ها به جای 3 درصدی که بر اساس قرارداد فکر می کردند می گیرند، تنها درصد اندکی از درآمدهای شرکت را کسب می کنند. یکی دیگر از خبرنگاران آمریکایی به نام مریام کوپر(5) که او نیز مدتی در میان بختیاری ها به سر برده بود، به موری خبر داد که کلاهبرداری از بختیاری ها و دیگر

1- گزارش کرنفلد، شماره 317، A/135891.51، مورخ 8 دسامبر 1923
W.C. Fairley -2
Harrison -3

First Exploration -4
Merriam Cooper -5

ص:309

مسائل، دست به دست هم داده است تا بختیاری ها خشمگین شده و احساسات «ضدانگلیسی» آنها به شدت تحریک شود. آنان بر این باورند که انگلیسی ها به رضاخان اجازه داده اند به جبران قتل عام نیروهایش در سال 1922، و دادن مالیات هایشان به گروه مستشاران مالی آمریکایی، غرامت سنگینی را بر عشایر تحمیل کند. در ماه های آوریل و ژوئن 1924 که آقای کوپر در مناطق بختیاری نشین به سر می برد، صحبت از این بود که این دسته از عشایر با همکاری لرها و شیخ محمره تلاش می کردند یک بار دیگر جایگاه خود را به عنوان یک ایل مستقل ایرانی به دست آورند.

در 1 سپتامبر 1924 بی سیم مسکو گزارش داد: «تهران، 31 آگوست. افرادی که به تازگی از اهواز بازمی گردند مدعی هستند شیخ خزعل (شیخ محمره) آشکارا علیه دولت ایران به پا خاسته است. وی در اهواز حکومت نظامی اعلام کرده و سواره نظام عرب و چند هنگ زرهی و توپخانه کاملاً مسلح از او حمایت می کنند. در ضمن شیخ، شماری از کارمندان دولتی را که با او اختلاف داشتند تبعید کرده است؛ از جمله مسئول اداره گمرک، رئیس پست خانه، یکی از کارمندان وزارت مالیه و... . شیخ همچنین به فرمانده ارتش مستقر در محل توصیه کرده که خوزستان را ترک کند. در محافل رسمی و اداری شایع است که شیخ و دولت مرکزی با یکدیگر توافق کرده و به سازش رسیده اند. با در نظر گرفتن این واقعیت که دولت ایران اعتبار فرمانی را که در دست شیخ است تأیید می کند، شیخ امتیازات نامحدودی را در اختیار خواهد داشت. وی مجاز است املاکی را که در خاک ایران قرار دارد به بیگانگان بفروشد؛ و نیز از بیگانگان چیزهایی بخرد که بر طبق قرارداد ترکمنچای که هنوز معتبر است، ممنوع است.»

روزنامه ایران در 3 سپتامبر 1924 گفته های رضاخان را در رد این اخبار منتشر می سازد: «در تاریخ 31 آگوست بی سیم مسکو گزارشی را در مورد اوضاع خوزستان منتشر ساخت که بی پایه و اساس بودن آن مرا ملزم ساخت اعلامیه ای در رد آن منتشر سازم. هیچ یک از حوادثی که بی سیم مسکو گزارش کرده در خوزستان رخ نداده است. علاوه بر این در حال حاضر به هیچ

شخصی چنین اختیاری تفویض نشده است که بتواند به کارمندان دولتی بی احترامی و به اوامر

ص:310

دولت مرکزی بی توجهی کند. همچنین در این گزارش آمده است که سردار اقدس (لقب شیخ محمره) به اجازه دولت، زمین هایی را که متعلق به دولت ایران است با بیگانگان معامله و آنها را به ایشان منتقل کرده است؛ باید بگویم که این گفته ها نیز صحت نداشته و به هیچ وجه پایه و اساس درستی ندارد. برخلاف این گفته ها، دستور اکید صادر شده و فروش چنین مستغلاتی به بیگانگان ممنوع شده است. رضا، رئیس الوزرا، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا.(1)

«شورش» شیخ محمره

گزارش موری به تاریخ 24 سپتامبر 1924، بسیار غنی و حاوی مطالب بسیار مهمی است:

مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم رئیس الوزرا در میهمانی دیپلماتیکی که امروز برگزار شد، در جمع نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی و در بررسی اوضاع و احوال استان خوزستان رسماً اعلام کرد که شیخ محمره سر به شورش برداشته و اوضاع خوزستان را متشنج ساخته است... رئیس الوزرا در ششم سپتامبر به صورت غیرمنتظره تهران را ترک کرد و به بهانه اینکه می خواهد شخصاً آرایش نیروهای نظامی را سامان دهد، به خرم آباد رفت. گفته می شود که این نیروها توانسته اند شورش لرها را که از ماه مه آغاز شده بود، سرکوب کنند و تصور می شد که در 9 ژوئن غائله به طورکامل به نفع دولت پایان یافته است. با این حال این نیروها هنوز منطقه را ترک نکرده اند.

سردارسپه در واقع به منظور سامان دادن آرایش نظامیان خود به خرم آباد سفر کرد؛ اما در عین حال این طور که پیداست وی امیدوار است در جریان همین سفر بتواند با رؤسای لر مذاکره کرده و با رسیدگی به شکایاتشان، آنها را راضی کند و چنانچه میسر شود از همکاری احتمالی آنان با عشایر شکست خورده بختیاری، والی پشت کوه و شیخ محمره جلوگیری کند. همچنین مشخص شده است که رئیس الوزرا با والی به گفتگو نشسته است، اما از نتیجه این مذاکرات اخبار ضد و

1- گزارش موری و ضمیمه، شماره 650، 1305/891.00، مورخ 21 سپتامبر 1924

ص:311

نقیضی در دست است. علاوه بر این کنسولیار فولر(1) که به تازگی وارد تهران شده است، به من خبر داد که انگلیسی ها بسیار نگران رویکرد تهدیدآمیز سردارسپه هستند، و سرکنسول بریتانیا در شیراز از تهران دستور یافته است که به سرعت خود را به منطقه رسانده و از نیروهایی که هم اینک آماده حمله شده اند، بخواهد که عملیات خود را به تعویق بیندازند؛ تا با میانجیگری و صلح و صفا ماجرا پایان یابد. شیخ پیشنهاد انگلیسی ها را رد کرده و آشکارا در مقابل آن ایستاده، و تصمیم گرفته ابتکار عمل را خود به دست گیرد و اعلام استقلال کند. در کنفرانس امروز، رئیس الوزرا تلگرام هایی را از جیب خود بیرون آورد که شیخ به سفارت های مختلف در تهران ارسال کرده بود. رئیس الوزرا گفت که وی از این ماجرا باخبر شده و دستور داده است که جلوی ارسال این تلگرام ها گرفته شود تا موضوع را با وزارت خارجه و مجلس مطرح کند؛ اما این تلگرام ها ظرف چند روز آینده به مقصد خواهند رسید. برداشت فولر از این اوضاع آشفته این بود که شیخ بدون توجه به زمان سفر سردارسپه، عجولانه تصمیم گرفت و برای حفظ اعتبار و نفوذ خود نزد مردم منطقه، به تکاپو افتاده است. وی شایعات گسترده ای را در میان مردم پخش کرد و مدعی شد سردارسپه در غیاب شاه تاج و تخت را غصب کرده است و رویکردی دشمنانه به مذهب دارد. به محض اینکه سردارسپه خرم آباد را ترک کرد، شیخ از لجبازی و خودسری خود پشیمان گشت و با ارسال تلگرام های صلح جویانه، تلاش کرد خرابکاری های خود را رفع و رجوع کند. این برداشت ضعیفی از ماجراست؛ چرا که وی دلایل عقب نشینی سردارسپه و این که چرا از انجام حمله پشیمان شده و بدون اینکه غائله را ختم کند، بازگشته است، نادیده گرفته است. البته سرنوشت شیخ و بختیاریها به دست انگلیسی ها است. زمانی که سردارسپه در جایگاه وزیر جنگ بسیار مورد توجه بریتانیا بود، انگلیسی ها به شیخ خزعل و بختیاری ها خیانت کردند و آنها را فریب دادند؛ البته نه تا جایی که باعث نابودی کامل آنها بشوند.

مسلماً تا زمانی که می توانستند سردارسپه را در تهران در اختیار خود داشته باشند

Fuller -1

ص:312

دلیلی وجود نداشت که تحت الحمایگان خود را تحت فرمان و کنترل رضاخان درآورند. چنانچه سردارسپه دست به لج بازی و خیره سری می زد، انگلیسی ها به راحتی می توانستند شیخ را علیه وی بشورانند... از سویی دیگر عکس العمل انگلیسی ها نسبت به «جدایی طلبی» شیخ در خوزستان نشان داد که حمایت بریتانیا از شیخ نیز حد و حدودی دارد.»

بخش پایانی گزارش موری اطلاعات جالبی دربر دارد:

عطف به مراسلات پیشین سفارت، در مورد شورش مخاطره آمیز لرها در بهار گذشته، لازم به ذکر است که بسیاری از مردم ایران بر این باور بودند که این شورش پاسخ انگلیسی ها به «نافرمانی» سردارسپه بوده است (در اعطای امتیاز نفتی به شرکت سینکلر). در این ناآرامی ها نیروهای دولتی در خرم آباد محاصره شدند و اوضاع آنچنان آشفته بود که کسی امید به آرام شدن آن نداشت... همچنین شایع شده بود که در آن زمان شمار زیادی از مأموران سیاسی بریتانیای کبیر در آن منطقه متمرکز شده و در لباس مبدل به نفع لرها می جنگیدند. با این حال نظر به اینکه سردارسپه پس از قسم خوردن به قرآن و امان دادن به لرها، با فریبکاری در تاریخ 11 مارس (می) پانزده تن از سران ایشان را اعدام کرد، این مورد اتهام آنگونه که مردم ایران علیه بریتانیا مطرح کرده اند، قابل دفاع و پذیرش نیست. حقیقت امر این است که شکست لرها به دنبال عملکرد سردارسپه در تابستان گذشته و به دام انداختن و بهتر اینکه بگوییم فریب دادن والی ماکو (اقبال السلطنه) و مصادره تمام اموال وی، زنگ خطر را برای شیخ و همچنین بختیاری ها به صدا درآورد و آنان را بسیار هوشیار کرد. آنها متوجه شدند که اگر در برابر دشمن مشترک، متحد نشوند، دیر یا زود شکست خواهند خورد. البته در نهایت سرنوشت ایشان به دست بریتانیا است و از آنجا که سردارسپه به این حقیقت پی برده است، تلاش می کند به دشمنان گذشته خود نزدیک شود. (1)

موری در گزارش خود به تاریخ 30 سپتامبر 1924، در مورد؛

دلیل واقعی این اوضاع آشفته گزارش می کند؛ دلیلی که تاکنون دولت از افشای آن

1- گزارش موری، شماره 657، 1303/891.00، مورخ 24 سپتامبر 1924

خودداری کرده که این سکوت چندان نشانه خوبی نیست.» اطلاعاتی در این مورد در نوشته های کلنل دی. دبلیو. مک کرمک، رئیس هیأت اقتصادی آمریکایی، دیده می شود: «معلوم شد که این مشکلات از چهار ماه پیش آغاز شده است. در آن زمان مقامات دولت مرکزی در تهران متوجه شدند که شیخ در حال واگذاری قسمت مشخصی از املاک سلطنتی به بانک شاهنشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس - ایران است. گفته می شود که وی طی فرمانی از جانب مظفرالدین شاه این زمین ها را مالک شده است و طبق این فرمان قدیمی اختیار واگذاری آنها را دارد. دولت مرکزی به سرعت دست به کار شد تا مانع فروش بیشتر زمین ها شود؛ همچنین تلاش کرد زمین های فروخته شده را پس گرفته و اعتبار فروش آنها را لغو کند. به این بهانه که فرمان تملیک زمین هایی که در همسایگی دریا قرار دارند یک ماه پس از صدور، توسط شخص مظفرالدین شاه لغو گردیده است. هنگامی که خبر چنین اقداماتی از جانب مقامات دولت مرکزی به گوش شیخ رسید، فوراً به مخالفت برخاست که بدون شک از جانب انگلیسی ها نیز حمایت می شد و این در حالی بود که ایشان نیز می کوشیدند زمین های مورد بحث را به چنگ آورند. هنگامی که اوضاع به سردارسپه گزارش شد، وی بلافاصله و بدون مشورت با هیچ یک از وزرای خود، به شیخ تلگراف زد و به او گفت که فرمان وی «ملغی» شده است. کلنل مک کرمک با دقت نظر در این قضیه و با توجه به مشکلات بعدی، این سوءرفتار سردارسپه را بسیار تأسف انگیز تفسیر کرد. وی معتقد بود راه حل معقول این است که دولت فرامینی را که مستغلات ساحلی شامل می شود بی اعتبار اعلام کند، و به موجب آن زمین هایی هم که فروخته شده، پس گرفته شود.» در پاسخ به تلگرام رضاخان، کاپیتان اردلی پیل(1)، سر کنسول بریتانیا در اهواز فوراً عازم تهران شد و از مستشاران مالی آمریکایی درخواست کرد که اعتبار فرمان شیخ را تأیید کنند و «با این کار از بروز شورش در این منطقه جلوگیری به عمل آورند.» کاپیتان پیل هشدار داد که «شاید مجبور شویم از او حمایت کرده و به مخالفت با شما دست بزنیم.

1- Eardley Peel

موری ادامه می دهد:

از آنجا که انگلیسی ها موفق نشدند رضایت مستشاران را جلب کنند، سفارت بریتانیا فشارهای خود را متوجه سردارسپه کرد که او نیز طبق معمول سر تعظیم فرود آورد و تسلیم شد. رضاخان در اطاعت از دستورهای سفارت بریتانیا، در 11 سپتامبر با ارسال تلگرامی به شیخ تصمیم پیشین خود را لغو و فرامین شیخ را معتبر اعلام کرد. البته کاملاً روشن است که چنین تصمیمی از عهده رئیس الوزرا خارج است و ابتدا می بایست مصوبه ای از سوی مجلس در مورد آن صادر شود؛ در نتیجه تنها پیامد این اقدام، بدتر شدن اوضاع بود.

علی رغم این پیروزی ظاهری بریتانیا، این قضیه «مانع» دیگری بر سر راه ایستادگی و مقاومت مستشاران مالی آمریکایی ایجاد کرد. آنها موفق نشدند اختیارات لازم را به عامل اقتصادی خود در خوزستان واگذار کنند تا از این طریق وی بتواند فروش (زمین های شیخ) را معتبر اعلام کند.» بنابراین مشکل حل نشده باقی ماند. لذا بریتانیا فشارهای خود را متوجه میلسپو کرد اما به نتیجه نرسید: «در همین زمان شیخ، البته به تحریک انگلیسی ها، تفنگ و ادوات جنگی را آماده و جنگجویان عرب خود را تجهیز کرد تا در مقابل دولت مرکزی به مقاومت برخیزد.»

شیخ در تلگرامی به احمدشاه از او خواست «به ایران بازگردد تا با همدستی یکدیگر کاری بکنند.» وی همچنین به سفارتهای کشورهای خارجی تلگراف زد و رضاخان را غاصب خواند و او را به نقض اصول دینی متهم ساخت. تلگرام شیخ در 13 سپتامبر 1924 که به دستور رضاخان توقیف شد از این قرار است: «وی[رضاخان] با نقض حقوق حقه مردم و رفتار ظالمانه خود، به خصوص در چند ماه اخیر، اصول مذهبی مردم ایران و قانون اساسی را زیر پا گذاشته است؛ ملیون را تحت فشار قرار داده؛ از خدمت به مملکت خویش سر باز زده؛ رهبران دینی را تبعید کرده؛ نسبت به قوه مقننه این کشور بی حرمتی روا داشته و جان نمایندگان واقعی مردم را در معرض تهدید قرار داده است.

در نهایت، وی با پیروی از حرص روزافزونش به جمع آوری ثروت، به تدریج مردم بینوای ایران را به سوی فقر و ناامیدی بیشتر سوق می دهد. با توجه به دلایل مذکور، ما، رهبران این جنبش، که «قیام سعادت» نام گرفته است، سردار سپه را

غاصب تاج و تخت دولت ایران؛ و ناقض حقوق حقه مردم و کشور ایران اعلام می کنیم؛ و به منظور پایان دادن به خیانت و ظلم و جور این فرد؛ نجات کشور؛ قوت بخشیدن به ملیت مردم ایران؛ آزادی و سعادتمندی ایران؛ استقرار مجدد قانون اساسی و حکومت مشروطه و مهیا کردن شرایط برای بازگشت شاهنشاه ایران، که جان همه ما فدای او باد، از هیچ تلاشی برای محقق ساختن این خواسته ها فروگذار نمی کنیم. (1)

کرنفلد در بازگشت به ایالات متحده، با احمدشاه در پاریس ملاقات کرد: «وی در سوم اکتبر در ملاقاتی خصوصی به من خبر داد که طی دو هفته گذشته دو تلگرام یکی از جانب شیخ محمره و دیگری از سوی والی پشت کوه، به دست او رسیده است. هر دوی این افراد خواهان برکناری رضاخان «غاصب» و بازگشت شاه هستند.(2)

اوضاع سیاسی در سپتامبر 1924

همانطور که ذکر شد، در ششم سپتامبر رضاخان عازم لرستان شد. موری از حادثه ای در اراک چنین گزارش می کند: «با اینکه این حادثه ممکن است به خودی خود چندان بزرگ نباشد، اما شخصیت مردی را که اکنون سرنوشت مردم ایران را در دست دارد، به خوبی توصیف می کند. از آنجا که سردارسپه به صورت غیرمنتظره راهی خرم آباد شده بود، فرمانداران هیچ یک از شهرهایی که در مسیر او قرار داشتند، از سفر وی باخبر نبودند. لذا فرمانداران این شهرها و متنفذین شهر برای خوش آمدگویی به وی، از شهر خارج نشدند؛ [معمولاً] مردم در استقبال از شاه دست به چنین اقدامی می زنند. سردارسپه از این غفلت بسیار ناخشنود گردید و هنگامی که در میان انبوه مردم در بازار راه می رفت، فرماندار و اعیان به حضورش رسیدند. مورخ السلطنه، فرماندار اراک، برای ادای سلام به سرعت خود را به سردارسپه رسانید اما با ناسزا و بدگویی سردارسپه مواجه شد. سردارسپه شخصاً فرماندار وحشت زده را مورد ضرب و شتم قرار داده و به

1- گزارش موری، شماره 665، 553/891.6363، مورخ 30 سپتامبر 1924
2- گزارش کاخ سفید، شماره 4479، 59/891.001، مورخ 6 اکتبر 1924

او دستور داد پست خود را ترک کرده و فوراً به تهران بازگردد. همانطور که انتظار می رفت، این حادثه، اثر بسیار بدی به جای گذاشت؛ و احساسات را به شدت علیه سردارسپه تحریک کرد. ایرانی ها مردمی هستند که خشونت را در میان خود نمی پذیرند و چنانچه از جانب بزرگانشان رفتار خشنی صادر گردد با آن مدارا می کنند؛ اما به شرطی که این بزرگان نیز از خطای ایشان درگذرند و بخشودگی پیشه کنند. پس از شکست خوردن جنبش جمهوری خواهی، اعتبار سردارسپه به عنوان فردی درستکار و منزه، که بسیار خدشه ناپذیر بود، در هم شکست و فرو ریخت و از آن زمان به بعد عملکرد سردارسپه، روز به روز به نفرت مردم دامن زده است. با اینکه سردارسپه با توسل به حکومت نظامی تلاش کرد اندکی از آن قدرت پیشین خود را بازیابد و حتی سعی کرد از قدرت روحانیت بکاهد، اما بیشتر مردم بر این باورند که وی بسیار دیر از خواب غفلت بیدار شده و اکنون روزهای پایانی عمر [سیاسی] خود را طی می کند.»

در مورد فساد و رشوه خواری رضاخان، [موری] چنین می نویسد: «بسیاری بر این باورند که وی در حوزه اختیارات خود، ظرف مدت یک سال نزدیک به 10/000/000 دلار اختلاس کرده است. در هر حال شکی نیست که وی در دو سال گذشته به قیمت ورشکستگی این مملکت ثروت انبوهی را فراهم آورده است. اوضاع مملکت به گونه ای است که هیچ کس جرأت نمی کند او را بازخواست کند و مانع چپاولگری او شود و حتی هیأت مستشاران آمریکایی نیز قادر نیستند اموال او را حسابرسی کنند. با اینکه اختلاس فقط چند هزار تومان در هر سال، مایه بدبختی ایران و ایرانیان است، اما نمی توان آن را با بدبختی ناشی از چیره شدن سردار سپه بر قدرت روحانیت مقایسه کرد؛ لیبرال های جوان از زمان کودتای سال 1921 سیدضیاء، سردارسپه را منادی آزادی می دانستند و از او به عنوان کسی یاد می کردند که ایران را از بند روحانیت آزاد کرده و ریشه سلطنت را خشکانده است. اما اکنون او را خائن به کشور و مسبب این «فاجعه» می دانند. خیانت وی سبب شد که مملکت بار دیگر به دوران تاریک تحجر بازگردد که ممکن است نجات یافتن از آن سالها به طول انجامد.»

موری سپس دیدگاه یکی از این «لیبرال های جوان» را بیان می کند. وی گفتگوی خود را با سرگرد روح الله [خان] آجودان مخصوص رضاخان و «یک بهایی صریح اللهجه»، چنین توصیف می کند: «برای توضیح بیشتر دیدگاه لیبرال های جوانی که

در بالا به آنها اشاره شد، مطمئن هستم که این گزارش بسیار مورد توجه وزارت خارجه قرار خواهد گرفت. در 25 سپتامبر، من و سرگرد روح الله خان، آجودان مخصوص رئیس الوزرا، به گفتگو نشستیم. روح الله خان شخصی است که پس از قتل ایمبری در مراسلات سفارت، بارها به وی اشاره شده است. برای من بسیار جالب بود که سرگرد روح الله خان در آن موقعیت تمام برنامه های آینده خود را برای من تشریح می کرد. وی اظهار داشت که بیش از این نمی توان از سردار سپه انتظار داشت؛ وی مردی معتاد به افیون و ناامید است و تنها خواسته او این است که مال گزافی جمع و در بانک های اروپایی سرمایه گذاری کند و زمانی که اوضاع به هم ریخت از کشور خارج شود. سرگرد روح الله خان از روی سادگی از من خواست که امنیت وی را در زمان اجرای نقشه سردارسپه تضمین کنم؛ چرا که وی معتقد بود در آینده ای نزدیک کودتایی به راه می افتد و پس از آن، حکومت ترور بر کشور حاکم می گردد و در این دوره سردارسپه به همراه روحانیون و اعیان و اشراف همگی از صفحه روزگار محو خواهند شد. در حالی که یک ذهن غربی چنین برنامه هایی را بی پایه و اساس قلمداد می کند، اما به همین آسانی بود که سیدضیاءالدین دست به کودتا زد و با موفقیت آن را به انجام رسانید و اگر نبود دخالت فوری بریتانیا، بسیاری از «اعیان و اشراف» کشور قتل عام می شدند. به هر حال اطلاعات بالا حاکی از آن است که سردارسپه هیچ نقطه اتکایی ندارد و بر جایگاهی بسیار متزلزل تکیه زده است و بیانگر این است که اوضاع ایران آبستن تغییرات بسیار بزرگی است.»(1)

گفتگوی بالا از جهاتی بسیار قابل توجه است، چرا که سرگرد روح الله خان در ماجرای توطئه پولادین در سپتامبر 1926 دست داشت؛ این ماجرا در فصل 11 به تفصیل ذکر شده است.

اندکی بعد موری گزارش می کند که دولت ایران سه هزار نظامی به لرستان اعزام کرده است و شمار دیگری نیز آماده اعزام هستند. سالارالدوله، یکی از برادران محمدعلی شاه مخلوع، در محمره به شیخ پیوسته تا در مقابل [رضاخان] «غاصب»، بایستد. کاردار سفارت بریتانیا از این موضوع ابراز نگرانی کرده و مطمئن بود که

1- گزارش موری، شماره 663، 1306/891.00، مورخ 28 سپتامبر 1924

پیوستن سالارالدوله به شیخ، «ممکن است شیخ محمره را علیه دولت مرکزی بشوراند.» موری در این باره می افزاید: «آقای اووی(1) آشکارا اظهار داشت که بریتانیا در موقعیت دشوار کنونی شیخ را از راهنمایی ها و حمایت های خود بی بهره نمی گذارد و برای آرام نگاه داشتن او هر کاری که در توان داشته باشد انجام می دهد؛ چرا که هرگونه بی نظمی در خوزستان ممکن است خسارت جبران ناپذیری به چاه های نفت شرکت نفت انگلیس - ایران وارد کند. باید توجه داشت که این چاه ها اهمیت حیاتی برای دولت بریتانیا دارند. وی تأکید کرد که بریتانیا تمام تلاش خود را به کار گرفته که سردارسپه و شیخ رویکرد معقول تری در پیش گیرند؛ و در این میان شیخ بارها از موضع خود پایین آمده و با سردارسپه مصالحه کرده است. اما هر بار، سردارسپه دست به حرکتی زده است که سوءظن شیخ را برانگیخته است و منجر به جهت گیری منفی وی شده و سردارسپه را به جنگ تهدید کرده است. آقای اووی در ادامه متذکر شد که بریتانیا تنها به شرطی میان سردارسپه و شیخ میانجیگری می کند و آنها را آشتی می دهد که دولت ایران وضعیت پیشین شیخ را تأیید و تضمین کند؛ که این به معنی اعتبار بی چون و چرا و کامل حقوقی است که به واسطه فرمان مذکور(2) به شیخ تعلق می گیرد؛ انکار همین حق و حقوق بود که این نزاع را به راه انداخت... وی اظهار داشت اقدام ناشایست سردارسپه و صدور فرمان اعدام پانزده تن از سران عشایر لر در ماه می گذشته و به دنبال شکست لرها از نیروهای دولتی، موجب شد که این شیخ سالخورده احساس خطر کرده و تلاش کند تا پیش از آنکه دیر شود، جان خود را نجات دهد.» پس از بازگشت سالارالدوله «به من خبر رسید که بازگشت وی به ایران، نتیجه مشاوره های ناصواب مشاور سیاسی رئیس الوزرا می باشد. فرد مذکور، همان قائم مقام الملک، روحانی جوانی است که از شارلاتان های درجه یک ایرانی به شمار می رود. وی تا زمان سقوط روسیه تزاری یکی از ارزشمندترین جاسوسان این کشور قلمداد می شد.» این روحانی جوان به رضاخان پیشنهاد کرد که از سالارالدوله دعوت کند که به ایران بازگردد؛ و رئیس الوزرا فوراً قبول کرد. سالارالدوله در تلگرامی از بغداد تاریخ ورود خود را به ایران اعلام کرد و اضافه

1- Ovey

2- منظور فرمانی است که شیخ از مظفرالدین شاه در دست داشت. (ویراستار)

نمود: «خوشحال خواهیم شد که حضرت اشرف را ملاقات کنیم.» پاسخ رضاخان، سالارالدوله را دلخور کرد؛ [و باعث شد که] وی به محمره رفته و به شیخ بپیوندد. ولیعهد در این مورد به موری چنین می گوید: «دشمنان سردارسپه امیدوارند که با ورود این دردسرساز سلطنتی، برای نابودی دشمنی مشترک دست در دست یکدیگر بگذارند.»(1)

موری در مراسله خود به تاریخ 23 اکتبر 1924، از شایعات آن روزها چنین گزارش می کند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که این روزها شایع شده است سفارت بریتانیا و دولت ایران برای حل مشکلات ناشی از شورش احتمالی شیخ محمره در خوزستان به توافق رسیده اند. بنابر گزارش های رسیده، رئیس الوزرا پیشنهاد مصالحه ای مطرح کرده است که از این قرار است: اول اینکه، بریتانیا مقدمات خروج شیخ محمره را از ایران فراهم کند؛ دوم اینکه، سردار اجل فرزند شیخ، که به نمایندگی از مردم خوزستان وارد مجلس شده است، به عنوان جانشین شیخ انتخاب شده و در تهران اقامت گزیند تا بدین طریق دولت مطمئن شود هیچ گونه حرکت تجزیه طلبانه و یا اغتشاشی در خوزستان، دولت مرکزی را تهدید نمی کند. در مقابل انجام این خدمات از جانب بریتانیا، دولت ایران نیز دعاوی اقتصادی بریتانیا علیه ایران را پذیرفته و تضمین می کند که امتیاز نفت شمال را به شرکت استاندارد اویل واگذار کند (به صورت اشتراکی با شرکت نفتی انگلیس - ایران)... با اینکه من در حال حاضر در جایگاهی نیستم که صحت این شایعات را تأیید کنم اما باید متذکر شوم که چنین شایعاتی بدون اینکه توجیهی داشته باشد، به ندرت در میان مردم ایران پخش می گردد... جدای از صحت و سقم این شایعات، مسلماً طی دو هفته گذشته اوضاع نامساعدی بر محافل اداری دولت ایران حاکم شده و بسیاری معتقدند که ادامه مبارزه ایران علیه استیلای دولت بریتانیا بلاتردید است و عاقلانه این است که دولت ایران هر چه زودتر از این تلاش ها دست کشیده و از منافعی که حامیان بریتانیا حاصل می کنند بهره مند شود؛ این کار بهتر از این است که با ادامه مقاومت و لجبازی، دست خالی و بی بهره بماند. بر اساس گزارش هایی که پیش از این ارائه شد، منظور از این «منافع»، وام 30/000/000

1- گزارش موری، شماره 689، 1309/891.00، مورخ 17 اکتبر 1924

تومانی است که دولت انگلیس متعهد به پرداخت آن شده است. البته پرداخت این وام مشروط به توافق دو دولت است و ماهیت آن نیز به نوعی احیای قرارداد انگلیس - ایران در سال 1919 می باشد. چنانچه پرداخت این وام قطعی گردد مسلم است اولین دعاوی که علیه آن مطرح می گردد پیش پرداخت هایی است که دولت بریتانیا در زمان جنگ به ایران پرداخت کرده که به علاوه وام های دیگر، میزان قابل توجهی از وام مذکور را شامل می شود. از آنجا که هیچ رازی در ایران محرمانه باقی نمی ماند، مسلماً در آینده نزدیک از این شایعات مرموز نیز پرده برداشته خواهد شد که در نتیجه مراتب امر را به وزارت خارجه گزارش خواهم کرد.» (1)

اما پس از چندی مشخص شد که این شایعات کاملاً بی پایه و اساس بوده است. موری در مراسله خود به تاریخ 8 نوامبر 1924 می نویسد: «بر اساس اطلاعاتی که ارباب کیخسرو در اختیار من گذاشت، بلافاصله پس از اینکه ناآرامی ها در خوزستان آغاز گردید و پس از اینکه بر ضد رئیس الوزرا اعلامیه ای منتشر شد، کاردار سفارت بریتانیا برای حل این مشکلات راه حلی به دولت ایران پیشنهاد کرد که اساس آن از قرار زیر است: انگلستان متعهد می شود که شیخ را آرام کرده و اوضاع را به حالت عادی بازگرداند به شرطی که دولت ایران نیز متعهد شود بدهی های معوقه خود به بریتانیای کبیر را پرداخت کند. این بدهی ها در اصل شامل پیش پرداخت هایی می شود که دولت بریتانیا در زمان جنگ به دولت ایران پرداخت کرده است و قرار بود طی توافقنامه انگلیس - ایران تسویه گردد. نکته قابل توجه تر این که بریتانیا خواهان تمدید اعتبار دو امتیاز بسیار مهم بود؛ امتیاز شرکت نفت انگلیس - ایران در جنوب و امتیاز بانک شاهنشاهی ایران. ارباب کیخسرو اضافه کرد که دولت ایران چنین قراردادی را با چنین شرایطی نپذیرفته و حتی مورد بررسی هم قرار نداده است. بسیار عجیب بود که بلافاصله پس از آغاز اختلافات میان شیخ و دولت مرکزی، بریتانیا چنین پیشنهادی به مقامات دولت ایران ارائه کند؛ حتی این واکنش آنچنان برای ایرانیان عجیب می نمود که باعث ایجاد این سوءظن شد که تمام این منازعات به تدبیر انگلیسی ها آغاز شده است تا از قِبَل آن چنین منافع پرثمری عاید بریتانیا شود.»

1- گزارش موری، شماره 705، 365/891.51، مورخ 23 اکتبر 1924

بریتانیا تلاش کرد در یک زمان، از هر دو تحت الحمایه خود، پشتیبانی کند. موری گزارش کرد که اووی «آشکارا اعلام کرد که مقامات بریتانیا درجنوب اقدامات لازمه را به شیخ گوشزد می کردند و این در حالی بود که مقامات سفارت بریتانیا در تهران تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا با پشتیبانی از سردار سپه او را قانع کنند توافقنامه مذکور را بپذیرد و بدین طریق مانع آغاز نزاعی سخت گردند. آقای اووی همچنین در جای جای سخن خود همواره تأکید داشت که لازم است وضعیت پیشین شیخ مورد تأیید و تضمین دولت قرار گیرد که این به معنی تضمین تمام حقوقی است که به واسطه فرمان سلطنتی متوجه او می شود؛ الغای همین فرمان سلطنتی بود که تمام این مشکلات و درگیری ها را به وجود آورد. مستشاران اقتصادی آمریکا هنوز اعتبار این فرامین را تأیید ننموده و دستور خاصی در این زمینه صادر نکرده اند، لذا اوضاع همچنان وخیم است.»(1) در سوم نوامبر، اووی به موری اطلاع داد که شیخ پیشنهاد مذاکره را رد کرده و تصمیم دارد تا زمان بازگشت سر پرسی لورن منتظر بماند. سر پرسی پس از هشت ماه، به ایران بازگشت. موری همچنین در اواخر اکتبر 1924 بر اساس اخبار هشداردهنده ای که به تهران می رسد، خبر می دهد که امیرمجاهد، پسر صمصام السلطنه به همراه چند تن از سران بختیاری و افراد ایشان، به شیخ پیوسته اند.

حرکت رضاخان به سوی «جبهه جنگ»

در 5 نوامبر 1924، رضاخان عازم جنوب شد و روز بعد اعلام کرد که شیخ را در صحنه نبرد ملاقات خواهد کرد. در فرمان نظامی شماره 244، که در 5 نوامبر به امضای رضاخان رسید و در نشریه نظامی مجله پهلوی به چاپ رسید، به ارتش فرمان داده شد که «تمام منابع و قوای خود را به کار گیرد و آخرین سدی (شیخ محمره) را که مانع رشد و توسعه ارتش و در نتیجه مانع عظمت و یکپارچگی مملکت می شود، در هم بشکند. به منظور تحقق این امر، اکنون عازم اصفهان شده ام.» رضاخان از اصفهان نیز به سمت شیراز حرکت کرد؛ «شیراز مقر فرماندهی عملیات وی در جنوب است.» روزنامه میهن در 18 نوامبر اعلامیه رضاخان را منتشر می کند: «من برای از بین بردن خزعل

1- گزارش موری، شماره 729، 1312/891.00، مورخ 8 نوامبر 1924

راهی میدان نبرد می شوم. یا در جنگ پیروز می شوم و او را نابود می کنم، یا باید کشته و در خرابه های شوش به خاک سپرده شوم.» موری در مورد قدرت نمایی رضاخان چنین می نویسد: «با این حال کاملاً روشن است که حتی اگر رئیس الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه شب بازی نیست که به خواست انگلیسی ها حرکت می کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه های ایشان بوده است. علی رغم گزارش هایی که از «پیروزی» نیروهای دولتی بر مزدوران شیخ محمره حکایت می کنند و با توجه به دستور نظامی که در بالا ذکر شد، به نظر می رسد که اوضاع جنوب چندان روبه راه نیست.» به هر حال، همه چیز منتظر ورود سر پرسی لورن بود که در 11 نوامبر وارد بغداد شد و فوراً به سمت محمره حرکت کرد. در آنجا جئوفری هاوارد(1)، معاون وی در امور شرق، به سر پرسی پیوست. وی به عنوان مترجم شیخ در مذاکرات شرکت داشت. همانطور که پیش از این ذکر شد، اولین باری نبود که سر پرسی برای سر عقل آوردن شیخ نقش مهمی ایفا می کرد. در سال 1923، زمانی که کلنل مک کرمک برای اولین بار تلاش کرد بر اموال شیخ مالیات وضع کند، «سر پرسی به سرعت خود را به محمره رساند تا شیخ را برای رویارویی با این اتفاق مهم و تکان دهنده آماده کند.»(2) اندکی بعد، جئوفری هاوارد فراخوانده می شود: «آقای هاوارد بیش از پانزده سال در ایران به سر برده است و کاملاً به زبان فارسی آشناست و مراحل پیچیده و مبهم سیاست ایران را به خوبی درک کرده و در [امور ایران] به استادی ماهر تبدیل شده است؛ این در حالی است که از زمان ورود وی به کشور تا زمان ترک آن در بهار سال جاری، آقای هاوارد تنها به عنوان معاون امور شرق، انجام وظیفه کرده است. به هر حال از زمانی که آقای دبلیو. ام. اسمارت(3) در بهار سال 1922 منصب معاون امور شرق را بر عهده گرفته است، وی به صورت غیررسمی در این سمت انجام وظیفه کرده است. افرادی چون چرچیل، اسمارت و هاوارد تمام عمر خود را صرف مطالعه مسائل ایران کرده اند و به نظر

1- Geoffrey Havard

2- گزارش موری، شماره 734، 1314/891.00، مورخ 14 نوامبر 1924

3- W. M. Smart

می رسد که تنها در این جایگاه است که می توانند به نحو احسن به دولت خود خدمت کنند و چنانچه به سوی مردمی اعزام شوند که با زبان و شیوه زندگی ایشان آشنایی ندارند، کار چندانی از پیش نمی برند. به هر حال، آقای هاوارد در طول مدت خدمت خود در ایران، شهرتی مثال زدنی در میان مردم ایران و همچنین بیگانگان به دست آورده است؛ وی در اجرای خواسته ها و گاهی اوقات سیاست های نابجای داونینگ استریت (دولت انگلستان) در این کشور، همواره به اصول اخلاقی پایبند بوده است.»(1) «فراخوان» هاوارد از ایران بسیار کوتاه بود. وی در سال 1926 دوباره به ایران بازگشت.

شایع شد که لورن مترصد است برای آشتی دو تحت الحمایه خود [رضاخان و خزعل] میانجیگری کرده و رضاخان نیز برای مصالحه با شیخ عازم محمره شده است. این شایعات مجلس را هوشیار کرد و نمایندگان مجلس که در غیاب رضاخان احساس قدرت می کردند، در 16 نوامبر جلسه محرمانه ای تشکیل دادند. در این جلسه مدرس شدیداً به «دخالتهای بی جای بریتانیا در امور داخلی ایران» اعتراض کرد. هنگامی که رضاخان از برگزاری این جلسه باخبر شد، تلگرامی به ژنرال مرتضی [یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران، ارسال و اعلام کرد که به هیچ وجه قصد ندارد با شیخ مصالحه کند و یا به انگلیسی ها اجازه دهد که او را تحت تأثیر قرار داده و راهنمایی کنند. این تلگرام به صورت گسترده ای در مطبوعات منعکس شد.

دخالت سر پرسی لورن باعث شد که شیخ و رضاخان تا حدودی تن به مصالحه دهند. در 18 نوامبر 1924، ذکاءالملک فروغی، وزیر خارجه و کفیل ریاست وزرا، متن تلگرام هایی را که میان رضاخان و شیخ رد و بدل شده بود، قرائت کرد. شیخ در تلگرام خود تسلیم رضاخان شده و به اشتباهات گذشته خود اعتراف کرد و خواهان بخشش شد. رضاخان نیز چنین پاسخ داد: «آقای سرداراقدس، من تلگرام شما را در شیراز دریافت کردم. من عذرخواهی و ندامت شما را پذیرفته و خواهان تسلیم بی قید و شرط شما هستم. رضاخان، رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا.»(2) موری از این تلگرام ها چنین برداشت می کند: «این تلگرام ها مرا به یاد حوادثی می اندازد که یک سال پیش رخ داد.

1- گزارش موری، شماره 770، 1320/891.00، مورخ 27 نوامبر 1924

2- گزارش موری، شماره 744، 1315/891.00، مورخ 18 نوامبر 1924

در آن زمان شیخ متوجه شد که دولت درصدد است بر اموال او مالیات وضع کند؛ لذا دست به فعالیتهایی زد که حکایت از شورش داشت. در 8 اکتبر 1923 این شیخ سالخورده متوجه شد که سفارت بریتانیا از او حمایت نخواهد کرد و او در برابر پیش روی نیروهای دولت مرکزی به خوزستان تنها خواهد بود، لذا تلگرام ذیل را به سردارسپه ارسال کرد: «از درگاه خداوند منان خواهانم که مرا در خدمت به شما پیروز گرداند. من بارها و بارها گفته ام که جنابعالی را تنها حامی خود می دانم و با خوشحالی بسیار و از صمیم قلب در خدمت گزاری به شما پابرجا خواهم بود. همچنین منتظر دیدار فرمانده قشون اعزامی و دریافت فرامین حضرتعالی هستم.» موری می افزاید: «اگر دولت مرکزی موفق شود املاک شیخ را به چنگ آورد، که این امر فعلاً محل تردید است، مطمئناً پول هنگفتی به جیب خواهد زد؛ چرا که شیخ تنها از فروش خرما، سالیانه 250000 پوند درآمد دارد.»(1) اما تقاضای «تسلیم بی قید و شرط»، شیخ را ناراحت کرد. در 23 نوامبر 1924، رضاخان تلگرام ذیل را از شیراز به رئیس ستاد کل ارتش ارسال کرد: «ستاد کل قشون، تهران؛ همانطور که مطلع هستید اینجانب تهران را به مقصد خوزستان ترک کردم. ورود من به شیراز با دریافت تلگرامی از جانب خزعل که در آن اظهار تمکین و فرمانبرداری کرده بود، مقارن شد. در پاسخ از او خواستم که بدون هیچ گونه قید و شرطی تسلیم شود و هدف من این بود که او را به تهران بفرستم و بدون جنگ و خونریزی وارد مرکز خوزستان شوم. از آنجا که خزعل هنوز پاسخی به ابلاغیه من نداده است، بیش از این سفر خود را به تعویق نخواهم انداخت. بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً به سمت محمره خواهم رفت. رضا، رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا.» موری در این باره می نویسد: «این تلگرام به گونه ای نگاشته شده که گویی ناپلئون آن را هنگام عزیمت به روسیه، ارسال کرده است: "بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً به سمت محمره خواهم رفت."» ژنرال امان الله میرزا، رئیس ستاد کل قشون، ابلاغیه زیر را منتشر ساخت: «حضرت اشرف، شیخ را تنها در شیراز به حضور خواهند پذیرفت. اگر شیخ خزعل در شیراز به حضور جناب عالی نیامد، باید در میدان

1- گزارش موری، شماره 751، 1317/891.00، مورخ 21 نوامبر 1924

جنگ با شما روبه رو شود.» (1)

در نوامبر 1924، سفارت بریتانیا با توجه به دستوری که از لندن دریافت کرد، یادداشتی را به دولت ایران تسلیم نمود که در آن با عملیات احتمالی در خوزستان مخالفت شده بود. موری اوضاع آشفته تهران را اینگونه توصیف می کند: «با اینکه اوضاع کنونی مشکوک به نظر می رسد و بسیاری بر این باورند که شیخ محمره و سردارسپه هر دو بازیچه دست بریتانیا هستند، اما دلایلی نیز وجود دارد که اثبات می کند بریتانیا لشکرکشی سردارسپه به جنوب را تشویق می کند تا اگر در آینده استفاده از قوای نظامی برای محافظت از چاه های نفتی در خوزستان ضرورت پیدا کرد، توجیه قابل قبولی داشته باشند. بسیاری از مردم ایران یقین دارند تمام این عملیات ها در جنوب، آغاز یک فاجعه بزرگ است و بریتانیای کبیر برای محافظت از داشته های خود در چاه های نفت شرکت نفت انگلیس- ایران، تمام نیروهای هندی خود را سرازیر دره کارون می کند. گفته می شود که اگر چنین رویدادی به وقوع بپیوندد، حاکمیت دولت بر بسیاری از استان های زرخیز ایران پایان خواهد یافت. به هر حال ممکن است تمام این پیش بینی های شوم برای ایران تحقق یابد. اما همانطور که در مراسله شماره 665 به تاریخ 30 سپتامبر 1924 اشاره کردم، لازم به ذکر می دانم که در گذشته عده ای در بریتانیا بر این باور بودند که با انتخاب شیخ خزعل به عنوان پادشاه عراق می توان امیدوار بود که وی استان پرثمر خوزستان را، که چاه های نفت شرکت نفت انگلیس - ایران نیز در آن قرار دارد، به عنوان کابین خود ضمیمه عراق کند.» (2)

موری همچنین متوجه شد که بریتانیا یادداشت دومی تسلیم دولت ایران کرده است و در آن متذکر شده است که طبق قرارداد نوامبر 1914، شیخ تحت الحمایه بریتانیا است: «دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا نمی تواند نسبت به اعمال دولت ایران بی تفاوت بوده و اشغال املاک شیخ و احتمالاً نابودی وی را بپذیرد.» در 1 دسامبر 1924، ذکاءالملک اعلامیه ای در روزنامه ها منتشر ساخت و «وجود چنین یادداشت هایی را که برخلاف حق حاکمیت ایران است، انکار کرد.» موری در این باره می نویسد: «ذکاء در برابر

1- گزارش موری، شماره 770، 1320/891.00، مورخ 27 نوامبر 1924

2- گزارش موری، شماره 771، 1321/891.00، مورخ 1 دسامبر 1924

وضعیتی که مخالفین به وجود آوردند، راه حل بسیار ساده ای به کار گرفت. وی صرفاً بدون اینکه پاسخی به این یادداشت ها بدهد، آنها را به سفارت بریتانیا بازگرداند؛ با این هدف که بتواند وجود چنین یادداشت هایی را انکار کند؛ چرا که اگر چنین یادداشت هایی پذیرفته شود، منازعات شدیدی در مجلس درخواهد گرفت. این معامله رضایت ایرانیان را به دنبال داشت و به نظر می رسد بریتانیا نیز، حداقل در حال حاضر، پرونده حوادث مذکور را بسته تلقی می کند.» (1)

در 2 دسامبر 1924، بودجه وزارت جنگ تصویب شد. مراحل تصویب بودجه در روزنامه کوشش به تاریخ 3 دسامبر منتشر شد: «در جلسه فوری که بعد از ظهر روز دوم دسامبر برگزار شد، مجلس با 77 رأی مثبت بودجه وزارت جنگ را برای سال مالی 1303 (22 مارس 1924 تا 21 مارس 1925) تصویب کرد. بر اساس این مصوبه، بودجه تخصیص یافته به وزارت جنگ 9/200/000 تومان خواهد بود. نمایندگان جناح اقلیت، از جمله زعیم، حائری زاده و مدرس، به شدت با تصویب این بودجه مخالف بودند؛ آنها مدعی بودند که 9/200/000 تومان بسیار بیشتر از مصارف واقعی وزارت جنگ خواهد بود. حائری زاده معتقد بود از آنجا که شمار واقعی نیروهای نظامی ایران، 20/000ست، این رقم می بایست تا 600/000 تومان کاهش یابد. مدرس نیز مدعی بود که شمار سربازان ارتش تنها 18/000ست و تعداد «مارشال»ها در ارتش بسیار فراوان است. سردارمعظم خراسانی، وزیر فواید عامه، اعلام کرد که در واقع 42/000 در خدمت ارتش هستند که حتی یک نفر از ایشان بی نیاز و غنی نیست.» موری با ضمیمه این قطعه از روزنامه، حادثه ذیل را نیز در گزارش خود ذکر می کند: «در 3 دسامبر 1924 دکتر میلسپو به من خبر داد که سردارسپه در «حرکت پیروزمندانه خود به سمت جنوب»، از مأمورین مالی و مقامات گمرکی در اصفهان و بوشهر، 27/000 وجه نقد تقاضا کرد که فوراً این خواسته اجابت شد و وجه موردنظر به حساب وی واریز شد. مسیو دکرکر، مدیرعامل اداره گمرک، که مدت زیادی در ایران بوده و تجربه فراوانی کسب کرده است. به محض اینکه متوجه شد سردارسپه در نظر دارد از بوشهر دیدن کند، به مأمورین اداره گمرک در این شهر دستور داد تمام عواید گمرکی جمع آوری

1- گزارش موری، شماره 778، 1322/891.00، مورخ 4 دسامبر 1924

شده را بدون معطلی به تهران منتقل کنند. با این حال دستور دیر به اداره گمرک بوشهر رسید و 2000 تومان از این عواید به دست نیروهای ارتش غصب شد.» (1)

«آزادسازی خوزستان» و عفو شیخ

موری در 16 دسامبر 1924 می نویسد:

با اشاره به گزارش های اخیر سفارت در مورد عملیات نظامی در خوزستان، مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم. همانطور که در بیشتر تلگرام ها مشاهده می شود، با رعایت و حفظ آبرو از جانب هر دو طرف، «جنگ» در سراشیبی پایان قرار گرفته است و اتفاقی برای مردم ایران رخ نداده است.» موری با مطالعه روزنامه های تهران که از پنجم تا دهم دسامبر 1924 منتشر شده اند، این روایت را نگاشته است. رضاخان شیخ را تهدید به جنگ کرد و او نیز در پاسخ به این چالش در 2 دسامبر چنین نوشت: «شما مرا - خدمتگزار جان نثار خود را - به هندیجان فراخواندید. بیماری و ناتوانی من اخیراً شدت گرفته، به طوری که مرا از انجام چنین خدمتی محروم گردانیده است... من یکی از پسران خود را خدمت حضرت اشرف می فرستم تا هم به عنوان راهنما در خدمت شما باشد و هم از جناب عالی کسب فرمان کند. به امید اینکه در آینده به دیدار حضرت اشرف نائل گردم.» پاسخ رضاخان به این نامه: «تلگرام شما را در لنگیر [از توابع بهبهان] و در قرارگاه ارتش دریافت کردم. از آنجا که در حال عزیمت به ده ملا هستم، همان طور که خود پیشنهاد کردید، به فرزند خود بسپارید که در آنجا به من ملحق شود.» تلگرام رضاخان به ژنرال مرتضی[خان یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران، در 8 دسامبر منتشر شد: «شورشیان پس از تحمل خسارات سنگین، شکست خورده و استحکامات ایشان به تصرف [نیروهای دولتی] درآمد. سپس این نیروها به همراه نیروهای ذخیره وارد رامهرمز شدند. بنابراین اکنون خوزستان از لوث وجود اشرار پاک شده است. چهارشنبه، 3 دسامبر، وارد ده ملا شدم. این شهر پیش از این قرارگاه نیروهای عرب بود. خزعل به خواست خود، یکی از فرزندان خود را برای

1- گزارش موری و ضمیمه، شماره 776، 369/891.00، مورخ 3 دسامبر 1924

راهنمایی، راهی ده ملا کرد. هنگام بازگشت، وی (خزعل) به ملاقات من خواهد آمد. من ظرف یک یا دو روز آینده حرکت خواهم کرد. نیروها به سمت رامهرمز حرکت خواهند کرد.»

موری گزارش می کند که سفیرکبیر ترکیه در مورد حوادث خوزستان به صورت نه چندان خوشایندی اظهارنظر کرد و گفت:

... یاد مراسم ختنه کنان در ترکیه افتادم؛ که هنگام انجام این عمل دردناک، با استفاده از نوازندگان و خوانندگان، حواس بیمار را از عمل منحرف می کنند» وی افزود: «حادثه خوزستان نیز به مثابه ختنه کردن ایران بود و اعلام «پیروزی» و جشن هایی که در تهران و دیگر مناطق ایران برگزار گردید، در حکم همان دلقک و خواننده و نوازنده بود.» رضاخان طی تلگرامی که در هشتم دسامبر، «آزادی» خوزستان را اعلام می کند. در همین تلگرام وی می افزاید: «من به میدان نفتون خواهم رفت و چند روز دیگر باز خواهم گشت.» تفسیر موری از این سفر چنین است: «این سفر مطمئناً همه چیز را برای او روشن خواهد کرد. او برای اولین بار متوجه خواهد شد که چرا ماجراجویی در خوزستان، تلاشی بیهوده و عملیاتی غیرممکن است و چرا دولت بریتانیا، چه از حزب کارگر و چه از حزب محافظه کار، هرگز به او اجازه نمی دهد زمام امور دره کارون را کاملاً در اختیار بگیرد و بر آن حکمرانی کند و دستیابی نیروی دریایی بریتانیا را به نفت ذیقیمت این منطقه به مخاطره اندازد.»

روزنامه های دهم دسامبر تلگرامی را از قول رضاخان منتشر ساختند که از این قرار است: «بیماری خزعل به او اجازه نداد که به محمره برود، لذا به ناصری بازگشت. او و مرتضی قلی خان بختیاری برای دیدن من و طلب بخشش، امروز صبح (6 دسامبر) نزد من آمدند و من نیز ایشان را عفو کردم.» توضیحات موری در این زمینه: «اشاره سربسته او به عفو ایشان و فقدان هرگونه عبارتی در مورد بخشش این دو تن باعث شد که بسیاری در تهران به این نتیجه برسند که پیروزی بر شیخ، در واقع شکست خوردن سردارسپه بود؛ و اربابان انگلیسی سردارسپه به او اجازه ندادند دشمن خود را از میان برده و اموال او را مصادره کند. تسلیم شیخ خزعل در واقع فاقد ارزش است و معنایی ندارد؛ چاپلوسی در ایران بسیار ارزان تمام

ص:329

می شود. این که «وی درخواست بخشش کرد و عفو شد» برخلاف آن چیزی است که چندی پیش به اطلاع من رسید. در 11 دسامبر ژنرال مرتضی خان،

فرماندار نظامی تهران به من خبر داد که شیخ «تنها برای جان خود امان گرفت» و او باید تمام سلاح های خود را تحویل داده و بیشتر اموال او نیز به نفع دولت مصادره خواهد شد. به نظر نمی رسد برای تحقق چنین مقاصدی، دولت بریتانیا زحمت سفر به محمره را بر سر پرسی لورن و آقای جئوفری هاوارد تحمیل کرده باشد. (1)

رضاخان پس از بازدیدی که از چاه های نفت به عمل آورد، برای زیارت عتبات عالیات به عراق رفت. تلگراف وی در 15 دسامبر از این قرار است: «به منظور تشکر و قدردانی از آرامش و صلحی که شامل حال تمام مردم ایران شده است، به عتبات عالیات (کربلا و نجف) مشرف می شوم و یک هفته در آنجا توقف خواهم کرد و خواسته ای را که همواره مایه تسلی خاطر من است برآورده خواهم کرد؛ و به زیارت اماکن مقدس خواهم شتافت.» توضیحات موری در این باره: «شکی نیست که بریتانیا در اوضاع کنونی، از بازدید رئیس الوزرا، حداکثر بهره برداری را خواهد کرد و تلاش می کند از طریق او سیاست های خود را در این کشور پیاده سازد... سردارسپه وقتی که تازه به قدرت رسیده بود، با غرور و تفاخر تمام، به خواسته های روحانیون بی توجهی می کرد؛ اما از زمانی که اعتبار و قدرت او به تدریج رو به ضعف نهاد، روز به روز بیشتر به روحانیون متحجر نزدیک شد تا بدین طریق جایگاه خود را تقویت کند.» اما روحانیون «همواره با سوءظن به رضاخان می نگریستند و او را غاصب می دانستند.» موری متذکر می شود از زمانی که رضاخان در جنبش جمهوری شکست خورد تلاش کرد «با نزدیک شدن به روحانیون مرتجع محبوبیت خود را بازیابد.» وی می افزاید: «وی در حرکتی مشابه، در بهار سال جاری، از مجتهدین بزرگ شهرهای مقدس عراق تمثالی از حضرت علی هدیه گرفت و سعی کرد از آن بهره برداری سیاسی کند. پس از این حرکت نه تنها روحانیون مخالف ایرانی به او توهین کردند و تصویر مذکور را تقلبی خواندند، بلکه عناصر لیبرال کشور نیز این حرکت را، مانور سیاسی بی ارزشی خوانده و

1- گزارش موری، شماره 795، 1324/891.00، مورخ 16 دسامبر 1924

او را تحقیر نمودند.» (1)

موری این قضیه را چنین ارزیابی می کند: «سردارسپه یکی از مضحک ترین ناکامی های دوره کاری خود را تجربه کرد. وی گول خورد و برای جنگ با شیخ محمره عازم خوزستان شده و اوضاعی آشفته و بسیار مفتضح به بار آورد. وی شیخ را در ناصری ملاقات و او را عفو کرد. سپس پسر او را با درجه سرهنگی به عنوان آجودان شخصی خود پذیرفت؛ و راهی عراق شد و پس از بازدید از بغداد و زیارت عتبات عالیات به تهران بازگشت. وی دست خالی از این سفر بازگشت و تنها صورت حسابی یک میلیونی به همراه خود آورد که احتمالاً مستشاران آمریکایی ملزم به پرداخت آن هستند. اینکه چه اسراری میان سردارسپه و شیخ رد و بدل شد، هنوز فاش نشده است و به نظر می رسد در آینده نیز فاش نگردد. اگر شرایط «تسلیم» شیخ شرایطی قابل قبول و سودمند بود، باور نکردنی بود که سردارسپه حرفی از آن نزند و آنها را منتشر نکند. به هر حال نتیجه تلاش ها و مبارزات سردارسپه، رضایتمندی بریتانیا را به دنبال داشت؛ و جای تعجب نیست که اگر انگلیسی ها به عنوان پاداش خدماتش به انگلستان، او را برای رسیدن به رأس قدرت در مملکت حمایت کنند، خواه این ریاست، ریاست جمهوری یا پادشاهی یا نیابت سلطنت باشد.» (2)

در 30 ژانویه 1925 شیخ در تلگرامی به ارتش ایران، پیشنهاد داد که تسلیحات و مهماتی را که از جنگ جهانی اول باقی مانده است، در اختیار ارتش بگذارد. موری می نویسد: «حسین علاء به من خبر داد که رئیس الوزرا دستور داده است 15000 تن از نیروهای نظامی در خوزستان باقی بمانند که البته محمره، محل سکونت شیخ، از این دستور مستثنی شده است. همچنین در شهرهای اطراف نیز فرمانداران نظامی جریان امور را به دست خواهند گرفت. بر اساس گفته رئیس الوزرا، شیخ «عاجزانه، التماس کرد» که اجازه داشته باشد اختیارات پیشین خود را در مناطق مختلف استان، حفظ کند و حتی حاضر است پول گزافی برای این منظور پرداخت کند، اما درخواست او رد شد. «پیروزی هایی» که رئیس الوزرا از آن دم می زد ثمرات بسیار ناچیز و اندکی به همراه

1- گزارش موری، شماره 815، 1325/891.00، مورخ 26 دسامبر 1924
2- گزارش موری، شماره 841، 1327/891.00، مورخ 10 ژانویه 1925

داشت. علی رغم اینکه اموال هنگفت شیخ نیز می بایست تسلیم سردارسپه می شد، وی بدون اینکه «پولی» دریافت کند، مجبور شد به تهران بازگردد و تنها

ثمره سفر او صورت حساب یک میلیونی بود که به زودی برای تصویب به مجلس ارائه خواهد شد.»(1) موری معتقد است علاوه بر هزینه های مالی، این قضیه می توانست ایران را از جانب روسها نیز در معرض خطر قرار دهد. سرگرم شدن دولت ایران در جنوب کشور، عرصه را کاملاً برای روس ها مهیا می کرد و ممکن بود آنها شمال ایران را به جولانگه خود تبدیل کنند.

وی متذکر می شود که «بسیاری بر این باورند که روس ها به خوبی متوجه شده بودند که تحت الحمایگانشان، یعنی ترکمن ها، در شرایط فعلی تهدیدی جدی [برای دولت ایران] هستند که می توانند به خوبی از آنها استفاده کنند. آنها امیدوار بودند که از طریق سردار [معزز] بجنورد[ی] نمایشی در شمال ایران به راه بیندازند که شباهت بسیاری به نمایش انگلیسی ها در جنوب داشته باشد. و چرا که نه؟ در این ماجرا مزایای سیاسی عظیمی نصیب بریتانیا شد؛ و ماجراجویی بدیمن سردارسپه در خوزستان، همسایه جنوبی ایران (انگلستان) را قادر ساخت اراده خود را بر این مملکت دیکته کرده و از این طریق دو طرف منازعه (خزعل و رضاخان) را تا حد یک رعیت جیره خوار تنزل دهد. روس ها همه اینها را به خوبی می دانستند؛ و عجیب بود که دست به اقدام مشابهی نزدند و سعی نکردند سردارسپه را وادار به قدرت نمایی در شمال کشور کنند.» (2)

دستگیری شیخ محمره

همانطور که در فصل بعدی آمده است، رضاخان پس از بازگشت از جنوب تلاش کرد با برکناری شاه خود را نایب السلطنه او قرار دهد. این تلاش نیز، همانند «جنبش جمهوری»، به شکستی مفتضحانه ختم گردید و موقعیت رضاخان را بیش از پیش تضعیف کرد. با این حال در آوریل سال 1925، اندکی از قدرت از دست رفته خود را

1- گزارش موری، شماره 914، 130/891.00، مورخ 19 فوریه 1925
2- گزارش موری، شماره 868، 1333/891.00، مورخ 25 ژانویه 1925

ص:332

بازیافت و بار دیگر دست به ارعاب مخالفین زد. رضاخان بسیار تلاش کرد شیخ را «داوطلبانه» به تهران آورد اما موفق نشد. در بیست و سوم آوریل 1925 یا نزدیک به این تاریخ، با توسل به دوز و کلک او را از بصره، جایی

که به آن گریخته بود، بازگرداندند و پس از دستگیری به اهواز منتقل کردند. وی در 5 می 1925 راهی تهران شد و به زودی وارد پایتخت گردید. موری تردید ندارد که تنها گذاشتن و خیانت به شیخ بیچاره، بخشی از سیاست جدید بریتانیا بود که در آن یک تحت الحمایه دیرین فدای رضاخان می شد اما حوادث خوزستان به شدت از اعتبار رضاخان در نزد ایرانیان کاست:

رضاخان پس از این که قول داد یا شیخ و تمام برنامه های او را از میان بردارد یا «خود در میدان جنگ کشته شود»، راهی خوزستان شد؛ اما هیچ یک از این وعده ها عملی نشد و شکی نیست که این خلف وعده از اعتبار او در نزد تمام مردم هوشیار ایران بسیار کاست و این بدگمانی را بیش از پیش تقویت کرد که او خود را به طور جبران ناپذیری در دستان بریتانیا، یعنی همان ولی نعمتان شیخ، انداخته است. از روزی که رئیس الوزرا از خوزستان بازگشته است، این احساس در میان مردم قوت گرفته است و به محض این که مشخص شود او شیخ را «عفو» و او را با تمام املاک و اموال گزافش آزاد کرده است، هیچ یک از جشن ها و پایکوبی ها که به یمن ورود پیروزمندانه او برگزار گردید نمی تواند شکست او را در این جنگ بپوشاند.

موری در مورد خیانت بریتانیا و دل کندن از شیخ محمره و خدمات ارزشمند و صادقانه او به انگلیسی ها در روزهای سخت جنگ جهانی اول، چنین می نویسد:

در 3 می، با سر پرسی لورن در مورد شیخ و حوادث مربوط به او به گفت و گو نشستیم. وی خیلی بی پرده در مورد دولت خود و منافع بریتانیا در خوزستان و حمایت از خزعل اظهارنظر می کرد. لورن می گفت که در آغاز کارش به عنوان وزیرمختار انگلستان در تهران، وارث انبوه تعهدات ناجوری شده بود که سر پرسی کاکس در طول جنگ [جهانی اول] به شیخ داده بود. همین تعهدات و قول و قرارها موجب شده بود که موضع شیخ در برابر دولت مرکزی بسیار سخت و پیچیده شود.

ص:333

وی بارها این اوضاع را به مرحوم لرد کرزن، وزیر امور خارجه وقت، گزارش کرده و خواستار لغو این تعهدات شده بود تا وضع و جایگاه شیخ در تهران تحت قاعده ای درآید. اما راه به جایی نبرده بود. وی حتی در زمان اعزام قوای دولتی به عربستان و نیز به هنگام اعزام مک کرمک به محمره برای حل و فصل امور مالی و بدهی های مالیاتی شیخ به تدریج از حمایت انگلستان از

شیخ کاسته بود. لرد کرزن اندکی پیش از مرگ به این نتیجه رسید که سیاست های او در ایران کهنه و پوسیده شده است و می بایست تغییری در رفتار سیاسی خود نسبت به این کشور ایجاد کند. «از بین رفتن یکی از تحت الحمایه های قدیمی» و «بی تفاوتی» انگلیسی ها دلیلی بر این مدعاست که بریتانیا برای حفظ منافع خود در ایران، سیاستهای خود را تغییر داده و دیگر به فرماندهان مزدور محلی [در ایران] نیازی ندارد. به نظر من، سر پرسی کاکس دولت خود را از شرایطی بسیار دشوار در ایران رهایی بخشید و به همین دلیل مستحق هرگونه قدردانی است. با مرگ او یکی از شاخص ترین چهره های [تأثیرگذار در] تاریخ امروز ایران، از میان رفت. پس از تسلط بریتانیا بر خلیج فارس و جنوب ایران خزعل با انتهاز فرصت، قدرت و ثروت انبوهی به چنگ آورد و به جایگاه استواری دست یافت و تا زمانی که دولت مرکزی ضعیف و ناکارآمد بود، خللی بر این جایگاه وارد نشد... وی نماد بارز سیاست «تفرقه بینداز، حکومت کن» بود، سیاستی که به وسیله خالق خزعل، لرد کرزن، در ایران دنبال می شد؛ و همو به گفته سر پرسی «دو نشان، از عالی ترین نشان های سلطنتی انگلستان را به خزعل اعطا کرد.» وی [شیخ خزعل] در دوران شکوفایی خود، ارتشی کاملاً مسلح و آماده از مزدوران عرب و تعدادی قایق توپ دارو مسلح در اختیار داشت؛ جدای از این، خرید و فروش تمام خرمای خوزستان در اختیار وی بود که سالانه 250000 پوند برای او درآمد داشت. از آنجا که وی به کمک بریتانیا به چنین جایگاهی دست یافت، به نظر من سیاست کنونی و سیاست های انگلیسی ها در قبال تحت الحمایه پیشین خود، دلیل دیگری است بر عظمت نبوغ آنگلوساکسونی: سازش. خزعل صادقانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد.

هیچ کس به اندازه سر پرسی لورن از این ماجراها خبر ندارد؛ که به نظر من راه را

ص:334

برای دولت بریتانیا باز کرد تا بتواند از زیر همه قول و قرارها و تعهداتش با شیخ بزند. لورن پیشاپیش راه فرار را هم تدارک دیده بود: رضاخان. اینکه وی در تحقق این مورد اخیر موفق بوده است یا خیر، جای سئوال است، اما شکی نیست که توانسته است به خوبی بر دیکتاتور ایران فائق آید و او را تحت کنترل خود درآورد. (1)

در 10 می 1925، شیخ به تهران رسید و «بدون تعلل خود را خاشعانه تسلیم رضاخان کرد و رضاخان نیز برخورد دوستانه ای با او داشت و به شیخ اجازه داد در خانه سردار محتشم مستقر شود؛ شیخ در تمام مدت اقامت موقت خود در تهران در آنجا ساکن شد.» تفسیر موری از این قضیه چنین است: «با اینکه شیخ زندانی محسوب نمی شود، از روزی که وارد تهران شده است، تحت نظارت شدید قرار گرفته است و تا آنجا که بنده اطلاع دارم، تنها کسی که اجازه دیدن او را دارد، سر پرسی لورن، وزیرمختار بریتانیاست. شیخ برای سر پرسی لورن توضیح داد که مراحم دولت ایران شامل حال او شده است.» هنگامی که شیخ و رضاخان با یکدیگر ملاقات کردند «اتفاقی رخ داد که یادآور روزهای گذشته رضاخان و رفتار بی رحمانه و ظالمانه او بود.» موری این حادثه را چنین توصیف می کند: «خبر رسید یکی از روحانیون بانفوذ به نام شیخ اسدالله خرقانی اخیراً رژیم فعلی را تقبیح کرده و مدعی شده است «از زمانی که رضاخان قدرت را در ایران به دست گرفته، این مملکت روی آرامش و نظم به خود ندیده است.» از این رو، رئیس الوزرا دستور داد فوراً او را دستگیر کنند. بر حسب اتفاق و به احتمال زیاد شاید با یک برنامه از پیش تعیین شده، خرقانی به هنگامی که رضاخان با شیخ شکست خورده محمره گفتگو می کرد، کت بسته وارد شد. این صحنه، صحنه ای بسیار عالی برای هنرنمایی رضاخان بود و او نیز خود را مهیای بهره برداری از چنین فرصتی کرده بود. پس از اینکه چند فحش و ناسزا نثار شیخ اسدالله خرقانی کرد، مشت محکمی به صورت او زد و او را نقش بر زمین کرد و به مأمورین دستور داد که او را به خارج از خانه منتقل کنند. ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران، موظف شد او را تحت پیگرد قرار داده و بدون معطلی او را به هر مجازاتی برساند «حتی اگر مجازات

1- گزارش موری، شماره 1051، 1351/891.00، مورخ 5 می 1925

وی مرگ باشد!» چنین رفتاری با کسانی که نارضایتی رضاخان را برانگیزند، چیزی نبود مگر رویدادی برای تحقیر کردن و اهانت نمودن به شیخ سالخورده.» موری می افزاید: «اقبال السلطنه، خان شورشی[!] ماکو، پس از اینکه اموالش توسط قشون مصادره شد، در زندان به هلاکت رسید؛ شیخ با مدنظر قرار دادن چنین سرنوشتی احتمالاً خود را خوش اقبال و پیروز می بیند.» (1)

روزنامه ایران در 15 می 1925، خبر از نامه ای می دهد که سردار اجل، پسر شیخ خزعل نگاشته و رئیس مجلس آن را در جلسه 14 می 1925 مجلس قرائت می کند. این نامه نیز از «خوش رفتاری» با شیخ محمره حکایت دارد: «حضرت اشرف، رئیس مجلس. کسالتی که عارض شد، مرا از پذیرش عضویت در مجلس، معذور ساخت. بنابراین لطفاً استعفای مرا پذیرفته و به عشیره (بنی طرف خوزستان) خبر دهید که نماینده دیگری برای مجلس انتخاب کنند. 9 شوال (3 می 1925)، عبدالحمید. (سردار اجل).» (2)

در 8 ژوئن 1925، رضاخان برای دیدار «مردم باوفا و پرشور آذربایجان» تهران را به مقصد این ایالت ترک کرد. موری در این زمینه می نویسد: «بر اساس اخبار موثقی که به دست من رسیده است، هدف اصلی رئیس الوزرا از این سفر، جلب رضایت روسها بود؛ «عزیمت» رئیس الوزرا به جنوب ایران برای سرکوب شیخ محمره و بازگشت او به تهران به دستور مقامات بریتانیا در عراق، نارضایتی روس ها را برانگیخته است.» (3)

ناآرامی و آشوب در جنوب

سر کنسول فولر در گزارشی تحت عنوان «تجمع بیش از حد نیروی نظامی در جنوب ایران» می نویسد: «مسیر کاروان ها تقریباً از لوث راهزنان پاک شده، اما نیروهای نظامی این خلأ را پر کرده و به جای آنان دست به غارت کاروان ها می زنند. مکاریانی که از اینجا به شیراز سفر می کنند، به شدت از این ماجرا شاکی هستند. غالباً سربازها به بهانه «نیاز ارتش» 10 تا 30 قاطر از کاروان این افراد مصادره می کنند، اما نه به این دلیل که

1- گزارش موری، شماره 1088، 1353/891.00، مورخ 15 می 1925

2- گزارش موری و ضمیمه، شماره 1121، 29/891.032، مورخ 31 می 1925

3- گزارش موری، شماره 1153، 1395/891.00، مورخ 18 ژوئن 1925

واقعاً به آنها نیاز دارند، بلکه به منظور باج گرفتن و معمولاً مبلغی که از این طریق به دست می آورند از قیمت قاطرها بیشتر است. مکاریان خواهان توقیف چنین راهزنی هایی نیستند، بلکه از این شاکی هستند که وجه ثابتی از ایشان درخواست نمی شود و هر بار مبلغ خاصی مطالبه می گردد. این قضایا باعث

شده است تنها سیستم ترابری که این منطقه را به مرکز ایران متصل می کند، دچار سردرگمی و کاستی گردد. راننده ای در یکی از گاراژهای بوشهر حاضر نشد در برابر 12 دلار ماشین خود را در اختیار سربازها قرار دهد، چرا که استطاعت چنین کاری را نداشت. لذا مورد ضرب و شتم ایشان قرار گرفت و روانه زندان گردید. یکی از کارمندان یک شرکت معتبر انگلیسی در این منطقه که در عین حال نماینده شرکت نفت استاندارد اویل و شرکت اتومبیل سازی فورد نیز بود، از طرف مدیر شرکت موظف شد یادداشتی به اداره گمرک تحویل دهد. چون مراجعه او به گمرک مقارن ظهر بود، به او اجازه ندادند؛ و چون کار به اعتراض و مشاجره لفظی کشید، حسابی او را کتک زدند. یکی از نگهبانان ایرانی اداره قرنطینه بریتانیا مورد حمله و تعدی یک افسر نظامی قرار گرفت و هنگامی که تلاش کرد از خود دفاع کند، به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت و روانه زندان گردید. اکنون سربازها مدعی هستند که وی می بایست اعدام شود چرا که وی به یک افسر نظامی که یونیفورم به تن داشته حمله کرده است.» شکایت ها همچنان ادامه داشت اما کسی اهمیت نمی داد و رسیدگی صورت نمی گرفت: «در بندرلنگه و روستاهای اطراف در شرایط به شدت وخیم گزارش شده است و هیأتی از وجوه اعیان شهر اکنون به بوشهر آمده اند و رسماً به والی شکایت برده اند... شکایات به مقامات بالاتر ارجاع داده شده است اما بعید به نظر می رسد که افراد توانمند و صدیقی پیدا شوند که بتوانند این نیروهای نظامی را تحت کنترل درآورند. انگلیسی ها نگرانند و شک ندارند که دیر یا زود یک اروپایی به ضرب گلوله کشته می شود.» (1)این پیش بینی درست از آب درآمد و اندکی بعد یک انگلیسی به ضرب گلوله کشته شد.

در حادثه ای که دالس آن را «گوشه ای جالب از دیپلماسی بریتانیا» نامیده است، یک انگلیسی در فارس کشته می شود:

1- گزارش فولر، 50/891.20، مورخ 21 می 1924

ص:337

مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در تاریخ 29 اکتبر اخباری به تهران رسید. حاکی از اینکه، چند روز پیش از این تاریخ، یکی از اتباع بریتانیا به نام کاکس، که از سکنه شیراز بود و در امور حمل و نقل و اتومبیل رانی در جنوب ایران دست داشت، در جاده بوشهر شیراز در روستایی به نام کنار تخته، در 60 مایلی شیراز، به قتل رسیده است. ماجرای این قتل تا اندازه ای غیرعادی

است و شرح آن در چنین زمان و موقعیتی جالب به نظر می رسد؛ اکنون تنها چند ماه از کشته شدن سرگرد ایمبری می گذرد و همچنان چشم ها به دولت بریتانیا خیره مانده است که در این شرایط چه تدبیری می اندیشد. ماجرا از این قرار است که کاکس در 27 اکتبر به همراه یک انگلیسی دیگر از بوشهر به سمت شیراز در حرکت بوده است. پس از عبور از روستای مذکور، که در نهایت در آنجا نیز کشته شد، ماشین آنها با صخره ای برخورد کرده و خسارت سنگینی به آن وارد می شود، آنچنان که ایشان مجبور می شوند به کمک چند تن از اهالی منطقه ماشین را بلند کنند. وی به روستا بازمی گردد و از ژاندارم هایی که در آنجا مستقر بودند، درخواست کمک می کند. میان شماری از ژاندارم ها و کاکس مشاجره ای درمی گیرد و کاکس مشت محکمی به شکم یکی از آنان می کوبد و او را بیهوش می کند. همقطاران سرباز مجروح فوراً کاکس را توقیف می کنند. وضعیت ژاندارم مجروح رو به وخامت می رود و حتی علائم مرگ در او ظاهر می شود. ژاندارم ها با خونسردی کامل به کاکس می گویند که اگر رفیق آنها کشته شود، او نیز کشته خواهد شد. یک ساعت و نیم بعد که فرد مجروح درگذشت، ژاندارم ها تهدید خود را عملی ساخته و کاکس را در کمال خونسردی اعدام می کنند. هنگامی که این خبر به تهران می رسد، سفارت بریتانیا به کنسول خود در شیراز دستور می دهد به محل قتل رفته و از جزئیات حادثه باخبر شود. این جزئیات که از طریق نامه ارسال شده، هنوز به تهران نرسیده است.

موری می افزاید:

به نظر می رسد آقای اسموند اووی، کاردار سفارت بریتانیا تا حدودی از این ماجرا باخبر بود. وی در 3 نوامبر به من خبر داد که به تازگی ماجرا را به اطلاع دولت خود رسانده است، چرا که تا آن زمان اطلاعات چندانی از حادثه در دست نداشته

ص:338

است. اینکه آیا دولت وی خواهان اعدام قاتلان می شود یا خیر، از حوزه اطلاعات و اختیارات او خارج است. وی اذعان داشت کاکس به دلیل قتلی که خود مرتکب شد، به دست ایرانی ها کشته شده است؛ بنابراین شکایت علیه ایشان چندان هم روشن و بمورد نیست. اوضاع در تهران به گونه ای است که به نظر می رسد دولت بریتانیا در حال حاضر قصد ندارد قضیه قتل کاکس را پیگیری کند، زیرا نمی خواهد اوضاع سیاسی کنونی را که بسیار به نفع ایشان است

خراب کند. سفارت بریتانیا امروز صبح خبر داد که اقداماتی که تاکنون برای دستگیری قاتلین صورت گرفته، به نتیجه نینجامیده است.»(1) در 30 نوامبر 1924 موری می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که پیش بینی من درست از کار درآمد و سفارت بریتانیا مترصد است که این ماجرا را بی سر و صدا ختم کند. برخلاف اظهارات رضاخان، سردارسپه و رئیس الوزرا، که گفته است قاتلین به سزای عمل خود خواهند رسید، تاکنون هیچ اقدام مؤثری برای دستگیری ایشان صورت نگرفته است و این در حالی است که محل تقریبی ایشان مشخص است. هیچ یک از وعده هایی که در مورد اعدام قاتلین و دریافت غرامت برای بیوه و فرزندان مقتول داده شده بود، تاکنون عملی نشده است. آقای ادموند مانسون،(2) مستشار سفارت بریتانیا، در 30 نوامبر به من خبر داد که سفارت در نظر دارد تا زمان عادی شدن اوضاع جنوب ایران، پیگیری قتل کاکس را به تعویق بیندازد.(3)

با قتل کاکس، اندکی پس از قتل ایمبری، به موری ثابت شد که اظهارات مدرس در 10 اکتبر 1924 صحت داشته است: «اگر شخص وزیرمختار بریتانیا در یکی از خیابانهای تهران کشته می شد، سفارت این کشور وانمود می کرد که وی در اثر سکته قلبی از دنیا رفته است و بدین ترتیب از به خطر افتادن روابط دولت خود با ایران جلوگیری می کرد.» (4)

اوضاع همچنان در جنوب وخیم گزارش می شد. فولر در 30 مارس 1925

1- گزارش موری، شماره 391.4123،Cox-725، مورخ 6 نوامبر 1924
2- Edmond Monson
3- گزارش موری، شماره 391.4123،Cox-772، مورخ 30 نوامبر 1924
4- گزارش موری، شماره 688، Im1/353123، مورخ 16 اکتبر 1924

می نویسد: «عشایر تنگستانی در نزدیکی بوشهر، که در زمان اشغال انگلیسی ها مشکلات فراوانی را به وجود آوردند، یکبار دیگر سر به شورش برداشته اند. آنها روستاها و منازل اطراف بوشهر را غارت کرده و روزی نیست که اموال شماری از مردم بومی منطقه را به یغما نبرند. کدخدا یا فرمانده نگهبانان روستایی، موظف شده است از مناطق دور افتاده اطراف بوشهر محافظت کند اما متأسفانه اکنون ده ماه است که حقوقی دریافت نکرده است. وی به سختی افراد خود را نگاه داشته و برای نجات ایشان از گرسنگی مجبور شده است

اموال خود را بفروشد. در چنین شرایطی وی نمی تواند برای محافظت از روستا اقدامی صورت دهد.»(1) سرانجام در تابستان سال 1925 رهبر شورشیان تنگستانی دستگیر شد و دولت مرکزی تلاش کرد این عشیره را خلع سلاح کند: «سرنوشت 20 سرباز ایرانی که برای تحقیق به محل اعزام شده بودند بسیار جالب است. هنگام ورود به شهر با چند ریش سفید برخورد کردند که به سربازها گفتند تفنگداری در این روستا وجود ندارد؛ و اگر باور ندارند می توانند روستا را جستجو کنند. سربازها وارد روستا شده و هرگز از آن خارج نشدند. شمار دیگری از سربازان ایرانی که در روستاهای دیگری مستقر بودند، چند زن روستایی را مورد اذیت و آزار قرار دادند. روستاییان به فارس زبانها اندکی مهلت داده و از ایشان خواستند که روستا را ترک کنند. عده ای تعلل ورزیده و کشته شدند. یک سرباز ایرانی دیگر چند روز پیش کشته شد. شماری از نیروهای نظامی برای تنبیه مردم این روستا از زمین و دریا به این منطقه اعزام شدند.» فولر همچنین می افزاید: «دشمنی ای که این قبیله با دولت دارد منطقه را برای نیروهای نظامی که برای جستجوی در این روستاها اعزام می شوند، ناامن کرده است.» انتظار می رفت دولت مرکزی در پاییز حمله گسترده ای علیه تنگستانی ها به راه بیندازد. در آن تاریخ «2000 تن از نیروهای نظامی ایران، این روستاها را پیاپی مورد حمله قرار خواهند داد و تلاش می کنند شورشیان را خلع سلاح کنند.»(2) پس از «آزادسازی» خوزستان، چند هنگ قشون در این استان مستقر شد: «نیروهایی که به تازگی وارد محمره شده اند، کاملاً منفورند. همانگونه که به شیخ مستبد نگاه می شد، به آنها نیز نگاه

1- گزارش فولر، شماره 91، 1348/891.00، مورخ 30 مارس 1925

2- گزارش فولر، شماره 60، 58/891.20، مورخ 21 آگوست 1925

ص:340

می شود؛ اما مردم منطقه اکنون متوجه شده اند که حکمرانی خودخواهانه خانواده عرب [شیخ خزعل] بسیار قابل تحمل تر از خودسری افسران نظامی است. در اهواز نیز اوضاع به همین منوال است؛ اما از آنجا که نفوذ اعراب در آنجا کمتر است، وخامت اوضاع به اندازه محمره نیست.»(1) فولر گزارش می کند به دنبال تقویت نیروها در این منطقه، اوضاع همچنان پرتنش و وخیم باقی ماند: «بی نظمی در محمره ادامه خواهد داشت، چرا که جمعیت غالب این منطقه عرب و از حامیان شیخ هستند و از جانب اعراب عراق نیز حمایت می شوند... به دنبال خشکسالی، قحطی سراسر خوزستان و عراق را فراگرفته است و

حامیان شیخ خزعل به راحتی مردم را تحریک می کنند؛ شمار زیادی از ملازمین مسلح وی شغل خود را از دست داده اند.» وی حمله ای را که در 24 جولای 1925 به محمره صورت می گیرد، چنین توصیف می کند: «حدود 300 مرد مسلح وارد شهر شدند. تنها 50 سرباز ایرانی از این شهر محافظت می کردند. 25 نفر برای نگهبانی از اداره گمرک، بانک و دیگر مناطق و نیمی دیگر به صورت ذخیره آماده خدمت بودند. سربازان ایرانی با سنگر گرفتن در پشت کیسه های شنی مستقر بر روی بام، به خوبی مقاومت کردند و شورشیان عرب موفق نشدند بانک و دیگر اماکن محافظت شده را تسخیر کنند. بنابراین راه به جایی نبرده و پس از غارت بازار، با سر و صدای زیاد شهر را ترک کرده و یا وادار به ترک شهر شدند. بر اساس گزارش محرمانه نماینده بریتانیا در این منطقه، که اجازه دادند من هم آن گزارش را ببینم، در اولین شب 130 عرب داخل شهر کشته شدند و 100 نفر دیگر در جنگ های خارج از شهر به قتل رسیدند. صدمه ای به هیچ یک از سربازان ایرانی وارد نشد اما یک تبعه انگلیسی زخمی و تبعه دیگر کشته شد؛ هر دوی این اتباع هندی بودند. روز بعد، نیروی کمکی از اهواز عازم این منطقه شد و یک دسته از سربازان هنگ «پهلوی» نیز ضمیمه این هنگ شد. بریتانیا نیز نیروهای خود را روانه اهواز کرد و یکی از قایق های جنگی خود را درخلیج فارس نیز به خدمت گرفت. اما از آنجا که آرامش منطقه به سرعت برقرار شد، دلیلی برای دخالت وجود نداشت. اوضاع شهر آرام و بیشتر مغازه های بازار تعطیل است. همچنان شمار زیادی از اعراب به همراه خانواده ها و احشام خود از طریق رودخانه به عراق

1- گزارش فولر، شماره 59، 57/891.20، مورخ 22 آگوست 1925

می گریزند. چند روز پیش شورشیان عرب مجدداً دست به اقدام نظامی زدند و گفته می شود 100 تن از ایشان به هلاکت رسیده اند بدون اینکه حتی یک نفراز نیروهای ایرانی زخمی شود. نیروهای ایرانی کاخ شیخ را به تصرف خود درآوردند. زنان بسیار و فرزندان بی شمار وی نیز در کاخ دیگر او در بصره زندگی می کنند. خود وی نیز به همین کاخ [در بصره] پناه برده بود که مقامات ایرانی با متوسل شدن به دوز و کلک او را به ایران آورده و دستگیر کردند. در این کاخ (در ایران) مقدار زیادی طلا و تفنگ انگلیسی یافت شد، که مقامات ایرانی سعی کردند آن را نشانه ای از دخالت بریتانیا در این ماجرا، جلوه دهند. بریتانیا این اظهارات را رد کرد و مدعی شد بریتانیا به جبران خدمات شیخ و

بیمارستانی که در اختیار نیروهای انگلیسی گذاشت، چند سال پیش مقداری پول، تفنگ و تعدادی کشتی در اختیار شیخ قرار داده است. فرمانده قشون جنوب به منظور دریافت صندوق های طلایی، که از کاخ شیخ محمره بیرون آورده شده است، در نوزدهم ماه جاری بوشهر را ترک کرد.» (1)

1- گزارش فولر، شم 60، 58/891.20، مورخ 21 آگوست 1925

ص:342

فصل نهم

ماجرای نیابت سلطنت

ص:343

رضا [خان] پس از غیبتی تقریباً دو ماهه در اول ژانویه 1925 با مراسم و تشریفات مفصل از جنوب به تهران بازگشته بود. «دار و دسته با وفایش ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران، کلنل محمد خان، رئیس نظمیه، و کلنل کریم خان، رئیس بلدیه»(1) طاق نصرت هایی بسته و این نمایش را به راه انداخته بودند. حسین علاء به موری خبر داده بود که گروهی از افسران ارتش به رهبری سه فرد مزبور، قصد دارند که به هنگام بازگشت رضا [خان] او را به ساختمان شهرداری ببرند و شاه اعلامش کنند. رضا [خان] پس از با خبر شدن از این ماجرا، با ارسال تلگرامی از قزوین از آنها خواسته بود که دست نگه دارند؛ با وجود این، هنگامی که پا به تهران گذاشت آشکارا از ادای احترام به ولیعهد طفره رفت: «با توجه به اینکه او پس از شکست جنبش جمهوری خواهی از هیچ تلاشی برای تحبیب خود نزد این شاهزاده فروگذار نکرده و مکرراً به دیدار او رفته بود، بدون تردید طفره رفتن او نیز بی دلیل نبوده است.»(2) وابسته نظامی روس در معیّت همکاران انگلیسی و فرانسوی خود برای استقبال از رضا [خان] تا نزدیکی مهرآباد رفته

1- موری، گزارش شماره 842، 891.00/1328، مورخ 10 ژانویه 1925
2- موری، گزارش شماره 852، 891.00/1332، مورخ 17، ژانویه 1925

ص:344

و «پس از خوش آمد گویی به سردار سپه، به خاطر پیروزیش در جنوب و اینکه توانسته بود از ایران فئودالی، کشوری قدرتمند و مستقل بسازد، به او تبریک و تهنیت گفته بودند.» ولی برغم انکار سفارت شوروی، «به هر حال شکی نیست که سفارت واقعاً پول آن طاق نصرت را داده و این کارش در حق دولت ایران مسلماً بی طمع نبوده است.» ولی مهمتر از این طاق نصرت، که شاهانه تر از هر طاق نصرت دیگری بود که برای استقبال از یک شاه بسته اند، مانور بلشویک ها برای نجات سردار سپه از آغوش بریتانیا بود، پیش از آنکه دیگر خیلی دیر شود.»(1) فولر در گزارشی با عنوان «ورود ظفرمندانه وزیر جنگ، سلطنت طلبان را دچار ترس و واهمه کرده است»، می نویسد:

بازگشت رضاخان، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، پس از سرکوب شیخ محمره، با چنان مراسم و تشریفاتی برای ورود پیروزمندانه اش به تهران همراه بود که اخیراً برای هیچ شاهی برگزار نشده است. ساختمان های دولتی را تزئین کرده بودند، در تمام طول راه طاق نصرت هایی بسته بودند، چهار هواپیما پیامهای تبریک و تهنیت بر روی سر مردم می ریختند، هنگام عبورش از زیر طاق نصرت، شتری برایش قربانی کردند، و عملاً همه مردم شهر برای دیدنش از خانه های شان بیرون زده بودند. با وجود این، بازگشت او مناسبتی نبود که مردم را چندان هیجان زده کند. جمعیت گاه هورا می کشید اما ظاهراً بیشتر جذب آن منظره باشکوه شده بود. خود او هم همانند یک فاتح وارد تهران نشد، بلکه با اونیفورم سفر و سوار بر یک اتومبیل به سرعت از خیابان ها عبور می کرد و به ندرت سری تکان و یا به جمعیت توجهی نشان می داد. نگرانی درباریان کاملاً آشکار بود. یکی از درباریان که با اتومبیلش به سمت محل مراسم می رفتیم چندین بار به راننده هشدار داد مبادا در این خیابان های پر ازدحام به کسی بزند چون احساسات ضد درباری جمعیت برانگیخته می شود و ممکن است به شورش بکشد. ولیعهد تمام بعد از ظهر را با نگرانی در کاخش سر کرد، و بلافاصله پس از خاتمه مراسم امین ترین درباریانش را فراخواند و از آنها درباره رفتار رضاخان و نحوه استقبال مردم پرسید. او نگران بود که مبادا اتفاقی بیفتد و بلافاصله منجر به سرنگونی او و شاه شود. شایعاتی بر

1- موری، گزارش شماره 842، 1328، 891.00، مورخ 10 ژانویه 1925

سر زبان هاست که رضاخان می خواهد قدرت را کاملاً قبضه کند. یکی از طرفداران صمیمی اش به یکی از شهروندان آمریکایی گفته است که رضا [خان] برای جلب حمایت روحانیون به کربلا رفته بود و هم اکنون طرفداران زیادی در مجلس برای خودش جمع کرده است که در ماه مارس او را نایب السلطنه اعلام می کنند، و چند ماه بعد هم به خواسته مردم گردن می نهد و می گذارد شاهش کنند. (1)

البته این فقط سلطنت طلبان نبودند که به هراس افتاده بودند. رضا [خان] از دست چند تن از اعضای کابینه از جمله ذکاء الملک، کفیل ریاست وزرا و وزیر مالیه، هم ناراضی بود تا حدی که موری پیش بینی می کرد که او بالاخره استعفاء خواهد داد. موری می افزاید که مشارالملک، وزیر خارجه، نیز ممکن است تغییر کند: «چون نشان داده که یکی از سرسپردگان اربابان انگلیسی اش است که از مستخدمی معمولی وثوق الدوله، رییس الوزرای بسیار انگلیسی دوست ایران و حامی سرسخت قرارداد انگلیس و ایران، به این مقام و نفوذ رسانده اند، تغییر و جابجایی اش به نفع آمریکاست.»(2) هیچ یک از این افراد تغییر نکرد.

شور و اشتیاق رضا [خان] برای رسیدن به «نیابت سلطنت»

چند روز پس از بازگشت رضا [خان]، ارباب کیخسرو به دیدار وزیرمختار شوروی رفته بود:

از قرار معلوم صراحتاً از وزیرمختار شوروی پرسیده است چنانچه رژیم ایران در آینده ای نزدیک تغییر کند، موضع دولتش در قبال این مسئله چه خواهد بود. رفیق شومیاتسکی(3) هم بدون تأمل پاسخ داده است که بلشویک ها از چنین تغییری استقبال خواهند کرد و هیچگونه مخالفتی با آن نخواهند داشت.

البته موری چندان مطمئن نبود:

علی رغم ضمانت های رفیق شومیاتسکی، و با توجه به سلطه کامل انگلیسی ها بر رئیس الوزرا از زمان ختم غائله عربستان [خوزستان]، نمی توان باور کرد که روس ها

1- فولر، گزارش شماره 46، 891.00/1334، مورخ 10 ژانویه 1925
2- موری، گزارش شماره 838، 891.002/145، مورخ 9 ژانویه 1925

ص:346

بدون قید و شرط از هر اقدامی که او ممکن است در حال حاضر برای تغییر رژیم انجام بدهد حمایت کنند. سیاست آنها در گذشته و همچنین امروز این است که اصولاً با اهدافی که از جانب انگلیسی ها حمایت می شود، مخالفت کنند. این سیاست در آغاز جنبش جمهوری خواهی به وضوح خودش را نشان داد. در آن زمان روس ها بلافاصله پس از اینکه متوجه شدند بریتانیا از این جنبش حمایت می کند، با آن مخالفت کردند. (1)

علاوه بر این، ارباب کیخسرو به موری گفته بود که «مشاورانِ امین رئیس الوزرا مصرانه او را تشویق می کنند تا یکبار دیگر تلاش هایش را از سر بگیرد و دیکتاتور ایران شود. به احتمال قریب به یقین، با توجه به شکست مفتضحانه نقشه هایش برای ریاست جمهوری در ماه مارس گذشته، او دیگر دلِ و دماغ به راه انداختن مجدد جنبش جمهوری خواهی را به صورت اولش نخواهد داشت. از سوی دیگر، ارباب کیخسرو معتقد است که سردار سپه قصد دارد با اجرای نقشه ای شاه فعلی را خلع کند، و برادر صغیر او را که همراه پدرش، محمد علی شاه مخلوع، در استانبول به سر می برد به سلطنت برساند، و خودش نیز نایب السلطنه و دیکتاتور ایران بشود.»(2)

در اواسط ژانویه 1925 موری دیگر مطمئن بود که رضا [خان] دارد برای خلع احمد شاه و غصب تخت شاهنشاهی نقشه می کشد: «با وجود این، معلوم است که نقشه کودتای او برای تصاحب قدرت مطلقه در مملکت هر چه که باشد، او امیدوار است که صحنه را خیلی محتاطانه تر از دفعه قبل بچیند ...دیگر هیچ تردیدی نیست که عزمش را برای عملی کردن چنین نقشه ای جزم کرده است، زیرا صراحتاً به چند تن از وکلای مجلس گفته که دیگر نمی تواند این بلاتکلیفی را تحمل کند. یا شاه باید برود یا او؛ و چون هنوز ارتش تحت کنترل اوست، دیگر هیچ شکی باقی نمی ماند که عاقبت کار چیست، البته به شرطی که [رضا خان] حاضر باشد به شرایطی که مسلماً انگلیسی ها، روس ها و روحانیان به او تحمیل می کنند، گردن بگذارد. حمایت یکی از این قدرت ها برای تضمین پیروزی او ضروری است. انگلیسی ها خود را به چنین تغییری کاملاً

1- موری، گزارش شماره 841، 891.00/1327، مورخ 10 ژانویه 1925

2- موری، گزارش شماره 842، 891.00/1328، مورخ 10 ژانویه 1925

ص:347

بی اعتنا نشان می دهند که بسیار کار عاقلانه ایست، زیرا هم آنها و هم سردار سپه کاملاً می دانند که حمایت علنی انگلیسی ها از این تغییر، بیش از هر چیز دیگری بدگمانی و خصومت توده مردم را به همراه خواهد داشت. اطلاع موثق دارم که برای رفع این معضل و در عین حال حفظ رابطه رییس الوزرا و سفارت انگلیس به طور رضایت بخش، کنت فُن دِر شولنبرگ، وزیر مختار آلمان، در حال حاضر نقش واسطه را میان این دو ایفا می کند، و در رضایت خاطر کامل او از این کار تقریباً شکی نیست.» موری معتقد بود که روس ها فقط دست به «حمایتی ظاهری» خواهند زد. در ارتباط با روحانیون نیز موری فاش می کند که رضا [خان] در سفرش به کربلا و نجف توفیقی در جلب نظر روحانیون عالی رتبه شیعه حاصل نکرده بود: «ظاهراً شکی نیست که سردار سپه در سفرش به عتبات عالیات و بغداد، که مرکز قدرت انگلیسی هاست، قصد داشت نظر مراجع عالی قدر شیعه و همچنین مقامات انگلیسی را درباره تغییر رژیم ایران به هنگام بازگشتش به تهران جویا شود. با وجود این، از انگلیسی ها اطلاع یافته ام که مراجع عالی قدرتر شیعه او را به حضور نپذیرفته اند. آشتی اخیر سردار سپه و مدرّس، رهبر جناح روحانیون مجلس، حکایت از این دارد که حتی قشر روحانی هم با تغییر رژیم چندان مخالف نیست. اخیراً به نقل از مدرّس گفته اند که با خلع شاه و نیابت سلطنت سردار سپه مخالفتی ندارد، مشروط بر اینکه رژیم شاهنشاهی سر جایش باقی بماند.» موری ادامه می دهد: «از قراری که اطلاع یافته ام، روشی را که می خواهند برای این کار پیش بگیرند قبلاً هم در این مملکت به کار رفته و جوابش را پس داده است، به این ترتیب که سردار سپه مستقیماً به مجلس می رود و اعلام می کند که «دیگر خسته شده و می خواهد کنار برود»؛ سپس مردم با تحریک و حتی تهدید ارتش سر و صدا راه می اندازند و خواهان بازگشت او با قبول همه شرایط مورد نظرش می شوند، که چیزی نیست بجز نیابت سلطنتِ پسر صغیر محمدعلی شاه مخلوع که فقط اسماً شاه ایران خواهد بود. اما در ارتباط با این پسر صغیر شاه سابق ایران که قرار است نقش عروسک خیمه شب بازی را ایفا کند، چنان ابهام عجیبی حتی در اذهان مقامات ایرانی وجود دارد که واقعاً نتوانسته ام هیچ اطلاع دقیقی درباره خلق و خو، سن، توانایی ها، و یا شاید بتوانم بگویم، حتی وجود چنین شخصی به دست بیاورم.» تا آنجا که همه می دانند کوچک ترین پسر محمدعلی شاه در سال 1907 به دنیا آمده و بزودی 18 ساله خواهد

ص:348

شد و به سن قانونی خواهد رسید: «بنابراین شاید لازم باشد که ردای پادشاهی را بر تن یک شاهزاده قاجاری صغیر دیگر کنند، که اتفاقاً چنین کاری هم پیشنهاد شده است. به هر حال، اگر سردار سپه واقعاً به آرزوی خودش که نیابت سلطنت است برسد، این شاه کوچک، که تاج شاهی به سر گذاشته، عمر چندان درازی نخواهد داشت.»(1) ماری در گزارش مورخ 20 ژانویه 1925 خود می نویسد: «این روزها نوعی اضطراب و بلاتکلیفی بر محافل سیاسی ایران حکمفرماست که چندان دلگرم کننده نیست. بسیاری بر این باورند که رییس الوزرا می خواهد رژیم ایران را تغییر بدهد تا خودش نایب السلطنه یا شاه بشود. او برای اجرای نقشه اش شاید مجبور شود از انگلیسی ها کمک بخواهد. لازم به ذکر می دانم که در صورت موفقیت چنین کودتایی با حمایت انگلیسی ها، بخت آمریکا برای به دست آوردن امتیاز نفت شمال ایران، از نظر من، تا حدود زیادی کاهش خواهد یافت.» (2)

رضا خان در فراهم ساختن زمینه نیابت سلطنت، برخی افسران ارتش را که مظنون به ارتباط با علما بودند و یا احتمال می رفت با خواسته اش مخالفت کنند، از پیش پا برداشت. یکی از این افسران امیر لشگر محمود انصاری، امیر اقتدار، وزیر داخله بود که روابطش با علما بر هیچ کس پوشیده نبود. موری می نویسد که در هفدهم ژانویه 1925 امیر اقتدار «بی هیچ مقدمه ای، و با دستور سردار سپه، یا همان رییس الوزرا، در مقر فرماندهی ارتش بازداشت، خلع درجه و روانه زندان شد. اتهام رسمی او «خیانت به ارتش» است.» موری شرایط دستگیری امیر اقتدار را اینگونه توصیف می کند. در یکی از جلسات اخیر کابینه دولت، نامه ای ممهور به مهر اداره پست بغداد به دست رضا [خان] رسید. او پس از خواندن نامه و اطلاع از محتوای آن بسیار آشفته شد و سریعاً از اتاق بیرون رفت. وزرای کابینه نیز که وحشت زده شده بودند به خانه هایشان رفتند: «امیر اقتدار تازه به خانه رسیده بود که دستور یافت خودش را به ستاد کل ارکان حرب معرفی کند، که اطاعت کرد. در آنجا پس از قرائت حکمی نظامی مبنی بر «خیانت» او، خلع درجه و بازداشتش کردند.» موری برای یافتن دلایل دستگیری امیر اقتدار چاره ای

1- موری، گزارش شماره 852، 891.00/1332، مورخ 17 ژانویه 1925
2- موری، گزارش شماره 854، 6363/582، مورخ 20 ژانویه 1925

بجز توسل به حدس و گمان نداشت. برخی شایعات حاکی از آن بود که امیر اقتدار در جریان «جنگ» رضا [خان] با شیخ محمره به او وفادار نبوده است، و از او [شیخ محمره] رشوه گرفته، و آن را [با رضا خان] تقسیم نکرده است. بر طبق یک شایعه دیگر امیر اقتدار هنوز با دامادشان قوام السلطنه که در سال 1923 به اروپا تبعید شده بود، تماس داشته است: «لازم به ذکر است که قوام السلطنه هم اکنون در پاریس به سر می برد و مدام با درباریان و تبعیدیان فتنه گری که دور شاه را گرفته اند در تماس است و برای سقوط دولت فعلی ایران توطئه می چیند.» یک احتمال دیگر هم این بود «که کل این نمایش را به راه انداخته اند تا اقدامات سرکوبگرانه رییس الوزرا را بر ضد کسانی که مخالف تحقق آرزویش برای رسیدن به نیابت سلطنت بودند توجیه کنند.» (1)در عین حال، در ولایات مختلف ایران نیز زمینه را جهت اجرای نقشه رضا [خان] برای غصب تاج و تخت مهیا می کردند. فولر بر اساس اطلاعاتی که از حسن آصف، کارمند کنسولگری آمریکا در تبریز به دست آورده بود، می نویسد:

طبق گزارش های واصله از تبریز، فرمانده قشون این شهر، که از حامیان سرسخت رضا خان است، دارد مردم را برای اجرای نقشه خلع شاه و غصب تاج و تخت از طرف رضا خان آماده می کند. مراسم و جشن های با شکوهی به مناسبت «پیروزی» رضا خان بر شیخ محمره برگزار شد که نظامیان، دموکرات ها و بازاری ها همگی در آن شرکت داشتند. در تمام نطق هایی که در طول این جشن ها ایراد شد، اشارات محتاطانه ای هم به این مطلب می شد که او بالاخره دارد به تاج و تخت می رسد. خاندان کنونی قاجار، هر چند غیر مستقیم، آماج انتقادهای فراوان است. اگرچه مردم از عوارض سنگینی که توسط ارتش برای اجرای طرح های عمرانی وضع شده و همینطور از برخی اقدامات خودسرانه قشون دلِ خوشی ندارند، ولی اشخاصی که نظراتشان درخور اعتناست معتقدند که مردم با هیچیک از اقدامات فرمانده قشون مخالفت نخواهند کرد. حتی اگر از پادشاهی رضا خان هم حمایت کند هیچ کسی علناً مخالفتی نخواهد کرد. البته هنوز نتوانسته اند روحانیون را متقاعد کنند، زیرا آنها از این مسئله می ترسند که هر گونه تغییری در نظم کنونی از قدرتشان

1- موری، گزارش شماره 868، 891.00/1333، مورخ 25 ژانویه 1925

بکاهد، ولی در تبریز، و همینطور رشت، ظاهراً قشون ارتش می توانند بدون ترس از مخالفت روحانیون دست به هر اقدامی بزنند. (1)

فعالیت مطبوعات

یکی از نشانه های بارز مقاصد رضا خان فعالیت روزنامه ها علیه شاه بود. روزنامه وطن در شماره مورخ 25 ژانویه 1925 خود خواسته بود که «اقدامات عاجلی برای حل مسئله حکومت ایران صورت بگیرد. اگر [رضا خان] در انجام چنین کاری قصور کند، تمامی خدماتی که تا بحال برای این مملکت انجام داده است بر باد خواهد رفت، و نسل های آینده او را به خاطر کوتاهی در این امر، برغم داشتن امکان و قدرت آن، مقصر خواهند شناخت.» روزنامه ستاره ایران در شماره مورخ 1 فوریه 1925 به داشتن چنین دربار شاهنشاهی «بی مصرف و پرخرجی» اعتراض کرده بود. سالیانه یک میلیون تومان خرج دربار می شد، در حالیکه مردم با شکم خالی سر بر بالش می گذاشتند. این روزنامه نوشت که وقت آن است «که مردم ایران از رهبر عالی قدرشان (سردار سپه) بخواهند تا این مخارج غیر ضروری را از بودجه مملکت حذف کند.» علاوه بر این، اشخاصی که این پول خرج آنها می شود «مطلقاً هیچ علاقه ای به رفاه ایران و ایرانی ندارند»، و یا پولشان را در بانک های خارجی می گذارند یا «با ولخرجی آن را صرف اقامت در هتل های اروپایی می کنند.» همین روزنامه در شماره مورخ 9 فوریه خود احمد شاه را خائن نامید و به خیانت متهم کرد: «او دشمن مملکت است، و به همین دلیل چشم دیدن آرامش و سعادت ایران را ندارد... او در هر توطئه ای که هدفش بی نظمی در ایران و ایجاد مشکل برای رییس الوزرا باشد دست دارد. غائله ای که اخیراً در جنوب به پا شد و به یمن عزم و اراده قاطع سردار سپه فرو نشست، آتشی بود که می توانست به جان تمام ملت بیفتد. نباید دلمان را به فرونشستن این غائله خوش کنیم، چرا که هر لحظه ممکن است آتش مشابهی در یک گوشه دیگر از این مملکت شعله ور شود. تا وقتی ریشه فساد از بیخ درنیامده است، این خطر وجود دارد و امنیت عمومی در معرض تهدید است.» روزنامه تجدّد در شماره چهارم فوریه 1925 به احمد شاه توصیه

1- فولر، گزارش شماره 60، 891.00/1329، مورخ 26 ژانویه 1925

کرد که از سرنوشت لویی شانزدهم فرانسه عبرت بگیرد و پیشنهاد کرد که با تقلید از قیصر ویلهلم دوم آلمان «ودیعه ای را که ملت به او تفویض کرده است به آنها بازگرداند.»(1) او با برگرداندن این «ودیعه» احترام خود را به مردم نشان و جانش را نجات داد. روزنامه فکر آزاد در شماره دهم فوریه 1925 خود اعلام کرد که «مدارکی وجود دارد که نشان می دهد آن آقایی که مسئول ویرانی مملکت و سنگ اندازی در راه پیشرفت ایران است همان کسی است که شانزده سال پیش تاج بر سرش گذاشتیم و شاهش کردیم، و همان کسی است که تا بحال از ثمره کار و تلاش ما ارتزاق کرده است.» روزنامه ایران در شماره مورخ 11 فوریه 1925 از روحانیون و مجلس خواست تا مملکت را از وضعیت خطرناکی که در آن گرفتار شده نجات بدهند: «حفظ استقلال کشور به مراتب مهم تر از یک ماده قانونی است.(2) قانون برای مملکت است، ولی مملکت برای قانون نیست.» این روزنامه به روحانیون هشدار داد که «اگر مملکت صدمه ای ببیند، به دین رسمی آن هم صدمه می رسد، و طبیعتاً روحانیت قربانی بعدی خواهد بود. رهبران دینی بی تردید مستحضرند که رییس یک مملکت مسلمان باید صلاحیت های مشخصی داشته باشد، که پادشاه فعلی کاملاً فاقد آنهاست. بنابراین، هر گونه دفاع از چنین پادشاهی غیرشرعی و بر خلاف وطن پرستی است. دفاع از چنین پادشاهی در واقع خیانت به مملکت و اسلام است.» روزنامه ستاره ایران در مورخ 12 فوریه 1925 از علما خواست: «در این موقع، که ایران با مشکلات و خطرات روبروست، و در نتیجه تحریکات یک پادشاه خائن، در ورطه یأس و نا امیدی گرفتار آمده است، از روحانیون فاضل، ادام الله اظلالهم، استدعا داریم که با تمام قدرت به دفاع از این مملکت اسلامی برخیزند، و مسلمانان را در این موقعیت خطیر هدایت کنند.»

اتمام حجّت رضا [خان] با مجلس

در تاریخ 8 فوریه 1925، رضا [خان] به ساختمان مجلس رفته و عده ای از وکلای مجلس را در یکی از اتاق ها جمع کرده بود. او به آنها گفت که با توجه به شرایط

1- منظور استعفا و فرار ویلهلم دوم، قیصر آلمان، در آخرین روزهای جنگ جهانی اول است. (ویراستار)
2- منظور آن ماده از قانون اساسی است که سلطنت را در اعقاب محمد علی شاه قاجار نسلاً بعد نسل تثبیت کرده بود. (ویراستار)

موجود دیگر تمایلی به ادامه خدمت ندارد. از آنجایی که دیگر همکاری با شاه و وارث تاج و تختش غیر ممکن است، از آنها خواست که «تکلیفش را روشن کنند.» رضا [خان] هشدار داد که چنانچه مجلس نتواند و یا نخواهد به «راه حلی رضایت بخش» برسد، او رأساً وارد عمل می شود و «از مردم استمداد می طلبد.» رضا [خان] در آخر به وکلای مجلس اطلاع داد که فقط تا 12 فوریه مهلت دارند: «حال که رییس الوزرا رسماً به آنها اطلاع داده است که «باید کاری بکنند والاّ به دردسر می افتند» جناح های مختلف مجلس از آن موقع به جنب و جوش افتاده اند و دائم در حال مشاوره و مذاکره هستند.» موری چهار جناح موجود در مجلس پنجم را اینگونه معرفی می کند: جناح مستقل، جناح روحانیون به رهبری مدرس (موسوم به اقلیّت)، حزب تجدّد، و سوسیالیست ها. دو جناح اخیر نسبتاً کوچک بودند. حزب تجدّد در بحبوحه جنبش جمهوری خواهی شکل گرفته، و کاملاً مخلوق رضا [خان] بود. برخی اعضای آن عبارت بودند از رهنما، سردبیر روزنامه ایران، و برادرش تجدّد، که نامش را بر روی حزب گذاشته بودند: «سوسیالیست ها به رهبری سلیمان میرزا با تمام وجود از هر حرکتی برای ساقط کردن سلسله کنونی حمایت می کنند، و به احتمال قریب به یقین با تاجگذاری سردار سپه مخالفتی نخواهند داشت. طبق اطلاعات واصله، آنها به سبب اینکه شاه در تأمین منافع مملکت قصور کرده او را «خائن» و خلعش از سطلنت را عملی قانونی دانسته اند.» در ارتباط با مدرّس هم «تجربه نشان داده است که شخصیت خودمحور و متعصب مدرّس همکاری با او را بی نهایت مشکل می کند. مدرّس از زمان آشتی اش با سردار سپه اظهار کرده است که از تلاش او برای خلع شاه و تصدی نیابت سلطنت حمایت می کند، ولی حالا ظاهراً حمایت خود را مشروط به این مسئله کرده است که «خلع شاه باید از مجاری قانونی باشد» که البته قصه دیگری است. از حسین خان علاء اطلاع یافته ام که این رهبر روحانی هم اینک حاضر است کلاً از اقداماتی پیروی کند که چندان تندرویانه تر از اقدامات مورد حمایت مستقل ها نیست.» برخی از اعضای جناح مستقل عبارت بودند از حسین علاء، تقی زاده، مشیر الدوله، مستوفی الممالک، ارباب کیخسرو، و مصدق السلطنه.

موری «راه حل» پیشنهادی جناح مستقل را اینگونه توصیف می کند: «آنها موافقند که سردار سپه باید به سبب خدماتی که برای مملکت انجام داده است، پاداش شایسته ای

بگیرد، ولی چنین پاداشی فقط باید در حدود قانون اساسی کشور، که گروه مزبور سرسختانه خواهان حفظ تمامیت و یکپارچگی آن هستند، به او اعطا شود. بنابراین کلاً تصور خلع شاه فعلی که گناهانش بیشتر از نوع قصور است تا تقصیر، و شاه یا نایب السلطنه کردن سردار سپه از نظر آنها غیرعملی و زیانبار است. آنها معتقدند که چنین رویه ای آرامش و نظم فعلی مملکت را که ایران برای اجرای برنامه توسعه اقتصادی اش سخت به آن محتاج است بر هم می زند. تحولات بنیادی ممکن است موجب بی نظمی شود و قدرت های خارجی را به دخالت در امور داخلی ایران تشویق کند: یعنی همان شمشیر داموکلسی که همیشه بالای سرش آویزان است. علاوه بر این، چنین تغییری که از قرار معلوم مستلزم بازنگری در بخش هایی از قانون اساسی خواهد بود حمله سازمان یافته به این، از نظر ایرانی ها، منشور مقدس حقوق را ممکن می سازد، که می تواند با عواقب فاجعه آمیزی همراه باشد. ولی به موجب همین قانون اساسی فرمانفرمایی کل قشون برّی و بحری با شخص پادشاه ایران(1) است و می تواند این مقام را به هر کسی که دلش بخواهد تفویض کند. البته سردار سپه فرماندهی قشون را بر خلاف میل شاه برای خودش حفظ کرده که حداقل می توان آن را کاری خلاف قاعده نامید، و با توجه به خیانت تمام عیارش به شاه در طول جنبش نافرجام جمهوری خواهی، اگر قرار باشد که شاه به مملکت بازگردد و از کلیه اختیارات پادشاهی بهره مند شود، کاملاً بعید است که رییس الوزرای نظامی اش را از فرماندهی ارتش عزل نکند (چنانکه قبلاً هم قصد چنین کاری را داشت) و این منصب را به یکی از شاهزادگان قاجاری وفادار به تاج و تخت ندهد.

راه حلی که جناح مستقل نهایتاً بر سر آن توافق کرده این است که، با فرض اینکه عزیز ترین و محبوب ترین چیز برای [رضا خان] ارتش و رفاه آن است، مجلس سمتی نظیر «ریاست عالیه قشون» به سردار سپه بدهد و تا چند سال دیگر فرماندهی عالی او بر ارتش ایران را تضمین کند.» در یازدهم فوریه که موری این گزارش را می نوشت، فقط یک روز دیگر تا پایان ضرب الاجل رضا [خان] به مجلس باقی مانده بود: «اگر ایران واقعاً کشور مستقلی بود، ملاحظات ما درباره وضعیت فوق به همین جا خاتمه

1- اصل پنجاهم متمم قانون اساسی مشروطه (ویراستار).

می یافت و او را به حال خودش می گذاشتیم تا سرنوشتش را تعیین کند. ولی متأسفانه اینطور نیست. هر وقت اتفاق مهمی می خواهد در ایران بیفتد باید پرسید «نظر انگلیسی ها چیست؟ روس ها چه می کنند؟» این نمایش ایرانی در بهترین وجه خود یک خیمه شب بازی عالی است که عروسک گردانان و عروسک خوانان پشت صحنه بخوبی آن را اجرا می کنند. ولی مسئله ای که این بار نمایش را جالب تر می کند دعوای کارگردانان بر سر انتخاب سناریوی دلخواهشان برای عروسک هاست.» موری معتقد بود که انگلیسی ها حتماً به خاطر رفتار خوب رضا [خان] در طول «جنگ» با شیخ محمره به او قول پاداش داده اند: «اصلاً نمی توان باور کرد که سر پرسی لورن، وقتی که رییس الوزرا در محمره بود، واقعاً با او به تفاهمی سرّی و بده بستانی مناسب برای خاتمه خصومت ها با شیخ نرسیده باشد. سردار سپه شیخ محمره را در چنگال خودش داشت و می توانست هر بلایی که می خواهد بر سرش بیاورد؛ ولی واقعاً باورم نمی شود که بدون تعهد و ضمانت انگلیسی ها او را به حال خودش رها کرده باشد.» اظهارات بعدی موری به وقایع پاییز 1925 و اعلام «بی طرفی کامل» انگلیسی ها در جریان خلع موفقیت آمیز احمد شاه از سلطنت و جلوس رضا [خان] بر تخت پادشاهی معنای بیشتری می بخشد: «موضع رسمی بریتانیای کبیر در حال حاضر نوعی بی اعتنایی توأم با بی حوصلگی و «عدم دخالت در امور ایران» است. البته منطقاً هم نمی توانست چیز دیگری باشد. ولی از سوی دیگر، به اعتبار همان منطق امکان ندارد موضع واقعی این کشور چنین چیزی باشد. آنطور که حسین علاء می گوید، ظاهراً انگلیسی ها موضع واقعی شان را به طور محرمانه به شاهزاده فیروز گفته اند، که جالب است بدانیم بالاخره گناهان گذشته اش را بخشیده و به بازی راهش داده اند.

به گفته فیروز، بریتانیای کبیر با شرایط زیر از نیابت سلطنت و یا حتی پادشاهی سردار سپه حمایت خواهد کرد: اول اینکه این تغییر باید دائمی باشد؛ دوم اینکه باید با خواست مردم باشد؛ و سوم اینکه نظم باید حفظ شود و هیچ لطمه ای به منافع بریتانیا در کشور وارد نیاید.» از آنجایی که از خواست مردم خبری نبود قرار شد که با راه انداختن به اصطلاح «جنبش ملی» ترتیب این قضیه را بدهند. ولی روس ها راضی نبودند: «با وجود این، از آنجایی که سوءظن شان به روابط سردار سپه و انگلیس عمیق تر شده است شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که اشتیاق شان برای تغییر رژیم در ایران

تا حدودی فروکش کرده است. حتی در برخی محافل شایع است که آنها دارند برای بازگرداندن شاه به ایران محرمانه با او در پاریس مذاکره می کنند.»(1)

ریاست عالیه قشون برّی و بحری

تلاش دوم رضا [خان] برای قرار گرفتن در رأس مملکت نیز با یک افتضاح و رسوایی کامل همراه بود. در تاریخ 14 فوریه 1925، یعنی دو روز پس از اتمام «ضرب الاجل» رضا خان، مجلس با تصویب لایحه ای عنوانِ «ریاست عالیه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانست.»(2)

موری خاطرنشان می کند که مجلس جسارت «اعطا» و یا «تفویض» سمت حاضر را به رضا خان نداشت. علاوه بر این، از اعطای عنوان «فرمانفرمایی کل قشون» هم پرهیز کرد زیرا در قانون اساسی ایران عنوان فوق مخصوص پادشاه است. رضا خان کاملاً خوار و ذلیل شده بود: «در اینکه سردار سپه دلش می خواست نایب السلطنه یا حتی شاه بشود هیچ بحثی نیست، و اینکه، حداقل چیزی که می توان گفت، بجای آن به داشتن سمتِ دون مرتبه تر ریاست عالیه کل قوا تن داده است نیز به همان اندازه مسلّم است... حال رییس الوزرا مجبور شده تنها راه باقیمانده را برود، یعنی شاه را که برای بی اعتباری و حتی خلعش از سلطنت از هیچ تلاشی فروگذار نکرده بود به ایران دعوت کند تا قدرتی را که خودش، یعنی سردار سپه، مشتاقانه به دنبال تصاحبش بود، متصدی شود. او در آخرین نطقی که در مجلس داشت این وعده را به نمایندگان داد، همان مجلسی که نُه روز پیش در آن اعلام کرده بود که هرگونه همکاری بین او و شاه غیرممکن است.

1- . موری، گزارش شماره 899، 891.00/1339، مورخ 11 فوریه 1925.

2- متن مصوبه مجلس چنین بود: «قانون اختصاص ریاست عالیه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی به آقای رضاخان سردار سپه مصوب 25 دلو 1303 شمسی، ماده واحده ـ مجلس شورای ملی ریاست عالیه کل قوای دفاعیه و تأمینیه (امنیه) مملکتی را مخصوص آقای رضا خان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نمایند و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد. این قانون که مشتمل بر یک ماده است در جلسه بیست و پنجم دلو یک هزار و سیصد و سه شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. رییس مجلس شورای ملی ـ مؤتمن الملک»

(لازم به ذکر است که این قانون به موجب قانون مصوب هفتم اسفند ماه 1320 شمسی (دوره سیزدهم) نسخ شد.) (ویراستار)

ص:356

البته گفتن ندارد که سردار سپه هیچ شباهتی به هامپتی دامپتی(1) ندارد!» موری بر این عقیده بود که انگلیسی ها در دقیقه آخر به این نتیجه رسیده اند که مخالفت داخلی و خصومت روس ها با رضا [خان] بیش از حدّ قوی است. آنها با اکراه حمایت شان را از رضا دریغ داشته و حتی سعی کرده بودند با وانمود کردن اینکه به مخالفانش دلگرمی می دهند وجهه خود را حفظ کنند. انگلیسی ها یک بار دیگر وقتی که در بحبوحه جنبش جمهوری خواهی از شدّت مخالفت های داخلی و روس ها خبردار شدند هم این کار را کرده بودند. ولی اعلام این خبر که رضا [خان] از شاه «دعوت کرده است» تا به ایران برگردد برای انگلیسی ها بسیار ناگوار بود. رویترز نیوز به نقل از روزنامه دیلی تلگرافِ مورخ 17 فوریه 1925 گزارشی منتشر ساخت که جالب توجه بود، زیرا اقدام مجلس را تحریف کرده و همچنین نشان می دهد که انگلیسی ها مخالف بازگشت شاه بودند: «خبرنگار سیاسی دیلی تلگراف گزارش می دهد که برخی محافل سیاسی بر این باورند که سردار سپه پس از تصویب قانون تفویض فرماندهی کل قوا به او که تا بحال مخصوص پادشاه بوده و عملاً او را به دیکتاتور نظامی ایران تبدیل می کند، قصد و نیّت عجیبی در سر دارد، عبارت از اینکه مجلس باید یک بار دیگر رسماً از شاه دعوت کند تا به کشور برگردد. ولی هدف از این دعوت چیست و اگر با توجه به شرایط موجود شاه از بازگشت به کشور خودداری کند چه عواقبی خواهد داشت سئوالاتی است که فقط با حدس و گمان می توان به آنها پاسخ داد.»

از نظر موری، مخالفت های داخلی همراه با مخالفت روس ها دلیل اصلی شکست تلاش های رضا [خان] بود. روس ها «همان اول بازی او را تنها گذاشتند و حتی ظنّ آن می رفت که با جناح سلطنت طلب وارد مغازله شده است.» جریان های مخالف داخلی عبارت بود از جناح مستقل و جناح روحانیون مجلس. روحانیون با هرگونه تغییری به نفع رضا [خان] مخالف بودند. موری می نویسد: «برغم تلاش های بی وقفه رییس الوزرا برای مماشات با آنها، [روحانیون] قاطعانه با هر گونه تغییری، علی الخصوص تغییری که قدرت اهریمنی شان را تهدید کند، مخالفند.» موری با توجه به مخالفت روحانیون و

1- در سروده های کودکانه «مامان غازه» موجودی تخم مرغ مانند است که از بالای دیوار می افتد و تکّه تکّه می شود و دیگر نمی توان آن را سرهم کرد.

ص:357

ضعف سیاسی رضا [خان] که او را «بُتی سفالین» می نامد، می گوید که مخالفانش قصد داشتند کارش را یکسره کنند و اینکه «آن دسته از دولتمردان زیرک تر و آینده نگرتر ایران، نظیر آنهایی که جناح مستقل را تشکیل می دهند، با استفاده از اتفاقی که هم اکنون افتاده است نه فقط سعی دارند تمامی امیدهای رییس الوزرا برای رسیدن به مدارج بالاتر را نقش بر آب کنند، بلکه می خواهند با گذاشتن اسباب بازی پر زرق و برقی در دستان او حواسش را پرت کنند و زمینه را برای حذف همیشگی اش از عرصه عمومی زندگی سیاسی ایران مهیا سازند. حسین علاء صحت این تحلیل ها را تأیید کرده و گفته است که جناحش امیدوار است که در آینده نزدیک مستوفی الممالک جای سردار سپه را در مقام ریاست وزرا بگیرد.»(1) در اینجا موری سئوالی بدیهی می پرسد: «شاید ناظرانی که از دور به تماشای اوضاع نشسته اند از خود بپرسند، چنانکه ناظرانی که حتی در داخل این مملکت هستند نیز بارها از خود پرسیده اند، چرا وقتی راههای قانونی شکست خورد، سردار سپه، که همه ارتش پشتش بود، در مواقع اضطراری مثل امروز یا ماه مارس گذشته از قوه قهریه استفاده نکرد. از نظر من پاسخ آن بسیار ساده است. هرچند در اینکه او فرمانده ارتشی شخصی است تردیدی وجود ندارد، اخیراً این سئوال پیش آمده که آیا وفاداری کل ارتش [به رضا خان] به اندازه ای هست که بتواند در مواقع بحرانی بر حمایت آن تکیه کند... یادمان باشد که ارتش ایران ترکیبی از پس مانده های بریگاد قدیمی قزاق، نیروهای امنیه، و تفنگداران جنوب ایران است: یعنی عناصر نامتجانسی که سردار سپه، که خود ذاتاً یک قزاق است، هرگز نتوانسته با یکدیگر جوش بدهد و متحد سازد. علاوه بر این، دسیسه های منفعت طلبانه ای که در میان شرقی ها بسیار معمول است و همینطور احساسات سلطنت طلبانه بسیاری از افسران نجیب زاده ای که از تبعیض های سردار سپه علیه آنها در مقابل هم پالکی های قزاقش منزجر هستند، هم پالکی های قزاقی که تنها برتری شان وفاداری سگ منشانه به ارباب است، موجب تضعیف وفاداری ارتشیان به او شده است.»(2) در 18 فوریه 1925، موری به دیدار رضا [خان] رفته و از اینکه بحران خاتمه یافته است ابراز خوشنودی کرده بود: «در پاسخ به

1- موری، گزارش شماره 909، 891.50/11، مورخ 18 فوریه 1925.

2- موری، گزارش شماره 915، 891.00/1342، مورخ 21 فوریه 1925.

ص:358

من اطمینان داد که هدفش از فشار بر مجلس فقط خیر و صلاح ایران و اشتیاقش برای تثبیت اوضاع داخلی کشور بوده است؛ هرگز خیالِ رسیدن به مقامات عالی تر مملکتی را در سر نداشته و صرفاً می خواهد صلح و نظمی که با ارتشش به ارمغان آورده است تا ابد برای این کشور محفوظ بماند. او با توجه به اقدام مجلس تصمیم گرفته بود که از اعلیحضرت بخواهد تا به کشور برگردد و وظایف پادشاهی خود را از سر بگیرد؛ تا شاید با این کار مسئله کاملاً فیصله یابد.»(1) رضا [خان] علاوه بر این دست به اقداماتی برای آشتی با ولیعهد نیز زده بود. موری گزارش می دهد «علی رغم بی اعتنایی تکبرآمیزی که رییس الوزرا به هنگام بازگشتش از عربستان [خوزستان] به ولیعهد نشان داد، از آخرین افتضاح خفّت باری که برایش پیش آمده از هیچ تلاشی برای محبوب ساختن خود نزد این شاهزاده فروگذار نکرده است، و ولیعهد نیز از خدا خواسته دیکتاتور ایران را مورد مرحمت خویش قرار دهد.» در اولین ملاقات سردار سپه و ولیعهد توافق شد که آن دو فقط درباره مسایل آتی با یکدیگر صحبت کنند، و رضا خان در خاتمه دیدار گفته بود که «مطابق با رسم و رسوم جهانی» پادشاه باید به رییس الوزرایش افتخار بدهد و شخصاً به دیدارش برود: «شاهزاده با درخواست او موافقت کرد و روز 28 فوریه به دیدنش رفت. مطبوعات تحت کنترل دولت نیز این اتفاق را در بوق و کرنا کردند، و صد البته هیچ حرفی از اولین ملاقات و شرفیابی رییس الوزرا به میان نیاوردند.»(2)

در 22 فوریه 1925، که مصادف با چهارمین سالگرد کودتای 1921 بود، رضا [خان] ضیافت شامی ترتیب داد و 200 تن از افسران بلندپایه ارتش را به این مراسم دعوت کرد: «اهمیتی که رییس الوزرا در حال حاضر به این رویداد می دهد بی تردید ناشی از شکست اخیرش در تصاحب آن دسته از نمادهای قدرتی است که از زمان کودتا تا بحال ظاهراً همیشه در دسترسش بوده ولی هر گاه به آنها چنگ انداخته همچون شبحی از چنگالش گریخته اند... هر چند به موفقیت هایش مباهات می کرد، ولی هیچ تمایلی به استفاده از آنها برای تحقق آمال و آرزوهای گذشته اش نشان نمی داد. از شواهد و قرائن، مگر اینکه کاملاً خلاف واقع باشند، چنین بر می آید که کُرک و پر رضا [خان] کاملاً

1- موری، گزارش شماره 916، 891.00/1343، مورخ 21 فوریه 1925.

2- موری، گزارش شماره 957، 891.00/1345، مورخ 9 مارس 1925.

ریخته است، و با قدری درایت می توان، احتمالاً در آینده ای نه چندان دور، او را متقاعد ساخت که از ایفای نقش سیاسی که هیچگاه برازنده اش نبود دست بکشد و به رفاه و روحیه همان ارتشی برسد که با دست خودش ساخته است. بدین ترتیب، از قرار معلوم در ایران هم، همچون ایتالیا و اسپانیا، دیکتاتورهای غیرقانونی و ما فوق قانون دارند محبوبیت مردمی شان را از دست می دهند.» از نظر موری با رفتن رضا [خان] به محاق و بازگشت احمد شاه به ایران، و ادامه کار هیأت مالی آمریکایی می شد قدری به آینده این کشور امیدوار بود: «اوضاع هم اینک به وضع سابقش برگشته است. سیّد [ضیا ءالدین] رفته است، و سردار سپه هم بدون شک خواهد رفت، و قرار است شاه به قصرهای زهوار در رفته اش بیاید و وظایف خطیرش را از سر بگیرد. برغم چشم انداز نسبتاً تاریکی که در بالا توصیف کردم، خطاست که به عادت مألوف شرق را خطه ای کاملاً ایستا و بدون تغییر فرض کنیم. ایران، در طول همین سه سالی که در این پست خدمت کرده ام، به طور ملموسی تحول یافته است. حضور هیأت مالی آمریکایی، با همه فراز و نشیب ها و اهداف تحقق نیافته اش، نقطه ای متمایز در سیر این تحول بوده است. همینکه هیأت مالی آمریکایی برغم مخالفت سرسختانه برخی ایرانی های فاسد و قدرت های خودخواه خارجی طرفداران سرسختی دارد برای من مایه امیدواری است.»(1)

در تاریخ 19 مارس 1924، سفارت آمریکا درخواستی از وزارت خارجه ایران دریافت کرده بود مبنی بر اینکه کارمندان سفارت باید رسماً در ضیافت رییس الوزرا و وزیر خارجه حضور یابند، که حکایت از تغییر موضع رضا [خان] نسبت به سال گذشته داشت. کورنفلد اضافه می کند: «بر خلاف دستور العمل های سال های گذشته، این بار هیچ ذکری از مراسم سلام دربار نشده بود.»(2) سال بعد اوضاع کاملاً متفاوت بود: «احتراماً به اطلاع وزارت می رساند که، پس از گذشت دو سال، دولت ایران در تاریخ 23 مارس، اجازه داد تا مراسمی به افتخار سالروز تولد و تاجگذاری اعلیحضرت شاهنشاه و پیش از آن در تاریخ 21 مارس مراسم روز عید نوروز برگزار شود. این جشن ها که شامل دو مراسم سلام دربار و یک ضیافت شام بود و طی آنها از همه

1- موری، گزارش شماره 935 و پیوست ها، 891.415/2، مورخ 1 مارس 1925.

2- کورنفلد، گزارش شماره 431، 891.461/5، مورخ 24 مارس 1924.

ص:360

نمایندگان قدرت های خارجی در ایران استقبال و پذیرایی شد باشکوه ترین مراسمی بود که طی سال های گذشته برگزار شده است. در میان ایرانی های سرشناسی که به مراسم دعوت شده بودند سردار سپه هم دیده می شد که با لباس نظامی تشریفات خود چنان ادای احترام مخلصانه ای به اعلیحضرت کرد که مشکل می شد باور داشت این همان مردی است که یک سال پیش متکبرانه به ولیعهد دستور داده بود تا جُل و پلاس و زنان حرمسرایش را از کاخ سلطنتی جمع کند و برود، و همین یک ماه پیش بود که سودای نیابت سلطنت را در سر داشت! آن سردار سپهی که سودای تاج و تخت یا ریاست جمهوری را در سر داشت دیگر مرده است: ثروت و تریاک بال هایش را چیده اند، هر چند که این بال ها هیچوقت یارای بلندپروازی نداشتند.» موری اضافه می کند: «بار دیگر شایعه بازگشت شاه بر سر زبان ها افتاده است، و این مسئله در مجلس مطرح شده است که آیا باید او را به کشور دعوت کرد یا خیر. در 21 مارس از شاهزاده نصرت السلطنه، عموی اعلیحضرت که اخیراً به ایران بازگشته است، خبردار شدم که شاه هم اکنون در پاریس است و دارد خودش را برای بازگشت به وطن آماده می کند.» طبق گزارش روزنامه کوشش مورخ 9 مارس، و روزنامه شفق سرخ مورخ 15 مارس 1925، نصرت الدوله فیروز نامه ای را تهیه و به امضای هشتاد وکیل مجلس رسانده بود که در آن از شاه درخواست می شد که به کشور برگردد. «در این قحط الرجال، احمد شاه، که شاید بی لیاقت ترین و بی ارزش ترین پادشاه روی زمین باشد، قرار است یک بار دیگر بر تخت پادشاهی بنشیند.»(1) موری در گزارش تکمیلی اش دو قطعه عکس از مراسم سلام دربار در تاریخ 23 مارس 1925، و مراسم سالروز تولد و تاجگذاری احمد شاه برای وزارت می فرستد که هر کدام یک دنیا حرف ناگفته داشت. موری در توضیح این دو عکس می نویسد: «در عکس اول، رضا خان رییس الوزرا که اخیراً سودای تاج و تخت داشت را می بیند که متواضعانه کنار شاهزاده محمد حسن میرزا، ولیعهد ایران، ایستاده و ولیعهد نیز پای تخت مرمر که فقط پادشاهان ایران اجازه جلوس بر آن را دارند نشسته است.» موری درباره عکس دوم می گوید: «در این عکس هم گروهی غیر رسمی از نمایندگان سیاسی را می بینید که برخی از آنها، چنانکه در عکس پیداست، ظاهراً کراهت

1- موری، گزارش شماره 983 و پیوست ها، 891.415/3، مورخ 25 مارس 1925.

ص:361

چندانی نسبت به حمایل ها و نشان ها ندارند.» موری که گویی می خواهد بر ناراحتی انگلیسی ها از رویدادهای اخیر تأکید بگذارد می نویسد: «چنانکه از عکس حاضر پیداست، وزیر مختار بریتانیا، در میان نمایندگانی که از سوی دولت هایشان مجاز به قبول نشان های خارجی هستند، تنها کسی است که نشان شیر و خورشید ندارد. می توانید لباس رسمی شب را نیز که قبلاً در تهران فقط مخصوص نماینده آمریکا بود حالا بر تن ترک ها، آلمان ها، و بلشویک ها هم ببینید!»(1)

برآمدن دوباره رضا خان

رضا خان مدت زیادی در محاق نماند. در آوریل 1925، رضا خان یک بار دیگر دست به ارعاب وکلای مجلس زد. روزنامه کوشش در شماره مورخ 10 آوریل 1925 گزارش می دهد که در روز نهم آوریل مجلس جلسه ای غیرعلنی برگزار کرد تا مسئله ارسال تلگرام به شاه و دعوت از او برای بازگشت به کشور را مورد بحث و بررسی قرار بدهد، ولی جلسه مزبور به حد نصاب نرسید. این روزنامه می نویسد که وکلای مجلس حتی جرئت نداشتند به مناسبت فوت محمد علی شاه مخلوع، پدرِ احمد شاه، برای او پیام تسلیتی مخابره کنند: «معلوم بود که برخی از وکلای مجلس مایلند که مجلس تلگرام تسلیتی به مناسبت فوت پدرش برای او ارسال کند. به همین دلیل پیشنهاد شد که جلسه ای محرمانه برگزار و در اینباره رأی گیری شود. با وجود این، تعداد زیادی از وکلای مجلس در این جلسه محرمانه حاضر نشدند، و به همین دلیل جلسه فوق به حد نصاب لازم نرسید.»(2) موری در گزارش 8 مه 1925 خود گزارش می دهد که «شورشی معروف»، اسماعیل سیمیتقو، پس از آنکه در عراق «پناه گرفته بود» به ایران بازگشته و خود را تسلیم دولت ایران کرده است: «تسلیم سیمیتقو، که به فاصله کمی از دستگیری شیخ خزعلِ محمره اتفاق افتاد، چنان آبرو و حیثیتی به سردار سپه، یا همان رییس الوزرا، بخشیده که از زمان شکست جنبش جمهوری خواهی در ماه مارس 1924 تا بحال نداشته است.»(3) خبر بعد این بود که سالارالدوله، «شاهزاده دردسرساز» هم درخواست

1- موری، گزارش شماره 1132 و پیوست ها، 891.415/4، مورخ 5 ژوئن 1925.
2- موری، گزارش شماره 1056 و پیوست ها، 891.032/27، مورخ 5 مه 1925.
3- موری، گزارش شماره 1071، 891.00/1350، مورخ 8 مه 1925.

اجازه بازگشت به ایران را کرده بود: «با توجه به سابقه بد و همدستی اش با شیخ محمره که دیگر آبرویی برایش نمانده، حمایت مدرس و پسران فرمانفرما از بازگشت او به کشور، که هم اینک خواهان بازگشت وثوق الدوله نیز هستند، نمی تواند برای ایران چندان خوش یمن باشد.»(1) ولی مخالفان رضا خان، از جمله مدرس و فیروز، دست بردار نبودند: «نقشه این نوابغ شیطان صفت، آنطور که از دکتر میلسپو اطلاع یافته ام، این است که شاه را برگردانند، رضا خان را به اجبار از پست رییس الوزرایی پایین بکشند و به ارتش بفرستند، و وثوق الدوله را دوباره رییس الوزرا کنند.»(2) ولی به مدد انگلیسی ها، این «نقشه» راه بجایی نبرد، و روس ها را شدیداً آشفته کرد: «آنها [روس ها] نه این مسئله را فراموش می کنند و نه می توانند به آن بی اعتنا باشند که رضاخان پهلوی جایگاه امروزی اش را مدیون انگلیسی هاست، و صد البته نمی دانند که شکست شان در رقابت با انگلیسی ها بر سر کنترل رییس الوزرا به همان اندازه که از ناشی گری مذبوحانه نمایندگان شان در این کشور نشأت می گیرد، ناشی از درایت و قابلیت دشمنان دوست مآبشان هم هست.»(3) یکی دیگر از علایم قدرت گرفتن رضا [خان] در بهار 1925 تصویب قانون نظام وظیفه عمومی بود. در ماه آوریل 1923، لایحه ای برای خدمت وظیفه عمومی به مجلس چهارم ارایه شد؛ ولی با توجه به مخالفت شدید وکلای مجلس رسیدگی به آن مسکوت ماند تا اینکه در ماه مارس 1925 که مدرّس با تسلیح غیرمسلمانان مخالفت کرد(4) ، بار دیگر مطرح شد. در ششم ژوئن 1925، لایحه خدمت وظیفه عمومی از تصویب مجلس گذشت.(5) موری در اینباره گزارش می دهد که «به سبب دخالت های گسترده رییس الوزرا به نفع این لایحه، هیچ مخالفتی با آن ابراز نشد. حال قدرت و مرتبه او در مقام «ریاست عالیه کل قوای برّی و بحری شاهنشاهی ایران» به مراتب بیشتر از گذشته خواهد بود. او با توسل به این قانون می تواند رشوه کلانی از نجیب زادگان متمول ایرانی که نمی خواهند اقوام شان به خدمت وظیفه سربازی بروند

1- موری، گزارش شماره 1091، 891.00/1354، مورخ 16 مه 1925.
2- موری، گزارش شماره 1089، 891.00/1357، مورخ 15 مه 1925.
3- موری، گزارش شماره 1086، 891.00/1355، مورخ 15 مه 1925.
4- موری، گزارش شماره 979، -/891.22، مورخ 24 مارس 1925.
5- موری، تلگرام شماره 48، 891.22/1، مورخ 8 ژوئن 1925.

مطالبه کند.» چنانکه در فصول آتی خواهیم دید، قانون نظام وظیفه عمومی به هیچوجه مقبولیت عمومی نداشت. موری اضافه می کند: «ارتش رضا خان حتی در بهترین شرایط هم هرگز نمی تواند مایه نگرانی همسایگان ایران باشد... ارتش ایران یک ارتش شخصی و خصوصی است، که رضا خان ایجادش کرده و به آن آموزش داده که همچون خدایش از او اطاعت کند؛ ولی در حکم نیروی پشتیبان «پادشاه و مملکت» هیچ و پوچ است؛ و کارآمدی آن در حکم نیرویی در مواقع اضطراری حتی برای خالقش شدیداً در مظان شک و تردید است.»(1)(2) چنانکه در فصل هشت ذکر شد، رضا [خان] در هشتم ژوئن 1925 راهی آذربایجان شده بود. کاپلی اموری پسر، کاردار جدید سفارت آمریکا که کارها را در اول ژوییه 1925 از موری تحویل گرفته بود، در گزارش مورخ 28 ژوییه خود می نویسد که تسلط رضا [خان] بر قشون آذربایجان چندان مطمئن نبود و اینکه مقصود اصلی اش از سفر به آذربایجان بازگرداندن ژنرال عبدالله امیرطهماسبی، امیرلشگر آذربایجان، «که رییس الوزرا مدتی با سوءظن افزایش محبوبیتش را زیر نظر داشت» به تهران بود. اموری می افزاید: «او با سرکشی مفصل به این منطقه که به داشتن مترقی ترین و روشنفکر ترین مردمان در ایران شهرت دارد، و حمایت مردمش برای هر حرکت سیاسی یا کودتای نظامی بسیار ارزشمند است، انگیزه اصلی سفرش را پنهان ساخت.»(3) غیبت طولانی رضا [خان] از تهران به مخالفانش دل و جرئتی تازه بخشید. چنانکه در فصل ده خواهیم خواند، در ژوییه 1925 دشمنان رضا [خان] بار دیگر برای یکسره کردن کارش خود را مهیا، و صحنه را برای رویارویی سرنوشت ساز پاییز 1925 که نهایتاً به پادشاهی رضا [خان] انجامید، آماده می کردند.

1- این پیش بینی موری شانزده سال بعد در جریان حوادث شهریور 1320 درست از آب درآمد. (ویراستار
2- موری، گزارش شماره 1160، 891.22/2، مورخ 19 ژوئن 1925.

3- اموری، گزارش شماره 1189، 891.00/1360، مورخ 28 ژوییه 1925.

ص:364

فصل دهم

سرنگونی سلسله قاجار و روی کار آمدن رضا شاه پهلوی

ص:365

رضاخان که ظاهراً پس از رسوایی در ماجرای نیابت سلطنت در ماههای فوریه و مارس 1925 آبروی مجددی برای خود خریده بود در اوایل تابستان 1925 دوباره به دردسر افتاد. چنانکه در فصول هشت و نُه کتاب خاطر نشان کردیم، تسلط او بر ارتش چندان مطمئن نبود. علاوه بر این، همانطور که در فصل نُه کتاب آمد، رضا [خان] ماههای ژوئن و ژوییه 1925 را به بازدید از آذربایجان گذرانده بود. غیبت و همینطور تسلط آشکارا نامطمئن او بر ارتش دل و جرئت دوباره ای به مخالفانش بخشیده بود. اموری وضعیت سیاسی و ضعف روزافزون رضا [خان] را در گزارش 29 اوت 1925 خود که بسیار خواندنی است اینطور توصیف می کند:

احتراماً برخی مشاهدات خود را از اوضاع سیاسی در اینجا به عرض می رساند... اوضاع نسبتاً آرامی که به هنگام ورودم [به ایران] در اواخر ماه ژوئن بر محافل دولتی حکمفرما بود اخیراً قدری آشفته شده است. شایعاتی درباره تغییرات بیشتر کابینه بر سر زبانهاست که هر روز قوّت می گیرد. در پایتخت ایران که سیاست، بیش از هر جای دیگری، بر اساس دسیسه هایی شکل می گیرد که قدرت های خارجی نقش بسیار مهمی در آن ایفا می کنند، مشکل می توان با توجه به ظواهر امر ارزیابی درست و مناسبی ارایه داد. با وجود این، در اوضاع کنونی برخی مسایل

ص:366

کاملاً بارز و برجسته اند، که در میان آنها افزایش فعالیت و نفوذ عناصر جناح راست شاید از همه مشهودتر باشد. نفوذ جناح راست را باید در دو انتصاب اخیر در کابینه [فیروز و قوام الدوله] ، در افزایش همکاری رئیس الوزرا و مدرّس، رهبر کهنه کار و با نفوذ روحانیون داخل و خارج مجلس که با اطرافیان و حامیان ولیعهد هم پیمان هستند، و همینطور مسایل نه چندان آشکار دیگر دید. مسئله دیگر موقعیت رئیس الوزرا است. شواهد و قرائن نشان می دهد که

همکاری او با محافظه کاران برایش چندان خوشایند نیست، و اینکه او نه از روی اراده که اجباراً بنا به مقتضیات رفتار می کند. در بسیاری از محافل این رفتار [رضا خان] را نشانه ضعف روزافزون او تعبیر می کنند، که به تصدیق همگان، پس از شکست کودتای جمهوری خواهی اش در 16 ماه پیش شروع شد. در آن وقت، حداقل ژنرال هایش به او وفادار بودند و از او حمایت کردند. ولی می گویند اگر امروز وضعیت مشابهی پیش بیاید، پاسخ زیردستانش همان چیزی نخواهد بود که آن روز نشان دادند. معلوم است که رضا خان محبوبیت و حیثیتش را در میان مردم عادی از دست داده است. اسناد ضمیمه این گزارش حوادثی را شرح می دهند که اخیراً اتفاق افتاده و شاید به خودی خود چندان اهمیتی نداشته باشند، ولی بیانگر جریان هایی هستند که در مملکت به راه افتاده و عامل دلسردی مردم از رئیس الوزرا شده است. بعضی ها بر این عقیده اند که شدت عمل و رفتارهای بچه گانه رئیس الوزرا به دلیل نگرانی هایی است که درباره امنیت شخصی خود دارد. مواضع مستبدانه اش که روز به روز مستبدانه تر هم می شود، علی الخصوص وقتی ظاهر اینچنین وقیحانه ای به خود می گیرد، آن هم از طرف کسی که از میان مردم برخاسته و در ابتدا مدافع منافع آنها شناخته می شد، مردم را منزجر کرده است... دلایل اصلی تحولات حاضر هر چه باشد، چشم انداز روشن و دلگرم کننده ای پیش روی نمی گذارد. شایعاتی که درباره تغییرات بیشتر کابینه بر سر زبان هاست، و پیش تر به آنها اشاره کردم، انسان را به این گمان می اندازد که نیروهای روحانی و محافظه کار در حال ایجاد ظنّ و نارضایتی بر ضد رضا خان بوده و مترصد فرصتی هستند تا قدرت کافی را برای حذف کامل او به دست آورند.

اموری در ضمیمه گزارش به شرح ماجرای زیر پرداخته است:

ص:367

اخیراً صحبت از ماجرایی بر سر زبان هاست که آن را به افزایش فعالیت اطرافیان ولیعهد نسبت داده اند. البته هیچ خبری درباره این ماجرا در روزنامه ها که به شدت سانسور می شوند منعکس نشده است، ولی می گویند که اتفاق مهمی بوده و همه از تأثیری که این اتفاق بر خُلق رضا خان گذاشته صحبت می کنند. در تاریخ 13 اوت مراسم ختمی به مناسبت درگذشت یکی از علمای عالی قدر تهران در مسجد شاه برقرار بود، که ولیعهد، رئیس الوزرا، مقامات دولت، و بسیاری از شخصیت های سرشناس همراه با خیل کثیری از مردم در آن شرکت داشتند. وقتی رئیس الوزرا به همراه محافظان مسلحش وارد مسجد شدند مردم ساکت سرجایشان نشسته بودند، ولی وقتی ولیعهد پا به مسجد گذاشت همه

بلند شدند و صلوات فرستادند. در اواخر مجلس نیز یک روحانی به مدح متوفی پرداخت و در پایان عرایضش با صدای بلند گفت: «بار الها، شاه و ولیعهد را مستدام بدار!» و کل جمعیت از ته دل الهی آمین گفتند. سیّد سپس گفت: «بار الها، رئیس الوزرا را مستدام بدار!» ولی بجز چند نفری که اطراف رئیس الوزرا نشسته بودند کسی الهی آمین نگفت، که همین باعث شد رضا خان بلافاصله از مسجد بیرون بزند. رضا خان که از میان جمعیت به سمت بازار می رفت یک بازاری را دید که دارد تسبیح می اندازد. می گویند به آن بازاری گفت که آیا او را می شناسد، و آن بازاری هم من من کنان پاسخ داد، «بله، حضرت اشرف رئیس الوزرا.» رئیس الوزرا به او گفت: «پس چرا احترام نگذاشتی؟» و چندین کشیده به صورتش نواخت. می گویند رضا خان پس از آن به خانه اش در حومه شهر رفت، و برای چند روز هیچ کس را به حضور نپذیرفت. می گویند صبح شنبه، در مسیر بازگشت به شهر، از اتومبیلش بیرون پرید و یک مأمور نظمیه را چنان زیر مشت و لگد گرفت که مأمور بیچاره از هوش رفت و روانه بیمارستان شد، آن هم به دلیل اینکه به موقع قاطرهایی که جاده را بند آورده بودند کنار نزده بود. می گویند در ده قلهک نیز شخصی به نام شهیدی، از ماموران اداره پست، به همراه یکی از ماشین نویسان اداره عواید داخلی، و کوروس که از فارغ التحصیلان دبیرستان آمریکایی و از تجّار معروف تهران است، با عده ای از بالاشهری ها مشغول گپ و گفت و خنده بودند و متوجه عبور اتومبیل رئیس الوزرا نشدند. رضا خان اتومبیل را متوقف کرد، و به طرف آنها رفت و یقه شهیدی را گرفت و پرسید آیا او

ص:368

را می شناسد. وقتی شهیدی گفت که لابد یکی از مقامات دولت است، رضا خان چند سیلی به صورتش نواخت و او را نقش بر زمین کرد و زیر مشت و لگد گرفت. رضا خان 6 فوت قد و احتمالاً 230 پوند وزن دارد. او به همان ترتیب به حساب همهشان بجز کوروس رسید، چون کوروس مدعی بود که تعظیم کرده ولی حضرت اشرف متوجه تعظیمش نشده است.(1)

تغییرات کابینه و اعلام بازگشت شاه

همانطور که در گزارش قبل ذکر شد، در ماه اوت 1925، رضا [خان] کمی پس از بازگشتش از آذربایجان مجبور شده بود دو نفر را که با مدرس هم پیمان بودند وارد کابینه اش کند: «شاهزاده فیروز بجای ادیب السلطان متصدی وزارت عدلیه شد و قوام الدوله که طرفدار روحانیت بود، در پُست خالی وزارت داخله

نشست... احساس می شود که وزیر شدن فیروز که آدم شرّی است از آن دسته تاکتیک های مشکوکی باشد که در آینده عواقب مهمی در پی دارد.»(2) همین چند ماه پیش موری فاتحه فیروز را خوانده بود: «روزگاری فقط کافی بود فیروز لب تر کند تا، با کمک حامیان انگلیسی اش، بالاترین مناصب دولتی را داشته باشد، ولی در سال های اخیر حتی برای احراز کرسی نمایندگی مجلس هم مذبوحانه به رشوه و نان قرض دادن به این و آن متوسل شده است. علی الخصوص در انتخابات گذشته مجلس بسیار مشتاق بود که از حوزه انتخابیه تهران به مجلس راه پیدا کند، که جایگاه وزینی در مجلس به حساب می آید. او که می دید بخت نمایندگی اش از تهران چندان بلند نیست، نقشه ای برای خرید کل آراء لواسان کشید که از مناطق حومه تهران است. همین مسئله باعث شد که تحقیقات گسترده ای درباره آراء او صورت بگیرد و اعتراضات زیادی به انتخاب او شد که نهایتاً مجبورش کرد از کرسی لواسان کناره بگیرد و نمایندگی کرمانشاه را که املاک وسیعی در آن دارد قبول کند. در حال حاضر هیچ رئیس دولتی حاضر نیست با وزیر کردن فیروز محبوبیت خود را به خطر بیندازد. با وجود این، او هنوز شخصیت

1- گزارش اموری، شماره 1204 و ضمایم آن، 1364/891.00، مورخ 29 اوت 1925.

2- تلگرام اموری، شماره 67، 146/831.002، مورخ 10 اوت 1925.

ص:369

قدرتمندی در پسِ پرده مجلس است، و به طور کلی سیاست هایش را از طریق ائتلاف با روحانیون صاحب نفوذ، و عمدتاً مدرّس عملی می کند... برغم خصومت متقابلی که از سال 1921 تا بحال بین سفارت انگلستان و فیروز وجود داشته، قرائن... حکایت از آن دارد که او حاضر است خصومت هایش را با سفارت انگلستان کنار بگذارد. معلوم شده است که یک شب به سفارت انگلستان رفته، که البته چندان هم جای تعجب ندارد زیرا ایرانی های خوشنام زیادی هستند که احساس می کنند نباید با رفتن به سفارت انگلستان در روز روشن نام نیک شان را به خطر بیندازند. صرف نظر از قرائنی که ممکن است دال بر بهبود روابط فیروز با انگلیسی ها وجود داشته باشد، از نظر من کلاه او دیگر پشمی ندارد. اگر اتفاق غیرمنتظره ای نیفتد، بعید می دانم که فیروز بتواند حیثیت و قدرتی را که در زمان نوکری انگلیسی ها در دولت وثوق الدوله داشت، یک بار دیگر به دست بیاورد. در ایران امروز، همچون گذشته، یک سیاستمدار جاه

طلب یا باید برای انگلیسی ها بازی کند یا روس ها. با توجه به اینکه فیروز از تخم و ترکه خاندان سلطنتی است، تصور ائتلافش با روس ها، عجالتاً، باطل است. از سوی دیگر، انگلیسی ها هم احساس می کنند که فیروز فریب شان داده و در نتیجه انتقام شان را از او گرفته اند.»(1) اموری در تلگرام مورخ 14 سپتامبر 1925 خود می نویسد: «سید فاطمی، که از هواداران مدرس، رهبر جناح روحانیون است... به پُست خالی وزارت معارف منصوب شده است... به نظر می رسد که اهمیتش عمدتاً از بابت این باشد که در حکم آنتنی برای مدرّس عمل خواهد کرد.»(2)

اموری در واکنش به اهمیت روزافزون مدرّس شرح حالی از او برای وزارت امور خارجه فرستاد. مدرّس در حدود سال 1855 در نزدیکی اصفهان چشم به جهان گشود، و در اصفهان و نجف درس طلبگی خواند، و به درجه اجتهاد رسید. سپس به اصفهان برگشت و در حوزه علمیه آنجا مشغول تدریس فقه شد. ابتدا در سال 1907 به نمایندگی در انجمن ایالتی استان اصفهان انتخاب شد، و سپس از طرف علمای نجف به عنوان عالم طراز اول در هیأت عالی ناظران روحانی دوره دوم مجلس تعیین شد

1- گزارش اموری، شماره 787، 181/701.9111، مورخ 13 دسامبر 1924.
2- تلگرام اموری، شماره 69، 147/891.002، مورخ 14 سپتامبر 1925.

(1909-1911). مدرّس در سال 1912 رهبری مخالفان نایب السلطنه، ناصر الملک، را بر عهده گرفت، و او را متهم ساخت که عامداً برگزاری انتخابات مجلس سوم را به تعویق می اندازد. مدرّس پس از راه یافتن به مجلس سوم در سال 1914 به جمع ملیّونی پیوست که در ماه نوامبر 1915 دست به مهاجرت از تهران زدند و در کرمانشاه برای خود دولت مستقلی تشکیل دادند. با پیشروی قوای روس در اوایل 1916، مدرّس و دولت مستقل اجباراً عازم ترکیه شدند و مدرّس بیشتر ایام جنگ را در آنجا سپری کردند. پس از بازگشت به تهران در سال 1918 با وثوق الدوله هم پیمان شد ولی ائتلاف آنها به دلیل مخالفت مدرّس با قرارداد انگلیس و ایران دیری نپایید. او به سبب مخالفتش با این قرارداد وجهه ای ملی برای خود کسب کرد، ولی پس از کودتای 21 فوریه 1921 به زندان افتاد. مدرّس توانست به مجلس چهارم راه پیدا کند (1921-1923) و رهبری جناح اکثریت را که از دو کابینه قوام السلطنه حمایت می کردند، و در اکتبر

1922 سعی کرده بودند رضا خان را برکنار کنند، به دست گرفت. در ژانویه 1923 که مستوفی الممالک به ریاست وزرا منصوب شد، مدرّس رهبری اپوزیسیون را بر عهده گرفت و موجبات سقوط کابینه مستوفی را در ماه مه 1923 فراهم ساخت. در مجلس پنجم (1924-1926) رهبر جناح مخالف رضا خان بود، و «جنبش جمهوری خواهی» او را با شکست مواجه ساخت. ولی در اوت 1924 که در استیضاح دولت توفیق نیافت، ضربه شدیدی خورد؛ با وجود این، روز به روز به نفوذش افزوده می شود، و توانسته است دوستانش فیروز، فاطمی و صدری را به وزارت برساند. اموری اضافه می کند: «مدرّس در داخل و خارج مجلس رهبری جناح روحانیون را به دست دارد، و با دربار و عناصر مترجع از نزدیک همکاری می کند، و در گذشته نفوذ روزافزونی بر رضاخان پهلوی و دولتش داشته است. مدرس بی نهایت جسور و یکدنده؛ و فردی محافظه کار است، که البته در بین رهبران روحانی ایران امری طبیعی است. مدرس سخنوری بی بدیل است که می تواند ماهرانه عوام فریبی کند و نفوذ عمیقی در بین توده های مردم دارد.(1) او قلباً فردی ملی گرا و ضدبیگانه است، و علی الخصوص

1- مدرس هیچ گاه مردم را فریب نداد. او همواره با شجاعت و صراحت عقاید سیاسی خود را که در جهت منافع ملی ایران بود، بیان می داشت؛ معلوم نیست، نویسنده گزارش (کوپلی اموری) چه چیزی در زندگی مشحون از پاکی و صداقت مدرس دیده است که او را فریبکار می داند. (ویراستار)

ص:371

خصومت خود را با انگلیسی ها پنهان نمی کند. گاه ابراز دوستی با آمریکا را کرده است. مدرس خود را فردی فقیر نشان می دهد، ولی می گویند املاک قابل توجهی دارد.(1)، (2)

اموری در گزارش مورخ 15 سپتامبر 1925 خود شرح بیشتری درباره تغییرات کابینه می دهد: «با توجه به ...انتصاب میرزا سید مهدی خان فاطمی، از طرفداران جوان تر، فعال تر و بی ذوق مدرّس، در پُست خالی وزارت معارف، احتراماً به عرض می رساند که این رویداد از جمله مهمترین نشانه های اخیری است که بر ادامه همکاری رئیس الوزرا و عناصر روحانی و مرتجع دلالت دارد، چنانکه قبلاً در گزارش محرمانه شماره 1204 مورخ 29 اوت 1925 خود نیز به آن اشاره کرده بودم. می گویند که رئیس الوزرا لااقل

عجالتاً از تغییر سه عضو کابینه اش که بیشترین خصومت را با مدرّس دارند، سر باز زده است که عبارتند از میرزا محمد علی خان فروغی (ذکاءالملک)، وزیر مالیه، عبدالحسین خان تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)، وزیر تجارت و فلاحت و فواید عامه، و جعفرقلی خان اسعد (سردار اسعد) وزیر پست و تلگراف. با وجود این، می توان گفت که اوضاع مملکت در طول سه هفته گذشته آشفته تر شده است. انگیزه رضا خان پهلوی از اتخاذ این تاکتیک ها و نتایج آن را نمی توان براحتی ارزیابی کرد. اما انگیزه اش برای این کارها هر چه باشد، چه احساس کند که برای تصویب لوایحی که به مجلس ارایه می دهد و یا موفقیت در انتخابات آتی و یا ایجاد سد محکمی در برابر نفوذ روس ها باید حمایت روحانیون و مرتجعان را جلب کند، بدیهی است که این کار دارد به بهای کاهش حیثیت و اعتبارش در محافل دیگر تمام می شود. حتی نزدیکان او هم ظاهراً هیچ تصوری از اهداف نهایی رضا خان ندارند. خیرخواهان رضا خان هم واقعاً نمی دانند که آیا او دارد با این کارها به ورطه ای می افتد که نجات از آن محال است، و یا اینکه دارد نقشه می کشد که پس از انتخابات از شرّ همراهان جدیدش خلاص شود؟ آیا رضا خان واقعاً می فهمد که ادامه و تشدید این روند چه واکنشی ایجاد خواهد کرد؟ و یا شاید هم مترصد آن است که خود و نیروهای نظامی اش چنین واکنشی را هدایت و رهبری کنند؟ احتمال هم دارد که داوطلبانه زمام سیاست را رها کند و به خارج از کشور برود و با

1- اموری، گزارش شماره 1213 (891.00/1365)، مورخ 14 سپتامبر 1925.

2- این دروغی بزرگ است. زندگی ساده و فقیرانه و زاهدانه مدرس زبانزد دوست و دشمن بود. آن مرد بزرگ به مال دنیا بی اعتنا بود و به هنگام شهادتش نیز دیناری از خود برجای نگذاشت.

ثروت هنگفتی که بهم رسانده به خوشگذرانی بگذراند. اینها مشتی از خروار سئوال هایی است که در ذهن همگان نقش بسته است. در تأیید احتمال اخیر، خیلی ها به شیوه زندگی و رفتارش اشاره می کنند و می گویند که اخیراً به خوشگذارانی روی آورده، رفتاری بی ادبانه نسبت به شخصیت ها دارد و به رویدادهای مهم بی اعتناست، و ظاهراً علاقه اش را به بسیاری از امور اجرایی که قبلاً از دغدغه هایش بود از دست داده است. آنهایی که آنقدر به رضا خان امید بسته بودند حالا کاملاً از او دلسرد شده اند.» اموری اضافه می کند: «یکی

از ابعاد مهم قضیه شایعاتی است که درباره بازگشت شاه به تهران بر سر زبانهاست و هر روز قوّت بیشتری می گیرد. البته مدت زیادی است که این شایعات بین مردم می چرخد ولی موضوع اخیراً جدی تر شده است. اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، بدون شک اوضاع پیچیده تر و ناگوارتر خواهد شد مگر اینکه گمان کنیم که حضور این مقام تشریفاتی کاملاً بی کفایت، بی نهایت خودخواه و بزدل موجب سرعت گرفتن وقایع و کوتاه شدن عمر جنبش ارتجاعی شود. در همین ارتباط لازم به ذکر است که روشنفکران لزوماً از طرح جمهوری حمایت نمی کنند. از قرار معلوم مقامات ایرانی بیشتر حاضرند بر سر ولیعهد، که صفات مردانه بیشتری نسبت به برادر بزرگترش دارد، مصالحه کنند و او را همچون آلت دستی بی خطر و محترم در رأس یک رژیم سلطنتی با ثبات و محدود بنشانند.»(1)

اموری در 21 سپتامبر 1925 با ارسال تلگرامی گزارش می دهد: «دولت امروز تلگرام مورخ 16 سپتامبر شاه و همچنین پاسخ محبت آمیز رئیس الوزرا را در اختیار روزنامه ها قرار داد. در این تلگرام آمده که شاه در تاریخ دوم اکتبر از فرانسه عازم ایران خواهد شد. مردم به دلیل شایعاتی که از قبل بر سر زبانها بود آماده شنیدن چنین خبری بودند.»(2) روزنامه ایران در شماره مورخ 21 سپتامبر 1925 خود تلگرام 16 سپتامبر احمد شاه به رضا [خان] را منتشر ساخته بود: «حضرت اشرف رئیس الوزرا، تهران. به یاری پروردگار متعال، در تاریخ 2 اکتبر با کشتی نلدر پاریس را ترک و از طریق بمبئی به مقصد ایران حرکت خواهیم کرد. بی نهایت مسروریم که به وطن عزیزمان برمی گردیم و محظوظ از

1- گزارش اموری، شماره 1214، 1366/891.00، مورخ 15 سپتامبر 1925.
2- تلگرام اموری، شماره 70، 62/891.001، مورخ 21 سپتامبر 1925.

اینکه بزودی شرف دیدار شما دست خواهد داد.» پاسخ رضا[خان]: «اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران، پاریس. از دریافت تلگرام شما که حامل خبر مسرت بار بازگشت اعلیحضرت بود بسیار مشعوف شدم. از اعلیحضرت استدعا دارد بفرمایند کشتی ایشان در کدامیک از بنادر مرزی پهلو خواهد گرفت.» اموری در این باره توضیح می دهد: «چند ماهی است که شایعه بازگشت شاه به ایران بر سر زبانهاست، و با افزایش نفوذ عناصر مرتجع در

طول هفته های گذشته قوّت بیشتری هم گرفته بود، تا حدی که اعلام خبر فوق شور و هیجان چندانی در بین مردم ایجاد نکرد و توجه چندانی به آن نشد. هیچ توضیح و تفسیری هم در روزنامه ها منتشر نشده است که احتمالاً به دلیل سانسور آنهاست. مقامات وزارت خارجه می گویند که سفر شاه بین یک ماه تا شش هفته به طول خواهد کشید و پیش بینی می کنند که شاه در دو هفته اول ماه نوامبر وارد ایران شود.»(1) اعلام خبر بازگشت شاه اوضاع را بهم ریخته بود. اولین واکنش به خبر فوق «بلوای نان» در 23 و 24 سپتامبر 1925 بود. این شورش ها با بلوای نان که در اوایل ژوییه 1918 به منظور تضعیف کابینه صمصام السلطنه و نهایتاً روی کار آمدن وثوق الدوله به راه افتاده بود، شباهت بسیاری داشت.(2) هدف از این بی نظمی ها آن بود که بهانه ای برای استفاده از ارتش بر ضد مخالفان به دست رضا[خان] بدهد و شاه را از بازگشت به ایران منصرف سازد. ولی اینبار تاکتیک فوق کاملاً کارساز نبود، و در عوض ضعف جایگاه رضا[خان] را بیش از پیش هویدا ساخت، ولی به هرحال برای ترساندن شاه و ماندن او در اروپا کافی بود.

ناآرامی های 23-24 سپتامبر 1925

در تاریخ 15 ژوییه 1925، فرانک اچ. گور از اعضای هیأت مستشاری مالی آمریکایی با ارسال تلگرامی به میلسپو در آمریکا نوشت: «احتمال دخالت نابجای رئیس الوزرا در قضیه ارزاق... کمبود ارزاق جدی است ولی به مرز بحران نرسیده است. اگر در کارمان دخالت نکنند، دردسری نخواهیم داشت.»(3) گزارش مورخ 16 سپتامبر 1925 اموری

1- گزارش اموری، شماره 1216، 140/891.9111، مورخ 28 سپتامبر 1925.

2- Majd, Persia in World War I ، صص. 265-266.

3- تلگرام اموری، شماره 62، A/281891.51، مورخ 15 ژوییه 1925.

درباره وضع ارزاق بسیار کوتاه است و نشانی از اضطراری بودن اوضاع در آن دیده نمی شود: «احتراماً توجه وزارت خارجه را به وخامت روزافزون وضع ارزاق در تهران، و همینطور در مرکز و جنوب ایران، و تأثیر آن، و احتمالاً تأثیر بیشتر آن در ماههای آتی، بر وضعیت سیاسی این کشور جلب می کنم.»(1) در 23 سپتامبر 1925، فقط دو روز پس از اعلام خبر عزیمت شاه به

سوی ایران، ناآرامی ها در تهران آغاز شد. اموری مظنون بود که عده ای این ناآرامی ها را به راه انداخته اند: «وخامت وضع ارزاق در طول سی و شش ساعت گذشته موجب بروز ناآرامی هایی در شهر شده است که احتمالاً برخی عناصر سیاسی ذینفع محل نیز به آن دامن زده اند... ادامه ناآرامی ها بعید است ولی احتمال دارد آنهایی که خواهان بی اعتبار کردن مستشاران آمریکایی هستند این ناآرامی ها را در خارج از کشور در بوق و کرنا کنند و اینطور القاء نمایند که ایران بی ثبات است.»(2) اموری این ناآرامی های دو روزه و ابعاد سیاسی آن را در گزارش 28 سپتامبر 1925 خود شرح داده است: «در اوایل صبح روز 23 سپتامبر پس از چند روز کمبود شدید نان و کاهش کیفیت آن جمعیتی قریب به یک صد نفر با چوب و چماق در بازار به راه افتادند و از بازاری ها خواستند که حجره هایشان را ببندند. بستن حجره ها نوعی اعتراض به حساب می آید که شاید بتوان گفت معادل اعتصاب غربی هاست. جماعت که حالا تعدادشان بیشتر شده بود به مسجد سلطانی رفتند و در آنجا کفیل فرماندار نظامی تهران، ژنرال عبدالله خان طهماسبی، به مردم که حالا به جماعتی خشمگین تبدیل شده بودند، اطمینان داد که با ورود گندم از غرب و شمال اوضاع خیلی زود بهبود خواهد یافت. حرف های عبدالله خان نتوانست جماعت حاضر را آرام کند، و مردم، در حالی که برخی کمیسیون های مجلس تشکیل جلسه داده بودند، از مسجد سلطانی روانه مجلس شدند، و در راه از دکاندارها می خواستند تا دکان هایشان را ببندند. دکاندارها، و زنان و برخی آدم های بیکار هم به میل خود یا به زور به خیل جمعیت پیوستند. آنها بدون هیچ مانع و مخالفتی وارد حیاط مجلس شدند و خیلی زود به اتاق های ساختمان حمله بردند و شروع به شکستن اسباب و اثاثیه کردند، و یکی از زنها بر کرسی رئیس مجلس

1- گزارش اموری، شماره 1215، 1/891.5018، مورخ 16 سپتامبر 1925.

2- تلگرام اموری، شماره 71، 1362/891.00، مورخ 24 سپتامبر 1925.

نشست و شروع به تشجیع بیشتر مردم کرد. در همین حیص و بیص میرزا حسن خان پیرنیا (مشیر الدوله)، رئیس الوزرای پیشین و نماینده فعلی مجلس، که شخص بسیار محترم و شیک پوشی است، مورد ضرب و شتم قرار گرفت. جماعت به معاون وزیر عدلیه و نظام الدوله، فرماندار سابق کرمان، هم حمله کرد و حیثیت و آبروی سایر شخصیت های سرشناس را شدیداً مورد توهین قرار داد. مدرّس که در جلسه یکی از کمیسیون های مجلس حاضر بود سعی کرد آن

جماعت خشمگین را آرام و به حرف هایشان گوش کند، ولی هیچ فایده ای نداشت. با نزدیک شدن ظهر جماعت به تدریج ساختمان مجلس را ترک کرد، ولی در بعد از ظهر و غروب همان روز عده زیادی از مردم به خیابان ها ریخته بودند و احتمال بروز خشونت می رفت، به ویژه اینکه گروهی از آنها یک بار دیگر به طرف مجلس روانه شد که در آنجا با دخالت مأموران نظمیه و بدون درگیری متفرق شدند. بعد از ظهر همان روز عده زیادی مرد و زن را دستگیر کردند. بازداشتگاهها و زندان ها آنقدر پُر شده بود که بقیه را سوار بر کامیون به خارج از شهر می بردند و در بیابان برهوت که تنها همدم شان باد سرد بود، رها می کردند. در اوایل شب جماعتی به قاعده سیصد نفر سعی کرد وارد محوطه سفارت روس بشود ولی دسته ای از نظامیان با شلیک تیر هوایی مانع از هجوم آنها به دروازه های سفارت شد. همان شب نانوایی ها به دستور دولت شروع به پخت کردند و با آرد مرغوبی که از انبارهای ارتش تدارک شده بود، نان خوبی به دست مردم دادند. با همه این احوال، ساعت هشت صبح پنج شنبه 24 سپتامبر جماعتی در حدود 300 تا 1000 نفر وارد محوطه بزرگ سفارت روس شدند. در اینجا رسم است که مردم به نشانه اعتراض به دولت خود و همینطور استمداد کمک و همدردی از دولت های خارجی، در محوطه سفارت های خارجی بست می نشینند. بلافاصله چند جوخه سرباز به محل اعزام شدند تا از ورود بیشتر مردم به سفارت جلوگیری کنند. در بیرون از ساختمان مجلس و همینطور در میدان بزرگ سپه و اطراف سفارت روس، مردم با چوب و چماق و سنگ به جان مأموران نظمیه و سربازان افتادند. کار بجایی کشید که در میدان سپه به سربازان فرمان آتش دادند. یک سیّد روحانی کشته و تعداد زیادی از مردم مجروح شدند. مردم جنازه آن روحانی را بر سر دست گرفتند و در خیابان ها گرداندند. همین باعث شد که مأموران نظمیه و سربازان بطور جدی تری وارد عمل

ص:376

شوند، و با تاریک شدن هوا جمعیت متفرق و شهر آرام شد. برخی مقامات دربار، از جمله صاحب اختیار، منشی ولیعهد، و سایر افرادی که از کاخ بیرون آمده بودند هم دستگیر ولی روز بعد آزاد شدند.

ذکاءالملک هم که شخصی بی نهایت آرام و صبور است اتفاقاً در نزدیکی کاخ شاه بوده که گمان می کنند از درباریان است و دستگیرش می کنند ولی بعد از احراز هویتش برای افسر فرمانده آزاد می شود.» اموری اضافه می کند: «عده ای از زن ها فرصت را غنیمت شمرده و ناغافل مردهای شیک پوش و ظاهراً

متمول را به باد کتک می گرفتند... در واقع یکی از جنبه های روشنگر کل ماجرا رفتاری بود که زنان با حجاب و خجالتی تهران از خود نشان دادند، که اصلاً گمانش هم نمی رفت. با اینکه نمی توانم این داستان را تأیید کنیم ولی می گویند که یکی از همین زن ها چادرش را به داخل اتومبیل رئیس الوزرا انداخته و به رئیس الوزرا گفته که کلاه نظامی اش را به او بدهد... روز جمعه بجز دسته های متعدد سربازان پیاده و سواره ای که در خیابان ها دیده می شدند، همه چیز در پایتخت به حالت عادی بازگشته بود. مجلس پیش از ظهر جلسه ای محرمانه تشکیل داد و طی آن رئیس الوزرا به نمایندگان اطمینان داد که دولت اوضاع را در کنترل دارد، هم از حیث حفظ نظم و هم از حیث عرضه نان.»

تردیدی نیست که «بلوای نان» سپتامبر 1922 نیز همچون «بلوای نان» ژوییه 1918، شورش «ضد کلیمی» سپتامبر 1922، و شورش «ضد بهایی» ژوییه 1918، از پیش طراحی شده بود. در این زمان دیگر طراحی و به راه انداختن شورش به تاکتیک استاندارد انگلیسی ها برای رهاندن رضا [خان] از دردسرهای جدی تبدیل شده بود. ولی این بار سیر وقایع مسیر غیرمنتظره ای پیمود و بی نظمی ها از کنترل خارج شد: «تا اینجا به شرح خلاصه ای از روند بی نظمی ها پرداختم و حال می خواهم به اسباب آن اشاره کنم. در گذشته، حتی در جریان قحطی سال های 1917-1918 که هر روز عده ای در گوشه و کنار خیابانهای پایتخت [از گرسنگی] جان می باختند، ندرتاً پیش آمده بود که جماعتی تهرانی با چوب و چماق به خشونت متوسل شود. همین که جماعتی به خیابان ها ریختند و سازمان یافته بودند کافی بود که از همان اول هر انسانی را به این گمان بیندازد که عده ای عنصر خارجی محرک آن بوده اند. نهایتاً هم معلوم شد که این عناصر از گرسنگی و نارضایتی و احتمالاً احساسات مردمی که به طور خود جوش در

ص:377

بازار جمع شده بودند استفاده کرده و تظاهراتی را برای اهداف سیاسی خود به راه انداخته اند. در طول دومین روز ناآرامی ها مقادیر فراوانی نان در نانوایی ها موجود بود.» اموری اضافه می کند: «از قرار معلوم رئیس الوزرا طالب تظاهرات بود بلکه اعتراض مردم به تظاهرات ضد سلطنت تبدیل شود و با ترساندن شاه او را از ترک فرانسه منصرف کند. وقتی معلوم شد که جمعیت در شعارهای خود فریاد «مرگ بر شاه» یا «وثوق الدوله نمی خواهیم» سر نمی دهند، و بیشتر طرفدار سلطنت هستند تا بر ضد آن، و وقتی خشونت ها داشت ناغافل ابعادی جدی پیدا می کرد، دولت تاکتیک هایش را عوض کرد و برای

کنترل اوضاع فعالانه وارد صحنه شد. دار و دسته دربار هم با استفاده از این موقعیت تظاهراتی به طرفداری از شاه و علیه دولت به راه انداختند. تعداد ملاها و روحانیونی که در جلوی جمعیت راه می رفتند قابل توجه بود. می گویند بعضی از تظاهرکنندگان کیسه های پر از سنگ داشتند و سنگ هایی را که مردم روز چهارشنبه بعد از ظهر به طرف مأمورین پرت می کردند فقط در سنگ تراشی ها می شود پیدا کرد. می گویند مردم بر سر یک سخنران ریختند که شروع به بدگویی از شاه کرده بود، و همینطور جمعیتی که روز پنج شنبه به محوطه سفارت روس راه یافته بود علاوه بر خواست های دیگری که داشتند از رفیق یورنف خواسته بودند که «شاهشان را پس بدهد». قبلاً گفتم که دولت اشخاص مختلفی که خود را از طرفداران دربار نشان داده بودند دستگیر و برای مدت کوتاهی در حبس نگه داشته بود.» اموری گزارش خود را اینگونه به پایان می برد: «ناآرامی ها عمر کوتاهی داشت، خیلی زود فراموش می شود، و احتمالاً تکرار نخواهد شد. ولی گزارش مشروح من به این دلیل است که واقعه مزبور در واقع نقطه تلاقی جریان های سیاسی غالب کشور بود که بسیار شاخص و روشنگر است: جریان هایی سر تا پا از یک قماش با ظواهری ضد و نقیض که مسلماً می توانست برای لوییس کارول(1) بسیار جالب باشد.»(2) روزنامه کوشش در شماره مورخ 5 اکتبر 1925 خود نوشت: «طبق گزارش ها بازگشت شاه به ایران به تعویق افتاده است، ولی مادر شاه و بعضی از اعضای خاندان سلطنت عازم ایران شده اند.» اموری در توضیح

1- نویسنده کتاب «آلیس در سرزمین عجایب».
2- گزارش اموری، شماره 1218، 1370/891.00، مورخ 28 سپتامبر 1925.

این خبر می نویسد: «گزارش روزنامه ها درباره تعویق بازگشت شاه از فرانسه توجه چندانی به خود جلب نکرد. روزنامه ها و سیاستمداران آنقدر اخبار اعلیحضرت همایون شاهنشاه را به یکدیگر پاس داده اند که دیگر مردم علاقه ای به این اخبار ندارند.»(1)

سیاست انگلیس

فولر در گزارش مورخ 13 سپتامبر 1925 خود می نویسد:

احتراماً به اختصار نظراتم را درباره نگرش وزارت امور خارجه بریتانیا به ایران و مستشاران آمریکایی به عرض می رسانم. گزارش حاضر حاصل بررسی اقدامات انگلیس در ایران و تماس هایی است که در طول یک سال و نیم گذشته با مقامات انگلیسی در ایران داشته ام، که در ولایات بسیار دوستانه و البته در تهران کمتر دوستانه بوده است، و در صحبت هایی که در بحبوحه تحولات بسیار جالب اخیر با یکی از مقامات کنسولی انگلیس در تهران داشتم، اظهارات ایشان نظراتم را تأیید کرد... به گمان من اظهارات محرمانه این مقام انگلیسی، که البته به دلیل روابط بسیار دوستانه مان و در خلال گفتگویی صمیمانه که تا پاسی از شب طول کشید ابراز شد، از نظر خودش بیانگر اهداف وزارت خارجه انگلستان بود. هر دو قبول داشتیم که بریتانیا در صدد ضمیمه کردن ایران به امپراتوری خود نیست، و امپراتوری بریتانیا با استیلای هر قدرت خارجی دیگری بر ایران شدیداً مخالف است. نکته مورد بحث ما اینجا بود که آیا بریتانیا باید به شکوفایی و استقلال ایران کمک کند، و یا با مخالفت خود ایران را ضعیف و عقب مانده نگاه دارد. به او گفتم که انگلیس سیاست درستی را در ایران در پیش نگرفته است؛ و اینکه اگر از منافع اقتصادی فوری خود چشم پوشی کند و در هر موقعیت دوستی بدون چشمداشتی به ایران نشان بدهد، امکان دارد که انزجار و تنفر فعلی مردم [ایران از انگلیس] طی یک یا دو نسل آینده زدوده شود، و انگلیس، بجای آنکه متحدی برای دشمن خود بتراشد، دوست و پشتیبانی محکم در مقابل روس پیدا خواهد کرد. مقام انگلیسی پس از چند ساعت مقاومت و دفاع معمول از مواضع بریتانیا، در بحبوحه بحث

1- گزارش اموری، شماره 1224، 141/891.9111، مورخ 8 اکتبر 1925.

نظرات واقعی اش را ابراز داشت که در اینجا سعی می کنم عین جملات او را تکرار کنم. «دوستی ایران برای ما (انگلیسی ها) پشیزی هم ارزش ندارد، چون قیمتش را خوب می دانیم. ایران تا وقتی دوستی می کند که برایش فایده ای داشته باشد، و به محض اینکه لقمه چرب و نرم تری پیدا کرد به آدم خیانت می کند... البته ایران می داند که هر چقدر هم که از ما بدش بیاید، برای حفاظت از خودش ناچار باید به دامن ما بیفتد... ما ایرانی پررونق و قوی می خواهیم البته به شرطی که معقول رفتار کند (که به گمانم منظورش از معقول همان مطیع بودن در برابر نظرات انگلیس بود). سیاست وزارت خارجه بریتانیا، از نظر من، این است که یک دیکتاتور قدرتمند در ایران بر سر کار بیاید، کسی که کشور و

ارتش را بسازد، و قدرتی مسئولیت پذیر و معقول (مطیع انگلیسی ها؟) باشد. این چیزی است که، مثلاً، تا پنجاه سال آینده می خواهیم باشد، تا در این فرصت جای پایمان را محکم کنیم، و بعد از آن اگر معلوم شود که می توانیم به ایران اعتماد کنیم و این کشور به دامن روس ها نمی افتد و امتیازات را لغو نمی کند، آنوقت دست از سرش بر می داریم... باید از حقوقی که همین الآن داریم حفاظت کنیم و مراقب باشیم که ایرانی ها هیچ امتیازی را لغو نکنند. البته هیچ مخالفتی با سرمایه گذاری سایر کشورها در ایران نداریم، به شرط آنکه با منافع ما در تضاد نباشد. ما مدعی امتیازات موجود و امتیاز نفت شمال و راه آهن هستیم. هرچند قبول داریم که این مورد اخیر هنوز تصویب نشده، که آنهم به خاطر این است که مجلس هنوز جلسه ای برای تصویب آن تشکیل نداده است. شاید از امتیاز نفت شمال صرف نظر کنیم، هر چند بعید می دانم توسعه نفت شمال برای هر کشور دیگری هم چندان ساده باشد، ولی دلیلی ندارد که از امتیاز راه آهن هم بگذریم. کاملاً واضح است که با انتصاب مستشاران آمریکایی مخالفیم. مگر بعد از رفتاری که شوستر با ما کرد انتظار دیگری هم دارید؟ ولی تا وقتی که ادامه کارشان مخالف منافع ما نباشد، مانع کارشان نخواهیم شد. مخالفتی هم با وام دادن آمریکا به ایران نداریم به شرطی که ضمانت وام چیزی نباشد که با منافع ما تلاقی کند، مثلاً نفت یا گمرکات جنوب. ما بهترین دوست آمریکا هستیم ولی دلیل نمی شود که ندانیم سیاست غلطی را در ایران پیش گرفته اید. شما آمریکایی ها آرمانگرا هستید. شما هنوز ایرانی ها را نشناخته اید، در

ص:380

صورتی که ما نسل هاست که این مردم را می شناسیم. ما هم آرمانگراهای بی غرضی، مثل شما آمریکایی ها، داشته ایم که همین پیشنهادهای شما را برای ایران مطرح کرده اند، ولی بعد از مدتی دست برداشتند. تنها تجربه شما، که اتفاقاً چندان موفق هم نبود، در مقیاسی کوچک در فیلیپین بوده است. وقتی به اندازه ما تجربه کسب کنید، می فهمید که تنها سیاستی که در این کشور کارگر می افتد همان سیاستی است که ما در پیش گرفته ایم- یعنی جنگ اقتصادی و سیاسی با روس ها در ایران، که به همین منظور باید همه نفوذ خودمان را در این کشور حفظ کنیم.» او همچنین گفت که اگر بواسطه این سیاست استقلال ایران به تعویق بیفتد و به ما وابسته بماند، فقط به نفع خودش است. البته کنسول بعداً گفت که اینها صرفاً نظرات شخصی خودش است، که به عنوان یک دوست ابراز کرده و نه یک مقام کنسولی، و از من خواست که آنها را پیش خود محرمانه نگه دارم.(1)

اموری کمی پس از «بلوای نان» با سِر پرسی لورن گفتگو کرد:

احتراماً نکاتی را که در گفتگوی اخیرم با وزیر مختار بریتانیا مطرح شد و شاید برایتان جالب باشد، به عرض می رسانم. به گمانم [آقای لورن] در صدد بود که به شیوه ای دوستانه اساس سیاست های دولتش در ایران را توضیح بدهد. او با این فرض شروع کرد که ایالات متحده یک رقیب قدرتمند در مرزهای جنوبی مکزیک دارد، و اظهار داشت که هر چند احتمالاً سیاست دولت من به دنبال دست اندازی به خاک مکزیک و یا دست یافتن به حقوق سیاسی در این کشور نخواهد بود، مسلماً مواظب است که رقیبش نیز به چنین امتیازاتی در مکزیک دست پیدا نکند... خواست دولت بریتانیا این است که تمامیت ایران حفظ شود تا از همجواری مرزهای انگلیس و روس جلوگیری کند... از آنجایی که از زمان شروع مأموریت سِر پرسی لورن در تهران، رئیس الوزرایی نسبتاً قدرتمند و دوستدار انگلیس بر سر کار بوده و تشکیلات روس ها نیز چندان قدرتی نداشته است، تعقیب این سیاست برایش سهل تر و تحقق آن تا حدود زیادی ممکن بوده است. او در ارتباط با بازسازی مالی ایران که هم اینک به دست مستشاران مالی آمریکایی صورت

1- گزارش فولر، شماره 76، 78/741.91، مورخ 13 سپتامبر 1925.

ص:381

می گیرد گفت تا زمانی که تبعیضی بین انگلیسی ها و آمریکایی نباشد برایشان آرزوی موفقیت دارد (که البته شاید باید اضافه می کرد تا زمانی که این هیأت از فعالیت های اقتصادی خارجی که به مذاق بریتانیا خوش نمی آید حمایت نکرده است). او سپس نظر دولتش را درباره توسعه اقتصادی ایران ابراز کرد، که بعداً معلوم شد هدفش از گفتگوی با من دقیقاً اظهار همین نکته بوده است... چنانچه شرکت های آمریکایی علاقه ای به فعالیت های اقتصادی در ایران پیدا کنند، او امیدوار است که این فعالیت ها به نحوی باشد که رقابت یا اصطکاکی با شرکت های انگلیسی پیدا نکنند. البته رقابت اقتصادی در بسیاری از جوامع رقابت سالمی است؛ ولی متأسفانه در این مملکت، ناگزیر به اصطکاک سیاسی می انجامد. دولتش اجازه نمی دهد که چنین چیزی اتفاق بیفتد و به همین دلیل نمی تواند ایران را عرصه ای برای انجام فعالیت هایی تلقی کند که شاید در جاهای دیگر نامش را «رقابت سالم» می گذارند... او سپس مشخصاً به احتمال اکتشافات نفتی آمریکا در شمال ایران اشاره کرد، و عجالتاً فرض را بر این

گذاشت که شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ امتیازی برای اکتشاف نفت در پنج ولایت شمالی ایران ندارد. با وجود این، گفت هر شرکت خارجی دیگری هم که در این حوزه مشغول به فعالیت شود برای عرضه تولیدات خود به بازار ضرورتاً باید با شرکت های مستقر در باکو و یا شرکت نفت انگلیسی و ایران به توافق برسد. منظور کاملاً واضح بود. اگر سِر پرسی لورن می خواست منظورش را بدون توسل به منش دوستانه و جذابش بیان کند، احتمالاً چنین جملاتی به کار می برد: «به شما اخطار می کنم که اگر شرکت های آمریکایی بدون مشارکت انگلیسی ها و یا لااقلّ بدون جلب نظر آنها وارد حوزه ایران شوند، کلّه پایشان خواهیم کرد.»(1)

به عبارت دیگر، بریتانیا مصمم بود که استیلای سیاسی و اقتصادی خود را بر ایران حفظ کند، و بهترین شیوه برای این کار به قدرت رسیدن یک دیکتاتور انگلوفیل بود، یعنی رضا [خان]. در دسامبر 1925 کاملاً معلوم شده بود که اگر جای پای رضا [خان] را محکم نکنند، موقعیتش متزلزل باقی می ماند و باید همواره برای نجات او به کمکش

1- گزارش اموری، شماره 1219، 97/741.91، مورخ 1 اکتبر 1925.

بشتابند- چنانکه در سپتامبر 1922، آوریل 1924، مارس 1925 و همینطور در بحران جاری به کمکش شتافته بودند. ولی آنطور که «شورش نان» نشان داد، اوضاع در سپتامبر 1925 به مراتب جدی تر از گذشته بود، زیرا موقعیت سیاسی رضا [خان] را شدیداً تضعیف کرد و مخالفانش، به ویژه مدرّس و متحدانش، داشتند خودشان را برای یکسره کردن کار رضا [خان] آماده می کردند. علاوه بر این، احمد شاه هم قصد خود را برای بازگشت به ایران اعلام کرده بود. دولتی مشروطه به پادشاهی احمد شاه و قدرت داشتن مدرّس مسلماً موجب تضعیف استیلای سیاسی و اقتصادی انگلیس می شد. اموری بعداً مدعی شد که انگلیسی ها بیشتر ترجیح می دادند که وضعیت موجود حفظ شود- اینکه یکی از شاهزادگان قاجار (غیر از احمد شاه) بر تخت بنشیند و قدرت واقعی نیز در دست رضا [خان] باشد. با فرا رسیدن پاییز سال 1925، لندن دیگر متقاعد شده بود که ادامه این وضعیت امکان ندارد، و راه حل درازمدت به سلطنت رسیدن رضا [خان] است. چنانکه در فصل نُه اشاره کردم، وزیر مختار انگلیس شرایط لازم برای تغییر رژیم را اینگونه برای فیروز برشمرده بود: «باید بدون

ناآرامی، دائمی، و با «اراده مردمی» باشد. ناآرامی های 23-24 سپتامبر ثابت کرد که چنین «اراده ای» وجود ندارد. بنابراین، چاره کار ایجاد توهمِ وجودِ چنین اراده ای با به راه انداختن به اصطلاح «جنبش ملی» بود. از آنجایی که این سومین تلاش برای رساندن رضا [خان] به رأس قدرت و تبدیل کردنش به دیکتاتور ایران بود، مسلماً از درس هایی که از دو تلاش نافرجام مارس 1924 و فوریه 1925 آموخته بودند، استفاده کردند. این بار مقدمات زیادی برای کار چیدند، از جمله به راه انداختن «جنبش ملی» و حضور بموقع نیروهای نظامی در پشت درب های مجلس و شلیک «چند تیر بی هدف» در موقعی که نمایندگان دست به مقاومت زده بودند.

«جنبش ملی»

تقریباً از هفتم اکتبر 1925، مخالفت با بازگشت شاه آغاز شد: «طی دو هفته گذشته روزنامه ها به موضوعی پرداخته اند که توجه بیشتری را می طلبد. مطبوعات خبر از تعطیلی بازارها و ارسال تلگرام های متعدد از ولایات مختلف به دولت و مجلس می دهند که در آنها به بازگشت شاه به ایران اعتراض و نسبت به سلسله قاجار اظهار

ص:383

نارضایتی شده است. اگر چنین مخالفت هایی خودجوش بود می توانست جالب توجه باشد ولی از قرار معلوم تمام این نقشه ها را رئیس الوزرا و عواملش برای بی اعتبار کردن خاندان حاکم در اذهان مردم به اجرا گذاشته اند. هنوز خیلی زود است که بدانیم این اقدام زمینه ساز چه نقشه دیگریست و یا اینکه اهداف مجریان آن دقیقاً چیست. شایعات بسیاری بر سر زبان هاست، اما به محض اینکه بتوانم حقایق را از شایعات جدا کنم اطلاعات بیشتر و دقیق تری در اینباره برایتان ارسال می کنم.» رونامه ستاره ایران در شماره 8 اکتبر 1925 خود بیانیه ای را به امضای «جمعی از آذربایجانی های مقیم تهران» خطاب به نمایندگان مجلس منتشر ساخت که در آن با بازگشت شاه مخالفت و او به تن پروری، غفلت از امور مملکت و نوکری بیگانگان متهم شده و مسئول عقب افتادگی ایران شناخته شده بود. این روزنامه همچنین اضافه می کند که بازاریان آذربایجان به نشانه اعتراض به بازگشت شاه حجره های خود را تعطیل کرده و ساکنان این ولایت نیز مراتب اعتراض خود را از طریق تلگرام به عرض نمایندگان مجلس و رئیس الوزرا رسانده اند. روزنامه ستاره ایران در همین شماره مطلبی را منتشر می کند که می گوید متن تلگرام «کمیته ملی مختلط

آذربایجان» خطاب به مجلس و رئیس الوزراست. کمیته مزبور تهدید کرده بود چنانچه شاه «خائن» به کشور بازگردد، روابط خود را با تهران «قطع» خواهد کرد. همین روزنامه در شماره نهم اکتبرش اعلام می کند که بازاریان اصفهان به نشانه اعتراض به بازگشت شاه، حجره های خود را تعطیل کرده اند. روزنامه ایران در تاریخ 14 اکتبر 1925 می نویسد که «کمیته پیگیری دعاوی در مجلس» در نظر دارد تلگرام هایی را که علیه بازگشت شاه دریافت کرده است، در [صحن علنی] مجلس قرائت کند.(1)

در طول هفته آخر ماه اکتبر، «اعتراض» مردم به بازگشت شاه به خواست آنها برای سرنگونی سلسله قاجار مبدل شده بود: «26 اکتبر. اعلامیه های بی امضائی دارد در میان مردم پخش می شود که حاوی متن تلگرام های ارسالی برای مجلس و رئیس الوزرا از تبریز و کرمان است و در آنها خواهان خلع شاه و سرنگونی سلسله قاجار شده اند. در تلگرام های ارسالی از تبریز اعلام شده است که چنانچه مجلس تا روز سه شنبه (27

1- گزارش اموری، شماره 1233، 142/891.9111، مورخ 21 اکتبر 1925.

ص:384

اکتبر) تصمیمی نگیرد، آذربایجان روابط خود را با تهران قطع خواهد کرد. در تلگرام دیگری هم از نمایندگان آذربایجان خواسته اند که در مجلس حاضر نشوند، و آنها را تهدید کرده اند که در صورت حضور در مجلس «عواقب وخیمی» در انتظارشان خواهد بود... اقدامات لازم برای خلع شاه از سلطنت و سرنگونی سلسله قاجار انجام خواهد شد. علاوه بر این، پیشنهاد کرده اند که تمام ولایات ایران برای انجام اقدام مقتضی به کمیته ملی تبریز اختیار تام بدهند. مردم آذربایجان در انتخابات آتی شرکت نخواهند کرد، مگر اینکه مطمئن شوند مجلس جدید صلاحیت بازنگری در قانون اساسی را دارد، به ویژه از حیث خاتمه دادن به سلطنت سلسله قاجار. در تلگرام ارسالی از کرمان، از رئیس الوزرا خواسته اند که موقتاً پایتخت را ترک کند تا مردم کرمان به تهران بریزند و خواسته هایشان را عملی سازند... 29 اکتبر. امروز سه اعلامیه بی امضاء دارد در شهر پخش می شود که حاوی تلگرام های اعتراض آمیز ارسالی از ولایات مختلف است. در یکی از این اعلامیه ها که به تاریخ 28 اکتبر است آمده که تبریز روابطش را با تهران قطع، و «نیروهای ملی» ادارات دولتی را اشغال کرده اند. یکی دیگر از این اعلامیه ها از شکل گرفتن ارتشی داوطلب در تبریز

خبر می دهد... 30 اکتبر. امروز چهار اعلامیه در تهران پخش شد که اتحادیه اصناف تهران، تجّار تهران و «بَست نشینان» مدرسه نظام، آنها را امضا کرده و خواهان سرنگونی سلسله قاجار شده بودند.» روزنامه ستاره ایران در شماره 29 اکتبرش مطالبی منتشر ساخت که مدعی بود متن تلگرام های ارسالی از محمره، رشت، تبریز و کرمان است، که ارسال کنندگانش خواهان سرنگونی سلسله قاجار و خلع شاه از سلطنت شده بودند. روزنامه ایران نیز در 30 اکتبر «تلگرام های» ارسالی از شیراز و ناصری را منتشر ساخت که در آنها خواهان برکناری شاه شده بودند.

اموری در اینباره توضیح می دهد: ««اعتراضاتی» که در قالب ارسال تلگرام از ولایات مختلف صورت گرفت، «تهدید» آذربایجان به جدایی از ایران، و ژست های به اصطلاح جنبش ملی تا روز جمعه سی ام اکتبر ادامه داشت. بحثی نیست که پهلوی و دار و دسته اش این نقشه ها را طراحی کرده بودند. در هیچ یک از مراحل این روند شور و اشتیاق خود انگیخته ای دیده نمی شد. خیلی ها در ایران تنفر و انزجار واقعی شان را از شاه و برخی اعضای خاندان سلطنتی ابراز کرده و آنها را بی لیاقت خوانده اند. با این همه، یادمان نرود که یکی از اهداف اصلی قانون اساسی 1907 این بود که پادشاه یک

ص:385

مقام تشریفاتی بی خاصیت بیشتر نباشد.»(1) اموری ادامه می دهد: «در گزارش مطبوعاتی شماره 1236 اینجانب آمده بود که «جنبش ملی» که در نهایت به اقدام قطعی مجلس در 31 اکتبر انجامید عمدتاً جنبشی ظاهری ساخته دست رئیس الوزرا بود. به پیوست گزارشی که توسط کارمند ایرانی کنسولگری مان در تبریز تهیه شده و نشان می دهد که باد از کدام طرف آمده است، ارسال می گردد که شاید جالب توجه باشد.» گزارش کارمند کنسولگری آمریکا در تبریز که در تاریخ 17 اکتبر 1925 تهیه شده حاوی اطلاعات مفیدی است: «دیروز حدود 60 نفر در بازار به راه افتاده و شعار می دادند «زنده باد پهلوی» (رئیس الوزرا) و «نابود باد خاندان قاجار». خبردار شده ام که همه آنها را برای این کار اجیر کرده بودند. همینطور عده ای، که از بدنام ترین و فاسد ترین آدم ها هستند، در تلگراف خانه مستقر شده اند و به نام مردم تلگرام های مختلفی به تهران ارسال می کنند. امشب حدود 100 نفر در اطراف تلگراف خانه جمع شده اند و چند نفر هم درباره سرنگونی خاندان قاجار سخنرانی می کنند. رئیس الوزرا از تهران تلگرامی ارسال کرده به این مضمون که «من مخالفتی با خواست برحق مردم ندارم، ولی همه چیز باید قانونی و آرام انجام شود و نباید

هیچ کاری برخلاف نظم عمومی صورت بگیرد و اینکه شخصاً در اینباره سکوت اختیار کرده است.» بازارها باز است و شهر هیچ جنب و جوشی ندارد. در شهر بزرگی مثل تبریز تنها کمتر از 100 نفر دارند به تلگراف خانه می روند. اظهارات فوق بیانگر اوضاع واقعی و فعلی تبریز است.»(2)

مقاومت مجلس

بار دیگر مجلس تلاش کرده بود تا برنامه های رضا [خان] را نقش برآب کند. جلسات مجلس بدون داشتن رئیس رسمیت نداشت و رأی گیری بی اعتبار بود، و از قضا نمایندگان مجلس هم رئیسی انتخاب نکرده بودند. البته این نوع شگردهای پارلمانی تنها برای مدت کوتاهی می توانست کارها را به تعویق بیندازد. اموری در اینباره توضیح می دهد: «مطلب دیگری که روزنامه ها خبر داده اند و احتمالاً اهمیت بیشتری از ظاهر

1- گزارش اموری، شماره 1236، 143/891.9111، مورخ 4 نوامبر 1925.
2- گزارش اموری و ضمیمه، شماره 1237، 35/891.01، مورخ 6 نوامبر 1925.

ص:386

قضیه دارد این است که میرزاحسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک)، رئیس مجلس، از پذیرش مجدد ریاست مجلس امتناع ورزیده است. دوره هیأت رئیسه به پایان رسیده و [تا انتخاب هیأت رئیسه جدید] مجلس عملاً نمی تواند کار مفیدی انجام بدهد. در حالی که دارم این گزارش را می نویسم، جناح های مختلف مجلس هنوز بر سر انتخاب رئیس جدید به توافق نرسیده اند. بدون اغراق، شخصیت استثنایی میرزا حسین خان پیرنیا یکی از مهمترین عوامل دخیل در عملکرد درخشان مجلس فعلی است. شایعاتی که درباره کناره گیری پیرنیا از ریاست مجلس بر سر زبان هاست به دلایل جالب تری از آنچه در روزنامه ها گزارش می شود اشاره دارد.» تلاش نمایندگان برای انتخاب رییس مجلس چنین انعکاسی در روزنامه ها داشت. روزنامه کوشش در شماره مورخ 9 اکتبر 1925 خود گزارش می دهد که روز گذشته نمایندگان از مستوفی الممالک خواسته بودند تا نامزد ریاست مجلس شود که او نپذیرفت. سپس عده ای تدّین را پیشنهاد کردند که مورد قبول نبود. به گزارش روزنامه ایران در شماره مورخ 12 اکتبر 1925، برغم امتناع مؤتمن الملک از تصدی مجدد ریاست مجلس، روز گذشته نمایندگان یکبار دیگر او را به ریاست مجلس، و تدّین و طباطبایی دیبا را نیز در

سمت نایب رئیس انتخاب کردند. روزنامه ایران در چهاردهم اکتبر خبر استعفای مؤتمن الملک را که اخیراً به ریاست مجلس انتخاب شده بود منتشر ساخت. این روزنامه می افزاید که تعدادی از نمایندگان مجلس به خانه مؤتمن الملک رفته و سعی داشتند او را متقاعد کنند که استعفایش را پس بگیرد. اما مؤتمن الملک با اشاره به کسالتش خواهش آنها را ردّ کرده و گفته بود که اصلاً نمی پسندد که در کشوری مشروطه یک نفر برای مدتی طولانی بر سر یک پُست باشد. روزنامه کوشش روز شانزدهم اکتبر گزارش داد که جلسات مجلس به دلیل نداشتن رئیس رسمیتی ندارد، و لذا نمایندگان به طور غیر رسمی تشکیل جلسه می دهند. روزنامه ایران در هجدهم اکتبر خبر داد که عده ای از نمایندگان به امید اینکه مؤتمن الملک استعفایش را پس بگیرد به دیدنش رفته اند. او این بار هم تقاضای آنها را ردّ کرد، و روزنامه ایران در شماره نوزدهم اکتبر خود خبر داد که روز گذشته استعفای مؤتمن الملک رسماً در مجلس قرائت شد. مطابق قانون، قرار است که نمایندگان مجلس روز بیستم اکتبر رییس جدیدی انتخاب کنند.

روز 19 اکتبر 1925، رضاخان که بسیار خشمگین بود به همراه تعداد زیادی از

ص:387

«محافظان» خود به مجلس رفت. اموری به نقل از روزنامه شفق سرخ بیستم اکتبر 1925 چنین گزارش می کند: «روز گذشته در مجلس، تدّین اعضای مجلس را از گفتگویی که با رئیس الوزرا داشت با خبر ساخت. رئیس الوزرا از او پرسیده بود که مجلس می خواهد درباره تلگرام هایی که اخیراً درباره بازگشت شاه از تبریز رسیده چه تصمیمی بگیرد. تدّین گفته بود که این تلگرام ها را ندیده است. رئیس الوزرا از تدین خواست که نگرانی اش را درباره اوضاع تبریز به استحضار نمایندگان مجلس برساند. رئیس الوزرا بر این باور بود که مجلس باید در اسرع وقت تصمیمی بگیرد. تدّین به اطلاع نمایندگان رساند که تلگرامی از تبریز خطاب به رئیس مجلس واصل شده است که در آن خواسته اند او به همراه ده تن از نمایندگان به تلگراف خانه بروند و با تبریز تماس بگیرند. وقتی که ارسال کنندگان تلگرام از استعفای رئیس مجلس با خبر شدند از دو نایب رئیس مجلس خواستند که به همراه ده تن از نمایندگان به تلگراف خانه بیایند. تدّین سپس از نمایندگان نظرخواهی کرد. نمایندگان خاطر نشان ساختند از آنجایی که تلگرام برای نایب رئیسان مجلس ارسال و از ایشان تقاضا شده است که ده نماینده را انتخاب کنند، لذا نظرخواهی ضرورتی ندارد. از این رو، از مستوفی، علایی، تقی زاده، افشار، ارباب کیخسرو، ندامانی، حکمت، تهرانی و

عدلی دعوت شد که به همراه دو نایب رئیس مجلس به تلگراف خانه بروند. نمایندگان مزبور نیز پس از آنکه شکایات ارسالی از تبریز را شنیدند، به این نتیجه رسیدند که باید تا زمان انتخاب رئیس مجلس و رسمیت یافتن جلسات آن صبر کرد.»(1) تلاش ظاهری نمایندگان مجلس برای انتخاب رئیس در هفته بعد هم ادامه یافت. روزنامه ایران در 21 اکتبر 1925 گزارش کرد که نمایندگان مجلس روز گذشته میرزا حسن مستوفی (مستوفی الممالک) را به ریاست مجلس انتخاب کرده اند. روزنامه کوشش در همان روز پیش بینی کرد که مستوفی ریاست مجلس را قبول نخواهد کرد. همین روزنامه در بیست و سوم اکتبر خبر داد که مستوفی شفاهاً به چندین تن از وکلای مجلس گفته است که ریاست مجلس را نمی پذیرد. روزنامه ایران در 29 اکتبر 1925 گزارش داد که پس از دعوت مستوفی به جلسه هیأت رئیسه مجلس او گفته است که خود را رئیس مجلس نمی داند. ایران اضافه

1- گزارش اموری، شماره 1233، 142/891.9111، مورخ 21 اکتبر 1925.

ص:388

می کند که وکلا در جلسه ای غیررسمی تصمیم خواهند گرفت که آیا گفته مستوفی را به منزله «استعفا» تلقی کنند یا خیر. اموری در تفسیر این قضایا می نویسد: «ابتدا امتناع آقای پیرنیا (مؤتمن الملک) از پذیرش ریاست مجلس و سپس طفره رفتن آقای مستوفی چیزی بیشتر از یک تأثیر سطحی بر روند حوادث اخیر داشته است. هر دوی این اشخاص، مردانی مسلّماً با شرافت و وطن پرست هستند. اما همچون بسیاری از هموطنان خود، در موقعیت های حساس قدرت تصمیم گیری و شهامت کافی را ندارند و در این مورد نیز رویکردی کاملاً منفی در مقابل مسئله ای مهم اتخاذ کرده اند.» با وجود این، معلوم نیست که آیا این دو شخصیت اصلاً کاری از دستشان ساخته بود. علاوه بر این کسانی که سرنوشت ایران را در دست داشتند اجازه نمی دادند که جریان امور به این شکل پیش برود. آنها مسلماً نمی گذاشتند که عدم انتخاب رئیس مجلس به همین سادگی نقشه های دقیقشان را از مسیر اصلی اش خارج کند.

روزنامه ستاره ایران در شماره مورخ 30 اکتبر 1925 خود تحولات شب گذشته مجلس را گزارش می کند. پنج شنبه شب، مورخ 29 اکتبر 1925، علیرغم اینکه هنوز رئیسی برای مجلس انتخاب نشده بود، شماری از وکلای مجلس خواهان قرائت تلگرام هایی شدند که از ولایات مختلف رسیده بود. این

روزنامه می افزاید: «کمیته رسیدگی به شکایات در مجلس گزارش داد که از اواسط مهر ماه (7 اکتبر) تلگرام های بیشماری به امضای اشخاص سرشناس از آذربایجان، خراسان، کرمان، کردستان، بیرجند، بارفروش، ساری، کرمانشاه، نهاوند، ملایر و غیره به دست این کمیته رسیده است، که حاکی از نارضایتی مردم از خاندان قاجار و خواست آنها برای برکناری این سلسله است. کمیته مذکور این تلگرام ها را به دقت مطالعه کرده و تصمیم گرفته بود که آنها را به استحضار سایر نمایندگان مجلس نیز برساند، تا مجلس بنا به صلاحدید خود دست به اقدامی مناسب در این زمینه بزند. تدّین پیشنهاد کرد که چون قرائت همه تلگرام ها وقت زیادی می گیرد مجلس فوراً نظرش را اعلام کند. یکی از نمایندگان به نام یاسایی نیز پیشنهاد برگزاری رفراندوم را مطرح کرد. او متذکر شد که شکایات مردم شامل حال «شخصیت های محترم خاندان قاجار» در داخل و خارج مجلس نمی شود. او معتقد است که مردم فقط می خواهند سلطنت را از دست قاجارها بیرون بیاورند، و با توجه به اصل 35 قانون اساسی مبنی بر اینکه «سلطنت ودیعه ایست که به موجب الهی

ص:389

از طرف ملت ایران به خاندان قاجار مفوض شده است(1)»، اگر برای مردم محرز شود که خاندان قاجار از عهده وظایفی که ذاتاً بواسطه این «ودیعه» به ایشان محول شده به خوبی برنیامده اند، می توانند این ودیعه را از آنها پس بگیرند. به نظر یاسایی بهترین روش برای این کار برگزاری رفراندوم است. در نهایت قرار بر این شد که کمیسیونی متشکل از 12 نماینده این مسئله را بررسی و نتیجه را به مجلس گزارش کند.» بنابراین، مجلس تا به آخر تلاش کرده بود نقشه های پهلوی را با حواله کردن آن به «کمیسیون تحقیق» منحرف سازد، و بیشتر تمایل به برگزاری یک رفراندوم داشت. ولی رضاخان و حامیانش هرگز حاضر نبودند که رسوایی فوریه 1925 تکرار شود.

سرنگونی سلطنت قاجار

پیشنهاد برگزاری رفراندوم سیر تحولات را تسریع کرد. اموری از تجمع نیروهای نظامی در خارج از ساختمان مجلس و شلیک گلوله گزارش می دهد: «وکلای مجلس با شنیدن صدای چند گلوله در نزدیکی مجلس، که احتمالاً از روی عمد، و برای ارعاب آنها و خاتمه مذاکرات غیرضروری شلیک شده بود، سراسیمه «ادامه جلسه را به روز دیگری موکول» کردند.» اموری گزارش می کند که روز بعد نمایندگان مجلس به یک میهمانی عصرانه دعوت شده بودند:

«بعد از ظهر روز جمعه، مورخ 30 اکتبر، به نمایندگان پیغام دادند که به خانه رئیس الوزرا بروند. در آنجا از آنها خواسته شد قول بدهند که به نفع این لایحه (برکناری خاندان قاجار از سلطنت) که فردای همان روز به مجلس ارائه شد رأی خواهند داد. از قرار معلوم نمایندگان مجلس هم خیلی عجولانه «رنگ عوض کردند»، و البته شکی نیست که به انحاء مختلف تطمیع و تهدید شده بودند، که فقط خشونت فیزیکی کم داشت.» با وجود اینکه هنوز رئیسی برای مجلس انتخاب نشده بود، در 31 اکتبر 1925، مجلس با 80 رأی موافق در مقابل 5 رأی مخالف، خاندان قاجار را عزل و «امور دولت موقت را به شخص رضاخان پهلوی واگذار» کرد. روزنامه

1- بر اساس اصل 35 قانون اساسی مشروطه «سلطنت ودیعه ایست که به موجب الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده». بنابراین احتمالاً قول بالا علاوه بر اصل 35 ناظر بر اصل 36 همان قانون نیز هست که «سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود.»

ص:390

ایران تصویب لایحه سی و یکم اکتبر را اینگونه گزارش می کند:

قبل از اینکه مجلس به لایحه پیشنهادی (در ارتباط با برکناری خاندان قاجار و انتصاب آقای پهلوی در رأس دولت موقت) مدرس پیشنهاد کرد که استعفای آقای مستوفی از ریاست مجلس قرائت شود و اقدام لازم در اینباره صورت بگیرد. (اموری: «بر اساس آیین نامه های مجلس، این مسئله ضرورتاً موجب موکول شدن مذاکرات مجلس به روزهای آتی و مانع از هرگونه اقدامی پیش از انتخاب رئیس مجلس در ظرف سه روز آینده می شد.) وکلا پیشنهاد مدرّس را رد کردند و دلایل شان هم این بود که (1) نامه ای که آقای مستوفی نوشته صراحتاً دالّ بر استعفای ایشان نیست، (اموری: اما این نامه واقعاً از استعفای مستوفی حکایت داشت و ادعای مجلس فقط بر اساس عبارات مغلق و مبهمی بود که در نامه به کار رفته بود)، (2) زمانی که رئیس مجلس استعفا می داده، روال بر این بوده است که پیش از قرائت استعفا نامه، نمایندگان تلاش کنند تا رئیس مجلس استعفایش را پس بگیرد، و (3) بحرانی جدی کشور را فرا گرفته و این وظیفه مجلس است که برای پایان دادن به آن فوراً دست به کار شود. مدرّس، تقی زاده، دکتر مصدق (مصدق السلطنه) و دولت آبادی می گفتند که لایحه پیشنهادی

غیرقانونی است. علاوه بر این تقی زاده، علایی و دکتر مصدق این لایحه را برخلاف مصالح مملکت اعلام کردند. تقی زاده پیشنهاد کرد که جهت یافتن راه حلی قانونی برای این مشکل کمیته ای تشکیل شود. نمایندگان مذکور پس از ایراد سخنانی در مخالفت با لایحه پیشنهادی صحن مجلس را ترک کردند. سیدیعقوب، داور و یاسایی از سرسخت ترین مدافعان این لایحه بودند. آنها برای اثبات قانونی بودن این لایحه به تلگرام هایی اشاره کردند که از ایالات و ولایات مختلف رسیده بود و از وخامت اوضاع کشور خبر می داد. علاوه بر این، آنها اصلاحاتی را که مجلس در سال 1909 بواسطه ارسال تلگرام از گوشه و کنار کشور در قانون اساسی صورت داد به منزله سابقه ای برای این کار متذکر شدند. (اموری: در آن مورد خاص، یک شاه قانونی مراحل کار را تصویب کرد.) با اینکه دکتر مصدق چنین اقدامی را غیرقانونی خوانده بود، صلاحیت های بی نظیر آقای پهلوی و کاستی های شاه برکنار شده را انکار نکرد. او گفت که پادشاه شدن آقای پهلوی درست نیست، زیرا در

یک کشور مشروطه شاه فاقد اختیاراتی است که مردی مثل آقای پهلوی برای خدمت به ملت لازم دارد. اگر او را پادشاه کنیم و همزمان اجازه بدهیم که ریاست وزرا و ریاست عالیه قشون را نیز داشته باشد، استبدادی مطلق بر کشور حکمفرما خواهد شد. او با اشاره به چند اصل بسیار مفید از قانون اساسی اظهار داشت که دور از وطن پرستی است که با متوسل شدن به روش های غیرقانونی برای اصلاح قانون اساسی از ارج و قرب آن در نظر جهانیان بکاهیم. در پاسخ، داور گفت که تصویب این لایحه در مجلس به معنای پادشاهی آقای پهلوی نیست... مجلس مؤسسان باید در اینباره تصمیم بگیرد. مجلس فقط درصدد برکنار کردن سلسله قاجار است، آنهم به دلیل آنکه مردم ایالات و ولایات مختلف مملکت این را خواسته اند... مجلس باید با این اوضاع خطرناک مقابله کند. او به نمایندگان اطمینان داد که تصویب لایحه پیشنهادی موجب تضعیف قانون اساسی نخواهد شد. پس از اینکه لایحه به تصویب رسید، تدّین، نایب رئیس مجلس، اعلام کرد که این اقدام به معنی انحلال مجلس نیست... مجلس تا پایان دوره دو ساله اش، حتی پس از تشکیل مجلس مؤسسان، به کار خود ادامه خواهد داد.

روزنامه ایران در همین شماره می نویسد: «ساعت 5 بعد از ظهر دیروز هیأت رئیسه مجلس به همراه نمایندگان به ملاقات آقای پهلوی رفتند و نایب اول ریاست مجلس مصوبه مجلس را مبنی بر پایان سلطنت قاجاریه و انتصاب رییس الوزرا به ریاست دولت موقت تقدیم رضا [خان] کرد. نایب رئیس مجلس طی

نطق کوتاهی امیدواری نمایندگان مجلس به اینکه دولت رضاخان رفاه و سعادت را برای مردم ایران به ارمغان بیاورد ابراز کرد. آقای پهلوی نیز در پاسخ از این اقدام «مهم و تاریخی» مجلس تقدیر و اظهار امیدواری کرد که مجلس پنجم در آینده نیز، همچون گذشته، در خدمت به کشور توفیق یابد. او اظهار داشت که پایان سلطنت خاندان قاجار آغاز زندگی جدیدی برای ایرانیان است. تدین از جانب نمایندگان مجلس از آقای پهلوی خواست که نسبت به مقامات و کارمندان تهیدست شده دربار ملاطفت به خرج دهد و مستمری ایشان را قطع نکند. او همچنین تقاضا کرد که مجرمان سیاسی دستگیر شده در حوادث اخیر آزاد شوند و مورد بخشش قرار گیرند. آقای پهلوی برغم آنکه، طبق گفته خودش، شش تن از این مجرمان به دلیل تلاش برای جلب حمایت بیگانگان به اعدام محکوم شده بودند

ص:392

هر دو تقاضای او را پذیرفت. سپس رئیس نظمیه را احضار و دستور «عفو عمومی» را صادر کرد.» روزنامه ستاره ایران در تاریخ 1 نوامبر 1925 گزارش کرد که روز گذشته ژنرال مرتضی [یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران، کاخ سلطنتی را از «ولیعهد سابق» تحویل گرفت؛ ولیعهد نیز تهران را به مقصد سلطنت آباد (خانه ییلاقی خود) ترک کرد. روزنامه ایران نیز در شماره مورخ 2 نوامبرش خبر داد که ولیعهد سابق روز شنبه، 31 اکتبر، راهی اروپا شد. اموری در اینباره توضیح می دهد: «در واقع ولیعهد را ظاهراً در شرایط بسیار تحقیر آمیزی به بغداد فرستادند. می گویند که او را تفتیش بدنی کردند و عملاً هیچ پول و حتی اسباب سفری در اختیارش نگذاشتند.»(1) دو سال بعد، در گفتگویی میان «یک ایرانی سرشناس» و دیوید ویلیامسن، کاردار آمریکا، خاطره حوادث 30-29 اکتبر 1925، تجدید می شود: «اخیراً یک ایرانی سرشناس در گفتگویی که داشتیم اوضاع را اینطور جمع بندی کرد: هر زمان که دولت خواهان تصویب لایحه ای باشد، شاه نمایندگان مجلس را به کاخش دعوت و برایشان سخنرانی می کند و لایحه هم تصویب و تبدیل به قانون می شود. آنها یادشان نرفته است وقتی را که نمایندگان از دستورات سرپیچی کردند و مجلس به محاصره سربازان درآمد. این دولت ارعاب است و قانونی خواندنش مضحک و خنده آور.»(2)

رضاخان که اکنون سرمست پیروزی بود، اعلامیه ای منتشر کرد. اموری گزارش می دهد:

روزنامه ایران (2 نوامبر) متن اعلامیه آقای پهلوی، رئیس دولت موقت و ریاست عالیه کل قوا را منتشر کرده است، مبنی بر اینکه اساس رفتار و کار او چنین خواهد بود: (1) اجرای بی چون و چرای قوانین شرع مقدس اسلام، و (2) تضمین رفاه عمومی. او متذکر می شود که فرمانروایان پیشین از اجرای این اصول مهم کاملا ً غفلت ورزیده بودند... او در آغاز این عصر جدید حیات ایران، خود را جداً ملزم به رعایت قوانین دینی می کند. بنا به دستور او قیمت هر من (6 پوند) نان چهار شاهی (حدود 2 سنت) کاهش می یابد و او وعده می دهد که به محض اینکه

1- گزارش اموری، شماره 1236، 143/891.9111، مورخ 4 نوامبر 1925.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 505، 1438/891.00، مورخ 15 دسامبر 1927.

ص:393

شرایط مهیا شود، قیمت نان را کمتر خواهد کرد. او همچنین دستور می دهد که تمام مغازه های مشروب فروشی، قمارخانه ها و مراکز منافی عفت تعطیل شود... روزنامه ایران (3 نوامبر): متن نامه آقای پهلوی خطاب به مجلس را منتشر می کند، که در آن آقای فروغی (ذکاءالملک) را به عنوان کفیل ریاست وزرا به مجلس معرفی کرده است. آقای پهلوی در نامه خود اظهار می کند که سایر اعضای کابینه در مقام خود باقی خواهند ماند... روزنامه ایران (6 نوامبر): مجلس روز گذشته پذیرای آقای پهلوی بود. در این جلسه تدین خطاب به او اظهار داشت که نمایندگان از اینکه سعادت و رفاه ملت را به ایشان واگذار کرده اند بسیار راضی اند. آقای پهلوی نیز در پاسخ گفت که در آینده ای نزدیک دست به اصلاحات اقتصادی، قضایی و آموزشی خواهد زد. (توضیح: این جلسه در ساختمان جدید کتابخانه مجلس برگزار شد. در این جلسه پهلوی در حکم میهمان افتخاری، اکثر وکلای مجلس، مقامات دولتی، «متنفذین» و همه سُفرای خارجی حضور داشتند.) روزنامه شفق سرخ (5 نوامبر): گروهی از تجار که روز گذشته به دیدار آقای پهلوی رفته بودند، از ایشان پنج تقاضا داشتند: (1) تسریع ساختمان خط آهن. (2) تضمین عدالت قضایی. (3) اجرای آموزش اجباری. (4) تبدیل پایه پول رایج ایران از نقره به طلا. (5) پرداخت صدقه و خیرات به فقرا. آقای پهلوی اظهار داشت که ترتیبی خواهد داد تا عواید حاصل از انحصار قند و چای صرف ساختمان خط آهن شود، و جواهرات سلطنتی که قصد داشت از آنها برای ساختمان خط آهن هزینه کند، با شمش های طلا معاوضه شده و در حکم سرمایه اولیه یک بانک ایرانی مورد استفاده قرار

خواهد گرفت. او متذکر شد که به منظور اجباری ساختن آموزش باید معلم بیشتری استخدام شود. (توضیح: «گروه تجار» مذکور بدون شک «گزینش» شده بودند)... روزنامه شفق سرخ (12 نوامبر): خبر می دهد که تلگرام های جدیدی از برخی ایالات رسیده است مبنی بر اینکه مردم بی صبرانه منتظر پادشاه شدن آقای پهلوی و تاجگذاری او هستند. در تلگرامی از تبریز آمده است که نیازی به تشکیل مجلس مؤسسان نیست. با این حال، روزنامه مذکور در سرمقاله خود ضرورت تشکیل چنین مجلسی را متذکر شده است. روزنامه شفق سرخ (16 نوامبر): روز گذشته آقای پهلوی از رژه قشون سان دید؛ در این مراسم

ص:394

ژنرال مرتضی [یزدان پناه]، فرمانده نیروهای نظامی تهران، از آقای پهلوی خواست که پادشاهی مملکت ایران را بپذیرد. پهلوی این درخواست را رد کرد و گفت که بعداً در جلسه ای با افسران قشون درباره این موضوع صحبت خواهد کرد... روزنامه ایران (16 نوامبر): اعلامیه ای از سوی رییس دولت منتشر می کند که در آن تمام مقامات دولتی ملزم به رعایت عدالت شده اند... رئیس دولت از هرگونه شکایتی که علیه مقامات دولتی به دستش برسد استقبال و شخصاً آنها را پیگیری خواهد کرد... دفاتر پستی سراسر کشور موظفند بدون دریافت وجه این عریضه ها را ارسال کنند و در مناطقی که دفاتر پستی وجود ندارد، صندوق های ویژه ای برای ارسال چنین عریضه هایی نصب خواهد شد. البته افرادی که بی مورد دست به شکایت بزنند، به شدت مجازات خواهند شد. (توضیح: این ژست بیشتر شبیه خیرخواهی یک پادشاه مستبد عهد عتیق است تا رفتار یک حاکم مشروطه دوران مدرن. مردم می گویند که احتمالاً این بند آخر همه شاکیان احتمالی را وحشتزده و از ارسال عریضه منصرف خواهد کرد.)(1)

تلگرام های اموری شناخت بیشتری نسبت به اوضاع ارایه می دهد. تلگرام او در 30 اکتبر 1925 از این قرار است: «تظاهرات های اخیر مردم علیه قاجار علی الظاهر خودجوش است اما واقعیت این است که تمام آنها را رئیس الوزرا طراحی می کند، که هر روز گسترده تر و بیشتر هم می شوند، و شواهد حاکی از آن است که ناآرامی های فعلی شاید بهانه ای برای فعالیت های غیرقانونی جهت بالا بردن مقام رئیس الوزرا به قیمت حذف سلسله قاجار فراهم آورد.»(2)
اولین تلگرام اموری در 31 اکتبر از این قرار است: «اعلام پادشاهی رئیس الوزرا و یا حداقل تشکیل مجلس مؤسسان به این منظور قریب الوقوع به نظر می رسد. برغم تظاهرات تصنعی در حمایت از رئیس الوزرا هیچکس به آنها

اعتنایی ندارد، ولی نبود همکاری و رهبری مؤثر در میان عناصر مخالف باعث شده که این جریان از پیروزی خود مطمئن شود. چمبرلین هم طی پیامی که توسط وزیر مختار بریتانیا به وزیر خارجه [ایران] تسلیم شد بر بی طرفی کامل دولت بریتانیا در

1- گزارش اموری، شماره 1247، 144/891.9111، مورخ 21 نوامبر 1925.
2- تلگرام اموری، شماره 75، 1368/891.00، مورخ 30 اکتبر 1925.

این بحران تاکید کرده است. به نظر می رسد که روس ها در نهان از این حرکت حمایت می کنند. سفارت های اروپایی هم موارد ناقض قانون را مانعی جدی در پذیرش چنین رژیم جدیدی نمی بینند. به وزارت خارجه توصیه می کنم تا زمان روشن شدن اوضاع وزیرمختار در بیروت بماند.»(1) تلگرام دوم اموری در 31 اکتبر: «مجلس امروز بعد از ظهر قانون زیر را به تصویب رساند: 80 رأی موافق، 5 رأی مخالف، و 30 غایب. «به نام سعادت مردم، مجلس شورای ملی خاندان قاجار را مخلوع اعلام و در حدود قانون اساسی و سایر قوانین ریاست دولت موقت را به شخص رضاخان پهلوی واگذار می کند؛ تعیین شکل دولت دائم توسط مجلس مؤسسان انجام خواهد شد که بدین منظور اصول 36، 37، 38 و 40 متمم قانون اساسی را اصلاح خواهد کرد.» اقلیت مجلس این رویه را غیر قانونی خواند و وفاداری خود را به سلطنت اعلام کرد. دو. بنا به قانون اساسی سلطنت به خاندان قاجار تفویض شده است. سه. فقط با برگزاری یک رفراندوم عمومی واقعی می توان قانون اساسی را اصلاح کرد. جناح اکثریت معتقد بود که تلگرام های ارسالی از ایالات و ولایات مختلف مبنی بر تقاضای خلع سلسله قاجار چنین اختیاری را به مجلس تفویض می کند. آنها همچنین به سابقه تغییر قانون اساسی در ارتباط با ساز و کار انتخابات در سال 1909 در نتیجه تلگرام های ارسالی مردم از ایالات و ولایات مختلف اشاره کردند. بعد از ظهر امروز شهر چراغانی و آرام بود.»(2) اموری در 1 نوامبر 1925 می نویسد: «امروز صبح یادداشتی از وزیر خارجه (مشارالملک) دریافت کردم که از این قرار است: «جنبش ملی که خواهان سرنگونی خاندان قاجار بود، و روز به روز چهره خشن تری به خود می گرفت، چنانچه فوراً اقدام مؤثری انجام نمی دادیم منجر به انقلابی بزرگ و عواقب فاجعه آمیزی می شد. مجلس شورای ملی به منظور پایان دادن به این بحران لازم دید که به خواست مردم پاسخ دهد. لذا در 31 اکتبر سلسله قاجار را از سلطنت خلع و ریاست دولت موقت را به حضرت

اشرف، ریاست عالیه کل قوا، محول ساخت تا زمانی که مجلس مؤسسان تشکیل و دولت دائم تعیین گردد.» ولیعهد شب گذشته تهران را به مقصد بغداد ترک کرد. در

1- تلگرام اموری، شماره 76، 22/891.01، مورخ 31 اکتبر 1925.
2- تلگرام اموری، شماره 77، 23/891.01، مورخ 31 اکتبر 1925.

ص:396

حال حاضر هیچ عنصر مخالفی در مقابل این عمل انجام شده وجود ندارد، به ویژه از آنجایی که بی طرفی بریتانیا بیشتر ظاهری است تا واقعی. بعضی از وطن پرستان ایرانی که با این روش ها مخالفند اکنون به ماهیت واقعی این رویداد پی برده اند. میلسپو به کار خود ادامه خواهد داد ولی از احتمال ایجاد مشکلات به سبب وجود و اِعمال قدرت غیرقانونی نگران است. سایر سفیران خارجی نیز انتظار دارند که دولت هایشان روش تغییر حاکم [در ایران] را مسئله ای داخلی تلقی کنند، چرا که نظم حفظ شده و معاهدات نقض نشده اند.»(1) باقر کاظمی، کاردار ایران در آمریکا، در 2 نوامبر 1925 یادداشتی برای فرانک کلوگ ، وزیر خارجه آمریکا، ارسال کرد که از این قرار است: «بنا بر دستور العمل تلگرافی واصله از دولت متبوعم، احتراماً به اطلاع حضرت عالی می رسانم که به دنبال اظهار تنفر عموم مردم ایران از سلطنت خاندان قاجار و قیام سراسری ملت ایران، مجلس در جلسه نهم آبان 1304 (31 اکتبر 1925) خود، سلسله قاجار را از سلطنت خلع و حضرت اشرف رضاخان پهلوی، فرمانده کل قوای ارتش، را تا زمانی که مجلس مؤسسان تشکیل شود و در مورد دولت دائمی تصمیم بگیرد به ریاست دولت موقت منصوب نمود.»(2) بریتانیا به سرعت رژیم جدید را به رسمیت شناخت: «وزیر مختار بریتانیا اجازه یافته است «موقتاً رژیمی را که با تصمیم اخیر مجلس ملی ایران روی کار آمده تا وقتی که مجلس مؤسسان تصمیم نهایی را اتخاذ کند به رسمیت بشناسد، مشروط بر اینکه این رژیم تمام معاهدات و غیره را که در حال حاضر میان بریتانیا و ایران برقرار است، به رسمیت بشناسد و به تعهدات ناشی از آنها عمل کند، و مجاز است با دولت موقت روابط تجاری برقرار سازد.» او امروز یادداشتی به این مضمون به «والاحضرت اقدس، رئیس دولت» تسلیم کرد.»(3)

در مورد سیاست بریتانیا و روسیه

مشاهدات کلی اموری در گزارش مورخ 4 نوامبر 1925 از این قرار است:

حرکات «مردمی» در چند هفته گذشته عمدتاً متوجه مجلس بوده است. به دلیل

1- تلگرام اموری، شماره 78، 24/891.01، مورخ 1 نوامبر 1925.
2- یادداشت کاظمی به کلوگ، 31/891.01، مورخ 2 نوامبر 1925.
3- تلگرام اموری، شماره 80، 26/891.01، مورخ 3 نوامبر 1925.

ص:397

فقدان رهبری مناسب در این نهاد، که اخیراً امتناع دو تن از نامزدها از قبول ریاست آن وضعیت حادّتری پیدا کرده است، به دلیل مخالفت های قابل توجه ولی سازمان نیافته با نقشه های رئیس الوزرا، و همینطور به دلیل بی رغبتی یا ناتوانی ذاتی ایرانی ها برای اقدام مؤثر در مواقع اضطراری، تا آخرین لحظه به نظر می رسید که شگردهای رئیس الوزرا برای انداختن مسئولیت تصمیم گیری درباره «جنبش ملی» به دوش مجلس توفیقی نخواهد یافت، و اگر قرار بود اقدام قاطعی صورت بگیرد، چه در تئوری و چه در عمل باید به دست خودش صورت می گرفت. ولی چنانکه در ادامه گزارش شده است، روز جمعه مورخ 30 اکتبر، تعدادی مکفی از نمایندگان مجلس بالاخره تصمیم گرفتند که غلتک این برنامه انقلابی روز بعد مجلس را هم صاف کند. رئیس الوزرا رهبری لازم را به دست گرفت و با تکان دادن چوب سحرآمیزش دهان مخالفین را بست. در خاتمه، برخی عواملی که سهم عمده ای در موفقیت این جنبش داشتند عبارت بودند از: (1) کل «جنبش» کوتاه و سریع بود. اولین نشانه های ظاهری آن کمتر از یک ماه پیش بروز کرد. جنبش چنان نفس گیر بود که دوستان و دشمنان فرصتی برای تحلیل رویدادها نیافتند. (2) شاید سحر و جادوی پهلوی بیشتر به این دلیل کارگر افتاد که عمر مجلس فعلی رو به اتمام است و نمایندگان به انتخاب مجدد خود در دور بعدی مجلس فکر می کردند. (3) زمینه مخالفت های بالقوه را با دقت فراوان از بین برده بودند، مثل انتخاب شاهزاده فیروز و دوستانش به وزارت کابینه و انتصاب زیرکانه بسیاری از فرمانداران و سایر کارگزاران ایالتی و ولایتی.(1)

اموری تحلیل خود را در گزارش شماره 1237 مورخ 6 نوامبر 1925 ادامه می دهد:

گمان می کنم گزارش مطبوعاتی شماره 1236 مورخ 4 نوامبر 1925 اینجانب توضیحات مقدماتی لازم را درباره رویدادهای سیاسی اخیر پیرامون تغییر رژیم ایران در خود داشت. احتراماً در این گزارش ابعاد بیشتری از این تغییر را

گزارش خواهم داد. در گزارش مطبوعاتی شماره 1236 اشاره کردم که «جنبش ملی» که با اقدام قطعی مجلس در تاریخ 31 اکتبر به اوج خود رسید، اساساً پرچمی بود که به

1- گزارش اموری، شماره 1236، 143/891.9111، مورخ 4 نوامبر 1925.

ص:398

دست رئیس الوزرا برافراشته شده بود. در همین ارتباط، گزارشی را که کارمند ایرانی کنسولگری آمریکا در تبریز تهیه کرده و شاید برایتان جالب توجه باشد به ضمیمه ارسال می کنم. این گزارش به خوبی نشان می دهد که جریان از کجا آب می خورد. علاوه بر این، در همان گزارش مطبوعاتی نظرتان را به این نکته جلب کردم که انفعال پیرنیا و مستوفی، که به ریاست مجلس انتخاب شده بودند، با توجه به در راه بودن بحران، عرصه را برای مانورهای رئیس الوزرا فراخ ساخت. در تلگرام (شماره 70 مورخ 21 سپتامبر 1925) اعلام رسمی بازگشت شاه به ایران را گزارش کردم. اوضاع و احوال آن زمان زمینه ساز حوادثی بود که طی سه هفته گذشته رخ داده است. در آن تاریخ تقریباً سه جناح سیاسی در ایران وجود داشت: (1) جناح دربار، که از وضع موجود حمایت می کرد. (2) جناح میانه رو که خواهان خلع شاه و جانشینی برادر او، ولیعهد، و یا پادشاهی یکی از شاهزادگان صغیر قاجار به نیابت سلطنت پهلوی و تداوم سلطنت بودند، و (3) عده ای که بر این باور بودند که سرنوشت کشور می بایست در دستان پهلوی قرار گیرد، چه در مقام ریاست جمهوری و چه مقام پادشاهی. دو عامل برنامه «میانه روها» را به هم زد: (1) دسیسه های حامیان شاه که هدفشان نابودی کامل پهلوی تا زمان بازگشت شاه در ماه نوامبر و انتصاب وثوق الدوله در مقام ریاست وزراء بود (وثوق اکنون در بغداد به سر می برد و شایعات از امکان همکاری او با دولت دائمی احتمالی خبر می دهند)، (2) تنفر فزاینده شخص پهلوی به هر چیزی که برچسب قاجار دارد. این وضعیت تا حدود زیادی سرعت شکل گرفتن حوادث اخیر، و نقش های ظاهراً متناقضی را که عناصر مختلف ایفا کرده اند و موفقیت نقشه های پهلوی را توضیح می دهد. گمان می کنم که انگلیسی ها دوست داشتند اهداف میانه روها محقق شود. اما وقتی که متوجه شدند تحقق چنین اهدافی غیرممکن است تغییر موضع دادند و پُشت پهلوی ایستادند، چرا که او در آن شرایط تنها عامل احتمالی ثبات در مملکت بود. ظاهراً روس ها هم تا وقتی که مجلس در 31 اکتبر تصمیم قطعی خود را اعلان کرد از پهلوی حمایت می کردند. دو ماه پیش آنها نگران

بازگشت احتمالی شاه و فعالیت های حامیانش بودند، که در بحبوحه ناآرامی های 23 و 24 سپتامبر گذشته کاملاً بروز یافت. با این حال، به محض اینکه سلسله قاجار از سلطنت خلع

ص:399

شد، موضع آنها نسبت به پهلوی و حرکت او شکل محتاطانه تری به خود گرفت. در ارتباط با موضع کلی بریتانیا و روسیه شایعاتی می شنویم مبنی بر اینکه آنها دولت یک تنه را ترجیح می دهند. معامله با پهلوی ای که هم در تئوری و هم در عمل قدرت اجرایی را در اختیار دارد بسیار آسان تر از معامله با پهلوی ای است که فقط در عمل قدرت اجرایی را در دست دارد. تا کنون «مرد قدرتمند» ایران، خاندان سلطنتی را در یک دست و مجلس را در دست دیگرش داشت... شاید انگلیسی ها متوجه شدند که شخصیت پهلوی نمی گذاشت وضعیت موجود را تا مدت نامعلومی تحمل کند و با نابودی کامل اغتشاش گران، یعنی جناح دربار، یک دولت قدرتمند یک تنه بهترین و احتمالاً تنها گزینه مناسب بود. همسویی سیاست بریتانیا و روسیه در چند هفته گذشته، هر چند مبتنی بر فرض های کاملاً متفاوتی بوده است، به تسریع و تسهیل برنامه های پهلوی کمک فراوانی کرده است. اما در ارتباط با تحولات آتی، بعید می دانم که شخصیت گستاخ پهلوی بگذارد که او نقش یک مقام اجرائی مقید به قانون را ایفا کند. نمی دانم که آیا، با توجه به بی سوادی و بصیرت محدودی که دارد، واقعاً مشکلاتی را که در آینده گریبانگیرش خواهد شد می فهمد یا خیر، زیرا دسیسه ها و جاه طلبی های مخالفانش به طور فزاینده ای معطوف به او و فقط او خواهد شد. تصمیم مجلس مؤسسان را نباید از پیش تعیین شده دانست. خیلی ها پیش بینی می کنند که این مجلس بر سر نوعی حکومت پادشاهی به اتفاق نظر خواهند رسید که از قرار معلوم خواسته قلبی پهلوی و وفق نظر انگلیسی هاست. با این حال، ممکن است روس ها و عوامل داخلی که از نتایج حوادث اخیر ناراضی اند، برای عقیم گذاشتن نقشه دست به کار شوند.(1)

در حالی که وزیرمختار بریتانیا در یادداشت مورخ 3 نوامبر 1925 خود رژیم موقت جدید را به رسمیت شناخته و رضا [خان] را با عنوان «والاحضرت اقدس، رئیس دولت» خطاب کرده بود، روس ها دولت موقت جدید را به رسمیت نشناختند. وزیرمختار شوروی در یادداشت مورخ 5 نوامبر 1925 خود اظهار می کند که «دولت

1- گزارش اموری و ضمیمه، شماره 1237، 35/891.01، مورخ 6 نوامبر 1925.

ص:400

اتحاد جماهیر شوروی پس از بررسی دقیق یادداشت مورخ 31 اکتبر 1925 وزیر خارجه ایران، ابراز امیدواری می کند که روابط آتی اتحاد جماهیر شوروی و ایران همچون گذشته مودّت آمیز باقی بماند.»(1) بونزون، وزیرمختار فرانسه در تاریخ 20 نوامبر 1925 اجازه یافت «به صورت دو فاکتو دولت موقت را که تحت ریاست والاحضرت اقدس رضاخان پهلوی تشکیل شده است، به رسمیت بشناسد مشروط بر اینکه این دولت تمام معاهدات و کنوانسیون ها و توافقاتی که میان ایران و فرانسه برقرار است محترم بشمارد، به ویژه توافقنامه باستان شناسی که در 11 اوت 1900 به امضا رسیده است.»(2)

انتخابات مجلس مؤسسان

نظامنامه انتخاب اعضاء و وظایف مجلس مؤسسان بدون فوت وقت اعلام شد. روزنامه ستاره ایران در شماره مورخ 2 نوامبرش (1925) خواهان اقدام عاجل جهت خاتمه کار دولت موقت و استقرار رژیم جدید «پادشاهی انتخابی با پادشاهی آقای پهلوی» شد. اموری می افزاید: «ایران (3 نوامبر): نظامنامه ناظر بر انتخابات اعضا، تشکیل و کار مجلس مؤسسان برای تعیین شکل دائمی حکومت را منتشر می کند. این روزنامه همچنین دستور آقای پهلوی به وزیر داخله مبنی بر انتشار و اجرای فوری نظامنامه فوق را به چاپ رساند. طبق نظامنامه مزبور انتخاب اعضای مجلس مؤسسان به همان شیوه انتخاب نمایندگان مجلس صورت می گیرد، ولی تعداد نمایندگان هر حوزه انتخابیه در مجلس مؤسسان دو برابر تعداد نمایندگان همان حوزه در مجلس شورای ملی خواهد بود، و نامزدی نمایندگان مجلس پنجم (مجلس فعلی) برای عضویت در مجلس مؤسسان بلامانع است. شرایط نامزدهای مجلس مؤسسان و نیز رأی دهندگان همان است که در قانون انتخابات برای نمایندگان و رأی دهندگان پیش بینی شده است. مجلس مؤسسان به محض اینکه دو سوم اعضایش در تهران حاضر شوند، کار خود را با دستور رئیس دولت موقت آغاز خواهد کرد. مجلس مؤسسان پس از تعیین دولت دائم منحل

1- گزارش اموری، شماره 1246، 45/891.01، مورخ 21 نوامبر 1925.

2- گزارش اموری، شماره 1252، 47/891.01، مورخ 4 دسامبر 1925.

ص:401

خواهد شد.» (1)

انتخابات مجلس مؤسسان در ماه نوامبر 1925 برگزار شد: «رویدادهای دو هفته گذشته روندی نسبتاً آرام و بی دردسر داشته است. در واقع از ظواهر امر چنین برمی آمد که حتی می توان گفت که دوره استثنائاً آرامی بوده است. روزنامه ها بیشتر صفحات خود را به اخبار انتخابات مجلس مؤسسان اختصاص داده اند، ولی اخبار منتشره کلاً ماهیتی مکانیکی دارند و صرفاً پیشرفت و نتایج انتخابات را منعکس می سازند. به طور کلی هیچ خبری از اخبار مهمتر، یعنی حال و هوای مردم و افکار عمومی، در این صفحات به چشم نمی خورد. بدیهی است کسانی که قدرت را در دست دارند می کوشند تا انتخابات با کمترین تأخیر ممکن انجام شود، درست همانطور که پیش بینی می شود پس از تشکیل مجلس مؤسسان نیز همان ها برای تسریع هر چه بیشتر اقدامات به اعضای مجلس فشار بیاورند تا فرصت را از آنهایی که می خواهند نقشه پهلوی را نقش بر آب کنند، بگیرند. همانطور که «جنبش ملی» شور و شوقی در مردم نیانگیخته بود، انتخابات مجلس مؤسسان نیز واقعاً علاقه ای در مردم ایجاد نکرد. بسیاری از واجدین حق رأی پای صندوق ها حاضر نشدند. جایی که جهل و فقر ریشه دوانده باشد جز این انتظار نیست، ولی در این مورد خاص بیشتر مردم احساس می کنند که نتیجه از پیش تعیین شده و همین مزید بر علت شده است. نتیجه شمارش آراء حوزه انتخابیه تهران تازه دارد اعلام می شود. در میان نامزدهایی که بیشترین رأی را آورده اند اسامی کسانی به چشم می خورد که در داخل و خارج از مجلس از حامیان جدی «جنبش ملی» بودند. پیش بینی می شود که بسیاری از وکلای مجلس کنونی به مجلس مؤسسان راه یابند. در کل، به تدریج دارد روشن می شود که منتخبین این مجلس معرّفِ طبقه جدیدی در عرصه سیاست ایران هستند، و اینکه پهلوی و جنبش او دارند از عناصری استفاده می کنند که تاکنون نفوذ چندانی در جامعه نداشتند، که شاید بتوان گفت احتمالاً سیاستمدارانی پرانرژی تر هستند، ولی نسبت به کسانی که مردم ایران در حکم طبقه حاکم به آنها عادت کرده اند، شخصیت و اصالت کمتری دارند.» اموری نمونه ای از گزارش روزنامه ها را درباره انتخابات در گزارش خود ذکر می کند: «روزنامه ایران (10

1- گزارش اموری، شماره 1236، 143/891.9111، مورخ 4 نوامبر 1925.

نوامبر): بیانیه آقای پهلوی، رئیس دولت موقت، را منتشر می کند که تا پایان برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان حکومت نظامی اعلام نخواهد شد. روزنامه شفق سرخ (15 نوامبر): انتخابات مجلس مؤسسان در تهران که از 10 آغاز و تا 14 نوامبر ادامه داشت، دیروز بعد از ظهر پایان یافت. کلاً 27501 نفر رأی دادند. (توضیح: این رقم تقریباً یک سوم واجدین حق رأی است.)... روزنامه ستاره ایران (16 نوامبر): این روزنامه در سرمقاله خود به دلیل حضور پر شور مردم تهران در انتخاب اعضای مجلس مؤسسان به آنها تبریک گفت. شمار آراء حاکی از علاقه وافر مردم به مسئله حاکمیت ملی است... روزهای 15، 16، 17 و 18 نوامبر: همه روزنامه ها گزارش هایی تلگرافی از پیشرفت و نتایج انتخابات مجلس مؤسسان در ایالات مختلف منتشر کردند. لحن این گزارش ها به گونه ای است که گویی دارند گل های سرسبد این مملکت را بر روی امواج شور و اشتیاق مردم ایران به تهران می فرستند!»(1) اموری در گزارش مورخ 4 دسامبرش (1925) می نویسد: «اوضاع ظاهراً آرامی که در آخرین گزارش مطبوعاتی خود به آن اشاره کردم در دو هفته گذشته نیز ادامه داشت. با وجود این، با نزدیک شدن زمان تشکیل مجلس مؤسسان، جریان هایی که قبلاً هم تا حدودی قابل تشخیص بودند شکل قطعی تری به خود می گیرند... ولی بیش از هر چیز دیگری شاهد انزجار و تنفر روز افزون مردم از شیوه عمل اخیر پهلوی هستیم. نارضایتی مردم ولایات مختلف از رفتار خودسرانه، نامعقول و مزوّرانه بسیاری از افسران ارتش و این احساس روز افزون که پهلوی و ارتشش- که معرّف قدرت سیاسی و نظامی اوست- از موقعیت خود برای تأمین هر چه بیشتر منافع شخصی شان استفاده می کنند، مزید بر علت شده است. میزان وفاداری و حمایت زیردستان پهلوی از او معلوم خواهد کرد که چنین احساسی چقدر ممکن است به عاملی تعیین کننده تبدیل شود. ولی از آنجا که... ارتش و، از قضا، سرویس اطلاعاتی آن به طور قابل ستایشی سازمان یافته اند، در حال حاضر اجازه هیچگونه نافرمانی و رقابتی را نخواهند داد... اعلامیه های اخیر او را مشتی دروغ خوانده اند. اگر قبول می کردیم که نیّتش خیر و بی شائبه است، شاید می شد با اغماض بیشتری به شیوه

1- گزارش اموری، شماره 1247، 144/891.9111، مورخ 21 نوامبر 1925.

طراحی «جنبش ملی» و برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان نگاه کرد.»(1)

گزارش اموری درباره افتتاح مجلس مؤسسان توسط رضا [خان] در تاریخ 6 دسامبر 1925 گزارشی کلاسیک است. محل برگزاری جلسه:

تکیه دولت که مجلس مؤسسان جلسات خود را در آن تشکیل داد تالار مدور بسیار بزرگی با دیوارهای آجری و سقفی برزنتی است که شیرهای ایرانی نقاشی شده روی آن خود نمایی می کنند. این مکان یک نسل پیش به دستور ناصرالدین شاه برای اجرای تعزیه ساخته شد. اما چنانکه می گویند از این مکان بیشتر برای نمایش های سبک غیرمذهبی استفاده می شد. سکوی بزرگی در مرکز تکیه قرار دارد. اعضای مجلس به شکل نیم دایره ای بزرگ رو به یک سمت سکو می نشستند. مأموران ادارات دولتی نیز سمت دیگر سکو می نشستند. نمایندگان هیأت های دیپلماتیک نیز درست بالای سر اعضای مجلس مؤسسان و روبروی آن قسمت از سکو می نشستند که حکم جلوی سکو را داشت. اشخاصی که در این جلسه شرکت داشتند، معرّف طیف وسیعی از اقشار اجتماعی و سیاسی ایران امروز بودند. افسران ارتش، روحانیون و مقامات دولتی نیز در این جلسه شرکت داشتند. در اطراف سکو، علمای معزز یا همان نمایندگان مرتجع ترین قشر ایران که پهلوی در پیشبرد جنبش خود مصالحه با آنها را لازم دیده بود، با ریشی انبوه و عمامه ای به سر و عبایی بر تن چهارزانو نشسته بودند. سه رئیس الوزرای سابق، فرمانفرما، سپهسالار اعظم و صمصام السلطنه به همراه سعدالدوله، صدر اعظم پیشین، به نرده های سکو تکیه داده و یا روی پله ها نشسته بودند. هر کدامشان بالای هشتاد سال سن داشتند و در زمان تصدی شان اتفاقاتی افتاده بود که حالا بیشتر به تاریخ باستان می مانست. ملاهای زیادی در میان اعضای مجلس مؤسسان دیده می شدند. شیخ محمره که یکسال پیش در حکم زندانی سیاسی از خلیج فارس به تهران منتقل شده بود در لباس عربی اش کاملاً به چشم می آمد. نزدیک به مرکز سکو تعداد زیادی از ژنرال های ارتش ایستاده بودند. در یک طرف دیگر سکو همه کارمندان خارجی دولت ایران نشسته بودند که تعداد مستشاران مالی آمریکا از همه شان

1- گزارش اموری، شماره 1251، 145/891.9111، مورخ 4 دسامبر 1925.

بیشتر بود. همه کلاه بر سر داشتند. در آخر، وزرای دولت در لباس رسمی رُبان دارشان وارد جلسه شدند و کنار میز وسط سکو قرار گرفتند. سپس همگی قیام کردند. در این هنگام، پهلوی با اونیفورم نظامی و کاملاً تنها وارد تکیه شد. در طول نیم ساعتی که از محل اقامتش راهی تکیه بود توپ ها با شلیک گلوله آمدن او را به همه خبر داده بودند. او به جایگاهش بر روی سکو رفت و نطق کوتاهی ایراد کرد که به ضمیمه این گزارش ارسال شده است. شاید به دلیل وضعیت آکوستیک بد محل و شاید هم به دلیل اینکه خودش نمی خواست با صدای بلند صحبت کند، حرف هایش را فقط آنهایی شنیدند که نزدیک سکو نشسته بودند. پس از اتمام نطق پهلوی، ملاهایی که به منظور تمجید و تحسینش پایین سکو نشانده بودند به هنگام پایین آمدنش از پله ها شروع به تحسین او کردند تا اینکه پهلوی از تکیه بیرون رفت و اعضای کابینه نیز پس از او از محل خارج شدند. نمایش پهلوی تا حدودی مأیوس کننده بود. تالاری با این عظمت، حضور طیف عظیمی از نمایندگان مردم و آن همه انتظار برای ورود او شایسته پایانی بسیار تماشایی تر و تأثیرگذار تر بود. یک ارکستر نظامی، استقبالی پر شورتر و نطقی طولانی تر برای تکمیل این تصویر مناسب تر بود. اما حضار به تحسین و تشویقی کوتاه و اندک بسنده کردند. فضا به کلی خالی از شور و هیجان بود. ایرانی ها این رویداد را نمایشی بیش تلقی نمی کردند. پس از خروج پهلوی از تکیه، نمایندگان دیپلماتیک و سایر تماشاچیان ساختمان را ترک کردند و مجلس مؤسسان کار خود را آغاز کرد.(1)

انتخاب رضاخان به پادشاهی و نقش بریتانیا

مجلس مؤسسان به مدت یک هفته، از 6 تا 13 دسامبر 1925، تشکیل جلسه داد و سه اصل قانون اساسی را اصلاح کرد و در روز سیزدهم دسامبر منحل شد. اصل 36: «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلا بعد نسل برقرار

1- گزارش اموری، شماره 1254، 31/891.032، مورخ 7 دسامبر 1925.

ص:405

خواهد بود.» اصل 37: «ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد

مشروط برآنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایت عهد با او خواهد بود.» اصل 38: «در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی می تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد با تصویب مجلس شورای ملی نایب السلطنه ای که از خانواده قاجار نباشد برای او انتخاب خواهد شد.» این تغییرات با 257 رأی موافق در مقابل سه رأی ممتنع به تصویب رسید: «با توجه به شرایط شاید بتوان نتیجه کار [مجلس مؤسسان] را کاملاً رضایت بخش تلقی کرد... مجلس کارش را سریع و منظم به انجام رساند؛ در واقع، مدیریت و توالی حوادث آنقدر منظم و سامان یافته بود که دشوار می توان شایعات جاری را مبنی بر اینکه مجلس از مشورت های دوستانه نماینده دیپلماتیک بریتانیا بی بهره نبوده است باور نکرد... تا بحال هیچ شواهدی که دآل بر تأثیر مستقیم روس ها بر روند رویدادهای اخیر باشد به دست نیامده است. روس ها برای براندازی به روش هایی متکی هستند که در مقایسه با روش های ماهرانه انگلیسی های کارکشته بسیار ناشیانه و بچگانه به نظر می رسد.»

رضا [خان] در 15 دسامبر 1925 سوگند یاد کرد و 16 دسامبر 1925 نیز به عنوان تاریخ جلوس رسمی وی بر تخت سلطنت تعیین شد. روزنامه ایران در شماره مورخ 16 دسامبرش می نویسد: «تلگرام های زیر میان اعلیحضرت پادشاه جورج و رضا شاه پهلوی رد و بدل شد: «لندن، 14 دسامبر. مناسبت میمون جلوس اعلیحضرت به تخت سلطنت را مغتنم شمرده و تبریکات بی شائبه خود را تقدیم می دارم و خالصانه امیدوارم که در دوران سلطنت اعلیحضرت ایران از فواید و مواهب صلح و آرامش منتفع گردد و در این دوران پیشرفت و ترقی، احساسات مودت آمیز من و مردم من نسبت به مردم ایران قوت بیشتری پیدا کند. از صمیم قلب آرزومندم که این دوران جدید برای اعلیحضرت و مردم ایران توأم با افتخارات بیشتری باشد. (امضاء) جورج، پادشاه و امپراطور.» پاسخ رضا شاه: «تهران. مراتب سپاسگزاری عمیق خود را از احساسات مودت آمیز و تبریکات اعلیحضرت به مناسبت جلوسم به تخت سلطنت به عرض

ص:406

می رسانم. اطمینان کامل دارم که در دوران حکمرانی اینجانب روابط حسنه میان دو کشور بیش از پیش قوت و گسترش خواهد یافت. موقع را مغتنم شمرده و از جانب خود و مردم ایران کامیابی اعلیحضرت و خانواده سلطنتی و همچنین شکوه و بزرگی مردم انگلستان را آرزو می کنم. (امضا) رضا شاه.»(1)
اموری در 16 دسامبر 1925 چنین می نویسد: «دغدغه بریتانیا برای روی کار

آمدن موفق دولت جدید هر روز آشکارتر شده است... می توان گفت وزیر مختار بریتانیا برای جلب موافقت سایر سفارتخانه ها با روی کار آمدن رژیم پهلوی تلاش زیادی کرده و انصافاً هم موفق بوده است.»(2) او در تاریخ 31 دسامبر نیز می نویسد: «دو هفته اخیر سرشار از حوادث بوده است. کار مجلس مؤسسان با روی کار آمدن حاکم جدید به پایان رسید... بی تفاوتی یا انزجار که پس از مشخص شدن اهداف اصلی مانورهای سیاسی پهلوی در ماه اکتبر مشخصه اصلی احساسات مردمی بود اکنون فرونشسته است... احساس می شود که فضای سیاسی به گرمی گراییده است.»(3) اما این «گرمی» موقت بود.

هافمن فیلیپ، وزیر مختار آمریکا در ایران، در گزارش مورخ 27 اوت 1926 خود گفتگویش با حسین علاء را گزارش می کند: «پیش از این تمایل کنونی مقامات و شهروندان بریتانیایی به انتقاد از شاه و دولت او را به وزارت متذکر شده بودم. کاردار بریتانیا در گفتگوهای محرمانه بارها به سرخوردگی عمیق دولت و سفارت انگلیس از بی تفاوتی نسبت به عرایض و ادعاهای بریتانیا اشاره کرده است، و به هیچوجه از بدگویی به کل ایرانی ها ابائی ندارد. او می گوید که بی توجهی و بی ادبی مقامات رسمی ایران هنگام عزیمت سر پرسی لورن از این کشور برغم دوستی مدام و روحیه همکاری با شاه او را بسیار سرخورده کرده است... روز گذشته، مورخ 26 ماه جاری، در گفتگوی محرمانه ای که با آقای علاء داشتم، او توجه مرا به جریان فکری عجیبی [نظر موری: «چرا عجیب؟»] جلب کرد که به زعم او در میان شماری از رجال ایرانی (و از جمله مستوفی الممالک، رئیس الوزرا) شایع شده است، مبنی بر اینکه تفاهمی محرمانه و شخصی بین شاه و دولت بریتانیا وجود دارد، که از نظر آنها، موفقیت شاه در رسیدن به

1- گزارش اموری، شماره 1261، 146/891.9111، مورخ 16 دسامبر 1925.

2- گزارش اموری، شماره 1260، A/313891.51، مورخ 16 دسامبر 1925.

3- گزارش اموری، شماره 1266، 147/891.9111، مورخ 31 دسامبر 1925.

تخت پادشاهی عمدتاً مرهون همین امر بوده است. طبق نظر آنها انگلیسی ها با نگرانی شاهد کم رنگ شدن محبوبیت رضا شاه و خشم روس ها از گرایش او به

سمت بریتانیا بوده اند. لذا گمان می شود که موضع ضد انگلیسی و گرایش ظاهری شاه به روس ها با اطلاع و حتی به کمک دولت بریتانیا اتخاذ شده که هدف اصلی آن اولاً تحکیم سلطه شاه بر کشور، و ثانیاً تسکین روس هاست تا حدی که ظن و گمان آنها برطرف شود... لازم به ذکر می دانم که گزارش گفتگو با آقای علاء به آن وزارت محترم نه از باب داشتن ارزش سیاسی، بلکه بیشتر از باب اشاره به کانال های مبهم و خیالی تفکر رجال ایران در این روزهاست.»(1)

موری پس از مطالعه گزارش فیلیپ در وزارت خارجه آمریکا، نظرات بسیار جالبی درباره آن ابراز کرد: «گزارش شماره 153 مورخ 27 اوت آقای فیلیپ حاوی مطالب بسیار جالبی است اما برآنم که با توجه به تجربیات خود در ایران، چند نکته را متذکر شوم. به زعم من اوضاع در ایران از این قرار است: رابطه رضا شاه و بریتانیا به کودتای سال 1921 باز می گردد. روس ها همواره نسبت به این ارتباط مظنون و حتی به هنگام عزیمت رضا [خان] به جنوب برای سرکوب شیخ محمره بسیار نگران بودند. گذشتن از جان دست پرورده انگلیسی ها در آن زمان این گمان را قوت بخشید که او به تفاهمی محرمانه با انگلیسی ها رسیده و با آنها تبانی کرده است. هر چند انگلیسی ها تمایلی به حمایت از شاه فعلی در تلاش های گذشته اش برای جمهوری نداشتند، بدیهی است که اشتیاق زیادی برای سرنگونی خاندان قاجار و سلطنت او نشان دادند. نمی توان از این واقعیت چشم پوشید که چنین رویدادی برای روس ها بسیار ناخوش آیند بود زیرا آنها طبیعتاً مخالف حکومت پادشاهی هستند و ترجیح می دادند که نوعی حکومت دموکراتیک در ایران برقرار شود. ولی چون استقرار چنین حکومتی ممکن نبود، مسلماً ترجیح می دادند که قاجارها بر سر کار بمانند زیرا آنها هیچگاه خود را چندان ضد روس نشان نداده اند... به همین دلیل با آقای فیلیپ هم عقیده نیستم که موضع ادعایی ضدانگلیسی شاه و دولت ایران واقعی است. شاید کاردار بریتانیا که مکرراً از سرخوردگی عمیق دولتش از رضا شاه و بی توجهی او به بریتانیا نزد وزیر مختار آمریکا

1- گزارش فیلیپ، شماره 153، 1382/891.00، مورخ 27 آگوست 1926.

دم می زند، راست گفته باشد، ولی شخصاً به صداقت او شک دارم. بیشتر مایلم اظهارات آقای علاء را- با اینکه ممکن است غیرمنطقی به نظر برسند بپذیرم که

هم شاه و هم انگلیسی ها لازم دیده اند که ظنّ و بدگمانی روس ها را از میان ببرند و برای رسیدن به مقصود خود چنین روشی پیش گرفته اند. هر چند رضا شاه رسیدن به تاج و تخت را مدیون انگلیسی هاست، بدیهی است در صورت تهدید موجودیت رژیمش از جانب شمال کمک چندانی از دست انگلیسی ها برنمی آید.»(1)

با گذشت زمان، نقش بریتانیا در قدرت بخشیدن و ابقای رضاخان آشکارتر گردید. ویلیام اچ. هورنی بروک، وزیر مختار آمریکا در ایران، در سال 1934 صراحتاً در گزارش خود می نویسد: «فقط همین حقیقت که شاه کنونی تاج و تخت خود را مدیون بریتانیایی ها و اعضای کابینه هم به نوبه خود پُست هایشان را مدیون شاه هستند به تنهایی کافیست که هر ناظر عاقلی را بر آن دارد تا پیش از آنکه باور کند پسر عموهای انگلیسی مان نفوذشان را در پایتخت ایران از دست داده اند، بایستد و چشم و گوش خود را بیشتر باز کند. از این فرصت استفاده کرده و تقریباً به دقت ارتباط اعضای کابینه با بریتانیایی ها را بررسی کرده ام. مطمئن هستم که بیشتر از سه چهارم آنها را قطعاً می توان حامی بریتانیا دانست، البته نه از روی انتخاب، بلکه از روی ترس. با دقت که امیدوارم ماهرانه هم بوده باشد، زیرِ زبان تعداد قابل ملاحظه ای از مقامات ایرانی را درباره موضوع نفوذ بریتانیا کشیده ام.

البته به گمانم آنها از بریتانیایی ها، بیشتر از هر خارجی دیگری، نفرت دارند، ولی از آنها می ترسند، و در نهایت احترام به هرگونه توصیه ای که از سفارت بریتانیا صادر شود عمل می کنند. اداره اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران به کارآمدی گذشته، یعنی در روزهای سلطه آشکار بریتانیا بر سیاست خارجی ایران، نیست و کارمندان کافی نیز در اختیار ندارد، ولی هنوز مشغول به کار است و خیلی خوب هم کارش را انجام می دهد.»(2)

قضیه بونزون

1- ابلاغیه موری، 1385/891.00، مورخ 2 اکتبر 1926.

2- گزارش هورنی بروک، شماره 104، 153/741.91، مورخ 12 ژوئن 1934.

فرانسه از موفقیت بریتانیا در نشاندن رضا [خان] به تخت پادشاهی بسیار ناراحت بود. موری در یادداشتی مورخ 6 نوامبر 1926 می نویسد: «آقای نوری کاردار ایران، سپس اتفاق بسیار عجیب زیر را نقل کرد که تمام کسانی که امکان توطئه چینی و رسوایی های بعد از آن را در خاورنزدیک دست کم می گیرند باید نصب العین خود قرار بدهند. از قرار معلوم آقای لوسین بونزون، وزیرمختار فرانسه در ایران، یکی از کارمندان سفارتخانه فرانسه را با گزارشی محرمانه درباره اوضاع فعلی ایران راهی پاریس کرده بود. کارمند مذکور که رفتار رئیس خود را نامنصفانه می دانست، نامه را در تهران باز کرد، چند کپی از آن تهیه کرد و کپی ها را به سفارت بلشویک، سفارت بریتانیا و شاه ایران فروخت. در این نامه، وزیرمختار فرانسه سیاست بریتانیا در ایران را تقبیح کرده و صداقت وزیر مختار آن را زیر سؤال برده بود و در پایان به دولت فرانسه پیشنهاد کرده بود که سیاستی خصمانه در قبال سلسله شاهنشاهی فعلی در ایران اتخاذ و از بازگرداندن قاجارها که همواره فرانسوی دوست بوده اند، حمایت کند. آقای بونزون که از دسیسه زیردست خود کاملاً بی خبر بود، اندکی بعد در ملاقات با شاه با نامه فوق مواجه شد. خودتان حال و روز وزیر مختار فرانسه را در آن لحظه تصور کنید. او بدون خداحافظی با رئیس الوزرا یا سایر مقامات ایرانی بلافاصله تهران را ترک کرد.»(1) جزئیات بیشتری نیز در گزارش مورخ 20 مارس 1926 ذکر شده است: «احتراماً به اطلاع می رساند که یک مرد فرانسوی به نام دُبُنه به اتهام قرار دادن رونوشتی از نامه محرمانه موسیو بونزون، وزیر مختار سابق فرانسه، به معاون وزارت امور خارجه این کشور در پاریس، در اختیار اعلیحضرت پادشاه ایران، سفارت بریتانیا و سفارت کبرای شوروی از سوی سفارت فرانسه دستگیر شده است. ماجرا به طور خلاصه از این قرار است که در ماه اکتبر گذشته، رایزن سیاسی سفارت فرانسه، به نام لوگاژ، به تقاضای آقای بونزون به ترکیه منتقل و قرار شد بسته دیپلماتیکی را نیز به بیروت برساند، که به نحوی متوجه شد بسته مزبور حاوی نامه ای با مطالب ناخوشایند در مورد اوست. لذا پیش از ترک تهران بسته را باز کرد و پس از تهیه چند کپی آنها را در اختیار دُبُنه قرار داد. این نامه

1- ابلاغیه موری، 1391/891.00، مورخ 6 نوامبر 1926.

حاوی اطلاعات و اظهاراتی توهین آمیز نسبت به شاه بود مثلاً اینکه «شاه پیشین فرانسوی دوست بود و شاه کنونی (رضا پهلوی) انگلیسی دوست است» و یا

اینک ر.پ. [رضا پهلوی] «حیوانی وحشی» است. دُبُنه هم یک کپی از این نامه را به شاه جدید، سفارت بریتانیا و سفارت کبرای روسیه داد یا فروخت. در اوایل ژانویه سال جاری، وقتی که سفارت فرانسه سخت تلاش داشت تا قرارداد پست هوایی را از آن فرانسه کند، موسیو بونزون به زحمت وقت ملاقاتی از اعلیحضرت شاهنشاه گرفت و تلاش کرد نظر شاه را در این ارتباط جلب کند. در این ملاقات از مسیو بونزون سئوال شد که آیا نامه ای برای معاون وزیر خارجه فرانسه نوشته و اظهارات [نامربوطی] در آن کرده است. از قرار معلوم او هم خودش را می بازد و اعتراف می کند. چند روز بعد قرارداد شرکت پست آلمان بدون مخالفت در مجلس به تصویب رسید. مسیو بونزون 10 روز زودتر از برنامه عزیمتش تهران را ترک کرد. دُبُنه یک وکیل فرانسوی است که چند سال پیش از کار در دادگاه های فرانسه معلق شده بود، و سه سال پیش به تهران آمد... بنا به دلایلی سفارت فرانسه از او استفاده کرد و مسیو بونزون و همچنین کاپیتان برتران تلاش کردند که او را به معاونت بانک عثمانی برسانند... از قرار معلوم دُبُنه فکر می کرد که سفارت فرانسه به قدر کافی تلاش نکرده است، و با لوگاژ هم عقیده بود... دُبُنه را تحت الحفظ به فرانسه فرستاده اند و شایع است که لوگاژ را نیز در ترکیه دستگیر کرده اند و دارند او را به فرانسه می فرستند.»(1)

تاجگذاری رضا شاه پهلوی

در 25 آوریل 1926 فیلیپ در تلگرام خود نوشت: «مراسم تاجگذاری شاهنشاه امروز بعد از ظهر برگزار شد. مراسم دیدار هیأت ویژه ما با شاه و اهدای تمثال [ریاست جمهور آمریکا] امروز صبح انجام شد.»(2) ژنرال هری ای. اسمیت از جمله افراد حاضر در هیأت آمریکایی بود که تمثالی از رئیس جمهور کولیج با قابی تمام طلا به شاه جدید تقدیم کرد:

1- گزارش فیلیپ و ضمیمه، شماره 239، 1403/891.00، مورخ 10 ژانویه 1927

2- تلگرام فیلیپ، شماره 28، 891.001 P15/30، مورخ 25 آوریل 1926.

ص:411

مراسم تاجگذاری همانروز بعد از ظهر یعنی بیست و پنجم ماه جاری برگزار شد. مراسم در موزه کاخ گلستان انجام شد که برای این مناسبت دکوراسیون آن را تغییر داده بودند... به دلیل مشکل نور و فضا امکان عکس برداری مناسب از

جشن فراهم نیامد، و فقط خبرنگاران روزنامه لندن دیلی میرور توانستند عکس های خوبی تهیه کنند، زیرا بر اساس اطلاعات واصله جایگاهی بسیار بهتر از جایگاه عکاسان آمریکایی و ایرانی به آنها داده بودند. مراسم بی نهایت جالب و پر زرق و برق بود، هر چند فضای کافی و مدیریت مناسب می توانست مراسم را بسیار مهیج تر و نمایشی تر کند. رفتار پادشاه جدید دقیقاً همان چیزی بود که از هر پادشاهی انتظار می رود. او با وقار تمام روی تخت نشسته بود و اصلاً حرکتی نمی کرد. ورود شاه و عبورش از تالار تاجگذاری از زیر یک طاق نصرت و در نهایت جلوس بر تخت با شکوه و جواهرکوب (موسوم به تخت نادری، که طبق اطلاع موثق همان «تخت طاووس» است که نادر شاه از هند به ایران آورد) باشکوه ترین رویدادی بود که در زندگی این شاه خودساخته رقم خورد. سپس اعلیحضرت کلاه خود را که نشان پر الماس نادری بر آن بود از سر برداشت و با دستان خود «تاج پهلوی» را که به تازگی برای این مراسم ساخته و با جواهراتی با شکوه از میان جواهرات گرانقیمت قصر تزیین کرده بودند بر سر گذاشت. محمدرضا پهلوی، ولیعهد خردسال ایران نیز در لباس نظامی همانند پدرش، در سمت راست پایین تخت، با قامتی آراسته اما رقت انگیز ایستاده بود، و حتماً باید دقایق سختی را گذرانده باشد، چرا که بارها زیر دست و پای ملاهای ریشو، عمامه به سر و قبا بر تن که نماینده قشر دینی بودند، له شد. این روحانیون در اطراف تخت ازدحام کرده و به شیوه ای دون شأن روحانی شان وفاداری و فرمانبرداری خود را به پادشاه و ولی نعمت جدید اظهار می کردند... شاه نطقش را با صدایی محکم و متین ایراد کرد. سپس رئیس الوزرا و رییس ملاها و دیگران رو در روی تخت ایستادند و سخنرانی کردند. نمایندگان دیپلماتیک نیز بنابر تقدم معمول خود، در سمت چپ تخت مستقر بودند... در سمت راست تخت هم ملاها و ولیعهد و رجال مملکت ایستاده بودند. در میان آنها چند تن از اعضای خاندان شاه مخلوع نیز به چشم می خوردند... نمایندگان مجلس هم در سمت راست و پرسنل وزارتخانه های مختلف دولت نیز در سمت چپ

ص:412

مستقر شده بودند... می توان گفت که مراسم تاجگذاری رضا شاه پهلوی با خوشی، و احترام و تأیید مردم برگزار شد. کاملاً روشن است که عجالتاً ایران صاحب حاکمی پرانرژی و قدرتمند است. شاه پیش از هر چیز یک سرباز و فردی طرفدار انضباط است. در حال حاضر محبوبیت و سلطه ای مطلق بر ارتش دارد. ولی هنوز هیچ نشانه ای از اینکه شاه الهام گر مردم ایران بوده و یا وفاداری آنها را به خود جلب کرده باشد وجود ندارد.

لازم به ذکر می دانم که پیشرفت صاعقه وار او و رسیدنش به قدرتی که مردم نادان آن را فقط حقی موروثی می دانند چندان به مذاق توده های محافظه کار و محروم ایران خوش نیامده است، و در میان قشر روشنفکرتر هم که قاعدتاً باید از این اتفاق خرسند باشد هیچ احساسی بجز خصومت و تنفر دیده نمی شود... احتمالاً ملّاکان بزرگ و نجیب زادگان متمول ایران اصولاً با پیشرفت این کشور در مطلوب ترین مسیر ممکن مخالفند. آنها عجالتاً سکوت اختیار کرده اند، ولی به جرئت می توان گفت که با هر اصلاح بنیادینی مخالفند- و یادمان نرود که قدرت قابل توجهی هم دارند. همچنین لازم می دانم اضافه کنم که امروز اکثر خارجیان مقیم تهران (علی الخصوص انگلیسی ها) نسبت به وجود روحیه وطن پرستی واقعی در میان دولتمردان ایرانی همانقدر ناباوری و تردید دارند که در گذشته داشتند.

این مسئله که شاه کنونی توانست، ظرف مدتی کمتر از چهار سال، یک ویرانه را به ارتشی منظم و مؤثر تبدیل کند مرا به این گمان می اندازد که در سایر امور دولت نیز به همان اندازه موفق خواهد بود... شواهد حکایت از آن دارد که در آینده ای نزدیک ارتش نیز به تدریج در چارچوب نظام بودجه ای که هم اکنون وزارتخانه های دیگر را شامل می شود گنجانده خواهد شد. چنانچه این پیش بینی واقعیت یابد، نشانه ای از پیشرفت واقعی در ایران علامت مطمئنی این خواهد بود که شاه نیز واقعاً برای تحقق این هدف می کوشد.(1)

اما طولی نکشید که فیلیپ خوش بینی های خود را کنار گذاشت.

فصل یازدهم

سلطنتی متزلزل: فساد، یاغی گری، شورش و ترور

1- گزارش فیلیپ و ضمائم، شماره 79، 891.001 P15/36، مورخ 5 می 1926.

ص:413

خودسری فرماندهان قشون در جنوب ایران که در فصل هشت به آن اشاره شد، با فرا رسیدن تابستان سال 1925 وضعیت بدتری پیدا کرد. دوازده نفر از عشایر منطقه در 25 ژوییه 1925، به کنسول یاری آمریکا در بوشهر پناه بردند:

این افراد از دست نیروهای قشون گریخته اند که تمام مردان داخل و خارج شهر را دستگیر و آنها را وادار به حمل ملزومات نظامی می کردند. این کوچ نشینان برای ییلاق چادرهایشان را نزدیک کنسول یاری [آمریکا] برپا کرده بودند. این عشایر، ترک های قشقایی هستند و با پرورش چند بز و بافتن قالی، امرار معاش می کنند... آنها نیمه شب و با رفع شدن خطر دستگیری و کار برای قشون کنسول یاری را ترک کردند.(1)

فولر اطلاعات بیشتری درباره اوضاع بوشهر می دهد و می نویسد:

احتراماً چند رویداد را به اطلاع می رساند که نشان می دهد قشون ایران آن موهبت محضی نیست که در تهران درباره اش تبلیغ می شود. البته قشون حمل و نقل را امن تر و جمع آوری بیشتر عواید را ممکن ساخته است، اما اقدامات خودسرانه

1- گزارش فولر، شماره 62، 1363/891.00، مورخ 10 اوت 1925.

ص:414

سربازان و افسران آن موجب نارضایتی گسترده ای در ایالات دوردست تر شده است. بوشهر نمونه خوبی برای درک عملکرد قشون در این ایالات دورافتاده است. مشکل اصلی اینجاست که این نیروها حقوقشان را شش ماه است که نگرفته اند، هر چند حقوق برخی واحدها فقط چهار ماه به تعویق افتاده است. افراد قشون همیشه مفلس یا بدهکارند، لذا از قدرت بلامنازعشان برای کسب درآمد استفاده می کنند. مثلاً قشون خانه خالی یکی از تجار ثروتمند شهر را برای سکونت موقت افسران خود مصادره کرده و تا کنون به این تاجر هیچگونه کرایه ای نداده اند و امیدی هم نیست که بدهند. آنها هر کالایی که در بازار چشمشان را بگیرد برمی دارند، و جابجایی نیروها هم بهانه می شود برای نپرداختن بدهی شان. رانندگان تاکسی آنقدر بدون کرایه افراد قشون را جابجا کرده اند که با اینکه پیش از این پیدا کردن تاکسی بسیار ساده بود، اکنون همه آنها از سطح شهر ناپدید شده اند و کسی هم به سمت چنین شغلی نمی رود. اخیراً هم فرمانی صادر شد که تنفر مردم را به خشم مبدل ساخت. شماری از هواپیماهای وارداتی فرانسوی قادر به پرواز نبودند، لذا آنها را به حمالان و قاطران قابل اطمینان واگذار کردند تا آنها را به شیراز برسانند. قاطرهای زبان بسته که توانایی اعتراض نداشتند، و بارکشان با تجربه نیز این پیشنهاد نه چندان جالب دولت را رد کردند. ولی در عین استیصال دستور صادر شد که با استفاده

از زور، افراد کافی را برای حمل این بار به کار بگیرند، لذا نیروهای قشون به خیابان ها ریخته و هر کسی را که دم دستشان می آمد با عدالت دموکراتیک دستگیر می کردند، از عشایر و کارمندان دولت گرفته تا تجار آبرومند. هر چند دستگیری تجار متمول پول خوبی به جیب قشون ریخت، ولی مابقی دستگیرشدگان مجبور بودند روزانه در ازای دریافت تکه ای نان و جرعه ای آب زیر آفتاب سوزان جان بکنند. تجارتخانه های خارجی عده ای را برای نجات کارمندانشان اعزام کردند، و مقامات دولت هم خواستار آزادی کارمندانشان شدند. هر کسی که توانست از شهر گریخت و یا در حرم ها مخفی شد. کوچ نشینانی که چادرهایشان را خارج از شهر برپا کرده بودند به این کنسولگری پناه آوردند. بنابراین همین اولین بار هم که دولت ایران نیروهای قشون را در بوشهر مستقر ساخته محبوبیتی برای خودش به دست نیاورده است... حمل و نقل بین بوشهر و

ص:415

شیراز و شهرهای داخل کشور همواره با خطر حمله راهزنان کوچ نشین همراه بوده است. قشون ایران اکنون امنیت این مسیر را تأمین می کند، اما وضعیت بارکشان چندان بهتر از گذشته نیست. این روزها اجناس و کالاها را به سرقت نمی برند، بلکه قشون الاغ ها و قاطرها را برای کارهای خود توقیف و تنها در ازای مبالغ کلان آنها را آزاد می کند. در نتیجه چاروادارها از جابجا کردن اجناس خودداری می کنند. این اعمال تمام انتقادها را متوجه شخص رئیس الوزرا کرده است و مستشاران آمریکایی نیز بعضاً به دلیل پرداخت نشدن حقوق نظامیان مورد سرزنش قرار می گیرند.»(1) در 14 سپتامبر 1925: «مشکلات مالی دلیل اصلی نارضایتی ساکنین محلی است... نیروهای قشون دارند کسب و کار را در این منطقه تباه می کنند زیرا پرداخت حقوقشان بقدری به تعویق افتاده است که سربازان عادت کرده اند بدون اینکه حتی به فکر پرداخت بهای اجناس باشند به مال و اموال مردم دست اندازی کنند. به همین دلیل تمام تاکسی ها کارشان را تعطیل کرده اند. بودجه لازم از تهران ارسال شده اما به دست مقامات بوشهری نمی رسد، این در حالی است که پرداخت حقوق برخی از یگان ها بین چهار تا شش ماه به تعویق افتاده است. برخی از بانکداران که احتمالاً باید از اوضاع باخبر باشند محرمانه اظهار می کنند که به نظر آنها این وجه در شیراز گیر کرده است... کاپیتان ابراهیم، که 25 سال در نیروی دریایی ایران خدمت کرده و متصدی کشتی های متروک جنگی در این منطقه است، تلاش می کند خود را به تهران برساند و موضوع را گزارش کند، ولی می گوید که قشون اجازه چنین کاری به او نمی دهد. حقوق 32 خدمه زیر دست او 9 ماه است که

به تعویق افتاده، و این افراد به ساحل آمده و اعتصاب کردند، ولی نیروهای قشون آنها را دستگیر کرده و به کشتی های خود فرستادند.(2)

روی کار آمدن خاندان پهلوی اوضاع را فقط بدتر کرد. فیلیپ در 30 ژوئن 1926 می نویسد:

چند ماه پیش دکتر میلسپو توجه مرا به شرایط نامطلوب تشکیلات مالی کشور

1- گزارش فولر، شماره 59، 57/891.20، مورخ 22 اوت 1925.
2- گزارش فولر، شماره 78، A/304891.51، مورخ 14 سپتامبر 1925.

ص:416

جلب کرد، که علت اصلی اش استقلال وزارت جنگ از این تشکیلات و امتناع آن از اعمال نظارت های مالی است... خلاصه اینکه وزارت مالیه سالانه اعتباری کلی به وزارت جنگ تخصیص می دهد که نزدیک به نیمی از درآمدهای دولت است، ولی هیچ حسابرسی ای در کار نیست. علاوه بر این، وزارت مالیه مطلع است که قشون وجوه هنگفتی را نیز از سایر منابع داخلی دریافت می کند که آن وزارت خانه رسماً قادر به شناسایی و ثبت آنها نیست. در همین ارتباط، دکتر میلسپو چندی پیش تنها کپی موجود از گزارش جامع و محرمانه ای را در اختیار من گذاشت که در دسامبر 1925 تهیه کرده بود و تمام جزئیات این موضوع را روشن می ساخت... هدف اصلی دکتر میلسپو از تهیه این گزارش جلب توجه دولت ایران به خطر تداوم شرایط فعلی و ضرورت مشمول کردن وزارت جنگ در نظام بودجه ایست که او درباره همه ادارات دولت به کار بسته است. دکتر میلسپو قرار است موضوع این گزارش را با وزرای جدید جنگ و مالیه مطرح کند. با اینکه بعید است شاه هرگز این گزارش بلند بالا و محرمانه را خوانده باشد، اما حالا احتمالاً نکات اصلی آن به استحضارش خواهد رسید. احتمال دارد برخی از مفاد این گزارش به مذاقش خوش نیاید، ولی گمان می کنم آنقدر بصیرت دارد که منطق آنها را بفهمد. (توضیح موری: «نه!»)(1)

فساد در قشون و ملاقات میلسپو با رضا شاه

فیلیپ در گزارش خود به تاریخ 13 ژوییه 1926 اوضاع قشون را به تفصیل شرح می کند:

عطف به گزارش شماره 118 که در 30 ژوئن ارسال شد و در آن آخرین وضعیت قشون ایران را گزارش کرده بودم، احتراماً در این گزارش رونوشتی از نامه دکتر ای. سی. میلسپو، مدیر کل مالیه های ایران، به وزیر مالیه این کشور را به پیوست ارسال می کنم. این نامه به تاریخ هجدهم ژانویه 1926 و شامل یادداشتی محرمانه است که به اوضاع نامطلوب ناشی از پایبند نبودن نهاد نظامی ایران به نظارت های

1- گزارش فیلیپ، شماره 118، 59/891.20، مورخ 10 ژوئن 1926.

بودجه ای و همچنین رویه های غیرقانونی اداره کنندگان این نهاد می پردازد. دکتر میلسپو همچنین رونوشتی از این یادداشت را در اختیار وزیر جنگ و رئیس الوزرای کابینه پیشین (فروغی) قرار داده است. چند رونوشت نیز جهت اطلاع در اختیار هیأت مستشاران مالی آمریکایی قرار گرفته است. دکتر میلسپو در ماه مارس گذشته ضمن گفتگویی که با یکدیگر داشتیم این موضوع را مطرح ساخت. او گفت که تنها یک نسخه رنگ و رو رفته و ناقص از این گزارش برایش باقی مانده که آن را در اختیار من می گذارد، و تقاضا کرد در صورت تهیه رونوشت از گزارش فوق با استفاده از امکانات سفارت یک یا چند نسخه هم در اختیار او قرار بدهم. با توجه به طولانی و ناخوانا بودن سند پیش از تهیه نسخه ای مناسب کاری ممکن نبود. از میلسپو پرسیدم که آیا شاه هم گزارش را دیده است؛ پاسخ داد که حتماً فرصت دیدن آن را داشته ولی بعید می داند آن را خوانده باشد. او افزود که موضوع را شخصاً و به طور محرمانه با وزرای فوق مطرح ساخته ولی آنها هیچ اقدام مشخصی درباره آن انجام نداده اند و بعید است در آینده نزدیک اقدامی انجام بدهند. گفتم که به گمان من چنین انتقاد شدیدی از قشون از یک سو و چنین اصلاحات مهم و گسترده ای از سوی دیگر، ایجاب می کند که دکتر میلسپو شخصاً موضوع را با شاه در میان بگذارد. از قرار معلوم از زمان بازگشت میلسپو از ایالات متحده در تابستان گذشته شاه هیچ علاقه ای به ملاقات او نشان نداده بود، ولی دلیلی نداشت که گمان کنیم نگرش او نسبت به مستشاران آمریکایی تغییر کرده است. شاه از زمانی که بر تخت تکیه زده به شدت درگیر امور مختلف بوده است و میلسپو هم بهتر دیده بود که عجالتاً اوضاع را به همین منوال رها کند. اطلاعات مندرج در ضمیمه گزارش بسیار مرا متأثر و متحیر ساخت، ولی گمان کردم شاید بهتر باشد پیش از ارایه آن به وزارت امور خارجه اطلاعاتم از این موضوع را با استفاده از منابع دیگر

تکمیل کنم. انجام چنین کاری در پایتخت ایران به هیچ وجه ساده نیست، پایتختی که در آن شایعات و انتقادات مخرب همواره شما را احاطه کرده و کسب اطلاعات موثق از منابع معتبر بسیار دشوار است. شایعات حاکی از رفتار خودسرانه فرماندهان قشون در ایالات مختلف و رفتار عمدتاً مستبدانه قشون در قبال غیرنظامیان در این ایالات بسیار فراوان بود... رفتار غیرقانونی و بی کفایتی

ص:418

افسران ارشد شرایطی بحرانی به وجود آورده است که به تازگی آثار و نتایج آن معلوم شده است. نارضایتی مردم از غارت اموالشان به دستور بعضی از فرماندهان قشون در ایالات مختلف، و همچنین روابط پرتنش فرماندهان با فرمانداران غیرنظامی در چند مورد توجهات را به این وضعیت وخیم جلب کرد. علاوه بر این، معلوم شد که قشون چندین ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند. بعد از آن خبر دعوای شاه و عبدالله خان- امیر طهماسب- (که جزئیات ماجرا هیچوقت فاش نشد) برکناری عبدالله خان، تغییر دولت و در نهایت اخبار ناآرامی و شورش در خراسان و آذربایجان رسید... اندکی پس از تغییر کابینه، دکتر میلسپو خبر داد که مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، (که احتمالاً طرفدار روس هاست، ولی اخیراً روابط خیلی دوستانه ای با وزیر مختار بریتانیا دارد و آشکارا هیچ علاقه ای به آمریکا نشان نمی دهد)، به دیدار او رفته و اظهار داشتند که با توجه به اوضاع خراسان، وزارت جنگ نیاز فوری به سیصد هزار تومان وام از خزانه مملکتی دارد. میلسپو اظهار داشت که بدون کسب اجازه از مجلس قادر به پرداخت چنین وامی نیست. البته پیشنهاد کرد علی الحساب مبلغ صد هزار تومان به اعتبار وامی که در اواخر ژوییه به وزارت جنگ تعلق می گرفت به آنها بپردازد. این پیشنهاد رد شد. میلسپو همچنین به من گفت که اخیراً از فروغی، وزیر جدید جنگ، خبردار شده است که قشون با یک و نیم میلیون تومان کسری بودجه مواجه است در صورتی که چند ماه پیش به او گفته بودند که معوقه قشون فقط سیصد یا چهارصد هزار تومان است. به اعتقاد فروغی این کسری بودجه به سرعت افزایش پیدا خواهد کرد. از زمان تغییر کابینه، میلسپو چندین بار درباره گفتگو با شاه از من مصلحت جویی کرده است. من هم مؤکداً به او پیشنهاد کردم که حتماً این کار را بکند و اوضاع را صادقانه توضیح بدهد و همزمان آمادگی خود را کمک به رفع مشکلات موجود اعلام کند. این ملاقات در هشتم ماه جاری صورت گرفت و رضایت بخش بود. به اعتقاد من این مسئله امتیاز بزرگی در کار میلسپو خواهد بود.

فیلیپ سپس ملاقات 8 ژوئیه 1926 میلسپو با پهلوی را توصیف می کند:

شاه خوش برخورد و راغب بود، هر چند از نظر میلسپو قطعاً موضوع را چندان

ص:419

جدی نگرفته و بیشتر از آنکه نگران اوضاع باشد از شنیدن حرف های میلسپو سرگرم شده بود. در ادامه، خلاصه این گفتگو آنطور که در اختیار من قرار گرفته است خواهد آمد. میلسپو گفت که تقاضای دیدار کرده است تا وضعیت مالیه های مملکت را که از بسیاری جهات بسیار رضایت بخش است به عرض برساند. با وجود این، اوضاع از یک جهت بسیار ناامید کننده است، و می تواند تمام پیشرفت هایی را که در زمان سرپرستی او رخ داده است خنثی کند. دکتر میلسپو گفت که وزارت مالیه از هزینه های وزارت جنگ هیچ اطلاعی ندارد؛ علی رغم اعتباری که هم اینک از خزانه کشور به این وزارت خانه تخصیص یافته است، اعتباری که بیشتر از منابع مملکت است و هیچ حسابرسی ای هم انجام نشده، کسری بودجه قشون دائماً رو به رشد است؛ بر کسی پوشیده نیست که فرماندهان قشون در ایالات مختلف از مردم پول می گیرند و، در برخی موارد، مالیاتی را که می بایست به دست وزارت مالیه برسد این فرماندهان جمع آوری می کنند و یا مانع اخذ آن می شوند؛ ولی با این حال پرداخت حقوق قشون مدت مدیدی است که به تعویق افتاده است و به همین دلیل نارضایتی زیادی در بین غیرنظامیان به وجود آمده است؛ و اینکه این وضعیت نه فقط می تواند به طور جدی وضعیت مالی کشور را به خطر بیندازد، بلکه می تواند از محبوبیت شاه نیز شدیداً بکاهد؛ لذا او مصرانه از شاه خواست که پرداخت بودجه وزارت جنگ نیز همانند سایر وزارت خانه های دولت تحت نظر وزارت مالیه صورت گیرد. شاه پاسخ داد که کاملاً مطمئن است که به برخی از فرماندهانش تهمت زده اند. او شخصاً دستور داده است تا تحقیقاتی در این زمینه صورت بگیرد و کسانی که مقصر شناخته شوند برکنار خواهند شد و افسران قابل اطمینانی جای آنها را خواهند گرفت. او سپس اشاره کرد که قصد دارد ژنرال امان الله میرزا [جهانبانی]... رئیس سابق ارکان حرب را برای بررسی اوضاع مشهد به این شهر بفرستد. (توضیح: اگر گفته شاه صحت داشته باشد، باید گفت شخص ضعیفی را برای این کار انتخاب کرده است. امان الله میرزا که از تخم و ترکه قاجار است، جدای از تحصیلات اندک نظامی در فرانسه، به هیچوجه توان و کارایی انجام چنین کاری را ندارد.) شاه افزود که می داند مخارج قشون بسیار بیشتر از اعتباری است که وزارت مالیه به آن تخصیص

ص:420

داده است، که دلایل متعددی دارد، و یکی از این دلایل ضرورت خرید تسلیحات از اروپاست که به تنهایی بیش از دو میلیون تومان هزینه برداشته است. شاه گفت که هر چند سعی کرده هر جا امکان دارد اصلاحاتی انجام داده و صرفه جویی کند، دریافته است که مبالغ تخصیصی فعلی کافی نیست؛ ولی پیشنهاد کرده که بودجه قشون افزایش یابد و هزینه های قشون از سایر منابع تأمین شود. میلسپو گفت که فکر نمی کند چنین کاری ممکن باشد. تنها راهی که برای تأمین بودجه اضافی برای قشون به ذهنش می رسد اعطای وام، و یا استفاده از درآمدهای انحصار قند و چای است که قبلاً به ساخت راه آهن اختصاص یافته، و یا استفاده از وجوهی است که برای آموزش عمومی و دیگر مصارف ملی در نظر گرفته شده است- استفاده از هر یک از این منابع نیازمند تصویب مجلس است که از نظر وی چنین چیزی را تصویب نخواهد کرد؛ علاوه بر اینکه به گمان او شخص شاه هم موافق این کار نخواهد بود. در ارتباط با پیشنهاد اعمال نظارت های وزارت مالیه بر بودجه وزارت جنگ، شاه گفت که با توجه به مشکلات سیاسی موجود چنین امری فعلاً قابل اجرا نیست. استنباط میلسپو این بود که منظور شاه فشار منابع خارجی است. شاه در پایان گفتگو، بدون هیچگونه خصومتی، از اینکه میلسپو بجای نشان دادن گزارش محرمانه قشون به شاه آن را به وزرا نشان داده است ابراز تأسف و از او خواست که در آینده چنین گزارش هایی را مستقیماً به استحضار شخص وی برساند. در پایان شاه به میلسپو پیشنهاد کرد که پیشنهادهایش را به منظور بهبود منابع مالی قشون در قالب برنامه ای ترسیم و تسلیم او کند... دکتر میلسپو به هنگام نقل گفتگوهایش با شاه اشاره کرد که از نظر او شاه فردی بدون حس مسئولیت مالی است. میلسپو در همین ارتباط متذکر شد که شاه اخیراً برای تعمیر و بازسازی ساختمان ها و باغ اقامتگاه تابستانی اش هشتاد هزار تومان خرج کرده است. از وزارت مالیه خواسته شد که این هزینه را بپردازد، ولی فقط شش هزار تومان از این وجه قانوناً به عهده آن وزارت بود. شاه ماهیانه چهل هزار تومان از دولت دریافت می کند، و طبق گزارش ها در چند سال اخیر اموال فراوانی گرد آورده است. میلسپو گمان می کند که هر چند شاه با خوشرویی به توضیحاتش گوش داد، ولی سخنانش تأثیر بسیار اندکی بر شاه داشته است. او واقعاً اهمیت و پیامدهای

ص:421

اوضاع سیاسی جاری را نمی داند، ولی مایل است روی کار آمدن وثوق و دوستانش را به تلاش انگلیسی ها نسبت بدهد. در مجموع او قدری بدبین به نظر

می رسید... شاید این بدبینی تا اندازه ای بخاطر اثرات ناامیدکننده گفتگویش با شاه باشد، و شاید هم به این دلیل است که او بیش از حد کار می کند و این روزها وضعیت جسمانی خوبی ندارد.

فیلیپ سپس اوضاع را با ژنرال حبیب الله شیبانی در میان گذاشت:

در روزهای یازدهم و سیزدهم ماه جاری با ژنرال حبیب الله شیبانی، رئیس ارکان حرب، صحبت کردم. این افسر از نظر وطن پرستانی چون آقایان علاء و تقی زاده از کاراترین و قابل اعتماد ترین افسران قشون است. او به صداقت و سخت کوشی در مسایل مربوط به قشون شهرت دارد، و همه اصلاح طلبان واقعی از انتصاب او به ریاست ارکان حرب در حدود سه ماه پیش استقبال کردند. از این که فرصت گفتگو با ژنرال شیبانی فراهم آمد، بسیار خوشحالم. من به این مرد علاقه دارم و معتقدم او کسی است که می تواند در ارتباط با مسایلی که به ضرر دولت کشور است به شاه اعتراض کند. او شخصاً زحمات مستشاران مالی آمریکایی را ستود و گفت که شاه و مردم ایران نیز احساس مشابهی دارند. در خلال صحبت هایمان نظر شخصی اش را در مورد یادداشت محرمانه میلسپو و امکان اجرای اصلاحاتی که در آن ذکر شده بود جویا شدم. ژنرال صراحتاً علاقه وافر خود را به این موضوع ابراز کرد. او با اشاره به یادداشت، گفت که وضعیتی که در آن ترسیم شده است اساساً درست است، ولی برخی نکات گزارش را بسیار غیرمنصفانه و دور از حقیقت نامید. هیچ کس بهتر از او خبر نداشت که منابع مالی و سازمان قشون تا چه اندازه ناقص است و اینکه کل قشون به کمک های تخصصی در بسیاری از شاخه هایش نیاز دارد. با این حال، به دلایل بسیاری نمی توان در شرایط فعلی نظارت بر منابع مالی قشون را به وزارت مالیه واگذار کرد. او خود را در موقعیتی نمی دانست که این دلایل را توضیح بدهد، اما به من اطمینان کامل داد که اکنون شاه نه می خواهد و نه می تواند به چنین اقدامی تن در دهد. او به ویژه از من خواست که این مطلب را به دکتر میلسپو بقبولانم و به او بگویم که مقامات ایرانی دارند برای بهبود اوضاع فعلی هر کاری که ممکن باشد انجام می دهند، و امیدوارند که در زمان

مناسب بتوانند بودجه قشون را هم همانند دیگر وزارت خانه ها تنظیم کنند... اشاره کردم که شنیده ام مشکلات سیاسی تا اندازه ای مانع از آن می شود که منابع مالی قشون تحت نظارت های بودجه ای درآید. در کمال تعجب به من گفت که واقعاً هم همینطور است... ژنرال بیشتر با رفتارش تا کلماتش مرا متوجه

ساخت که قدرت های خارجی هم مخالف شمول قشون در چارچوب بودجه مملکت هستند و هم مخالف مستشاران مالی آمریکا... می توانم بگویم که دکتر میلسپو اکنون کاملاً از وضعیت آگاه است. او هیچ توهمی نسبت به مشکلات قشون و یا ضرورت تأخیر در انجام اصلاحات مندرج در یادداشت ضمیمه ندارد. او می خواست که وضعیت کنونی را برای شاه و دولت به خوبی روشن کند، و ظاهراً در این کار موفق بوده است.(1)

گزارش میلسپو درباره فساد قشون

گزارش میلسپو در 69 صفحه 14 اینچی و بدون فاصله بین سطرها تهیه شده بود. او در گزارش خود از فساد گسترده، اختلاس و اخاذی افسران قشون خبر می دهد. «ارتش ملی» رضا [خان] که تشکیل آن را از بزرگترین دستاوردهای او خوانده و تحسین کرده اند، در واقع همچون ارتش اشغال گری بود که ملت را چپاول می کرد. به همین دلیل، فروپاشی چنین نیرویی در اوت 1941 و فوریه 1979 نباید کسی را متعجب ساخته باشد. خلاصه ای از این گزارش را در اینجا ارائه کرده ام. در اوایل سال 1922، در طول مدتی که مشیرالدوله رئیس الوزرا بود، رضا [خان] به منظور پرداخت هزینه های قشون اختیار اخذ برخی از مالیات ها را از وزارت مالیه سلب و وزارتخانه متبوع او راساً اقدام به جمع آوری این مالیات ها کرد. پس از ورود میلسپو در نوامبر 1922، حق جمع آوری چنین مالیات هایی مجدداً به وزارت مالیه واگذار شد که قرار بود بودجه وزارت جنگ را تأمین کند. میلسپو اشاره می کند که بر اساس متمم قانون اساسی، مصوب 7 اکتبر 1907، مجلس اختیار تحقیق و تفحص درباره بودجه هر وزارت خانه ای را دارد، و همچنین بر اساس قانون حسابرسی کل تمام وزارت خانه ها موظفند هر ساله

1- . گزارش فیلیپ و ضمیمه، شماره 129، A/325891.51، مورخ 13 جولای 1926.

ص:423

گزارش هزینه ها و عواید خود را منتشر و به مجلس ارائه کنند. وزارت جنگ از انتشار چنین اطلاعاتی سرباز زده و اجازه هیچگونه تحقیق و تفحصی را درباره منابع مالی اش نداده بود: «کسانی که مسئولیت وجوه عمومی را بر عهده دارند معمولاً مایلند و تقاضا می کنند که حساب هایشان بررسی و حسابرسی شود تا از بار سنگین مسئولیت و سوءظن احتمالی رهایی یابند. کسانی که از

گزارش حساب هایشان خودداری و یا از این کار غفلت می کنند، فقط به همین یک دلیل هم که شده، خود را در مظان سوءظن شدید قرار می دهند. دلیلی ندارد که یک فرد درستکار حساب هایش را پنهان کند... برغم نص صریح قانون و درخواست های مکرر، مدیران مالی قشون تاکنون نتوانسته یا نخواسته اند در مورد مبالغ هنگفتی که مسئولیتش را بر عهده دارند هیچ توضیحی بدهند. این مسئله حیثیت و اعتبار قشون را خدشه دار ساخته است. بنابراین تعجبی ندارد که دست اندرکاران بودجه قشون مظنون به اختلاس شده باشند. حتی اگر دلیل دیگری هم نداشته باشد، به خاطر خودِ قشون باید در سال 1305 (1926) رسیدگی به حساب وجوه آن آغاز شود. به من اطمینان داده اند که قشون نظام حسابرسی خوبی دارد. از آنجا که من، یا هر بازرس دیگری، یا حتی کارمندی از وزارت مالیه تاکنون گزارشی از آنها ندیده است، قادر نیستم نظری قطعی در این باره بدهم. با این حال، تمام اطلاعات من حکایت از آن دارد که اوضاع حسابرسی وزارت جنگ بسیار بد و مأیوس کننده است. در هر حال، چه نظام حسابداری وزارت جنگ خوب باشد و چه بد، این وزارت خانه تقریباً هیچ مسئولیتی قبول نمی کند، زیرا حسابداری و مسئولیت پذیری بدان معناست که مقام یا وزارت خانه ای که مسئولیت وجوه عمومی را دارد نه فقط باید سابقه کامل و دقیقی از همه دریافت ها و پرداخت ها با سند مربوطه را نگاه دارد، بلکه تمام حساب ها نیز باید از سوی یک مقام جداگانه بررسی و کنترل شود.»

در اکتبر 1925، میلسپو با ارسال بخشنامه ای به کلیه وزارت خانه شیوه جدید تهیه برنامه بودجه سالیانه شان را تشریح کرد: «کلیه وزارت خانه های دیگر این طرح را پذیرفتند، ولی پاسخ سرهنگ علایی، رئیس کل حسابداری قشون، به این بخشنامه عجیب و غیرمؤدبانه بود: «از آنجایی که نامه شماره 24149 شما در ارتباط با شیوه های تهیه برنامه بودجه به بودجه وزارت جنگ مربوط نمی شود بدینوسیله نامه فوق عودت می گردد.» با توجه به این مسئله که اینجانب طبق قرارداد در تهیه برنامه بودجه دولت،

ص:424

که اجرای آن منوط به تصویب وزارت مالیه است، اختیار تام دارم، به نظر نمی رسد که موضع عجیب وزارت جنگ به قصد بهبود بودجه آن وزارت خانه و یا بهبود رابطه آن با اینجانب اتخاذ شده باشد، و با توجه به همین موضع، باید بگویم که در سال جاری، حتی یک مقام وزارت جنگ نیز درباره بودجه این وزارت خانه با بنده و یا هیچیک از دستیارانم صحبتی نکرده است که بسیار مهم و البته مأیوس کننده است.» میلسپو سپس آمار و ارقامی را محض نمونه ذکر

می کند: «از زمان ورود هیأت به ایران، بودجه وزارت جنگ صرفاً یک بودجه کلی و از 9000000 تومان تا 9400000 تومان در سال متغیر بوده است. این بودجه را هر ساله به طور کامل پرداخت کرده ایم، و میزان کل پرداخت هایی که از زمان ورود هیأت به ایران از محل خزانه کشور به وزارت جنگ صورت گرفته بالغ بر 32000000 تومان است. ما نه تنها اعتبارات مصوب وزارت جنگ را پرداخته ایم، بلکه به دلیل عدم دریافت گزارش مالی وزارت جنگ و همچنین عدم تمایل مان به تعویق پرداخت ها، در واقع مبالغ هنگفتی مازاد بر اعتبارات وزارت خانه به صورت نقدی و جنسی به آن پرداخت کرده ایم که وزارت خانه هیچگاه اشاره ای به عودت آن نکرده است، در حالی که مطابق قانون موظف به انجام چنین کاری است... هزینه های قشون هیچ حساب و کتابی ندارد، اعتبارات نابجا تخصیص داده می شوند و هدر می روند، قشون کسری بودجه دارد، پرداخت حقوق قشون به تعویق افتاده و دیون قشون روی هم تلنبار شده است، افسران قشون آشکارا هیچ نوع مسئولیتی بابت مسایل مالی احساس نمی کنند، آنها برای برآوردن نیازهای فرضی و جاه طلبی های شخصی شان مالیات های قانونی را به جیب خود می ریزند و یا به زور از مردم اخاذی می کنند، و یا از مردم می خواهند که به اختیار خودشان پول بدهند... اوضاع بقدری بد است که آشفتگی امور مالی قشون نه فقط مشکلی جدی برای خودِ وزارت جنگ به شمار می آید، بلکه ثبات منابع عمومی کشور را نیز تهدید می کند... هر چند بنا به قوانین ایران کلیه وزارت خانه ها موظفند در ارتباط با تمام وجوه دریافتی شان حساب پس بدهند و سالیانه گزارش حساب هایشان را منتشر سازند، از تاریخ ورود مستشاران آمریکایی وزارت جنگ هیچ گزارشی تسلیم وزارت مالیه نکرده و یا به آن نشان نداده است، و یا هیچگونه اطلاعاتی درباره نحوه هزینه مبلغی که هم اینک بالغ بر 32 میلیون تومان می شود، و آن را از محل مالیات های مأخوذه از مردم از خزانه داری کل دریافته کرده، و

ص:425

یا میلیون ها تومانی که به صورت غیرقانونی اخذ یا دریافت و هزینه کرده، در اختیار وزارت مالیه قرار نداده است. وزارت جنگ نه فقط گزارشی درباره حساب های خود ارائه نکرده، بلکه همواره کوشیده است تا امور مالی خود را محرمانه نگاه دارد. پنهانکاری در امور مالی همیشه باعث ظنّ و اتهام است... با توجه به فقدان نظارت و بازرسی های خارجی و نبود حسابداری و حسابرسی، و دریافت کلی مبالغ کلان، آیا قطعی نیست که مبالغ هنگفتی پول قشون نابجا تخصیص یافته و به هدر رفته است؟ متأسفانه تمام شواهد این مسئله را تأیید می کنند. مبالغی از وجوه وزارت جنگ صرف مقاصد شخصی، مبالغی

صرف امور غیرضروری شده، و مبالغی نیز به دست مدیران مالی بی کفایت به هدر رفته است. همه شواهد حکایت از آن دارد که فساد، اسراف و بی کفایتی در مدیریت منابع مالی قشون به مراتب بیشتر از فساد و اسراف و بی کفایتی موجود در مالیه های عمومی دولت ایران به هنگام ورود مستشاران مالی است... از آنجایی که وزارت خانه فوق قدرت فیزیکی زیادی دارد، و احساس می کند هر وقت بخواهد می تواند مبالغی اضافی از مردم بگیرد، و نسبت به قانون بی تفاوت است، تعجبی ندارد که اداره کنندگان قشون هیچ تمایل و یا قصدی برای جلوگیری از این اسراف ها و صرفه جویی در بودجه نداشته باشند.»

در حالی که مبالغ هنگفتی پول دزدیده می شد، سربازان ماهها بود که حقوق نگرفته بودند: «پرداخت وجوه از خزانه مملکت به فرماندهان قشون در ایالات به تعویق افتاده است؛ سربازان حقوق نگرفته اند؛ دیون و معوقه های قشون مبالغ هنگفتی را تشکیل می دهد. به تعویق افتادن حقوق قشون تهدیدی جدی برای اعتبار و روحیه ارتش است، و حتی امنیت کشور را نیز در معرض خطر قرار می دهد. هنگامی که حقوق سربازها به طور نامنظم پرداخت می شود و یا به تعویق می افتد، نظم و انضباط در آنها تضعیف شده و بجای اینکه حافظ مملکت باشند احتمالاً خودشان تهدیدی برای آن خواهند بود. فرماندهان نظامی در ایالات مختلف در پی به تعویق افتادن حقوق شان از ماموران مالی درخواست مساعده و وام می کنند و اگر با تقاضای مساعده یا وام آنها موافقت نشود، احتمالاً پول مورد نیازشان را [به زور] از آژانس های مالی و یا مردم می گیرند.» میلسپو همچنین از رویه رایج اعمال فشار بر ادارات غیرنظامی و وادار کردن آنها به تأمین هزینه های نظامی نظیر مخارج الحاق نظمیه یا امنیه به وزارت جنگ سخن می گوید، در

ص:426

حالی که هزینه چنین کارهایی در بودجه وزارت داخله گنجانده شده بود. «با این حال مسئله جدی تر این است که هزینه های متعدد دیگری که عمدتاً نظامی هستند کم و بیش با فشار بر سایر وزارت خانه ها و از محل اعتباراتی غیر از اعتبارات وزارت جنگ تأمین شده اند. مثلاً در ارتباط با الحاق نظمیه و امنیه تهران به وزارت جنگ، هیچ انتقادی ندارم، مگر اینکه بودجه نظمیه تهران دیگر نباید در بودجه وزارت داخله گنجانده شود... تأکیدم مشخصاً بر روی هزینه های جداگانه متعدد است؛ مثلاً، انتقال ابنیه و اثاث یک وزارت خانه غیرنظامی به وزارت جنگ؛ وادار کردن وزارت پست و تلگراف به تأسیس خطوط تلگراف نظامی و وادار کردن وزارت فواید عامه به تأمین هزینه امور

نظامی؛ پرداخت حقوق و مزایا به نگهبان های نظامی از بودجه وزارت خانه های غیرنظامی؛ انحراف بودجه شهرداری تهران و سایر شهرداری ها؛ شراکت خزانه ارتش و بانک پهلوی در حمل نامه، مسافر و کالا و تقسیم سود حاصله؛ تحصیل اعتبار ویژه به منظور اعزام دانشجویان نظامی به اروپا؛ دست اندازی به اعتبارات دولت برای حوادث غیر مترقبه و پرداخت هزینه های نظامی از محل آن، و نظایر آن...» میلسپو فاش می کند که حقوق قشون صرف تأسیس «بانک پهلوی» شده است که به شخص رضا [خان] تعلق دارد. این بانک در تاریخ 21 مارس 1925 با سرمایه اولیه 5 میلیون تومان تأسیس شد که 60 درصد آن از محل حقوق قشون تأمین شده بود: «از ساختار بانک هنوز روشن نیست که آیا یک مؤسسه خصوصی خواهد بود یا یکی از مؤسسات وابسته به وزارت جنگ، و یا در حکم یک موسسه مستقل دولتی فعالیت خواهد کرد. اگر این بانک یک مؤسسه خصوصی است، استفاده از مستمری قشون به منظور تأمین سهام آن غیرقانونی است. بر اساس قوانین، تمام وجوه عمومی باید در خزانه داری کل نگهداری شوند. ولی از قرار معلوم وجوه شهرداری تهران در بانک پهلوی نگهداری می شود. به همان دلیلی که در بالا ذکر شد، چنین کاری نیز غیرقانونی است. اگر بانک مذکور وابسته به دولت باشد، خزانه ارتش از لحاظ قانونی نمی تواند بدون اجازه وزارت مالیه از محل بودجه عمومی به افراد وام بدهد، و وزارت مالیه نیز بدون کسب اجازه مجلس نمی تواند چنین مجوزی را صادر کند. علاوه بر این، بانک یک موسسه مالی است. به موجب قرارداد[ی که با دولت ایران امضاء کرده ام]، مسئولیت مدیریت کل مالیه های ایران بر عهده من است. فعالیت بانک پهلوی، بدون اطلاع، تأیید و نظارت اینجانب

برخلاف قرارداد است... بانک پهلوی قراردادی برای حمل محموله های پستی در جاده خانقین- تهران به امضاء رسانده است. خرید اتومبیل و تجهیزات برای مقاصد غیرنظامی از محل بودجه عمومی که برای اهداف نظامی به وزارت جنگ پرداخت شده است از نظر من هیچ وجهه قانونی ندارد. همچنین درباره نحوه هزینه عواید حاصل از قرارداد حمل مرسوله های پستی هیچ اطلاعی ندارم.» میلسپو همچنین به اخاذی های سازمان یافته بانک پهلوی اشاره می کند: «زمانی که مستشاران آمریکایی وارد ایران شدند، پرداخت مستمری ها به تعویق افتاده بود. مستمری بگیران حواله های خود را نزد تجار بازار تنزیل می کردند. تجار این حواله ها را به وزارت مالیه می بردند و در بسیاری از موارد وجه کامل آن را دریافت می کردند. ما فوراً این رویه خلاف را که برای دست اندرکارانش پر سود بود متوقف کردیم. تا آنجا که خبر دارم فعالیت بانک پهلوی

نیز اصولاً به همین منوال است. سربازی که حقوقش چند ما به تعویق افتاده است به بانک می رود. بانک نیز با تنزیل حقوق او را پرداخت می کند که سودش به جیب بانک می رود. همین رویه در ارتباط با کسانی که به ارتش ملزومات فروخته اند اجرا می شود. در خزانه داری ارتش به آنها می گویند که هیچ پولی در خزانه نیست. آنها هم به بانک پهلوی می روند، که عملاً همان خزانه داری ارتش است، و مقامات بانک می گویند که حواله هایشان را تنزیل می کنند. بدیهی است که اگر ارتش بودجه ای برای تأسیس بانک و راه اندازی سرویس حمل و نقل و تنزیل حقوق و بدهی های معوقه دارد، پس مسلماً وجوه کافی برای پرداخت حقوق و بدهی های معوقه اش هم دارد.» در سال 1932، بانک پهلوی، سرویس اتوبوس رانی تهران را نیز در اختیار گرفت. وزیرمختار آمریکا، چارلز سی. هارت، در مورد مالکیت بانک چنین گزارش می دهد: «این بانک مؤسسه ای تقریباً غیرعادی است، که در طول سالهای به اوج رسیدن قدرت شاه فعلی ایران تأسیس شد... و امروز، اگرچه سود مازاد خود را در سرویس اتوبوس رانی تهران سرمایه گذاری کرده و به اشخاص غیرنظامی داخل کشور وام می دهد، همچنان شخصیت نظامی اولیه اش را حفظ کرده است؛ و روشن است که شاه رئیس و سهام دار اصلی بانک است.»(1)

1- گزارش هارت، شماره 1240، 61/891.516، مورخ 1 اکتبر 1932.

نمونه هایی از سوء استفاده دیگر

وزارت جنگ همچنین از پرداخت عوارض گمرکی واردات کالاهای غیرنظامی، عوارض بزرگراهها، مالیات جاده ها (نواقل) و هزینه های حمل و نقل خودداری می کرد. این وزارت خانه همچنین بابت اجاره املاک متعلق به سایر نهاد های دولتی مبلغی پرداخت نمی کرد. از آنجا که وزارت جنگ خود را از پرداخت تمام این هزینه ها معاف کرده بود، «بنابراین، بدیهی است که بودجه این وزارت خانه، در مقایسه با سایر وزارت خانه ها، بسیار بیشتر از آنچیزی باشد که به نظر می رسد.» ملزومات نظامی وارداتی نیز از پرداخت عوارض گمرکی معاف بودند: «تحت پوشش این معافیت، کالاهایی که برای مصارف نظامی نبودند بلکه برای افسران ارتش و دوستانشان وارد می شدند نیز بدون پرداخت عوارض از گمرک می گذشتند. این معافیت ها که باعث شده است افسران فوق خود را دارای امتیاز خاصی بدانند و دست به قاچاق کالا به داخل

کشور بزنند، آنها را بر آن داشته که از انجام تشریفات معمول گمرکی نیز خودداری کنند و حتی با فشار و تهدید در مقابل آن بایستند... معافیت از عوارض گمرکی و برخورداری از قدرت فرصت خوبی برای کسب منفعت در اختیار این افسران ارتش قرار داده و در برخی موارد آنها را به قاچاق کالا مشغول کرده است. افسران ارتش در مرزهای غربی کشور آشکارا دست به قاچاق نقره می زنند. اخیراً چندین مورد از قاچاق کالا توسط افسران ارتش به وزارت جنگ گزارش شده است...» افسران و سربازان ارتش که از پرداخت مالیات و عوارض جاده ای خودداری می کردند، به تدریج به حمل کالا و مسافران غیرنظامی نیز روی آورده بودند: «در وزارت مالیه پرونده حجیمی از نامه های متعددی وجود دارد که به وزارت جنگ ارسال شده و در آنها از اینکه کاروان های نظامی حامل کالا و مسافران غیرنظامی از پرداخت عوارض جاده و نواقل خودداری می کنند شکایت شده است. افسران نظامی نه فقط خود را از پرداخت عوارض معاف می دانند، بلکه مکرراً گواهی های معافیت نیز برای مسافران غیرنظامی صادر کرده اند. در بسیاری از موارد هنگامی که مأموران دریافت عوارض از فرد نظامی خواسته اند که خود را معرفی کند، این افراد از انجام چنین تشریفات ساده ای نیز خودداری کرده اند. در موارد دیگر نیز وقتی رئیس ایستگاه عوارضی نام نظامیان را پرسیده و یا قصد ممانعت از عبور کاروانی را داشته که بدون پرداخت عوارض مسافران

ص:429

غیرنظامی را جابجا می کردند، با رفتار توهین آمیز، فحاشی و حتی ضرب و شتم مواجه شده اند در حالی که این مأمورین فقط انجام وظیفه می کردند. شاید بتوان حمله 19 خرداد 1304 (9 ژوئن 1925) ژنرال حسل[فضل]الله خان به یکی از کارمندان نواقل در قزوین به نام میرزا ابراهیم وُسزاده(1) را وقیح ترین مورد از این نوع دانست. ژنرال مزبور که از قرار معلوم فرمانده کل نیروهای هنگ مستقل شمال است با طپانچه خود میرزا ابراهیم را مورد ضرب و شتم قرار داد، که در نتیجه، کارمند نواقل مجروح و متحمل هزینه های دکتر و درمان شد. بلافاصله پس از این ماجرا وزارت جنگ را در جریان گذاشتیم، ولی تا دو ماه هیچ پاسخی دریافت نکردیم. در نهایت با ارسال نامه ای در تاریخ 14 دی 1304 (6 ژانویه 1926) مجدداً از وزارت جنگ خواستیم که خود وزارت خانه و یا شخص ژنرال این رفتار ناشایست را جبران کنند.» و نتیجه چنین اقداماتی این بود که: «آنها مالیات های قانونی را بی اعتبار می کنند، به حیثیت مقامات مالی لطمه می زنند، و مردم که می بینند از عده ای مالیات می گیرند و عده ای معاف هستند، به مالیات ها بی احترام می شوند و هر طور شده از زیر

بار پرداخت آن شانه خالی کنند. قاچاق کالا تشویق می شود، درآمدها از میان می رود، حساب ها آشفته می شود، و بودجه ها نیز به شاخص گمراه کننده ای برای هزینه ها واقعی مبدل می شوند.» افسران ارتش تعداد زیادی اشیاء عتیقه را ضبط کرده و در کمال خوشحالی مشغول فروش آنها بودند. میلسپو اوضاع را اینطور شرح می دهد: «بر اساس قوانین و مقررات موجود همه سکه ها و اشیاء عتیقه مکشوفه باید تحت نظارت مشترک وزارت خانه های فواید عامه و مالیه قرار بگیرد و در موزه دولت نگهداری شود.» ولی اشیاء مکشوفه سر از موزه در نیاوردند: «نامه های متعددی در ارتباط با سکه های قدیمی و اشیاء عتیقه ای که در شهرهای نیشابور، بجنورد، تربت، همدان، تنکابن، بندر عباس، ملایر و کرمانشاه به دست مقامات نظامی افتاده بود به وزارت جنگ ارسال شد.» هیچ چیز مصون نبود: «با وجود این، وزارت جنگ هیچ حسابی درباره اموال دولتی که در اختیار دارد و یا به آن منتقل شده است پس نمی دهد. ارتش نه فقط اموال متعددی از دولت تصاحب کرده است، بلکه در مواردی نیز آنها را به فروش رسانده و یا پیشنهاد فروش آنها را مطرح

1- میرزاابراهیم ویس زاده

کرده است. فروش چنین اموالی برخلاف قانون اساسی و قوانین حسابداری کل است و بدون شک مبالغی مازاد بر بودجه تخصیصی عاید وزارت جنگ می کند.» میلسپو نمونه هایی ذکر می کند: «مثلاً در ارتباط با اموال منقول قابل فروش، آجر و الوار در عراق؛ آجر، سیمان، و مصالحی که برای ساختمان گمرکات بندر پهلوی بوده؛ کیسه های فیروزه؛ لوازم الکتریکی در دوشان ترک؛ اسباب و اثاثیه ای که از کارگزار محلی اردبیل گرفته شده؛ لوازم بنایی در قزوین؛ چادرهای برزنتی در پهلوی؛ و نظایر آن.» در ارتباط با غصب و فروش مستغلات خصوصی و دولتی: «در مورد مستغلات درآمدزایی که وزارت جنگ غصب کرده می توانم به موارد زیر اشاره کنم: زمین هایی در گیلان برای ساخت سربازخانه؛ مراتعی در مازندران و ورامین برای استفاده احشام دولتی بود؛ کاروانسرایی در ایست آباد؛ چندین مغازه و اصطبل در کرج؛ ساختمان دفتر پست در استرآباد؛ تراموای تبریز؛ باغ شمال تبریز؛ زمین هایی در خارج از کرمان؛ چندین قبضه تفنگ و سایر تسلیحات و غیره... ارتش سربازخانه تبریز، الوارهای سربازخانه کازرون، و زمین های واقع در قسمت جنوبی میدان حفاری در تهران را به فروش رسانده یا پیشنهاد فروش آنها را

مطرح ساخته است.» حتی اموالی که در رهن دولت بود مصون نماند: «چنانکه پیداست وزارت جنگ صراحتاً متعهد است که در اموال رهنی دولت دخالتی نکند، مثل اموال شیلات متعلق به خانواده مِنِزف(1)، اموال رهنی بانک ایران، و اموالی که به واسطه طلب دولت از صاحبانشان مصادره شده است. تصاحب چنین اموالی توسط وزارت جنگ نه فقط وزارت مالیه را در وصول مطالبات خود دچار مشکل می کند، بلکه در صورت تلف شدن یا خسارات دیدن چنین اموالی، ناگزیر ادعای خسارت بسیاری علیه دولت خواهد شد.»

جالب تر از همه بلایی است که ارتش بر سر رعایای بیچاره آورده بود: «به اسم جمع آوری خراج که بهانه جمع آوری مستقیم پول از روستاها را به ارتش می دهد، به مردم ظلم و ستم فراوانی روا شده است. پول، احشام و محصول رعایا را از دستشان درآورده اند. نه املاک خصوصی در امان بوده اند و نه املاک اربابی. خبر رسیده است که در برخی روستاهای مرزی آذربایجان رعایا از ترس اخاذی ارتش به روسیه گریخته اند.

1- احتمالاً لیانازوف.

ص:431

طبق گزارش ها، در سایر نقاط ایران نیز رعایا به همین دلیل روستاهایشان را ترک کرده اند. وقتی مأمور مالیات وزارت مالیه قصد جمع آوری مالیات قانونی را دارد متوجه می شود که نظامیان قبلاً اموال این مردم بیچاره را برده و توان پرداخت مالیات قانونی را از آنها گرفته اند. در بسیاری از روستاها که ارتش مازاد محصول روستائیان را از آنها گرفته بود مردم قادر به پرداخت مالیات قانونی خود نبودند. شکایات و عریضه های بی شماری که در ارتباط با ظلم و ستم مأموران مالیات به دولت و مجلس ارسال شده است به این دلیل بوده که نظامیان قبلاً [با اخاذی هایشان] توانایی پرداخت مالیات قانونی را از این روستائیان سلب کرده بودند و روستائیان که جرأت مقاومت یا شکایت علیه مقامات نظامی را ندارند در مقابل جمع آوری مالیات قانونی ایستادگی کرده و از وزارت مالیه شکایت کرده اند. این شرایط سبب شده است که حجم انبوهی از درآمدهای حاصل از مالیات های مستقیم وارد خزانه دولتی نشود و در نتیجه صرف هزینه های عمومی دولت نگردد.» میلسپو با نقل گزارش یکی از کارمندان وزارت مالیه، تأثیر سربازگیری را توضیح می دهد: «روشی که عوامل نظامی برای سربازگیری به کار بسته اند جمع آوری مالیات ها را بسیار

دشوار ساخته است. تعدادی از سربازان به همراه فرمانده خود وارد یک روستا می شوند و به بهانه های مختلف بزرگان و اهالی روستا را اذیت می کنند. آنها به دنبال نام نویسی سربازان هستند و اغلب می خواهند که اهالی سربازان فراری را معرفی کنند، و حتی بابت آنها غرامت می خواهند، که تمام این عوامل دست به دست هم داده و جمع آوری مالیات را با وقفه مواجه ساخته است. یکی از مأموران ما که مسئول جمع آوری مالیات بود پس از 12 روز پیاپی تلاش و تحمل درد و رنج فراوان فقط توانسته بود 100 تومان مالیات جمع آوری کند. درست وقتی که مأمور ما در حال اخذ مالیات بود تعدادی از نظامیان به روستا ریخته و به بهانه دریافت غرامت سربازان فراری تمام بزرگان روستا را دستگیر کردند، و این افراد همچنان در رنج و عذاب به سر می برند. جمع آوری مالیات متوقف شده و تمام روستاها شکایت مشابهی دارند.» میلسپو به نقل از یک نامه دیگر می نویسد: «گزارش های مکرر از اکثر ایالات و همچنین شکایات فراوان رعایا حکایت از آن دارد که یکی از دلایل اصلی ویرانی روستاها همین سربازگیری بر اساس سوابق و رویه های قدیمی است؛ به دلیل فشارهایی که برای سربازگیری و پرداخت غرامت بر روستائیان تحمیل می شود، رعایا از روستاها

ص:432

فرار و یا آن را ترک کرده اند، در نتیجه بیشتر مناطقی که در آنها سربازگیری می شود به حالت ویرانی افتاده اند.»

میلسپو در ادامه می نویسد که علاوه بر مبالغی که از روستاییان جمع آوری می شود، «وزارت جنگ مبالغی را هم از برخی رؤسای عشایر گرفته است که روی هم رفته پول هنگفتی را تشکیل می دهد. بدترین ویژگی روش فوق برای تأمین منابع مالی ارتش این است که گرفتن پول از رؤسای عشایر بیشتر جنبه غارت و چپاول دارد... مثلاً مبالغی که در سال های 1301 (1922) و 1302 (1923) در قالب پول ایران، ترکیه، روسیه و سایر اقلام ارزشمند در آذربایجان جمع آوری شد؛ وجوهی که در سال 1302 از بختیاری ها گرفته شد؛ مبلغ حداقل 500/000 تومان از شیخ خزعل، و مبلغ 100/000 تومان که در سال گذشته از والی پشت کوهی گرفتند. حتی یکی از این موارد هم به وزارت مالیه گزارش نشد؛ وزارت جنگ قانوناً حق دریافت هیچ یک از این وجوه را نداشت؛ حتی پس از دریافت و صرف این مبالغ هیچ حسابی پس نداده است، و هیچ اطلاعی از نحوه هزینه این مبالغ در دست نیست... جای تعجب است که ارتش چنین مبالغی را در ماکو، خوزستان و پشت کوه گرفته است، در حالی که در هر

یک از این مناطق پرداخت مالیات های قانونی به تعویق افتاده و مقامات نظامی هم تلاشی برای جمع آوری این وجوه برای خزانه کشور نکرده اند، و ما هم تا کنون موفق به جمع آوری آنها نشده ایم. علاوه بر این، هم اینک وزارت جنگ از ما می خواهد که مالیات های قانونی این مناطق را تمام و کمال دریافت نکنیم. ولی ما نمی توانیم این اصل را بپذیریم که ارتش تا آنجا که می تواند از این مناطق پول بگیرد و وزارت مالیه نیز بخشی از مالیات های مناطق فوق را مشمول معافیت کند... کاملاً روشن است که اعمال فعلی ارتش در آذربایجان، بالاخره سبب شورش عشایر این منطقه خواهد شد.» نباید فراموش کرد که در مناطق شهری نیز «افسران ارتش پول هایی از مردم گرفته اند، که اسماً داوطلبانه پرداخت شده، ولی عملاً به زور و اجبار از آنها اخذ شده است. می توان نمونه های زیر را در این ارتباط ذکر کرد: پولی که بابت ساخت یک باغ ملی از اهالی آباده گرفتند... اخذ عوارض از کالاهای ورودی به همدان که متعلق به یک سازمان خیریه به سرپرستی امیرلشکر بود... اخذ عوارض از کالاهای وروردی به شیراز... اخذ درصدی از حقوق کارمندان دولتی تبریز به منظور ساخت سربازخانه در آن محل؛ و تلاش اخیر افسران

ارتش برای گرفتن پول از مردم تهران به منظور خرید هواپیما و ساخت فرودگاه. در همین ارتباط خالی از لطف نیست که بدانیم در سال 1302 (1923)، وقتی دولت برای آموزش عمومی درصدی از حقوق کارمندان خود را کسر کرد، کارمندان وزارت جنگ از این امر مستثنی شدند.

لازم به توضیح است که مردم ایران مردم فقیری هستند. آنها همواره از باری که مالیات های قانونی بر دوش شان گذاشته می نالند.» علاوه بر این، حتی اخذ این نوع کمک های مالی هم غیرقانونی بود: «در ایران، جمع آوری کمک های مالی از سوی هر یک از وزارت خانه ها و یا ادارات وابسته به آنها غیرقانونی است، مگر اینکه اشخاص داوطلبانه و با رأی خود خواستار پرداخت چنین کمک هایی باشند. بر اساس قانون، هیچ وزارت خانه ای به غیر از محل مالیات های قانونی، نمی تواند به هیچ بهانه ای بودجه خود را افزایش بدهد، و یا وجوهی از مردم بگیرد. بنابراین بدیهی است که اگر هر یک از ادارات دولتی بخواهد مبلغی هزینه کند، می بایست ابتدا آن را به تأیید مجلس برساند که بر اساس قانون اساسی و قوانین موجود سیاست هزینه ای دولت را مشخص می سازد؛ و چنانچه وزارت خانه ای قصد گرفتن پول از مردم را داشته باشد، می بایست چنین اقدامی را تحت نام مالیات های قانونی به تصویب مجلس برساند.»

با توجه به گزارش میلسپو، معلوم بود که بزودی مشکلی جدی در قالب یک شورش بزرگ در خراسان اتفاق خواهد افتاد. در فوریه 1925، ژنرال جان محمد خان، به فرماندهی نیروهای نظامی (امیر لشگر) خراسان منصوب شده بود. او رییس نظمیه مشهد را برکنار «و چندین افسر پلیس را به دلیل برگزاری جلسات محرمانه و انتقاد از سیاست های رضاخان دستگیر، و نظم کامل را حکمفرما کرد. سیاست فرمانده جدید این است که... به کسی اجازه انتقاد از سیاست های دولت مرکزی را نمی دهد. در ماه مارس [1925] اقدامات شدیدی علیه قبایل ترکمن صورت گرفت. خان بجنورد(1) به همراه پنج برادرش بار دیگر دستگیر و تا زمان برگزاری دادگاه شان به اتهام خیانت محبوس

1- عزیزالله خان سردارمعزز بجنوردی.

ص:434

شده اند.»(1) فیلیپ در گزارش مورخ 30 ژوئن 1926 خود اوضاع مشهد را اینگونه توصیف می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که مسئله ارتش تمام توجه دولت و مردم ایران را به خود جلب کرده است. گزارش های متعددی که طی چندین ماه گذشته از ایالات مختلف واصل گردیده بیش از پیش آشکار ساخته است که رفتار سرکوبگرانه و ظالمانه فرماندهان ارتش موجب بی اعتباری و عدم محبوبیت شاه و نهاد نظامی اش در میان شده است. از قرار معلوم؛ این فرماندهان در مواقع مختلف مبالغ کلانی پول از مردم اخاذی کرده و مانع از جمع آوری مالیات های قانونی توسط مأموران وزارت مالیه شده اند. هیچ اطلاع دقیقی از مبالغی که ارتش از مردم گرفته در دست نیست، ولی می گویند مبالغ کلانی است. مثلاً، اطلاع موثق دارم که فرمانده نظامیان مشهد در ماه آوریل گذشته پیش از عزیمت به تهران به منظور شرکت در مراسم تاجگذاری شاه، مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان عمدتاً از مردم این شهر جمع آوری کرد. علیرغم مبالغ هنگفتی که از محل اعتبارات خزانه کشور و از منابع دیگر در اختیار وزارت جنگ است، معلوم شده است که پرداخت حقوق تعداد زیادی از نظامیان مدتهاست که به تعویق افتاده است. گزارش ها حکایت از آن دارد که پرداخت حقوق اکثر سربازان خارج از پایتخت از چهار تا هشت ماه به تعویق افتاده است. در عین حال، اسراف کاری های زیادی در همه ادارات ارتش می شود... از قرائن پیداست که امکان ندارد

شاه، حداقل، از برخی خلافکاری های فرماندهانش در گذشته بی خبر باشد. البته، بعضی ها معتقدند که او هم از این خلافکاری های بی نصیب نمانده است، ولی مسلماً در اینباره مطمئن نیستم. اگر این ماجرا صحت داشته باشد، شاه می بایست در آینده نزدیک اقداماتی برای اصلاح اوضاع انجام بدهد، که موجب نارضایتی جدی مردم شده و اگر ادامه یابد نه فقط بر تسلط شاه بر مردم ایران شدیداً تأثیر می گذارد، بلکه آینده تاج و تخت او را نیز متأثر خواهد ساخت... از صحبت های پراکنده ام با وزیر مختار تودار بریتانیا که هیچ گاه صداقت زیادی در ارتباط با اوضاع فعلی از خود نشان نداده است، فهمیده ام

1- گزارش فولر، 1349/891.00، مورخ 25 آوریل 1925.

ص:435

که اوضاع آشفته فعلی ارتش دولت متبوع او را بسیار نگران ساخته است. می گویند که نگرانی دولت بریتانیا بیشتر به سبب آن است که این کشور خواهان ادامه حضور ارتشی نسبتاً قوی و کارآمد در مرزهای روسیه است. لازم به ذکر می دانم که حضور یک هیأت نظامی انگلیسی در ایران، آن هم در چنین موقعیتی... شدیداً بر خلاف میل مردم- چه نظامی و چه غیرنظامی است، و به شدت از محبوبیت شاه خواهد کاست.(1)

فیلیپ در 3 ژوییه 1926 می نویسد:

از زمان نگارش گزارش شماره 118 مورخ 30 ژوئن 1926 خود که اوضاع نظامی ایران را گزارش کردم، اخباری از منابع موثق به دست من رسیده است که از وخامت اوضاع خراسان حکایت دارد. اطلاعاتی که فعلاً توانسته ام به دست بیاورم از این قرار است که روزهای 29 و 30 ماه گذشته دو هنگ کامل از افسران و سربازان مستقر در بجنورد علیه دولت سر به شورش برداشته اند. خبر رسیده است که این شورشیان به قصد تصرف مشهد به سمت این شهر به راه افتاده اند. اطلاع یافته ام که فقط دو هزار نیرو در پادگان فعلی مشهد مستقر هستند. چنانکه گزارش شده است، فرمانده نظامیان مشهد مدتهاست که به اخاذی از مردم غیرنظامی منطقه مشغول است، و به همین دلیل بعید نیست که شورش علیه شاه و دولتش ابعاد گسترده تری در آنجا پیدا کند. مقامات نظامی پایتخت تلاش دارند تا به هر وسیله ممکن نیروی کمکی بیشتری به مشهد اعزام کنند، و حتی مردم را وادار کرده اند تا با اتومبیل های شخصی شان به آنها کمک کنند. چند روز پیش به طور محرمانه خبر رسید که سربازان مستقر در سلماس، در

آذربایجان، سر به شورش برداشته و یک یا دو افسر را نیز با ضرب گلوله به قتل رسانده اند. اطلاعات بیشتری در اینباره در دست نیست. شکی نیست که رفتار فرماندهان قشون در ایالات بی شباهت به سوءرفتار فرمانده نظامیان خراسان نیست، هر چند احتمالاً در مقیاسی کوچکتر. اخیراً شنیده ام که در شیراز هم مردم به همین اندازه ناراضی اند، که دلیلش به تعویق افتادن پرداخت حقوق سربازان از یک طرف و اخاذی فرماندهان نظامی از

1- گزارش فیلیپ، شماره 118، 59/891.20، مورخ 30 ژوئن 1926.

مردم عادی از طرف دیگر است. این اوضاع و احوال به شدت حیثیت شاه را خدشه دار ساخته است، و اکنون وقت آن است که شاه این بی حالی را کنار بگذارد و اندکی از آن انرژی و ذکاوتی را که در ایجاد ارتش خود نشان داد برای متوقف ساختن سوء استفاده فرماندهانش از قدرت به کار بگیرد.(1)

در تاریخ 5 ژوییه 1926 فیلیپ در تلگراف خود می نویسد:

دو هنگ کامل مستقر در بجنوردِ خراسان پنج روز پیش سر به شورش برداشتند. دولت مرکزی از مردم درخواست اتومبیل کرده و نیروی کمکی و چند هواپیما به محل اعزام داشته است. اندکی پیش نیز شورش کوچکتری در سلماس آذربایجان اتفاق افتاد که به غارت اموال و مرگ یک افسر انجامید. در سرتاسر کشور در داخل و خارج ارتش نارضایتی های گسترده ای وجود دارد. این شورش های ناگهانی اصولاً به دلیل عدم پرداخت حقوق سربازان و خلافکاری فرماندهان ارتش و غارت اموال مردم است.(2)

روز 10 ژوییه: «اگرچه اطلاعات بیشتری در دست نیست، ظاهراً اوضاع نامساعدتر شده است. شاید پس از تشکیل جلسه مجلس جدید در یازدهم ژوییه اوضاع روشن تر شود.»(3)

همزمان با شورش های خراسان و آذربایجان، در بلوچستان هم شورش هایی در گرفت. در تاریخ 3 ژوییه 1926، کنسول آمریکا در مورد شورش آذربایجان گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که بر اساس اخبار واصله از حسن علی خان، کارمند کنسولگری آمریکا در تبریز، در 26 ژوئن 1926، نیروهای مستقر در سلماس، سر به شورش برداشته و افسر فرمانده خود را به

قتل رساندند. بر اساس برخی گزارش های تأیید نشده چندین افسر دیگر نیز در این ماجرا به قتل رسیدند. می گویند که دلیل این شورش پرداخت نشدن حقوق نیروها بوده است. این عده پس از خارج شدن اوضاع از کنترل فرماندهانشان به بازار ریختند و هر قدر می توانستند غارت کردند و هر چه می توانستند از صراف ها پول بردند. سپس عازم خوی شدند. نیروهای مسلحی را سوار

1- گزارش فیلیپ، شماره 121، 60/891.20، مورخ 3 جولای 1926.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 42، 1374/891.00، مورخ 5 جولای 1926.
3- تلگرام فیلیپ، شماره 43، 1375/891.00، مورخ 10 جولای 1926.

بر اتومبیل به تعقیب آنها فرستاده اند. کنسولگری اطلاع یافته است که... این حادثه اهمیت بسزایی دارد، و مقامات نظامی را بسیار نگران کرده است. حسن علی خان گزارش کرده است که سربازان وظیفه داخل و اطراف تبریز آشکارا با فرماندهانشان خصومت دارند. او معتقد است نیروهای نظامی در آذربایجان در حال فروپاشی هستند و می توان انتظار داشت که سربازان وظیفه مترصد فرصت مناسبی برای شورش علیه افسران فرمانده باشند. او روابط استاندار و فرمانده نظامیان آن منطقه را تیره گزارش می کند. می گویند که فرمانده مذکور شخصی متکبر، مغرور و راحت طلب است.»(1) تلگراف فیلیپ در 15 ژوییه از این قرار است: «بیانیه رسمی روز گذشته خبر از سرکوب کامل عناصر شورشی در آذربایجان می داد و مردم را مطمئن می ساخت که در عوامل شورشی در خراسان نیز، برغم مسافت و دشواری دسترسی بیشتر نسبت به آذربایجان، به زودی سرکوب خواهند شد.»(2) در ارتباط با اوضاع بلوچستان: «در هفدهم ماه جاری، روزنامه ناهید گزارش داد که در بلوچستان، دوست محمدخان، یکی از عشایر بلوچ، علیه دولت دست به شورش زده و اینکه چند گروه راهزن بختیاری اخیراً در نزدیکی اصفهان مشاهده شده اند... روز بیست و سوم ماه جاری، روزنامه ستاره ایران خبر داد که در پی اقدام نیروهای دولتی شورشیان بلوچستان به سوی مرزها گریختند و صلح و آرامش بر منطقه حکمفرما شده است.»(3) فیلیپ در گزارش مورخ 9 سپتامبر 1926 خود می افزاید: «لازم به ذکر می دانم که بر اساس اخبار واصله از یک منبع موثق انگلیسی، ابعاد سیاسی شورش های بلوچستان... بسیار گسترده تر از چیزی است که در روزنامه های تهران انعکاس یافته است. از قرار معلوم دولت هند در همان زمان به دولت ایران اطلاع داده که مجبور است برای حفاظت از

ساکنین دزداب [زاهدان] نیروهایی به مناطق مرزی اعزام کند، مگر اینکه دولت ایران سریعاً پیشروی تهدیدآمیز دوستْ محمدخان یاغی به آن شهر را متوقف سازد. اطلاع یافته ام که یک هنگ از نظامیان ایرانی به محل اعزام و آرامش مجدداً برقرار شده است.»(4)

1- نامه نیلسوم به فیلیپ، 1378/891.00، مورخ 3 جولای 1926.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 45، 1376/981.00، مورخ 15 جولای 1926.
3- گزارش فیلیپ، شماره 153، 1382/891.00، مورخ 27 اوت 1926.
4- گزارش فیلیپ، شماره 166، 1384/891.00، مورخ 9 سپتامبر 1926.

ص:438

گزارش پزشک مستشاران مالی آمریکا

پزشک مستشاران مالی آمریکا در مشهد در مقاله ای جالب اطلاعات مفصلی درباره شورش خراسان و حوادث پس از آن ارایه داد، که چندان به مذاق وزارت امور خارجه آمریکا خوش نیامد:

چند هفته پیش شایعاتی به گوشمان رسید که نیروهای ایرانی مستقر در مرزهای روسیه سر به شورش برداشته، و اینکه به کمک صدها نفر از عشایر ترکمن شهر بجنورد را تصرف کرده و راهی قوچان و مشهد شده اند... بنا بر همین شایعات، فردی به نام سردار جنگ که افسری توانمند و معروف بود رهبری آنها را برعهده داشت. هیچ سربازی فرمانده اش را نکشته بود، بلکه افسرها به سربازان ملحق شده بودند و خیلی منظم پیش روی می کردند.

دلیلی که برای این شورش ذکر می کنند به تعویق افتادن هشت ماه حقوق قشون بود، که با توجه به قیمت های بالای ناشی از محصول بد گندم سال گذشته، آنها را به قربانیان مستعدی برای تبلیغات بلشویک ها تبدیل کرده بود... پس از گذشت یکی دو روز پناهندگان قوچانی سر رسیدند... آنها می گفتند که نیروهای نظامی تنها یکی دو ساعت بیشتر با شهر فاصله ندارند، و انتظار نمی رود که کسی بتواند جلودار آنها باشد. امیر لشگر شرق، که مرکز فرماندهی اش در مشهد است بسیار نگران بود و با ارسال پیام فوری به تهران مصرانه درخواست نیروی کمکی کرد. او معتقد بود که اصلاً فایده ای ندارد که بخواهد با نیروهای تحت امرش جلوی شورشیان را بگیرد زیرا احتمالاً آنها هم به شورشیان خواهند پیوست. فوراً چهار هواپیما از تهران سر رسید و گزارش شد که سه هزار نیرو

توسط کامیون عازم مشهد شده اند. اتفاقاً همان موقع دو ماه حقوق معوقه نظامیان مستقر در مشهد را نیز پرداخت کردند. در طول هفته اول، ششصد یا هفتصد نیرو وارد مشهد شدند؛ طبق گفته یکی از راننده ها، هنوز چند کامیون دیگر در راه بودند که به علت خرابی در جاده ها مانده بودند. در همین اثنا، نیروهای شورشی قوچان را نیز تصرف کردند... تا آنجا که می شد فهمید آنها به هیچ وجه دست به خشونت نزده بودند.

با وجود این، یکی دو روز بعد خبر رسید که نیروهای شاه قوچان را پس گرفته اند. یکی از هواپیماهایی که بلافاصله پس از رسیدن به مشهد به قوچان رفته

ص:439

بود بمبی در میدان مرکزی شهر انداخت که بیست یا سی نفر از غیرنظامیان را کشت و بسیاری را زخمی کرد. بمباران ناگهانی قوچان و خبر اعزام نیروهای تازه نفس، هواپیما و زره پوش از تهران به شدت روحیه شورشیان را تضعیف کرد، به حدی که به هنگام ورود نیروهای شاه به قوچان تمام شورشی ها گریخته بودند... اندکی بعد اعلام شد که رهبران شورشیان در حال فرار دستگیر شده اند، و امیر لشگر فاش ساخت که اوراقی، به امضای سرکنسولگری روسیه، نزد آنها پیدا شده است. در ایران ندرتاً می توان به محتوای گزارش ها اعتماد کرد... [ولی] یک نکته بدیهی به نظر می رسد، و آن اینکه مبالغی که ارتش از دوایر مالی دریافت کرده هرگز به دست این نیروها نرسیده است.

واقعیت دیگری که عموماً بر آن صحه می گذارند این است که شخص امیرلشکر با سوء استفاده از وضعیت قحطی سود کلانی به جیب زده است. مقامات دولتی خراسان فقط به دستور او اجازه فروش گندم را داشتند، و گزارش ها حاکی از آن است که او به نحوی از این اختیار استفاده می کرد که سود شخصی کلانی به جیبش بریزد. نیروهای تحت امرش نیز شخصاً او را مسئول عدم پرداخت حقوق شان می دانستند. سپس خبر رسید که شاه جدید ایران، رضا خان پهلوی، شخصاً عازم مشهد است.

امیر لشکر به امید ملاقات شاه یک ماشین هشت سیلندر بسیار شیک خرید. ولی مردم شهر بسیار ناراضی بودند و، یا حداقل، نمی دانستند که آینده ایران چه خواهد شد. اگر شاه و امرای متعددش برای غارت کشور دست در دست یکدیگر داشتند، پس دیگر امیدی نبود که تحت سلسله جدید چیزی بیشتر از تکرار همان بدبختی های سابق اتفاق بیفتد. ولی یکی دو روز پس از عزیمت شاه از تهران هواپیمایی در سپیده دم مشهد را ترک کرد. امیر لشکر را به شاهرود فراخوانده

بودند، تا احتمالاً برای مهیا کردن مقدمات دیدار شاه از مشهد با او دیدار و گفتگو کند... ولی خبر رسید که به محض ورود امیر لشکر به شاهرود او را دستگیر کردند، چرا که متهم بود برای مقاصد شخصی اش درباره شورش خراسان دروغ گفته است.

نویسنده درباره مقدمات ورود شاه به مشهد می نویسد:

ص:440

پوسترهای متعددی در کل شهر نصب شد که محل استقرار طبقات مختلف مردم، و همچنین مسیری را که برخی طبقات خاص باید طی می کردند تا در بیرون شهر به استقبال شاه بروند، مشخص کرده بودند... ولی فردای همان روزی که این پوسترها را نصب کردند، اعلامیه های جدیدی در سراسر شهر نصب شد که به دلیل ماه محرم، ماه عزاداری و سوگواری، انتظار می رود مردم از چراغانی و تزئین کردن شهر خودداری کنند و برای دیدن شاه از شهر خارج نشوند. می گفتند که مخالفت ملاها و روحانیون شهر دلیل صدور چنین اعلامیه هایی بوده است... روز بعد اعلامیه های دیگری پخش شد مبنی بر این که مردم آزادند هر طور که می خواهند شهر را تزئین کنند و یا برای استقبال از شاه از شهر بیرون بروند. به من هم ابلاغ شد که در ساعت سه بعد از ظهر برای استقبال از شاه در توروک باشم. ظاهراً تمام شهر برای این واقعه عظیم آماده بود... شهرداری مأموران خود را وادار کرده بود که شب و روز خیابان ها را آب و جارو کنند، و ادارات شهر و اتحادیه های تجّار و کسبه ظرف مدت کوتاهی توانسته بودند طاق نصرت های متعددی برای چراغانی و تزیین کردن شهر به پا کنند که تعجب آور بود... وقتی اعلیحضرت به توروک رسید، برای دقایقی از اتومبیل پیاده شد... با سه یا چهار نفر از تولیت حرم دیدار کرد، سپس به اتومبیلش برگشت و راهی مشهد شد. ما نیز همچون کاروان بزرگی به شهر برگشتیم... و در تمام طول مسیر کسانی را دیدیم که با اسب یا الاغ یا دوچرخه، حتی با پای پیاده به استقبال شاه آمده بودند... شاه سوار بر اتومبیل روبازش پیش از همه می راند. جلوی او اسکورت سواره نظام حرکت می کرد که شمشیر به کمر بسته و پرچم شاهنشاهی را حمل می کردند، و پشت سر او نیز محافظان شخصی اش در اتومبیلی زرهی می راندند.

سپس چهار یا پنج اتومبیل دیگر بودند، و بقیه ما پشت سر آنها می راندیم... پشت سر همه به فاصله نیم ساعت امیر لشکر بود که تحت الحفظ در یک اتومبیل

معمولی وارد شهر شد. در حال حاضر کسی خبر ندارد که آیا او تبرئه می شود و به پُستش برمی گردد و یا به دار مجازات آویخته خواهد شد.

در 19 اکتبر 1926، شاو ضمن ارسال رونوشتی از این مقاله برای دکتر رابرت ئی. اسپیر از کلیسای پرسبیترین در ایالات متحده، ناخشنودی وزارت خارجه آمریکا را ابراز

ص:441

کرده بود: «در شماره سی ام سپتامبر 1926 نشریه خاور نزدیک و هند(1) مقاله بدون امضایی به تاریخ 2 اوت تحت عنوان نامه ای از ایران مشاهده کردم که از مشهد ارسال شده بود، و حکایت از آن داشت که یکی از مستشاران آمریکایی مستقر در آن شهر نامه را نوشته است. مقاله بسیار جالبی است، و ظاهراً مطلبی ندارد که برای مقامات ایرانی توهین آمیز باشد. با وجود این، شامل اشاراتی به وضعیت سیاسی و نظامی شرق ایران است. البته قصد انتقاد از مطلب فوق را ندارم. با این حال، به اعتقاد من مصلحت نیست که همکارانتان در ایران را به نوشتن چنین مقالاتی برای نشریات خارجی تشویق کنید. البته خودتان از حساسیت نامعمول شرقی ها نسبت به نظرات خارجیان درباره امور داخلی شان و غالباً سوء تعبیرشان از این نظرات مستحضرید. اطمینان دارم که نیّت خیر بنده را که جسارت کرده و نظرات فوق را اظهار کردم کاملاً درک خواهید کرد.»(2)

فیلیپ درباره «مجازات» امیر لشکر می نویسد: «در تمام مدتی که شاه در مشهد اقامت داشت توجه همگان به اوضاع خراسان معطوف بود. گزارش اقدامات دیرهنگام، ولی شدید شاه علیه ژنرال جان محمد خان، فرمانده قشون شرق، که احتمالاً اعلیحضرت از مدتها پیش از ظلم و چپاول گری اش خبر داشت، با تأیید مردم همراه بود. طبق گزارش ها، ژنرال جان محمد در حضور نیروهای خود خلع درجه شد. می گویند که او را به همراه چند تن از زیردستانش برای محاکمه به تهران آورده اند. دکتر میلسپو به من گفته است که یک رسید سپرده شخصی بانک شاهنشاهی ایران به مبلغ صد و پنجاه هزار تومان در میان اسناد جان محمد در مشهد یافت شده است. منبع خبری من با شیطنت گفت که مبلغ مذکور که به منظور پرداخت حقوق قشون به مشهد فرستاده بودند در اختیار شاه قرار گرفته است. درست مقارن با بازگشت شاه به پایتخت در شانزدهم ماه جاری، روزنامه ها خبر از بی نظمی هایی در کل کشور دادند.»(3) این داستان در گزارشی به تاریخ 7 اکتبر 1926 ادامه پیدا می کند: «عطف به گزارش شماره

153، مورخ 27 اوت 1926، که در آن به دیدار شاه از مشهد و خلع درجه ژنرال جان محمد خان، فرمانده سابق قشون شرق، اشاره کرده بودم، احتراماً به پیوست ترجمه

1- * The Near East and India.
2- نامه شاو به اسپیر و ضمیمه، a1384/891.00، مورخ 19 اکتبر 1926.
3- گزارش فیلیپ، شماره 153، 1382/891.00، مورخ 27 اوت 1926.

ص:442

فرمان عمومی شاه را ارسال می کنم که در تاریخ 29 اوت گذشته برای اطلاع محرمانه افسران ارتش صادر شده است. بند اول این فرمان مربوط به اقداماتی است که در ارتباط با جرایم متعدد ژنرال جان محمد و سایر فرماندهان مستقر در مشهد اتخاذ شده است، و بند دوم به شرح مجازات افسران و سربازان شورشی در بجنورد که نزدیک بود به تهدیدی بسیار جدی تبدیل شود، اختصاص دارد. برکناری و مجازات ژنرال جان محمد به دست شاه با چنان وقفه ای انجام شد که اثر واقعی خود را از دست داد. آزادی جان محمد از حبس کمی پس از ورودش به تهران اظهار نظرات منفی زیادی را موجب شده است.» فیلیپ می افزاید: «علاوه بر این اجازه می خواهم ترجمه بخشی از فرمان عمومی دیگری را که در تاریخ 27 سپتامبر گذشته به نقل از مجله ارتش در روزنامه ها منتشر شد به پیوست ارسال نمایم. شاه در این فرمان به تمام افسران ارتش هشدار داده است که از وسوسه ثروت اندوزی و مشغولیت به معاملات تجاری خصوصی پرهیز کنند. این اقدام را نتیجه تحقیق و تفحص شاه درباره بی نظمی های اخیر قشون شرق ایران (خراسان) توصیف می کنند. در ادامه، شاه صراحتاً اعلام کرده است که خود و سایر اعضای خانواده سلطنتی هیچگونه پس اندازی در بانک های داخل و یا خارج از کشور ندارند. بنابراین، افسران ارتش نیز شدیداً از انجام اقداماتی که منافی مصالح ملی است منع شده اند... اگرچه انتشار این بیانیه از جانب شاه ظنّ و گمان های قابل توجهی را درباره منشاء ثروت عظیمش برانگیخته است، ولی در حکم نشانه ای از نیّت مقامات برای متوقف ساختن دزدی ها و اخاذی های فرماندهان ارتش و سایر مقامات این نهاد نظامی باید آن را به فال نیک گرفت... پس از برکناری ژنرال جان محمد در مشهد، ژنرال محمدحسین خان، فرمانده قشون شمال- غرب در آذربایجان نیز به دلایل مشابه از پُست خود برکنار شده و اکنون در تهران به حالت نیمه بازنشسته به سر می برد. اخیراً خبردار شده ام که ژنرال احمد آقا خان، جانشین فرمانده سابق

قشون آذربایجان نیز به دلیل اقدامات خودسرانه و سئوال برانگیزش قرار است برکنار شود و یا برکنار شده است... لازم به ذکر می دانم که هر سه ژنرالی که در بالا از آنها یاد شد، و همچنین سایر افسرانی که هم اینکه پُست های بالایی در ارتش دارند، از جمله کسانی هستند که شاه برای رسیدن به قدرت در دولت به آنها متکی بود. بنابراین احتمالاً مؤاخذه و حذف آنها از ارتش مسئله ای است که زمان و دقت عمل قابل توجهی می طلبد.» در ارتباط با

ص:443

مجازات شورشیان در این فرمان آمده بود: «دادگاه نظامی سی تن از سربازان را مجرم شناخته و به اعدام محکوم کرده است، که رأی دادگاه درباره هشت تن از مجرمین اجرا شده است... محمدحسن خان، مأمور سابق اداره مالیه بجنورد و شیخ انصاری، رئیس کمیته ایالتی، که در شورش ها دست داشتند نیز توسط دادگاه نظامی به مرگ محکوم شدند، که رأی دادگاه در مورد ایشان نیز به مورد اجرا درآمده است.»(1)

شورش در کردستان

بلافاصله پس از شورش های خراسان و آذربایجان، نوبت کردستان رسید. همانطور که در فصل شش ذکر آن رفت، در ژوییه 1922، اسماعیل سیمیتقو علیه دولت سر به شورش برداشت، ولی از قزاق ها شکست خورد و به عراق گریخت. در فصل نه خواندیم که سیمیتقو در ماه می 1925 اجازه یافت به ایران برگردد و ظاهراً خودش را تسلیم نیروهای دولتی کرد. آگوستین ویلیام فرین، کنسول آمریکا در تبریز، پیش زمینه آشوب های اخیر در کردستان را اینگونه توصیف می کند: «پس از جنگ، سیمیتقو با پناه گرفتن در کوهستان کم و بیش استقلال خود را حفظ کرد، تا اینکه در سال 1922 یکبار دیگر در مقابل دولت ایران ایستاد و به دست سپاه رضاخان، که در آن موقع فرمانده کل قوای ایران بود و هم اکنون شاه این کشور است، شکست خورد. نیروهای سیمیتقو تار و مار شدند، قلعه او در چریک [چهریق] ویران شد و خودش نیز به ترکیه پناه برد، و بعدها از همانجا توانست با انجام مذاکراتی اجازه بازگشت به ایران را به دست آورد. البته اجازه رفتن به چریک [چهریق] را به سیمیتقو ندادند و او را به روستای حُسِن(2) فرستادند. یکی از شروط بازگشتش به ایران حسن رفتار بود، و او هم کم و بیش به تعهدش وفا نمود، تا اینکه در تابستان سال 1926 شمار زیادی از کردهای مجاور مرز عراق، در جنوب دریاچه ارومیه، ظاهراً به طرفداری از سالارالدوله، برادر محمد علی شاه مخلوع، که مدعی تاج و تخت

بود، دست به اسلحه بردند.»(3) در 25 اوت 1926، فیلیپ در تلگرام خود نوشت: «محرمانه. گزارش شده است که کردستان حال و هوای

1- گزارش فیلیپ و ضمائم، شماره 188، 1389/891.00، مورخ 7 اکتبر 1926.
2- Hosen.
3- گزارش فرین، شماره 1، 1395/891.00، مورخ 9 نوامبر 1926.

انقلاب را دارد، و می گویند که سالارالدوله، برادر محمد علی شاه مخلوع، مردم را به شورش تحریک می کند. می گویند که سیمیتقو، از رؤسای قبایل کُرد، که پس از جنگ فعالیت های زیادی در آذربایجان داشت نیز در این شورش ها دست دارد. تمام نیروهای موجود در کردستان تمرکز یافته اند و یکبار دیگر دولت از مردم خواسته است تا اتومبیل های شخصی شان را برای انتقال نیرو در اختیارش بگذارند. حتی همین گزارش های اندک نیز حکایت از وخامت اوضاع دارد.»(1) دو روز بعد فیلیپ طی گزارشی ماجرا را اینطور دنبال می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که در طول دو هفته گذشته شایعاتی درباره ناآرامی در کردستان بر سر زبان ها بوده است... همزمان با ورود اعلیحضرت به پایتخت در شانزدهم ماه جاری، روزنامه ها نیز از شکل گیری ناآرامی هایی در سرتاسر مملکت خبر دادند. در آن تاریخ، روزنامه شفق سرخ... نوشت که شاهزاده سالارالدوله، برادر محمدعلی شاه مخلوع، در کردستان پیدایش شده و کارهای «جنون آمیز و مالیخولیایی» خود را از سر گرفته است... در هجدهم ماه جاری، روزنامه کوشش خبر داد که سالارالدوله موفق به جلب حمایت رؤسای عشایر کردستان نشده است؛ و اینکه رؤسای قبایل با ارسال تلگرام های متعدد به دولت خواهان دستگیری او شده اند.» فیلیپ ادامه می دهد: «در همین اثنا، در نوزدهم ماه جاری، دولت دستور استفاده از اتومبیل های شخصی شهروندان تهرانی و مناطق مجاور را صادر کرد. این اقدام چند روز به طول انجامید و نارضایتی و ناراحتی عمومی بسیاری را موجب شد. بسیاری از اتومبیل های متعلق به اتباع بیگانه خودسرانه ضبط شدند. در همین ارتباط لازم به ذکر می دانم که شماری از شوفرهای عراقی، که شاید نزدیک به هشتاد نفر بودند، به سفارت آمدند و درخواست حمایت و کمک کردند... این عده می گفتند

که اتومبیل هایشان را بدون دادن قبض رسیدی که از سوی نظمیه یا ارتش صادر می شود از آنها گرفته اند؛ و اینکه بسیاری از مالکین را حین گرفتن اتومبیل هایشان کتک زده، و یا وادار کرده اند که برای ارتش رانندگی کنند. به بعضی ها هم گفته بودند که اتومبیل هایشان در جاده کرمانشاه خراب شده و از آنها

1- تلگرام فیلیپ، شماره 52، 1380/891.00، مورخه 25 اوت 1926.

خواسته بودند تا به دنبال اتومبیل هایشان بروند. گفتن ندارد که سفارت ابراز کرد در موقعیتی نیست که بتواند در حمایت از این اتباع عراقی اقدامی انجام بدهد... علیرغم اینکه عملاً همه نیروهای موجود در پایتخت را به محل شورش های گزارش شده در کردستان اعزام کرده اند و احتمالاً نیروهای بیشتری را هم از آذربایجان در آن منطقه مستقر ساخته اند، تا این تاریخ عملاً هیچ گزارش و یا خبر قابل توجه یا مهمی از صحنه درگیری ها به دستمان نرسیده است. تنها استثناء شایعه تأیید نشده ای که از تصرف شهر سنّا(1) به دست شورشیان کُرد خبر می دهد. خبر فعالیت های سالارالدوله، شاهزاده قاجار، توجه مردم پایتخت را چندان جلب نکرده و یا آنها نگران نساخته است. گمان می کنم این هشتمین یا نهمین باری است که برای سرنگون کردن دولت ایران تلاش می کند و هیچوقت هم موفق نشده است. با این حال، گویا چندان اعتباری در بین کردها ندارد. خبر پیوستن اسماعیل آقا سیمیتقو، از رؤسای معروف و جنگجوی کُرد که ملیّتی ترک دارد و بسیاری از کُردهای ترکیه طرفدارش هستند، به شورشیان تأثیر به مراتب بیشتری بر وخامت اوضاع داشته است... در کل، مواضع دولت چه در داخل و چه در خارج از محافل نظامی بیانگر آرامش خاطر آنها نسبت به وقایع کردستان است. هیچ خبر قابل توجهی در این ارتباط از کرمانشاه، که قاعدتاً باید از نزدیک با حوادث فوق در تماس باشد، دریافت نشده است. با توجه به پنهان کاری کامل ارتش و فقدان گزارش های موثق از صحنه حوادث، تنها کار ممکن حدس زدن اوضاع است. گمان می کنم که دولت به احتمال قوی تمام تلاشش را برای دستگیری سالار الدوله به کار بسته است، ولی همزمان قصد دارد کُردها را هم ادب کند و سرجایشان بنشاند. بر اساس اطلاعات موجود، بعید به نظر می رسد که سالار الدوله هواداران سرسختی در کردستان و یا منابع قابل توجهی برای ادامه حمله به دولت داشته باشد.(2)

فیلیپ در گزارش 9 سپتامبر 1926 خود می افزاید:

1- احتمالاً نام سابق سنندج منظور است.
2- گزارش فیلیپ، شماره 153، 1382/891.00، مورخ 27 اوت 1926.

ص:446

احتراماً به اطلاع می رساند که اخبار بسیار ناچیزی به دستمان می رسد. در اولین روز ماه جاری مطبوعات از سقز خبر دادند که نیروهای دولتی شورشیان را در سردشت و چندین نقطه دیگر شکست داده اند، و اینکه نیروها برای مقابله با حمله احتمالی شورشیان در سردشت تمرکز یافته اند. علاوه بر این، جدای از خبر بازدید ژنرال [حبیب الله] شیبانی، رییس کل ارکان حرب، و ژنرال مرتضی خان [یزدان پناه]، فرمانده قشون تهران، از صحنه عملیات و بازگشت آنها به تهران، از زمان آخرین گزارشم هیچ خبر تازه ای در مطبوعات انتشار نیافته است... از تبریز هم گزارش شده است که مقامات نظامی شدیداً تکذیب کرده اند که حرکت نیروهای آذربایجان به سمت کردستان به دلیل ناآرامی در این منطقه است. استنباط من این است که نیروهای نظامی مستقر در کردستان پیش از آنکه دست به اقدامی قاطع علیه کُردها بزنند منتظر تحولات بیشتری در اوضاع هستند... همانطور که در گزارش های قبلی ام به وزارت خارجه ذکر کرده ام، گزارش فعالیت های سیمیتقو، جنگجوی کُرد ترک تبار، تنها چیزی است که مردم را در ارتباط با اوضاع فعلی قدری نگران کرده است.(1)

فرین درباره شکست سیمیتقو می نویسد:

سیمیتقو با استفاده از این غفلت (سرگرم شدن نیروها به سالارالدوله) عملیات خصمانه خود را از سر گرفت، ولی از بخت بدش شورش کُردهای جنوب براحتی سرکوب شد و رضاخان نیروهای پیروزمند خود را با هواپیما به تعقیب سیمیتقو فرستاد. می گویند که این ماشین های جهنمی بر دل بی باک فرمانده کُرد رعب افکند. احمد آقا خان [امیراحمدی]، امیر لشکر یا همان فرمانده نیروهای نظامی آذربایجان، پس از سرکوب سیمیتقو، در 2 نوامبر 1926 به همراه اسرا به تبریز بازگشت و همچون یک فاتح از او استقبال شد، و می گویند که او روستای سیمیتقو، موسوم به حُسِن، را به دولت پیشکش و پیشنهاد کرد که با درآمدهای شهر تسخیر شده در خانه سیمیتقو مدرسه ای برای کودکان کُرد بسازند. او در گفتگویی شخصی به کنسول گفت که سیمیتقو فقط با 25 نفر از طرفدارانش «به آن طرف مرز» فرار کرد.

1- گزارش فیلیپ، شماره 166، 1384/891.00، مورخ 9 سپتامبر 1926.

ص:447

از منابع دیگر اطلاع یافته ام که منظورش از «مرز» همان مرز عراق بوده است. بنابراین، به نظر می رسد که مسئله کُردها عجالتاً در ایران رفع و گریبانگیر منطقه تحت قیمومت بین النهرین شده باشد. هیچکس نمی داند که بریتانیا با سیمیتقو چه خواهد کرد. با این حال، به یقین می توان گفت که در برخی محافل ایران واهمه دارند که از او در حکم مهره ای در مسئله کنترل نهایی کردستان استفاده شود. البته ایرانی هایی هم هستند که معتقدند سیمیتقو پیش از این نیز نقش مشابهی ایفا کرده و اینکه برخی حملاتش به تحریک عوامل بیگانه صورت گرفته است.(1)

فرین در 22 دسامبر 1926 در گزارش خود می افزاید: «حالا بریتانیا موصل را هم دارد... با این حال، ممکن است که نقشه هایشان برای بین النهرین منطقه مجاور یعنی ارومیه را نیز شامل شود. در همین ارتباط، برخی فرار سیمیتقو، رهبر شورشی کُرد، را به عراق پس از شکست اخیر از نیروهای نظامی ایران بی دلیل نمی دانند؛ ولی بر خلاف اهمیتی که برخی برای فرار او به عراق قائلند، گفته خودِ سمیتقو به یکی از دوستان صمیمی اش است که او نیز آن را عیناً برای نویسنده این گزارش تکرار کرده است، بدین مضمون که بزرگترین آرزویش پیش از مرگ آن است که جان چند انگلیسی را بگیرد.»(2)

تا مدتها بعد از فرار سیمیتقو، اوضاع آذربایجان و کردستان همچنان پرتنش بود. کنسول فرین در گزارش مورخ 26 فوریه 1927 خود اوضاع آذربایجان را اینطور توصیف می کند: «تأثیر سیاسی این اوضاع بسیار پیچیده است... ارتش تجمعات عمومی سیاسی را ممنوع کرده است، و کنترل کامل منطقه را در دست دارد و هرگونه اعتراض علیه دولت مرکزی، نظیر قانون اخیر سربازگیری که مردم تبریز از آن متنفرند، را ممنوع اعلام کرده است. »(3) فرین درباره اوضاع ارومیه می نویسد: «مدیر کل آموزش و پرورش استان که در خارج از کشور تحصیل کرده به جانبداری از بیگانگان متهم شده است. ملاها علناً گفته اند که کاری خواهند کرد که اخراجش کنند... اگرچه اوضاع سیاسی ارومیه نسبتاً رضایت بخش به نظر می رسد، گویا شرایط اقتصادی خوبی ندارد. این

1- گزارش فرین، شماره 1، 1395/891.00، مورخ 9 نوامبر 1926.

2- گزارش فرین، شماره 5، 1402/891.00، مورخ 22 دسامبر 1926.
3- گزارش فرین، شماره 11، 1412/891.00، مورخ 26 فوریه 1927.

منطقه هرگز نتوانسته است خود را از عواقب ویرانی های جنگ رها کند... اینطور که پیداست امیرلشکر آذربایجان طی گزارشی درباره احتمال شورش مجدد کردها در بهار سال جاری به شاه هشدار داده است، ولی مدیر مالی ایالت این گزارش را فاقد اعتبار می داند و معتقد است که ارسال گزارش با انگیزه های سیاسی و به منظور تقویت جایگاه فرماندار نظامی در مقابل فرماندار غیرنظامی صورت گرفته است...»(1) ولی دولت نمی خواست چیزی را به بخت و اقبال بسپارد. فرین در 13 آوریل 1927 می نویسد: «احتراماً... برخوردی سیاسی بین عوامل نظامی و غیرنظامی آذربایجان صورت گرفت که به نفع ارتش خاتمه یافته است.»(2) دولت همچنین شروع به خلع سلاح کردها کرده بود. فرین در 21 آوریل 1927 می نویسد: «احتراماً اظهار می دارد که بر اساس گزارش های موثقی که در تبریز به دستمان رسیده است، کُردها یکبار دیگر در مسیر جنگ گام گذاشته اند، و عده ای می گویند که آنها با امید و به هدف استقلال دست به اسلحه برده اند، در حالی که برخی دیگر مدعی اند که... هدف اصلی آنها از فعالیت هایی که شایعاتش بر سر زبان هاست بازگرداندن سلسله قاجار به قدرت است... می گویند که شیخ محمود [برزنجی] برای رهبری عشایر از موصل آمده است... می گویند که سیمیتقو و شیخ طاهر هم که نفوذ زیادی در میان کرد ها دارد همراه او هستند. مراکز فرماندهی در تبریز پنهانکاری بسیاری در ارتباط با کل موضوع به خرج می دهند و امیرلشکر هرگونه اتفاقی را منکر شده است، ولی از مقامات بسیار بالای مملکتی اطلاع یافته ایم که امیر لشکر اوضاع کردستان را برای شاه وخیم گزارش کرده، و علاوه بر این، تمرکز نیرو و مصادره اسب ها و قاطرها را دیگر نمی شود پنهان کرد. امیر لشکر در 18 آوریل 1927 به همراه چند افسر دیگر با اتومبیل از تبریز به غرب رفت، ولی مقصدش نامشخص بود. امروز صبح یکی از مأموران نظمیه به کنسولگری خبر داد که سیمیتقو به یکی از روستاهای نزدیک اوشنیک*(3) در منطقه ارومیه حمله کرده است و نیروهایی برای سرکوب او اعزام شده اند، ولی از یک منبع موثق محرمانه خبرهایی دریافت کرده ایم که تأیید می کند که شیخ محمود، شیخ طاهر و سیمیتقو با یکدیگر همکاری دارند و

1- گزارش فرین، شماره 45، 1413/891.00، مورخ 7 آوریل، 1927.

2- گزارش فرین، شماره 48، 1416/891.00، مورخ 13 آوریل 1927.
3- Ushnik.

ص:449

هدفشان فقط غارت روستاها نیست. علاوه بر این، همانطور که از کرمانشاه گزارش شده، تحرک نیروهای نظامی ایران بقدری است که نمی شود دلیل آن را فقط حمله شورشیان به روستاها دانست... یکی دیگر از دلایل این ناآرامی ها تلاش مقامات ایرانی برای اجرای برنامه خلع سلاح کُردهاست که از مدتها قبل مطرح بود. عبدالله خان [امیرطهماسبی]، امیرلشکر سابق آذربایجان که به وزارت جنگ رسید، و رفیق شفیق رضا شاه است، چندین ماه است که در ساوج بُلاغ [مهاباد] به سر می برد، و گاه گزارش کرده اند که یکی از برنامه هایش خلع سلاح کُردهاست. یک کُرد با تفنگ به دنیا می آید و با تفنگ از دنیا می رود؛ بعید است گرفتن اجباری تفنگ از دست او بدون خون ریزی باشد و می توان گفت که تحرک نیروهای ایران بیشتر جنبه احتیاطی داشته باشد.»(1)

در 17 ژوئن 1927: «احتراماً عطف به گزارش شماره 49 مورخ 21 آوریل 1927 خود در ارتباط با قیام کُردها... از قرار معلوم کُردها شورش نکرده اند و تحرکات نیروهای ایران که در گزارش فوق به آن اشاره کرده بودم در واقع بخشی از برنامه دولت برای خلع سلاح بوده است. افرادی که اخیراً از ساوجبلاغ آمده اند می گویند که امیر لشکر آذربایجان، بعد از اینکه به ادعای خودش کُردها در سردشت منتظرش نماندند و پا به فرار گذاشتند و او بدون خونریزی پیروز شد، مشغول ساختن سربازخانه هایی در این شهر است تا آن را به یکی از پایگاه های نظامی دائمی ایران تبدیل کند.»(2) فرین در گزارشی به تاریخ 11 ژوییه 1927 گزارش می کند که «امیر لشکر به همراه بخش اعظمی از قشون آذربایجان عازم جنوب کردستان شد و در آنجا دست به عملیاتی زد که کسی از ماهیت آنها خبر ندارد.»(3) در 24 اوت 1927 فرین می افزاید: «اخیراً احمد آقا خان، امیر لشکر آذربایجان که لرستان را مطیع دولت مرکزی ساخت، از سردشت بازگشته و اعلام کرده است که برای اولین بار در تاریخ کُردهای آن منطقه را سرکوب و آرام کرده است، در حالی که از اردبیل خبر می رسد که شاهسون ها سرکوب شده اند و دیگر جمع آوری مالیات در این منطقه به راحتی صورت خواهد گرفت.»(4)

1- گزارش فرین، شماره 49، 1415/891.00، مورخ 21 آوریل 1927.

2- گزارش فرین، شماره 64، 1420/891.00، مورخ 17 ژوئن 1927.
3- گزارش فرین، شماره 68، 1421/891.00، مورخ 11 جولای 1927.
4- گزارش فرین، شماره 72، A/410891.51، مورخ 24 اوت 1927.

ص:450

اوضاع آذربایجان ناآرام باقی ماند. فرین در گزارشی مورخ 25 نوامبر 1927 می نویسد: «دیگ سیاست داخلی همواره نیمه جوش است و منتظر کوچکترین شعله ایست تا به غلغل بیفتد... در محافل نظامی صحبت از شورش کُردها، و احتمالاً به دنبال آن حمله ترک ها در بهار، است و شایعات بسیاری در مورد بازگشت سیمیتقو، از رؤسای سرسخت قبایل کُرد که پس از یک دهه ایجاد رعب و وحشت در آذربایجان غربی سال گذشته به عراق گریخت، بر سر زبانهاست.»(1) در 15 دسامبر 1927 ویلیامسن می نویسد: «طبق اخبار واصله از کرمانشاه که وثوق کمتری دارد، یکی از قبایل کُرد مأموران مالیات و سربازخانه های مناطق مجاور را غارت کرده است. کنسول فرین از نگرانی مردم تبریز درباره شورش کُردها با حمایت ترکیه و به رهبری سیمیتقو خبر می دهد. با این حال می افزاید که شاید این داستان را ساخته اند تا روند سربازگیری را تسریع کنند.»(2) همانطور که در فصل چهاردهم خواهد آمد، سیمیتقو در تابستان سال 1928 به ایران برگشت و آخرین شورش خود را به راه انداخت.

نقشه ترور رضا شاه

فیلیپ در گزارش مورخ 23 سپتامبر 1926 می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که اخبار محرمانه ای در ارتباط با دستگیری چند افسر ارتش و اشخاص دیگر به اتهام دست داشتن در توطئه ترور شاه در طول سه روز گذشته به دستم رسیده است. در میان افسران دستگیر شده نام افراد زیر به چشم می خورد: کلنل محمود پولادین، فرمانده هنگ پهلوی. شخص مزبور پیش از این در نیروی ژاندارمری که تحت نظر سوئدی ها تعلیم می دیدند خدمت می کرد. این شخص به صداقت و وفاداری زبانزد است. سرگرد احمد خان. یکی از افسران هنگ پهلوی که اخیراً به فرماندهی یکی از هنگ های پیاده منصوب شده بود. او برادر مترجم سابق وابسته نظامی آمریکا در تهران است. سرگرد روح الله خان از هنگ پهلوی، و از فارغ التحصیلان کالج آمریکایی. او در سال 1924 از طرف دولت ایران

1- گزارش فرین، شماره 52، 1436/891.00، مورخ 25 نوامبر 1927.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 505، 1438/891.00، مورخ 15 دسامبر 1927.

مأموریت یافت که جنازه ماژور ایمبری را تا ایالات متحده مشایعت کند. ولی به دلیل محدودیت های قانونی ورود به کشتی آمریکایی ترنتون [که جنازه ایمبری را حمل می کرد]، به این سفر نرفت. شخص دیگری که به تازگی از بازداشتش باخبر شده ام شیخ العراقین است که یک ملا و برادر سردبیر روزنامه ایران است. این اشخاص به طور ناگهانی و در کمال خفا دستگیر شده اند و هنوز مردم از دستگیریشان خبر ندارند، ولی خانواده و دوستانشان بسیار بیمناک هستند. گویا این دستگیری ها به دلیل سوء ظن شاه به وجود توطئه ای در میان افسران هنگ خانوادگی اش صورت گرفته است. مدتی است که شایعه پخش برگه هایی در سطح شهر که حاوی مطالبی علیه شاه است بر سر زبانهاست. حتی می گویند که شاه یکی از همین برگه ها را در خانه خودش پیدا کرده است. تمام این گزارش ها بسیار مبهم است و هیچ دلیل قطعی و قانع کننده ای آنها را تأیید نمی کند. کسی را نمی شناسم که خودش این برگه ها را دیده باشد. حساسیت بیش از حد شاه به گزارش های انتقاد آمیز روزنامه ها و سایر نشریات هم که مشهور است، و ظاهراً این حساسیت یکی از نتایج بی فرهنگی و بی تجربگی اولیه اوست. به این دلیل خبر دستگیری های فوق را به اطلاع وزارت رساندم که احتمالاً مقدمه تحولات مهمی خواهند بود. بدون شک این دستگیری ها به حس نارضایتی و ناخشنودی فزاینده از شاه در میان نظامیان و سایر محافل دامن خواهد زد. هم اینک به نظر می رسد که او تا اندازه ای تسلط خود را بر قشون که روزی قهرمانش بود از دست می دهد. شاید این مسئله تا حدودی ناشی از فقدان سیاست و تلاش کافی باشد... ولی حقیقت این است که ظاهراً شاه استعداد عجیبی در راندن و منزجر ساختن باهوش ترین و وفادارترین افسرانش و نادیده گرفتن نصایح خیرخواهانه آنها دارد. نتیجه اینکه سوءظنّ، و ترس و بلاتکلیفی زیادی در میان افسران ارتش وجود دارد که یک وقت نوبت آنها هم می رسد که به خاطر اظهار نظری اتفاقی و یا اقدامی نسنجیده به حسابشان برسند. همین احساس گاه در میان غیرنظامیانی که منبع خبری من به طور محرمانه انتقادهای شدیدی نسبت به شاه از آنها می شنود وجوددارد.(1)

1- گزارش فیلیپ، شماره 178، 1385/891.00، مورخ 23 سپتامبر 1926.

این داستان به صفحات روزنامه نیویورک تایمز نیز راه پیدا کرده بود. در 2 اکتبر 1926، وزارت خارجه [آمریکا] این تلگرام را ارسال کرد: «نیویورک تایمز در شماره مورخ اول اکتبرش به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس از تهران از کشف توطئه ای برای ترور شاه، ولیعهد و رجال دیگر مملکت خبر داد. همچنین گزارش شده است که کلنل پولادین و سرگرد روح الله خان اعدام شده اند. لطفاً توضیحات خود از طریق تلگراف برایمان ارسال کنید.»(1)

گزارش 5 اکتبر 1926 فیلیپ از این قرار است: «جز اینکه باز هم عده ای دستگیر شده اند، هنوز هیچ اطلاعی از ماهیت توطئه فرضی و یا حکم دادگاه نظامی درباره متهمانی که در آن محاکمه می شوند به دست نیاورده ایم. علاوه بر این، مطبوعات تهران هم هیچ اشاره ای به این ماجرا نکرده اند... کاملاً مطمئنم که هیچیک از دستگیر شدگان تا کنون اعدام نشده اند، هر چند بر اساس اخبار محرمانه سرهنگ پولادین بیشتر از همه متهمان دیگر در معرض چنین مجازاتی قرار دارد. همانطور که پیش از این گزارش کرده بودم، هیچگونه اخبار قطعی درباره این توطئه فرضی در دست نیست، و هیچ کسی را نمی شناسم که به چشم خودش این اعلامیه ها را که می گویند دلیل اصلی دستگیری ها و تحقیق و تفحص هاست دیده باشد. در همین ارتباط، در تاریخ چهارم ماه جاری، کاردار بریتانیا به ملاقاتم آمد. آقای نیکلسون گفت که می خواهد درباره دستگیری یک کلیمی به نام شموئیل حییم، نماینده سابق مجلس، به اتهام کذایی همدستی در این توطئه، از من کمک بگیرد. [توضیح موری: عموماً حییم را از عوامل انگلیس می دانند.] او اشاره کرد که آقای حییم نماینده انجمن بریتانیا برای تبلیغ صهیونیسم در تهران است، و هرگونه اقدام غیرعادلانه یا شدیدی علیه او واکنش نامطلوبی در خارج از کشور خواهد داشت. آقای نیکلسون از من خواست که در صورت تمایل نتایج اسفناکی را که ممکن است در نتیجه اقدامات افراطی آنها در ارتباط با توطئه ادعایی به بار بیاید به اطلاع شاه یا دولت برسانم. گفتم که در ملاقات بعدی ام با رئیس الوزرا موضوع را با او در میان خواهم گذاشت [توضیح موری: بهتر است اینقدر تند نروی!]... بعد از این ملاقات پی بردم که آقای حییم که آقای نیکلسون به او اشاره

1- دستورالعمل کلوگ به فیلیپ، شماره 43، P15/44a891.001، مورخ 2 اکتبر 1926.

داشت، در میان کلیمیان تهران شهرت خوبی ندارد و او را جاسوس بریتانیا می شناسند، شاید به این دلیل که اینتلیجنس سرویس بریتانیا در زمان جنگ او را به خدمت گرفته بود. به محض اطلاع سفارت از تحولات آتی در این ارتباط گزارش آن برای وزارت خارجه ارسال خواهد شد.»(1) هفتم اکتبر: «در حال حاضر، سوءظنّ شدید و رفتار غضب آلودش [شاه] با افسران به طور کلی ظاهراً دلیل اصلی ناخشنودی و نارضایتی در بین آنهاست. دستگیری نظامیان و غیر نظامیان در ارتباط با توطئه کذایی علیه او که می گویند شاه از طریق شایعات از آن اطلاع یافته است، همچنان ادامه دارد. ولی از آنجایی که جزئیات این ماجرا فاش نشده است، پیش از آنکه بتوان نظری درست در اینباره داد باید منتظر تحولات بیشتری بود.»(2)

گزارش مورخ 21 اکتبر 1926: «در ارتباط با گزارش وجود توطئه علیه شاه احتراماً به اطلاع می رساند که تقریباً از ده روز پیش معلوم شد که به متهمان اجازه داشتن وکیل داده اند و محاکمات علنی خواهد بود. مراحل دادرسی که با تأخیر آغاز شده است محرمانه بوده و هیچ گزارشی از آن منتشر نشده است. از یک منبع خصوصی خبردار شدم که آنها تا بحال صرفاً در حال بررسی صلاحیت دادگاه نظامی برای رسیدگی به این پرونده بوده اند. از قرار معلوم وکلای مدافع معتقدند که دادگاه نظامی صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد، و در همین ارتباط اشاره کرده اند که کلنل محمود پولادین، سرگرد احمد خان و سرگرد روح الله خان، که هم اکنون تحت محاکمه اند، در زمان بازداشت خلع درجه شده و از ارتش اخراج شده اند. همچنین متوجه شدیم که دادستان دولت خواهان صدور حکم مرگ برای دو نفر اول، و حبس ابد برای سرگرد روح الله خان شده است. می گویند که محاکمه غیرنظامیان متهم به شرکت در این توطئه در دادگاه غیرنظامی صورت خواهد گرفت. طبق قولی که به کاردار بریتانیا داده بودم در گفتگو با رئیس الوزرا موضوع [حبیم] را مطرح کردم و گفتم که بدون شک اعدام متهمان در نتیجه محاکمات محرمانه تأثیر نامطلوبی در خارج از کشور ایجاد خواهد کرد. او گفت که وزارت جنگ متوجه این امر هست و تصمیم گرفته است که

1- گزارش فیلیپ و ضمائم، شماره 186، P15/43891.001، مورخ 5 اکتبر 1926.

2- گزارش فیلیپ و ضمائم، شماره 188، 1389/891.00، مورخ 7 اکتبر 1926.

ص:454

محاکمات علنی باشد. رئیس الوزرا اظهار داشت که طبق گفته رئیس نظمیه اتهام بازداشت شدگان بسیار سنگین است. از یک منبع نسبتاً موثق اطلاع یافته ام که وقتی این دستگیری ها انجام شد توطئه مزبور در شُرف تحقق بود؛ اینکه کلنل محمود پولادین طرح توطئه را داده بود و قصد داشت با هدایت هنگ پهلوی به کاخ شاه او را دستگیر کند، و الی آخر. با این حال، با توجه به پنهانکاری کامل همه مقاماتی که به اطلاعات موثق دسترسی دارند، نمی شود به گزارش هایی از این قبیل اعتماد کرد. در کل، گمان می رود تعللی که در این کار صورت گرفته است حکایت از آن دارد که دولت نمی خواهد با اقدامی عجولانه یا شدید در ارتباط با این پرونده که جزئیات آن بر عموم مردم پوشیده است اتخاذ کند. در پایان این گزارش مطلع شدم که به غیر از اشخاصی که در بالا ذکر شد، افسر چهارمی نیز تحت محاکمه قرار گرفته است. این شخص کلنل نصرالله خان، فرمانده سابق نیروهای کردستان، است که در زمان دستگیری (در دهم اکتبر) از اعضای کمیسیون اجرای قانون نظام وظیفه اجباری در وزارت جنگ بود.»(1) تاریخ 6 نوامبر 1926: «عطف به... توطئه ادعایی علیه شاه احتراماً به اطلاع می رساند که ظاهراً هیچ تحول جدیدی در این ماجرا رخ نداده، محکمه ای که به این پرونده رسیدگی می کند هنوز هیچ رأیی صادر نکرده و مطبوعات نیز هیچ اشاره ای به این موضوع ند اشته اند. همان مقدار علاقه ای هم که در بین عموم ایجاد شده بود عجالتاً به طور کامل به ترور نافرجام مدرس جلب شده است.(2) در واقع، پرسش درباره اینکه در جریان محاکمه چه اطلاعاتی فاش شده و سیاست مقامات در ارتباط با ادامه دادرسی ها چه خواهد بود، پاسخ هایی بسیار مبهم و ضد و نقیض در پی خواهد شد. شاید مسکوت گذاشتن پرونده به دلیل سفر ده روزه شاه به مازندران بوده است.»(3) در تاریخ شانزدهم نوامبر شاو به فیلیپ می نویسد: «گزارش شماره 186 مورخ 5 اکتبر 1926 و سایر گزارش هایتان درباره توطئه علیه جان شاه بسیار جالب بود. چنانکه احتمالاً تا بحال

1- گزارش فیلیپ، شماره 196، P15/44891.001، مورخ 21 اکتبر 1926.
2- بامداد 7 آبان 1305 در حالیکه مدرس راهی مسجد سپهسالار بود از سوی چند تروریست مورد حمله قرار گرفت، اما او با زیرکی فوری رو به دیوار

چرخید و عبا را با دو دست به طرف سر خود بند کرد و زانوی خود را خم نمود و لذا تروریست ها به جای قلب او میان عبا را نشانه رفتند و دستهای او را مجروح کردند.
3- گزارش اموری، شماره 208، P15/45891.001، مورخ 6 نوامبر 1926.

ص:455

حدس زده اید علاقه وزارت خارجه به این پرونده کم و بیش جنبه نظری دارد، بجز اینکه دو تن از متهمان، یعنی سرگرد روح الله خان و کلنل پولادین در قضیه ایمبری قدری به سفارت کمک کردند. متوجه شده ام که همکار بریتانیایی تان در ارتباط با قضیه دستگیری شموئیل حییم، نماینده سابق کلیمیان در مجلس، از شما کمک خواسته است و شما نیز قول داده اید که در گفتگوی بعدی تان با رئیس الوزرا موضوع را مطرح کنید. گمان می کنم با توجه به اطلاعاتی که متعاقباً درباره حییم به دست آورده اید مصلحت نباشد که به نفع او وساطت کنید، به خصوص اینکه در این قضیه به هیچوجه منافع آمریکا در میان نیست. علاقمندم نتیجه کار را بدانم.»(1)

اعدام پولادین و حییم

فیلیپ در گزارش مورخ 21 فوریه 1928 خود از اعدام کلنل پولادین و مجازات سایر متهمان خبر داد: «با اینکه اخیراً مشکلی جدی در ارتش گزارش نشده، به تازگی اتفاقی افتاده است که می تواند تأثیر مخربی بر روحیه نظامیان بگذارد. اعدام بی مقدمه کلنل محمود پولادین، فرمانده سابق هنگ خانوادگی شاه، که هجده ماه پیش به اتهام توطئه علیه شاه دستگیر شده بود، انتقادهای گسترده ای را به دنبال داشت، و بسیاری بر این باورند که استعفای ژنرال حبیب الله خان شیبانی، رییس مورد احترام و توانای کل ارکان حرب نیز به همین دلیل بوده است. در گزارش های شماره 186 مورخ 5 اکتبر و شماره 196 مورخ 21 اکتبر 1926 به دستگیری و محاکمه کلنل پولادین و اشخاصی اشاره کردم که به مشارکت در توطئه علیه شاه متهم بودند. از آن تاریخ تاکنون تمام کسانی که در این ماجرا درگیر بودند در زندان به سر می بردند. اطلاع یافته ام که شاه از رأی اولین دادگاه نظامی که به پرونده رسیدگی و متهمان را فقط به حبس محکوم کرد راضی نبود و دستور داد که آنها را مجدداً به طور محرمانه محاکمه کنند. دادگاه دوم کلنل پولادین را به اعدام و متهمان دیگر را به حبس محکوم کرد. همچنین اطلاع یافته ام که حکم مزبور را برای تأیید مستقیماً نزد شاه فرستادند،

بدون اینکه به روال معمول ژنرال شیبانی را در جریان بگذارند. می گویند که ژنرال شیبانی نیز فوراً نزد شاه رفت و استعفای خود

1- نامه شاو به فیلیپ، F.W.891.001P15/43، مورخ 16 نوامبر 1926.

ص:456

را تسلیم و در ضمن مخالفتش را با رأی دادگاه نظامی اعلام کرد. می گویند که اعدام غیرمنتظره کلنل پولادین چنان تأثیری بر طبقات بالای ایران داشته است که مردها به هنگام صحبت از آن اشک می ریزند و زنان از خدا می خواهند که شاه را به سزای عملش برساند.» فیلیپ در همان گزارش اطلاعیه ای را که دو روز پس از اعدام پولادین صادر شد شرح می دهد: «وزارت دادگستری در تاریخ شانزدهم ماه جاری با صدور اطلاعیه ای تهدیدآمیز اعلام کرد که از این پس اعدام جنایتکاران در ملأ عام (خارج از کلانتری) صورت می گیرد، و اجساد آنها به مدت یک ساعت بالای دار آویزان خواهد ماند. اولین اعدام در ملاء عام دو روز پیش به هنگام سپیده دم در یکی از میدان های باز بازار صورت گرفت. شنیده ام که جمعیت زیادی برای تماشا جمع شده بودند. شاید مقامات به منظور توقف خشونت ها و راهزنی هایی که اخیراً در حاشیه شهر شیوع یافته دست به چنین اقدامی زده اند. ولی به نظر من، این کار بیانگر اقدامات خشونت آمیزی است که رژیم فعلی ممکن است به آن متوسل بشود.»(1)

هارت در گزارشی به تاریخ 12 دسامبر 1931 توضیحات بیشتری درباره اعدام کلنل پولادین می دهد: «او را در دادگاهی نظامی محاکمه کردند که ژنرال شیبانی، رئیس وقت کل ارکان حرب، یکی از اعضای این دادگاه بود. چندین سال حبس برایش بریدند. شاه... به رأی صادره اعتراض کرد. مجرم می بایست آینه عبرتی برای دیگران می شد. طبق مقررات نظامی باید حکم اعدام برای متهم صادر می کردند. دادگاه بیش از حد در مجازات او تخفیف قائل شده بود. آن افسر باید محکوم به تیرباران می شد. دستور شاهانه به اطلاع قضات رسید. دادگاه جدیدی تشکیل و حکم [که شاه دستور داده بود] اعلام شد. ولی این بار ژنرال شیبانی به رأی صادره اعتراض کرد. حُکم اعدام قابل اجرا نبود مگر اینکه به امضاء او، به عنوان رییس کل ارکان حرب، می رسید. او معتقد بود که حکم صادره بیش از حد سنگین است، و از امضای آن خودداری کرد. می گویند شاه بسیار عصبانی شد و شخصاً بدون اعلام قبلی به وزارت جنگ رفت و با

نشان دادن حکم به رئیس ارکان حرب [شیبانی] گفت که «یاالله این را امضاء کن». می گویند شیبانی پاسخ داد: «من نوکر اعلیحضرت هم هستم. اما نمی توانم این حکم را امضاء کنم. اگر

1- گزارش فیلیپ، شماره 543، 1439/891.00، مورخ 1 فوریه 1928.

ص:457

اعلیحضرت اصرار بفرمایند مجبورم از پُستی که خودشان بنده را به آن مفتخر کرده اند استعفا بدهم.» رضا شاه طبق معمول گفت: «باشد، قبول است. دیگر رئیس ارکان حرب نیستی. من خودم مسئولیت را بر عهده می گیرم» و خودش حکم را امضا کرد. افسر مذکور صبح روز بعد تیرباران شد. ژنرال شیبانی هم برای مدت کوتاهی دوران بازنشستگی اش را گذراند.»(1) فیلیپ در نامه ای به تاریخ 24 مارس 1928 به شاو نوشت: «سرگرد روح الله خان به اتهام همدستی در توطئه ای نظامی که ادعا می کنند رهبرش کلنل پولادین بوده است از طرف یک دادگاه نظامی به پنج سال حبس محکوم شده است. کلنل پولادین در همان دادگاه به مرگ محکوم و حکم صادره در تاریخ 14 فوریه گذشته اجرا شد... سرگرد روح الله دوستان زیادی در اینجا دارد ولی بعید است که هیچ اقدامی عجالتاً موجب تخفیف حکم او شود.»(2)

هارت در گزارشی به تاریخ 30 دسامبر 1931 سرنوشت یکی دیگر از متهمان هم دستی در توطئه را شرح می دهد:

احتراماً به اطلاع می رساند که شموئیل حییم، یا حایم، نماینده سابق کلیمیان در مجلس، که در سال 1926 به اتهام مشارکت در توطئه ای علیه رژیم تازه استقرار یافته رضا شاه دستگیر شده و در طول مراحل دادرسی و یا محاکمه در زندانی در تهران به سر می برد، در روز چهاردهم دسامبر به موجب رأی دادگاه نظامی تهران اعدام شد. اعدام او جامعه کلیمیان تهران را بسیار مضطرب ساخته است که گمان می کنم تبعاتی در خارج از کشور داشته باشد. آقای هریک بی. یانگ، استاد زبان انگلیسی کالج آمریکایی تهران، که اتفاقاً خبرنگار یونایتدپرس و خبرگزاری یهود تلگراف هم هست، با ارسال تلگراف خبری کوتاهی این حادثه را گزارش کرد. خبرگزاری تلگرافی یهود از او خواسته است که جزئیات ماجرا را از طریق تلگراف برایشان ارسال کند. البته آقای یانگ از ارسال گزارش مفصل خودداری خواهد کرد و شاید حتی از نمایندگی

خبرگزاری یهود تلگراف استعفا بدهد. او احساس می کند که اگر به زعم خودش حقیقت ماجرا را گزارش کند، واکنش محافل

1- گزارش هارت، شماره 970، 1536/891.00، مورخ 12 دسامبر 1931.
2- نامه فیلیپ به شاو، 1441/891.00، مورخ 24 مارس 1928.

ص:458

رسمی، فوری و به ضرر او و کالج خواهد بود. به طورکاملاً محرمانه عرض می کنم که گزارشی که آقای یانگ ممکن بود در حکم یک خبرنگار درستکار بفرستد چیزی شبیه این بود: «شموئیل حییم، نماینده سابق کلیمیان در مجلس ایران و رهبر جنبش صهیونیستی ایران، ناگهان پس از پنج سال حبس در زندان اعدام شد. او متهم بود که پس از راه نیافتن مجدد به مجلس علیه شاه دست به توطئه زده است. عموماً بر این باورند که اعدام او به دنبال گرفتن اقرار با شکنجه بدون محاکمه علنی صورت گرفته است.» از اینکه آقای یانگ در این باره با بنده مشورت کرد خوشحالم، و از اینکه پاسخ آن پیام را نداد بسیار خوشحال ترم. کاملاً با او موافقم که چنین کاری موجب خشم مقامات ایرانی می شد. با توجه به موقعیتی که در کالج آمریکایی دارد مسلماً چنین کاری برایش مقدور نبود. تمام جزئیاتی که او درباره این ماجرا می گوید از نظر من کاملاً صحت دارد، به خصوص اینکه حییم زیر شکنجه به گناه اقرار کرده است. یکی از برادر زاده های حییم مستخدم شخصی آقای یانگ است. علاوه بر این، سایر منابع معمولاً مطلع ایرانی هم رأساً صحت این ادعا را تأیید کرده اند. ولی خلاصه داستانی که توانسته ام با جمع بندی اطلاعات موجود در پرونده های سفارت و صحبت با همکاران و سایرین بسازم این است که حییم را در تاریخ اول اکتبر 1926 در تهران دستگیر (گزارش شماره 186 سفارت به تاریخ 5 اکتبر 1926) و به همدستی در توطئه علیه شخص شاه و سلطنت او متهم کردند. مراسم تاج گذاری رضا شاه طی تشریفاتی با شکوه در 25 آوریل همان سال برگزار شده بود. در ارتباط با خبر دستگیری توطئه گران، که اغلب از افسران ارتش بودند، نظر شما را به گزارش شماره 178 سفارت به تاریخ 23 سپتامبر 1926 جلب می کنم. مجرم اصلی کلنل محمود پولادین فرمانده هنگ زبده پهلوی بود که در همان زمان به هنگ خانوادگی شاه شهرت داشت. فکر می کنم این همان افسری است که منبع خبری من در زمان حکایت ماجرای نارضایتی شاه از دست ژنرال شیبانی به او اشاره داشت. ماجرای فوق را در گزارش شماره 970 مورخ 12 دسامبر 1931 توضیح داده ام. گزارش شماره 543 آقای هافمن

فیلیپ در تاریخ 21 فوریه 1928 که در آن علاوه بر مطالب دیگر به اعدام کلنل پولادین اشاره شده است بخوبی گزارش اینجانب را تأیید می کند. به هنگام مرور گزارش هایی که قبلاً

ص:459

درباره این موضوع ارسال شده بود متوجه شدم که آقای فیلیپ در بخشی از گزارش شماره 186 مورخ 5 اکتبر 1926 خود نوشته است که: « در همین ارتباط، در تاریخ چهارم ماه جاری، کاردار بریتانیا به ملاقاتم آمد. آقای (هرولد) نیکلسون گفت که می خواهد درباره دستگیری یک کلیمی به نام شموئیل حییم، نماینده سابق مجلس، به اتهام کذایی همدستی در این توطئه، از من کمک بگیرد. او اشاره کرد که آقای حییم نماینده انجمن بریتانیا برای تبلیغ صهیونیسم در تهران است، و هرگونه اقدام غیرعادلانه یا شدیدی علیه او واکنش نامطلوبی در خارج از کشور خواهد داشت. آقای دککهیر(1)، مدیر کل بلژیکی اداره گمرکات ایران که روزی حییم زیر دستش کار می کرد گزارش هایی را که این روزها عموماً در مطبوعات داخلی منتشر می شود را تأیید می کند: «کمی پس از شروع جنگ جهانی از خدمتِ دولت ایران منفصل شد و به سرویس اطلاعات مخفی انگلیس (اینتلیجنس سرویس) پیوست» و اینکه پس از کودتای 1921 سید ضیاءالدین «انجمنی صهیونیستی به راه انداخت، روزنامه ای به زبان فارسی و عبری انتشار داد، و تبلیغات گسترده ای را شروع کرد و نزدیک بود هموطنان کلیمی خود را با نقشه مضحکِ ترک کشورشان و رفتن به بیابان گرم و سوزان فلسطین بفریبد.» به عنوان نمونه ای از گزارش های مزبور مطلبی را که در شماره 17 دسامبر گذشته روزنامه شفق سرخ به چاپ رسیده است به پیوست ارسال می کنم. گزارش مزبور شرح جنایات حییم را اینگونه ادامه می دهد: «ولی از آنجا که کلیمیان ایران هنوز برای ترک خانه و کاشانه شان مردد بودند، حییم برای آنکه آنها را علیه هموطنان مسلمان شان بشوراند، زشت ترین حادثه محله کلیمیان تهران را نقشه ریزی کرد [1922]. ظرف مدت یک هفته، وحشت و بی نظمی بر کل محله حاکم شد، و نقشه او تا حدودی هم گرفت، زیرا تعدادی از کلیمیان راهی فلسطین شدند. او که در میان کلیمیان شهرت و محبوبیتی یافته بود به نمایندگی مجلس پنجم [1924-1926] انتخاب شد. با وجود این، از آنجایی که وکلای مجلس سابقه او را می دانستند، برای مدتها اصلاً او را به نمایندگی مجلس قبول نداشتند، و برای نمایندگی مجلس

1- Mr. Dekeckheer.

ششم [1928-1926] هم انتخاب نشد. حبیم که از این امر به خشم آمده بود نقشه توطئه انقلابی خطرناکش را کشید.» مطبوعات تهران وقایعی را که منجر به دستگیری حبیم در پاییز سال 1926 شد عموماً اینگونه گزارش می کنند. اگر چه احتمالاً در اتهام طراحی شورش کلیمیان در سال 1922 غلوّ شده است، ولی ظاهراً کسی صحت آن را زیر سئوال نمی برد... . درباره وقایعی هم که از زمان دستگیری حبیم اتفاق افتاده است، تقریباً همگی اتفاق نظر دارند. حبیم پنج سال گذشته را یکسر در حبس بوده، و مکرراً او را به دادگاه نظامی برده اند تا محاکمه و یا استنطاق کنند. هیچ کس را پیدا نکرده ام که جداً احتمال آشکار این مسئله را ردّ کند که در فاصله بین محاکمات ایرانی ها معادل آن چیزی را که برای ما همان «درجه سوم» [بازجویی فشرده خشن] است، مدام بر سرش نیاورده باشند. البته اینکه حبیم تا این مدت طولانی توانسته در برابر بازجویانش مقاومت کند جداً مایه حیرت و شگفتی است. در اینکه شکنجه ای در کار بوده از نظر من شکی نیست. ولی در ارتباط با این نکته ترجیح می دهم که به اظهارات آقای یانگ که در بالا ذکر آن رفت بسنده کنم، هر چند شخصاً می توانم بگویم که داستان مشابهی از ریش سفیدترین و محترم ترین دلالان کلیمی فرش و عتیقه جات تهران شنیده ام... و اگر بتوانم نتیجه ای از وقایع کنونی بگیرم این است که پس از شش سال جلوس بر تخت شاهنشاهان ایران موقعیت رضا پهلوی از همیشه محکمتر و استوارتر است.(1)

فصل دوازدهم

دیکتاتوری سرکوبگر، 1926-1928

1- گزارش هارت، شماره 998، 1537/891.00، مورخ 30 دسامبر 1931.

افزایش نارضایتی ها از رضاشاه

انتصاب محمدعلی فروغی به سِمَت اولین رئیس الوزرای خاندان پهلوی(1) در تاریخ 20 دسامبر 1925 اعلام شد: «پادشاه آشکارا علاقه خاصی به آقای فروغی دارد... البته اعضای کابینه را شاه انتخاب کرده است، هر چند آنها در ظاهر از طرف رئیس الوزرا انتخاب شده اند.» اموری در گزارش خود اطلاعات جالبی درباره زندگی برخی شخصیت ها ارائه می کند که در سال های

بعد به رجال با نفوذ مملکت تبدیل شدند. حسن مشار، از طرفداران بریتانیا، بر مسند وزارت خارجه باقی ماند، زیرا «نمی شد کار دیگری با او و بریتانیا کرد غیر از اینکه او را بر مسند وزارت ابقا کنند.» ژنرال امیرطهماسب، «که به تازگی نام فامیل خود را از «طهماسبی» تغییر داده است، و اصلاً از آن دسته ایرانی های اندکی نیست که صداقت و فرهنگ روشنفکری را با هم یکجا دارند» عهده دار وزارت جنگ شده است. سید مهدی فاطمی به وزارت عدلیه منصوب شد: «فاطمی در کابینه قبلی وزارت معارف را برعهده داشت. او را از وابستگان روحانی کهنه کار، مدرّس، می دانستند که چند ماه پیش آشکارا نفوذ مسلطی بر امور دولت

1- فروغی کفیل ریاست وزراء بود. (ویراستار)

ص:462

داشت، ولی اکنون، به دلیل عدم حمایت از «جنبش ملی» اخیر، شخصیت چندان با نفوذی در مسایل مملکتی به حساب نمی آید و توسط نظمیه شاه کنونی تحت نظر است. فاطمی به این دلیل موفق به گرفتن پُست وزارت در کابینه فعلی شده است که طی چند هفته اخیر خودش را فعالانه با سیاست های پهلوی تطابق داده و احتمالاً از عناصر روحانی که در گذشته با آنها هم فکر بود فاصله گرفته است.» وزارت پست و تلگراف به جعفرقلی سردار اسعد بختیاری رسید: «او شخص جسوری نیست و بر خلاف گذشته که ظاهراً نفوذی در میان هم قطارانش داشت، دیگر نفوذ چندانی در میان آنها ندارد.» وزیر داخله، حسین دادگر «از اعضای جدید کابینه و از جمله کسانی است که رهبری «جنبش ملی» اخیر را عهده دار بودند و حالا در دولت فعلی منصبی دارند.» او در سال 1881 به دنیا آمد و شدیداً ضد نفوذ روحانیون بود: «نماینده مجلس سوم، چهارم و پنجم... و چندین بار، به ویژه در کابینه سید ضیاءالدین (1921)، معاون رئیس الوزرا بود. نایب رئیس مجلس پنجم، 1925؛ عضو و نایب رئیس مجلس مؤسسان، دسامبر 1925.» علی اکبر داور، در سال 1887 به دنیا آمده و در سوئیس حقوق خوانده بود: «داور از مدیران فعال مطبوعات... و نماینده مجلس چهارم و پنجم بود... در طول پاییز، هم در داخل و هم در خارج مجلس، ثابت کرد که از مفیدترین و تواناترین هواداران پهلوی است... نماینده مردم تهران در مجلس مؤسسان، دسامبر 1925. مُخبر کمیسیون تهیه کننده پیش نویس اصلاح موادی از متمم قانون اساسی بود و در زمان تسلیم لایحه فوق به مجلس مؤسسان بخوبی از آنها دفاع کرد. در تاریخ 20 دسامبر 1925 به وزارت فوائد عامه،

فلاحت و تجارت، منصوب شد. فردی باهوش، فعال و ترقی خواه (ضد روحانیت) است. سخنگویی زبان آور است. در «جنبش ملی» که منجر به سرنگونی خاندان قاجار شد نقش مؤثری داشت.» یوسف مشار، مشار اعظم، «معاون وزیر معارف در دولت قبلی که اکنون کفیل همین وزارتخانه شده است... او نیز همانند داور، در طول پاییز(1) عنصری مؤثر و مفید برای پهلوی بود، و انتصابش در این پُست... در واقع نوعی پاداش به اوست... او را آدمی با ذکاوت، پر انرژی و ترقی خواه (ضد روحانیت) می شناسند.» مرتضی قلی بیات «را هم می توان در همین دسته قرار داد.

1- اشاره به فعالیت او در به اصطلاح جنبش ملی در پاییز 1304.

ص:463

هر چند معروفیت کمتری نسبت به تدین و داور دارد، ولی این اواخر او را از دسته همین اشخاص می شناسند.» بیات نماینده مجلس چهارم و پنجم بود: «نایب رئیس و از اعضای مجلس مؤسسان، دسامبر 1925. نقشی مفید در پیشبرد برنامه پهلوی داشت. در 20 دسامبر 1925، به وزارت مالیه منصوب شد. از مالکین متمول است. او را فرد پرانرژی و یا چندان توانمندی نمی دانند.» و بالاخره تیمورتاش که به وزارت دربار منصوب شد. اموری گزارشش را با نظرات جالبی تمام می کند: «شاید بتوان کابینه فعلی را «کابینه جبران» توصیف کرد و احتمالاً برخی از وزراءِ آن بطور موقت برای یک دوره گذار انتخاب شده اند... احساس می شود... که در کل، کابینه حال و هوایی انگلیسی دارد. ولی در هر حال... می توان گفت که روس ها هم دوستی دارند که شاید جایگاهش به شاه بسیار نزدیک تر است و نفوذ بیشتری نسبت به وزراء عادی کابینه در جمع توطئه چینان دارد. این شخص عبدالحسین خان تیمورتاش (سردارمعظم خراسانی)، وزیر سابق فوائد عامه است که با روی کار آمدن رضاشاه وزیر دربار شد، و در نتیجه مدام از نزدیک با شاه در ارتباط است... احتمالاً اوامر مستقیماً از جانب شاه صادر می شود و فروغی تنها برای جلب اطمینان مردم بر سر کار آمده است، و در آینده نیز بیشتر محرم راز شاهنشاه خواهد بود تا رئیس واقعی دولتش.»(1)

کابینه مستوفی الممالک و بازگشت وثوق الدوله

دوره ریاست فروغی بر کابینه با مشکلات فراوانی مواجه بود و او در تاریخ 5 ژوئن 1926 استعفاء داد. فیلیپ در تلگراف مورخ 7 ژوئن خود جانشین او را

معرفی می کند: «مستوفی الممالک، رئیس الوزرای جدید، هنوز کابینه جدیدی تشکیل نداده است. اوضاع عادی است.»(2) تغییر کابینه در گزارش جالبی که در تاریخ 12 ژوئن 1926 ارسال شد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. فروغی را به امید این مجبور به استعفاء کردند که توجه مردم را از عدم محبوبیت روزافزون رضا شاه منحرف و روس ها را قدری آرام کنند:

1- گزارش اموری و ضمائم، شماره 1263، 150/891.002، مورخ 31 دسامبر 1925.

2- تلگرام فیلیپ، شماره 32، 152/891.002، مورخ 7 ژوئن 1926.

ص464

در چند ماه اخیر گاه شایع شده است که آقای فروغی تمایل دارد از مسئولیت ریاست کابینه کناره بگیرد. هنگام تعطیلی موقت مجلس اخیر (فوریه 1926)، وقتی که بحث بر سر لایحه شیلات دریای خزر بالا گرفته بود، در گفتگوهای غیررسمی مان گفت که استعفایش را تسلیم شاه کرده ولی شاه آن را نپذیرفته است... روابط دوستانه و آکنده از اعتمادی که میان شاه و فروغی وجود دارد او را به یک رئیس الوزرای قابل قبول [برای شاه] مبدل ساخته است. البته باید گفت که اخیراً برخی از سیاستمداران با نفوذ کشور به دلیل اینکه فروغی فاقد صلابت شخصیت لازم برای به کرسی نشاندن نظراتش در ارتباط با مسائل مهم مملکتی است شدیداً از او انتقاد کرده اند. بعید نیست که اطلاع آقای فروغی از این انتقادها او را به کناره گیری از پُستش واداشته باشد. هنوز معلوم نیست که آیا این مسئله و یا مسائل دیگری بحران کنونی را به وجود آورده است. در واقع، باید بگویم که محافل دیپلماتیک و سایر محافل پایتخت، به غیر از خودِ دولت و مقاماتی که مستقیماً درگیر مسئله هستند، دلایل واقعی بحران کنونی را نمی دانند... البته می دانیم که [سفارت] شوروی بیشترین شکایت را از چیزی که تمایلات حامی بریتانیا در دولت فروغی می نامد، داشته است... در همین ارتباط، به نقل از [وزیرمختار شوروی] می گویند که ایران نباید فراموش کند که حتی اگر رژیم شوروی عوض شود این کشور همچنان همسایه شمالی ایران خواهد بود!... وقتی درباره اوضاع سیاسی موجود با سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، صحبت می کردم او بر این مسئله تأکید کرد که شاه باید فرد قدرتمندی را در رأس دولتش قرار دهد تا بتواند به خوبی از عهده مسائل برآید. لورن چیز دیگری که برای وزارت خارجه جالب باشد ذکر نکرد... حدود یک هفته پیش از سرنگونی کابینه در تهران شایعاتی بر سر

زبانها افتاد که وزیر جنگ را به دستور شاه دستگیر کرده اند. با اینکه شایعه مزبور صحت نداشت، از قرار معلوم دعوایی جدی بین شاه و ژنرال عبدالله خان امیر طهماسب، وزیر جنگ جوان، پرکار، حرف گوش کن و محبوبش اتفاق افتاده بود. هنوز کسی از دلیل اصلی و نتیجه این اتفاق با خبر نشده است. بعضی ها می گویند که امیر طهماسب و عده ای از افسران دیگر به دلیل پیشنهاد شاه برای استخدام یک هیأت مستشاری نظامی انگلیسی در ارتش شدیداً به او اعتراض کرده بودند. یک

ص:465

گزارش هم از این قرار بود که شاه از شکل گیری توطئه ای در میان افسران ارتش خبردار شده و دستور داده بود تا خانه امیر طهماسب را تفتیش کنند، که البته چیزی پیدا نکردند و الی آخر. حقایق هر چه که باشد، پیداست که وزیر سابق جنگ از چشم شاه افتاده و بزودی کشور را برای رفتن به مرخصی ترک خواهد کرد... بر اساس گفته های همان منبع خبری، یکی دیگر از مسائل بحران زا مشکلاتی است که شاه آشکارا در کنترل فرماندهان ارتش دارد. احساس می شود که دست اکثر این حاکمان ایالتی به گناه اخاذی های گسترده از مردم آلوده است. طبق گزارش ها، اخاذی های خودسرانه و رفتار سرکوب گرانه این افسران در برخی مناطق مردم را به مرز شورش رسانده است. گمان می رود که شاه متوجه خطر این مسائل برای اعتبار و حیثیت خود و خاندانش هست و برای یافتن راه حلی جهت متوقف ساختن آن بسیار تلاش می کند. در پایان لازم به ذکر می دانم که بنا به اعتقاد بسیاری از منابع، محبوبیت شاه در سراسر مملکت بسیار کاهش یافته است. جلوس او بر تخت پادشاهی موجب شده است که مردم ایران دیگر دوستش نداشته باشند.

فیلیپ در ادامه گزارش انتصاب مستوفی الممالک به ریاست وزرا را موقت پیش بینی می کند:

این مسئله به بازگشت وثوق الدوله به ایران مربوط می شود، که احتمالاً با دعوت و یا حداقل رضایت شاه صورت گرفته است... در هنگام ورودش به ایران شایع شد که می خواهد یکبار دیگر رئیس کابینه بشود. ظاهراً همگان بر این باورند که دولت و سفارت بریتانیا نیز در رسیدن وثوق به هدفش از او حمایت می کنند. گمان می رفت که وثوق ابتدا در مقام کوچکی مشغول به کار شود تا خصومت ها و سوء ظن هایی که هنوز در میان برخی از محافل علیه او وجود دارد فروکش کند... وثوق اندکی پس از ورود به ایران نامزد انتخابات

مجلس شد، و آخرین نظر سنجی ها نشان می دهد که او و چندین تن از دوستانش از جمله شاهزاده فیروز و سیدضیاء الدین با اکثریت آراء به مجلس راه خواهند یافت. از قرار معلوم در بحبوحه بحران فعلی کابینه، وزارت مالیه را به وثوق پیشنهاد خواهند کرد... گمان می رود که مستوفی الممالک نهایتاً نتواند از پس مسائل عدیده مجلس جدید بر آید،

ص:466

و آنوقت راه برای رسیدن وثوق الدوله به ریاست کابینه باز خواهد شد. منبع خبری سفارت می گوید که مدرس همین حالا هم مستوفی الممالک را به ستوه آورده است... می گویند که مستوفی الممالک قبلاً پنج بار رئیس کابینه بوده و تعللش در تصمیم گیری معروف است... او در جایگاه یک دولتمرد استعداد یا توانایی سازنده و خاصی ندارد... یکی از قدرتمندترین و زیرک ترین سیاستمداران امروز ایران آقا سید حسن مدرس است. مدرس جایگاه والایی در میان روحانیان داخل و خارج مجلس دارد و صلابت شخصیت و هوش او بر کسی پوشیده نیست، و به طور کلی در کانون های سیاسی کشور اعتبار بسیاری دارد. تا آنجا که اطلاع دارم هیچگاه حامی بیگانگان نبوده و همواره وجهه یک وطن پرست ساده با آرمان های غیردنیوی را بین مردم داشته است. در این اواخر هم مدرس از جمله برجسته ترین طرفداران اصلی تغییر دولت بوده است. گزارش ها حکایت از آن دارد که مدرس نه فقط در انتخابات مجلس در تهران که نتایجش بزودی اعلام می شود، بلکه برای انتصاب وثوق به ریاست کابینه دولت شدیداً از او حمایت کرده است. به همین ترتیب، برخی متوجه این مسئله شده اند که روابط کم و بیش نزدیکی بین مدرس و سفارت بریتانیا برقرار شده است. البته کسی چنین چیزی در اینجا مشاهده نکرده است، ولی یک منبع موثق خبر فوق را داده و متذکر شده که با توجه به شهرت مدرس به پرهیز از تماس های شخصی با خارجیان و یا عوامل خارجی چنین چیزی نسبتاً عجیب است.

توضیح موری در این باره: «خیلی هم دور از انتظار نیست. انگلیسی ها همیشه روحانیت را به بازی گرفته اند.»(1)

فیلیپ در تلگرام 16 ژوئن 1926 خود می نویسد: «صورت رسمی اعضای کابینه به قرار زیر است: مستوفی رئیس الوزرا و وزیر داخله؛ فروغی وزیر جنگ؛ تقی زاده وزیر خارجه؛ مخبر السلطنه [مهدی قلی هدایت] وزیر فوائد عامه؛ اتابکی نماینده سابق مجلس و از دوستان صمیمی مدرس وزیر پست و

تلگراف؛ ناصر الدوله وزیر سابق و برادر زن وثوق وزیر معارف؛ پُست وزارت عدلیه خالی است. مفتاح تا زمانی که تقی زاده از برلین

1- گزارش فیلیپ، شماره 105، 1377/891.00، مورخ 12 ژوئن 1926.

ص:467

برگردد کفیل وزارت خارجه خواهد بود.»(1) هیچ اشاره ای به وثوق نشده بود. وزارت خارجه [آمریکا] فوراً پاسخ داد: «در گزارش شماره 34 مورخ 16 ژوئن، ساعت 6 بعد از ظهر، اشاره ای به وزارت مالیه نشده است. طبق اطلاع واصله به وزارت خارجه، وثوق الدوله به این پُست منصوب شده است. با ارسال تلگرام صحت این مطلب را تأیید و خیلی کوتاه نظر خود را درباره اهمیت این انتصاب و تأثیرات احتمالی اش بر کار مستشاران مالی آمریکایی بیان کنید.»(2) فیلیپ در 20 ژوئن پاسخ داد: «وثوق الدوله وزیر مالیه است، که متأسفانه این خبر ناخواسته از تلگرام شماره 34 بنده افتاده بود. بازگشت وثوق به صحنه سیاست کشور موجب حدس و گمان های بسیاری شده است. عموماً گمان می رود که فشار شدید دولت بریتانیا دلیل عمده این انتصاب بوده است؛ و اینکه انتصاب وثوق الدوله بر مسند یک وزارتخانه کوچک راه را برای رسیدنش به ریاست کابینه هموار می کند... گمان می رود که مجلس کارش را در اول جولای آغاز کند و کابینه مستوفی نیز یکی دو ماه بعد از آن منحل، و بدین ترتیب راه وثوق برای رسیدن به ریاست کابینه باز شود. هر چند نباید در ارتباط با تأثیر نهایی روند کنونی اوضاع بر کار مستشاران مالی آمریکایی چندان خوشبین بود، هنوز هیچ نشانه ای دالّ بر تغییر سیاست های دولت ایران به ضرر این هیأت وجود ندارد.»(3) درباره انتصاب فروغی به وزارت جنگ می خوانیم: «تغییرات اخیر کابینه و روی کار آمدن اشخاصی که با رژیم سابق همکاری داشتند، اوضاع سیاسی داخلی ایران را از همه جهت پیچیده و مبهم ساخته است. انتصاب رئیس الوزرای سابق، یعنی میرزا محمد علی خان فروغی به وزارت جنگ ابهامی را که در اذهان عموم نسبت به ارتش وجود دارد به هیچوجه بر طرف نکرده است. چند روز پیش آقای فروغی به من خبر داد که مرخصی گرفته و قصد دارد ظرف یکی دو هفته آینده به مدت چند ماه برای گذران تعطیلات به اروپا برود. بنابراین، به نظر می رسد که شاید شاه قصد داشته باشد شخصاً امور وزارت جنگ را بر عهده بگیرد، و باید از ته دل امیدوار بود که اصلاحاتی جدی در اداره ارتش به

1- تلگرام فیلیپ، شماره 34، 154/891.002، مورخ 16 ژوئن 1926.
2- دستورالعمل کلوگ به فیلیپ، شماره 32، 154/891.002، مورخ 18 ژوئن 1926.
3- تلگرام فیلیپ، شماره 36، 156/891.002، مورخ 20 ژوئن 1926.

وجود آورد.»(1)

در حالی که فروغی عازم اروپا بود، تقی زاده نیز به آمریکا رفته بود: «روز گذشته رسماً خبر رسید که تقی زاده پُست وزارت خارجه را نپذیرفته و برای تصدی مدیریت نمایشگاه ایران در فیلادلفیا عازم ایالات متحده شده است. انتصاب جدید دیگری در کابینه اعلام نشده است.»(2) او در گزارش دیگری ادامه می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که کفیل وزارت خارجه در اولین روز ماه جاری خبر داد که سید حسن تقی زاده به رئیس الوزراء اطلاع داده است که پُست وزارت خارجه را در کابینه جدید نمی پذیرد... مسائل مبهمی که در ارتباط با انتصاب آقای تقی زاده وجود دارد قضیه را قدری مضحک کرده است... یکی از دوستان صمیمی آقای تقی زاده به من گفته است که او اصلاً قصد نداشت در دولتی که ناگزیر یک دولت موقت است مقامی داشته باشد... آقای تقی زاده به نمایندگی مجلس آتی انتخاب شده است و بدون شک چهره ای برجسته در پیشرفت آتی ایران خواهد بود.»(3) موری در تاریخ 5 نوامبر 1926 شخصاً با تقی زاده در فیلادلفیا صحبت کرد: «او سپس با اشاره به روابطش با شاه گفت که در زمان سرنگونی خاندان قاجار، گروهی از میهن پرستان ایرانی متشکل از: مشیرالدوله، مؤتمن الملک، دکتر مصدق، علایی و مستوفی الممالک با طرح و برنامه های رضاخان، رئیس الوزرای وقت، مخالفت کردند و دلیل شان هم این بود که مقاصد او ناقض قانون اساسی است. پس از اینکه شاه [فعلی] برغم محدودیت های قانونی موفق شد خاندان قاجار را سرنگون کند، او و گروه فوق تصمیم گرفتند تا پایان عمر مجلس فعلی از هرگونه مشارکت در کارهای دولت خودداری کنند... با این حال، پس از تاجگذاری شاه، او و آقای علایی به شاه اطلاع دادند که می خواهند به طور خصوصی و نه رسمی حضور شاه شرفیاب شوند. او گفت که شاه خیلی دوستانه و صمیمی از آنها استقبال کرد، شخصاً برایشان چای ریخت، سیگارهایشان را روشن کرد و تا پای کالسکه بدرقه شان کرد. آنها دلایل مخالفت شان را با

تصاحب قدرت عالی ایران به دست او توضیح دادند و گفتند که از نظر آنها چنین اقدامی می تواند مملکت را بی ثبات کند که

1- گزارش فیلیپ، شماره 118، 59/891.20، مورخ 30 ژوئن 1926.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 38، 157/891.002، مورخ 2 جولای 1926.
3- گزارش فیلیپ، شماره 119، 160/891.002، مورخ 1 جولای 1926.

ص:469

عواقب خطرناکی خواهد داشت. شاه بدون اینکه کینه ای به دل راه بدهد توضیحات شان را پذیرفت ولی از آنها خواست حالا که به اهدافش رسیده است بی طرف باشند و یا حتی از او حمایت کنند.»(1) انتصاب وزیر خارجه تقریباً دو ماه طول کشید. در 28 ژوییه 1926، فیلیپ با ارسال تلگرامی اطلاع داد: «علیقلی انصاری (مشاورالممالک) که اخیراً سفیر کبیر ایران در مسکو بود به وزارت خارجه منصوب و کارش را شروع کرده است.»(2)

آغاز کار مجلس ششم

شورش های خراسان و آذربایجان، که در فصل یازدهم شرح آنها رفت، پیش زمینه افتتاح مجلس ششم در 11 ژوییه 1926 بود: «احتراماً به اطلاع می رساند که مجلس ششم در صبح روز یازدهم ماه جاری با حضور شاه کار خود را آغاز کرد. از نمایندگان دیپلماتیک خارجی نیز، که همگی با لباس رسمی در این مراسم حضور یافتند، دعوت شده بود. نطق شاه کوتاه بود و مثل همیشه با لحنی بی شور و حرارت ایراد شد... بارزترین نکته ای که در آن جمع به چشم می خورد فقدان شور و هیجان در بین نمایندگان جدید مجلس بود. به نظر می رسید که نوعی بی تفاوتی و عدم اعتماد به نفس بر کل مجلس حکم فرماست... تغییر دولت، انتظار انتقاد از نتایج انتخابات که خیلی ها معتقدند در آن تقلب شده، بلاتکلیفی درباره سیاست های دولت و نقشی را که اشخاص باید در اجرای سیاست های فعلی ایفا کنند؛ همگی ذهن نمایندگان جدید را گیج و مبهوت ساخته است... شاه هم از زمان تاجگذاری عمدتاً به کارهای خودش مشغول بوده... حقیقت این است که از زمان پادشاهی اش بی شک محبوبیت خود را در میان مردم سراسر کشور از دست داده است. نارضایتی عمومی از قشون تأثیر به سزایی بر این امر داشته، ولی ظاهراً اکثر مردم متفق القول هستند که حالا که ثروت فراوانی جمع کرده و تاج شاهی به سر گذاشته، دیگر به احتیاجات ایران

و اهداف ملی اش کاری ندارد.» در ارتباط با اوضاع سیاسی می خوانیم: «چشم انداز سیاسی قدری مبهم و پیچیده

1- یادداشت موری، 1391/891.00، مورخ 6 نوامبر 1926.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 46، 158/891.002، مورخ 28 جولای 1926.

است. در این میان سه نفر بیش از دیگران به چشم می آیند؛ شاه، حسن وثوق و سید حسن مدرس. معمای فعلی این است که هر یک از این اشخاص تا چه اندازه کنترل اوضاع سیاسی مملکت را در دست خواهد گرفت. باید بگویم که هر یک از این سه نفر سودای کنترل سرنوشت ایران در آینده نزدیک را در سر دارد؛ آنهم به دلایلی که کسی از آنها با خبر نیست... به کشور فراخواندن و اعطای پُست به حسن وثوق، رئیس الوزرای سابق و از حامیان انگلیس، حدس و گمان بسیاری را باعث شده است. سیدحسن مدرس که این روزها روحانی با نفوذی در صحنه سیاست است اعلام کرده که انتصاب وثوق به وزارت مالیه به خاطر توصیه های او بوده است(1)، و به احتمال زیاد، توصیه او همراه با تمایل [شاه] برای جلب نظر انگلیسی ها، نقش بسزایی در متقاعد کردن شاه نسبت به بازگشت وثوق داشته است. بسیاری گمان می کنند که وثوق می خواهد یکبار دیگر رئیس کابینه شود و در این راه از حمایت ارزشمند مدرس بهره مند خواهد بود. در همین ارتباط گزارش شده که قرار است احمد وثوق، برادر وزیر فعلی مالیه، برای تصدی وزارت داخله در کابینه فعلی از تبعید فراخوانده شود. وزارت خارجه استحضار دارد که احمد وثوق (قوام السلطنه)، قبلاً رئیس الوزرا بود و اینکه در اکتبر 1923 به اتهام توطئه چینی علیه جان شاه فعلی - که آنوقت وزیر جنگ بود- دستگیر شد.» درباره مدرس می نویسد: «سید حسن مدرس اکنون مهمترین چهره در عرصه سیاست ایران است. از کسانی که او را بخوبی می شناسند... شنیده ام که هواداران بسیاری در ایالات مختلف دارد و مردم او را میهن پرست و روحانی زاهدی می دانند... در حال حاضر او مهمترین شخصیت در عرصه سیاست داخلی است، و مطبوعات یازدهم ماه جاری مصاحبه ای از او منتشر ساختند... از آقای علاء شنیده ام که مجلس جدید مصمم است با سلطه سیاسی مدرس بر مجلس مقابله کند. بر اساس گفته های منبع خبری من، مخالفان پنج گروه مختلف از نمایندگان را تشکیل می دهند که مجموع آن به پنجاه و شش نفر می رسد؛ که بدین ترتیب اکثریت آراء را در اختیار دارند. افراد زیر رهبر این گروه ها شناخته می شوند: «سیدمحمد تدین، رئیس موقت

1- آیت الله شهید مدرس، هیچ تمایلی به جلب رضایت هیچ قدرت خارجی، از جمله انگلستان، نداشت. او از روزی که پا به عرصه سیاست گذاشت، با نفوذ اجنبی، به ویژه انگلستان، به مبارزه برخاست؛ و سرانجام جان خود را بر سر همین مبارزه گذاشت. حمایت او از وثوق الدوله در آن زمان دلایل دیگری داشت. (ویراستار)

[مجلس]؛ فهیم الملک، وزیر سابق مالیه و از مخالفان مستشاران مالی آمریکایی؛ علی اکبر داور، که اخیراً وزیر فوائد عامه در کابینه فروغی بود؛ میرزا هاشم آشتیانی که یک روحانی است؛ و شیرازی ها یا همان نمایندگان شیراز، که فرد خاصی رهبر آنها نیست. می گویند که این پنج گروه برای مقابله با اهداف شناخته شده مدرس... با یکدیگر به توافق رسیده اند.»(1) در مورد وثوق الدوله می خوانیم (تأکید متعلق به متن اصلی است): «لازم به ذکر می دانم که هفته گذشته فرصت یافتم با وثوق الدوله، وزیر مالیه، در مورد اجاره ساختمان های سفارت خانه دیدار کنم. او پدر زن و مسئول کنونی املاک موجر ما- سردار اکرم- است. در خلال صحبت ها از او پرسیدم که آیا صحت دارد که می خواهد پُست وزارت را رها کند و وارد مجلس شود. او گفت که فقط به اصرار مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، وارد کابینه شده تا از شکست مفتضحانه او در تشکیل این وزارت خانه جلوگیری کند. او شخصاً برای رسیدگی به امور شخصی و به امید تحولات سیاسی به کشور بازگشته است. او گفت که رئیس الوزرا اصرار دارد که او پُست وزارت را رها نکند و او بزودی درباره این مسئله تصمیم خواهد گرفت.»(2)

بحران کابینه در سپتامبر 1926

مستوفی الممالک دو ماه بیشتر رئیس کابینه نبود که استعفا داد. در 3 سپتامبر 1926، فیلیپ در تلگرامی می نویسد: «شاه در نتیجه اوضاع سیاسی داخل کشور با اکراه استعفای مستوفی الممالک، رئیس الوزراء، را پذیرفته است. در عین حال، خبردار شده ام که... مجلس با اکثریت آراء به مستوفی رأی اعتماد داده است. لذا انتظار می رود که مستوفی کابینه جدیدی تشکیل بدهد.»(3) در 9 سپتامبر 1926 می نویسد: «مستوفی امروز نتوانست کابینه جدید خود را به مجلس معرفی کند و قطعاً از ریاست کابینه استعفا داده است. مجلس در جلسات

غیر علنی بحث کابینه جدید را پیگیری می کند، و نام حسین پیرنیا، رئیس سابق مجلس، برای احراز احتمالی پُست ریاست کابینه مطرح شده است.»(4)

1- گزارش فیلیپ، شماره 126، 1379/891.00، مورخ 12 جولای 1926.
2- گزارش فیلیپ، شماره 162، A/328891.51، مورخ 27 آگوست 1926.
3- تلگرام فیلیپ، شماره 53، 1381/891.00، مورخ 3 سپتامبر 1926.
4- تلگرام فیلیپ، شماره 55، 164/891.002، مورخ 9 سپتامبر 1926.

ص:472

و در گزارشی دیگر به همان تاریخ اوضاع را اینطور شرح می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که رسماً اعلام شد که شاه در تاریخ 31 ماه گذشته استعفای مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، را پذیرفته است. گزارش اصلی از این قرار بود که شاه قبول استعفای رئیس الوزرا را در آن تاریخ به اطلاع رئیس مجلس رسانده و نظر مجلس را در مورد کابینه جدید خواستار شده بود؛ اینکه موضوع در جلسات غیرعلنی مجلس به بحث گذاشته شد و شصت و نه نفر از نمایندگان به مستوفی الممالک رأی دادند. طبق گزارش ها هم اکنون هشتاد و نه نفر از نمایندگان مجلس در تهران حضور دارند. در عین حال گزارش شده است که مستوفی کابینه فعلی اش را بدون هیچ تغییری در دومین روز ماه جاری به مجلس معرفی خواهد کرد. در روز سوم ماه جاری متوجه شدم که در تاریخ مذکور هیچ جلسه ای برگزار نشده و به دلیل تعطیلات مذهبی نمایندگان مجلس نیز مشغول عزاداری خواهند بود و جلسه کاری بعدی در نهم سپتامبر برگزار خواهد شد. متعاقباً مطبوعات گزارش های متعددی با این مضمون منتشر ساختند که مستوفی با رهبران گروه های مختلف مجلس در مورد ترکیب کابینه مشغول بحث و گفتگو بوده است. طبق گزارش ها رئیس الوزرا در روز سوم ماه جاری اظهار داشت که تغییری در کابینه ایجاد نخواهد شد و فقط وزارت عدلیه را به حسن وثوق خواهد سپرد، و وزرای مالیه و داخله را (که هنوز خالی هستند) به توصیه مجلس انتخاب خواهد کرد... از منابع محرمانه اطلاع یافته ام که رئیس الوزرا طی چند هفته گذشته بارها تمایلش را برای استعفا از پُست ریاست کابینه به شاه ابراز کرده است. شاه تقاضای او را به این دلیل که تغییر مجدد کابینه موجب تأخیر در امور دولت می شود نپذیرفته است. اخیراً هم مستوفی اصرار داشته که با توجه به مخالفت اکثر نمایندگان مجلس با کابینه اش ادامه کار در پُست ریاست دولت برایش ممکن نیست. بنابراین ترتیبی داده شد که استعفای مستوفی به صورت مشروط پذیرفته شود، ولی شاه پس اطمینان از رأی اعتماد

مجلس به کابینه مستوفی مجدداً او را به ریاست کابینه انتخاب کند. بنابراین همان شب اعلام شد که کابینه سقوط کرده و اینکه کابینه جدید روی کار خواهد آمد. نگارش این گزارش مورخ هشتم ماه جاری در حالی صورت می گیرد که اوضاع همچنان در هاله ای از ابهام قرار دارد. ظاهراً هیچکس از ترکیب کابینه جدید خبر ندارد... از منبع موثقی شنیده ام که مستوفی الممالک می خواهد تمام اعضای کابینه اش سر جایشان باشند،

ص:473

ولی مجلس مخالف است. همچنین اطلاع یافته ام که برگزار نشدن جلسه مجلس در دومین روز ماه جاری به دلیل مخالفت دکتر مصدق، از نمایندگان با نفوذ مجلس، با وثوق بوده است. پیداست که مجلس شدیداً با کنار هم قرار گرفتن حسن وثوق در وزارت مالیه و احمد خان بدر، برادر زنش، در وزارت معارف مخالف است... البته این اوضاع یک چیز را خیلی خوب نشان داد- یعنی قدرت شاه در مجلس را... شنیده ام که جداً امکان دارد شاه مجلس را به کلی منحل کند. عموماً گمان می شود که بیشتر اعضای مجلس کرسی های خود را مستقیم و یا غیرمستقیم به عنایات ملوکانه مدیون هستند.» فیلیپ گزارشش را اینطور پایان می دهد: «اهمیت فعلی موقعیت وثوق ظاهراً به این است که آیا در کابینه باقی می ماند و یا بر کرسی مجلس تکیه می زند. با توجه به بی اعتمادی شاه به وثوق، خیال مخالفانش راحت است که او به ریاست کابینه و یا ریاست مجلس دست نخواهد یافت. شکی نیست که وثوق منتظر فرصت مناسبی است. از آقای علاء شنیده ام که قصد دارد با تضعیف هیأت مستشاران مالی آمریکایی خود را نزد شاه عزیز کند.»(1)

فیلیپ در تلگرام 18 سپتامبر 1926 خود می نویسد: «حسن پیرنیا برای چندمین بار از پذیرفتن ریاست کابینه امتناع کرد، و مستوفی یکبار دیگر با رأی اعتماد مجلس و اصرار شاه در 13 ماه جاری موافقت کرد که به انتخاب خود تشکیل کابینه بدهد. بر همین اساس، امروز کابینه جدید را با همان ترکیب قبلی و با تغییرات اندکی به مجلس معرفی کرد، که تغییرات مزبور به قرار زیر است: حسن وثوق، وزیر عدلیه؛ حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) وزیر مالیه؛ احتشام السلطنه، وزیر داخله.»(2) او در گزارش مورخ 22 سپتامبر 1926 خود اوضاع را اینطور شرح می دهد: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که حل بحران کابینه موجب آسودگی خاطر تمامممحافل شده است. بروز چنین تأخیر نامعمولی در تشکیل دولت دردسرها و مشکلات فراوانی برای وزارتخانه های مختلف به وجود آورده است... ظاهراً از هیچ تلاشی برای ترغیب آقای

حسین پیرنیا (جناب مؤتمن الملک) جهت تشکیل کابینه فروگذار نشد، ولی راه به جایی

1- گزارش فیلیپ، شماره 164، 1383/891.00، مورخ 9 سپتامبر 1926.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 58، 165/891.002، مورخ 18 سپتامبر 1926.

ص:474

نبرد. شنیده ام که حسین پیرنیا... از پذیرش مسئولیتی که به زعم او با بلاتکلیفی و مشکلات فراوان همراه است ابا داشت... وزارت مالیه به آقای علاء پیشنهاد شد که او نپذیرفت... از قرار معلوم یکی از موانع اصلی بر سر راه تشکیل کابینه جدید مخالفت شدید برخی جناح های اقلیت با قرار گرفتن وثوق در ترکیب کابینه بوده است. پیداست که مستوفی الممالک در این ارتباط تعهدی داشته است؛ شاید به دلیل تضمینی که به وثوق و حامی او، سید حسن مدرس، داده است. رهبر اپوزیسیون مجلس همان دکتر محمد مصدق معروف است، که اعلام کرده در اولین فرصت مخالفتش را با این انتصاب در مجلس اعلام خواهد کرد. بنابراین، برغم اصرار مستوفی برای قرار گرفتن وثوق در ترکیب کابینه، او ثابت کرده که بهترین گزینه موجود برای ریاست کابینه است. با انتقال وثوق به پُست کم اهمیت تر وزارت عدلیه، طرفین به مصالحه رسیده اند. محافل سیاسی مختلف نتیجه کار را در حکم پیروزی سید حسن مدرس تلقی می کنند. عده ای معتقدند که در صورت سقوط دولت در آینده نزدیک هنوز احتمال این مسئله وجود دارد که وثوق با کمک حامیانش در داخل و خارج مجلس ریاست کابینه را در دست بگیرد. باور بر این است که وثوق برای تحقق هدفش به اعتماد و حمایت شاه نیازمند است، که عجالتاً از آن برخوردار نیست... وثوق برای پیروانش و همچنین کسانی که انتظار دارند با روی کار آمدنش نفعی ببرند اهمیت بسزایی دارد. شنیده ام که سیاستمداران و اشخاص بسیاری به منزلش، که بیشتر به منزل یک انسان بسیار جاه طلب و قدرتمند شبیه شده است، رفت و آمد دارند.»(1)

نطق مصدق

مصدق که از دشمنی شاه با وثوق خبر داشت نطق شدید الحنی علیه او ایراد کرد. فیلیپ گزارش می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که مذاکرات نمایندگان مجلس در جلسه مورخ 21 ماه جاری وضعیت بسیار جالبی ایجاد کرد. در گزارش قبلی ام اشاره کردم که دکتر محمد مصدق قصد دارد در اولین فرصت به قرار گرفتن آقای حسن وثوق در

1- گزارش فیلیپ، شماره 175، 167/891.002، مورخ 22 سپتامبر 1926.

ترکیب کابینه اعتراض کند. در تاریخ 21 ماه جاری همزمان با ارائه برنامه رئیس الوزرا به مجلس این فرصت مهیا شد. پس از اینکه رئیس الوزرا تلاش کرد از انتقاد های احتمالی جلوگیری کند، که وثوق هم خیلی هوشمندانه بر چنین چیزی اصرار داشت، دکتر مصدق طی نطق شدیداللحنی عملکرد عمومی وثوق و آقای فروغی، رئیس الوزرای سابق و وزیر جنگ فعلی را که هم اکنون در خارج از کشور به سر می برد به باد انتقاد گرفت. سخنانش درباره آقای فروغی پر آب و تاب و اتهاماتش برای نمایندگان تعجب آور بود، زیرا قبلاً هیچکس به آنها اشاره ای نکرده بود... دکتر مصدق در انتقاد از وثوق بسیار صریح اللهجه بود، و آشکارا وثوق را به اعمال خائنانه و فریبکارانه متهم ساخت... او در پایان از رئیس الوزرا خواست که ضامن اجرای قانون اساسی باشد و نطقش را با این عبارات به پایان برد که «مستوفی با انتصاب وثوق در کابینه اش نشان داد که یا از شرایط فعلی غافل است و یا آنقدر از اوضاع کنونی نا امید و مأیوس شده است که تصمیم گرفته به دست وثوق خودکشی کند...» سپس سید حسن مدرس، از حامیان جدی وثوق، برای دفاع از او پشت تریبون رفت. اظهارات او معمولی و خالی از قوت استدلال بود... وثوق با پاسخ مؤثر و متین خود به مصدق کلاً اتهامات وارده رد کرد.» فیلیپ می افزاید: «مباحثات فوق شور و هیجانی در همه محافل سیاسی پایتخت ایجاد کرده است. حتی در هنگام نوشتن گزارش هم بحث و گفتگو درباره این مسئله ادامه دارد. سیاستمداران بسیار محافظه کارانه درباره این مسئله اظهار نظر می کنند. البته در نتیجه این رویداد تغییر خاصی در اوضاع رخ نداده است. برداشت کلی این است که دکتر مصدق با شجاعت تمام که همه از آن آگاهند مسئله ای را علنی ساخت که تا پیش از این تنها به طور خصوصی درباره آن صحبت می شد، و با این اقدام اعتبار و حیثیت قابل توجهی برای خودش به دست آورده است؛ در مقابل، مدرس با نمایش ضعیفش اعتبار و نفوذ خود را در مجلس از دست داد؛ و وثوق هم آرام و

ماهرانه تلاش کرد اتهامات وارده را رد کند، که البته قانع کننده نبود، زیرا گمان می رود که شواهد فراوانی در اثبات این اتهامات وجود دارد.(1)

1- گزارش فیلیپ، شماره 177، 1387/891.00، مورخ 23 سپتامبر 1926.

ص:476

در گزارش 24 سپتامبر 1926 می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که رئیس الوزرا در جلسه بعدی مجلس در بیست و سوم ماه جاری اظهاراتی در ردّ یکی از اتهامات آقای فروغی ایراد کرد.» او اضافه می کند: «می گویند که دولت بریتانیا درارتباط با امضای قرارداد 1919 انگلیس و ایران مبالغی پول به آقای حسن وثوق پرداخته است... بدون شک دکتر مصدق در نطقش در مجلس به همین مسئله اشاره داشت وقتی گفت: «واقعاً جای تأمل دارد که عده ای خائن کشور را بفروشند و آقای فروغی هم پولی را که به این اشخاص پرداخت شده به همراه سودش در حکم بدهی ملی ایران قبول کند.»»(1)

فیلیپ در تشریح امور و اوضاع سیاسی حاکم بر ایران می نویسد: «به نظر نمی رسد که نطق دکتر مصدق تأثیر چندانی بر وثوق داشته است. در واقع دوستان وثوق معتقدند که مباحثات علنی مجلس به روشن شدن و بهبود موقعیت وثوق در مقابل مخالفانش کمک شایانی کرده است... اگرچه به نظر نمی رسد که حوادث مجلس تأثیر چندانی بر موقعیت واقعی وثوق گذاشته باشد، این رویداد نشان داده است که مخالفانِ با جرأتی در میان نمایندگان مجلس هستند که نه فقط جلوی او بلکه جلوی شاه هم می ایستند. شکی نیست که شاه انتظار داشت مجلس ششم در تمام امور مهم تابع منویات او باشد. حوادثی چون امتناع مجلس از پذیرش کابینه سابق مستوفی، اعتراض صریح مصدق و نظایر آن از وجود روحیه ای حکایت دارد که به هیچوجه مطیع نیست و منویات شاه را بالاتر از قانون نمی داند. این اوضاع که از بسیاری جهات قابل ستایش است خطر بزرگی را نیز شامل می شود. همواره این احتمال وجود دارد که روزی کاسه صبر شاه از دست قانونگذاران لبریز شود و مجلس را منحل کند... به نظر من، شاه عجالتاً کنترل اوضاع را در دست دارد. به عبارت دیگر، نفوذ شاه در مجلس هنوز بقدری هست که بتواند مسائلی را که در درجه اول اهمیت قرار دارند کنترل کند. با وجود این، مسئله این است که آیا استیلای شاه بر اکثریت نمایندگان مجلس آنقدر ادامه خواهد یافت که بتواند روی آن حساب کند؟ می توان گفت که در بحران اخیر کابینه، این شاه بود که باعث شد اکثر نمایندگان مجلس به مستوفی رأی

اعتماد بدهند. ولی مدت زمانی که مصروف جلب موافقت نمایندگان برای پذیرش مستوفی، و وثوق و سایر اعضای کابینه

1- گزارش فیلیپ، شماره 180، 1388/891.00، مورخ 24 سپتامبر 1926.

ص:477

سابقش شد نشان داد که نمی توان مجلس را وادار کرد بر خلاف میلش عمل کند. گمان می رود که این روحیه دارد در بین نمایندگان قوت می گیرد و متوجه شده ام که این مسئله کاملاً بر خلاف انتظار آن عده ایست که مایل بودند با انتخابات اخیر اختیارات دولت در جمیع امور در دست شاه و عده ای از نزدیکان خاصش باشد. برداشت من این است که دولت بریتانیا و یا لااقل سفارت بریتانیا در تهران چنین انتظاری داشتند. به گمانم سر پرسی لورین متقاعد شده بود که شاه جدید در راستای منافع بریتانیا گام خواهد گذاشت و قادر به استیلای کامل بر اوضاع سیاسی و سیاست های اقتصادی دولت خواهد بود... گفته های کاردار بریتانیا حکایت از آن داشت که روند رویداد های اخیر سفارت انگلیس را بسیار مأیوس کرده است. شاه از زمان تاجگذاری اش به منافع بریتانیا التفاتی نداشته و با توجه به عدم محبوبیت روزافزونش امید به استیلای او بر دولت و ملت موجه نیست. بالعکس، خاموشی و انزوایش موضع او را در هاله ای از ابهام پیچیده است. در کل، به نظر می رسد که دوستان بریتانیایی مان به هیچ وجه از این اوضاع راضی نیستند.» توضیح موری: «باز هم همان بازی قدیمی! یعنی روی اسب بازنده شرط بسته اند؟» فیلیپ در پایان می نویسد: «کسی باور ندارد که دولت فعلی مستوفی خیلی دوام بیاورد، ولی شخصاً بعید می دانم که دولت او به این زودی ها سقوط کند. علاوه بر این، بجز عدم محبوبیت و عدم اعتماد به نفس دولت جدید [که می تواند عامل سرنگونی آن شود]، ترکیب سیاسی دیگری نمی شناسم که در حال حاضر در پی کنار زدن این کابینه باشد.»(1) اظهارات تقی زاده به موری در فیلادلفیا: «او [تقی زاده] سپس درباره حمله اخیر دکتر مصدق به وثوق الدوله طرفدار انگلیسی ها، در مجلس صحبت کرد و ابراز داشت اتهاماتی که مصدق به وثوق وارد کرده حاکی از شجاعت فوق العاده دکتر مصدق است که همه میهن پرستان ایرانی آن را ستایش کردند... او معتقد بود که شاه، که به دنبال بهانه مناسبی برای کنار زدن وثوق است، فقط به یک دلیل از حمله مصدق به وثوق استقبال نکرد: دکتر مصدق همزمان شخص فروغی، وزیر جنگ، را که دوست و مشاور محبوب شاه است نیز مورد حمله قرار داده بود.»(2) موری از

1- گزارش فیلیپ و ضمیمه، شماره 184، 1390/891.00، مورخ 4 اکتبر 1926.
2- یادداشت موری، 1391/891.00، مورخ 6 نوامبر 1926.

تناقض آشکاری که در اینجا وجود داشت غافل ماند.

ترور نافرجام مدرس

تلاش برای ترور مدرس در 30 اکتبر 1926 با هدف حذف یکی از مخالفان سرسخت، و خالی کردن دل سایر مخالفان صورت گرفت. هدف دیگرش انحراف اذهان از یک توطئه جدی برای قتل پهلوی بود:

احتراماً به اطلاع می رساند که به جان مدرس، روحانی کهنه کار ولی پر انرژی و نماینده مجلس که نفوذ کم و بیش چشمگیری در عرصه سیاست پایتخت دارد، سوء قصد شده است. این حادثه سر و صدای زیادی به راه انداخته و هنوز نمایندگان مجلس و مردم عادی درباره آن صحبت می کنند. این احتمال آشکار که سوء قصد مزبور با اهداف سیاسی صورت گرفته و نه انگیزه های شخصی توجه عمومی بیشتری را به آن جلب کرده است. به نقل از مدرس می گویند که قبلاً هرگز مهاجمان را ندیده بود. گزارش های بسیار ضد و نقیضی درباره این حمله منتشر شده و تحقیق و تفحص مقامات مسئول در این ارتباط ظاهراً چندان جدی نبوده است. تا به امروز هویت مهاجمان و عاملان تحریک آنها به اطلاع عموم نرسیده است. ماجرای حمله از این قرار بود: حول و حوش ساعت شش صبح روز شنبه، 30 اکتبر، مدرس از کوچه باریکی در مجاور مسجد سپهسالار و در همسایگی منزل داور (رهبر جناح رادیکال مجلس) عبور می کرد تا برای تدریس فقه به مسجد برود. شخصی از پشت به سمت او شلیک کرد اما تیرش به هدف نخورد. فردی به نام شیخ احمد که همراه مدرس بود دست مهاجم را گرفت و مانع از تیراندازی مجدد او شد. در همین حین دو نفر سر کوچه دیگری درست رو به روی مدرس ظاهر شدند و گویا هر کدام دو گلوله شلیک کردند. دو گلوله استخوان بازوی چپ مدرس را شکست، گلوله سوم به دست راستش خورد و گلوله چهارم به پای یک عابر اصابت کرد. می گویند مأموران نظمیه فوراً خود را به محل حادثه رساندند و به تعقیب مهاجمان پرداختند و دو نفر را دستگیر کردند. می گویند یکی از مأموران نظمیه کشته شد، ولی وقتی مسئله

مستمری اهل و عیالش در مجلس مطرح شد، اعلام کردند که هیچکس کشته نشده است. مدرس را ابتدا به خانه داور بردند و

ص:479

پس از انجام مداوای اولیه و با سر رسیدن مقامات ارشد نظمیه او را به ساختمان نظمیه بردند و سپس به بیمارستان دولتی منتقل کردند. دو نفری که ابتدا مسئولیت بازجویی جنایی را بر عهده داشتند چندان مطابق میل دوستان مدرس نبودند، در نتیجه این کار به یکی از دادستان های عدلیه (دادگاه) به نام میرزا یوسف جوادی (از شاگردان سابق مدرس) واگذار شد. از قرار معلوم هنوز مدرکی علیه دو نفری که توسط مأموران نظمیه دستگیر شده اند به دست نیامده است. یکی از آنها به نام عزیز که خدمتکار صادق حضرت، از معاونان سابق وزیر مالیه، است همچنان در بازداشت به سر می برد، و نفر دیگر که شاگرد بقال است به قید ضمانت آزاد شده است. در ضمن، حال مدرس سریعاً رو به بهبودی است و اخبار حکایت از آن دارد که مدرس به طور کامل بهبود خواهد یافت. می گویند بیمارستان نظامی که مدرس در آن بستری است به محل تجمع سیاستمداران و بحث و گفتگوی آنها مبدل شده است، و بیمار آنقدر ملاقاتی دارد که تنها اثاث اتاقش فقط همان تختی است که رویش بستری است. شاید قرار گرفتن در کانون توجه عموم مؤثرترین دارویی باشد که مدرس می توانست داشته باشد.

اموری اضافه می کند:

گزارش های متفاوتی درباره دلایل این حمله وجود دارد. جهت اطلاع وزارت خارجه سئوالی را که در ارتباط با این جنایت به کرات شنیده می شود در اینجا تکرار می کنم: آیا سوءقصد به دستور شاه انجام شده است؟ مدرس علیرغم تکبر، دمدمی مزاج بودن، قدرت طلبی و از بسیاری جهات تحجرش(1)، در اینجا به داشتن صداقت شهرت دارد، که امر معمولی در پایتخت نیست. جایگاهش در مقام یک روحانی عالی رتبه، سخنوری اش، جاذبه زندگی زاهدانه اش، مهارتش در استفاده از ترفندهایی که سیاستمداران عوام فریب به کار می بندند، همه و همه دست به دست هم داده اند تا از او فردی با نفوذ بسازند. صرف نظر از احساساتی که نسبت به مدرس وجود دارد، او را یک ملی گرا و وطن پرست مستقل، هر چند گاه دمدمی

1- در همه اسناد آمریکایی این اتهامات به مدرس تکرار شده است؛ و حال آنکه وی سیاستمداری مبرز و رجلی ترقیخواه بود که در همین اسناد به صراحت به آن اعتراف شده است. (ویراستار).

ص:480

مزاج، می شناسند. یادمان نرود که مدرس اخیراً در مجلس اظهاراتی ایراد کرد که نتیجه اش این بود که تا زمانی از شاه حمایت می کند که اعلیحضرت به قانون اساسی پایبند باشد، و اظهاراتی را در لابی های مجلس به او نسبت داده اند مبنی بر اینکه مرجع تصمیم گیری درباره قراردادهای ادعایی تیمورتاش در مسکو و آنکارا باید مجلس باشد و نه شاه. اهمیت سوء قصد به جان مدرس احتمالاً به روند آتی حوادث بستگی خواهد داشت. برخی می گویند شاید احساس کند که به خاطر وضعیت سلامتش باید از صحنه سیاست دوری جوید، یا اینکه برای تسکین روح خود به زیارت نیاز دارد؛ و اینکه در آینده فعالیت کمتری نسبت به قبل در صحنه سیاست داشته باشد. او لااقل فرصت این را خواهد داشت که به شیوه ای مناسب تئوری جنایت را که از هم اکنون مطرح شده است ردّ کند. همچنین فرصت خواهد داشت تا بگذارد مردم خودشان از حرف هایی که نمی زند بیشتر از حرف هایی که می زند نتیجه بگیرند. شاید داستان واقعی این ماجرا هرگز فاش نشود. اگر ماجرا همینجا خاتمه یابد- و اتفاقاً گاهی حوادث سیاسی در این مملکت در وسط ماجرا به فراموشی سپرده می شوند- نتیجه آن کاهش هر چه بیشتر اعتبار و حیثیت شاه در بین مردم و تضعیف حمایت های جانانه ایست که قرار بود در مجلس فعلی از شاه بشود. در همین ارتباط، ناظران سیاسی گمان می کنند که با مطرح شدن مسائل خارجی برای بحث و رأی گیری در صحن مجلس، به ویژه در ارتباط با موافقت نامه های فرستاده ویژه شاه با روس ها، جناح بندی های مختلفی در مجلس شکل بگیرد.(1)

یک «بحران» دیگر در کابینه

وثوق الدوله در نوامبر 1926 کابینه را ترک کرده بود: «شاید بتوان گفت بارزترین ویژگی اوضاع فعلی ضعف آشکار کابینه مستوفی است. کناره گیری بی سر و صدای آقای حسن وثوق از وزارت عدلیه و قرار گرفتنش بر کرسی نمایندگی مجلس شاید حرکتی برای تضعیف بیشتر کابینه بود. اگرچه در ابتدا مجلس تلاش داشت اعتبارنامه وثوق را

1- گزارش موری، شماره 207، 1393/891.00، مورخ 4 نوامبر 1926.

رد کند، ولی این تلاش ها موقت بود. او هم اکنون بر کرسی نمایندگی مجلس تکیه زده و منتظر رخ دادن حوادث و سودجستن از آنهاست... همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خارجه رساندم، عدم اعتماد شخص شاه [به وثوق] از بزرگترین مشکلات اوست، ولی شاید بتوان گفت با کاهش شدید محبوبیت شاه از اهمیت این مسئله کاسته شده است. رهبری بی خاصیت مستوفی الممالک باعث شده است که عموماً کابینه فعلی را فاقد شایستگی لازم برای حل مشکلات حادی بدانند که هم اینک گریبانگیر مملکت است. عده ای هم معتقدند که کابینه فقط تا چند هفته دیگر دوام خواهد آورد. برای نمونه، گفته همسر وزیر مختار جدید بریتانیا را در اینجا نقل می کنم که دیروز به من گفت که آقای هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت، به او توصیه کرده است که عجالتاً برگزاری ضیافت مرسوم و دعوت از کابینه را به تعویق بیندازد، زیرا پیش بینی می شود که کابینه بزودی تغییر کند. باید بگویم که در تدارک میهمانی های زمستانه هستم که تمام اعضای کابینه به آن دعوت خواهند شد. راستش را بخواهید، فکر نمی کنم چنین تغییری که اتفاقاً محافل سیاسی ایران نیز آن را پیش بینی می کنند زودتر از یک ماه و اندی دیگر اتفاق بیفتد.» در بخش پایانی این گزارش می خوانیم: «از جمله فعالیت های ضد دولت که به آن اشاره می شود اقدامات شاهزاده فیروز میرزا (نصرت الدوله) است، که می گویند دارد برای تشکیل کابینه ای تلاش می کند که خودش و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، که ظرف چند روز آینده از مسکو بازمی گردد، اعضای آن هستند. گمان می رود که فیروز و تیمورتاش از اعضای این دولت پیشنهادی باشند، و تیمورتاش پُست ریاست کابینه را داشته باشد؛ و وثوق نیز دیر یا زود به کابینه بپیوندد... نمی توانم بگویم آنهایی که مسئول منافع آمریکا هستند می توانند با هیجان چشم به راه هر یک از اشخاصی که نامشان را در بالا بردم در مقام احتمالی ریاست کابینه باشند.»(1)

فیلیپ در گزارش «بسیار محرمانه» مورخ 11 ژانویه 1927 خود می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که طی دو روز گذشته نوعی حس انتظار توأم با دلسردی بر محافل سیاسی پایتخت حکمفرما بوده که دلیل اصلی اش احتمال قوی سقوط قریب الوقوع کابینه مستوفی و احتمال دعوت از وثوق الدوله برای تشکیل

1- گزارش فیلیپ، شماره 222، 1397/891.00، مورخ 2 دسامبر 1926.

کابینه جدید است. ولی امروز، یازدهم ماه جاری، ظاهراً این ظنّ و گمان برطرف شده و باور به اینکه کابینه فعلی تا مدتی دیگر به کار خود ادامه خواهد داد قوت گرفته است... در گفتگو با آقای حسین علاء متوجه شدم که روند فعلی اوضاع، یعنی هم چشم انداز سیاسی کشور و هم تأثیرات احتمالی آن بر سرنوشت هیأت مستشاران مالی آمریکایی، او را دلسرد و نگران ساخته است. آقای علاء اخباری را که در محافل دیگر شنیده بودم تأیید کرد، خبرهایی مبنی بر اینکه برخی از رجال مملکت از جمله وثوق الدوله، عبدالحسین تیمورتاش، شاهزاده فیروز و آقای فهیمی (فهیم الملک)، با جدیّت برای سرنگون کردن دولت فعلی و روی کار آوردن وثوق تلاش می کنند. اتفاقاً گروه مذکور با ادامه فعالیت هیأت مستشاران مالی آمریکایی به شیوه فعلی مخالف هستند. شاهزاده فیروز، که احتمالاً باهوش ترین و زیرک ترین عضو گروه است، صراحتاً با اختیاراتی که به دکتر میلسپو تفویض شده مخالفت می کند... آقای علاء معتقد است که این گروه دارد تأثیر قابل توجهی بر شاه می گذارد... لازم می دانم مراتب یأس و ناامیدی ام- اگر نگویم سرخوردگی ام- را نسبت به بی ثباتی و ناپایداری فعلی چشم انداز سیاسی ایران به وزارت ابراز کنم. شرایط به گونه ایست که با گذشت زمان روند حوادث گیج کننده تر می شود و پیش بینی رویدادهای آینده را غیر ممکن می سازد. به گمان من، نه فقط سرنوشت هیأت مستشاران مالی آمریکایی و همه آن چیزی که این هیأت نماد آن است، بلکه سرنوشت خود ایران نیز شاید یک شبه و با هوی و هوس و یا امیال احمقانه یک نفر رقم بخورد. در حال حاضر، به نظر من باید همه امید خود را به درایت و نیّات وطن پرستانه شخص شاه ببندیم. در عین حال، گمان می کنم دست بالا گرفتن شخصیت او و یا دست کم گرفتن توطئه های خارجی در تعیین سرنوشت ایران با توجه به چشم انداز فعالیت های احتمالی آتی آمریکا در این کشور، اشتباه بزرگی است.(1)

در 27 ژانویه 1927 می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که... اوضاع سیاسی روز به روز در حال تغییر و تحول است به نحوی که هر گونه اظهارنظر قطعی در این باره را

1- گزارش فیلیپ، شماره 242، 1404/891.00، مورخ 11 ژانویه 1927.

غیرممکن ساخته است. از زمان ارسال گزارش قبلی تا بیستم ماه جاری، ظاهراً کابینه مستوفی از سقوط قریب الوقوع نجات یافت و به حیاتش ادامه می دهد، هر چند معلوم نیست تا چه مدت دیگر. در تاریخ بیستم ماه جاری، حملاتی که در مجلس به کابینه می شد شکل جدی تری به خود گرفت و 46 تن از نمایندگان به رئیس مجلس اطلاع دادند که خواهان استیضاح دولت هستند... چنین اقدامی وضعیت بحرانی عرصه سیاسی پایتخت را وخیم تر کرد. یکی از وکلای برجسته مجلس تأکید داشت که انفعال دولت فعلی موجب نارضایتی عموم مجلسیان شده است. او گفت با اینکه از حامیان وثوق نیست، با حمله به دولت موافق است، و گمان می کند که لااقل شصت تن از وکلای دیگر مجلس نیز با او هم عقیده اند... همگان با علاقه فراوان منتظر دیدن اقدام احتمالی دولت هستند، که رئیس مجلس از آن خواسته است تا در مجلس حاضر شود و به سئوالات نمایندگان پاسخ گوید. با گذشت شش روز دولت هنوز هیچ حرکتی نکرده است، ولی یکی از وزرا اطلاع داد که کابینه حتماً در چند روز آینده به مجلس خواهد رفت. اگرچه برخی گزارش ها از کناره گیری قریب الوقوع مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، حکایت دارند، بسیاری بر این باورند که او با ایجاد تغییراتی در ترکیب کابینه بر سر کار باقی خواهد ماند. به نظر می رسد که بیشتر مجلسیان خواهان تغییر عمده ای هستند... از جالب ترین تحولات سیاسی اخیر کنار رفتن وثوق الدوله در حکم محتمل ترین گزینه جانشینی مستوفی الممالک است. ولی دو هفته پیش یکی از رجال برجسته ایرانی می گفت که به اعتقاد او اکثر نمایندگان مجلس از ریاست وثوق بر کابینه حمایت خواهند کرد. یک هفته بعد معلوم شد که وثوق را سرجایش نشانده اند... چند روز پیش در گفتگو با آقای محمد علی فروغی نظرش را در مورد علت تغییر نظر مجلسیان درباره نامزدی وثوق برای ریاست کابینه جویا شدم. او گفت که مخالفت مدام شاه با نامزدی وثوق علت این امر بوده است. آقای فروغی گفت تا آنجا که می داند شاه هیچوقت با ریاست وثوق بر کابینه موافق نبوده است. بنابراین، می توان فرض کرد که همین مسئله دلیل واقعی خاتمه شایعاتی است که در حمایت از وثوق در ارتباط با تغییرات احتمالی کابینه بر سر زبانها بود.»(1)

1- گزارش فیلیپ، شماره 254، 1409/891.00، مورخ 27 ژانویه 1927.

ص:484

تغییرات کابینه و «مثلث قدرت»

در تاریخ اول فوریه 1927، فیلیپ با ارسال تلگرامی اطلاع داد: «در پی استیضاح دولت، استعفای کابینه در بیست و نهم ژانویه پذیرفته شد.»(1) در 9 فوریه 1927، فیلیپ با ارسال تلگرام اعضای کابینه جدید را معرفی کرد: «عطف به تلگرام شماره 5 مورخ 1 فوریه. وزارت مالیه، فیروز؛ وزارت معارف، تدین؛ وزارت عدلیه، داور؛ وزارت داخله، فاطمی؛ وزارت پست و تلگراف بدون وزیر؛ سایر وزرا تغییر نکرده اند.»(2) جزئیات ماجرا را در گزارش های مورخ 11، 12 و 25 فوریه 1927 می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که تاریخ 30 ژانویه گذشته برای حضور کابینه مستوفی در مجلس و پاسخ به استیضاح نمایندگان تعیین شده بود... صبح روز سی ام ژانویه معلوم شد که دولت در مجلس حاضر نخواهد شد؛ و اینکه رئیس الوزرا پاسخ کتبی اش به استیضاح فوق را در اختیار رئیس مجلس قرار داده؛ و استعفایش را تسلیم شاه کرده است، که شب پیش از تاریخ حضور کابینه در مجلس پذیرفته شده است... به دنبال استعفای کابینه مستوفی فترتی هشت روزه بر ایران حاکم شد، و در این چند روز شایعات فراوانی بر سر زبان ها افتاد، هر چند معلوم شد که شاه بر ریاست مجدد مستوفی بر کابینه اصرار داشته است. شاه به همین منظور مشغول جمع آوری آراء مجلسیان شد و توانست در خفا رأی اکثریت قابل توجه نمایندگان را به نفع مستوفی جلب کنند. پیش از این گزارش شده بود که اکثر وکلای مجلس متمایل به وثوق الدوله هستند... افراد دیگری که نامشان به عنوان نامزدهای احتمالی ریاست کابینه مطرح شده بود عبارت بودند از ژنرال مرتضی خان [یزدان پناه] و آقای محمدعلی فروغی. با این حال، از آنجا که آقای فروغی از حمایت کافی مجلس برخوردار نیست انتصابش معقول به نظر نمی رسد. در ارتباط با ژنرال مرتضی خان هم که احتمال تصدی اش بر وزارت جنگ مطرح شده است باید بگویم که از نظر من او برای رسیدن به مقامات بالاتر کاملاً نیازمند اعتماد شخصی شاه است.»(3) در گزارش 12 فوریه می خوانیم: «در ادامه گزارش شماره 266 مورخ یازدهم ماه جاری، و در تأیید تلگرام شماره 8 مورخ 9 فوریه ساعت 12 ظهر، احتراماً به اطلاع می رساند که

1- تلگرام فیلیپ، شماره 5، 168/891.002، مورخ 1 فوریه 1927.

2- تلگرام فیلیپ، شماره 8، 169/891.002، مورخ 9 فوریه 1927.

3- گزارش فیلیپ، شماره 266، 1410/891.00، مورخ 11 فوریه 1927.

در تاریخ 9 فوریه کابینه جدید بار دیگر به ریاست مستوفی الممالک تشکیل شد. چنانکه وزارت خارجه مستحضر است، در کابینه جدید فقط وزرای چهار وزارت خانه مالیه، معارف، عدلیه و داخله تغییر کرده اند... تیمورتاش، فروغی و علی قلی انصاری (مشاور الممالک) به ترتیب وزیر دربار، جنگ و خارجه شده اند... عموم مردم کنجکاوی زیادی نسبت به کابینه نشان داده اند، ولی گمان می کنم که اتفاق نظرشان بیشتر بر این باشد که کابینه جدید کار چندانی از پیش نخواهد برد... در میان اعضای جدید کابینه... شاهزاده فیروز که در پُست وزارت مالیه نشسته است یک معمای پر رمز و راز است... سید محمد تدین، وزیر معارف، دقیقاً به چیزی دست یافته که همه می دانند آرزویش را داشت؛ دو تن از پسرانش در مدرسه آمریکایی تهران درس می خوانند. مخالفت آشکار تدین با جاه طلبی های سیاسی روحانیون در ایران احتمالاً تأثیر مثبتی بر انتصاب او در پُست وزارت معارف داشته است... داور هم کار خود را در وزارت عدلیه با اخراج تمام مقامات مسئول در این سازمان آغاز کرده است. یعنی از معاون وزیر به پایین. گمان می رود که داور در صدد اصلاح سازمانی باشد که بی کفایتی و فساد آن به حد رسوایی رسیده است. هنوز معلوم نیست که تحت رهبری میرزا سید مهدی خان فاطمی روند احتمالی امور در وزارت داخله چگونه خواهد بود. او چندی بیش نیست که برغم سابقه ای نه چندان درخشان و رضایت بخش بر مسندی انحصاری تکیه زده است که قبلاً فقط مخصوص سیاستمداران عالی رتبه تر بود... در پایان لازم به ذکر می دانم که امروز، دوازدهم ماه جاری، حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) به ریاست مجلس انتخاب شد. این اقدامی است که هیچیک از خیرخواهان واقعی نظام پارلمانی در ایران نمی تواند از آن راضی و خشنود نباشد.»(1)

در 25 فوریه 1927، فیلیپ در مورد دو تن از اعضای این مثلث قدرت گزارش می دهد: «آقای علی اکبر داور، که وزارت خانه بدنام عدلیه را از پرسنلش پاکسازی کرده است، از طرف مجلس اختیار تام یافته تا وزارت خانه مزبور را مدرن سازی و ترمیم کند. امید می رود که تلاش های آقای داور به بهترین وجه به ثمر برسد، هر چند کار ساده ای نخواهد بود. علاوه بر این، فعالیت و حضور بیش از پیش عبدالحسین تیمورتاش، وزیر

1- گزارش فیلیپ، شماره 268، 171/891.002، مورخ 12 فوریه 1927.

دربار، در عرصه عمومی کشور نیز بر کسی پوشیده نیست. این وزیر که دوره وزارتش فقط به رضایت شاه بستگی دارد، موقعیت رسمی به مراتب مهم تری نسبت به اسلافش به دست آورده است. در همین ارتباط، او مدعی مقامی است که در موقعیت های رسمی فقط یک پله از رییس الوزرا پایین تر است، و معمولاً هم آن را به دست آورده و با این کار سابقه ای از خود بجا گذاشته است... در حال حاضر، نمایندگان دولت های خارجی در تهران، از جمله بریتانیا، در پی جلب نظر آقای تیمورتاش هستند، و عموماً او را سخنگو و فرد مورد اعتماد شاه در امور بین المللی می شناسند.»(1) فیروز، ضلع سوم مثلث، باعث و بانی اخراج میلسپو و تعطیلی کار مستشاران مالی آمریکایی بود. چنانکه در فصل سیزده می خوانیم، تیمورتاش و داور، با کمک های بی دریغ تدین، مهره های اصلی جنگ با روحانیت بودند. از قضا، هر سه نفر به سرنوشت هولناکی دچار شدند. در زندان به تیمورتاش و فیروز «حبّ سفید» خوراندند، و داور با خوردن مقدار زیادی تریاک به زندگی اش خاتمه داد.

استعفای مستوفی الممالک و انتصاب مهدی قلی هدایت

اخراج مستشاران مالی آمریکایی مهمترین حادثه نیمه اول سال 1927 بود. در این قسمت تغییرات متعددی را که پیش از این حادثه در کابینه رخ داد توصیف خواهیم کرد. در 2 مه 1927، فیلیپ از استعفا می گوید: «احتراماً به اطلاع می رساند که میرزا مهدی قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) به منظور تصدی ریاست دیوان عالی تمیز از سمت خود در کابینه مستوفی استعفا داده است. مخبرالسلطنه در دوران تصدی وزارت فوائد عامه بیشتر به داشتن انرژی و جسارت رسمی معروف بود تا به قدرت اجرایی و سازندگی. او با انتصاب زین العابدین خان رهنما، مدیر و مالک روزنامه ایران، بجای مصطفی قلی خان بیات در سمت معاونت وزارت فوائد عامه نه تنها گزینه مناسبی را انتخاب نکرد بلکه انتقاد زیادی را نیز برانگیخت... یک هفته پس از کناره گیری مخبرالسلطنه، از آقای علاء شنیدم که به او پیشنهاد تصدی وزارت فوائد عامه را داده اند. او گفت که تمایلی به قبول این وظیفه ندارد، ولی هنوز تصمیمی قطعی نگرفته است. از

1- گزارش فیلیپ، شماره 276، 172/891.002، مورخ 25 فوریه 1927.

آقای علاء خواستم که این سمت را بپذیرد، چرا که از نظر بنده او در چنین مقامی می تواند خدمت بیشتری به دولت کند و همچنین کمک بزرگی برای

مستشاران آمریکایی باشد. ولی مطبوعات گزارش داده اند که او مقام وزارت را نپذیرفته است. در عین حال، زین العابدین رهنما موقتاً کفیل وزارت فوائد عامه شده است.»(1) در 8 مه چنین می خوانیم: «از نظر من، یکی از نگران کننده ترین ویژگی های وضعیت موجود نارضایتی روز افزون بانفوذترین محافل سیاسی ایران از دست مجلس است... در این ارتباط، افزایش اعتبار تیمورتاش، وزیر دربار، نزد شاه قابل ذکر است. به عنوان مثال، ظاهراً همه همکارانم متفق القول هستند که تیمورتاش قدرتمندترین و بانفوذترین شخصیت حال حاضر حیات سیاسی ایران است. از نظر آنها تیمورتاش از هر کس دیگری به شاه نزدیک تر است.»(2) فیلیپ در تلگرام مورخ 10 مه 1927 خود می نویسد: «آقای حسین علاء، وزیرمختار سابق ایران در ایالات متحده، بجای مهدی قلی هدایت که ریاست دیوان عالی کشور را بر عهده گرفته، متصدی وزارت فوائد عامه، فلاحت و تجارت شده است.»(3) دوران تصدی علاء بسیار کوتاه بود.

تلگرام 30 می 1927 فیلیپ از این قرار است: «شاه با استعفای ناگهانی رئیس الوزرا، مستوفی، در 28 ماه جاری موافقت کرد. کارشکنی اکثریت مجلس و عدم پیشرفت مذاکرات با شوروی ظاهراً دلایل اصلی سقوط دولت است.»(4) فیلیپ در گزارش روز بعد خود توضیح بیشتری می دهد:

احتراماً به اطلاع می رساند که مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، استعفای خود را در بعد از ظهر روز بیست و هشتم ماه جاری به شاه تسلیم کرد که پذیرفته شد. با اینکه عموماً احساس می کردیم دولت مستوفی به دلیل مخالفت های مدام مجلس وضعیت بدی دارد، استعفای او برای همه همکارانم، و گمان می کنم، برای اکثر سیاستمداران پایتخت کاملاً غیرمنتظره بود. روزنامه شفق سرخ در شماره مورخ بیست و نهم ماه جاری اش توضیح داد که کابینه مستوفی الممالک یک سال بیشتر

1- گزارش فیلیپ، شماره 331، 175/891.002، مورخ 2 می 1927.
2- گزارش فیلیپ، شماره 342، 1418/891.00، مورخ 8 می 1927.
3- تلگرام فیلیپ، شماره 25، 173/891.002، مورخ 10 می 1927.
4- تلگرام فیلیپ، شماره 37، 174/891.002، 30 می 1927.

عمر نداشته و در این مدت سه بار استعفا داده و بارها تصمیماتش را عوض کرده است. این روزنامه که عموماً گمان می رود از پشت پرده دستور می گیرد،

سقوط دولت را فقط به عدم حمایت اکثریت مجلس از آن نسبت می دهد... به نظر می رسد که شاه با تأسف بسیار استعفای مستوفی را پذیرفته باشد. با وجود این، موضعی که اخیراً یکی از جناح های بسیار مهم مجلس اتخاذ کرده تصویب لوایح پیشنهادی دولت را عملاً غیرممکن ساخته است. هرگاه لایحه ای به رأی گیری گذاشته می شد این جناح مخالف صحن مجلس را ترک می کرد و بدین ترتیب مجلس را از حد نصاب لازم می انداخت. اینکه چه کسانی در پس پرده این مخالفت نشسته اند هنوز معلوم نیست. شاید این اشخاص گروهی از مخالفان و دسیسه چینان سیاسی، و همینطور اشخاص دیگری باشند که از روند فعلی امور راضی نیستند، مثلاً مقامات مسئول، روحانیون و سایر اشخاصی که داور، وزیر جدید عدلیه، آنها را از وزارت عدلیه بیرون انداخته است؛ جناح های مختلف مجلس که رهبرانشان هیچ امتیاز سیاسی به دست نیاورده اند؛ حامیان مدرس که بنا به دلایل نامعلومی خواهان سقوط دولت فعلی است. همچنین لازم به ذکر می دانم که دکتر میلسپو ظاهراً معتقد است که نارضایتی از تعلل دولت در تجدید قرارداد او یکی از دلایل عمده مخالفت های مجلس با دولت است. می گویند که مستوفی الممالک، «موضع ننگین» عده ای از اعضای مجلس را دلیل این اقدام خود ذکر کرده است... به نظر می رسد که نتیجه فوری اوضاع فوق آن بوده است که مجلس بر سر انتخاب رئیس الوزرا به توافق رسیده باشد، و این شخصی کسی نیست جز مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) که اخیراً در کابینه مستوفی وزیر فوائد عامه بود و هم اکنون رئیس دیوان عالی کشور است. اعلام شده است که شاه نیز به طور مقتضی از این انتخاب اطلاع یافته و تمایل خود را به پذیرش آن ابراز کرده است. در عین حال، می گویند که شاه به مجلس دستور داده است که می بایست به تنهایی بر سر انتخاب رئیس هیأت دولت به توافق برسد. امروز، مورخ سی و یکم ماه جاری، مجلس برای تصمیم گیری در این باره جلسه ای غیرعلنی داشت. متوجه شده ام که تقریباً تمام وکلای مجلس به مخبرالسلطنه رأی اعتماد دادند. گمان می کنم مدرس و سیدیعقوب [انوار] از جمله کسانی بودند که رأی ندادند، هرچند مخالفتی هم با

ص:489

مخبرالسلطنه نکردند. علاوه بر این می گویند که مخبرالسلطنه هم در صورت خواست مجلس با قبول ریاست کابینه موافقت کرده است. همچنین خبرها حاکی از آن است که تنها بخشی از کابینه تغییر خواهد کرد، بدین ترتیب که آقای حسین علاء مجدداً به وزارت فوائد عامه منصوب نخواهد شد و مخبر السلطنه علاوه بر ریاست کابینه تصدی وزارت خانه فوق را نیز بر عهده خواهد داشت؛ داور، تدین و شاهزاده فیروز به ترتیب در وزارت عدلیه، معارف و مالیه ابقا خواهند

شد... می گویند که ژنرال خدایار خان، که از دوستان و حامیان قدیم شاه است، ولی سواد کمی دارد، بجای آقای محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) وزیر جنگ خواهد شد. از آقای فروغی به عنوان گزینه احتمالی وزارت خارجه نام می برند، ولی تا امروز بعد از ظهر، سی و یکم ماه جاری، هنوز چنین پیشنهادی به او نشده است. با تغییرات فوق بهبود قابل ذکری در کابینه حاصل نشده است، ولی نبود آقای علاء در پُست وزارت فوائد عامه از بسیاری جهات مایه تأسف است. اندکی پس از اعلام استعفای مستوفی، مطبوعات خبر دادند که ریاست کابینه به تیمورتاش پیشنهاد شده ولی او این پیشنهاد را نپذیرفته است. اصلاً نمی توان تصور کرد که تیمورتاش جایگاه کم و بیش دائمی اش را نزد شاه، یعنی وزارت دربار، داوطلبانه رها کند و مقام بی ثبات ریاست کابینه را بپذیرد... در کمال تعجب متوجه شده ام که محافل دولتی تمایل روزافزونی به بی اعتبار ساختن مجلس پیدا کرده اند. نمایش ضعیفی که مجلس در یک ماه و اندی گذشته با تعلل در تصویب لوایح، جر و بحث های بی فایده سیاسی و بی کفایتی اش و همچنین فقدان رهبری جدی از خود نشان داده بی شک دلایل موجهی برای این انتقادات فراهم آورده است... از همین رو، گاه و بیگاه عده ای گمان می کنند که شاه بالاخره تصمیم به انحلال مجلس و براندازی نظام مشروطه خواهد گرفت. حتی گمان می رود که برخی از درباریانش چنین اقدامی را به او پیشنهاد داده باشند. از نظر این حقیر، چنین اقدامی کاملاً بر خلاف مصالح ایران خواهد بود.(1)

فیلیپ در تلگرامی به تاریخ 2 جولای 1927 اعضای کابینه جدید را معرفی می کند:

1- گزارش فیلیپ، شماره 364، 177/891.002، مورخ 31 مه 1927.

«رئیس الوزرا و وزیر فوائد عامه، هدایت؛ وزرای امور خارجه، مالیه، عدلیه و معارف تغییر نکردند؛ وزیر جنگ، اسعد؛ وزیر داخله، سمیعی؛ هنوز کسی برای تصدی وزارت پست و تلگراف انتخاب نشده است.»(1) او در گزارشی اوضاع را توضیح می دهد: «احتراماً بدینوسیله... تشکیل دولت جدید به ریاست مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) جانشین مستوفی الممالک را تأیید می کنم... آقای هدایت، رئیس الوزرای جدید، پیرمردی پر انرژی است... و «علاقه وافری» به واگذاری مناصب دولتی به دوستان سیاسی و هوادارانش دارد...

چنانکه انتظار می رفت، آقای هدایت با کنار گذاشتن آقای علاء مسند وزارت فوائد عامه را نیز خود بر عهده گرفت... در فرصتی که دست داد مراتب تأسفم را از محروم شدن دولت از خدمات شایسته آقای علاء ابراز کردم. او نیز از این مسئله اظهار تأسف کرد، و گفت که پُستی (احتمالاً جایگاهی غیر از وزارت فوائد عامه) در کابینه جدید به آقای علاء پیشنهاد کرده است، ولی او به دلیل اینکه مأموریت در خارج از کشور را ترجیح می دهد پیشنهادش را نپذیرفته است. هنوز نمی دانم که آیا با تصمیم او موافقت شده است یا خیر. چندی پیش مطلع شدم که شاه و دولت تمایل دارند که آقای علاء نماینده ایران در جامعه ملل باشد. به نظر نمی رسد که دوره خدمت آقای علاء در وزارت فوائد عامه دوران بی دردسری بوده است. می گویند کاسه صبرش از دست مجلس داشت لبریز می شد، اگر نگوییم که دیگر تاب تحمل آن را نداشت. همچنین می گویند حاضر به مماشات یا مراعات حال کسی نبود و همین مسئله خصومت محافل بانفوذ را برانگیخته بود. خیلی عجیب است که دوره کوتاه تصدی آقای علاء دقیقاً فاقد همان صفاتی بود که او همیشه از من می خواست به دکتر میلسپو در اداره امورش توصیه کنم.» فیلیپ سپس درباره برخی انتصاب ها توضیح می دهد: «دلیل ابقای شاهزاده فیروز در پُست وزارت مشخص نیست. شاید... او را مانعی بر سر راه دکتر میلسپو می دانند که به گمان برخی محافل بدش نمی آید از اختیاراتی که به موجب قراردادش به او تفویض شده تجاوز کند. همچنین گمان می رود که دوستی عمیقی بین فیروز و وزیر نسبتاً بی پروا و بسیار قدرتمند دربار، عبدالحسین تیمورتاش، وجود دارد. در خصوص فعالیت های آشکار شاهزاده فیروز علیه اختیارات

1- تلگرام فیلیپ، شماره 39، 176/891.002، مورخ 2 ژوئن 1927.

دکتر میلسپو در سمت مدیرکل مالیه های ایران معتقدم که این اقدامات چنان شدید و مصرانه بوده که موجب واکنش قاطعانه ای به نفع دکتر میلسپو شده است. به نظر من حذف ژنرال خدایار خان از میان گزینه های احتمالی برای وزارت جنگ را می بایست به فال نیک گرفت... در گذشته سرداراسعد را یکی از حامیان جدی بریتانیا تلقی می کردند، ولی متوجه شده ام که دیگر کسی اینطور فکر نمی کند. شاه آشکارا علاقه وافری به او دارد. میرزا حسین خان سمیعی (ادیب السلطنه)، وزیر جدید داخله، پیش از این والی تهران بود. او سیاستمداری خوش مشرب و از دوستان نزدیک شاه است... چنانکه وزارت خارجه

استحضار دارد... شماری از وکلای سرشناس مجلس از دادن رأی اعتماد به کابینه جدید هدایت خودداری کردند... یکی از جوانب بد یُمن ترکیب کابینه جدید حذف سه تن از حامیان واقعی هیأت مستشاران مالی آمریکایی از مجموعه دولت است- یعنی آقایان مستوفی، فروغی و علاء. شاید این مسئله نشانه آن باشد که کابینه دولت نظرات شاهزاده فیروز را، که تا کنون راه بجایی نبرده بود، درباره محدود کردن اختیارات دکتر میلسپو پذیرفته باشد.»(1)

«احزاب سیاسی» به سبک پهلوی

متعاقب اخراج میلسپو، دولت غیرمردمی کوشید تا با ایجاد «احزاب سیاسی» اذهان عمومی را منحرف سازد. حزب «ایران نو» که در سال 1927 به وجود آمد، اولین حزب از سلسله «احزابی» بود که آخرینشان در سال 1975 با نام «رستاخیز» تشکیل شد. در 29 جولای 1927 فیلیپ می نویسد:

احتراماً به اطلاع وزارت می رساند... که به تازگی یک حزب سیاسی به نام «ایران نو» تشکیل شده است... آنچه را که شاید بتوان سوگند، یا شعار این حزب توصیف کرد «وفاداری به شاه و فداکاری برای ترقی» است. این حزب از نزدیک ترین دوستان کنونی شاه تشکیل شده است و تیمورتاش، فیروز، داور (وزیر عدلیه)، بهرامی (منشی خصوصی شاه) و ژنرال مرتضی خان (فرمانده قشون تهران) از معروف ترین اعضای حزب هستند. هیچیک از آنها اشتیاقی واقعی به ایده آل های

1- گزارش فیلیپ، شماره 372، 178/891.002، مورخ 27 ژوئن 1927.

آمریکایی نشان نداده اند، و احتمالاً اکثرشان، ضدآمریکایی و یا حداقل مخالف یک هیأت مستشاری مالی قوی هستند. گمان می کنم که، به هر حال عده ای از آنها، تحت لوای وطن پرستی و وفاداری به پادشاه جدید وابستگی های پنهانی با دول خارجی دارند و اساساً به دنبال منافع شخصی خود هستند. با وجود این، آنها به نام شاه می توانند «شمشیرها را از رو ببندند» و شیوه ارعاب را در سیاست های خود پیش بگیرند، و از همین حالا هم خیلی خودسرانه عمل می کنند... و شکی ندارم که همین گروه است که با مسموم ساختن ذهن شاه نسبت به رئیس هیأت مستشاری مالی و سیاست هایش کار هیأت را مختل ساخت. لازم می دانم به وزارت خارجه هشدار بدهم که از نظر من این عده ممکن است بکوشند با

ایجاد احساسات ضد آمریکایی در این کشور اعتبار ما را از میان ببرند و وضعیت مناسب تری برای داد و ستدهای سیاسی و اقتصادی خلافشان با همسایگان نزدیک تر و مغرورترشان برقرار کنند... در حال حاضر اهداف اصلی این حزب جدید نامعلوم است. می گویند که این حزب می کوشد با اعمال فشار زیاد مثلاً بر اعضای «ایران جوان» در وزارت تازه شکل یافته عدلیه آنها را به پیوستن به حزبی که به «حزب شاه» موسوم شده است وادار کند. می گویند که علی اکبر داور، وزیر عدلیه، سودای ریاست کابینه را در سر دارد، و رقیبش در این راه سید محمد تدین، وزیر معارف، است. حتی می گویند که داور آرزو دارد روزی اولین رئیس جمهور ایران شود، و چیزهایی نظایر این. عده ای نیز می گویند ریاست تیمورتاش بر کابینه دولت خیلی دور نیست. گروهی که در بالا نام بردم در حال حاضر محبوبیتی در میان مردم ندارد و به گمان من، میهن پرستان واقعی ایران به مقاصد واهداف این گروه و شاه به دیده ظنّ و تردید می نگرند. با وجود این، تا زمانی که منابع مالی در کنترل این عده و ارتش پشت سرشان است، بعید است که اراده ملت و یا ندای میهن پرستی و یا عقل سلیم اهمیت چندانی برایشان داشته باشد. به همین دلیل، ظاهراً هر کوشش جدی برای سرنگون کردن دولت فعلی چه در مجلس و چه در هر محفل دیگری با شکست مواجه خواهد شد.» او همچنین می افزاید: «دو حزب دیگر نیز با عضویت محدود به تازگی اعلام موجودیت کرده اند: (1) حزب «ترقی»، که افراد زیر از جمله اعضای آن هستند: حکیم الملک، پاکروان (کفیل وزارت خارجه)، حسین

ص:493

علاء، تقی زاده، مشیرالدوله و احتمالاً تعداد دیگری از قابل اعتماد ترین سیاستمداران مملکت، و (2) حزب «ایران جوان(1)» که بیشتر اعضای آن را اقشار جوان تشکیل می دهند و بسیاری از آنان اشخاص برجسته و خوشنامی هستند.(2)

میلسپو در 4 آگوست 1927 ایران را ترک کرد: «احتراماً به اطلاع می رساند که در دو هفته گذشته تغییر چندانی در اوضاع سیاسی کشور حاصل نشده است. اعلام شد که به دلیل گرمای بی سابقه، جلسات مجلس از سوم ماه جاری تا ششم سپتامبر به تعویق می افتد، و این در حالیست که لوایح بودجه و لوایح قانونی متعدد دیگری در مجلس بلاتکلیف مانده و منتظر تصویب نهایی است... دو هفته پیش شایعه ای بر سر زبانها افتاد که شاه در منزلش در حومه شهر از سوی یک سرباز مورد سوء قصد قرار گرفته است. می گویند که این سرباز چندین بار به سمت شاه تیراندازی کرد که بی نتیجه بود، و او را فوراً اعدام کردند. با اینکه

منابع دیگری این شایعه را تأیید نکرده اند، متوجه شده ام که عموماً آن را باور دارند.»(3) در 27 آگوست 1927، فیلیپ مشاهداتش را در مورد عرصه سیاسی ایران اینطور ادامه می دهد: «در گزارش شماره 398، به تاریخ 29 جولای 1927، خبر شکل گیری حزب جدیدی با نام «ایران نو» را اطلاع دادم، که تیمورتاش، فیروز، داور و ژنرال مرتضی خان، و چند نفر دیگر از بنیانگذاران و رهبران آن هستند. از قرار معلوم رهبران قدرتمند این گروه سخت تلاش می کنند افراد بیشتری را وارد حزب خود کنند. از کارمندان وزارتخانه های عدلیه، مالیه و سایر وزارتخانه ها دعوت شده است که به عضویت این حزب درآیند؛ حتی از تجار، هتل داران و غیره نیز برای عضویت در این حزب دعوت به عمل آمده است... با توجه به شرایط فعلی، تعجبی نخواهد داشت که تعداد زیادی جذب (و یا وادار به عضویت در) این حزب شوند... اوضاع سیاسی در تهران سخت تر و ناآرام تر از وضعیتی است که در گزارش شماره 409 به تاریخ سیزدهم ماه جاری توصیف کردم. فضای تردید و انتظار منفعلانه بر بیشتر محافل سیاسی و روشنفکری معروف حاکم شده است. شاه و مشاور اصلی اش، تیمورتاش، ظاهراً اوضاع را کنترل می کنند- و هیچ کسی جرأت نه گفتن به آنها را ندارد.» یکی از دُردانه های

1- این حزب را دکتر علی اکبر سیاسی بنیان گذاشت.

2- گزارش فیلیپ، شماره 398، 1422/891.00، مورخ 29 جولای 1927.

3- گزارش فیلیپ، شماره 409، A/405891.51، مورخ 13 آگوست 1927.

سابق به درد سر افتاد: «یکی از فراز و نشیب های اوضاع سیاسی که باعث حدس و گمان های مختلفی شده برکناری ناگهانی ژنرال مرتضی خان از فرماندهی قشون تهران است. جدای از این مسئله که این رفیق شفیق از چشم شاه افتاده و طبق گزارش ها ایران را به مقصد اروپا ترک کرده است، هنوز از علت این ماجرا هیچ اطلاعی نداریم. ژنرال مرتضی خان یکی از کسانی بود که به هر طریق ممکن با مدیریت مالی دکتر میلسپو، چه نزد شاه و چه در ارتش، مخالفت می ورزید، و احتمالاً تا حدود زیادی مسبب عصبانیت های هر چند وقت یکبار شاه از دست میلسپو بود. او اخیراً ارتباط نزدیکی با گروه تیمورتاش، فیروز و داور داشت که همگی اطراف شاه حلقه زده اند، و برکناری اش به این شایعه دامن زده است که تیمورتاش نیز به زودی به سرنوشت او دچار خواهد شد. با وجود این، ظاهراً چنین چشم اندازی وجود ندارد. معروف

است که شاه هر چند وقت یکبار دوستان نزدیک و عزیز دُردانه هایش را تغییر می دهد. اتفاقی که برای ژنرال مرتضی خان افتاد پیش از این نیز برای افسران عالی رتبه ارتش که مورد لطف شاه بودند افتاده بود. گمان می رود که این افراد سعی کرده اند سهم بیشتری از قدرت و ثروت وزارت خانه هایشان را برای خودشان بردارند... اندکی پس از خروج میلسپو از تهران، اعلام شد که سید [محمد] تدین، وزیر معارف، عازم آذربایجان شده است... پیش از این نیز به رقابت سیاسی آقایان تدین و داور اشاره کرده بودم، و باید اضافه کنم که مخالفت داور و دوستانی که در اطراف شاه دارد عامل عمده مشکلات فعلی [تدین] است.» تدین به منظور فراهم کردن مقدمات سفر پهلوی به آذربایجان به تبریز عزیمت کرده بود: «مطلع شدم که شاه در یک یا چند روز آینده بدون اعلام قبلی به تبریز سفر خواهد کرد. در این سفر، وزیر دربار سرزنده و همیشه حاضرش، آقای تیمورتاش، او را همراهی خواهد کرد. همچنین اطلاع یافته ام که بررسی اتهامات ژنرال احمدآقاخان [امیراحمدی]، فرمانده لشکر شمال، و در صورت لزوم برکناری او از فرماندهی لشکر، یکی از اهداف مهم این سفر است. ژنرال احمدآقاخان از سرشناس ترین حامیان شاه در زمان به دست گرفتن کنترل دولت بود. شنیده ام که حامیان زیادی در ارتش دارد، ولی با فرماندار غیرنظامی دائماً در نزاع است، و در منصب کنونی اش دست به اخذ مالیاتهای اضافی غیرقانونی و غیره زده است. او همچنین مشکلات زیادی برای مدیر مالی ایالتی مستقر در تبریز که یک امریکایی است ایجاد کرده است. شکی نیست که انرژی و

ص:495

جسارت فوق العاده تیمورتاش در معادلات شخصی از این نوع بسیار به کمک شاه می آید. یک ماه پیش اعلام شد که شاه به تبریز سفر خواهد کرد، اما استاندار غیرنظامی آذربایجان خیلی زود این خبر را رسماً تکذیب کرد.»(1)

سفر رضا شاه به آذربایجان

این اولین سفر شاه به آذربایجان پس از نشستن بر تخت سلطنت بود: «چنانکه در گزارش شماره 418 مورخ 27 آگوست 1927 در ارتباط با اوضاع سیاسی فعلی ایران اشاره کردم، شاه در تاریخ بیست و نهم ماه گذشته به همراه عده ای از جمله شیخ سابقاً یاغی محمره [خرمشهر]؛ سردار عشایر، رئیس ایل قشقایی؛ قوام الملک از متنفذین استان فارس؛ تنی چند از ژنرال های ارتش و دیگران عازم تبریز شد. آقای تیمورتاش، که برای انجام برخی امور دولتی همچنان در

تهران به سر می برد، چند روز بعد به وسیله هواپیما خود را به تبریز رساند و به شاه ملحق شد. هنوز هیچ گزارشی از اقدامات شاه در آذربایجان دریافت نشده است، اما با توجه به گفته های شخصی که به تازگی از آنجا آمده، متوجه شدم که استقبال مردم از شاه به نوعی چندان گرم نبوده است. ضمناً گزارش شده است که عشایر منطقه مطیع شاه هستند و بدون تردید دیدار ملوکانه تأثیر بسزایی بر این مردمان خواهد داشت.» فیلیپ همچنین از تشکیل حزب سیاسی جدیدی خبر می دهد: «احتراماً به اطلاع رساندم که تصور می شد سید [محمد] تدین، وزیر معارف، مورد بی مهری است و انتظار نمی رود که بتواند وزارت خود را حفظ کند. اما از قرار معلوم این حدس و گمان صحت نداشته است. آقای تدین پس از ملاقات با شاه در تبریز اکنون به تهران و به وزارتخانه اش بازگشته و با همان انرژی و توان سابق مشغول به کار است. علاوه بر این، شایع شده است که او در حال تقویت و تحکیم یک حزب سیاسی به نام «تجدد» است که اپوزیسیونی در مقابل «ایران نو» در مجلس تشکیل خواهد داد... همچنین شایعه دیگری بر سر زبانهاست که آقای تیمورتاش نیز به زودی مورد غضب شاه قرار خواهد گرفت، زیرا شاه او را توبیخ کرده که چرا وعده اش مبنی بر اینکه حزب سیاسی جدید ایران نو فوراً در کل کشور محبوبیت پیدا می کند، عملی

1- گزارش فیلیپ، شماره 418، 1427/891.00، مورخ 27 آگوست 1927.

نشده است. شاه را متقاعد ساخته بودند که حزب ایران نو، که حامی شاه است، به حزب اول مملکت تبدیل خواهد شد. لازم به ذکر است وقتی که این شایعه هنوز بر سر زبان ها بود تیمورتاش با ایراد سخنرانی برای اعضای ایران جوان آنها را تشویق کرد که به حزب ایران نو (معروف به حزب شاه) ملحق شوند، و در ضمن سخنرانی اش به تکریم و تمجید شاه پرداخت. بنابراین تیمورتاش هنوز مورد علاقه شاه و بی شک قدرتمند ترین شخصیت حیات سیاسی فعلی کشور است. او ذاتاً یک قمارباز است. سال گذشته اعضای سفارت بریتانیا در اظهارات خود صراحتاً بر گرایش او به روس ها تأکید داشتند. اما این روزها ظاهراً او را برجسته ترین چهره سیاسی ایران می دانند. با اینکه آقای هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا، ظاهراً روابط بسیار نزدیک و صمیمانه ای با تیمورتاش دارد، اما به نظر نمی رسد که تیمورتاش وابستگی چندانی به منافع بریتانیا در این کشور داشته باشد. از یکی از نزدیکان تیمورتاش شنیده ام که او

برخلاف فیروز گرایش های ضد آمریکایی ندارد، و احتمالاً در آینده این را اثبات خواهد کرد.»(1)

در 20 سپتامبر 1927، فیلیپ استقبال مردم آذربایجان از شاه را گزارش می کند و به شرح پیامدهای نبود شاه در تهران می پردازد:

عده ای طولانی شدن گشت وگذار شاه در آذربایجان را نشانه حسن سیاست او تلقی می کنند، زیرا بدیهی می دانند که هدف شاه نشان دادن علاقه شخصی خود به رفاه رعایایش در این استان دورافتاده ولی مهم مملکت، و جلب اعتماد مردم است. هنوز گزارشی رسمی در مورد سفر شاه از طرف کنسولگری امریکا در تبریز به دست من نرسیده است، اما منابع محرمانه خبر داده اند که استقبال مردم تبریز از شاه فاقد شور و هیجان خودجوش و آنچنانی بوده است.

او اضافه می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که در مدت غیبت شاه و سفرش به آذربایجان، اوضاع سیاسی [پایتخت] تغییرات ظریفی را به خود دیده است. انتقاد آشکار از دولت توسط آن دسته از سیاستمدارانی که پیش از این بسیار محافظه کارانه عمل می کردند نشانه بارز این تغییر است. به عنوان مثال، این روزها انتقاد شدید رجال

1- گزارش فیلیپ، شماره 434، 1428/891.00، مورخ 10 سپتامبر 1927.

ص:497

برجسته ایران از اهداف و روش های شاهزاده فیروز به امری عادی مبدل شده است. از تیمورتاش و داور هم شدیداً انتقاد می کنند ولی نه به اندازه فیروز. اینطور که پیداست، این افراد موفق نشده اند اطمینان سیاستمداران را نسبت به بی غرضی فعالیت های سیاسی شان جلب کنند، مگر احتمالاً اطمینان شاه را... در ضمن لازم به ذکر است که عدم استقبال مردم از حزب جدید «ایران نو»، که تیمورتاش، داور، فیروز و شماری دیگر آن را رهبری می کنند دلیل کافیست که باور کنیم فعالیت های سیاسی سید [محمد] تدین، وزیر معارف، که این روزها سخت تلاش می کند بر حامیان حزب رقیب ایران نو، یعنی «تجدد» بیفزاید، نه تنها با اطلاع شاه بلکه با تشویق و ترغیب او صورت می گیرد؛ که می گویند فریب آنهایی را خورده بود که اطمینان می دادند حزب «ایران نو» به لوایی ملی

برای همه موجودیت های سیاسی تبدیل خواهد شد... در دو هفته گذشته این باور در محافل سیاسی پیدا شده است که کمی پس از بازگشت شاه به تهران دولت دچار تغییر و تحول خواهد شد، و احتمال اینکه وثوق الدوله به ریاست کابینه منصوب شود بیش از شایعات دیگر قوت گرفته است... طبق این شایعه شاهزاده فیروز، که می گویند با استفاده از موقعیت خود در وزارت مالیه، در این مدت ثروت زیادی به دارایی اش افزوده است قرار است برکنار شود. هنوز نتوانسته ام منبع این شایعات را کشف کنم، اما می توان آن را حاصل نارضایتی گسترده مردم از اغراض و انگیزه های رژیم فعلی دانست. لازم به ذکر است که چند ماه پیش وثوق الدوله به من گفت که اهداف فیروز در وزارت مالیه برایش قابل درک نیست، و استنباط من این بود که به هیچ وجه آنها را تأیید نمی کند... به نظر می رسد که همگان متفق القول هستند که میرزامهدی قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)، رئیس الوزرای فعلی، چیزی نیست جز آلت فعلی راغب و بی اراده در دست این عده از اعضای با نفوذ کابینه. با اینکه فردی خوش نیت و خیرخواه است، ولی ظاهراً بیشتر وسیله ای برای استتار قدرت کسانی است که عملاً کنترل اوضاع را در دست دارند.(1) تا حدود زیادی می توان

1- منظور مثلث قدرت یا تریومویرای داور – تیمورتاش – نصرت الدوله است. مخبرالسلطنه در خاطراتش اشارات بسیاری به بی اختیاری خود در برابر مثلث قدرت مزبور دارد. (ویراستار)

همین را درباره وزیر جنگ و وزیر داخله کابینه فعلی نیز گفت. با توجه به چنین شرایطی، انتظار تغییر قریب الوقوع دولت چندان هم غیرموجه نیست... بجز خبر بازگشت شاه از ارومیه (رضائیه فعلی) به تبریز، هنوز هیچ تاریخی برای بازگشت او به پایتخت اعلام نشده است. با وجود این، انتظار می رود هفته آینده وارد تهران شود.(1)

فیلیپ در 29 سپتامبر 1927 بازگشت رضا[شاه] را اینطور گزارش می کند: «شاه روز بیست و ششم ماه جاری به تهران بازگشت... هنوز شایعه تغییرات قریب الوقوع در کابینه و احتمال ریاست وثوق الدوله، مستوفی الممالک، حسین پیرنیا (مشیرالدوله) و یا عبدالحسین تیمورتاش بر کابینه بر سر زبانهاست، ولی هنوز هیچ تغییر قطعی ای اعلام نشده است.» درباره سفر شاه چنین می خوانیم: «عطف به اشارات قبلی ام در گزارش های سیاسی به سفر شاه به آذربایجان،

احتراماً در اینجا مواردی را که کنسول ما در تبریز به تاریخ نوزدهم ماه جاری گزارش کرده است، به اطلاع می رساند. «مهمترین رویدادی که در ماه سپتامبر در تبریز رخ داد سفر اعلیحضرت بود که در تاریخ 1 سپتامبر وارد تبریز، و در تاریخ 14 سپتامبر عازم شهرهای مراغه، ساوجبلاغ، ارومیه و خوی شدند. به کنسول ها اطلاع داده بودند که برای استقبال از شاه به نقطه ای در دو و نیم فرسخی خارج شهر، در جاده تهران، بروند که چادرهایی در آنجا به پا کرده بودند، و همگی به آنجا رفتیم... سپس جماعت حاضر به دنبال شاه به طرف شهر حرکت کرد، و در دو طرف جاده نیز جمعیتی که به استقبال آمده بودند ساکت و بی سر و صدا به راه افتادند. تمام مجتهدین، به غیر از یک نفر که در بستر بیماری بود، و علمای بزرگ شهر در عالی قاپو منتظر شاه بودند...» آقای فرین در ادامه گزارش خود می افزاید که تبریز سالها چنین آرامشی به خود ندیده بود و گمان می رود که چنین آرامشی بر سراسر استان هم حکمفرما باشد. تا کنون هیچگونه ناآرامی و شورشی در ارتباط با دیدار ملوکانه گزارش نشده است... برکناری بی مقدمه میرزا علی محمد خان بنی آدم (شریف الدوله) از والیگری خراسان و انتصاب فوری شخصی نه چندان مهم به جای او موجب حرف و حدیث های زیادی شده است.

1- گزارش فیلیپ، شماره 437، 1429/891.00، مورخ 20 سپتامبر 1927.

ص:499

به طور محرمانه از منبعی موثق شنیده ام که این جابجایی بدون اطلاع وزیر داخله صورت گرفته و احتمالاً شاه در مدت حضور خود در تبریز شخصاً دستور آن را صادر کرده است. همچنین لازم به ذکر است که فرماندار نظامی آذربایجان که خیلی ها او را عامل اصلی برکناری بنی آدم (شریف الدوله) از والیگری آذربایجان در چند ماه پیش و انتقال او به خراسان می دانند، و شکایات زیادی، به ویژه از سوی هیأت مستشاران مالی امریکایی از او شده است، اکنون ظاهراً به دستور شاه در سمت فرماندهی لشکر شمال [غرب] ابقا شده است.»(1)

با وجود این، اوضاع آذربایجان چندان رضایت بخش نبود. فرین در 25 نوامبر 1927 می نویسد: «اجرای مقدمات سربازگیری که تا پیش از این مخالفت آشکاری در پی نداشته، حالا موجب نارضایتی فراوانی شده است، و همچنین

اخراج دکتر میلسپو و مشکلات عدیده ای که متعاقب آن دست و پا گیر اداره مالیه شد قشر بازرگان و تاجر ایران را بسیار مضطرب و نگران ساخته است.

می گویند گمان اینکه شاه در تقسیم غنایم عدالت را رعایت نکرده وفاداری عناصر نظامی را به شدت کاهش داده است؛ ولی غالباً کسی انگیزه تغییر و جابجایی اخیر امیرلشکرها را سیاسی نمی داند. با وجود این، تقویت حزب شاه را انگیزه اصلی تغییر و تحولات اخیر در برخی از مناصب غیرنظامی تلقی می کنند. مردم تبریز هنوز حرفهای دولت مرکزی را درباره پروژه عظیم خط آهن باور ندارند، آنها معتقدند بودجه تخصیصی برای این کار بدون هیچ نتیجه ملموسی به هدر خواهد رفت؛ ولی با انتصاب عبدالله خان امیرلشکر به وزارت فواید عامه امید می رود وضعیت بزرگراهها بهبود یابد، زیرا برای توسعه حمل و نقل موتوری بسیار ضروری است... خلاصه اینکه آذربایجان بیشتر وضعیتی بالقوه دارد... تمایل گذشته مردم تبریز برای «آغازگر حرکت» از میان رفته و این روزها آنها بیشتر مایلند چشم انتظار بنشینند و اجازه بدهند که مردم سایر مناطق ایران پا به جاده انقلاب بگذارند.»(2) اندکی بعد ناآرامی ها در این استان شروع شد.

اعطای امتیاز شیلات به روسیه

1- گزارش فیلیپ، شماره 447، 1430/891.00، مورخ 29 سپتامبر 1927.
2- گزارش فرین، شماره 52، 1436/891.00، مورخ 25 نوامبر 1927.

کنسول آمریکا در 25 آگوست 1927 گزارش می کند که «طبق شایعات، اختلاف نظر ایران و روسیه بر سر شیلات [شمال] قرار است با مشارکت مساوی دو کشور در ماهیگیری حل شود. آقای فِلِسنر می گوید که از آقای مهدی قلی هدایت، رئیس الوزرا، شنیده است که به زودی قراردادی به همین مضمون میان دو کشور امضا خواهد شد.»(1) این قرارداد در 1 اکتبر 1927 به امضا رسید، که انتقادهای زیادی در پی داشت. در 19 اکتبر 1927، فیلیپ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی کشور، هر چند اساساً تغییری نکرده است، همچنان موجب حرف و حدیث ها، انتقادها و نگرانی عمومی شده است. بر خلاف باور عمومی، از زمان بازگشت شاه از سفر آذربایجان تغییری در کابینه رخ نداده است، آن هم برغم عدم محبوبیت کابینه نزد محافل میانه رو و روحانی، و این تصور که رئیس الوزرا صرفاً آلت فعلی است در دست مثلث

قدرت شاه، یعنی تیمورتاش، فیروز و داور. تنها مخالف سیاسی صریح اللهجه آنها همچنان سید [محمد] تدین است که با رضایت تلویحی شاه و مستقل از سه وزیر دیگر به فعالیت هایش در وزارت معارف ادامه می دهد... هنوز گهگاه شایعاتی می شنویم که مستوفی الممالک، و یا شخص دیگری، ریاست کابینه را بر عهده خواهد گرفت، ولی بعضی ها معتقدند برای اینکه تغییر دولت نتیجه مخالفت ها با امضای قرارداد با شوروی تعبیر نشود به تعویق افتاده است. اگرچه مطبوعاتی که از دولت دستور می گیرند در ابتدا به تعریف و تمجید از این قرارداد پرداختند، عموم مردم شدیداً از آن انتقاد می کنند. تجار تهران، اصفهان، شیراز و مشهد برای نشان دادن اعتراض آشکارشان به مدت چند روز بازارها را تعطیل کردند. این ناآرامی ها را در ابتدا به اعتراض مردم نسبت به قانون سربازگیری اجباری نسبت می دادند، که برای دومین سال متوالی در حال اجرا است. اما حالا می گویند که قرارداد تجاری اخیر ایران و شوروی نیز از علت های اصلی این اعتراضات است. دولت نیروهای دژبان را برای سرکوب شدید این ناآرامی ها به خدمت گرفته است، ولی تجار همچنان از این اوضاع ناراضی هستند. مطبوعات مخالفت مردم با قرارداد تجاری ایران و شوروی را به توطئه بیگانگان (بریتانیا) نسبت می دهند، اما

1- گزارش نیلسون، 18/891.628، مورخ 25 آگوست 1927.

چنین اظهاراتی تأیید نشده است... اوضاع سیاسی کنونی در کشور از نظر من و همه کسانی که درگیر آن هستند به هیچوجه سالم و رضایت بخش نیست. شاید شاه و تعداد معدودی از مردانش که اوضاع کشور را در دست دارند به نتایج کوتاه مدت اقدامات خود دل خوش کرده اند، ولی مسلماً به حس انزجار و عدم اعتمادی که این اقدامات در سراسر کشور ایجاد می کند نیز بخوبی واقفند. شنیده ام که بعضی ها می گویند حالا که شاه ثروت فراوانی برای خودش جمع کرده است منتهای تلاشش را برای پیشبرد منافع دولت و ملت به کار می بندد. مایلم این حرف را قبول کنم، اما چیزی که نمی توانم بفهمم این است که چرا شاه به جای اینکه مشاورانش را از میان خوشنام ترین ایرانی ها انتخاب کند به سراغ بدنام ترین هایشان رفته است.» فیلیپ در مورد فساد گسترده در ارتش می نویسد: «به دستور شاه، دو هفته پیش کمیسیون تحقیق و تفحصی برای رسیدگی به ادعای اختلاس مالی در لشکر مرکزی تشکیل شد، که اعضایش عبارت بودند از ژنرال عبدالله خان امیر طهماسب، رئیس کمیسیون؛ و ژنرال محمد حسین

خان و ژنرال جعفرقلی آقا، و کلنل کریم آقا بوذرجمهری و ابتهاج السلطنه، مدیر مالیه های قشون؛ ژنرال مرتضی خان، از معتمدین سابق شاه و فرمانده سابق همین لشکر، نیز به اتهام دست داشتن در این اختلاس ها تحت نظر نظمیه قرار گرفت. از قرار معلوم ژنرال مرتضی خان در خلال محاکمه اتهاماتی به برخی اعضای کمیسیون تحقیق و تفحص وارد ساخت و در نتیجه ژنرال محمد حسین خان نیز تحت نظر نظمیه قرار گرفت. طبق شایعات، مبالغی که اختلاس شده از پنجاه هزار تومان تا ششصد هزار تومان ذکر می شود. همچنین شایع است که ژنرال مرتضی خان، بر خلاف گزارش های قبلی، از کشور خارج نشده و در شرایط بسیار سختی در زندان به سر می برد. استنباطی که می شود از این شایعات داشت این است که دارند به مرتضی خان فشار می آورند تا دهان باز کند و هر چه می داند بگوید.» فیلیپ همچنین رویداد بعدی را گزارش می کند: «افتتاح پروژه ساخت راه آهن سراسری به دست شخص شاه در شانزدهم ماه جاری مهمترین حادثه هفته گذشته بود. مراسم مفصلی برای افتتاح پروژه در محل ساخت ایستگاه راه آهن تهران ترتیب داده بودند؛ ولیعهد، نمایندگان دیپلماتیک و رجال تهران نیز در این مراسم شرکت داشتند... شاه اولین کلنگ این پروژه را که از جنس نقره بود بر زمین زد... متأسفانه ناگهان باد شدیدی وزید و گرد و خاک زیادی به پا کرد که

ص:502

موجب نگرانی عده ای خرافاتی شد. با وجود این، طوفان در طول مراسم فروکش کرد، و یکی از روزنامه ها طوفان مذکور را نمادی از مشکلات سیاسی پیش روی این پروژه دانست و از فروکش کردن آن و بیرون آمدن آفتاب را نماد پیروزی نهایی شاه بر تمام مخالفان دانست!»(1) در 21 اکتبر 1927، فیلیپ گزارش می کند که کنوانسیون شیلات دریای خزر که در 1 اکتبر 1927 به امضا رسیده بود، تسلیم مجلس شد. این توافقنامه عملاً همان قراردادی بود که میلسپو با آن مخالفت کرده بود: «بسیاری بر این باورند که قرارداد شیلات دریای خزر به تصویب مجلس خواهد رسید.»(2) فیلیپ در گزارش بعدی اش می نویسد که مجلس در 23 اکتبر «عجولانه» اعطای این امتیاز را «به تصویب رساند»: «بر کسی پوشیده نیست که تصویب عجولانه این لایحه عمدتاً ناشی از سلطه شاه بر نمایندگان مجلس بود. گزارش شده است که در بیست و دوم ماه گذشته شاه در جمع وکلای مجلس در کاخ خود بار دیگر از این عبارت استفاده کرد که تا زمانیکه این توافقنامه به تصویب نرسد، «خواب به چشمانش نمی رود». یکی از همکاران نیز می گوید که معلوم شده است تیمورتاش با چند تن از وکلای مجلس صحبت کرده و منویات شاه را کاملاً به آنها فهمانده است. رویه

مجلس در تصویب «عجولانه» چنین قراردادهایی چندان با حفظ احترام و استقلال نهاد پارلمان تناسب ندارد. ظاهراً بسیاری گمان می کنند که به موجب این قرارداد شوروی به منافع ملموس تری نسبت به ایران دست یافته است.»(3)
در 12 نوامبر 1927: «وزیرمختار بریتانیا محرمانه خبر داد که شنیده است دولت شوروی به منظور عقد قرارداد ایران و شوروی مبلغ کلانی هدیه داده است.»(4)

در پاسخ به نارضایتی های فزاینده تغییر و تحولاتی در کابینه دولت صورت گرفت. در 5 نوامبر 1927 فیلیپ می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که مهمترین رویداد اوضاع سیاسی هفته گذشته انتصاب ژنرال عبدالله خان امیر طهماسب از سوی شاه به وزارت فواید عامه، فلاحت و تجارت بود. ژنرال عبدالله خان، که یک سال پیش وقتی

1- گزارش فیلیپ، شماره 468، 1433/891.00، مورخ 19 اکتبر 1927.
2- گزارش فیلیپ، شماره 466، 4/761.9111، مورخ 21 اکتبر 1927.
3- گزارش فیلیپ، 6/761.9111، مورخ 3 نوامبر 1927.
4- گزارش فیلیپ، شماره 487، 1435/891.00، مورخ 12 نوامبر 1927.

ص:503

وزیر جنگ بود خبر مغضوب شدنش به وزارت امور خارجه گزارش شد، یکبار دیگر مورد اعتماد شاه قرار گرفته است... همین ژنرال عبدالله خان بود که چند سال پیش با احداث یک خیابان درست در مرکز تبریز دست به اصلاحات گسترده ای در سطح شهر زد، و البته حقوق بسیاری از مالکین را زیر پا گذاشت. یکی دیگر از اقدامات مهم شاه در هفته گذشته، که حرف و حدیث های زیادی در پی داشت، برکناری ناگهانی میرزا فرج الله خان بهرامی (دبیراعظم)، منشی معتمد شاه و رئیس دفتر شاهنشاهی بود. این شخص نقش بسزا و نامبارکی در سیاست های شاه داشت. از آنجا که شاه اعتماد فراوانی به آقای بهرامی داشت، گمان می رود که او نقش بسزایی در بی اعتبار ساختن هیأت مستشاران مالی آمریکایی داشت. او همچنین یکی از حامیان بانفوذ مثلث تیمورتاش؛ فیروز؛ داور بود. به نظر من اخراجش از جمع معتمدین شاه موجب راحتی خیال و مسرت خیرخواهان ایران بوده است. اعلام کرده اند که منصب آقای بهرامی به شکوه الملک، کفیل وزارت پست و تلگراف، واگذار شده است. از چندی پیش شایع شده است که شاهزاده فیروز، وزیر مالیه، و میرزا علی اکبر

خان داور، وزیر عدلیه، بزودی کابینه را ترک خواهند کرد. بر اساس اطلاعات محرمانه ای که دریافت کرده ام گمان می کنم این مسئله از منویات شخص شاه باشد، اما بنا به دلایلی که هنوز مشخص نیست، موقتاً مسکوت مانده است. احتراماً اعتراض روحانیون، که اخیراً حضور پررنگی در محافل سیاسی داشته اند، بر قصد شاه برای انجام چنین کاری بی تأثیر نبوده است. فیروز در بسیاری از محافل سیاسی مظنون و منفور است، و او را عامل انگلیس می دانند. هوش و ذکاوت او هم نتوانسته چشم مردم را بر این حقیقت ببندد که وزارت مالیه در دوران تصدی او با سرعت به وضعیتی آشفته و نگران کننده نزدیک می شود. در عین حال، ظاهراً داور هم موفق نشده اصلاحات عظیمی را که از آن دم می زد در عدلیه ایجاد کند. مدتها پیش از شخصی شنیدم که «داور کارش را با اخراج روحانیون آغاز کرد- سپس مجبور شد بیشترشان را برگرداند- و حالا روحانیون دارند او را اخراج می کنند.» شاه در سومین روز ماه جاری تهران را به قصد زادگاهش، استان مازندران، ترک کرد و می گویند تا دو هفته دیگر به تهران برنمی گردد. بعید به نظر می رسد تا پیش از بازگشت او تغییری در کابینه رخ دهد. تیمورتاش، که در حال حاضر بی آنکه رئیس الوزراء باشد عملاً ریاست کابینه را دارد، شاه را در این سفر همراهی می کند. طبق

شایعات، میرزا مهدی قلی خان هدایت، رئیس الوزرای فعلی، که منصب دوم خود، یعنی وزارت فواید عامه را به ژنرال عبدالله [امیرطهماسب] واگذار کرده، اصرار دارد که پس از کنار رفتن از ریاست کابینه بار دیگر به ریاست دیوان عالی تمیز منصوب شود. هنوز گهگاهی از مستوفی الممالک به عنوان رئیس احتمالی کابینه آتی سخن به میان می آید... از نتایج تحقیقات درباره اتهام اختلاس در لشکر مرکز اطلاعات بیشتری به دست نیامده است... پیداست که ژنرال مرتضی خان اگر در زندان نباشد، مطمئناً تحت مراقبت نظمیه است.»(1) فیلیپ در 12 نوامبر 1927 می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی کشور هنوز همان وضعیت بلاتکلیفی را دارد که در گزارش قبلی خود به وزارت خارجه توصیف کردم. شاه به همراه وزیر دربار و سایر شخصیت های مملکتی همچنان در مازندران به سر می برد. طبق گزارش ها، او از شهرهای آستارا، بندر گز و شهرهای دیگر دیدن کرده است. گمان می رود که شاه املاک بسیار زیادی را در مجاورت پروژه احداث خط آهن در منطقه مازندران تصاحب کرده است... در پایان این گزارش اجمالی لازم به ذکر می دانم که سفارت بریتانیا در یادداشتی بسیار فوری به رئیس الوزرا سه تقاضای زیر را مطرح کرده است: (1) شیخ محمره از اقامت اجباری در تهران معاف و

به دعاویش رسیدگی شود؛ (2) مطالبات معوقه بریتانیا از دولت ایران تسویه شود؛ و (3) طرح پیشنهادی لغو مصونیت قضایی [کاپیتولاسیون] اصلاح شود.»(2)

درخواست بریتانیا در ارتباط با شیخ محمره

فرین در 25 نوامبر 1927 می نویسد: «روزنامه های چاپ تهران یادداشتی را که بریتانیا به دولت ایران تسلیم کرده منتشر ساخته اند... تقاضای آنها در ارتباط با بدهی، بانک و هواپیمایی قابل درک است، ولی نمی فهمم که دولت بریتانیا با چه حقی به حمایت از شیخ خزعل مداخله کرده است، شخصی که هر چند از قدیم تحت الحمایه بریتانیا بوده ولی در واقع از اتباع ایران است و دو سال گذشته هم زندانی شخصی شاه بوده و برای اطمینان خاطر شاه همه جا به همراهش می رود. شیخ در ماه سپتامبر به همراه شاه در

1- گزارش فیلیپ، شماره 480، 1434/891.00، مورخ 5 نوامبر 1927.
2- گزارش فیلیپ، شماره 487، 1435/891.00، مورخ 12 نوامبر 1927.

ص:505

تبریز بود، و با بذل و بخشش های فراوان به قشر زحمت کش، و همچنین رفتار مشفقانه اش، محبوبیت فراوانی در اینجا کسب کرد. گمان می رود که در تبریز زندانی شاه از خودش محبوب تر باشد. آذربایجانی ها هیچوقت حامی واقعی شاه نبودند، زیرا مشروطه خواهان او را خائن به آرمانشان و سلطنت طلبان او را غاصب تاج و تخت قاجار می دانند. بی ریشه و اصالت بودن شاه برای اشرافی که به هنگام تشریف فرمایی ایشان باید مقابل کسی تعظیم می کردند که به غلوّ ادعا می کنند «در اصطبل به دنیا آمده» بسیار ناخوشایند بود.»(1) ویلیامسن نیز درباره یادداشت بریتانیا گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که... سفارت بریتانیا در یادداشتی خطاب به رئیس کابینه ایران درخواست هایی را مطرح ساخته است. با اینکه یادداشت مذکور منتشر نشده، محتوای آن بر کسی پوشیده نمانده و ظاهراً عرصه سیاست ایران را آشفته ساخته است. از قرار معلوم خواسته های بریتانیا از این قرارند: (1) بازپرداخت وامی که بریتانیا به دولت وثوق داده بود؛ (2) رسیدگی به مطالبات شیخ محمره و آزاد کردن او؛ (3) شناسایی عراق از سوی دولت ایران؛ (4) تعدیل دعاوی دولت ایران درباره جزایر بحرین؛ (5) اجازه فرود به پروازهای بمبئی بغداد در فرودگاه های جنوب ایران؛ (6) استقرار یک سیستم موقت بجای حق کاپیتولاسیون برای

حفاظت از اتباع بریتانیا پس از لغو قانون کاپیتولاسیون در تاریخ 10 می 1928.»(2)

در نامه ای که ری اترتن، وزیر مختار آمریکا در لندن، در 22 دسامبر 1927 به هاولند شاو می نویسد اطلاعات بیشتری در این باره می یابیم: «عطف به درخواست تلگرافی وزارت خارجه... درباره یادداشتی که وزیرمختار بریتانیا در ماه نوامبر تسلیم دولت ایران کرده است، زمانی که موضوع را از وزارت خارجه [بریتانیا] جویا شدم، آنها از اینکه وزیرمختار آمریکا در تهران موضوع را از طریق وزیرمختار بریتانیا در آنجا پیگیری نکرده بود اظهار تعجب کردند... در خلال گفتگو با مقامات وزارت خارجه بریتانیا متوجه موضوعی شدم که ظاهراً ناخواسته به آن اشاره شد و پس از گفتگو از من خواستند که آن را فراموش کرده و جای دیگری نقل نکنم. بنابراین، از آنجایی که

1- گزارش فرین، شماره 52، 1436/891.00، مورخ 25 نوامبر 1927.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 496، 1437/891.00، مورخ 28 نوامبر 1927.

ص:506

موضوع مهمی به نظر نمی رسد، فقط جهت اطلاع عرض می کنم که بریتانیا در یادداشت خود به دولت ایران از این کشور خواسته است که نسبت به یکی از اتباع ایرانی، که لقب سِر از پادشاه بریتانیا دریافت کرده، و لازم نبود خیلی تفحص کنم تا بدانم همان شیخ محمره است، رفتاری منصفانه در پیش گیرد. داستان از این قرار است که شیخ، که از انگلیسی ها لقب سِر گرفته است، در طول جنگ [جهانی اول] رفتار بسیار دوستانه ای با انگلیسی ها داشته و عمارتش را به عنوان بیمارستان در اختیار نیروهای بریتانیایی قرار داده بود. با روی کار آمدن شاه فعلی مبالغی به عنوان مالیات از شیخ مطالبه شد، که به گمان من برای نابود کردن او بود، ولی بریتانیا علیرغم اینکه هیچوقت شیخ را تبعه ای غیرایرانی و مستثنی از قوانین ایران ندانست از او حمایت کرد، و نتیجه این شد که شیخ را به تهران فراخواندند و از آن زمان تا کنون او در پایتخت زندگی می کند و با اینکه زندانی نیست اما کم و بیش تحت نظر است. وزارت خارجه [بریتانیا] احساس می کند چنانچه خبر حمایت از شیخ به بیرون درز کند ممکن است اوضاع را برای او وخیم تر سازد و یا اسباب نارضایتی دولت ایران از دست شیخ را فراهم آورده و آسیب بیشتری به این دوست مسلّم انگلیسی ها وارد

کند. در پایان به مقامات انگلیسی اطمینان دادم که اظهارات آنها به بیرون درز نخواهد کرد و لازم نیست در این باره نگران باشند.»(1)

فیلیپ در گزارش خود به تاریخ 21 فوریه 1928، درباره روابط ایران و انگلیس توضیحات بیشتری می دهد: «بنابر اظهارنظرهای چند تن از مقامات ایرانی، گمان می کنم که در حدود دو ماه پیش دولت این کشور روابط ایران و انگلیس را بسیار وخیم تلقی می کرده است. تصور می کنم که این اوضاع پیامد یادداشتی بود که سفارت بریتانیا در نوامبر گذشته به رئیس الوزرا تسلیم، و در آن از بلاتکلیف بودن برخی مسایل شکایت کرده بود، از جمله تأخیر در بازپرداخت وامی که بریتانیا بلافاصله پس از جنگ در اختیار ایران قرار داده بود، به رسمیت شناختن عراق، وضعیت شیخ محمره، اعطای مجوز فرود به هواپیماهای امپریال ایرویز در فرودگاههای ایران و غیره. چنانکه قبلاً هم به وزارت گزارش شده است، در اوایل ماه دسامبر دولت ایران تماس هایی با سفارت بریتانیا گرفت، و از آن زمان تصور می شود که روابط میان این دو روز به روز

1- نامه اترتن، 69/791.003، مورخ 22 دسامبر 1927.

مودت آمیزتر و منافع بریتانیا با مزایای سیاسی قابل توجهی همراه شده است... در عین حال، وزیرمختار بریتانیا هم حالا مثل همتای خود در سفارت آلمان و سایر سفارت ها حرف های مهمش درباره منافع ملی بریتانیا را با تیمورتاش می زند، زیرا حالا می داند که تیمورتاش منبع اصلی قدرت و انرژی در دولت فعلی است.»(1) در 26 نوامبر 1928، تریت بازگشت سر رابرت کلایو، وزیرمختار بریتانیا، را به تهران گزارش می کند: «از اظهارات آقای پار پیش از بازگشت وزیرمختار اینطور دستگیرم شد که او برای طرح مسئله خطوط هوایی امپریال ایرویز، معاهدات و برخی مسایل مربوط به روابط ایران و عراق فرصت را از دست نخواهد داد.»(2) در این گزارش هیچ اشاره ای به شیخ که سرنوشت هولناکی در انتظارش بود نشده است. تریت در گزارش های مورخ 7 و 9 دسامبر 1928 از اقداماتی پرده بر می دارد که برای لغو امتیاز نفتی دارسی در دست انجام است: «احتراماً به پیوست ترجمه متن کامل سخنان رئیس الوزرا در 20 نوامبر را ارسال می کنم... توجه وزارت خارجه را به این نکته جلب می کنم که رئیس الوزرا در بخش هایی از سخنانش درباره چشم انداز آینده اظهار

امیدواری می کند که «صاحبان امتیازها متوجه هستند که شرط ضروری جلب همکاری کامل دولت بازنگری و اصلاح مفاد چنین امتیازاتی است.» به جرأت می توان گفت که این سخنان سعی دارد به مردم اطمینان بدهد که دولت نیز در نارضایتی از شرکت نفت انگلیس و ایران با آنها همراه است (حال اینکه آیا واقعاً اینطور هست یا خیر خود مسئله دیگری است.)»(3) او می افزاید: «توجه وزارت خارجه را به این نکته جلب می کنم... که امور شرکت نفت انگلیس و ایران توجه روزافزونی را به خود جلب کرده است... در ضمن شاید برای وزارت جالب باشد که هم از آقای جکس، مدیر کل شرکت نفت انگلیس و ایران، و هم از آقای ویلکینسن، رئیس بانک، شنیده ام که به اعتقاد آنها حملات متعددی که در روزنامه ها به آنها می شود با پشتوانه مالی عوامل روس صورت می گیرد، در نتیجه، انعکاس واقعی افکار عمومی مردم ایران نیستند. آقای جکس اخیراً در دیداری غیررسمی از سفارت... اظهار داشت... که شرکت نفت انگلیس و ایران سالهاست که

1- گزارش فیلیپ، شماره 543، 1439/891.00، مورخ 21 فوریه 1928.
2- گزارش تریت، شماره 710، 1458/891.00، مورخ 26 نوامبر 1928.
3- گزارش تریت و ضمیمه، شماره 719، 1460/891.00، مورخ 7 دسامبر 1928.

بدون نتیجه تلاش می کند همکاری دولت ایران را برای رسیدن به تفاهمی کارآمدتر جلب کند.»(1) تعجبی نداشت که بریتانیا بسیار مشتاق برکناری میلسپو باشد.

دولتی بسیار غیرمحبوب

دیوید ویلیامسن، کاردار موقت سفارت آمریکا، در 15 دسامبر 1927 می نویسد: «از هر طرف خبر می رسد که کابینه فعلی در میان مردم و همچنین نمایندگان مجلس هیچ محبوبیتی ندارد، و به همین دلیل روز به روز شایعات بیشتری درباره قریب الوقوع بودن سقوط آن بر سر زبانها می افتد. نکته مهم و روشنگر این است که در چند هفته گذشته هیچ یک از لوایح دولتی در مجلس رأی نیاورده است، با این حال، هنوز تغییری در کابینه رخ نداده است. اخیراً داور، وزیر عدلیه، و یکی از اعضای مثلث قدرت، لایحه ای را با قید یک فوریت به مجلس تسلیم کرد؛ ولی وکلای مجلس برای نشان دادن اعتراض خود به داور و نه

لایحه، مخفیانه صحن مجلس را ترک کردند، و در نتیجه هنگام رأی گیری جلسه از حدنصاب افتاده بود؛ این اتفاق دو یا سه مرتبه تکرار شده است. اخیراً، یکی از رجال برجسته ایرانی در گفتگو با من نظرش را درباره اوضاع جاری اینطور بیان کرد: «هر وقت که دولت واقعاً خواهان تصویب لایحه ای باشد، شاه وکلای مجلس را به کاخش دعوت و گوششان را پر می کند؛ و لایحه تصویب می شود. آنها یادشان نرفته است که وقتی نمایندگان مجلس از اجرای دستورات سرپیچی کردند سربازان مجلس را به محاصره درآوردند. این حکومت کارش را با ارعاب پیش می برد و مشروطه و قانونی خواندنش مضحک و خنده دار است.» طی دو هفته گذشته، لایحه بودجه سال 1306 مملکتی به مجلس ارائه شده است. با اینکه نه ماه از سال جاری گذشته هنوز این بودجه به تصویب نرسیده و مخالفت نمایندگان با آن کاملاً آشکار است. سخنرانی شدیدالحن مدرس باعث شد که دولت لایحه بودجه مذکور را برای «بررسی بیشتر» پس بگیرد.»(2) فیلیپ اوضاع را در گزارش مورخ 21 فوریه 1928 خود اینطور توصیف کرده است: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع کلی سیاسی در ایران

1- گزارش تریت، شماره 723، 1459/891.00، مورخ 9 دسامبر 1928.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 505، 1438/891.00، مورخ 15 دسامبر 1927.

ص:509

طی یک ماه گذشته تغییر چندانی نکرده است. با وجود این، عدم محبوبیت آشکار دولت فعلی و نارضایتی گسترده تمام اقشار جامعه، بجز کسانی که در کنف حمایت شاه هستند، فضای سنگینی از اضطراب و بلاتکلیفی بر جامعه حاکم کرده که به هیچ وجه امیدوارکننده نیست. شاه که معمولاً در کاخ های سلطنتی اش خلوت گزیده... بیش از پیش به مردی مرموز تبدیل شده است. عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، زمام تمام امور اجرایی کشور را به دست دارد و اکنون در واقع ریاست کابینه را بدون اینکه رییس الوزرا باشد بر عهده دارد. آقای هدایت، رئیس الوزرای فعلی، نشان داده است که به داشتن نقشی اندک در امور دولتی رضایت دارد، و همینقدر که بتواند مقام و منصبی برای خویشاوندان بسیارش فراهم کند، راضی است. فیروز، داور و ستارگان کم فروغ تر سلطه خود را بر دولت همچنان حفظ کرده اند. ژنرال عبدالله خان، وزیر فواید عامه، همچنان برای انجام برخی امور در کردستان به سر می برد، که در این باره هیچ اطلاعی در دست نیست. به نظر می رسد سایر وزرا کابینه کاملاً مطیع و

پیرو رهبری و سیاست های تیمورتاش هستند، که نماینده اصلی شاه است. مجلس در تصویب لوایح عملاً استقلال سازنده ای از خود نشان نمی دهد، ولی همیشه اکثریتی مشتاق برای تصویب لوایحی وجود دارد که شاه نسبت به آنها ابراز علاقه کرده است. خلاصه اینکه، حکومت کنونی ایران شدیداً رنگ و بوی استبداد شرقی را دارد، و شاید بتوان گفت که از زمان برکناری دکتر میلسپو، مدیر کل آمریکایی مالیه های ایران، این کشور از بسیاری جهات به یک قرن پیش بازگشته است. البته، عامل اصلی قدرت این حکومت ارتش است. شاه هنوز علاقه اش را به این وزارت خانه از دست نداده است؛ سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ، تنها عنوان وزیر را یدک می کشد و هیچ نقشی در امور نظامی ندارد... انتصاب ژنرال [احمد] خانِ نخجوان (امیر موثق) به ریاست کل ارکان حرب و برکناری ژنرال شیبانی از این سمت اعلام شده است. ژنرال نخجوان از چهره های سرشناس تهران و از هواداران سرسخت شاه است.»(1) همانطور که در فصل یازدهم ذکر شد، ژنرال شیبانی در اعتراض به اعدام کلنل پولادین در 14 فوریه 1928 از مقام خود استعفا داد. در روزهای پایانی ماه مارس 1928، چنانکه در فصل سیزدهم آمده است،

1- گزارش فیلیپ، شماره 543، 1439/891.00، مورخ 21 فوریه 1928.

ص:510

رضاخان در حرم مقدس قم، یک روحانی سالخورده را کتک زد. در 7 آوریل 1928، فیلیپ می نویسد: «به تازگی این شایعه قوت گرفته است که میرزا مهدی قلی خان هدایت خیلی زود از ریاست کابینه استعفاء خواهد داد... همچنین شاهزاده فیروز را رئیس الوزرای احتمالی آتی می دانند... لازم به ذکر می دانم که هیچ یک از شایعات فوق به معنای آن نیست که ساختار فعلی کنترل دولت دچار تغییر و تحول عمیق خواهد شد. ایران همچنان عملاً تحت کنترل شاه و وزیر دربارش باقی خواهد ماند.»(1)

چنانکه در فصل چهاردهم شرح داده ام، ژنرال عبدالله خان طهماسب، وزیر فواید عامه، در اوایل ماه آوریل 1928، در لرستان به قتل رسید. فیلیپ در تلگرام 4 می 1928 خود جانشین او را معرفی می کند: «حبیب الله شیبانی، رئیس سابق کل ارکان حرب، روز سوم ماه جاری، به وزارت فواید عامه منصوب شد.»(2) او در گزارشی مورخ 6 می توضیح بیشتری در این باره می دهد: «عموماً از انتصاب ژنرال حبیب الله خان شیبانی به وزارت فوائد عامه به

جای ژنرال عبدالله خان استقبال شده است. استعفای ناگهانی ژنرال شیبانی از ریاست کل ارکان حرب بسیاری از کسانی را که پیش بینی می کردند این افسر محترم و باهوش در نتیجه استعفایش مورد غضب شاه قرار خواهد گرفت، نگران و ناامید ساخته بود.» فیلیپ نیز اوضاع سیاسی را اینطور گزارش می کند: «جشن سالگرد تاجگذاری شاه طبق سنوات گذشته در بیست و چهارم آوریل برگزار شد... چراغانی ها و آتش بازی ها چندان مردم را به وجد نیاورد و اثری از شور و هیجان در مردم دیده نمی شد.» فیلیپ گزارشش را با این جملات خاتمه می دهد: «هفته گذشته این شایعه بر سر زبانها افتاد که سوء تفاهمی میان شاه و داور، وزیر عدلیه، به وجود آمده و موجب شده است که داور در خانه بماند. شواهدی در تأیید این شایعه در دست نیست، ولی تصور می شود که داور، که اصلاحات پر سر و صدایش در عدلیه بسیار مأیوس کننده بوده است، پس از دهم مه مدت زیادی بر مسند وزارت نخواهد ماند.»(3) این داستان در گزارشی به تاریخ 2 ژوئن 1928 ادامه پیدا می کند: «در پاراگراف آخر گزارش شماره 598 مورخ ششم مه، به شایعه بروز سوءتفاهم بین شاه و داور، وزیر عدلیه، اشاره کرده

1- گزارش فیلیپ، شماره 578، 1444/891.00، مورخ 7 آوریل 1928.
2- تلگرام فیلیپ، شماره 45، 187/891.002، مورخ 4 می 1928.
3- گزارش فیلیپ، شماره 598، 1446/891.00، مورخ 6 می 1928.

ص:511

بودم، که به هیچوجه تأیید نشده است. لازم به ذکر می دانم که وزیرمختار بریتانیا پیش از آنکه در 23 مه برای گذران تعطیلات به انگلستان برود به من گفت که فهمیده است خیلی خوب می شود با داور معامله کرد و کنار آمد. [اما] بنده و اکثر قریب به اتفاق همکارانم چنین تجربه ای نداشته ایم.» فیلیپ می افزاید: «چند شب پیش در یک ضیافت رسمی که در این سفارت برگزار شد، با ژنرال شیبانی صحبت کردم و از پیشرفت کارش در وزارت فوائد عامه پرسیدم... نظر ژنرال شیبانی... درباره کارش در این وزارتخانه خیلی بدبینانه بود. گفت پُستی را به او واگذار کرده اند که هیچ شناختی از آن ندارد؛ متوجه شده است که پروژه های مهمی به دست دیگران آغاز شده و بی خبری او از پیشینه این طرحها توان او را در کنترل اوضاع با مشکل مواجه ساخته است. با توصیفی که از موقعیتش کرد، احساس کردم بسیار سرخورده شده است، و ظاهراً آرمان هایی که او و سایرین چند سال پس از جنگ بزرگ برای اصلاح

و ترقی ایران برای خود در نظر داشتند، لااقل عجالتاً، محکوم به شکست است.»(1)

انتخابات و آغاز کار مجلس هفتم

فیلیپ در گزارشی مورخ 2 ژوئن 1928، درباره انتخابات می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که تنها نکته قابل توجه در اوضاع سیاسی کشور در ده روز گذشته تلاش کاملاً آشکار دولت برای کنترل نتایج انتخابات مجلس بوده است. این انتخابات در بیست و دوم ماه می در تهران آغاز شد و احتمالاً تا یک یا دو هفته دیگر ادامه خواهد داشت. می گویند که پیش از این فهرستی از نامزدهای مورد تأیید دولت تهیه شده و تلاش می کنند از انتخاب نامزدهایی که مورد تأیید دولت نیستند جلوگیری شود. یک هفته بعد یکی از روزنامه ها خبر داد که نام برادران پیرنیا (مشیرالدوله و مؤتمن الملک رئیس فعلی مجلس) نیز در فهرست نامزدهای مورد تایید دولت برای مجلس آینده قرار گرفته است. طبق گزارش ها، مدیر یک روزنامه دیگر نیز با این آقایان ملاقات کرده و آنها گفته اند که تمایلی به شرکت در انتخابات ندارند. همچنین گزارش شده است که خبری به همین مضمون

1- گزارش فیلیپ، شماره 605، 1447/891.00، مورخ 2 ژوئن 1928.

ص:512

که قرار بود در آن روزنامه منتشر شود توسط نظمیه سانسور و پیش از چاپ از صفحه روزنامه حذف شده است. احتمالاً شاه و مشاوران او بسیار مشتاقند که افراد خوش قلب و مورد احترامی چون مشیرالدوله، مؤتمن الملک و مستوفی الممالک از اعضای دوره بعدی مجلس باشند. به هر حال، در گذشته هم هیچ شکی نبوده است که انتخابات ایالتی همیشه به نفع قدرتمند ترین قدرت سیاسی وقت دستکاری می شده است. این رویه در تهران و حومه آن بسیار محدودتر بوده است، و در نتیجه معمولاً تعداد قابل قبولی از نامزدهای مستقل با رأی مردم به مجلس راه یافته اند. نامزدها آزادند برای جلب آراء مردم علناً دست به مبارزات انتخاباتی بزنند، سخنرانی کنند و الی آخر، و چنین وضعیتی در سالهای پس از جنگ موجب امیدواری بیشتر گروهی از رجال کم و بیش وطن پرست و ترقی خواه شده بود که از میان آنها می توان به آقای تقی زاده، دکتر مصدق، آقای فروغی، برادران پیرنیا، ژنرال شیبانی، آقای علاء و غیره اشاره

کرد. وقتی که شاه فعلی بر تخت نشست، تعدادی از این افراد، که در آن زمان نماینده مجلس شورای ملی بودند، این کار را خلاف قانون اساسی دانسته و با آن مخالفت کردند. از آن زمان به بعد، با اینکه نهایتاً تبعیت خود را از شاه اعلام کردند، هیچگاه کاملاً با سیاست ها یا روش های او هماهنگ نبوده اند. دو سال پیش، در دور قبلی انتخابات تهران، معلوم شد که عوامل دولتی به شدت علیه این نامزدهای مستقل فعالیت می کنند. در نتیجه همین دخالت ها آقای علاء در آن انتخابات رأی نیاورد. علیرغم علاقه مردم به انتخاب مجدد آقای تقی زاده، دکتر مصدق و سایر نامزدهای مستقل، به احتمال قوی این نامزدها در انتخابات جاری کرسی خود را در مجلس از دست خواهند داد. در میهمانی هفته گذشته به میزبانی همسر بنده، بحث داغی میان دکتر مصدق از یک سو و تیمورتاش و رئیس نظمیه از سوی دیگر درگرفت. متوجه شدم که دکتر مصدق شکایت دارد که ماموران پلیس با اشاره رئیس نظمیه آشکارا علیه تعدادی از نامزدها در انتخابات دخالت می کنند. همچنین گزارش شده است که مأموران نظمیه هرگونه سخنرانی عمومی و مناظرات سیاسی در ملاء عام را ممنوع کرده اند. از این توضیحات کاملاً پیداست که شاه و تیمورتاش مصمم هستند نمایندگانی انتخاب شوند که کاملاً مطیع و فرمانبردار باشند، تا بدون انتقاد دردسرساز از

ص:513

سیاست های دولت، چنانکه تا حدودی در مجلس فعلی شاهدش هستیم، به توصیه های تلویحی دولت عمل کند.(1)

فرین در گزارشی مورخ 7 ژوئن 1928 درباره انتخابات آذربایجان می نویسد: «انتخابات مجلس در آذربایجان در جریان است؛ رأی گیری تا 21 ژوئن ادامه خواهد داشت، و در هر یک از شهرهای این استان فقط یک محل برای جمع آوری آراء تعیین شده است. دولت مرکزی فهرستی از نامزدهای موردنظرش را به این استان فرستاده است، که بیشترشان از نمایندگان فعلی مجلس هستند. علیرغم تلاش بی سر و صدای روحانیون ناراضی در تشویق مردم برای رأی دادن به کاندیدهای مستقل پیش بینی می شود که فهرست مذکور در این انتخابات پیروز شود...»(2) در 29 ژوئن 1928، فرین اخبار جدیدی را ارسال می کند: «رأی گیری انتخابات مجلس در 21 ژوئن به پایان رسید. نتایج هنوز اعلام نشده است، ولی گمان می رود که نتایج بیشتر به نفع نمایندگان فعلی مجلس باشد که تا بحال هیچ مخالفت آشکاری [با دولت] نشان نداده اند. مردم چندین روستا از دخالت نظمیه و ارتش در رأی گیری شکایت کرده اند؛ ولی بعید است که رأیی مخالف با خواست دولت از صندوق آراء بیرون بیاید.»(3) در گزارشی به

تاریخ 14 آگوست می خوانیم: «تبریز آرام ولی ناراضی است، به ویژه از انتخابات اخیر مجلس، که ادعا می شود عده ای بیشرمانه نتایج انتخابات را دستکاری کرده اند، و انزجار از رژیم عمومیت دارد. البته بعید است که این مخالفت ها به حرکتی بیانجامد. حزب موسوم به دموکرات ها ظاهراً دیگر فعالیتی ندارد و کسی بجز ملاها نیست که در این میان رهبری عناصر ناراضی را بر عهده بگیرد و آنها را سازماندهی کند. بنابراین می توان گفت تا زمانی که شاه تسلط فعلی خود را بر ارتش حفظ کند این آرامش ادامه می یابد.»(4) فیلیپ در گزارشی به تاریخ 14 جولای 1928 از نتایج انتخابات تهران خبر می دهد: «چنانکه در گزارش قبلی ام راجع به اوضاع سیاسی پیش بینی کرده بودم فقط نمایندگان مورد تأیید دولت به مجلس هفتم راه یافته اند. نتیجه انتخابات در سراسر کشور به همین منوال

1- گزارش فیلیپ، شماره 605، 1447/891.00، مورخ 2 ژوئن 1928.
2- گزارش فرین، شماره 110، 1248/891.00، مورخ 7 ژوئن 1928.
3- گزارش فرین، شماره 45، 12/891.404، مورخ 29 ژوئن 1928.
4- گزارش فرین، شماره 122، 1454/891.00، مورخ 14 آگوست 1928.

بوده است، هر چند هنوز نتیجه آراء در تمام استان ها اعلام نشده است. با توجه به اهمیت احتمالی موضوع برای وزارت خارجه، احتراماً نام نمایندگان منتخب تهران را که در روز دوم ماه جاری در روزنامه ایران منتشر شد، به پیوست ارسال می کنم. همچنین فهرستی از نام نمایندگان سایر استان ها که اسامی شان تا 24 ژوئن اعلام شده ارائه خواهد شد. این نتایج حاکی از آن است که بدون تردید دولت بر انتخابات مجلس هفتم، که پیش بینی می شود در اواخر ماه آگوست کار خود را آغاز کند، تسلط کامل داشته است. تقی زاده و دکتر مصدق، از سرشناس ترین و وطن دوست ترین نمایندگان فعلی تهران هستند که به دلیل دخالت های دولت در این دوره از انتخابات رأی نیاوردند.

مدرس، ملک الشعراء، بهبهانی و حاجی شیخ بیات نیز کرسی نمایندگی تهران را از دست دادند (مدرس به دلیل مخالفت جسورانه و آشکارش با دولت کرسی اش را از دست داد). کاملاً آشکار است که دولت به منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی اسباب انتخاب مجدد مستوفی الممالک و برادران پیرنیا را فراهم آورده است... گزارش های مکرر حکایت از آن دارد که برادران پیرنیا کرسی

نمایندگی را نپذیرفته اند و مستوفی نیز در نهایت از پذیرش کرسی مجلس انصراف خواهد داد. تعداد نمایندگانی که در سایر استان ها کرسی خود را در مجلس از دست داده اند از چهل تا پنجاه نفر گزارش شده است.

مخالفان دولت، عناصر روحانی ناسازگار و یا اشخاص مستقل و مترقی از جمله کسانی هستند که به مجلس راه نیافته اند.»(1) فیلیپ در 25 جولای 1928 می نویسد: «عطف به گزارش شماره 640 مورخ 14 جولای 1928 در ارتباط با انتخابات و اوضاع سیاسی کشور، احتراماً به اطلاع می رساند که آقایان حسین و حسن پیرنیا (به ترتیب مؤتمن الملک و مشیرالدوله) و مستوفی الممالک رسماً از پذیرش کرسی خود در مجلس هفتم، که با حمایت دولت به دست آمده بود، اعلام انصراف کرده اند.» فیلیپ می افزاید: «به دنبال عزیمت تیمورتاش به اروپا، آرامش و روزمره گی غیرمعمولی بر تمام محافل دیپلماتیک و سیاسی حکمفرما شده است. این مسئله حکایت از تأثیر بسزای شخصیت

1- گزارش فیلیپ، شماره 640، 1452/891.00، مورخ 14 جولای 1928.

او در عملکرد و ابتکار عمل دولت فعلی دارد. مطبوعات هم با سادگی اعلام کرده اند که در غیاب وزیر دربار، وزرای کابینه شخصاً به امور وزارتخانه های مربوطه رسیدگی خواهند کرد!... بنابر گفته منابع ضد دولتی، مستوفی الممالک در محفلی خصوصی اظهار کرده است که به زودی تغییری اساسی در دولت رخ خواهد داد.»(1)

تریت در گزارشی مورخ 18 اکتبر 1928 از افتتاح مجلس خبر می دهد: «در مورد اینکه چرا ناگهان تصمیم گرفته شد مجلس کار خود را در پنجم اکتبر آغاز کند توضیح مشخصی ارائه نشده است.

شاید این اولین فرصت مناسب بعد از بازگشت تیمورتاش به ایران بوده است. فقط سه روز قبل از افتتاح مجلس از نمایندگان دیپلماتیک و رجال خارجی دعوت به عمل آمد. مراسم افتتاحیه با سرعت و متانتی ستودنی برگزار شد. وزیر دربار پس از استقبال از نمایندگان خارجی بر روی پله های ورودی ساختمان مجلس آنها را به مقامات وزارت خارجه معرفی کرده و مقامات مذکور نیز آنها را به سالن نمایندگان دیپلماتیک راهنمایی می کردند. شاه دقیقاً رأس ساعت 9 صبح وارد مجلس شد و همانطور که از پیش تعیین شده بود با وقت

شناسی تمام در ساعت 9:30 رسماً آغاز کار مجلس هفتم را اعلام کرد... در پایان نطق شاه حضار به آرامی کف زدند، و بلافاصله پس از اینکه اعلیحضرت از پشت تریبون کنار آمد مراسم نیز خاتمه یافت... تنها یک اتفاق آرامش و متانت این مراسم را خدشه دار کرد که خوشبختانه نمایندگان دیپلماتیک و شرکت کنندگان خارجی از دیدن آن محروم ماندند. شاه پس از خارج شدن از ساختمان مجلس و حرکت به سمت کاخ خود در یکی از خیابان های اصلی شهر که فاصله چندانی با مجلس نداشت از اتومبیلش پیاده شد و جوان کم سن و سالی را که به او سلام نداده بود زیر مشت و لگد گرفت. در ابتدا باورش مشکل بود، ولی پس از چندی معلوم شد که ماجرای کتک زدن آن جوانک و دلیل آن کم و بیش صحت داشته است. چنین اتفاقاتی برای مردم ایران تازگی ندارد، بنابراین بعید است که واکنشی برانگیخته باشد.»(2)

1- گزارش فیلیپ، شماره 648، 4/891.03، مورخ 25 جولای 1928.
2- گزارش تریت، شماره 697، 891.001456، مورخ 18 اکتبر 1928.

ص:516

آرامش قبل از طوفان

چنانکه در فصل سیزدهم توضیح داده ام، اندکی پس از افتتاح مجلس هفتم، در پاییز سال 1928، رژیم پهلوی جنگ خود علیه روحانیون شیعه را آغاز کرد. به دنبال این رویداد، در تابستان سال 1929، عشایر کشور در مناطق مختلف سر به شورش برداشتند که در فصل چهاردهم به آن می پردازم. در ماه های پیش از آغاز طوفان، اوضاع کشور نسبتاً آرام بود. فیلیپ در 14 جولای 1928 می نویسد: «علیرغم نارضایتی گسترده مردم کشور، دولت با بهره جستن از ارتش و نظمیه همچنان سلطه کامل خود را بر اوضاع حفظ کرده و منتقدان و مخالفین هم به شیوه خاص ایرانی ها دست روی دست گذاشته اند و در جای خود نشسته اند. لازم به ذکر است که در تهران و سایر مناطق پرجمعیت، دولت پرانرژی ظاهر شده و به توسعه امور شهری پرداخته است، که هرچند سطحی و اساساً اسراف کارانه است، ممکن است ناظران آنها را نشانه وجود رفاه و ایده آل های شهری تلقی کنند. به عنوان مثال در تهران، خیابان های سراسر شهر را تعریض کرده اند، ساختمان های زیادی در دست ساخت است، جاده ها بهبود یافته اند، اتومبیل های جدیدی به ترافیک شهر اضافه شده است و الی آخر.»(1) در 30 آگوست 1928، فیلیپ یکبار دیگر اوضاع سیاسی ایران را گزارش می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی کشور همان وضعیت راکدی را دارد که طی یک ماه گذشته ویژگی بارز آن بوده است. عدم محبوبیت دولت که هنوز بروز نیافته روز به روز بیشتر می شود، هر چند فشار زیادی که از بالا وارد می شود این نفرت را از دید ناظران سطحی نگر پنهان می کند... از سویی دیگر، همه جای پایتخت شاهد فعالیت های اقتصادی و ساخت و سازهای شهری است، که بدون شک باعث خوش بینی محافل تجاری پایتخت می شود. پروژه های رو به تکمیل شهری و ارایه طرح های جدید، فضایی از پیشرفت و ترقی در شهر ایجاد کرده است. روزنامه ها و سایر مطبوعات از عقد قراردادهای مختلف با شرکت های اروپایی خبر می دهند؛ ظاهراً بلژیکی ها، دانمارکی ها، فرانسوی ها، آلمانی ها، و ایتالیایی ها همگی با دولت ایران وارد معامله شده اند. شایعات حاکی از آن است

1- گزارش فیلیپ، شماره 640، 1452/891.00، مورخ 14 جولای 1928.

ص:517

که وعده هدایا و پورسانت به اشخاص مبنای اکثر مذاکرات را تشکیل می دهد. به عنوان مثال، به من خبر رسیده است که نمایندگان سندیکای شرکت های راه آهن آلمان طی یک سال گذشته چیزی حدود پنجاه هزار تومان به همین ترتیب بذل و بخشش کرده اند... در گزارش ها آمده است که لندن و سایر پایتخت های مهم اروپایی به گرمی از تیمورتاش استقبال کرده اند، و می گویند که تیمورتاش در این سفر مذاکرات مهمی با رؤسای کابینه و غیره داشته و مشغول عقد قراردادهایی برای پروژ ه های عامه المنفعه است و الی آخر. می گویند که دولت انگلستان به دلیل توافق ایران بر سر فرودگاههای جنوب نظر بسیار مساعدی نسبت به ایران پیدا کرده است... با توجه به اظهارات اتفاقی سال گذشته وزیر مختار بریتانیا، گمان می کنم که شاید برنامه ای برای سفر شاه به اروپا در آینده ای نزدیک وجود داشته باشد. در یکی از میهمانی هایی که به افتخار پادشاه افغانستان در ماه ژوئن گذشته برگزار شده بود، خانم فیلیپ که کنار شاه [ایران] نشسته بود، به کمک مترجم از او پرسید که آیا شاه قصد ندارند به اروپا سفر کنند؟ او در پاسخ گفت که احتمالاً سال آینده عازم اروپا خواهد شد. تیمورتاش که کنار همسر بنده نشسته بود در گوش او گفت که گمان نمی کند شاه به چنین سفری برود!

فیلیپ در مورد تازه ترین سفر شاه چنین گزارش می کند: «چند هفته پیش شاه در سفری غیرمنتظره از رشت دیدن کرد، و بدون اینکه دلیل خاصی بجز سرکشی به لشکر شمال برای سفرش اعلام شود، پس از اقامتی چند روزه به تهران بازگشت. ولی برخی منابع آگاه بر این باورند که سفر شاه به رشت دو دلیل عمده داشته است، از این قرار که: (1) بخشی از سیاست شاه است که به طور غیرمنتظره از بخش های مختلف ارتش و دولت بازدید می کند و بدین ترتیب آنها را وامی دارد تا نهایت سعی و تلاش خود را در انجام وظایفشان به کار ببندند؛ و (2) به منظور سرعت بخشیدن به پرداخت «سهم» از طرف فرمانده قشون در این منطقه. از آنجا که روزنامه ها حرفی از استقبال فرمانده لشکر از شاه و یا همراهی او به هنگام بازدید از سربازخانه های رشت نزده اند، گمان می رود که فرمانده آنها غافلگیر شده باشد و اگر اینطور باشد دیدار ملوکانه برایش گران تمام خواهد شد.» فیلیپ با ارائه شواهدی از دردسر قریب الوقوع برای فیروز خبر می دهد: «به من خبر رسید که در مورد واگذاری قرارداد تأسیسات بی سیم سوءتفاهم هایی به وجود

ص:518

آمده است. بنابراین گزارش ها، پیشنهاد فرانسوی ها بهتر از سایرین بود، اما تصمیم گیری نهایی بیست و چهار ساعت به تعویق افتاد. می گویند که در این فاصله، پیشنهاد بهتری از آلمان ها دریافت شد؛ و اینکه در جلسه هیأت دولت درباره این موضوع، شاهزاده فیروز از جیب خود پیشنهاد قیمت دیگری از طرف آلمان ها بیرون آورد که از پیشنهاد قبلی هم پایین تر بود؛ فیروز مدعی شد که این پیشنهاد را ندیده بوده است. ظاهراً نماینده شرکت فرانسوی شدیداً اعتراض کرد و در نتیجه کابینه دولت این مسئله را بار دیگر بررسی خواهد کرد؛ البته بدون کمک وزیر مالیه. گمان می رود که این قرارداد به شرکت فرانسوی واگذار شود.» او در پایان می افزاید: «این روزها، نارضایتی مردم بیشتر معطوف به انتخابات اخیر است؛ و عناصر وطن پرست و لیبرال کنترل تحکم آمیز دولت بر انتخابات را چیزی کمتر از یک رسوایی نمی دانند. ولی بعید به نظر می رسد که این خشم و نفرت درونی آثار و نتایج بیرونی به همراه داشته باشد؛ حداقل، در حال حاضر. موضع شدید دولت در مقابل هر گونه تظاهرات و فعالیت های سیاسی مستقل، و کنترل کامل مطبوعات و حضور همه جانبه مأموران نظمیه و ارتش مانع بسیار مؤثری در برابر مردمی به وجود آورده که فاقد بینش سیاسی و از لحاظ سیاسی ترسو هستند.»(1)

در 18 اکتبر 1928، تریت بازگشت تیمورتاش از اروپا و دردسرهای بعدی فیروز را گزارش می کند: «همانند «یک قهرمان فاتح» از آقای تیمورتاش استقبال شد، چرا که واقعاً از هر جهت هم همینطور بود... و اوج استقبال وقتی بود که شاه عنوان «حضرت اشرف» را برای او به کار برد، که فقط رئیس الوزرا و رئیس مجلس مفتخر به آن هستند... به نظر می رسد اعتبار قابل توجه او در زمان خروجش از کشور در خلال مدتی که غایب بود به سرعت افزایش یافته است... بنابر گفته های منبعی نسبتاً موثق، آقای تیمورتاش به محض بازگشت با مشکلی بسیار حساس مواجه شد. داستان های مختلفی در این باره وجود دارد که معتبرترین شان از قرار زیر است. چند هفته پیش مچ شاهزاده فیروز، وزیر مالیه، را در جریان یک رشوه خواری گرفتند؛ پسر حاجی حسین آقا امین الضرب، از تجار معروف شهر و نماینده مجلس، در غیاب پدر خود فیروز را متقاعد کرده بود که در مقابل تخفیف قابل ملاحظه بدهی یک میلیون تومانی پدرش به دولت،

1- گزارش فیلیپ، شماره 672، 1455/891.00، مورخ 30 آگوست 1928.

ص:519

مبلغ گزافی (بنا به قولی 15000 تومان) رشوه بگیرد. بر حسب اتفاق، رئیس نظمیه متوجه ماجرا شد و پسر امین الضرب را وادار کرد به شاه گزارش دهد. شاه نیز بلافاصله تیمورتاش را که به تازگی از سفر بازگشته بود مأمور کرد که درباره امور وزارت مالیه و به خصوص این یک مورد تحقیق و تفحص کند. جدای از این شایعات که تیمورتاش نهایت تلاش خود را کرده است تا بر این قضیه سرپوش بگذارد، نتیجه اقدامات او هنوز مشخص نشده است. برخی اشخاص مطلع، که از خرابکاری فیروز و مأمور شدن تیمورتاش برای تحقیق و تفحص خبردار شدند، بلافاصله پیش بینی کردند که دوستی این دو وزیر بهم خواهد خورد، که این احتمال همچنان وجود دارد. با توجه به این احتمال که در کلِ ماجرا و یا بخشی از آن طبق معمول غلوّ شده است، و از آنجا که منافع این دو وزیر پس از قدرت یافتن فیروز همواره به یکدیگر وابسته بوده، به نظر من احتمال چنین چیزی ضعیف است. لااقل در حال حاضر هنوز دلایلی برای نگاه داشتن فیروز در کابینه برای تیمورتاش وجود دارد.»(1) در 26 نوامبر 1928، تریت می افزاید: «مجلس کاملاً با خواسته های دولت همسو است. در 18 نوامبر، نزدیک به 80 نفر از نمایندگان مجلس در منزل سردار اسعد، وزیر جنگ، گرد هم آمدند و دستورالعمل هایی از وزیر دربار دریافت کردند.

موضوع این دستورالعمل ها همکاری نزدیک دولت و مجلس و همانطور که روزنامه ها نقل کرده اند: «از حرف کاستن و به عمل افزودن» بود. در این جلسه برنامه دولت که می بایست به مجلس ارایه شود مشخص شد. همچنین اعلام شد که کابینه ای که باید بنا بر الزامات قانونی به مجلس معرفی شود بدون تغییر باقی خواهد ماند. حضرت اشرف مهدی قلی خان هدایت (حاجی مخبرالسلطنه)، رئیس الوزرا، در 20 نوامبر 1928 کابینه خود را معرفی و برنامه دولت خود را تشریح کرد. دولت با کسب 100 رأی موافق از مجموع 102 رأی از مجلس رأی اعتماد گرفت.»(2)

تریت در گزارشی مورخ 21 دسامبر 1928، تغییرات کابینه را خبر می دهد. فیروز عجالتاً از مهلکه نجات یافته بود: «شاه یازدهم دسامبر از سفری که جهت سرکشی به

1- گزارش تریت، شماره 697، 1456/891.00، مورخ 18 اکتبر 1928.
2- گزارش تریت، شماره 710، 1458/891.00، مورخ 26 نوامبر 1928.

قشون رفته بود بازگشت. وزیر دربار به همراه سایر اعضای کابینه و جمعی از رجال در قم به استقبال شاه شتافتند. تقریباً به محض ورود شاه به تهران شایعه تغییر وزرای کابینه هم بر سر زبانها افتاد.» شیبانی اولین کسی بود که از کابینه کنار رفت: «ژنرال شیبانی، به پیشنهاد دولت، از وزارت فواید عامه استعفاء داده است، دلیل تقریباً قطعی اش این است که او هیچ وقت به راه آهن علاقه نداشت، ضمن اینکه در زمینه های اجرایی هم لیاقتی را که از او انتظار می رفت از خود نشان نداد. هِر براون می گوید که حرف های او باعث استعفای شیبانی شده زیرا به تیمورتاش گفته بود که شیبانی مانع اصلی پیشرفت برنامه خط آهن است. شاید این ادعای بزرگ تا اندازه ای درست باشد، زیرا شیبانی در چند مورد بر خلاف خواست دولت و سندیکای [راه آهن] عمل کرده، و به همین دلیل از چشم تیمورتاش افتاده بود، تا حدی که حرف های تحریک آمیزی از این نوع، که اتفاقاً براون در گفتن شان استاد است، به راحتی رویش تأثیر گذاشته است. میرزا محمود خان جم (مدیرالملک)، فرماندار کنونی مشهد، جایگزین ژنرال شیبانی خواهد شد. ظاهراً مهمترین ویژگی این شخص برای احراز پُست وزارت اطاعت مشتاقانه و مودت آمیز از اعلیحضرت و آقای تیمورتاش باشد. پیش از این نیز دو وزارت خانه خارجه و مالیه به جم واگذار شده بود و می

گویند که از اقوام آقای نواب از کارمندان سفارت بریتانیاست. هنوز نشانه ای از اینکه انگلیسی ها در بالا کشیدن او نقش داشته اند وجود ندارد، ولی شاید نهایتاً معلوم شود که همینطور بوده است. پیداست که وزیر جدید هم قیمت خاص خودش را دارد. کاملاً مطمئن هستم که سندیکا هیچ نقشی در انتخاب جانشین ژنرال شیبانی نداشته است.» علاوه بر این، فتح الله پاکروان، کفیل وزارت خارجه، جای خود را به انتظام الملک [ابوالقاسم عمید] داده بود: «پاکروان نشان داد که حتی خاصیت ایفای نقش یک آلت دست را هم ندارد. کسانی که انتظام را می شناسند و با او در ارتباطند می گویند که فردی خوش مشرب و خوش برخورد است، ولی او هم آدم کم و بیش به درد نخوری است.» تریت در پایان می نویسد: «با نگاهی اجمالی می توان دریافت که اهمیت این تغییرات در آن است که تیمورتاش در کل خواهان کابینه ای بیش از پیش مطیع و سربه راه برای خودش است، علی الخصوص اینکه می خواهد تمام امور مربوط به خط آهن را شخصاً در دست بگیرد و تنها از کمک های تکنیکی وزارت فواید عامه بهره بجوید. با در نظر گرفتن عملکرد تیمورتاش، می توان گفت روند تحکیم و

یک دست سازی با سرعت پیش می رود.»(1)

تریت در گزارش مورخ 20 ژانویه 1929 خود جانشین مدیرالملک [محمود جم] در مشهد را معرفی می کند: «روز گذشته روزنامه ها انتصاب تقی زاده را به سمت استاندار خراسان اعلام کردند و این حُسن انتخاب و رأی شاه را مورد تمجید و تحسین قرار دادند.»(2) در تاریخ 2 فوریه: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که در ارتباط با پیشنهاد پُست استانداری خراسان به تقی زاده، او خدمت شاه شرفیاب شده است. بنا به گفته یک منبع موثق، او هنوز تصمیم قطعی اش را برای قبول این پیشنهاد نگرفته است، هرچند به 1000 تومان ماهیانه ای که بابت این سِمت حقوق می گیرد نیاز دارد و مطمئن است که شاه با حسن نیت چنین لطفی در حق او کرده است. تقی زاده از زمانی که مجلس را ترک کرده هیچگاه لب به انتقاد از دولت نگشوده و هرگز در امور آن دخالت نکرده است، بنابراین گمان نمی رود که شاه عمداً به منظور دور نگه داشتن تقی زاده از عرصه سیاست استانداری خراسان را به او واگذار کرده باشد.»(3) تاریخ 2 مارس: «تقی زاده... به همراه خانواده خود به مشهد نقل مکان کرده است.»(4) شیبانی چندان مورد لطف قرار نگرفت. تریت در 5 ژانویه 1929 می نویسد: «بنا بر گزارش ها قرار است شورایی به نام شورای عالی جنگ تشکیل و در جبران کناره گیری شیبانی از مسند وزارت، ریاستش به او واگذار

شود. ژنرال شخصاً به من گفت که شایعات موجود درباره اینکه او پُستی در تبریز و یا در هر نقطه دیگری خارج از تهران قبول کرده است صحت ندارد.»(5) شیبانی در سرکوب شورشهای جنوب کشور در تابستان 1929 نقش مهمی ایفا کرد. ولی او نیز همانند فیروز، پس از خدمات فراوان به رژیم پهلوی، طرد و زندانی شد.

1- گزارش تریت، شماره 728، 193/891.002، مورخ 21 دسامبر 1928.
2- گزارش تریت، شماره 747، 1462/891.00، مورخ 20 ژانویه 1929.
3- گزارش تریت، شماره 760، 8/891.918، مورخ 2 فوریه 1929.
4- گزارش تریت، شماره 783، 1466/891.00، مورخ 2 مارس 1929.
5- گزارش تریت، شماره 736، 9/891.4051، مورخ 5 ژانویه 1929.

ص:522

فصل سیزدهم

آغاز جنگ علیه روحانیون شیعه

ص:523

در فصل های گذشته از مخالفت روحانیون با رژیم پهلوی سخن گفتیم. در آنجا مخالفت روحانیون با به اصطلاح « جنبش جمهوریخواهی» را شرح دادیم و تأکید کردیم که بسیاری معتقد بودند که این جنبش به تحریک بهایی ها به راه افتاده و شخص رضا [خان] نیز یک بهایی است. موری در گزارش خود به تاریخ 10 آگوست 1924 به توصیف باور رایجی می پردازد که «جنبش جمهوریخواهی» را توطئه بهاییان می داند و می افزاید: «باید گفت که مایه سرافرازی رضا خان است که، علیرغم بی سوادی و نمایش ضعف اخلاقی تأسف آور در تمام بحران های زندگی حرفه ایش، (خوشبختانه برای ایران) اهل تساهل و تسامح دینی و دارای فکری روشن است. او در بسیاری از امور کشوری و لشکری از خدمات هوشمندانه بهایی ها، که نامعقول نیست اگر آنها را تنها امید اسلام تلقی کنیم، بسیار بهره گرفته است. از آن زمان تا کنون دشمنان سیاسی رضا خان با سوء استفاده از روحانیتی که قدرتش را بازیافته بود او را به بهایی گری متهم ساخته آن را در بوق و کرنا کرده اند، که به هیچوجه نباید با توجه به جهل گسترده ایرانی ها خطرش را دست کم گرفت.»(1) بدرفتاری قشون با علما اوضاع را بدتر کرد.

1- گزارش موری، شماره 1، Im1/298123، مورخ 10 آگوست 1924.

ص:524

کنسول فولر در 21 آگوست 1924 اوضاع شیراز را اینگونه گزارش می کند: «قشون کاملاً اوضاع را در دست دارد و به شدت ضد روحانیت است. از هر موقعیتی برای کاستن از نفوذ ملاها استفاده می شود. مردان مسلح با حضور در مجلس وعظ ملاهای مظنون مراقبند مبادا سخنی علیه دولت از دهانشان خارج شود. سربازها برای بازداشت روحانیون لحظه ای تردید نمی کنند و حتی مجالس عزاداری را که از باحرمت ترین سنت های دیرینه مذهبی است به هم می زنند و نمی گذارند که دسته های عزاداری در خیابان ها راه بیفتند.»(1) فولر در مورد اوضاع رشت چنین می نویسد: «والی فعلی شهر، که شخصیتی نظامی است، فردی قدرتمند و پرانرژی است، و ظاهراً قشر روحانی را کاملاً تحت کنترل خود دارد، ولی عملکرد مستبدانه او مخالفت بسیاری را برانگیخته است. او به جای ترمیم و اصلاح خیابان های فعلی خیابان های جدید احداث می کند. یکی از این خیابان ها بلوار پهنی است که از وسط شهر و از میان املاک خصوصی گرانقیمت عبور می کند و در نهایت به یک قبرستان می رسد. تخریب قبور نارضایتی فراوانی به وجود آورده است که به احتمال زیاد مانع ادامه این پروژه خواهد شد.»(2) در میان کسانی که در ارتباط با توطئه پولادین دستگیر شدند، سرگرد روح الله از هنگ پهلوی است که در سال 1924 آجودان مخصوص رضا بود. موری در شرح حال او چنین می نویسد: «به دلیل انتصاب سرگرد روح الله خان به دستور رئیس الوزرا به عنوان آجودان سرگرد مایلز در مدت اقامت او در تهران، و احتمال اینکه در ارتباط با قضیه ایمبری باز هم از او یاد کنم، برای اطلاع وزارت خارجه، زندگینامه ای از این افسر و مشاهدات شخصی خود را به پیوست ارسال می کنم.» روح الله از دبیرستان آمریکایی تهران فارغ التحصیل شد، و در سال 1924 حدوداً 35 ساله بود. موری می نویسد که روح الله «یک بهایی متعصب و از معدود افرادی است که در تهران بدون ترس عقیده خود را آشکار می کند.» در جنگ جهانی اول، او با درجه افسری در یکان تفنگداران بریتانیایی جنوب ایران خدمت کرده بود، او پس از جنگ به قزاق ها پیوست و به سرعت به درجه سرگردی نائل شد. هنگامی که رضا[خان] در سال 1923 ریاست کابینه را بر عهده گرفت، فرمانداری

1- گزارش فولر، شماره 60، 58/891.20، مورخ 21 آگوست 1924.

2- گزارش فولر، شماره 65، 1331/891.00، مورخ 27 ژانویه 1925.

ص:525

نظامی انزلی به روح الله واگذار گردید: «پس از بازگشت از انزلی به آجودانی رئیس الوزرا منصوب گردید، منصبی که همچنان بر عهده دارد. در ماه های قبل از پیشنهاد طرح جمهوری در ایران و هنگامی که جایگاه رئیس الوزراء در مقابل روحانیت مصون و مستحکم بود، سرگرد روح الله خان به عنوان نماینده رئیس الوزرا در دایره اجرای احکام وزارت عدلیه منصوب شد، و در این سِمت خدمات برجسته ای در ارتباط با تجدید نظر در آراء و اجرای احکام به شیوه ای که تا آن زمان قضات روحانی کشور با آن آشنا نبودند، انجام داد. پس از شکست جنبش جمهوریخواهی، و به دنبال خواست یک صدای روحانیت، او از مقام خود در وزارت عدلیه برکنار شد.» [سپس] روح الله [خان] «از جانب رئیس الوزرا مأمور شد در مدتی که سرگرد شرمن مایلز در تهران به سر می برد، آجودان مخصوص او باشد. او همچنین یکی از افسران گارد احترامی بود که جنازه ایمبری را تا بوشهر همراهی کرد. او همچنین به دستور رئیس الوزرا مأموریت یافته بود که جنازه ایمبری را تا واشنگتن همراهی کند، ولی به دلیل تصمیم دولت آمریکا اجازه چنین کاری را نیافت.»(1) البته موفقیت روحانیون در اخراج روح الله خان از وزارت عدلیه چندان دوام نیافت. با شروع سلطنت پهلوی، همانطور که در ادامه آمده است، رضا شاه دست به «اصلاح» نظام قضایی زد و روحانیون را از این نهاد بیرون کرد.

موری در گزارش خود به تاریخ 8 ژانویه 1925، ارتباط پهلوی با بهاییان را تشریح می کند: «از بهاییان سرشناس تهران اطلاع یافته ام که رئیس الوزرا در خفا احترام زیادی برای بهائیت قائل است، ولی بنا به ملاحظات سیاسی، این ارادت خود را آشکار نمی کند. گفته می شود زمانی که در کسوت یک سرباز قزاق ساده در بیمارستان روشنی، که متعلق به بهاییان بود، نگهبانی می داد به شدت تحت تأثیر مهربانی و انسان دوستی پرستاران بهایی قرار گرفت و هرگز آن را از یاد نبرد. معهذا، مسئله این است که او گذاشته است آن عده از افسران بهایی که در لیاقت شان تردیدی نیست به درجات عالی ارتش دست یابند.» موری از چند افسر بهایی برجسته نیز نام می برد. از جمله آنها، کلنل شعاع الدین علائی، حسابدار کل وزارت جنگ است. دکتر میلسپو در یادداشت های محرمانه اش در مورد فساد ارتش، که در فصل یازدهم مورد بحث قرار گرفت، مکرراً از

1- گزارش موری، شماره 651، Im1/315123، مورخ 22 سپتامبر 1924.

ص:526

این فرد نام می برد. می گویند کلنل عطاءالله علائی نیز یکی دیگر از بهایی های سرشناس است «که به تازگی از فرانسه به تهران بازگشته است. او به همراه هیأت افسران ایرانی به سن سیر در فرانسه اعزام شده بود.» نام سرگرد رحمت الله علائی نیز که بازرس قشون است در فهرست بهایی های سرشناس قرار دارد. موری همچنین متذکر می شود که کلنل محمد درگاهی، رئیس نظمیه تهران، در شب 12 جولای 1924 «یک افسر بهایی مشهور» را مأمور فرونشاندن شورش های ضدبهایی کرده بود. ژنرال مرتضی [خان یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران و فرمانده تیپ مرکز، و کلنل محمود پولادین، فرمانده هنگ پهلوی، یا همان هنگ خانوادگی رضا [خان]، هر دو اشخاص شدیداً «ضد روحانی» می باشند، که غالباً حسن تعبیری برای بهایی است. فهرستی که موری از «بهایی های سرشناس خارج از قشون» تهیه کرده بود شامل افراد زیر می شد: نبیل الدوله [علیقلی خان]، کاردار سابق ایران در آمریکا و همسر او، مادام مروح السلطنه [فلورنس] (که آمریکایی بود)؛ عزت الله علائی، از اداره حسابداری وزارت پست و تلگراف؛ حسن احیائی، عضو بانک شاهنشاهی ایران؛ ولی الله ورقا، مترجم اول سفارت کبرای ترکیه؛ و عزیزالله ورقا، کشاورز. به دلیل ارتباط بهایی ها با بریتانیا، مردم از پیوند پهلوی با بهاییان منزجر و نسبت به آن بدگمان بودند. موری در مورد ارتباط نزدیک بهایی ها و بریتانیا چنین می نویسد: «پس از جنگ جهانی و تصرف فلسطین به دست بریتانیا، عبدالبهاء در سال 1920 از طرف دولت بریتانیا لقب و نشان افتخار «سِر» دریافت کرد، او در سال 1921 درگذشت.»(1) در گزارشی دیگر، موری در مورد ارتباط انگلیسی ها و بهاییان اطلاعات بیشتری ارائه می کند. موری درباره گفتگوی خود با حسین علائی در مورد رضا افشار، یکی از نمایندگان مجلس و «رفیق شفیق سردارسپه» چنین می نویسد: «او [علائی] در مورد مترجمین ایرانی دکتر میلسپو، چنانکه پیش از این سفارت نیز در مواقع مختلف به دکتر میلسپو متذکر شده است، اشاره کرد که غالب این افراد بی کفایت، و در بسیاری موارد خیانتکار هستند. او خودش به رضا خان افشار اشاره کرد، کسی که دکتر میلسپو همواره از او به عنوان یکی از باوفاترین حامیانش یاد کرده است. این مرد جوان که بهایی است و آن را پنهان نمی کند، تحصیلات اولیه خود

1- گزارش موری، شماره 834، 1/891.404، مورخ 8 ژانویه 1925.

ص:527

را در مدرسه آمریکایی ارومیه گذراند و سپس برای تکمیل تحصیلاتش به آمریکا رفت، و در سال 1921، هنگامی که کوچک خان در گیلان سر به شورش برداشت، ارتباط نزدیکی با آن انقلابی رمانتیک داشت، و عده ای مدعی اند که افشار همزمان با آن با انگلیسی ها هم در ارتباط بود...» با ورود میلسپو به ایران در نوامبر 1922، «در میان تعجب همگان، او به عنوان معاون اول ایرانی مدیر کل [دکتر میلسپو] منصوب شد... برای اولین بار از زبان آقای علائی شنیدم که توصیه های سفارت انگلیس برای انتصاب افشار به معاونت دکتر میلسپو حتی مصرانه تر بوده است. با توجه به این مسئله که در تمام مدتی که افشار معاون دکتر میلسپو بود... نمی توان تصور کرد که، اگر با انگلیسی ها کنار نمی آمد و درباره اقدامات مدیر کل برای آنها خبرچینی نمی کرد، هرگز می توانست در این پُست بماند.»(1) حسین علائی برای اینکه او را یک بهایی تصور نکنند پس از بازگشت از واشنگتن در سال 1925 نامش را به حسین علاء تغییر داد.

تبلیغ بهائیت در آمریکای شمالی:

درخواست از رضا شاه

در سال 1926، بهائی ها با این ادعا که [در ایران] مورد آزار و اذیت واقع می شوند، تبلیغات گسترده ای علیه روحانیون در ایالات متحده و کانادا به راه انداخته و بدین وسیله روابط میان روحانیت و پهلوی را تیره تر ساختند. در 5 نوامبر 1926، هوراس هولی، «دبیر محفل معنوی ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا»، در نامه ای به فرانک بی. کلوگ، وزیر امور خارجه آمریکا، می نویسد: «همانطور که نهم آگوست گذشته در روزنامه ها اعلام شد، نامه ای از جانب این محفل به شاه ایران ارسال و درخواست شده که با بهائیان ایران که بار دیگر توسط دشمنان متعصب مسلمان شان به طور وحشیانه ای مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند به عدالت رفتار و از آنان حفاظت شود. رونوشتی از این نامه به پیوست تقدیم می گردد و امیدوارم که توضیحات آن شما را از حوادث و شرایط نامبارک در ایران آگاه گرداند. در این نامه با اکراه فراوان از رنج و درد اسف باری که تقریباً در هشتاد سال گذشته مدام بر بهایی های ایران روا داشته اند سخن

1- گزارش موری، شماره 817، A/231891.51، مورخ 27 دسامبر 1924.

ص:528

گفته ایم. ما متوجه مشکلات عدیده ای هستیم که رژیم ملی جدید در تشکیل یک دولت فراگیر در میان مردمی که مدتهاست به حاکمیت غیرمسئولانه و کنترل مذهبی خودسرانه عادت کرده اند، با آن مواجه است.

با این وجود، نه تنها به منظور حمایت از برادران و خواهران معنوی ستمدیدهشان، بلکه با توجه به این مسئله که شهروندان آمریکایی نیز رسماً با این مشکل درگیر هستند، به این نتیجه رسیده ایم که این حقایق مخفی باید آشکار گردد. دو سال پیش نیز، کنسولیار رابرت دبلیو ایمبری، در شورش مشابهی توسط یک عده متعصب که دولت ایران آن را کنترل نکرد، جان خود را از دست داد... ما با ارسال این نامه برای دولتمردان ایالات متحده و رهبران افکار عمومی آمریکا و سایر کشورها، از نیروهای اخلاقی خفته دنیا استمداد می طلبیم و به هیچ وجه در پی مقاصد سیاسی نیستیم.» پیوست مذکور عبارت است از یک جزوه 31 صفحه ای تحت عنوان «آزار و اذیت بهائیان در ایران: استمداد ویژه از اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی.»(1) وزارت خارجه آمریکا اشتیاق زیادی نشان نداد. هاولند شاو در تاریخ دهم نوامبر پاسخ داد: «نامه ارسالی مورخ 5 نوامبر 1926 شما، و پیوست آن که به گفته شما برای شاه ایران ارسال شده و درباره وضعیت اتباع ایرانی بهایی مذهب است، دریافت شد.»

در 11 نوامبر 1926، محفل معنوی ملی بهایی های ایالات متحده و کانادا، در نامه ای به وزارت خارجه آمریکا نارضایتی خود را از میلسپو اعلام کرد: «بدین وسیله مایلیم اقدامات این محفل در ارتباط با دور جدید اذیت و آزار بهایی های ایران را به اطلاع شما برسانیم. تلاش های ما برای یاری رساندن به برادران و خواهران معنوی ستمدیده مان در ایران در پیوست هایی که به همراه این نامه ارسال می گردد، تشریح شده است... محتوای این اسناد آشکار می سازد که استمداد ما بر اساس نیّات بشردوستانه است... و عمیقاً از هرگونه نفوذ، مستقیم یا غیرمستقیمی، که برای خاتمه دادن به این اقدامات ناروا ممکن است اِعمال شود قدردان و سپاسگزار خواهیم بود. در همین ارتباط، مایلیم به این نکته اشاره کنیم که اظهارات ای. سی. میلسپو، مدیر کل مالیه های ایران، در صفحه 5 این جزوه که برگرفته از گزارشی با عنوان «وضعیت مالی و اقتصادی

1- نامه هولی به کلوگ و ضمائم، 5/891.404، مورخ 5 نوامبر 1926.

ص:529

ایران» است، و در تاریخ اول جولای 1926 توسط دولت شاهنشاهی ایران منتشر و در اختیار عموم مردم ایران قرار داده شده است، مبنی بر ادعای نبود تعصب مذهبی در میان مردم ایران، کاملاً خلاف واقع است؛ و بی رحمی بی سابقه مردم ایران بر ضد بهایی ها در هشتاد سال گذشته، و شهادت بیش از بیست هزار مرد و زن و کودک بر سر باورهای دینی شان در ملاء عام شاهدی بر این مدعاست.»

یکی از این پیوست ها رونوشتی است از «نامه ما به مطبوعات آمریکا و کانادا، به تاریخ 31 جولای 1926، و گزارش روزنامه ها از آزار و اذیت بهاییان.» در این نامه می خوانیم: «جناب سردبیر: به پیوست این نامه گزارش مشروحی از درخواستی که تسلیم شاه ایران شده ضمیمه می گردد؛ در این درخواست از شاه ایران تقاضا کرده ایم از قتل عام مجدد بهایی های ایران بر سر اصول ترقی خواهانه شان جلوگیری به عمل آورد. در این گزارش از شرایطی در ایران سخن به میان آمده است که به نظر ما همواره از دید هر گونه سرویس خبری مستقر مخفی مانده است. دور جدید آزار و اذیت ها دقیقاً همان ماهیتی را دارد که دو سال پیش به قتل کنسولیار ماژور رابرت ایمبری در خیابان های تهران منجر شد. ارادتمند شما، هوراس هولی، دبیر محفل.» «خبر» مورخ 9 آگوست 1926 تحت این عنوان منتشر شد: «درخواست از شاه ایران برای توقف قتل عام بهایی های بی گناه. محفل معنوی ملی بهائیان، به نمایندگی از هزاران آمریکایی، از رضا شاه پهلوی، پادشاه جدید ایران، ملتمسانه تقاضا کرده است که از قتل و غارت اموال هم کیشان بهایی شان، و همچنین حاکم شدن هرج و مرج در مملکت خود جلوگیری کند.» در بخشی از این اخبار می خوانیم: «محفل معنوی ملی بهائیان آمریکا، به نمایندگی از هزاران آمریکایی، با ارسال نامه ای به رضا شاه پهلوی، پادشاه جدید ایران، ملتمسانه از ایشان تقاضا کرده است که به قتل عام و غارت اموال هم کیشان شان در مملکتش پایان بدهد. تازه ترین گزارش های ارسالی از ایران حاکی از آن است که آزار و اذیت بهاییان، که دو سال پیش منجر به قتل کنسولیار ماژور روبرت ایمبری شد، وسعت و شدت بیشتری به خود گرفته است. روحانیان متعصب یا همان ملاها رهبری این آزار و اذیت ها را بر عهده دارند؛ آنها از عقیده بهایی ها مبنی بر همکاری جهانی ادیان منزجرند. این ملاها مردم را تحریک می کنند و به خشم می آورند

و مردم هم از اینکه فرصت یافته اند به نام دین به قتل عام و چپاول اموال قربانیان خود بپردازند بسیار

ص:530

خوشحالند. این در حالی است که مقامات محلی غالباً از پذیرش عواقب سایر خلافکاری هایی که در بحبوحه شورش ها و قتل ها صورت می گیرد، شانه خالی می کنند. در نامه اعتراض آمیز هوراس هولی، دبیر محفل معنوی ملی بهاییان واقع در گرین ایکر، الیوت، در ایالت مِین، به چند مورد خاص از قتل، آتش زدن و غارت اموال به تحریک [روحانیون] شیعه متعصب اشاره شده است، که عامدانه مخاطبین جاهل خود را به یک جنون مذهبی مرگبار می کشانند. در این نامه آمده است که «تازه ترین نمونه از درد و رنج جانکاه بهاییان ایران، که توسط یک شاهد عینی کاملاً موثق به ما گزارش شده است، در خشونت های عمومی هفتم آوریل گذشته در شهر جهرم اتفاق افتاده است. در آن روز هشت بهایی مورد شکنجه قرار گرفته و سپس به طرز وحشیانه ای که باورش مشکل است به قتل رسیدند... علاوه بر آنهایی که کشته شدند، تعداد زیادی نیز به شدت مجروح شدند و نزدیک به بیست باب خانه مورد حمله قرار گرفت، غارت شد و یا در آتش سوخت و ویران شد. در میان فجایعی که در همان شهر صورت گرفت قتل چندین زن بهایی به شرم آورترین نحو ممکن، و تکه تکه کردن یک کودک بهایی بود.» در ادامه تقاضا از شاه آمده است «برای بازماندگان چنین خشونت های تعصب آمیزی باید بیشتر از آنهایی که با آتش و قمه شهید شدند دلسوزی کرد. مقامات کشور منکر حقوق و امتیازات قانونی آنها شده و حمایت تمام دادگاه های محلی و استانی را از آنها دریغ کرده اند... خانه، مال و جانشان به دست جماعتی مجنون که از جانی ترین عناصر جامعه هستند سپرده شده است. چنین شرایطی هم اکنون در شهر مراغه، در استان آذربایجان، در مملکت شما حاکم است.» به شاه جدید خاطر نشان شده است که چنین شرایطی دارای نشانه های بسیار جدی بروز احتمالی هرج و مرج در شاهنشاهی ایران و تهدیدی آشکار برای اقتدار دولت مرکزی است. «ما به دورانی بسیار طولانی اشاره کرده ایم که در طول آن آزار و اذیت ها صورت گرفته است. ما همچنین خاطر نشان ساخته ایم که خصومت اولیه با بابی ها و سپس، بهایی ها، از دل مردم ریشه نگرفته است، بلکه بزرگان دین و دولت چنین خصومتی را ایجاد کرده اند. اگر تحریک عامدانه و هدایت آنها نبود، هیچگاه روحیه جنون آمیز تعصب و خونریزی در مردم شکل نمی گرفت و آنها را به خشم نمی آورد... ما متواضعانه، و در مقام دوستان واقعی ایران، می گوییم که سرنوشت بهایی های کشور شما به مسئله ای آنچنان مهم تبدیل شده

است که رسیدگی به آن را نباید بیش از این به تعویق انداخت و یا به افراد مغرض و بی لیاقت واگذشت. ظلمی که در حق این افراد بی گناه روا داشته شده، دارد به هرج و مرج مطلق و زیر پا گذاشتن قانون در این کشور منجر می شود...» این «خبر» اینطور خاتمه می یابد: «در نامه ارسالی اخیر به شاه به پیامدهای نامطلوبی که خشونت های غیرقانونی در بخش های متعدد ایران برای توسعه اقتصادی کشور خواهد داشت نیز اشاره شده است: «ما شدیداً لزوم روابط صمیمانه و روحیه متقابل همکاری میان این دو سرزمین و این دو ملت را احساس کرده ایم... اما تا زمانی که ثبات واقعی بر ایران حاکم نگردد، هرگونه برنامه همکاری اقتصادی میان ملت ما و ایران غیرممکن است. ما مستقیماً اطلاع داریم که شرکت های آمریکایی اخیراً به دلیل فقدان چنین تضمینی از مشارکت یک طرح اقتصادی مهم کنار کشیده اند.» در این نامه از هفتاد مرکز بهایی آمریکایی نام برده شده است که از این اقدام محفل ملی بهاییان حمایت کرده اند. بر اساس تصمیم محفل ملی در جلسه اخیر خود که متن نامه در آن به تصویب رسید، کل سند- که بیش از هشت هزار کلمه است فوراً در قالب یک جزوه منتشر و در میان مردم توزیع خواهد شد تا توجه عموم به وضعیت اسفناک بهایی های ایران جلب شود.»(1)

اظهارات فوق تأثیر چندانی بر وزارت خارجه [ایالات متحده] نگذاشت و نتوانست مقامات را متقاعد کند که ایمبری به دلیل اشتباه گرفتن او با یک بهایی به قتل رسیده است. در 1 دسامبر 1926، شاو به هولی چنین پاسخ می دهد: «نامه مورخ 11 نوامبر 1926 شما در ارتباط با وضعیت اتباع ایرانی بهایی دریافت شد.» در همین تاریخ شاو در نامه ای به فیلیپ در تهران نوشت: «به پیوست رونوشت نامه هایی که محفلی موسوم به محفل معنوی ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا در ارتباط با ادعای سوءرفتار با پیروان این فرقه در ایران در 5 و 11 نوامبر به وزارت خارجه ارسال کرده است، برای اطلاع شما ایفاد می گردد. دریافت نامه های مذکور بدون هیچ توضیحی از طرف وزارت خارجه تایید شده است.» ادامه این ماجرا از تهران دنبال شده است. در 20 نوامبر 1926، هولی به وزیرمختار آمریکا در تهران نوشت: «در شانزدهم جولای گذشته، این محفل در نامه ای به رضا شاه پهلوی از او استدعا کرد عدالت را در مورد بهایی های

1- نامه هولی به وزارت خارجه آمریکا همراه با ضمائم، 6/891.404، مورخ 11 نوامبر 1926.

ص:532

ایران رعایت کرده و از آنها حفاظت کند. بر اساس اطلاعاتی که از مشرق زمین به دست ما رسیده است، بسیاری از بهایی ها در هفتم آوریل به شهادت رسیده بودند. تاکنون مقامات پُست تحویل این نامه را اعلام نکرده اند، به همین دلیل جسارتاً از شما تقاضا داریم رونوشتی از درخواست مذکور را که به این گزارش ضمیمه شده است از جانب ما به دست رضا شاه پهلوی برسانید. چنانکه پیش از این به اطلاع وزارت خارجه آمریکا رسانده ایم، نسخه هایی از این درخواست را برای بسیاری از رجال و سازمان های بانفوذ ارسال کرده ایم تا از افکار عمومی نیز که بدین طریق روشن می شود برای تقویت تلاش هایمان جهت رفع شرایط غیرانسانی و ناعادلانه ای که سالهاست بر این اتباع وفادار شاهنشاهی ایران حاکم است، کمک بگیریم.» در 28 دسامبر 1926، فیلیپ در پاسخ هولی می نویسد: «نامه مورخ 20 نوامبر شما به همراه رونوشتی از یک جزوه با عنوان «آزار و اذیت بهائیان در ایران» که در آن از اعلیحضرت شاهنشاه ایران درخواست کمک شده است، و همچنین درخواست تسلیم این نامه شاه از طرف آن محفل به دستم رسید. متأسفانه باید به اطلاع برسانم که بنابر مقررات موجود، بدون کسب اجازه از وزارت خارجه نمی توانم هیچ نامه ای را از جانب سازمان های غیر رسمی به دست اعلیحضرت شاهنشاه و یا مقامات دولت او برسانم. با این حال، نامه و دو رونوشت از درخواست شما در بایگانی این سفارت خانه نگهداری خواهد شد.» فیلیپ ادامه این ماجرا را در گزارشی به تاریخ 13 ژانویه 1927 پی می گیرد: «احتراماً دستورالعمل شماره 517 وزارت خارجه مورخ اول ماه گذشته، به همراه نامه های محفل معنوی ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا، دریافت شد. لازم به ذکر می دانم که اخیراً دبیر محفل مذکور مرسوله ای (پیوست شماره 1) را به همراه رونوشت یک نامه اعتراض آمیز به شاه ایران، شبیه به پیوست دستورالعمل مزبور وزارت، به این سفارت ارسال کرده و از من خواسته بود تا به مقصد برسانم. سفارت نیز در پاسخ اعلام کرد که بدون کسب اجازه از وزارت خارجه نمی تواند چنین کاری کند (پیوست شماره 2). از زمان حوادث جهرم در آوریل 1926، گزارش دیگری که حاکی از آزار و اذیت بهایی های ایران باشد به دست سفارت نرسیده است.»(1)

افزایش تنش میان دولت و روحانیت

1- گزارش فیلیپ و ضمیمه، شماره 244، 8/891.404، مورخ 13 ژانویه 1927.

ص:533

از اوایل سال 1927 روابط پرتنش دولت و روحانیت وخیم تر شده بود. فرین در گزارش مورخ 13 آوریل 1927 خود اوضاع تبریز را اینگونه توصیف می کند: «جدای از اختلافات اساسی دوائر نظامی و غیرنظامی، برخورد جدیدی نیز میان جناح روحانی و قشر مترقی تر شهر درگرفته است. دعوا بر سر مدیر اداره معارف [تبریز] است که در انگلستان تحصیل کرده است، تا حدی که حتی پلیس زمانی مجبور شد برای خانه او نگهبان بگذارد، ولی روز پنجم آوریل که به دیدنش رفتم کسی متعرضش نشده بود، هر چند او خوشحال به نظر نمی رسید... او به تازگی دانشسرایی برای زنان و مدارسی برای دختران شهر تأسیس کرده است، که خصومت ملاها را شدیداً برانگیخته است، زیرا آنها اعتقاد دارند که تحصیل زنان در مدارس عمومی برخلاف شرع اسلام است.»(1) فیلیپ در گزارشی به تاریخ 30 آوریل1927 ناآرامی های شیراز را گزارش می کند: «احتراماً به اطلاع می رساند که در بیست و دوم ماه جاری شایعاتی درباره ناآرامی در شهر شیراز بر سر زبان ها بود. در همان تاریخ روزنامه ها نیز اعلام کردند که ژنرال مرتضی خان، فرمانده لشکر تهران، به منظور انجام مأموریتی ویژه تهران را به مقصد شیراز ترک کرده است. متعاقباً مشخص شده است که اقدام فرماندار نظامی شیراز در اخراج یکی از روحانیون برجسته(2) شهر دلیل اصلی این ناآرامی ها بوده است. گزارش شده است که این روحانی سربازی را در حال مستی می بیند و از همراهانش می خواهد که او را به دلیل نقض آشکار شرع اسلام فلک کنند. پس از اینکه مردم شهر از اقدام فرماندار نظامی خبردار شدند علیه ارتش دست به تظاهرات زدند و نظامیان نیز به روی مردم آتش گشودند و تعدادی از تظاهرکنندگان را کشتند. همچنین گزارش شده است که یکان هایی از نیروهای بوشهر در شیراز مستقر شده اند. به دلیل ناچیز بودن اطلاعات و سانسور گزارش ها میزان وخامت اوضاع شیراز هنوز معلوم نیست. گزارش های بسیار

1- گزارش فرین، شماره 48، 1416/891.00، مورخ 13 آوریل 1927.

2- مقصود آیت الله حاج سیدنورالدین شیرازی است. نقل شده است که «وقتی دبیر ایرانی قونسولگری انگلیس در شیراز «شرب خمر» نموده و در نزدیکی

حرم احمدبن موسی (شاه چراغ) عربده کشی می نماید تصمیم می گیرند او را حد شرعی بزنند و این عمل را در انظار به انجام می رساند و همین امر موجب تبعید وی به بوشهر و اعتراض و تظاهرات مردم و درگیری و کشتار مردم می شود. ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سیدنورالدین هاشمی شیرازی.

ص:534

کوتاهی که در این باره در روزنامه های تهران منتشر شده حاکی از آن است که مردم هیچ حقی برای روحانیون جهت دخالت در امور قضایی خارج از دادگاه هایی که به همین منظور وجود دارند قائل نیستند.»(1)

فیلیپ در گزارش 2 می 1927 خود تحولات اخیر در نظام قضایی را گزارش می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که در بیست و ششم ماه گذشته مراسم افتتاح دادگاههای جدید وزارت عدلیه با حضور شاه برگزار شد. میرزاعلی اکبر خان داور، وزیر سابق فواید عامه، که در دولت جدید مستوفی الممالک وزارت عدلیه را برعهده دارد، این وزارتخانه را تجدید سازمان کرده است. همانطور که پیش از این گزارش شد، مجلس با دادن اختیارات ویژه به داور او را قادر ساخت اصلاحات اساسی را در وزارت عدلیه صورت بدهد و این سازمان را مجدداً سامان ببخشد، که تا پیش از این فساد و بی خاصیتی آن وضعیت اسفناکی داشت. به نظر می رسد که داور در انجام این کار از حمایت همه جانبه شاه برخوردار بوده است. آقای داور تمام تلاشش را به کار گرفته است تا از افراد توانمند و صادق استفاده کند، ولی این که او در کارش موفق بوده یا خیر هنوز معلوم نیست. میرزا مهدی قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) که مردی سالخورده است، از مسند وزارت فواید عامه در کابینه مستوفی کناره گیری کرد و از طرف آقای داور با حقوق ماهیانه هفتصد و پنجاه تومان به ریاست دیوان عالی تمیز (عالیرتبه ترین منصب قضایی) منصوب شد... کنار گذاشتن روحانیون از ادارات مختلف قضایی و روی کار آوردن افراد غیر روحانی یکی از تغییرات حائز اهمیت نظام قضایی است. با اینکه ملاها در نظام قضایی سابق اکثر مناصب را به خود اختصاص داده بودند، ولی اکنون تعداد آنها به کمتر از یک سوم کل مناصب مهم رسیده است. همچنین منصبی در وزارت عدلیه جدید به آقای اللهیار صالح، مترجم این سفارتخانه، پیشنهاد شده و او هم آن را پذیرفته است. منصب مستنطق به او پیشنهاد شده است و حقوق ماهیانه او نیز با مبلغی که از ما می گیرد برابر است... دکتر میلسپو اظهار داشته است که بعید می داند

1- گزارش فیلیپ، شماره 328، 1417/891.00، مورخ 30 آوریل 1927.

ص:535

نتایج فعالیت های داور موفقیت آمیز باشد. جدای از اینکه تجدید سازمان قضایی بودجه فراوانی می طلبد، دکتر میلسپو بر این باور است که اکثر افرادی که به تازگی در مناصب قضایی منصوب شده اند بی تجربه و فاقد توانایی های لازم برای انجام اصلاحات ارزشمند و پایدار هستند. مراسم افتتاح دادگاههای جدید در کاخ گلستان و در حضور شاه و اعضای کابینه برگزار شد. شاه خطاب به قضات جدید و رؤسای بخش های مختلف نطق کوتاهی ایراد، و سپس احکامشان را به آنها تسلیم کرد. شاه اعلام کرد اهمیت زیادی برای اصلاح نظام قضایی قائل است. او اظهار امیدواری کرد که مقامات جدید، شایستگی خود را در مسئولیت سنگینی که به آنها واگذار شده است به اثبات برسانند.(1)

فیلیپ در گزارش مورخ 12 نوامبر 1927 می نویسد: «روحانیت همچنان موضع بسیار خصمانه ای دارد. بازارهای مهم اصفهان و شیراز که تقریباً از یک ماه پیش، در نتیجه شورش ها و تظاهرات علیه قانون خدمت وظیفه اجباری بسته شده بودند، همچنان فعالیتی ندارند. تعدادی از ملاهای برجسته اصفهان که چند هفته پیش برای پیوستن به روحانیون قم به این شهر مذهبی رفته بودند هنوز در آنجا به سر می برند. از قرار معلوم، موضع خصمانه روحانیون در مخالفت با قانون نظام وظیفه اجباری در واقع نوعی مخالفت با گرایش های ناسیونالیستی شاه و اعضای اصلی کابینه است. طبق گزارش ها، نزدیک به دو هفته پیش، شورای علمای قم از شاه درخواست کردند که مورد اعتمادترین مشاورانش را برای مشورت به این شهر اعزام کند. او تیمورتاش را به همراه پیامی عازم قم کرد، ولی چندان اعتنایی به او نشد. گفته می شود تنها تقاضایی که ملاها از طریق این فرستاده از شاه کردند این بود که تیمورتاش، فیروز و داور را از دولتش برکنار کند.»(2) در 15 دسامبر 1927 فیلیپ می افزاید: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی ایران همچنان حول تحریکات روحانیون علیه دولت می گردد که البته ظاهراً دارد از شدت آن کاسته می شود. مبارزه فعالانه ای که با رهبری روحانیت علیه گروه حاکم به راه افتاده تا حدودی فروکش کرده است، و بنا بر گزارش روزنامه ها و

1- گزارش فیلیپ، شماره 330، 4/891.041، مورخ 2 می 1927.

2- گزارش فیلیپ، شماره 487، 1435/891.00، مورخ 12 نوامبر 1927.

منابع انگلیسی بازارهای شیراز و اصفهان مجدداً فعالیتشان را شروع کرده اند. یکی از روحانیون بزرگ شیعه به نام شیخ عبدالکریم(1)، از شهر مقدس کربلا در عراق عازم قم شد و در تاریخ اول دسامبر وارد این شهر شد. متعاقباً کمیته ای از رهبران دینی از قم به دیدار شاه رفتند، که احتمالاً در این دیدار خواسته هایشان را با شاه مطرح کنند. سپس در یازدهم دسامبر، رئیس الوزرا به همراه تیمورتاش، وزیر دربار، همراه با این کمیته به قم بازگشتند، که جمع کثیری از روحانیون در آن اجتماع کرده بودند. هنوز اطلاعات موثق چندانی در این مورد به دست ما نرسیده است. با این حال بسیاری بر این باورند که روحانیت خواهان موارد زیر است: برکناری دولتمردان فعلی، تیمورتاش، فیروز و داور؛ فسخ قانون خدمت وظیفه اجباری؛ و سهم بیشتر [روحانیت] در امور مملکتی. اینکه شاه در برابر اصرار ملاها چه امتیازهایی به آنها داده یا نداده است هنوز مشخص نیست؛ همچنین کسی خبر ندارد برای آرام کردن بازاریان که توسط روحانیون تحریک شده و به شدت تحت تأثیر روحانیت هستند چه تدبیری اندیشیده شده است. با وجود این، اقدامات آشتی جویانه ای که در قبال روحانیت اتخاذ شده در این خبر روزنامه ها انعکاس یافته است که قرار شده چهار «روحانی» با عضویت در کمیته مجلس بر طرح پیشنهادی قانون مدنی نظارت داشته باشند، و اینکه به دنبال دیدار رئیس الوزرا از قم ملاهایی که در قم تجمع کرده بودند متفرق شدند.»(2) همانطور که در ادامه ذکر شده است، مجلس در 11 فوریه 1928، «قانون ثبت» را تصویب و بدین وسیله روحانیون را از یک کار مهم و درآمدزا محروم کرد. فیلیپ در گزارش 21 فوریه 1928 خود می نویسد: «با توجه به حوادث یک ماه گذشته نمی توان حدس زد که در آینده نزدیک روحانیت چه موضعی در برابر دولت اتخاذ خواهد کرد. ممکن است توافقات مقدماتی شاه با ملاهای مخالف در قم موقتاً آنها را آرام کرده باشد. بازگرداندن بسیاری از این افراد به وزارت عدلیه، که پیش از این به دست داور از آنجا اخراج شده بودند، به نظر می رسد تلاشی برای آرام کردن روحانیت باشد.

از سویی دیگر، تصویب قانون ثبت املاک لطمه ای جدی به سردفترهای روحانی

1- مقصود آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (1238-1315 ه ش) مؤسس حوزه علمیه قم است.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 505، 1438/891.00، مورخ 15 دسامبر 1927.

ص:537

وارد می کند و بدون شک مخالفت شدید آنها را به دنبال دارد.»(1)

حادثه قم

بهبود ظاهری روابط دولت و روحانیت چندان دوام نیافت. فیلیپ در گزارش مورخ 7 آوریل 1928 خود از حادثه مهمی در قم گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که در طول تعطیلات بلند مدت سال نوی ایرانی، به غیر از یک مورد، اوضاع سیاسی حادثه مهمی به خود ندید. استثنای فوق سفر شتابزده نوروزی شاه به حرم مقدس قم بود، که می گویند در آنجا شخصاً یکی از ملاهای برجسته [شیخ محمدتقی بافقی] را در مسجد حرم زیر چوب و لگد گرفت. هیچ گزارشی از این رویداد در روزنامه های تهران منتشر نشده است، ولی عموماً ماجرا را این قرار تعریف می کنند که: ملکه (مادر ولیعهد) با سفر به قم در مراسم جشن سال نو در حرم شرکت کرده بود. زمانی که زنان حاضر در صحن حرم، چادرهای مشکی شان را بر می داشتند تا چادرهای رنگی به سر کنند چهره ملکه هویدا شد. ملایی که مراسم را اجرا می کرد متوجه شد و نطق شدیدالحنی علیه زنان مدرن ایران که می کوشند سنن اسلامی را کنار بگذارند، ایراد کرد. در پی این سخنان، جماعت متعصب دست به تظاهرات علیه کسی زنند که این خبط و خطا از او سر زده بود. وقتی که شاه از این ماجرا با خبر شد چهارصد تن از نیروهایش را به همراه دو زره پوش روانه قم کرد و خود نیز روز بعد عازم قم شد. شاه به محض ورود به قم سراغ ملای خاطی را گرفت، که می گویند در مسجد حرم بود و شاه شخصاً با چوب و حتی لگد به جان آن ملا افتاد. بنا بر آداب و رسوم، هنگام ورود به حرم کفش ها را در می آورند، ولی شاه بدون توجه به این موضوع با چکمه وارد حرم شد و دستور داد سه تن از مجرمینی را که در حرم «بست» نشسته بودند از آنجا بیرون بیاورند. نیروهای نظامی این افراد را به تهران بازگرداندند و یکی از آنها را که ادعا می شد قاتل است بلافاصله اعدام کردند.

شاه یک روز پس از این ماجرای سخت و بی سابقه در تهران بود و با متانت و آرامش از نمایندگان دیپلماتیک و سایر رجال که برای مراسم «سلام» نوروزی شرفیاب

1- گزارش فیلیپ، شماره 543، 1439/891.00، مورخ 21 فوریه 1928.

ص:538

شده بودند پذیرایی کرد. این رفتار باید باعث بهت روحانیت شده باشد و گمان می رود که انزجار سیاسی شاه از روحانیت و همچنین خشم طبیعی او از بدرفتاری با همسرش او را به این کار واداشته باشد. (1)» (2)

روحانیت از مقاومت دست برنداشت. فرین در گزارشی به تاریخ 7 ژوئن 1928 می نویسد: «یکی از «مجتهدین» برجسته اخیراً عریضه ای به مقامات نوشته و از آنها تقاضا کرده است که چنانچه ملکه افغانستان قصد ورود به تبریز را دارد او را وادار کنند که حجاب بر سر کند. (3) از آنجا که خانواده سلطنتی افغانستان قصد دیدار از تبریز را نداشتند، اعتراض این مجتهد فقط جنبه تذکر داشت؛ اما رسماً به او اعلام شد که «سرش به کار خودش باشد» و امور تشریفات سلطنتی را به وزارت دربار بسپارد. این رویداد شاهدی بر کاسته شدن اعتبار و قدرت عنصر روحانیت است. شاید با شروع شدن شور و حال محرم این اعتبار و قدرت نیز احیا شود.»(4) فرین در گزارش بعدی خود در 29 ژوئن 1928 آیین های محرم در تبریز را توصیف می کند: «مراسم محرم امسال... بدون حادثه مهمی برگزار شدند. قمه زن ها همان مقدار خونی را که معمولاً باید می ریختند، ریختند و می گویند هفت نفر نیز مرده اند، ولی هیچ تعرضی به دیگران نکردند و بسیاری از اتباع خارجی، از جمله مبلغان مذهبی، بدون اینکه کسی متعرضشان شود، شاهد راهپیمایی دسته های عزاداری بودند. با این حال، در نُه روز اول محرم شور و حال عزاداران بیشتر از مواقع عادی بود، بیشتر به مساجد می رسیدند و

1- در روز سه شنبه، آخرین روز سال 1306، همسر رضاخان و گروهی از زنان دربار، برای حضور در مراسم نوروزی، وارد حرم حضرت معصومه(س) شدند و در غرفه بالای ایوان آیینه بی چادر نشستند. وقتی که مردم و واعظی به نام سید ناظم، شیخ محمد تقی بافقی را از این ماجرا آگاه کردند، پیغامی برای زنان فرستاد و به حضور آنان در حرم، بدان وضع اعتراض کرد و چون مؤثر واقع نشد، شخصاً آنجا آمد و از ایشان خواست تا حرم را ترک کنند. خانواده شاه فوراً به خانه تولیت رفتند و این واقعه را به تهران خبر دادند. رضاخان بی درنگ، همراه باوزیر دربار و یک فوج زرهی، از تهران روانه قم

شد، نظامیان را در منظریه قم مستقر کرد و خود، همراه عده ای از گارد، وارد شهر شد. حرم را محاصره کردند و رضاخان با چکمه وارد حرم گردید و افراد گارد، جمعی را مضروب و باقی را دستگیر کردند.
2- گزارش فیلیپ، شماره 578، 1444/891.00، مورخ 7 آوریل 1928.
3- اشاره به سفر امیر امان الله خان پادشاه افغانستان است که در بازگشت از اروپا به ایران آمد و زن خود ملکه ثریا را بی حجاب در محافل می گرداند؛ این پادشاه افغانستان، حتی زودتر از همتای ایرانی خود به جاده «ترقی و پیشرفت» پا گذاشته بود؛ و سرانجام گرفتار حبیب الله بچه سقا شد. (ویراستار)
4- گزارش فرین، شماره 110، 1448/891.00، مورخ 7 ژوئن 1928.

ص:539

مسلمانان می گفتند که مواعظ ملاها شور و هیجان بیشتری نسبت به گذشته داشت و مسائل جاری چون ادعای سرکوب شیعیان عراق به دست انگلیسی ها را هم شامل می شد. در همین ارتباط، ممانعت دولت ایران از سفر مردم به عراق جالب است. گاراژدارها می گویند که دولت با این کار می خواهد که زائرین را از سفر به کربلا منصرف و راهی مشهد کند تا به این وسیله پول مردم در داخل مملکت بماند، اما دیگران انگیزه آن را مسائل سیاسی می دانند. شاید ممانعت از رفتن زائرین ایرانی به کربلا دلیل با خالصانه تر بودن عزاداری امسال مردم تبریز برای شهدای کربلا شده است. شاید هم اشتیاق ملاها برای بدست آوردن موقعیت از دست رفته شان موجب شده که شور بیشتری در مردم ایجاد کنند. بسیاری بر این باورند که خصومت آنها نسبت به رژیم پهلوی روز به روز بیشتر می شود و چنانچه حرکتی علیه این رژیم صورت بگیرد، حتی اگر فعالانه از آن حمایت نکنند، احتمالاً با آن موافق خواهند بود.»(1) در تاریخ 25 جولای 1928، فیلیپ می نویسد: «به نوبه خودم، مایلم جناح روحانیت را قدرتمند ترین عنصری بدانم که می تواند تغییری جدی در دولت ایجاد کند. به نظر من اگر روحانیت واقعاً متحد باشد، که نیست، چنان قدرتی خواهد داشت که می تواند شاه را به تغییر سیاست های مستبدانه فعلی اش وادار کند. در حال حاضر، تنها مخالفت فعالانه ای که از طرف روحانیون با دولت می شود احتمالاً به سبب نفوذ افرادی چون مدرس در جناح روحانیت... سیاستمدارانی چون تقی زاده و مصدق فعالیت هایشان را به مباحثات و استدلال های خشک در مجلس محدود کرده اند، و وقتی با سیاست های خشونت آمیز و مستبدانه، نظیر سیاست های کنونی شاه مواجه می شوند، کنج عزلت گزیده و منتظر تغییر اوضاع خواهند شد.»(2)

نشر مقالات موهن در روزنامه ها

در تابستان 1928، در طول انتخابات مجلس هفتم، روزنامه ها مقالاتی

1- گزارش فرین، شماره 45، 12/891.404، مورخ 29 ژوئن 1928.
2- گزارش فیلیپ، شماره 648، 4/891.03، مورخ 25 ژوییه 1928.

ص:540

علیه روحانیت منتشر ساختند: «روزنامه ها، که کاملاً تحت کنترل دولت هستند، هر از چند گاه مقاله ای علیه روحانیت منتشر می سازند، که می توان به دو نمونه از آنها در مقاله روزنامه ناهید اشاره کرد که ترجمه آن به پیوست ارسال می گردد. با اینکه روزنامه ها نقش بسیار مهمی در زندگی عمومی مردم ایران ایفا نمی کنند، ولی بی تأثیر هم نیستند، و با همین تأثیر ناچیزشان نیز همواره کوشیده اند نفرت از روحانیت را ترویج کنند.» مقاله مذکور با عنوان «ارزان فروشان!» در 28 آگوست 1928 در روزنامه ناهید منتشر شده بود: «عده کمی هستند که برای چند قران بهشت را، که محل آرامش ابدی مومنان و متقیان است، به دزد و راهزن و حتی زنان خیابانی می فروشند... آنها ارزان فروشند! در زمان مظفرالدین شاه فقید و پیش از آنکه قانون اساسی تصویب شود، رئیس بانک روس، که جدای از روابط سیاسی، دوستی نزدیکی هم با میرزا علی اصغر خان اتابک (صدر اعظم وقت) داشت، مترجمش را فراخواند و با ناراحتی و پریشانی بسیار سندی به دستش داد و از او خواست که با دقت آن را ترجمه کند. مترجم سند را خواند و به رئیس توضیح داد که فتوایی است که اتابک را تکفیر و او را کافر خوانده است. مدیر بانک روس از مترجمش پرسید که آیا راهی وجود دارد که بتوان این فتوای دینی را لغو کرد. جناب مدیر ارادت خود را نسبت به شخص اتابک اظهار داشت و اضافه کرد که برای صدور فتوایی خلاف آن که بر دینداری اتابک صحه می گذارد هر کاری خواهد کرد، حتی اگر به قیمت کل سرمایه بانک روس تمام شود. مترجم او را به ملایی که اعتبار بیشتری داشت ارجاع داد. مدیر بانک بلافاصله به همراه مترجمش به سمت خانه آن ملا حرکت کردند. پس از گفتگوهای اولیه قرار شد که مترجم به طور خصوصی به حضور ملا برسد و در مورد قیمت بازگرداندن دینداری اتابک تکفیر شده با او توافق کند. در ملاقات دوم مترجم و ملا نتوانستند بر سر قیمت به توافق برسند، لذا شخص رئیس بانک در جلسه ای خصوصی و در غیاب مترجم با ملا به گفتگو نشست. روز سوم، رئیس بانک مترجمش را

احضار کرد و از او خواست سندی را که مُهر چند روحانی پای آن بود قرائت کند. مترجم توضیح داد که این فتوی، حکم قبلی را نسخ می کند و اضافه کرد که در این سند جدید صدر اعظم مسلمانی پاک خوانده شده که حتی از قبل هم پاک تر است. رئیس بانک از مترجمش پرسید که به نظرش این سندِ با ارزش چقدر هزینه برداشته است. مترجم گمان می کرد که شاید به قیمت تمام سرمایه بانک تمام شده باشد و نگران بود که مبادا رئیس مجبور شود تمام دارایی های بانک را به صاحبان

ص:541

مهرها تسلیم کند، و پاسخ داد که احتمالاً هزینه گزافی بابت آن پرداخت شده است. رئیس خندید و پاسخ داد: «بله، واقعاً هزینه گزافی بود، این سند برای من و امپراطوری روس فقط چهارصد تومان آب خورد!» این یک نمونه ارزان فروشی! یک نمونه دیگر وقتی اتفاق افتاد که استقلال کشور در قالب اعطای امتیاز تنباکو به بیگانگان فروخته شد. در ارتباط با این طرح خائنانه، میرزای شیرازی، مجتهد بزرگ جهان تشیع، استعمال تنباکو را حرام اعلام کرد. وقتی این فتوی اعلام شد مردم در سرتاسر کشور از آن تبعیت کردند. احساسات دینی و وطن پرستانه بر توده مردم غالب شد. حتی یک نفر از آنها هم دست به چپق و قلیان نبرد. در همین اثنا بود که یک روز بعد از ظهر جلسه ای در اداره امتیاز تنباکو (که اکنون در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است) برگزار شد و این پنج نفر در آن حضور داشتند: آقای آرسن (که از دیکته درست آن مطمئن نیستم)، مدیر اداره امتیاز تنباکو؛ حسنعلی خان، مترجم وی؛ یک ملا و دو کارمند او، که یکی سیّد و دیگری آخوند بود. وقتی که ملا چایش را میل کرد، پیش از خوردن قهوه، قلیان خواست!! فکر می کنید این قلیان را به چه قیمتی فروخته شد؟ اسناد مربوط به امتیاز تنباکو که در وزارت خارجه [انگلستان] بایگانی است، احتمالاً نشان خواهد داد که صرف نظر از غرامت سنگینی که بعدها بابت لغو از این امتیاز پرداخت شد، نزدیک به 7400 یا 12400 تومان هم بین ملا تقسیم شد! حسنعلی خان به هر یک از دو منشی یک پاکت داد که حاوی دویست تومان پول نقد بود و با صدای بلند اعلام کرد که هر پاکت محتوی آن مقدار وجه نقد است.» در بخش پایانی می خوانیم: «یک هنرمند و یا بازیگر در آن سوی دنیا بابت بازی در یک فیلم و یا ضبط یک صفحه گرامافون میلیون ها فرانک یا دلار پول می گیرد، اما در کشور ما چنین کاری تنها چند تومان ناقابل آب می خورد! به خاطر همین عادت ما به ارزان فروشی است که اجنبی ها قمر خانم و ملوک خانم (دو خواننده زن) را فریب داده و به قیمتی ناچیز صدایشان را ضبط کنند. با این حال، مقالاتی که ما در این باره منتشر ساختیم به آنها خیلی کمک کرد، و

بعدها چندین هزار تومان به این هنرمندان پول دادند. ولی نبی زاده، فرزند یکی از علمای عالی رتبه ما... با عبا و قبا و عمامه و نعلین کنار دستگاه حبس صوت ایستاد و ساعت ها صدای الاغ و سگ و حیوانات دیگر و جیغ و داد زن زائو را درآورد. او همه این کارها را فقط در قبال گرفتن دوازده تومان از یک پسر بچه یهودی، آنهم با دادن رسید، انجام داد. باید

ص:542

به این ارزان فروشی ها خاتمه بدهیم.»

در همین شماره روزنامه ناهید یادداشت بدون امضایی تحت عنوان «نامه ای به سردبیر» منتشر شده بود. در ترجمه این نامه می خوانیم: «تفسیر صائب شما از گفته امام علی مبنی بر اینکه «فرزندانتان را آنگونه که خود تربیت شده اید، تربیت نکنید، زیرا آنها در زمان متفاوتی متولد شده اند» تأثیر نشاط آوری بر این جامعه کسل و خواب آلود ایجاد کرده است. زیرا تا به امروز شاهد بوده ایم که دلیل اصلی پس رفت و بدبختی این عده از مسلمانان این است که به دستورات رهبران واقعی دینشان عمل نمی کنند. عده ای انسان جاه طلب و بدنیّت در کسوت ملا، آشکارا بر خلاف موازین مقدس دین ما، با تفاسیر جزمی شان از احادیث پیامبر توده مردم را گمراه کرده اند. آنها باعث عقب افتادگی ما شده اند و این در حالی است که تمدن به سرعت در حال پیشرفت است... در نتیجه، امروزه در مقایسه با سایر ملل ما فاقد همه وسایل زندگی و یک خلق و خوی والا هستیم، و از حیث توان و عمل حتی از جامعه یهودی هم عقب تریم. حتماً تأیید خواهید کرد که اگر نبود تعلیمات واهی و بی فایده عده ای انسان خودخواه، دلیلی نداشت که پیروان چنین دین پرآوازه ای که از تعالیم متعالی و عالیترین و کامل ترین دستورات آسمانی بهرمند است از علم، مهارت و ثروت محروم بمانند. از شما می خواهم که از انتشار چنین حقایقی برای آگاه کردن افکار عمومی دست نکشید... سخنانم را با شعر زیر به پایان می برم: «عمامه وسیله ایست برای برداشتن کلاه مردم، و تا زمانی که آخوندها مجبور نشوند کلاه سرشان بگذارند، هیچ کس در امان نخواهد بود.»»»(1)

دستگیری و تبعید مدرس و ناآرامی در تبریز

مجلس هفتم در 5 اکتبر 1928 کارش را آغاز کرد. پس از آن، روند حوادث سریع تر شد. تریت در گزارشی مورخ 18 اکتبر 1928 دستگیری مدرس را گزارش می کند: «چند روز پیش مدرس، یکی از نمایندگان با نفوذ مجلس ششم

دستگیر شد، و تا آنجا که خبر داریم همچنان در زندان به سر می برد. برخی می گویند که احتمالاً تبعیدش می کنند یا

1- گزارش تریت و ضمیمه، شماره 739، 4/891.405، مورخ 16 ژانویه 1929.

ص:543

بلای بدتری سرش می آورند. برخی دلیل دستگیری اش را این مسئله می دانند که اخیراً با انتشار یکی از «شب نامه های» مشهور شاه و دولت را از جنبه های مختلف، به خصوص نحوه برگزاری انتخابات اخیر، شدیداً مورد انتقاد قرار داده است. سفیر کبیر ترکیه که یکی از این شب نامه ها را دیده بود به من گفت که محتوای آن بسیار شدیداللحن است. یک وقت هم شایع شد که مصدق و تقی زاده نیز به سرنوشتی مشابه دچار شده اند، ولی معلوم شد که صحت نداشته است، اگرچه شایعات فوق چندان هم قوی نبود.»(1) فرین در گزارشی تحت عنوان «ناآرامی در تبریز» در 22 اکتبر 1928 از آشوب و دستگیری ملاهای با نفوذ شهر سخن می گوید: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که در پی اجرای قانون جدید خدمت وظیفه اجباری ناآرامی اندکی در تبریز به وجود آمد. بنا بر گزارش حسنعلی خان آصف، کارمند کنسولگری تبریز، اعلامیه سربازگیری در بعد از ظهر 12 اکتبر در این شهر پخش شد. صبح روز بعد بازارها تعطیل شد و مردم در یک مسجد تجمع کردند و عده ای هم در بیت مجتهدین، میرزا صادق آقا و حاجی میرزا عبدالحسن آقا، بزرگان دینی تبریز، گرد هم آمدند. تلگرام های زیادی در مخالفت با سربازگیری و همچنین کلاه پهلوی و پیشنهاد کشف حجاب زنان به تهران ارسال شد. در 14 اکتبر، عده ای از مردم به سمت قرارگاه سربازگیری به راه افتادند که نیروهای قشون با شلیک هوایی جمعیت را متفرق ساخت. در 17 اکتبر، عده دیگری به سمت کنسولگری روسیه حرکت کردند، که هدفشان مشخص نبود، ولی ظاهراً قصد داشتند خود را تحت حمایت روس ها قرار دهند. شلیک چند گلوله هوایی کافی بود تا این جمعیت نیز متفرق شود. همان شب مجتهدین فوق و تجار بانفوذ شهر، از جمله کرباسی، وانامیکر(2) تبریز، دستگیر شدند. در 18 اکتبر، بازار کارش را از سر گرفت و به نظر می رسید که حرکت مردم خاتمه یافته است. مردم تبریز غیر مسلح هستند، و نیروهای نظامی مستقر در این شهر پرشمار و کارآمدند. بنابراین گمان نمی رود که شورشی جدی شروع شود.» فرین می افزاید:

«اوضاع تهران آرام است، هر چند که بازاریان از قانون سربازی و اصلاح لباس بد می گویند، و ده روز پیش، سید حسن

1- گزارش تریت، شماره 697، 1456/891.00، مورخ 18 اکتبر 1928.
2- تبعید مدرس به عراق شاید در حد شایعه بوده است. (ویراستار)

مدرس(1)، یکی از ملاهای شهر و نماینده سابق مجلس، به اتهام آشوبگری دستگیر و به عراق تبعید شد. او در سال 1924 در برابر جنبش جمهوری خواهی جانب سلطنت طلبان را گرفت. حدود 10000 نیروی نظامی در تهران مستقر هستند که می توانند هرگونه مخالفت علنی با دولت را به سرعت سرکوب کنند.»(2) در 26 نوامبر 1928 تریت می افزاید: «در مورد ناآرامی ها مطلع شدیم که از زمان ارسال گزارش شماره 20 آقای فرین به تاریخ 22 اکتبر 1928، اتفاق مهمی نیفتاده است. مخالفت با سربازگیری همچنان ادامه دارد، ولی به حدی نیست که موجب ناآرامی شود.»(3)

همانطور که در بالا اشاره شد، کنسول فولر از مخالفت مردم با تخریب یک گورستان در رشت خبر داده بود. با فرا رسیدن دسامبر 1928 اوضاع به کلی تغییر کرده بود. حسنعلی آصف در تاریخ 6 دسامبر 1928 از تبریز به فرین می نویسد: «سیاست کلی شهرداری تعریض خیابان های شهر است. کار ساخت خیابان بسیار عریضی آغاز شده است که از مسجد آجری (درست رو به روی باغ ملی ایران) شروع می شود و درست به سمت بازار کشیده می شود، و بخشی از بازار را تخریب می کند و خدا می داند که به کجا ختم شود. همچنین قرار است بزرگراه ششکلان نیز تعریض شود و از باغشاه عبور کند. خیابان های دیگری هم قرار است تعریض شوند. ملاهای شهر می ترسند که اعتراضی بکنند. گورستان گجیل(4) (که بخش وسیعی از این منطقه را به خود اختصاص داده است) صاف شده و بقایای مردگان به اطراف پراکنده شده است. گفته می شود که قرار است در این مکان یک باغ ملی بنا شود.»(5) در 20 دسامبر 1928، آصف در نامه دیگری به فرین می افزاید: «مسجد آجری که رو به روی باغ ملی ایران قرار داشت یادتان هست: همین اخیراً شهرداری آن را خراب کرد تا جاده بسازد. چندین مسجد دیگر هم برای ساختن جاده ویران شده اند. می دانید که قبلاً کسی نمی توانست دست به تخریب مساجد بزند.»(6)

1- تبعید مدرس به عراق شاید در حد شایعه بوده است. (ویراستار)
2- گزارش فرین، شماره 20، 1257/891.00، مورخ 22 اکتبر 1928.
3- گزارش تریت، شماره 710، 1458/891.00، مورخ 26 نوامبر 1928.
4- این قبرستان از گورستانهای قدیمی است که به مدفن عرفا شهرت داشته است.
5- یادداشت فرین، شماره 2/891.405، مورخ 14 دسامبر 1928.
6- نامه آصف به فرین، بایگانی کنسولگری تهران، فایل شماره 800، مورخ 20 دسامبر 1928.

ص:545

پیش زمینه «اصلاح لباس»

رژیم پهلوی برای کاهش قدرت روحانیت برنامه «اصلاح» لباس را آغاز کرد، که بر اساس آن مردان باید به جای پوشش سنتی ایرانی کت به تن می کردند و «کلاه پهلوی» بر سر می گذاشتند و زنان نیز ملزم بودند پوشیه هایشان را کنار بگذارند. با آغاز کار مجلس هفتم در 5 اکتبر 1928 به دستور رضا شاه، تریت گزارش داد که «به جز تعدادی ملا، تمام نمایندگان و ایرانی ها، و همینطور همه کارکنان خارجی دولت، کلاه پهلوی بر سر گذاشته و کت به تن کردند.» با اینکه ظاهراً رضا شاه به تقلید از آتاتورک دست به چنین اقدامی زده بود، حتی سفیرکبیر ترکیه هم برخی از این اقدامات را بی منطق می دانست: «اگر شاه و وزرای کابینه، به غیر از وزیر پست و تلگراف که مریض بود، اوایل هفته گذشته برای دیدن مسابقات اسبدوانی تهران را به مقصد دشت ترکمن ترک نمی کردند، شاید شاهد تحولات بیشتری در عرصه سیاست داخلی بودیم. شاه و همراهانش هم اینک به تهران بازگشته اند. ژنرالی که مسئول مسابقات اسبدوانی بود از تمام نمایندگان دیپلماتیک برای دیدن این مسابقات دعوت کرده بود، ولی فقط سفیرکبیر ترکیه و یکی از وابستگان سفارت فرانسه توانستند در این مراسم شرکت کردند. سفیر کبیر ترکیه در توصیف این مسابقات آن را بسیار جالب و تماشایی خواند، ولی اضافه کرد که جایگزین شدن لباس سوارکاران حرفه ای به جای لباس های رنگارنگ ترکمن از جذابیت این مسابقات کاسته بود، که البته مسلماً منظورش اشاره به اشتیاق رضا شاه به مسئله اصلاح «لباس» بود.» در همین گزارش تریت می افزاید: «اوایل سپتامبر، سردبیر روزنامه ستاره ایران مقاله ای تحت عنوان «جایگاه زنان در جامعه» منتشر ساخت که به خوبی اوضاع کنونی ایران را منعکس می ساخت. موضوع مقاله این بود که تا همین اواخر زنان ایران جزئی از اسباب منزل تلقی می شدند. سردبیر اصلاحاتی را

که به تازگی شروع شده بود تحسین کرد؛ اصلاحاتی که به زنان اجازه می داد به تماشاخانه بروند، در خیابان با مردان صحبت کنند، و در کالسکه های رو بسته سوار شوند. اصلاحاتی که بدان اشاره شد، و باید از آن به عنوان اصلاحات تاریخ ساز یاد کرد، به دستور ژنرال محمد خان [درگاهی]، رئیس نظمیه تهران به مورد اجرا گذاشته شده است. طبق دستورات رئیس نظمیه جایگاه مخصوص زنان در وسائط نقلیه عمومی، تماشاخانه ها و رستوران ها و غیره حذف می شود. همچنین حضور زنان بدون «پوشیه»

ص:546

در اماکن عمومی ایرادی ندارد. به نظر می رسد که این اقدام که جهت مدرن سازی صورت می گیرد تا کنون در سایر ایالات بُردی نداشته است، و در واقع مردم با ظنّ و تردید به این اصلاحات می نگرند. بالعکس در تهران، نتیجه این اقدامات روز به روز آشکار تر می گردد. این روزها زنان بیشتری در خیابان ها و حتی در کافه ها دیده می شوند و بسیاری از آنها پوشیه را که پیش از این نوعی ماسک بود، به عنوان زینت استفاده می کنند. یک روز پس از انتشار دستورالعمل های فوق، یک خانم ایرانی به همراه چند نفر از کارمندان سفارت آلمان به پیک نیک رفت.»(1) در 20 نوامبر 1928، مهدی قلی هدایت، رئیس الوزرا، طی نطقی برنامه دولت را اعلام کرد: «رئیس الوزرا همچنین از پیشنهاد لوایحی در ارتباط با اصلاحات متعدد سخن گفت. سفارت این موارد را از نزدیک پیگیری کرده و نتایج را فوراً به وزارت خارجه اطلاع خواهد داد.»(2)

کنسول فرین در تاریخ 30 نوامبر 1928، در گزارشی تحت عنوان «تغییر مد در ایران» اصلاح لباس را چنین توصیف می کند:

در چند ماه گذشته پیشرفت قابل توجهی در جا انداختن کلاه «پهلوی» دیده می شود، کلاه استوانه ای شکل لبه داری که قرار است جایگزین دستارهای سنتی و کلاه های بی لبه و عمامه مسلمانان شود. تاکنون کلاه مذکور اجباری نشده است، و به سر کردن این کلاه تنها برای کارمندان دولت اجباری است، ولی دولت می کوشد مردم را به پوشیدن آن ترغیب کند و گاه پلیس اقدامات مجدانه تری در این ارتباط انجام می دهد. به عنوان مثال، اخیراً آشپز یک تبعه خارجی را در خیابان گرفتند و مجبورش کردند از کلاه فروشی یک کلاه «پهلوی» بخرد. این سفارتخانه نیز مطابق خواست دولت، خدمه و نگهبان هایش را به کت های کوتاه ملبس کرده که جایگزین کت های بلندی شده که شبیه به کت های «شاهزاده

آلبرت» بود. تاکنون هیچ یک از ملاها وادار به پوشیدن این کلاه و کت نشده اند و گفته می شود که آنها از فرمانی که به گمان خیلی ها به زودی منتشر می شود و پوشیدن لباس مورد نظر را برای همه ایرانی ها اجباری می کند مستثنی هستند. همانطور که در

1- گزارش تریت، شماره 697، 1456/891.00، مورخ 18 اکتبر 1928.
2- گزارش تریت و ضمیمه، شماره 719، 1460/891.00، مورخ 7 دسامبر 1928.

ص:547

گزارش شماره 20 کنسولگری تبریز در 22 اکتبر 1928 گزارش شده است، اخیراً مردم این شهر که در مخالفت با قانون سربازگیری دست به تظاهرات زده بودند به پوشیدن این کلاه نیز اعتراض کردند. این حرکت که گفته می شود به تحریک ملاها آغاز شده بود به سرعت سرکوب شد و تعدادی از ملاهای برجسته دستگیر و برخی از آنها به کردستان تبعید شدند. مدیر ایالتی مالیه های تبریز، که هم اینک در تهران به سر می برد، مدعی است که الان تمام مردان تبریز، چه مسیحی و چه مسلمان، کلاه [پهلوی] و کت کوتاه به تن می کنند. گزارش شده است که استاندار خراسان [محمود جم] با صدور دستوری تمام کلاه دوزها را از دوختن «کلاه» بی لبه و تمام خیاطی ها را از دوختن کت های بلند منع کرده است، به این امید که بتواند در آرامش این پوشش جدید را جا بیندازد. در اصفهان، که اخیراً در تعطیلات آخر هفته با هواپیما به آنجا سفر کرده بودم، کمتر کسی کت و کلاه جدید پوشیده بود، قبا و عبا همچنان پوشش غالب مردم است؛ اما خبردار شده ام که در شیراز اجبار مردم برای پوشیدن لباس های جدید منجر به شورش کوچکی شده است، و اینکه عرب های محمره نیز علیه تغییرات اخیر دست به شورش زده بودند که سرکوب شد. شاه که اکنون در حال دیدار از جنوب کشور است، در نطق 27 نوامبرش برای جمعی در بوشهر، از اینکه تمام حضار، به غیر از ملاها، لباس پهلوی پوشیده اند اظهار خوشنودی کرد. از وضعیت لباس در شهرهای کوچکتر خبری نداریم، ولی گمان می رود که مردم این شهرها در برابر این تغییرات تا حدودی مقاومت نشان می دهند. همزمان با تغییر لباس مردان، برای ترغیب زنان مسلمان به کنار گذاشتن پوشیه نیز تلاش می شود. زنان تهرانی عموماً پوشیه هایشان را کنار گذاشته اند ولی همچنان چادر به سر می کنند تا اندامشان را بپوشانند. در تبریز نیز زنان پوشیه هایشان را کنار گذاشته اند، اما با چادر نقابی پارچه ای هم می پوشند که صورتشان را

پنهان و قیافه شان را شبیه به یک توکای سیاه نوک دراز می کند. در اصفهان، زنان سالخورده هنوز علاوه بر پوشیدن چادر پوشیه سفید بلندی روی صورتشان می اندازند، که جلوی چشمانش باز است تا بیرون را ببیند. به نظر می رسد که دولت ایران گمان می کند که تغییر لباس شخصیت شهروندانش را نیز تغییر می دهد، و در نتیجه آنها را برای انجام اصلاحات دیگر آماده تر می کند، و به ص

548:

ویژه اینکه از نفوذ ملاها، که قشر مرتجع ایران هستند، کاسته می شود. با این حال، خارجیان شک دارند که آیا دولت دست به اقدام عجولانه ای نزده و با این کار خطر بر هم زدن تعادل جامعه را به جان نخریده است. موضع دولت نسبت به عنصر دینی سابقاً بسیار قدرتمند روز به روز تحریک آمیز تر می شود و با اینکه ملاها در حال حاضر منفعل به نظر می رسند، ولی هنوز کاملاً مغلوب نشده اند. ظاهراً زمام مطلق ارتش در اختیار شاه است و کاری از دست ملاها و شهروندان غیرمسلح در مقابل آن برنمی آید؛ اما قانون سربازگیری در بیشتر نقاط کشور به طور جدی به مورد اجرا گذاشته شده است، بدون اینکه به باورهای دینی و سایر عقاید این سربازها توجه شود. سربازانی که از طبقات پایین تر جامعه هستند هنوز کاملاً از قید عقاید دینی رها نشده اند. زمانی که چنین افرادی وارد ارتش می شوند، ممکن است از وفاداری همقطارانشان بکاهند و در عرصه نظامی بذر آشوب بکارند. عملکرد دولت به گونه ای است که گویی هیچ ترسی از این چیزها ندارد و شاید اطمینان به نفسش هم درست باشد، ولی اوضاع طوری است که مسلماً چیزهای جالبی ممکن است اتفاق بیفتد.(1)

همانطور که فرین اشاره کرده بود، این «اصلاحات» مخالفت مردم را برانگیخت. تریت در گزارشی مورخ 26 نوامبر 1928 سفر شاه به خوزستان را شرح می دهد: «منابع موثق گزارش کرده اند که استقبال از شاه در تمام طول سفرش تا به امروز رضایت بخش بوده است. عشایر خوزستان با حضور پرتعدادشان در همه نقاطی که کاروان سلطنتی در طول مسیر می ایستاد تا شاه با عشایر صحبت کند از او استقبال کردند و تا کنون هیچ رخداد ناخوشایندی رخ نداده است. با وجود این، به طول انجامیدن سفر شاه حدس و گمان های بسیاری را درباره دلایل آن در پی داشته است. (وقتی تهران را ترک می کرد، گمان می رفت سفر او تنها دو هفته طول بکشد.) برخی گزارش ها حاکی از آن است که ناآرامی در روستاهای شمال غرب اهواز، در نزدیکی مرز عراق، دلیل طولانی شدن سفر شاه بوده است. روزنامه های تهران خبری در این باره منتشر نساخته

اند، ولی اطلاعات واصله از منابع موثق چنین ناآرامی هایی را تأیید می کند. خبرچین های ایرانی می گویند

1- گزارش فرین، شماره 13، 6/891.4051، مورخ 30 نوامبر 1928.

ص:549

که دردسرها به دلیل تحریک اعراب است، اما خارجی ها گمان می کنند که اصلاحات یا مالیات سبب بروز چنین مشکلاتی شده است. در ارتباط با موضوع اخیر معلوم شده است که یکی از مأموران وزارت مالیه به قتل رسیده، ولی تا کنون جزئیات این قضیه گزارش نشده است. در عین حال، ظاهراً اوضاع بهبود یافته است زیرا طبق گزارش ها شاه دارد وارد بوشهر می شود. هنوز معلوم نیست که آیا شاه از بوشهر به بلوچستان می رود و یا راهی شیراز و اصفهان می شود.»(1) در 9 دسامبر 1928، تریت اطلاعات بیشتری در این باره می دهد: «در گزارش شماره 710 سفارت، مورخ 26 نوامبر گذشته، در صفحه 4 گزارش شد که احتمالاً شورش و ناآرامی عشایر دلیل طولانی شدن سفر شاه به اهواز و مناطق اطراف آن باشد. اکنون احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که اطلاعات محدودی در اینباره به دست آورده ام. بنا بر اخبار یک منبع موثق تعدادی از مردم مشهور به اعراب هور، که حول و حوش روستای هویزه در غرب اهواز و در نزدیکی مرز عراق زندگی می کنند، سر به شورش برداشته اند، و دلیل اصلی نارضایتی آنها مالیات و تحمیل لباس جدید بوده است. یک یگان نظامی کوچک به راحتی شورش را سرکوب و می گویند که شاه شخصاً فرمان مجازات عوامل آن را صادر کرد.»(2)

کنسول فرین در یادداشتی مورخ 14 دسامبر 1928 می نویسد: «در ارتباط با گزارش شماره 13 کنسولگری با عنوان «تغییر مد در ایران»، گمان می رود نامه ای که در ادامه می آید، برای وزارت خارجه جالب توجه باشد. حسنعلی خان آصف، کارمند کنسولگری تبریز، این نامه را نوشته است.» تاریخ نامه آصف 6 دسامبر 1928 است: «عناصر مذهبی همگی اعتبار و نفوذ گذشته شان را از دست داده اند، و دیگر اهمیتی ندارند. بسیاری از ملاها کلاه پهلوی بر سر می گذارند. دو روز پیش دولت تمام خیاط های شهر را احضار کرد و به آنها دستور داد در دوختن کت کوتاه و شلوار و غیره برای ملاها عجله کنند. اکنون تقریباً همه کلاه پهلوی می پوشند و سربازگیری هم به خوبی پیش می رود.» آصف می افزاید: «دیروز برای اولین بار در تاریخ آذربایجان، زنان رسماً

اجازه یافتند به تماشاخانه بروند. در باغ ملی ایران فیلمی مخصوص بانوان به نمایش گذاشته شد و با

1- گزارش تریت، شماره 710، 1458/891.00، مورخ 26 نوامبر 1928.
2- گزارش تریت، شماره 723، 1459/891.00، مورخ 9 دسامبر 1928.

ص:550

اجازه مقامات مربوطه تعداد زیادی از زنان شهر به تماشای این فیلم نشستند. اینجا همه چیز دارد از قید تعصبات آزاد می شود. به نظر می رسد که دولت دارد به کلی از سیاست منزوی ساختن زنان دست می کشد.»(1) در 20 دسامبر 1928، آصف می افزاید: «چند روز پیش مقامات رسمی نمایشی را در سالن تأتر ایران به نمایش گذاشتند. هدف از این کار جمع آوری پول برای ساخت بیمارستان زنان بود. زنان هم اجازه یافتند به دیدن این نمایش بیایند. صندلی های بالا برای زنان و صندلی های پایین برای مردان بود. بنابراین می توانید تصور کنید که اینجا چقدر از قید تعصبات آزاد شده اند.»(2) تریت در گزارش خود در 21 دسامبر 1928 می نویسد: «خانم روث وودسمال از انجمن مسیحی زنان جوان آمریکا، اخیراً چهار هفته را برای بازدید از تهران و سایر مناطق ایران صرف کرده است، و از طرف بنیاد لورا اسپلمن راکفلر شرایط اجتماعی ایران را مطالعه می کند. خانم وودسمال اکنون در مسیر سفرش به هند و افغانستان وارد بوشهر شده است. تحقیقات خانم وودسمال اساساً حول محور جایگاه زن در جامعه مدنی ایران می گردد. او کلاً به این نتیجه رسیده است که زن ایرانی اصالتاً به دنبال آزادی از قیود است، و اینکه مسئله اصلاحات در ایران را تحسین می کند.»(3)

«قانون وحدت لباس»

فرین در گزارشی با عنوان «اصلاح لباس در ایران» در 28 دسامبر 1928 می نویسد:

ماجرای ««کلاه پهلوی»»، سرپوش جدید مردم ایران، در گزارش کنسولی شماره 13 به تاریخ 30 نوامبر 1928 و گزارش شماره 54 به تاریخ 27 دسامبر 1928 [دریافت نشده است] شرح داده شد. وضعیتی که در آن گزارش ها بدان اشاره شده است نتیجه توصیه های ملوکانه و سرمشق دادن مقامات است؛ قبلاً کلاه جدید به همراه کت کوتاه تنها برای کارمندان کشوری اجباری بود. اکنون مجلس

قانونی را به تصویب رسانده است (27 دسامبر 1928) که بر اساس آن لباس پهلوی تا 22 مارس 1929 در تمام شهرها و تا 22 مارس 1930 در تمام مناطق غیرشهری

1- یادداشت فرین و ضمیمه، 2/891.405، مورخ 14 دسامبر 1928.
2- نامه آصف به فرین، بایگانی کنسولگری تهران، فایل شماره 800، مورخ 20 دسامبر 1928.
3- گزارش تریت، شماره 728، 193/891.002، مورخ 21 دسامبر 1928.

ص:551

اجباری می شود. ترجمه این مصوبه به پیوست ارسال می گردد. تخلف از این قانون مستوجب مجازات است که در شهرها بابت هر مورد تخطی 1 تا 5 تومان جریمه و یک روز تا یک هفته زندان در نظر گرفته شده است. در روستاها مجازات به حبس ختم می شود. مباحثات نهایی بر سر مسئله تعیین مصداق اولین تخلف و موارد بعدی تخلف از این قانون به جایی نرسید و پاسخ مناسبی به آن داده نشد؛ ظاهراً یک مرد شهری هر بار که بدون لباس فوق در خیابان ظاهر گردد ممکن است جریمه و زندانی شود و یک مرد روستایی نیز ممکن است به دلیل تمرد از پوشیدن چنین لباسی مکرراً به زندان بیفتد. هیچ یک از شهروندان مذکر از این مجازات ها مستثنی نیستند به جز هشت گروه مشخص از روحانیون و نظامیان و سایر مقاماتی که یونیفورم آنها، متناسب با جایگاهشان، مشابه یونیفورمی است که در اروپا پوشیده می شود. کلاه مردانه ای که بر سر گذاشتنش الزامی شده است، همان «کلاه» نمدی سابق است، که خارجی ها به اشتباه آن را «فز» می خوانند، یعنی کلاه استوانه ای شکل کوچک نمدی با یک لبه مسطح کوچک در جلو بسیار شبیه به کلاه راننده تراموای شهری در آمریکا می ماند. «کلاه» همیشه مشکی بود، ولی «پهلوی» می تواند هر رنگی داشته باشد، مثلاً خاکستری، حنایی و خاکی که رایج ترین رنگهاست. «پهلوی» را نیز همانند «کلاه» هم در داخل و هم در خارج از اماکن بر سر می گذارند، زیرا دور از ادب است که به غیر از اتاق خواب در اماکن دیگر با سر برهنه حاضر شد، این در حالی است که عده ای تجددگرا گاه کلاهشان را بر می دارند و موهایشان یا سر طاسشان پیدا می شود. قانون به همراه کلاه جدید پوشیدن کت کوتاه اروپایی را نیز الزامی کرده است؛ این کت جایگزین قبایی می شود که پیش از این مد بود. همچنین «عبا»ی شرقی را هم از مد می اندازد که پیش از این سنت گرایان افراطی و خصوصاً سیدها می پوشیدند. این عده نیز حالا باید

مثل شهروندان دیگر لباس بپوشند، با این استثناء که سیدها اجازه دارند نوار سبزرنگی دور کلاهشان ببندند تا نشان بدهند که سید هستند، و یا حتی کلاه سبز به سر کنند که در ایران آن معنایی را ندارد که در اروپا دارد. مخالفت با تغییر لباس اساساً از طرف جامعه روحانیت بود، که به نظر می رسد آنها را حسابی ترسانده اند و با مستثنی کردن مجتهدین و ملاهای کاملاً شناخته شده و مجبور

ص:552

کردن ملاهای خودخوانده و نادرست که تعدادشان هم کم نیست با پوشیدن این لباس، قدری آنها را تسکین داده اند. از قرار معلوم، پیش از این رسم بود که طلاب فقه و اصول و علوم دینی می توانستند پارچه سفید رنگی دور سرشان بپیچند و خود را ملا بخوانند. اکنون برای به دست آوردن چنین عنوانی آنها هم باید مثل هر داوطلب دیگری که می خواهد وارد یک حرفه علمی شود امتحان بدهند و عمامه را تنها استادان دینی واقعی می توانند بر سر طلاب بگذارند. علاوه بر این، قرار است تعداد ملاها در هر محله محدود به نیاز آن محله شود. بدین طریق اسلام پاک سازی شده و احتمالاً با حذف جماعت روحانی زالوصفتی که شکایت مردم از آنها مدام و جدی بوده است قوت نیز می گیرد.

فرین ادامه می دهد:

شایع شده است که اصلاح لباس به زودی شامل حال جنس لطیف نیز خواهد شد و مجلس با تصویب قانونی زنان مسلمان را ملزم می سازد چادر سیاه رنگشان را که خارج از خانه با آن صورت و اندامشان را می پوشانند، کنار بگذارند. در تهران بیشتر زنان داوطلبانه پوشیهشان را کنار گذاشته اند، ولی در مناطق کمتر مترقی هنوز هم از این پوشیه ها استفاده می شود. پوشیدن لباس اروپایی زیر چادر امری معمول است، لذا اگر قرار شود زنان لباس غربی بپوشند، فقط کافیست که چادرشان و در برخی نقاط پوشیه شان را بردارند. همزمان با تغییر لباس، تفکیک جنسیتی نیز کنار گذاشته شده است و زنان مسلمان تهران، تبریز و اصفهان حداقل اجازه یافته اند به سینما بروند و یا در پارک ها و اماکن عمومی حضور یابند، هر چند در حال حاضر آنها در سینما و تئاتر می بایست جدای از مردان بنشینند. حرمسراها نیز رونق گذشته را ندارد و گفته می شود ممکن است قانون منع چند همسری نیز در دستور کار مجلس قرار بگیرد.

فرین گزارشش را اینچنین به پایان می برد: «به نظر می رسد که دولت ایران این لباس جدید و هم اینک اجباری را نشانه ای بیرونی و آشکار از تغییر درونی تلقی می کند، و آن را اولین گام مهم در مسیر مصطفی کمال پاشا می داند، که

رضا شاه آشکارا راه او را دنبال می کند. ظاهراً گمان می شود که پوشیدن کت و به سر کردن کلاه لبه دار به جای ردای بلند، مردم را برای قبول سایر نوآوری هایی که روزنامه ها، احتمالاً به اشاره شاه،

ص:553

تبلیغ می کنند، آماده تر ساخته است.

این بدعت ها شامل به کار گرفتن حروف لاتین، جدایی کامل دین از سیاست، مدرن سازی روابط عشقی و سنت های ازدواج و غیره می شود.

حتی این شایعه که شورشیان مرتجع امیر افغانستان را که دست به شکستن سنت ها زده بود در یک قلعه محاصره کرده اند از شور و اشتیاق اصلاح طلبان ایرانی نکاسته است. آنها ویران کردن بی دردسر یک مسجد را در تبریز به منظور کشیدن خیابان نشانه ای از تغییر اساسی زمانه می دانند.»

فرین به پیوست همین گزارش ترجمه چهار ماده از قانون وحدت لباس را ضمیمه می کند که در 28 [=27] دسامبر 1928 در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده بود: ماده اول: «کلیه اتباع ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند، در داخله مملکت مکلفند که ملبس به لباس متحدالشکل بشوند و کلیه مستخدمین دولت، اعم از قضایی و اداری، مکلف هستند در موقع اشتغال به کار دولتی به لباس مخصوص قضایی یا اداری ملبس شوند. در غیر آن موقع باید به لباس متحدالشکل ملبس گردند.» ماده دوم: «طبقات 8 گانه ذیل از مقررات این قانون مستثنی هستند: اولاً مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلّم که اشتغال به امور روحانی داشته باشند. ثانیاً مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از برآمدن از عهده امتحان معینه. ثالثاً مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان اهل سنت اجازه فتوا داشته باشند. رابعاً پیشنمازان دارای محراب. خامساً محدثین که از طرف دو نفر مجتهدین مجاز، اجازه داشته باشند. سادساً طلاب مشتغلین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند. سابعاً مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی. ثامناً روحانیون غیرایرانی مسلم.» ماده سوم: «متخلفین از این قانون درصورتی که شهرنشین باشند، به جزای نقدی از یک تا پنج تومان و یا به حبس از یک تا هفت روز و درصورتی که شهرنشین نباشند، به حبس از یک تا هفت روز به حکم محکمه محکوم خواهند شد.» وجوه جرائم مأخوذه از اجرای این ماده در هر محل توسط بلدیه آنجا مخصوص تهیه لباس متحدالشکل برای مساکین آن محل خواهد بود. ماده چهارم: «این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین 1308 و در خارج از شهرها

در حدود امکان عملی شدن آن، به شرطی که از اول فروردین 1309 تجاوز نکند، به موقع اجرا گذارده خواهد شد و دولت مامور تنظیم نظامنامه و اجرای

ص:554

این قانون می باشد.»(1)

تریت در گزارش مورخ 5 ژانویه 1929 حادثه زیر را توصیف می کند: «بعد از ظهر اول ژانویه، یکی از کارمندان مسن سفارت آلمان که «کلاه» بر سر داشت، در خیابان کوچک کنار سفارت خانه قدم می زد که یک مأمور نظمیه او را صدا کرد. کارمند به سمت مأمور رفت، و مأمور فقط از محل کارش پرسید و سپس بدون هیچ سؤال و یا توضیح دیگری با باتوم به جانش افتاد. وقتی مرد مسن نزدیک بود از هوش برود، مأمور نظمیه او را به زندان برد. از آن شب هنوز موفق به دیدار کنت شولنبرگ [وزیرمختار آلمان] نشده ام، ولی او هنوز موفق نشده است کارمندش را از زندان آزاد کند. وزیرمختار به شدت عصبانی بود. وی می گفت که مستخدمش به هیچ وجه از فرمان مأمور سرپیچی نکرده است، و مصرانه به مقامات گفته بود که پاسخ آن مرد سالخورده مبنی بر اینکه کارمند سفارت آلمان است باید نداشتن لباس متحد الشکل را توجیه، و از ضرب و شتم بی جهت او جلوگیری می کرد. کُنت شولنبرگ از ماجرایی که پیش آمده استنباط می کند که دولت با تشویق پلیس به زیاده روی تلاش می کند کلاه پهلوی و غیره را بر مردم تحمیل کند، و همچنین پیش بینی می کند که پیش از جا افتادن قطعی و کامل این اصلاحات حوادث بیشتری رخ خواهد داد. وزیر مختار آلمان به هنگام نقل این ماجرا برای من گفت که قصد دارد مراتب اعتراض شدیدش به سوء استفاده از قدرت را به اطلاع آقای تیمورتاش برساند و اضافه کرد که می خواهد صراحتاً به او بگوید که اقداماتی از این دست با هیچ منطقی نمی تواند به مردم اطمینان بدهد که ایرانی ها [دولت] می توانند نظم را در خانه خود حفظ کنند. او همچنین گفت که اگر قضیه جدی دیگری در تابستان سال گذشته رخ نداده بود، شاید می توانست در مورد این ماجرا طور دیگری فکر کند. این بار یک مأمور امنیه وارد ساختمان ییلاقی سفارت آلمان شده و با کشیدن اسلحه خواستار تحویل یکی از کارمندان سفارت شده بود که نامش در فهرست سربازگیری دولت بود. (مأمور فوق را خلع سلاح و با زور از مجموعه بیرون انداخته بودند.) کُنت گفت که در قبال ماجرایی که در تابستان اتفاق افتاد کاملاً رضایتش را جلب کردند، و در مقابل التماس مقامات ایرانی قول داده بود که چیزی در این باره

1- گزارش فرین و ضمیمه، شماره 20، 7/891.4051، مورخ 28 دسامبر 1928.

ص:555

نگوید، ولی حادثه اخیر دیگر هیچ بهانه ای برایش نگذاشته است که آن را علنی نکند. سایر سفارتخانه ها نیز در چهار ماه گذشته برای پیشگیری از وقوع چنین حوادثی به مستخدمانشان اجازه داده اند که «کلاه» و کت های بلند قدیمی شان را کنار بگذارند و کلاه پهلوی و کت متحدالشکل معمول را بر تن کنند. مستخدمین این سفارتخانه نیز ملبس به لباس متحد الشکل مدرن شده اند.»(1)

محدود کردن نفوذ روحانیت

در 16 ژانویه 1929، تریت در گزارش خود در مورد قانون لباس این چنین اظهارنظر می کند:

حضرت اشرف تیمورتاش اخیراً در گفتگو با وزیر مختار آلمان اظهاراتی ایراد کردند که کاملاً هدف و حدود این قانون را روشن می سازد. از این قرار که: «ما می خواهیم روحانیت را به بیرون از خانه هایمان برانیم، کسانی که ماسک روحانیت بر چهره می زنند حذف کنیم، با حذف لباس های متنوعی که به جای تقویت هویت ایرانی، به افراد هویت تبریزی، مشهدی و غیره می دهد، وحدت ملی را تحکیم کنیم.» او افزود: «خود من اولین کسی هستم که اعتراف می کنم لباس جدید مضحک، و حتی بسیار زشت است، ولی مایه تسلی من این است که قرار است پس جا افتادن این نوع لباس هر فردی آزاد باشد که مدل لباسش را خودش انتخاب کند، به این شرط که لباسی مدرن انتخاب کند.» ضمناً، شاید بتوان گفت که تاکتیک دولت در تحمیل شتابزده این اصلاحات بر مردم چندان درست نیست، زیرا چنانکه شورش اعراب هور در نوامبر گذشته ثابت کرده است، شهروندان این مملکت که بی سواد و هنوز بسیار بدوی هستند، نمی توانند به یکباره زیبایی و ضرورت لباسی را درک کنند که هیچ شباهتی به لباس های همیشگی شان ندارد، به خصوص زمانی که این تغییرات چند قران هم آب بخورد که برای آنها به منزله یک ثروت هنگفت است. عملاً شکی نیست که عناصر مختلف در سراسر کشور تحت تأثیر ملاها، دولت را در پیشبرد این قانون با مشکل مواجه خواهند ساخت. از

1- گزارش تریت، شماره 736، 9/891.4051، مورخ ژانویه 1929.

ص:556

سوی دیگر، دلیلی ندارد که شک کنیم شاه برای مقابله با هر وضعی که ممکن است پیش بیاید قدرت کافی ندارد، مثل مشکلاتی که در ارتباط با اجرای قانون سربازگیری اجباری در ماه اکتبر گذشته در تبریز به وجود آمد. پیش از تصویب قانون جدید، هر حمایتی که از لباس جدید می شد همگی به تحریک و یا دست اندرکاری دولت صورت می گرفت. اگر حتی بگوییم که عده اندکی به طور خودجوش اینکار را می کردند نیز مبالغه کرده ایم.

تریت می افزاید:

در مورد جایگاه زن در جامعه مدرن ایران، احتراماً باید بگویم که بعید است شاه عجالتاً برنامه ای برای رهایی کامل آنها در ذهن داشته باشد. از زمانی که نظمیه مقررات جدید را به مورد اجرا گذاشته و به موجب آن زن ها می توانند به رستوران ها، تماشاخانه ها و سایر اماکن عمومی بروند و اگر بی حجاب هستند هیچکس حق تعرض به آنها را ندارد، هیچ اظهار نظر رسمی یا تعهدی به پیشبرد بیشتر این اصلاحات ابراز نشده است. با این وجود، علاقه مردم نسبت به این موضوع روز به روز بیشتر می شود؛ به عنوان مثال، همزمان با آغاز کار مجلس هفتم ناراحتی اندکی بر سر اختصاص سالنی برای حضور زنان در مجلس به وجود آمد؛ بعلاوه، این روزها شاهد تعداد بیشتری از زنان ایرانی در اماکن عمومی و همچنین جامعه هستیم. در 10 ژانویه گذشته، کلوپ ایران بالماسکه سالیانه اش را اجرا کرد. وقتی زمان برداشتن نقاب ها رسید در کمال تعجب دیده شد که چند نفر از زنان رقاص ایرانی هستند. همچنین گفته می شود که تعدادی از خانم ها پیش از برداشتن ماسک مجلس را ترک کردند. بانی این بالماسکه آقای تیمورتاش بود، که همین مسئله نشان می دهد که خود دولت قطعاً بر حضور زنان ایرانی در این مراسم مهر تأیید نهاده است. گفته می شود که برخلاف پیشرفت هایی که صورت گرفته، مثلاً اولین حضور زنان تبریزی در سینماها (گزارش کنسول فرین در 14 دسامبر 1928)، زنان در استان های دیگر همچنان به فرصت هایی که برای آزادی بیشتر برای آنها فراهم آمده کم و بیش بی اعتنا هستند. یکی از مقامات برجسته ایرانی در این باره اظهار کرده است که بدون شک تا زمانی که استانداردهای آموزشی به صورت قابل توجهی بهبود نیابد، یا اینکه دولت قاطعانه و فعالانه خودش متولی این

ص:557

امر نشود، اوضاع به همین منوال خواهد بود. این بدان معنی است که دولت دیر یا زود، بسته به مناسب بودن زمان و میزان موفقیت در انجام سایر اصلاحات، احتمالاً خودش ابتکار عمل را به دست خواهد گرفت.

در همان گزارش، تریت خیلی کوتاه از اقداماتی سخن می گوید که برای محدود کردن قدرت روحانیت اتخاذ شده است، و ارزیابی اش را ارائه می کند:

به نظر من انفعال ذاتی ایرانی ها و فقدان سازمان در میان روحانیت، کار رضا شاه را برای حذف روحانیت از سیاست بسیار تسهیل می کند. نکته مهم دیگر این است که همزمان با سرکوب تدریجی اقتدار سنتی روحانیت، شاه کمر نظام فئودالی در قالب زندگی قبیله ای را نیز شکسته است. ملاها همیشه در این نظام اهمیت بسزایی داشتند. ظاهراً مبلغان مسیحی و خارجیانی که مدتهاست در اینجا اقامت دارند متفق القول هستند که اگر نفوذ شخصی ملاها حذف شود، ایرانی ها ایمان و اعتقاد عمیقی به دین ندارند، و کلاً نسبت به دین خود و یا ادیان دیگر بسیار اهل تساهل و تسامح هستند. آشنایی شاه با این جنبه از روحیه مردمش، اگر از شیوه او برای اجرای اصلاحات قضاوت کنیم، سرمایه بسیار با ارزشی در دست شاه به حساب می آید. در همین ارتباط، منابع موثق می گویند که نوروز گذشته زمانی که شاه متوجه شد در قم یک ملا به ملکه توهین کرده است و ناگهان تصمیم گرفت که شخصاً حساب ملای مذکور را کف دستش بگذارد، تیمورتاش سعی کرد شاه را از این کار منصرف کند. حتماً استحضار دارید که شاه تصمیمش را عملی کرد، و تلاش های تیمورتاش مؤثر نیفتاد، و اینکه ضرب و شتم ملا به دست شاه ناآرامی و شورش خشونت آمیزی در پی نداشت. از همین ماجرا که در تاریخ ایران سابقه نداشت، و روش شاه برای حل این مسئله، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که شاه مردم ایران را بهتر از اطرافیانش می شناسد، و می توان او را روانشناس تجربی با استعدادی خواند... با بررسی حوادث زیر می توان فهمید که تلاش های دولت برای کاستن از اعتبار روحانیت روشمند و دارای سیری منطقی بوده است. (1) در 11 فوریه 1928، مجلس با تصویب قانونی تحت عنوان «قانون ثبت» اداره جدیدی برای ثبت املاک و اسناد در وزارت مالیه به وجود آورد، که تنها مرجع تأیید اصالت اسناد، مدارک مربوط به مالکیت و غیره است. پیش از این، خدمات فوق

ص:558

انحصاراً در دست ملاها بود، و از آنجا که دفاتر ثبت این ملاها اموال شخصی شان به حساب می آمد و البته همیشه می شد در مقابل مبلغی در آن تغییراتی داد،

ملاها با استفاده از این امتیاز پول هنگفتی به جیب می زدند. (2) مجلس در 30 مه 1928، دولت را مجاز دانست که تا اقدام قطعی کمیسیون امور قضایی مجلس، 955 ماده از قانون مدنی جدید را به مورد اجرا بگذارد. نتیجه این شد که علاوه بر کاربرد برخی اصول علم مدرن حقوق، اساس واحدی برای اجرای شرع اسلامی بنا نهاده شد، و بدین وسیله تفسیر شخصی و غالباً ضد و نقیض و اجرای احکام توسط روحانیون منسوخ گردید. (3) کمیسیون امور قضایی مجلس در 27 دسامبر 1928 متمم قانون املاک را به تصویب رساند، که موقتاً اعتبار قانون را دارد، و هدف آن جلوگیری از سوء استفاده های ناشی از رهن املاک است که در گذشته درآمد بسیاری عاید روحانیون کرده است. (4) تصویب قانون وحدت لباس در 28 دسامبر؛ این قانون از هر نظر مهمترین و تأثیرگذارترین ضربه ای بود که دولت به روحانیت وارد کرده است... همچنین دولت با توسل جستن به اسباب غیرمحسوس تری تلاش کرده است تا از نفوذ روحانیت، به ویژه در امور قضایی، بکاهد. در حالیکه پیش از این، به خصوص در سایر استان ها، تفسیر و اجرای قانون کم و بیش در انحصار ملاها بود، ولی اکنون دادگاه های قانونی این وظیفه را بر عهده دارند، و یا بزودی بر عهده خواهند گرفت. بدیهی است که پیشرفت هایی از این دست به زمان مشروطیت باز می گردد، ولی حوادث دو سال اخیر آنها را برجسته تر ساخته است. با تجدید سازمان و پیشرفت امور اداری وزارت عدلیه، روحانیت پایگاهش را از دست داده است. امروز تنها یک مقام روحانی قضایی وجود دارد که یک دادگاه دینی به ریاست آقا شیخ حسین یزدی است که زیر نظر وزارت عدلیه فعالیت می کند، و به مسایل مربوط به احوال شخصیه و قانون خانواده اتباع ایرانی رسیدگی می کند. با این وجود، اصلاحات قضایی هنوز تا آنجا پیش نرفته است که، بسته به شهرت، اعتبار و احترامی که یک مقام رسمی قضایی- روحانی دارد، وقتی نظر یا قضاوتش نزد یک دادگاه رسمی مطرح می شود، وزنی نداشته باشد.

تریت گزارش خود را اینگونه به پایان می برد: «نکات زیر بخوبی در تصویری که

ص:559

ترسیم شد جا می افتد: حدود 40 درصد از وکلای مجلس ششم روحانی واقعی و یا شبه روحانی بودند. تعداد کنونی آنها در مجلس فعلی به 30 درصد کاهش یافته است که از این میان تنها شش نفر ملای مسلّم و عمامه پوش هستند. ملاهایی که در حال حاضر در مجلس حضور دارند پیش از انتخابات مورد تأیید دولت قرار گرفته اند، لذا از عناصر مخالف دولت نیستند. در سرکوب ناآرامی های تبریز

در ماه اکتبر، مأموران نظمیه نمادها و وسایلی را که قرن ها در تعزیه خوانی ها و مراسم عزاداری استفاده می شد مصادره کردند. علاوه بر این، دستگیری و تبعید رهبران شورشیان هیچ واکنش جدی اعتراض آمیز یا عواقب دیگری در پی نداشت. اخیراً شهرداری تبریز مسجدی را که مانع تعریض یک خیابان بود بدون هیچ گونه اعتراض یا برخوردی ویران کرد. همچنین سید حسن مدرس معروف از کرسی خود در مجلس محروم و بدون هیچ اعتراضی به خراسان تبعید شد... با در نظر گرفتن تمام این ملاحظات، کاملاً آشکار است که رضا شاه تلاش می کند اصلاحاتی دائمی، به خصوص در مورد آنچه که به روحانیت مربوط می شود، در کشور ایجاد کند. در مجموع و در مقایسه با کارهای مصطفی کمال پاشا و پادشاه افغانستان، شاید بتوان گفت که او با صبر و اعتدال دارد اصلاحات فوق را اجرا می کند. عموماً گمان می رود که مشکلاتی که عوامل مرتجع برای امان الله شاه به وجود آورده اند باعث خواهد شد که رضا شاه با احتیاط بیشتر حرکت کند.»(1)

ناآرامی در افغانستان

«اصلاحات» در افغانستان مخالفت های خشونت آمیزی برانگیخته بود، که می شد آن را عاقبت رویدادهای ایران نیز دانست. تریت در گزارش مورخ 9 دسامبر 1928 خود می نویسد: «بعد از ظهر روز گذشته در ضیافت شام آقای ویلکینسن، رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران، آقای تیمورتاش خطاب به وزیر مختار بریتانیا، فرانسه و من، پادشاه افغانستان را رهبری بسیار با هوش و پرانرژی، اما بسیار بی تجربه خواند. او بر این باور بود که پادشاه افغانستان، بدون اینکه ارتشی مستحکم پشت سرش باشد، به تنهایی دست به چنین اقداماتی زده است. تیمورتاش این مسئله را عامل اصلی مشکلاتی

1- گزارش تریت ضمیمه، شماره 739، 4/891.405، مورخ 16 ژانویه 1929.

ص:560

دانست که اکنون گریبانگیر دولت افغانستان است. لحن او به هنگام ایراد این اظهارت تا حدودی ترحم آمیز و دلسوزانه بود.»(1) در 21 دسامبر [تریت می نویسد]: «در دو هفته گذشته، شایعات بسیاری در مورد اوضاع افغانستان شنیده می شود. ظاهراً آقای تیمورتاش گمان می کند که پادشاه این کشور اصلاحاتش را بسیار عجولانه پیش برده و در نتیجه اوضاع سیاسی وخیم فعلی را به وجود

آورده است. به نظر می رسد که کارمندان سفارت بریتانیا نتیجه این وضعیت را یک هرج و مرج فراگیر می دانند. وزیرمختار آلمان و فرانسه، که به تجهیزات بی سیم دسترسی دارند، گمان می کنند که شایعات فوق مبالغه آمیز است. ولی می گویند که برخی هیأت های خارجی در کابل آماده اند به محض دریافت دستور شهر را تخلیه کنند. سلطان احمد خان، سفیر کبیر افغانستان،... به طور خصوصی به من گفته است که ارتجاع ریشه اصلی این ناآرامی هاست، ولی به نظر او شاه بدون تلاش نامتعارف نیز می تواند به این ماجرا خاتمه بخشد... برخی منابع گزارش کرده اند که اعدام چندین ملای مرتجع عامل اولیه این ناآرامی بوده است، ولی هیچ اطلاعاتی در تأیید این مطلب گزارش نشده است.»(2) در 5 ژانویه 1929 می خوانیم: «پس از گزارش 21 دسامبر این سفارتخانه، اخبار موثقی از اوضاع کابل به دستمان نرسیده است. اما سفیرکبیر افغانستان به من خبر داده است که پادشاه این کشور دارد سریعاً نظم را به افغانستان باز می گرداند. سفیرکبیر بر این باور است که اکنون می توان ناآرامی ها را عملاً پایان یافته تلقی کرد.»(3)

خوش بینی سفیرکبیر بی جا بود. در 15 ژانویه 1929، ری اترتن از سفارت کبرای آمریکا در لندن، کناره گیری پادشاه افغانستان را گزارش کرد:

در گفتگوهایی که در وزارت خارجه بریتانیا داشتم اطلاع یافتم که دولت هندوستان اوضاع افغانستان را از نزدیک تحت نظر دارد، ولی به هر نحو ممکن می کوشد که بی طرفی آن زیر سئوال نرود. با این حال، گفته می شود که مسکو مقداری پول و تجهیزات در اختیار امان الله شاه قرار داده و همچنین هواپیماهایش را به کمک او فرستاده است. همچنین روس ها در تبلیغات گسترده ای مدعی شده اند

1- گزارش تریت، شماره 723، 1459/891.00، مورخ 8 دسامبر 1928.
2- گزارش تریت، شماره 728، 193/891.002، مورخ 21 دسامبر 1928.
3- گزارش تریت، شماره 736، 9/891.4051، مورخ ژانویه 1929.

ص:561

که بریتانیا از شورشیان حمایت می کند. روز به روز مردم بیشتری این ادعای مسکو را باور می کنند، و زمانی که در وزارت خارجه بریتانیا بودم به طور محرمانه اطلاع یافتم که مردم افغانستان عموماً گمان می کنند که بریتانیا دشمن امان الله است؛ تا حدی که وقتی درباره کناره گیری روز گذشته امان الله پرس و

جو کردم و پرسیدم که آیا وزارت خارجه در مورد امنیت وزیر مختار این کشور در کابل احساس نگرانی نمی کند، اطلاع یافتم که، بالعکس، با سر رسیدن ملاها و به دست گرفتن دولت، با نهایت احترام با سر فرانسیس هامفریز برخورد خواهد شد، زیرا بنا به آنچه که مسکو شایع کرده است، آنها به اشتباه گمان می کنند که دولت بریتانیا موافق شورشیان بوده است... یکی از مقامات وزارت خارجه بریتانیا در مورد کناره گیری روز گذشته امان الله شاه گفت که با کنار رفتن چنین شخصیت قدرتمندی، تمام اصلاحاتی که اخیراً صورت گرفته بود از میان خواهد رفت و پادشاهی فعلی به وضعیت سیاسی و انزوای پیشین خود باز خواهد گشت.

اترتن همچنین می افزاید: «چندی پیش، همانطور که به استحضار وزارت خارجه نیز رسید، کلنل لورنس، با نام ایرمن شاو، به یگان هوایی افغانستان پیوست. بنا به گفته منبعی عموماً موثق او با هدف بررسی نفوذ شوروی در ایران چنین اقدامی انجام داده است.»(1)

در 20 ژانویه 1929، تریت در مورد افغانستان گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که... گزارش هایی که به تازگی از طریق سیستم بی سیم در مورد اوضاع افغانستان به تهران مخابره می شود از بحرانی بودن اوضاع در این کشور حکایت دارند. بر اساس پیام های بی سیمی که در 16 ژانویه، توسط ایستگاه های بی سیم سفارتخانه های آلمان و لهستان دریافت شد، امان الله شاه به نفع برادر بزرگترش، عنایت الله، کناره گیری کرد، سپس در هفدهم و هجدهم ژانویه گزارش شد که عنایت الله به وسیله یک هواپیمای بریتانیایی کابل را ترک کرده و یکی از رهبران شورشی بر تخت پادشاهی نشسته است. گزارش ها حاکی از آن است که نیروهای دولتی به رهبری محمد عمر، یکی از عموهای امان الله، به شورشیان حمله برده اند. محمد عمر نیز خود در پی

1- گزارش اترتن، شماره 3298، B/14891.00، مورخ 15 ژانویه 1929.

ص:562

تصاحب تاج و تخت است. پیام های متعددی که به تهران می رسد بسیار مبهم ضد و نقیض هستند و تهیه یک گزارش تلگرافی از آنها برای وزارت توجیهی ندارد... مطلع شدم که دولت ایران هم هنوز خبری رسمی درباره این شایعات دریافت نکرده است... تمام گزارش ها حاکی از آن هستند که مشکلات امان الله

به این دلیل است که در اجرای برنامه اصلاحاتش، به خصوص در مورد آزادسازی زنان، عجولانه عمل کرده است. سفیرکبیر افغانستان به من خبر داد که این مشکلات با اعدام دو تن از ملاها در کابل و زندانی شدن یک نفر دیگر از آنها آغاز شد. این افراد در مناطق مختلف دست به تحریک مردم زده بودند... منشی سفارت مصر که به همراه نشاط پاشا، وزیرمختار سابق این کشور در ایران، به کابل سفر کرده بود و به تازگی به تهران بازگشته است، نظر اساساً مشابهی درباره دلایل شورش ها و خبر مشابهی درباره اعدام ملاها در کابل داشت.»(1) تریت یک بار دیگر در 20 ژانویه می نویسد: «در ارتباط با... حوادث افغانستان، احتراماً به استحضار می رساند که یکی از جالب ترین نکاتی که در دو هفته گذشته در اوضاع سیاسی داخلی بسیار به چشم می خورد این است که هیچ یک از روزنامه های تهران در مورد ناآرامی های افغانستان مطلبی منتشر نکرده اند. دلیل حتمی آن نیز این است که دولت، با استیلای کاملش بر روزنامه ها و سانسور مطالب آنها، می کوشد مردم ایران را نسبت به مشکلاتی که در نتیجه اصلاحات در کشور همسایه ایجاد شده، بی خبر نگاه دارد. می توان پنداشت که این اقدام صرفاً از روی احتیاط کامل صورت گرفته است. ولی باور غالب در محافل ایرانی و خارجی این است که روحانیت در افغانستان بسیار قدرتمندتر از ایران است، از این رو ناآرامی های افغانستان تأثیر منفی چندانی بر ایران نخواهد داشت. با این وجود، همانطور که در پاراگراف پایانی گزارش شماره 739 مورخ 16 ژانویه 1929 خود نوشتم، پیش بینی می شود که شاه با مدنظر قرار دادن تجربه امان الله، در انجام اصلاحاتش با سرعت کمتری حرکت خواهد کرد.»(2)

تریت در 2 فوریه 1929 از یک تغییر سیاست ناگهانی خبر می دهد: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که سانسور مطالب مربوط به اوضاع افغانستان که تا

1- گزارش تریت، شماره 746، h.00/46890، مورخ 20 ژانویه 1929.
2- گزارش تریت، شماره 747، 1462/891.00، مورخ 20 ژانویه 1929.

بحال اعمال می شد به یکباره در 20 ژانویه برداشته شد. روزنامه ها بلافاصله از مشکلات امان الله شاه نوشتند و بسیار سطحی ولی دلسوزانه به بحث در این باره پرداختند، و از آن تاریخ به بعد فضای بیشتری به گزارش های مربوط به

ناآرامی های افغانستان اختصاص داده می شود... پیش از این نیز به وزارت خارجه گفتیم که شورش در افغانستان دولت تهران را به تأمل واداشت. بسیاری گمان می کنند که تنها دلیل حذف سانسور این است که از آنجا که دولت مطمئن بود نمی تواند برای همیشه مردم را در بی خبری نگاه دارد، حساب می کرد که ادامه سانسور مطبوعات نشانه ضعف دولت تعبیر خواهد شد. بنا بر تازه ترین گزارش هایی که به تهران می رسد، امان الله شاه با تمام قبایل شورشی، بجز یک گروه کوچک به سرکردگی شخصی موسوم به امیرحبیب الله، آشتی کرده است.»(1) در 17 فوریه: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی در طول دو هفته گذشته کاملاً آرام بوده است. در 11 فوریه، ماه رمضان آغاز شد و تا 12 مارس ادامه خواهد یافت. در این مدت ساعت کاری ادارات دولت از ظهر تا ساعت 5 بعد از ظهر خواهد بود. به نظر می رسد توجه به ناآرامی های افغانستان کاهش یافته است. مطبوعات خیلی گذرا به این مسئله اشاره می کنند، و نظرات کمی در اینباره در محافل شنیده می شود. آقای تیمورتاش اخیراً به من گفت که امان الله با پیشبرد عجولانه اصلاحات حماقت کرد. او افزود که در ایران قبل از برداشتن هر گامی کاملاً درباره آن تأمل می شود، لذا احتمال هیچگونه واکنش خطرناکی وجود ندارد.»(2) بنابراین شورش های تابستان 1929 باید دولت را بسیار شوکه کرده باشد. تریت در 16 مارس 1929 می افزاید: «گزارش های بی سیم از پیشروی امان الله علیه بچه سقا(3) خبر می دهند، ولی این گزارش هنوز تأیید نشده است. سفیرکبیر افغانستان در یکی از رفت و آمدهای دوستانه مکرر و غیررسمی اش به این سفارتخانه، از اینکه مدتی است مستقیماً با قندهار ارتباط ندارد اظهار تأسف کرد. او اخیراً یکی از دبیران و وابسته نظامی سفارت را با هواپیما به افغانستان فرستاد. این دو نفر تازه به تهران بازگشته اند، و آنطور که از سفیر

1- گزارش تریت، شماره 760، 8\891.918، مورخ 12 فوریه 1929.

2- گزارش تریت، شماره 772، 1465/891.00، مورخ 17 فوریه 1929.

3- حبیب الله کلکانی پادشاه افغانستان در 25 دیماه 1307ه ش بر امان الله شاه پیروز شد و در 10 آبان 1308 اعدام شد.

ص:564

کبیر مطلع شده ام به دلایلی که معلوم نیست نتوانسته اند از هرات آن طرف تر بروند.»(1)

شکی نیست که ناآرامی های افغانستان و شورش مردم ایران (فصل 14) دولت را از تغییر الفبا به تقلید از ترکیه منصرف کرد. تریت در گزارش مورخ 18 اکتبر 1928 خود می نویسد: «به نظر می رسد ممدوح شوکت بیک و آقای تیمورتاش در مورد استفاده از الفبای لاتین در کشورهایشان، بسیار صحبت کرده اند. سفیرکبیر، که طبیعتاً از اجرای این ایده در کشورش بسیار هیجان زده بود، بی نهایت تلاش کرد تا نظر تیمورتاش را به این مسئله جلب کند که تغییر فوق برای ایران نیز ممکن و مطلوب خواهد بود. او گزارش می دهد که وزیر دربار کم و بیش تحت تأثیر قرار گرفت، ولی احساس می کرد برای برطرف کردن نیاز به برخی علایم و غیره، تعدادی از حروف روسی نیز می بایست وارد این الفبا شود؛ همانند کاری که ترک ها انجام داده اند.»(2)

در 9 دسامبر 1928 تریت می افزاید: «سفارت با علاقه بسیار موضوع تغییر الفبا و جایگزینی حروف لاتین را در ایران پیگیری می کند. اخیراً روزنامه ها به امکان تکرار تجربه ترکیه در ایران اشاره کردند، اما هنوز کسی این مسئله را با درک چندان بالا و دلگرم کننده بررسی نکرده است.

با این وجود، سفیرکبیر ترکیه به من خبر داده است که وزیر دربار با قاطعیت اعلام کرد که به زودی در ایران نیز حروف لاتین به کار خواهد رفت.»(3) در 5 ژانویه 1929 تریت می افزاید: «اخیراً در روزنامه های تهران نمونه ای از الفبای جدید ترکی به چاپ رسید و در ارتباط با آن پیش بینی های خوش بینانه ای عنوان شد. آقای تیمورتاش در گفتگوی کوتاهی که با هم داشتیم، مدعی شد که استفاده از حروف لاتین در ایران فقط زمان می خواهد، ولی به هر حال، سیستم الفبایی ترکیه با قدری تغییرات در ایران استفاده خواهد شد.»(4)

1- گزارش تریت، شماره 790، 1469/891.00، مورخ 16 مارس 1929.
2- گزارش تریت، شماره 697، 1456/891.00، مورخ 18 اکتبر 1928.
3- گزارش تریت، شماره 723، 1456/891.00، مورخ 9 دسامبر 1928.
4- گزارش تریت، شماره 736، 9/891.4051، مورخ ژانویه 1929.

ص:565

ویلیامسن در گزارش 14 مه 1929 خود این موضوع را دنبال می کند: «احتراماً به پیوست رونوشتی از یک یادداشت درباره جزوه آقای تقی زاده در

حمایت از لاتین سازی الفبای ایران ارسال می گردد. با اینکه دولت ایران تا کنون هیچ اقدام قطعی در مدرن سازی نظام نوشتاری صورت نداده است، ولی می توان حدس زد که این مرحله از غربی سازی همواره مدنظر رهبران ترقی خواه ایرانی بوده است. بروشور آقای تقی زاده ظاهراً گام اول برای آشناسازی افکار عمومی با این تغییر است.» توضیحات ابتدایی این یادداشت تحت عنوان «درباره لاتین سازی الفبای فارسی» توسط علی پاشا صالح، مترجم سفارت آمریکا، نوشته شده است: «در جزوه ای به قلم آقای تقی زاده، استاندار فعلی خراسان، که در آبان 1307 (اکتبر- نوامبر 1928) تحت عنوان «مقدمه آموزش عمومی یا فصل آغازین تمدن»، توسط کتابخانه تهران منتشر شد، آقای تقی زاده همان ایده ای را مطرح می سازد که چند سال پیش در نشریه کاوه در برلین درباره لزوم پذیرش کامل و بدون قید و شرط تمدن غرب توسط ایرانی ها منتشر شده بود. او هیچ اعتراضی ندارد که همچنان برخی از سنن واقعاً ملی بی ضرر حفظ شود، مثلاً جشن نوروز یا سپری کردن روزهای تابستان در زیرزمین ها و صبح کردن شب های آن روی پشت بام ها بنا بر اقتضائات اقلیمی کشور.

با این حال او روش ژاپنی ها را برای پذیرش و هضم موارد اساسی تمدن مدرن، که در عین حال سنت های تاریخی ملی شان را نیز حفظ می کنند، بر ترک ها ترجیح می دهد. آقای تقی زاده یکی از ایراد های الفبای عربی را نداشتن حروفی برای نشان دادن حروف صدادار می داند... او پیشنهاد می کند که شکلی اصلاح شده و کامل از الفبای لاتین که شامل 40 حرف باشد انتخاب شود. 31 حرف اصلی که نشانگر اصوات طبیعی فارسی شده و در چهار سال اول ابتدایی تعلیم داده شوند. نُه حرف دیگر به منظور نشان دادن حروف بیگانه، به ویژه عربی، در سطوح بالاتر آموزش داده خواهند شد.

به منظور جلوگیری از خطر رکود تحصیلی که در نتیجه پذیرش فوری و بی مقدمه الفبای لاتین به وجود خواهد آمد، او روند تکامل تدریجی ولی پیوسته ای را پیشنهاد می کند که حداقل 20 سال زمان می طلبد... آقای تقی زاده همچنین پیشنهاد کرده است که برخی کلمات بیگانه را که در دایره واژگان فارسی یافت نمی شود نیز وارد این مجموعه کنیم... آقای تقی زاده در پایان جزوه اش مقامات را از تقلید بیجا از شیوه عجولانه

ص:566

ترک ها در استفاده از حروف لاتین نهی کرده است.»(1)

با فرا رسیدن تابستان 1929 طرح های تغییر الفبا به طور کامل کنار گذاشته شد. ویلیامسن در گزارش 20 سپتامبر 1929 خود می نویسد: «احتراماً به پیوست ترجمه مقاله ای از دکتر آرتور کریستنسن در مورد پیشنهاد تغییر الفبای فارسی به لاتین برایتان ارسال می گردد. نویسنده در این مقاله اندیشمندانه محاسن و معایب چنین تغییری را متذکر می شود، و بر مشکلاتی دست می گذارد که نهاد مسئول انجام این کار با آن مواجه خواهند شد. بنا به نوشته دکتر کریستنسن، معایب چنین کاری بیشتر ماهیت فرهنگی دارند؛ دین و فرهنگ سنتی ایران عنصری ذاتی در ادبیات این کشور هستند که با الفبای عربی نوشته شده است؛ تغییر الفبا سنت مذکور را نابود خواهد کرد. سفارت تا کنون متوجه هیچگونه حرکتی برای لاتین سازی الفبای فارسی نشده است. با این حال، کلاً پیداست که برنامه اصلاحات رژیم فعلی شامل مدرن سازی زبان نیز هست، و گمان می رود که در نهایت حروف عربی کنار گذاشته شوند.»(2)

آزار و اذیت دائم روحانیت شیعه

تریت در گزارش 29 مارس 1929 خود می نویسد: «حادثه قابل توجهی در طول تعطیلات نوروزی امسال اتفاق نیفتاد؛ ولی همانطور که به یاد خواهید آورد، سال گذشته در همین ایام، شاه به قم رفت و یک روحانی را به دلیل بی احترامی به ملکه تنبیه کرد. اما برخلاف سال گذشته این روزها فضای مهر و محبت بر کشور حاکم است. یکی از نشانه های جالب این مسئله در ارتباط با اجرای قانون وحدت لباس بروز یافت. به موجب مفاد قانون مصوب 21 مارس 1929، به غیر از عده خاصی که از این قانون مستثنی شدند، کلیه ایرانی های ساکن شهر ملزم هستند لباس مدرن به تن کرده و کلاه پهلوی بر سر بگذراند. این قانون به طور عمومی به اجرا گذاشته شده است ولی تخلفات بسیاری به مقامات گزارش شده، که البته پیامد چندانی نیز نداشته است. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خارجه رسید، برخی بر این باورند که حوادث

1- گزارش ویلیامسن و ضمیمه، شماره 826، 6/891.402، مورخ 14 می 1929.

2- گزارش ویلیامسن و ضمیمه، شماره 938، 7/891.402، مورخ 20 سپتامبر 1929.

افغانستان شاه را تا اندازه ای به تأمل واداشته بدون این که او را کاملاً از اهدافش باز دارد، و به همین دلیل است که مقامات مجری اصلاح پوشش رویکردی ملایم در پیش گرفته اند. عطف به حوادث سال گذشته در قم، منابع موثق خبر داده اند که ملکه بار دیگر در تعطیلات نوروزی به قم سفر کرد و این بار با استقبال گرم و بسیار احترام آمیز روحانیون مواجه شد. گفته می شود زمانی که ملکه به مسجدی [حرم حضرت معصومه(س)] که حادثه سال گذشته در آن رخ داده بود پا گذاشت، احتمالاً از روی احتیاط به سایر عبادت کنندگان گفتند که از مسجد بیرون بروند. علیاحضرت پا در میانی کرد و از روحانیون خواست که در مورد او استثنا قائل نشوند. لذا جمعیت در مسجد [حرم] باقی ماند و در طول دیدار ملکه رویداد خاصی اتفاق نیفتاد.»(1)

ویلیامسن در گزارشی کلاسیک به تاریخ 2 مه 1929 می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی داخلی در ماه گذشته بسیار آرام بود... شاه دارد همچنان به جنگ خاموش ولی مؤثرش بر ضد قشر روحانی ادامه می دهد. روش او ساده ترین روش است. ملاها یا دراویش با نفوذ را پنهانی بازداشت می کنند و به زندانی دور از محل سکونت شان می برند. لازم به ذکر است که غالباً اشخاصی که به این ترتیب ربوده می شوند هرگز برنمی گردند. در میان رجال سرشناسی که اینگونه ناپدید شده اند می توان به مدرس اشاره کرد، همان ملای بی پروا معروفی که در مجلس صراحتاً عقایدش را ابراز می کرد. گزارش شده است که او در گناباد، یکی از شهرهای مرزی جنوب مشهد است؛ هر چند شایع شده است که او دیگر در قید حیات نیست. در میان سایر کسانی که می گویند در Helat [احتمالاً کلات]، نزدیک مشهد، زندانی هستند نام آقا سیدمحمدصادق طباطبائی، سفیر کبیر اسبق ایران در ترکیه، و نصراسلام(2)، که هر دو از سیاستمداران روحانی برجسته و در رأس مخالفان دولت هستند نیز به چشم می خورد. البته اتهام آنها بر هیچکس معلوم نیست. ظاهراً سیاست فعلی در مبارزه با روحانیون مرتجع ایران در مقایسه با شیوه های آشکاری که پیش از این به کار گرفته می شد نتایج بهتری در

1- گزارش تریت، شماره 800، 1470/891.00، مورخ 29 مارس 1929.
2- خبر مربوط به سیدمحمدصادق طباطبایی و فردی به نام نصراسلام قابل تأمل است. (ویراستار)

پی داشته است. بدون اینکه خواسته باشم بدبینی به خرج بدهم از زمانی که این نظام مستبد باستانی بر ایران حکمفرما شده است نشنیده ام که ملایی به خود جرأت مخالفت با دولت را داده باشد. علاوه بر این، شاید بتوان گفت ترس از تأثیرات منفی ناآرامی های افغانستان بر ایران، روش غیرقانونی فعلی در سرکوب مخالفت ها را به دولت دیکته کرده باشد. آشکار است که هدف اصلی جنگ علیه روحانیت تسهیل انجام اصلاحات فراگیر در زندگی اجتماعی و تحصیلی مردم ایران است. با ساکت شدن ملاهای بانفوذ پیشروی به سوی بسیاری از اهداف با مخالفت چندانی، و شاید بتوان گفت با هیچ مخالفتی، رو به رو نخواهد شد. تغییر لباس، نظام آموزشی، ثبت املاک، و تغییر عادت های متعددی که روحانیت به عنوان قوانین اخلاقی بر آنها تأکید داشت، وقتی که مزایای پذیرش چنین تغییراتی آشکارتر شود، مسلماً در بین مردم جا خواهد افتاد. با وجود این، محبوس کردن شخصیت های برجسته بدون محاکمه، و ساکت کردن مدام آشوبگران بدون طی کردن روال قانونی مقتضی، بیش از پیش تمایلات مرتجعانه شاه را آشکار می کند. روش های دیرینه حکومت در شرق، یعنی توسل جستن به خنجر خاموش و زهر کشنده، یکبار دیگر به کار گرفته شده اند. اما بعید است که یک ملت از بی توجهی به قانون و عدالت سودی ببرد، حتی اگر سوء استفاده از قدرت نتایج بسیار خوبی به همراه داشته باشد. تا زمانی که شاه زمام ارتش را در اختیار دارد، می تواند قدرتش را استحکام بخشد و مخالفت ها را سرکوب کند؛ ولی اصلاحاتی که به سرنیزه ایجاد می شود دوام چندانی نخواهد داشت. تا زمانی که مردم نتوانند به نهادهای قانونی کشورشان اعتماد کنند، نمی توانند به شاه و اصلاحات او اعتماد کنند، لذا هیچ حسن نیت پایداری به وجود نخواهد آمد.

ویلیامسن گزارش خود را با اظهارات زیر به پایان می رساند: «مراسم سالگرد تاج گذاری شاه که در 24 آوریل 1929 برگزار شد، بسیار با شکوه بود. شاه پس از استقبال از نمایندگان دیپلماتیک، ابتدا نشان افتخار عقاب سفید را از دولت لهستان را پذیرفت. سپس وزیرمختار سوئد در مسکو، که اکنون در ایران نیز مأموریت یافته است، استوارنامه اش را تسلیم شاه کرد. در نهایت، رستم بیگ حیدر، فرستاده ویژه پادشاه عراق، نامه ای را از جانب پادشاه کشورش تسلیم شاه کرد و شاه نیز اعلام کرد که عراق

ص:569

را به رسمیت می شناسد. بنابراین سومین سال حکمرانی رضا شاه پهلوی در حالی به پایان رسید که پایه های دولت مرکزی کاملاً مستحکم شده، در عرصه

دیپلماتیک چهره ای پیروز از خود به نمایش گذاشته؛ و اعتبار ایران در نگاه کشورهای غربی ارتقا یافته است.»(1)

کنسول فرین در گزارشی به تاریخ 6 ژوئن 1929تحت عنوان «شورش مذهبی در خوی» حادثه ای را که در آذربایجان اتفاق افتاده بود توصیف می کند: «احتراماً از کنسول گری تبریز حادثه ای را به اطلاع می رساند که احتمالاً با توجه به اوضاع پیچیده سیاسی ایران خصوصاً در ارتباط با روحانیت مسلمان، جالب توجه خواهد بود. بر اساس نامه ای که از جانب حسنعلی خان آصف، مسئول ایرانی کنسول گری تبریز، به دست ما رسیده است، حاجی میرزاآقا بلوری، فرماندار خوی، در ضیافت شامی که در باغش برگزار کرده بود، برای سرگرم کردن میهمانانش مراسم عزاداری محرم را به مسخره گرفت. عمامه یک ملا را روی سر الاغی گذاشتند و میهمانان سرخوش هم هر یک نقش یکی از شهدای کربلا را بر عهده گرفت و به دنبال الاغ وارد خیابان شدند. شخصی که شاهد صحنه بود به این بی حرمتی اعتراض کرد و دعوایی سر گرفت که در آن چند گلوله شلیک شد، ولی کسی صدمه ندید. پس از آن جماعتی از شهروندان دیندار در آنجا تجمع کردند و پیشنهاد شد که به آن عده عیاش حمله بکنند و آنها را به قتل برسانند. اما در نهایت تصمیم گرفتند که با ارسال تلگرامی ماجرا را به شاه اطلاع بدهند، و می گویند شاه هم امیرلشکر آذربایجان را برای بررسی موضوع روانه خوی کرد. حسنعلی خان آصف ادامه می دهد که امیرلشکر به خوی رفت و پس از دستگیری فرماندار و میهمان هایش آنها را به تبریز منتقل و در سربازخانه این شهر زندانی کرد. این قضیه احساسات مذهبی شدیدی را در سرتاسر استان برانگیخته است و تعصبی را که همواره در ماه محرم حاکم می شود تشدید کرده است.»(2) ویلیامسن در گزارشی مورخ 26 ژوئن 1929 می نویسد: «عزاداری های ماه محرم در تهران و سایر شهرهای بزرگ به آرامی و به دور از هر گونه حادثه ای پایان یافت. نکته قابل توجه فقدان شور و هیجان

1- گزارش ویلیامسن، شماره 821، 1472/891.00، مورخ 2 می 1929.
2- گزارش فرین، شماره 71، 15/891.404، مورخ 6 ژوئن 1929.

همیشگی در دسته های عزاداری بود. قمه زنی نیز برای اولین بار ممنوع شده بود؛ این سنت شکوه و جلوه خاصی به دسته های عزاداری می بخشید. سربازها در این مراسم شرکت نداشتند و غیبت آنها کاملاً محسوس بود. عوام بر این

باورند که به زودی بلایی بزرگ بر ایران نازل خواهد شد چرا که مراسم محرم امسال در شکل و قالب سنتی اش اجرا نشد. با این حال، در سایر استان ها، مراسم هولناک قمه زنی همچون گذشته برگزار شد. اصلاحات شاه تنها به جاهایی رسید که تحت نظارت پلیس بود. حتی در تهران نیز زمانی که متعصبان مذهبی در انظار عمومی شروع به قمه زنی و زخم زدن به خود کردند تنها تعداد اندکی از آنها را دستگیر کردند. قدرت ملاها برای تهییج مردم به برگزاری عزاداری های جنون آمیز کاملاً تحلیل رفته است.»(1)

«نشانه های واکنش»

ویلیامسن در گزارشی مورخ 25 جولای 1929 می نویسد: «شاید جدی ترین نتیجه مصیبت های اخیر ایران خصومتی باشد که علیه شاه ایجاد شده است؛ توده مردم بر این باورند که این مصیبت های اخیر به دلیل بی دینی دولت مستقیماً از جانب خداوند نازل شده است. احساس خودجوش مردم که ملاها نیز با زیرکی به آن دامن می زنند، این است که سرکوب مراسم دینی مانند عزاداری های محرم، و حذف توهین آمیز مقدساتی چون عمامه، باعث شده است که مردم ایران مجازات شوند. گفته می شود که در تبریز، اصفهان و مناطق جنوبی کشور این احساس بسیار قوی است. طبیعی است که ملاها و اشراف اصیل مملکت، که از ناراضی ترین عناصر مملکت هستند، از چنین احساساتی سوءاستفاده کنند.»(2)
کنسول فرین در گزارشی تحت عنوان «نشانه های واکنش در ایران» مورخ 3 آگوست 1929 می نویسد: «عنایت الله خان، برادر امان الله خان، که چند هفته امیر افغانستان بود، به عنوان میهمان دولت وارد ایران شد. ورود او با بروز واکنش ملایمی بر ضد غربی سازی آداب و رسوم ایران که بخش مهمی از برنامه اصلاحات دولت پهلوی است، همزمان بود. امتیازات مختلفی که در سال گذشته به زنان مسلمان داده

1- گزارش ویلیامسن، شماره 869، 1483/891.00، مورخ 26 ژوئن 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 891، 1488/891.00، مورخ 25 ژوییه 1929.

ص:571

شد، از جمله اجازه ورود به اماکن عمومی به همراه یک مرد، لغو شده است، و هیچ زن پوشیه داری حق ندارد با یک مرد در خیابان قدم بزند، حال رابطه شان هر چه می خواهد باشد. چندین کافه در شمیران، منطقه ییلاقی تهران، به دلیل برخی از مفاسد ادعایی تعطیل شده اند و به نظر می رسد دولت در کل دارد

موضعی وهابی اتخاذ می کند که نزدیک به پیوریتنیسم [پاک دینی] است. دشتی [علی دشتی]، سردبیر روزنامه شفق سرخ و یکی از دوستان و حامیان سرسخت شاه، در 1 آگوست 1929 در مقاله ای تحت عنوان «انحطاط» می نویسد: «کشور ما چنان دچار انحطاط اخلاقی شده که بر لبه پرتگاه نابودی است، و نجات آن اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است... فساد مردان جوان، ساده لوحی زنان جوان، فشار فقر و سیاه روزی، گسترش تجمل و تن پروری، اشاعه فحشا و عشق شهوت آلود، معیوب و بی خاصیت بودن آموزش در مدارس، همه و همه گویی دست به دست هم داده اند تا عروسی را که تربیت عمومی است به پرتگاه ببرند.» لازم به ذکر است که گفته می شود برخی از مسلمانان معتقدتر زلزله اخیر و حمله ملخ در خراسان، سیل در آذربایجان و شورش قشقایی ها و بختیاری ها را به خشم خداوند نسبت داده اند و سستی در دین و به ویژه محدود شدن عزاداری های محرم امسال را عامل آن دانسته اند.»(1)

ویلیامسن این ماجرا را در گزارش 9 آگوست 1929 خود پی می گیرد:

احتراماً به اطلاع می رساند که حرکت مرتجعانه اخیر دولت ایران موجب بهت و گیجی محافل سیاسی تهران شده است. به دستور نظمیه، تمام کلوپ های شبانه، رستوران ها و کافه ها در سی و یکم جولای تعطیل شدند؛ همچنین، زنان از اینکه به همراه مردان به خیابان ها بیایند منع شده و پس از ساعت 8 شب نیز نباید در خیابان ها دیده شوند. برخی از ناظرین گمان می کنند که این اولین نشانه ها از سیاست کلی پس روی به سمت تجدید آداب و رسوم کهن اسلامی است. پیش از این اشاره شد که سردار عنایت الله، برادر شاه سابق افغانستان، به تازگی با شاه ملاقات کرده است، و شکی نیست که در مورد اصلاحات ضد دینی شاه، که در افغانستان منجر به سرنگونی سلسله دورانی شد، به او هشدار داده است. برخی

1- گزارش فرین، شماره 91، 8/891.405، مورخ 3 آگوست 1929.

دیگر نیز معتقدند که ملاها با استفاده از غیبت تقریباً کل نیروهای قشون از تهران، شاه را با تهدید شوراندن مردم به رعایت شریعت اسلام وادار کرده بودند. سر رابرت کلایو (که به نظر من بیشتر فرستاده شیطان است) این حرکت را نتیجه ائتلاف کلی همه ناراضیان سیاسی و اجتماعی می دید- یعنی ملاها، شاهزاده های قاجار، بلشویک ها-که شاه و تیمورتاش را به هراس انداخته و آنها

را وادار به معکوس ساختن روند مدرن سازی کردند. با این حال، به نظر من افزایش ناگهانی فساد در تهران موجب اتخاذ اقدامات اخیر شده؛ فسادی که به دنبال باز شدن درهای میخانه ها به روی زنان سراسر شهر را فرا گرفته است. سودجویی روسپی یان از آزادی های جدیدی که به زنان اعطا شده بود ناگزیر بود. کافه ها تبدیل به محل ملاقات عشاق شده و زنان محترم ایرانی ندرتاً به خود جرأت می دهند به رستوران های عمومی قدم بگذارند. این روزها جوانان شهر بسیار گستاخ شده و با هر زنی که چشمشان را بگیرد می خواهند رابطه برقرار کنند. یک کلنل که جوان عاشق پیشه ای در یکی از خیابان های اصلی قلهک جرأت کرده و به همسر جوانش اظهار ارادت کرده بود، حسابی حق آن جوان را کف دستش گذاشت. می گویند که یک ملای محترم اوضاع را به شاه توضیح می دهد، لذا شاه شخصاً به طور نامحسوس در اینباره تحقیق می کند و در نتیجه مشاهداتش دستور تعطیلی کافه ها و جدایی زنان از مردان را صادر و تلاش می کند این مفاسد جدید را در جامعه ریشه کن کند. اینروزها کافه ها و رستوران ها کارشان را از سرگرفته اند، ولی همچنان از ورود زنان به این اماکن جلوگیری می شود. مأموران نظمیه اجازه دارند مردان یا زنانی را که به دنبال برقراری رابطه با دیگران هستند، و همچنین زوج مظنون به عمل خلاف را دستگیر کنند. در نتیجه حتی زن و شوهرها، و برادر و خواهرها نیز از اینکه همراه با هم در خیابان دیده شوند واهمه دارند. ولی به نظر می رسد این اقدامات موقتی بوده و محدود به محل های خاصی باشد. این مطلب را تنها به دلیل اهمیت مبالغه آمیزی که برخی همکارانم به آن داده اند گزارش کردم.(1)

شورش های تابستان 1929 در فصل چهارده توصیف شده اند. فرین در گزارشی

1- گزارش ویلیامسن، شماره 908، 9/891.405، مورخ 9 آگوست 1929.

ص:573

مورخ 20 آگوست 1929 می نویسد: «جدای از جنبه توطئه آمیز ناآرامی های جنوب کشور، این شورش ها نشانه مخالفت فعالانه مردم با اصلاحات پهلوی و به خصوص کلاه پهلوی است، که مردان شهری به اکراه آن را پذیرفته اند و مردان عشایر عموماً آن را رد کرده اند. تعداد زیادی از قشقائی ها و بختیاری ها در نتیجه شورش هایشان هم اکنون قادر نیستند هیچ گونه کلاهی بر سر بگذارند و می گویند بازماندگان نظر مساعدتری نسبت به گذشته به تغییر اجباری کلاه

دارند. اینکه اسلام تا چه حد در این شورش ها دخیل بوده بر کسی آشکار نیست، اما ملاها، که گفته می شود نفوذشان تحت حکمرانی پهلوی روز به روز کمتر می شود، از هر چیزی که جلوی افول قدرتشان را بگیرد ابا نمی کنند، علاوه بر اینکه پیروان محافظه کار بسیاری دارند که هنوز برای آنها قران بیش از قانون اساسی اهمیت دارد.»(1)

1- گزارش فرین، شماره 97، 1492/891.00، مورخ 20 آگوست 1929.

ص:574

فصل چهاردهم

آغاز جنگ علیه عشایر

ص:575

شورش عشایر در سال 1929 از کردستان آغاز شد، که سرکوب برخی از آنها برای رژیم پهلوی چندان هم ساده نبود. همانطور که در فصل 11 ذکر شد، پس از شکست سیمیتقو در پاییز 1926 و گریختن او به عراق، مسئله کردها حل نشده باقی ماند. فرین در 7 ژوئن 1928 در گزارشی می نویسد: «احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که امیرلشکر شمال غرب ایران به همراه تعداد زیادی از نیروهای ایرانی در ماکو مستقر شده، و احتمالاً تاکتیک های کردها و ترکها را زیر نظر گرفته است... از اجرای قانون جدید خدمت وظیفه اجباری خبرهایی به گوش می رسد اما تاکنون اقدامی جدی در این باره صورت نگرفته است. بعید است که دولت بتواند در آرامش سربازگیری را بر این استان تحمیل کند؛ اما ارتش قدرتمند و مردم ناتوان هستند، و آن دموکراسی که روزی بر تبریز حاکم بود، امروز دیگر وجود ندارد.»(1) در 29 ژوئن 1928 فرین می نویسد: «امیرلشکر همچنان در ماکو به سر می برد، و خبر جدیدی از این منطقه نرسیده است.»(2) در 11 جولای 1928: «احتراماً توجه شما را به گزارش شماره 1 مورخ 9 نوامبر 1926

1- گزارش فرین، شماره 110، 1448/891.00، مورخ 7 ژوئن 1928.
2- گزارش فرین، شماره 45، 12/891.404، مورخ 29 ژوئن 1928.

ص:576

جلب می کنم؛ در آن گزارش اعلام شده بود که اسماعیل آقا «سیمیتقو»، شورشی معروف کُرد... در سپتامبر 1926 توسط امیرلشکر شمال غرب ایران به عراق رانده شد. بر اساس اطلاعات واصله، از آن زمان تا کنون «سیمیتقو» زندگی نه چندان مستقلی را در میان خویشاوندانش در موصل سپری می کند، ولی رابطه اش را با کردهای شکاکی که ریاست موروثی آنها را بر عهده دارد، کاملاً قطع نکرده است. هفته گذشته، اسقف اعظم ارمنی به من خبر داد که اسماعیل آقا به منظور کسب اجازه بازگشت به سلماس دارد با دولت ایران مذاکره می کند. صحت این گزارش را از استاندار جویا شدم و او نیز پاسخ داد که مراسلاتی میان اسماعیل آقا و مقامات ایرانی رد و بدل شده ولی هنوز توافقی صورت نگرفته است. رئیس پلیس تبریز نیز این اظهارات را تأیید کرد، و افزود که هیچ بعید نیست که «سیمیتقو» به شرط تضمین حسن رفتار اجازه بازگشت به ایران را پیدا کند. کنسول بریتانیا در تبریز، که در نقاط مرزی چند منبع خبری دارد می گوید که بر اساس اخبار و اطلاعات واصله از این منابع، «سیمیتقو» هم اینک در غرب ارومیه «خود را برای جنگ آماده می کند» و به روستاها حمله و محصولاتشان را غارت کرده است. بعید نیست که هر دوی این گزارش ها صحت داشته باشد و دولت ایران می کوشد با بازگرداندن «سیمیتقو» به کشور، از یک طرف جلوی غارت های بیشتر را بگیرد و از سویی دیگر ضرورت استقرار نیروی نظامی قدرتمند در مرزهای عراق را کاهش دهد. با اینکه گمان می رود تعداد عشایری که او را همراهی می کنند اندک باشد، ولی ارتباطاتش به گونه ایست که بتواند دولت ایران را همواره با ترس از بروز مشکل مواجه سازد و هزینه سنگین گشت زنی در مرز میان سردشت و سلماس را بر دولت تحمیل کند. بنابراین، بازگشتن صلح آمیز او به ایران ظاهراً از ادامه چنین وضعیتی بهتر است. با وجود این، کسانی که سرنوشت جعفر آقا، برادر بزرگتر اسماعیل آقا و رئیس سابق کردهای شکاکی را به یاد می آورند، گمان می کنند که این یک تله است و بعید می دانند که اسماعیل آقا به این تله بیفتد. جعفر آقا که سر به شورش برداشته بود با وعده عفو و شناسایی وضعیت نیمه خودمختارش به تبریز دعوت شد، ولی بجای استقبال از او، به قتل رسید. سپس مرگ مرموز سردارِ ماکو و حوادث مشابه آن که هرگز توضیح قابل قبولی درباره آنها ارائه نشده است. احتمالاً به نظر می رسد که «سیمیتقو» نیز بسیار محتاطانه عمل خواهد کرد و به آسانی خود را در اختیار ارتش ایران قرار نخواهد داد.

ص:577

امیرلشکر که بیش از دو ماه در ماکو مستقر بوده است، اکنون در ارومیه به سرمی برد، ولی معلوم نیست که آیا حضورش در این شهر هیچ ارتباطی با

مذاکرات ادعایی با «سیمیتقو» دارد یا خیر. در نامه ای که کشیش آلفرد بورگر، رییس گروه مبلغان مذهبی لوتری آمریکایی در ساوجبلاغ ارسال کرده، گزارش شده است که کردهای آن منطقه، که با شکاکی ها فرق می کنند، کاملاً آرام هستند و اینکه او خبری از ناآرامی در سردشت نشنیده است، هرچند تعداد بیشتری از نیروهای ایرانی به این منطقه اعزام شده اند. اوضاع در ماکو ظاهراً آرام است. گمان می رود که ایران و ترکیه بر سر این نقطه از مناطق مرزی میان خود به توافق رسیده اند.»(1)

در 16 جولای 1928: «احتراماً عطف به گزارش شماره 113 مورخه 11 جولای 1928، بدینوسیله شایعه بازگشت اسماعیل آقا «سیمیتقو» به ایران را، که در گزارش مذکور قید شده بود، تأیید می کنم. او هم اینک به همراه کُردهای شکاکی که تعدادشان از 600 تا چند هزار نفر برآورد شده است، در کوهستان های غرب ارومیه مستقر است، و با دعوت از سایر کُردها برای پیوستن به او ظاهراً قصد دارد حمله ای جدی به مناطق غربی آذربایجان ترتیب بدهد. امیرلشکر، که سه ماه در ماکو مراقب کُردهای آرارات بود، به ارومیه رفته است. از سوی دیگر، نیروهای کمکی از تبریز روانه آن منطقه شده اند و هنگ اردبیل نیز در 13 جولای تبریز را پشت سر گذاشته و در حال حرکت به سمت ارومیه است. یک مبلغ مسیحی زن آمریکایی در راه بازگشت از ایالات متحده به ایران توانست از مسیر بغداد و کرمانشاه خود را به تبریز برساند. او پیش از این هنگامی که خود را از بغداد به موصل رساند و می خواست از مسیر اربیل و رواندوز خود را به ساوجبلاغ برساند، توسط نیروهای انگلیسی بازگردانده شد. او می گوید که کاپیتان کینگ، عامل نظامی بریتانیا در موصل، به وی گفت که حوادث مهمی در کردستان در شُرف وقوع است. اینکه آیا سیمیتقو به غیر از کُردهای شکاکی از منبع دیگری هم کمک دریافت می کند یا خیر معلوم نیست؛ چنانچه سایر عشایر نیز به این حرکت بپیوندند ممکن است مقابله با آنها بسیار سخت شود. سمیتقو نزدیک به دو سال را در بین النهرین در تبعید به سر برد، و حرکت خود را هم از همین جا شروع کرده

1- گزارش فرین، شماره 113، 1450/891.00، مورخ 11 جولای 1928.

است، که اثر منفی بر روابط ایران و عراق، که از قبل هم تیره بود، گذاشته است. چنانچه او کُردهای ترکیه را هم درگیر کند و یا مجبور به عقب نشینی به

ترکیه شود، مشکلات جدیدی را میان این دو کشور به وجود خواهد آورد. حتی اگر حضور او در مناطق مرزی تنها یک خودنمایی هم باشد، عواقب سیاسی آن مسلماً اندک نخواهد بود. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خارجه رسید، به نظر می رسد که دولت ایران از مدتها قبل بروز حوادثی از این قبیل را پیش بینی می کرد، و چندین ماه قبل آذربایجان غربی را «منطقه جنگی» اعلام کرد بدون اینکه توضیحی درباره این جنگ بدهد. در حال حاضر مقامات آذربایجان ادعا می کنند که خطری استان را تهدید نمی کند، ولی برای جلوگیری از شورش عمومی کردها و سرکوب یا اخراج سیمیتقو در اسرع وقت از هیچ اقدامی فروگذار نکرده اند.»(1) در 14 آگوست 1928 فرین گزارش قبلی را پی می گیرد: «احتراماً در این گزارش که ممکن است آخرین گزارش سیاسی من از تبریز باشد، به اطلاع می رساند که التهاب ناشی از بازگشت مجدد سیمیتقو که در گزارش های شماره 113 و 114 اینجانب به آن اشاره شده بود فروکش کرده است؛ اوضاع ماکو نیز که به سبب کُردهای آرارات ناآرام شده بود تقریباً آرام به نظر می رسد و این آرامش ظاهراً در سراسر استان حکمفرماست، ولی همچنان بلاتکلیفی و بی قراری احساس می شود. استاندار به من اطلاع داد که سیمیتقو هم اکنون در خاک ترکیه در غرب سلماس به سر می برد و منابع دیگر نیز این ادعا را تأیید کرده اند.

به تازگی دو شیخ کُرد دیگر به سیمیتقو پیوسته اند، اما عملاً تمام قشون آذربایجان در مرزهای غربی مستقر شده اند و از تمام نقاط استراتژیک به خوبی محافظت می شود، بطوری که سیمیتقو بدون کمک خارجی به سختی می تواند کاری از پیش ببرد. از آنجا که افراد غیرنظامی حق ورود به ماکو را ندارند و مقامات نظامی نیز سکوت اختیار کرده اند، هیچگونه اطلاعات دقیقی از این منطقه در دست نیست، ولی با توجه به تحرک نیروها و خود امیرلشکر می توان استنباط کرد که حداقل در حال حاضر اوضاع ماکو مایه نگرانی مقامات نیست.»(2)

شورش کردها

1- گزارش فرین، شماره 114، 1452/891.00، مورخ 16 جولای 1928.
2- گزارش فرین، شماره 122، 1454/891.00، مورخ 14 آگوست 1928.

فرین در گزارشی تحت عنوان «شورش در آذربایجان غربی» در 25 ژانویه 1929 می نویسد: «احتراماً عطف به گزارش سه ماهه شماره 25 مورخ 14 ژانویه 1929... اضافه می کنم که ظاهراً شورش هایی در آذربایجان غربی در حال شکل گیری و گسترش است. حسنعلی خان آصف، کارمند ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه ای به تاریخ 14 ژانویه 1929 که دیروز به دست من رسید، می نویسد: «کردستان تقریباً ناآرام است. مقامات نظامی با استفاده از اتومبیل های شخصی نیروهای خود را روانه ساوجبلاغ کرده اند. می گویند در سردشت و مناطق مجاور آن کُردها علیه خلع سلاح، تغییر کلاه و سربازگیری سر به شورش برداشته اند. نیروهای کمکی دارند وارد تبریز می شوند تا از آنجا به طرف ساوجبلاغ حرکت کنند. می گویند مجتهد اصلی تبریز(1) که به دلیل ناآرامی های ماه اکتبر در این شهر به کردستان تبعید شده بود، حالا دستور یافته است که به قم برود. از یک تاجر شنیده ام که در 8 یا 9 ژانویه ملا حلیف[خلیل]، یکی از شیوخ کُرد، به ساوجبلاغ حمله کرد، ولی با 35 کشته و 100 مجروح مجبور به عقب نشینی شد، در حالی که از نیروهای ایرانی فقط 1 افسر کشته و سه سرباز مجروح شدند. روز گذشته از سرگرد وودوارد ، وابسته نظامی بریتانیا در تهران، اطلاع یافتم که بر اساس اخبار تلگرافی واصله، نیروهای ارتش ایران در درگیری های نزدیک سردشت شکست خورده اند.»(2) در 16 مارس 1929 او می افزاید: «احتراماً عطف به گزارش شماره 39 مورخ 25 ژانویه 1929 در ارتباط با شورش در کردستان، به اطلاع می رساند که بر اساس آخرین خبرهای واصله از تبریز این شورش سرکوب شده است. حسنعلی خان آصف، کارمند ایرانی کنسولگری تبریز، در نامه مورخ 21 فوریه 1929 خود، که به دلیل بدی وضعیت جاده تهران و تبریز دیروز به دست من رسید، نوشته است که کُردهای منگور که در نزدیکی ساوجبلاغ زندگی می کنند در ماه ژانویه به این شهر حمله کردند و همزمان سایر کردها نیروهای ایرانی مستقر در سردشت را محاصره کرده ا ند. در ساوجبلاغ، کُردهای منگور پس از دادن 40 کشته از جمله پسر رئیس منگورها، حمزه

1- میرزاصادق آقا مجتهد تبریزی (1274-1351 ه ق).
2- گزارش فرین، شماره 39، 1467/891.00، مورخ 25 ژانویه 1929.

آقا، مجبور به عقب نشینی شدند. سپس نیروهای کمکی به سردشت اعزام شدند و با کشتن 90 تن از شورشیان از جمله 5 تن از رؤسای آنها، نیروهای ایرانی را

از محاصره درآوردند و کُردها را به عقب راندند. پس از این کُردها تسلیم شدند و گزارش ها حاکی از آن است که اوضاع در هر دو شهر ساوجبلاغ و سردشت کاملاً آرام است. با این حال، امیرلشکر آذربایجان به همراه 4000 سرباز ارتش در آن منطقه باقی خواهد ماند. گزارش شده است که دوست محمد[خان]، سردسته شورشیان بلوچستان، نیز تسلیم شده است و همچنین 300 ترکمنی که به شمال شرقی خراسان حمله کرده بودند به ترکمنستان روسیه بازگشته اند... روند سربازگیری با آرامش پیش می رود و تهران از سربازان قدیمی و جدید پر شده است. در سالگرد کودتا، شاه از 8000 سرباز مسلح سان دید، که مانور آنها از دید ناظرین خارجی بسیار قابل قبول ارزیابی شد. در کل، اوضاع کنونی ارتش رضایت بخش تلقی می گردد.»(1)

تریت در گزارشی در 29 مارس 1929، شورش اخیر در کردستان را چنین توضیح می دهد:

احتراماً به اطلاع وزارت خارجه می رساند که در چند هفته گذشته گهگاه شایعاتی در مورد شورش کردهای ساوجبلاغ و سردشت به تهران می رسید. هم اینک سفارت گزارشی از حسنعلی آصف، کارمند کنسولگری تبریز دریافت کرده است که جزئیاتی از این ناآرامی در آن ارائه شده است. بنابر اطلاعات مندرج در این گزارش، کردهای منگور ساکن در نزدیکی ساوجبلاغ این شورش را آغاز کردند و زمان حمله خود را مقارن با ماه های سخت زمستان قرار دادند تا آنطور که پیش بینی می کردند پیشروی نیروهای دولتی را با دشواری مواجه سازند. با این حال، عملکرد سریع و فعال نیروهای دولتی منجر به شکست کامل کردها شد... اعزام نیروهای کمکی اعزامی به سردشت، نیروهای دولتی را قادر ساخت تا کردهای آن منطقه را متفرق سازند و همچنین، طبق گزارش ها، تلفات سنگینی بر آنها وارد کنند. این شورش ها با طلب بخشش و عفو از شاه برای شورشیان که مورد قبول واقع شد، خاتمه یافت. منابع موثق در تهران صحت گزارش مذکور را

1- گزارش فرین، شماره 51، 1468/891.00، مورخ 16 مارس 1929.

ص:581

تأیید می کنند. شنیده ام که چندین آشوبگر، که عمدتاً ملا هستند، در این ناآرامی دست داشته اند. آقای تیمورتاش به طور محرمانه به من گفته است که دلیل اصلی مشکلات اخیر در کردستان و همچنین بخش قابل توجهی از نارضایتی

های موجود در تبریز، حسین [آقا] خان خزاعی، امیرلشکر این منطقه، است، که به دلیل رفتار خودسرانه و عملکرد خشن خود در میان ایرانیان و اقلیت [کُرد] این منطقه بسیار منفور است. خبردار شده ام که اکنون گروهی مأمور تحقیق و تفحص درباره عملکرد او در اداره امور این ایالت شده اند. روز گذشته به تهران گزارش شد که امیرلشکر ترور شده است. البته ظاهراً این گزارش صحت نداشته است. با وجود این، معلوم شده که یکی از افراد زیردستش به او حمله کرده، ولی سوء قصد او نافرجام مانده است. با اینکه هنوز جزئیاتی از این ماجرا در دست نیست اما به نظر می رسد که رفتار خشن این امیرلشکر با زیر دستان خود و اطرافیانش عامل اصلی این حرکت بوده باشد.(1)

اوضاع همچنان پرتنش باقی ماند. فرین در 12 آوریل 1929 می نویسد: «احتراماً عطف به... شایعات مربوط به ناآرامی های تبریز و نقاط دیگر آذربایجان، یکی از شایع ترین آنها حاکی از آن بود که نیروهای ارتش سر به شورش برداشته و امیرلشکر عبدالحسین(2) [حسین آقا]خزاعی به قتل رسیده است. پیام حسنعلی خان آصف (مورخ 1 ژانویه)، کارمند کنسولگری تبریز، که با تأخیر به دست ما رسیده، حاکی از آن است که امیرلشکر در ساوجبلاغ به سر می برد. اوضاع در این منطقه همچنان وخیم است، لذا سرتیپ حبیب الله خان شیبانی، وزیر پیشین فوائد عامه، و سرتیپ مرتضی خان، از وزارت جنگ، احتمالاً برای کمک به امیرلشگر در سرکوب کُردها راهی این منطقه شده اند. حسنعلی آصف در مورد شورش، قتل یا طغیان مردم در تبریز چیزی نگفته است؛ اما بر کمبود نان در این شهر تأکید کرده است. وضعیت بد جاده و اختلاف نظر اداره مالیه و اداره ارزاق بر سر قیمت دولتی غله موجب فشار بر مردم و نارضایتی قابل توجه آنها شده است. مصادره اموال خصوصی بدون پرداخت غرامت به منظور اجرای طرح

1- گزارش تریت، شماره 800، 1470/891.00، مورخ 29 مارس 1929.
2- کذا.

شهرداری در تعریض خیابان ها نیز نارضایتی بسیاری فراهم آورده است، شرایط اقتصادی اصلاً رضایت بخش نیست، هزینه های زندگی با سرعت بسیاری رو به افزایش است، و انتقاد از عملکرد مستشاران آلمانی وزارت مالیه همه جا شنیده می شود. حسنعلی آصف می گوید: «وزارت مالیه مدام ناکارآمدتر

می شود و اعتباری را که در زمان مستشاران آمریکایی داشت از دست داده است.»»»(1) ویلیامسن در 2 مه 1929 می نویسد: «شورش های گزارش شده از آذربایجان سرکوب شده و خبر جدیدی در این باره به تهران نرسیده است. در روزهای اول ماه آوریل، برخی افسران نظامی عالی رتبه از جمله ژنرال شیبانی، رئیس شورای نظامی، از تبریز و ساوجبلاغ دیدار کردند. حسن علی آصف، از کنسولگری تبریز، گزارش کرده است که حوادث کردستان خاتمه یافته، ولی مسئله کُردها هنوز حل نشده است.»(2) در 31 مه 1929، ویلیامسن می نویسد: «در عین حال، گزارش شده است که 1300 تن از نیروهای تبریز و کرمانشاه به سمت کردستان، احتمالاً حوالی سنه [سنندج]، اعزام شده اند، و هدف آنها سرکوب شورش های جدی در این منطقه است. همچنین وسائط نقلیه خصوصی را برای تأمین نیازهای حمل و نقل خود به کار گرفته اند، ولی ظاهراً در این مناطق قانون رعایت می شود، چرا که بابت خدمات رانندگان یا اجاره اتومبیل هایشان غرامت پرداخت می شود.»(3) در 6 ژوئن 1929 فرین گزارش می کند که «هیچ خبر مهمی از تبریز دریافت نشده است، بجز اینکه عملیات نظامی علیه کردهای منگور همچنان ادامه دارد. گزارش شده است که هواپیماهای ارتش در نزدیکی ساوجبلاغ خسارات سنگینی بر این کردها وارد ساخته و یکی از رؤسای آنها را نیز دستگیر کرده اند.»(4)

ویلیامسن در 26 ژوئن 1929 می نویسد: «حسنعلی آصف، کارمند کنسولگری تبریز، در نامه ای خبر داده است که امیرلشکر آذربایجان رسماً پیروزی بر کردهای منگور را اعلام کرده است. بر اساس اظهارات او، در 6 ژوئن جنگ سختی در گرفت و در نهایت کُردها شکست خوردند و گریختند، و تلفات زیادی از آنها بجای ماند. رهبران شورشی

1- گزارش فرین، شماره 59، 1471/891.00، مورخ 12 آوریل 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 821، 1472/891.00، مورخ 2 می 1929.
3- گزارش ویلیامسن، شماره 847، 1475/891.00، مورخ 31 می 1929.
4- گزارش فرین، شماره 71، 15/891.404، مورخ 6 ژوئن 1929.

ص:583

موفق به فرار شدند، ولی بسیاری از نفرات و اسب هایشان به دست نیروهای دولتی افتادند. گمان می رود که ملا خلیل(1)، رهبر کردها، به موصل گریخته است. یک لشکر دیگر ایران نیز با آتش زدن روستاها و محصول زراعی شان

در این منطقه بر کردهای پورگان منگور «پیروز» شدند.»(2) فرین در 7 آگوست 1929 می نویسد: «کنسولگری تبریز گزارش کرده است که اسماعیل آقا سیمیتقو، رهبر کُردهای شکاک، که مدت دو سال به عراق و ترکیه پناهنده شده بود، اخیراً در مرزهای سلماس دیده شده و تلاش کرده برای بازگشت صلح جویانه به کشور با مقامات دولتی مذاکره کند، ولی از آنجا که دولت به صداقت او مظنون بود نیروهای نظامی خود را به این منطقه اعزام کرد و با تعقیب اسماعیل آقا او را دوباره به خاک ترکیه راند.»(3) بنابراین اوضاع برای بازدید رضا شاه از آذربایجان به اندازه کافی امن شد. ویلیامسن در گزارشی مورخ 31 اکتبر 1929 سفر شاه را گزارش می کند: «احتراماً به اطلاع می رساند که سفر شاه ایران در طول دو هفته گذشته از ساوجبلاغ شروع شد و اعلیحضرت سپس از شهرهای خوی (شمال دریاچه ارومیه)، تبریز، اردبیل، آستارا در حاشیه دریای خزر، پهلوی، رشت، مشهدیسر و ساری نیز بازدید کردند. او شب سی و یکم اکتبر را در ساری گذراند. با اینکه در گزارش روزنامه ها می خوانیم که در هر شهر استقبال گرمی از رضا شاه صورت گرفته است، اخبار محرمانه حکایت از آن دارد که اعلیحضرت حداقل در قسمتی از طول سفرش بسیار بد خُلق بوده است. می گویند بجای اینکه وجهه یک پادشاه رئوف و پدر باگذشت را از خود نشان بدهد، همچون یک مستبد غاصب بر شهرها فرود می آمد، شلاقی در یک دست و کاسه باج و خراج در یک دست دیگرش، به همه چیز و همه کس مظنون و از همه چیز و همه کس عیب جو. در اینجا نیز شاه دارد همان کار زشتی را که در سفر نوامبر 1928 به ولایات جنوبی کشور انجام داد تکرار می کند. در آن زمان نیز خیلی بی ادبانه و غیرعاقلانه رؤسای عشایر را به حضور نپذیرفت، و فرصت را برای

1- حرکت ملاخلیل جنبه مذهبی داشته و تحرکات امثال سیمیتقو متفاوت بوده. وی معترض به رفتارهای ضدمذهبی رضاشاه بوده است. ر.ک: «قیام ملاخلیل و ردّ فرمان رضاشاه».

2- گزارش ویلیامسن، شماره 869، 1483/891.00، مورخ 26 ژوئن 1929.

3- گزارش فرین، شماره 79، 1490/891.00، مورخ 7 آگوست 1929.

جلب وفاداری و احترام آنها از دست داد.»(1)

هنری اس ویلارد، کنسولیار آمریکا در تهران، در گزارش مورخ 15 سپتامبر 1930 تحت عنوان «اوضاع سیاسی و اقتصادی در آذربایجان»، دیدار اخیرش از تبریز را اینطور توصیف می کند: «احتراماً به اطلاع می رساند که در سفر اخیرم به تبریز برای بستن کنسولگری آمریکا در این شهر، فرصت یافتم تا بطور اجمال اوضاع سیاسی و اقتصادی استان آذربایجان را نیز که ممکن است برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد بررسی کنم. نتیجه مشاهداتم به طور خلاصه مؤید آن است که مردم این استان اگر واقعاً در شُرف شورش نباشند حداقل آشکارا از دست دولت ناراضی اند و بسیاری از ساکنین استان معتقدند که اگر تهدیدی متوجه ثبات دولت کنونی شود، تبریز و توابع آن مسلماً بلافاصله از آن حرکت حمایت خواهند کرد. فعلاً دلیل اصلی نارضایتی ها، جدای از رکود تجارت که تأثیر بدی بر کل کشور گذاشته است، ظاهراً همان چیزی است که آدم های عادی مالیات کمرشکن می خوانند. صحبت از مالیات های سنگین نقل همه مجالس است، و یأس و نفرت از اینکه چرا دولت باید، آنطور که مردم ادعا می کنند، عملاً همه عایداتشان را از دست شان بیرون بکشد احساس غالب مردم است. مردم احساس می کنند که تلاش برای پیشرفت در چنین شرایطی بی فایده است؛ که از نظر من، دلیل اصلی خصومت قابل مشاهده ای است که در تولیدکنندگان کالاهای ایرانی می توان دید، و باعث شده است که صادرات ایران به ویژه در منطقه آذربایجان متوقف شود. مقایسه وضع زندگی افسران ارتش با وضعیت اسف بار عموم مردم به این تنفر دامن می زند. علاوه بر خصومتی که به دلیل برنامه های مالیاتی دولت در بین مردم ایجاد شده است، اتهام بی کفایتی و فساد اداره مالیه آذربایجان نیز مزید بر علت است. در واقع رئیس فعلی مالیه آذربایجان آماج اصلی این اتهامات است، که فقط مانده مردم از بالای پشت بام خانه هایشان آن را جار بزنند چون صحبت از آن نقل همه مجالس است. تقریباً همه معتقدند که مسببین اخراج هیأت میلسپو خائن به مملکت بودند، و حتی آنهایی هم که قبلاً خواهان اخراج هیأت آمریکایی بودند حالا به اشتباه خود اذعان دارند. مکرراً از مردم ساده دل شنیده ام که دولت از دکتر میلسپو تقاضا کرده به ایران بازگردد و او بزودی

1- گزارش ویلیامسن، شماره 967، 1495/891.00، مورخ 31 اکتبر 1929.

ص:585

به ایران بازخواهد گشت، که این امر حکایت از حمایت و طرفداری روزافزون مردم از اداره منابع مالی مملکت توسط هیأت آمریکایی دارد. اگرچه مردم با

احتیاط بیشتری درباره برخی مسایل ابراز نظر می کنند، ولی به نظر می رسد که چندان دلِ خوشی از اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی ندارند. اعلیحضرت که هیچوقت واقعاً محبوبیتی در آذربایجان نداشته، چندان احترامی در بین مردم تبریز ندارد؛ و یکی از دلایل عدم محبوبیتش هم این است که اصل و نسب خانوادگی درست و حسابی ندارد؛ که از همین حالا می توان حدس زد آینده دموکراسی در ایران چگونه خواهد بود. با وجود این، هنوز خیلی ها می ترسند که اگر تخت شاهی به دلیل مرگ و یا دلایل دیگر خالی بماند، وضع از آنچه در دوران قاجار بود هم بدتر شود.» ویلارد سپس به کشته شدن سیمیتقو به دست نیروهای دولتی اشاره می کند: «در مدت کوتاهی که در تبریز توقف داشتم، ظاهراً خبری درباره شورش کردها نبود که به تهران نرسیده باشد. ولی جابجایی موقت مبلغان مسیحی لوتری آمریکایی از ساوجبلاغ، که چندان از مرکز عملیات دور نیست، به تبریز ظاهراً حکایت از ترس مقامات از گسترش این شورش ها دارد. در ارتباط با کشته شدن سیمیتقو، رهبر معروف شورشی کُرد، به دست نیروهای دولتی، ظاهراً واکنش بسیاری از مردم به این مسئله نوعی شرمندگی و سرافکندگی بوده است. اگرچه حملات غارتگرانه سیمیتقو همواره موجب وحشت اهالی بود، او وجهه یک قهرمان را در ذهن برخی عوام داشت، و نوع مردنش حتی در مناطقی که کاملاً او را می شناختند باعث خوشحالی کسی نشد.»(1)

وزیر فوائد عامه در لرستان کشته شد

پس از سرکوب وحشیانه عشایر لُر در بهار 1924 (فصل 7)، لرستان هرگز روی آرامش به خود ندید. فیلیپ در 16 مارس 1927 می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که شاه در شانزدهم ماه جاری، در سالروز تولدش، ظاهراً برای زیارت حرم مقدس قم با اتومبیل به این شهر سفر کرد... آخرین گزارش ها درباره سفر شاه حاکیست که او به اصفهان، و سپس در بیستم ماه جاری از آنجا رهسپار خرم آباد در لرستان شده است.

1- گزارش ویلارد، شماره 67، 1507/891.00، مورخ 15 سپتامبر 1930.

ص:586

می گویند که او به منظور بررسی ماجرای حمله عشایر لُر به یک مهندس راه سازی روس و همچنین سرکشی به املاکش در این منطقه زحمت سفر را بر خود هموار ساخته است.»(1) رضا در 1 آوریل 1927 بازگشت: «جدای از

گزارش روزنامه ها از سفر شاه به قم، ملایر، خرم آباد، کرمانشاه و کردستان، هیچ هدف مهمی برای این سفر ذکر نشده است.»(2) پس از این، اوضاع رو به وخامت گذاشت. در 15 دسامبر 1927 ویلیامسن می نویسد: «خبر شورش جدید عشایر در شمال، غرب و جنوب بر مشکلات عدیده دولت افزوده است. چندین هفته بود که لُرها خود را برای جنگ آماده می کردند ولی به تازگی به خود جرأت داده و به نیروهای دولتی حمله کرده اند. کلنل موریس یکی از این حملات تأیید کرده و می گوید که حمله موفقیت آمیز عشایر به کارگران راهسازی پروژه ساخت جاده دزفول-خرم آباد را عملاً متوقف ساخته است. لُرها حداقل یکی از استحکامات نظامی در این جاده را تسخیر و غارت کرده اند.»(3) در 6 آوریل 1928 فیلیپ در تلگرافی می نویسد: «در روز سوم ماه جاری، ژنرال عبدالله خان [امیرطهماسبی]، وزیر فوائد عامه، در نزدیکی خرم آباد به دست لُرها مورد هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد.»(4) وی جزئیات این ماجرا را در گزارشی مورخ 7 آوریل 1928 ارائه می کند: «روز چهارم ماه جاری، شاه تهران را به مقصد جنوب کشور ترک کرد. عبدالحسین تیمورتاش در تهران ماند. می گویند که شاه به خرم آباد نیز سفر خواهد کرد؛ لرهای سرکش در چند ماه گذشته مشکلات فراوانی را برای نیروهای نظامی در این شهر به وجود آورده اند. شاه در چند ماه گذشته بسیار اصرار داشته که کار ساخت جاده خرم آباد دزفول، که از مناطق کوهستانی لرستان عبور می کند، هر چه زودتر تمام شود. تعداد زیادی مهندس و کارگر تحت هدایت کلنل موریس، و مراقبت شبانه روزی ارتش، برای انجام این کار به خدمت گرفته شده اند. کلنل موریس سه هفته پیش به منظور بازدید از پروژه به محل سفر کرد و به عینه شاهد حمله عشایر لُر به نیروهای نظامی حاضر در محل بود. همچنین، یک هفته پیش گزارش رسید که لُرها دو گروهان

1- گزارش فیلیپ، شماره 295، P15/46891.001، مورخ 21 مارس 1927.
2- گزارش فیلیپ، شماره 305، P15/49891.001، مورخ 4 آوریل 1927.
3- گزارش ویلیامسن، شماره 505، 1438/891.00، مورخ 15 دسامبر 1927.
4- تلگرام فیلیپ، شماره 37، 186/891.002، مورخ 6 آوریل 1928.

ص:587

کامل پیاده نظام را به همراه چندین مهندس راه سازی روس اسیر گرفته اند، هر چند منابع رسمی این گزارش را تأیید نکرده اند. یک روز پس از عزیمت شاه از تهران خبر کشته شدن ژنرال عبدالله خان امیر طهماسبی، وزیر فوائد عامه

رسید؛ او چندی پیش به منطقه خرم آباد- دزفول سفر کرده بود. معلوم شد که لرهای منطقه در روز سوم ماه جاری در نقطه ای به نام پل کلهر به وزیر کمین زده اند. در درگیری میان نیروهای دولتی و مهاجمان ژنرال به شدت از ناحیه شکم مجروح شد. او را به خرم آباد منتقل کردند، ولی در چهارم آوریل درگذشت. مرگ غم انگیز این افسر پرانرژی و جاه طلب بدون شک شاه را در سرکوب شورش لرستان مصمم تر خواهد کرد. گمان می شود که ژنرال عبدالله خان بسیار مورد اعتماد شاه بود و در میان مردم نیز اعتبار و محبوبیت زیادی داشت.»(1)

رضا در 6 مه 1928 از لرستان بازگشت: «گزارش های فعلی حاکی از آن است که شاه در برخورد با عشایر شورشی لُر بسیار زیرکانه عمل کرده است. می گویند که شاه به محض ورود به خرم آباد به تحقیق و تفحص درباره ماجرای قتل ژنرال عبدالله خان، وزیر فوائد عامه، پرداخت. بنا بر اطلاعات واصله به شاه اقدامات فرمانده نیروهای مستقر در منطقه (که می گویند بیش از چهار هزار نفر هستند) برای محافظت از جاده در حال ساختی که از مناطق کوهستانی لرستان عبور کرده و خرم آباد را به دزفول متصل می کند، کافی نبوده است. شاه ایران بسیار علاقمند است که هر چه زودتر یک جاده اتومبیل رو در این منطقه داشته باشد. چنین جاده ای دسترسی به استان های جنوبی را بسیار آسان می سازد و انجام عملیات نظامی علیه عشایر کوهستان های ما بین تهران و این استان ها را بسیار تسهیل می کند. شاه در دومین اقدام خود، ژنرال محمودخان [جم] را از فرماندهی نیروهای این منطقه برکنار کرد. می گویند که او به حضور شاه فراخوانده شد، خلع درجه گردید و روانه زندان شد. فرماندهی نیروهای مذکور به ژنرال احمد خان [امیراحمدی] واگذار شده است. این ژنرال سال گذشته فرماندهی لشکر شمال غرب در آذربایجان را بر عهده داشت، و سپس فرماندهی نیروهای امنیت جاده (امنیه) را که مرکز فرماندهی آن در تهران قرار دارد، بر عهده گرفت. پس از این اقدامات، از رؤسای

1- گزارش فیلیپ، شماره 578، 1444/891.00، مورخ 7 آوریل 1928.

عشایر لُر خواسته شد که در جلسه ای حاضر شوند و شکایات خود را مطرح کنند، که در نتیجه طرفین به تفاهمی نسبی دست یافتند. این تفاهم باعث می شود که از حساسیت وضعیت نظامی کاسته شود و ساخت جاده خرم آباد دزفول بدون

وقفه ادامه یابد. با این حال، لازم به ذکر است که در هفته گذشته گزارش ها حکایت از حمله مجدد لُرها به نیروهای نظامی مستقر در این منطقه داشت.»(1) در 2 ژوئن 1928 فیلیپ می افزاید: «روزنامه های تهران اخیراً گزارش های دلگرم کننده ای از تسلیم تعدادی از رؤسای عشایر لُر در منطقه خرم آباد- دزفول به نیروهای دولت منتشر ساخته اند.»(2) مهدی قلی هدایت، رئیس الوزرا، طی نطقی در 20 نوامبر 1928 در مجلس، به برخی از برنامه هایی که دولت برای عشایر لُر در نظر گرفته است، اشاره کرد از جمله «ساخت یک بزرگراه مهم لرستان به خوزستان؛ ساخت پادگان های نظامی و منازل روستایی برای اسکان عشایر لُر و بهبود لرستان.»(3)

در همین زمان، اوضاع بلوچستان نیز قدری بهبود یافته بود. تریت در گزارشی مورخ 2 مارس 1929 می نویسد: «رد و بدل شدن چند تلگرام میان اعلیحضرت شاهنشاه و دوست محمد خان در ارتباط با تسلیم وی یکی از حوادث سیاسی جالب توجه این روزها می باشد. استحضار دارید که این فرد با فعالیت های خود در بلوچستان مشکلاتی برای دولت به وجود آورده بود. می گویند که در پی درگیری نیروهای دوست محمد خان با هنگ نظامی کرمان که هفت ماه پیش برای سرکوب این شورشی اعزام شده بودند، دوست محمد مجبور شد به ارتفاعات مرزی پناه ببرد، و در نهایت کاملاً تسلیم نیروهای دولتی شد. از آنجا که احتمال می دهم این خبر مورد توجه وزارت خارجه قرار گیرد، احتراماً متن تلگرام شاه که او را مورد عفو قرار داده است و در روزنامه های تهران منتشر شده در اینجا نقل می کنم: «درخواست تلگرافی تان به عرض رسید. با توجه به اینکه از اعمال گذشته خود اظهار ندامت کرده و از ما طلب بخشش کرده اید، ما نیز خواسته شما را اجابت کردیم. به موجب این دستخط شما مورد عفو ملوکانه قرار

1- گزارش فیلیپ، شماره 598، 1446/891.00، مورخ 6 می 1928.
2- گزارش فیلیپ، شماره 605، 1447/891.00، مورخ 2 ژوئن 1928.
3- گزارش تریت و ضمیمه، شماره 719، 1460/891.00، مورخ 7 دسامبر 1928.

ص:589

گرفتید.» گزارش شده است که دوست محمد هم اکنون با اسکورت عازم تهران است.»(1) در تاریخ 2 مه 1929 ویلیامسن می افزاید: «دوست محمد خان،

رهبر شورشی های بلوچستان، به تازگی وارد تهران و حضور شاه شرفیاب شده است. حقوق ماهیانه ای برابر با سیصد تومان برای او مقرر شده و او نیز به جمع سایر رهبران شورشی که بخشی از ملازمان شاه را تشکیل می دهند پیوسته است.»(2)

نآرامی های مجدد و دسیسه و خیانت ارتش در لرستان

در گزارشی مورخ 16 مارس 1929، فرین از نآرامی های مجدد در لرستان خبر می دهد: «تحرکاتی دارد در لرستان اتفاق می افتد. نیروهای نظامی زیادی به آنجا اعزام شده و مقامات نیز تمام وسایل نقلیه شخصی موجود در منطقه را به خدمت گرفته اند، ولی معلوم نیست که لُرها واقعاً دست به اقدامی زده باشند. گمان می رود که لشکرکشی های دولت ایران به منظور تکمیل روند خلع سلاح لُرها و جلوگیری از وقفه در کار پروژه خط آهن صورت می گیرد.»(3) ویلیامسن در 11 جولای 1929 می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که شاه رسماً مسیر خط آهن خرم آباد، بروجرد، ملایر، دیزآباد و ساوه به تهران را تأیید کرده است... مخالفت با مسیر جدید به این دلیل است که خط آهن از مناطق روستایی ای می گذرد که هم اکنون تولیدی ندارند و مرکز پر جمعیت و تولیدی همدان را از رونق می اندازد... مهندسان آمریکایی معتقدند این مسیر، بهترین مسیر ممکن نیست.» او می افزاید: «احتراماً با مسرت به اطلاع می رساند که عشایر لرستان، که خط آهن می بایست از آن عبور کند، کوچکترین تمایلی برای پیوستن به شورشی های [فارس] از خود نشان نداده اند. نزدیک به هزار تن از عشایر لُر در پروژه ساخت خط آهن مشغول به کار هستند، و این منبع درآمد جدید برایشان بسیار عزیز است. این هم نمونه دیگری از تأثیرات ساخت خط آهن در گسترش تمدن است.»(4) این خوش بینی نابجا بود. تلگرام ویلیامسن در 13 جولای 1929 از این قرار است: «هیأت نقشه برداری

1- گزارش تریت، شماره 783، 1466/891.00، مورخ 2 مارس 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 821، 1472/891.00، مورخ 2 می 1929.
3- گزارش فرین، شماره 51، 1468/891.00، مورخ 16 مارس 1929.
4- گزارش ویلیامسن، شماره 878، 299/891.77، مورخ 11 جولای 1929.

لرستان مورد حمله راهزنان قرار گرفت؛ یک مهندس انگلیسی گروگان گرفته شد؛ آمریکایی ها سالم و در امان هستند.»(1) در 18 جولای 1929:

«وزیرمختار بریتانیا پس از خبردار شدن از این حادثه، گفت که به منظور کسب تکلیف با وزارت خارجه بریتانیا تماس خواهد گرفت. بدون شک موریسون پیش از رسیدن دستور از لندن آزاد خواهد شد. با توجه به ناامنی کشور، شرکت اولن و شرکاء قصد دارد که همه گروه های مهندسی اش را از لرستان خارج کند، مگر اینکه مقامات نظامی امنیت کامل و مطلق آنها را تضمین کنند.»(2) در 25 جولای 1929: «احتراماً به اطلاع می رساند که مهندس موریسون در هیجدهم جولای آزاد شد... در همان روز خبر رسید که دو مهندس روس، که در استخدام وزارت طُرق و شوارع هستند، در نزدیکی پل کشکان در غرب بروجرد توسط همان عناصری که به گروه نقشه برداری حمله کرده بودند، مورد حمله و ضرب و شتم راهزنان قرار گرفتند و اموالشان به غارت رفته است.»(3) در 9 آگوست 1929: «چند یگان سواره نظام اکنون از گروههای نقشه برداری محفاظت می کنند، و قلمرو راهزنان توسط نیروهای نظامی و عشایر وفادار به دولت محاصره شده است. دهم آگوست کار نقشه برداری به پایان خواهد رسید، و گمان می رود پس از اینکه گروه های نقشه برداری از مناطق کوهستانی خارج شوند، نیروهای ارتش به منظور بازپس گرفتن قاطرها و تجهیزات مسروقه و تنبیه و متفرق ساختن راهزنان که چهارصد یا پانصد نفر تخمین زده می شوند دست به عملیات خواهند زد.»(4) در گزارش دیگری مورخ 9 آگوست 1929، ویلیامسن به شورش عشایر قشقایی در ماه های ژوئن تا جولای 1929 اشاره می کند: «اوضاع در لرستان ناآرام است، ولی نمی توان آن را هشدار دهنده تلقی کرد. تفاهمی که میان قشقایی ها و بختیاری ها وجود دارد بدون شک شامل حال عشایر لُر به خصوص بهرام وندها [بیرام وندها] نیز می شود. با این حال، آنها منتظر نشسته اند تا نتیجه شورش همسایگان شان را ببینند، و به همین دلیل با عقب انداختن حرکت خود تا زمان مهیا شدن یک اقدام مشترک، فرصت انجام اقدامی مؤثر را از دست داده اند. سپهبد

1- گزارش ویلیامسن، شماره 36، 1482/891.00، مورخ 13 جولای 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 887، 300/891.77، مورخ 18 جولای 1929.
3- گزارش ویلیامسن، شماره 892، 301/891.77، مورخ 25 جولای 1929.
4- گزارش ویلیامسن، شماره 903، 303/891.77، مورخ 9 آگوست 1929.

ایرانی، ژنرال احمدخان، که فرمانده عملیات لرستان است، به کمک عشایر اسکان یافته (به ویژه پاپی ها) اوضاع نسبتاً آرامی را بر این منطقه بسیار پر دردسر حکم فرما ساخته است.»(1)

ویلیامسن در گزارش مورخ 21 سپتامبر 1929 گزارش می کند که دولت ایران در مقابله با لُرها یکبار دیگر به دسیسه و خیانت متوسل شده است: «در ارتباط با تحرکات عشایر در جنوب ایران احتراماً به اطلاع می رساند که برغم چند مورد ناآرامی پراکنده، ظاهراً اقدامات هماهنگ علیه دولت ایران خاتمه یافته است. اخبار مربوط به لرستان اصلاً دلگرم کننده نیست. استحضار دارید که یک گروه نقشه برداری در جولای گذشته مورد حمله راهزنان قرار گرفت و تجهیزاتش غارت شد و این در حالی بود که نیروهای ارتش در مناطق دیگری در حال گشت زنی بودند. ژنرال احمد خان، سپهبد ایرانی، با به کار گرفتن سیاستی سرکوب گرانه و تنبیهی ظاهراً به نتایج خوبی دست یافته است. با این حال، نزدیک به دو هفته پیش فتح الله خان، رئیس ایل قدرتمند سگوند، را متقاعد کردند که برای ملاقات با سپهبد به مرکز فرماندهی اش برود. روز بعد فتح الله خان درگذشت: برخی می گویند سکته کرد؛ برخی می گویند او را دار زدند یا به او سم خوراندند، و بعضی ها هم چیزهای دیگری می گویند. ولی به هر حال این ماجرا برای عشایر نمونه روشن یک دسیسه و خیانت بود، و به همین دلیل لُرها سر به شورش برداشته اند. چندین مورد راهزنی و غارت در جاده اصلی خرم آباد گزارش شده است. در واقع، این جاده به قدری ناامن است که به همسران برخی مهندسان سندیکا که قصد داشتند از اهواز به تهران سفر کنند توصیه شد که از طریق بغداد به تهران بروند. سیاست این سپهبد برای از بین بردن دشمنانش با دسیسه و خیانت دارد ثمره تلخی به بار می آورد. عشایر می دانستند که دولت بزودی راهزنانی را که به گروه نقشه برداری سندیکا حمله کرده اند تنبیه خواهد کرد- و آنقدر می فهمند که بگذارند راهزنان خودشان با نیروهای دولت درگیر شوند، بدون اینکه به آنها کمکی بکنند. ولی زمانی که یکی از بزرگترین رؤسای آنها با مکر و حیله به قتل می رسد، جای تعجب نیست که تمام همکاری های آنها با دولت و نمایندگانش به پایان برسد... از آنجا که این جاده از

1- گزارش ویلیامسن، شماره 906، 1491/891.00، مورخ 9 آگوست 1929.

قلب مناطق متعلق به طوایف لُر می گذرد، سیاست سندیکا این بوده است که با رؤسا و مردم عشایر روابطی بسیار دوستانه داشته باشد. آقای آرتور دوبویس اخیراً دست به اقدامی نسبتاً نمایشی زد و به همراه همسر، دو دختر بزرگ و پسر کوچکش به دیدن حسین قلی خان [ایلخان طایفه پاپی] در اردوگاهش رفت. آقای دوبویس با این اقدام خود از سویی تلویحاً نشان داد که به این طایفه اعتماد دارد و از سوی دیگر امیدوار است مانع اخلال آنها در عملیات ساخت جاده بشود. ولی این نوع حرکت های دوستانه در مقابل سیاست خائنانه و ضعیف و منسوخ سپهبد، که حتی آرام ترین لُرها را نیز خشمگین می سازد، اعتبار و ارزشی ندارد.» در همین گزارش، ویلیامسن طوایف اصلی لُر را نام می برد «که در حد فاصل دزفول و بروجرد و در طول خط آهن پیشنهادی ساکن هستند.» در ارتباط با اسکان اجباری این طوایف، که در ادامه توصیف شده است، اطلاعات زیر خالی از لطف نیست. اول، ایل پاپی با 125/000 نفر: حسین قلی «ایل خان» 35/000 نفر را تحت رهبری دارد. سایر طوایف ایل پاپی از این قرار بودند: قلاوندها، نزدیک دزفول، 55/000 نفر؛ الله وند ها، نزدیک بلارود، 25/000 نفر؛ سایر طوایف کوچکتر شامل مهاروندها 5000 نفر، و میرزاوندها 5000 نفر می شوند. دوم، ایل بیرانوند، 40/000 نفر: «اینها از قدیم «آدم بدهای» لرستان بوده اند. آنها چادرنشین هستند و از طریق دامداری و غارت سایر طوایف گذران زندگی می کنند.» سوم، ایل سگوند: 35/000 نفر: «رئیس، فتح الله خان، به تازگی درگذشته است.» چهارم «طوایفی که در مناطق منتهی به پشت کوه زندگی می کنند و عملاً ناشناخته اند. اروپایی های معدودی به این منطقه نفوذ کرده اند و آنهایی هم که وارد این منطقه شده اند مامور مخفی بوده اند. تراکم جمعیت در این منطقه اندک است. دولت تلاش می کند بخشی از این جمعیت کوچ نشین را در شهرهایی که دولت در پشت کوه ساخته است اسکان بدهد.» و در نهایت، «در خوزستان، جمعیت عمدتاً عرب یا ترکیبی از عرب ها و لرهاست . دردسرسازترینشان قبایل بنی تمیم و بنی طُرف هستند که در مناطق مردابی ایران و عراق در غرب اهواز زندگی می کنند. همین ها بودند که موفق شدند در مقابل نیروهای نظامی بریتانیا که بغداد را محاصره کردند، مقاومت کنند.»(1)

1- گزارش ویلیامسن، شماره 941، 1493/891.00، مورخ 21 سپتامبر 1929.

ویلیامسن در گزارشی مورخ 13 دسامبر 1929می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که دارند تعدادی از طوایف را به منظور اسکان در استان های دیگر ایران به اجبار از لرستان کوچ می دهند. هنوز تعداد دقیق آنهایی که مجبور به مهاجرت شده اند معلوم نیست. روزنامه ها اعلام کرده اند که 110 خانواده، یا حدود 600 نفر، به روستاهای نزدیک قزوین منتقل شده اند. با این حال، سایر منابع رقم بسیار بالاتری را ذکر کرده و تعداد مهاجرین اجباری را دو هزار تا سه هزار نفر اعلام کرده اند. گمان می رود که این سیاست بیشتر شامل حال بیرانوندها شده است. استحضار دارید که عناصر شورشی که چند وقت یکبار از قانون تمرّد می کنند و نظم لرستان را بر هم می زنند از همین طایفه اند. هدف آشکار دولت این است که ساختار طایفه ای لرستان را از میان ببرد، و با پراکنده ساختن بدترین طوایف به این طریق خیلی راحت تر به هدفش می رسد. با این حال، می گویند که وضعیت تبعیدیان بسیار اسفناک است. احشام آنها مجبور بوده اند 300 مایل را در فصل زمستان در زمین های نیمه خشک راه بروند. بسیاری از احشام تلف شده اند، و از آنجا که تنها منبع ثروت یک کوچ نشین احشام اوست، این تلفات برایشان بسیار آزاردهنده بوده است. این جابجایی های اجباری طبیعتاً موجی از نارضایتی در میان لرها به وجود آورده است و ممکن است منجر به شورش های متعددی در استان شود.»(1) در 11 ژانویه 1930: «احتراماً به اطلاع می رساند که مهمترین اتفاق دو هفته گذشته سفر شاه به جنوب غربی کشور بوده است. اعلیحضرت در تاریخ 29 دسامبر 1929 از تهران عازم شد و از شهرهای قم، سلطان آباد، بروجرد، خرم آباد، دزفول و اهواز دیدن کرد. در تاریخ 5 ژانویه 1930، او در حضور ملازمان خود و مهندسان شرکت اولن و شرکاء با قیچی طلایی روبان را برید و راه آهن دزفول را افتتاح کرد. اعلیحضرت اعلام کرده است که قصد دارد سفر خود را تا اواخر ژانویه ادامه دهد. او به سمت بندرشاپور عزیمت خواهد کرد و از آنجا با قایق به بوشهر می رود، و سپس از طریق شیراز و اصفهان به تهران بازمی گردد. ولی کمتر گزارشی از تأثیر سفر شاه به رعایایش در لرستان به تهران مخابره شده است. تأثیر روحی حضور

1- گزارش ویلیامسن، شماره 988، 1499/891.00، مورخ 13 دسامبر 1929.

شاهنشاه در میان لرهایی که از دیرباز از حکومت ناراضی بوده اند ناچار باید بسیار عمیق باشد. جابجایی اجباری اخیر خانواده های لُر به سایر مناطق نارضایتی فراوانی را باعث شده است که اعلیحضرت می تواند با رأفت مدبرانه اش این احساس را تسکین بدهد. شواهد حکایت از آن دارد که شاه با این هدف به سفر رفته است که نه فقط پروژه راه آهن را به چشم خود ببیند، بلکه روحیه نیروهای مستقر در مناطق عشایرنشین را تقویت کند. او در طول مسیر سفرش به اهواز از چندین پادگان در لرستان بازدید کرد و بدون شک تأثیر مثبتی بر روحیه افراد تحت فرماندهی سپهبد احمدآقا خان گذاشت. در چند هفته گذشته اسم این ژنرال نزد فرمانده کل قوا بد در رفته است، بنابراین تهران تعجب نخواهد کرد اگر خبر برکناری او را از مقامش بشنود.»(1)

این ماجرا در گزارش کلاسیک مورخ 4 فوریه 1931 هارت ادامه می یابد:

شب اول فوریه 1931، وقتی تقی زاده، وزیر مالیه، لایحه ای «دو فوریتی» را جهت تخصیص 50 هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارایه داد بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لُرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبور نه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران عشایر است که البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تقی زاده گزارش داد که «در بودجه سال 1309 مملکتی (21 مارس 1930-22 مارس 1931) مبلغی برابر با 100 هزار تومان به عمران لُرستان اختصاص یافت. با توجه به ناکافی بودن این مبلغ، به موجب قانون هشتم مهرماه 1309 (30 سپتامبر 1930)، بودجه ای اضافی تحصیل شد. با وجود این، این بودجه اضافی هم برای تکمیل اقداماتی که در طول دو سال گذشته برای عمران این استان، ساخت خانه های روستایی، کوچ و اسکان لُرها صورت گرفته کافی نیست. از آنجایی که نمی توانیم عملیات فوق الذکر را به حالت نیمه تمام رها کنیم، ماده واحده ذیل با قید فوریت به مجلس تقدیم می گردد. ماده واحده: مجلس شورای ملی بودجه اضافی 50 هزار تومان را برای مخارج عمران لرستان به تصویب رساند که به قران از ذخیره مملکتی برداشت خواهد شد.

1- گزارش ویلیامسن، شماره 1006، 1500/891.00، مورخ 11 ژانویه 1930.

تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی درباره کوچ اجباری لُرها که مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. یاسائی، وکیل مجلس، گفت: «لُرهایی را که جابجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود، «طبق گزارش ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لُرها، پرداخت نشدن جیره شان، هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر مالیه توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع ذیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمایید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات همچنین از قول یاسائی می نویسد، «مثلاً به شتردارها که اثاثیه آنها را حمل کرده اند پول نمی دهند که باعث شده این شتردارها به تمام مقامات شکایت کرده اند و به آنها جواب تا حال داده نشده. می خواستم توضیح بدهند که سر و کار این شتردارها با چه کسی است. با وزارت جنگ است یا وزارت مالیه؟» تقی زاده در پاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج توسط وزارت مالیه و تحت نظر مأمورین باشرافت و فعالی می شود که هر هفته به من گزارش می دهند. می توانم گزارش کاملی در اینباره تقدیم مجلس کنم. خیلی مراقبت برای پرداخت مخارج صحی و زندگی عشایری که کوچانده شده اند شده است. شخصاً توجه زیادی به رفع مرض بیماران آنها کرده ام و هر چه از دستم برمی آمده برای کمک به آنها انجام داده ام. همینطور برای قبایل عرب. ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند. ولی درباره شکایاتی که شنیده اید، به من اطلاع بدهید، بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود.» تقی زاده توضیح داد، «مخارج تحت نظر ماموران کشوری و لشکری می شود. یک عده از الوار به خراسان و عده ای به زرند و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند، که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکند و اراضی تهیه شده و بذر و تخم و

ص:596

گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرند و ساوه و خوار کوچانده شده اند طبیب فرستاده شده و شیر و خورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای حفظ امور صحی

آنها شده و صحیه هم طبیب به اندازه کافی برای رفع مرض آنها اعزام داشته است. ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه باید آنها تخت قاپو شوند و هیچ مانوس به خانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود.» محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لُرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع زحمت اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد و با رأی 85 نفر از کل 98 نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لُرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی درباره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. برآورد تعداد عشایر نیز بر اساس گفته مسافرانی صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده جاده لُرستان تهران را طی می کنند و یا تا سیصد مایل در طول جاده مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا 15000 نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر برآورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که معنای عمران استان لرستان چیست. ولی گمان می رود که معنی آن این باشد که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشایر لُر بوده به رعایای ایرانی غیرکوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجانشینی بوده اند، تفاوت قایل شده

است. البته نمی دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لُرها، هیچ لُری نمی تواند آینده ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد.(1)

شورش در فارس

ویلیامسن در گزارش 2 مه 1929 خود از ناآرامی در فارس گزارش می دهد: «ناآرامی هایی در استان فارس گزارش شده که پیامدهای چندان وخیمی به دنبال نداشته است. عشایر قشقایی به رهبری علی خان قشقایی(2) چندین بار به جمعیتی که در این استان اسکان یافته اند حمله کرده اند... رؤسای عشایر قشقایی به سرعت دستگیر شدند و گمان می رود که در زندان جدید قصر قاجار، در خارج از تهران، زندانی شده اند. در ضمن، فرزندان رؤسای بزرگ عشایر در «مدرسه شبانه روزی» در نزدیکی خرم آباد نگهداری می شوند، که احتمالاً نقش گروگان را دارند تا بدین وسیله والدینشان دست به رفتار ناشایستی نزنند... اخیراً شکایاتی به سفارت خانه های خارجی در تهران رسیده است و عده ای که اتومبیل یا کامیون شان به دستور مقامات نظامی ایران مصادره شده است به این مسئله معترض شده اند. در تبریز خود راننده هم باید به همراه اتومبیلش در خدمت مقامات نظامی قرار بگیرد و در قبال این کار مبلغ عادلانه ای دریافت نمی کند. اما از فارس گزارش شده است که اتومبیل ها را مصادره می کنند، از آنها سخت کار می کشند، و در شرایط بسیار اسفناکی آنها را به صاحبانش برمی گردانند. معمولاً یک رسید رسمی برای مصادره اتومبیل به راننده می دهند، ولی معمولاً، اگر نگوییم همیشه، بابت تلف شدن وقت راننده، خسارات وارده و هزینه تعمیر اتومبیل هیچ مبلغی در نظر گرفته نمی شود.»(3) در 31 مه 1929 ویلیامسن یک ناآرامی جدی را گزارش می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که برغم خودداری مجدانه مطبوعات ایران از اشاره به ناآرامی های فارس، شورشی جدی شیراز و اطراف آن را فرا گرفته است. عشایر قدرتمند قشقایی و لُر که بارها در گزارش های متعدد سفارت به آنها اشاره شده

1- گزارش هارت، شماره 338، 891.001515، مورخ 4 فوریه 1931.

2- علی خان قشقایی ملقب به سالارحشمت.

3- گزارش ویلیامسن، شماره 821، 1472/891.00، مورخ 2 می 1929.

است عامل این ناآرامی ها هستند. به سبب سانسور شدید روزنامه ها، هنوز دامنه دقیق این شورش مشخص نیست، ولی با در نظر گرفتن تعداد نیروهایی که برای سرکوب این غائله اعزام شده اند باید بسیار جدی باشد. موثق ترین منابعی که در دست هستند اطلاع داده اند حداقل 11000 نیرو به استان فارس اعزام

شده اند، که این تعداد تقریباً نیمی از نیروی های جنگی مؤثر ایران است. مسافران می گویند که جاده بوشهر به شیراز عملاً غیر قابل استفاده است. هر اتومبیلی که از این جاده عبور می کند، [اشرار] یا متوقفش می کنند یا به طرفش شلیک می کنند. جاده شیراز به اصفهان نیز تقریباً به همان اندازه ناامن است، و پلیس ایران به اتومبیل ها اجازه نمی دهد شبها وارد این جاده شوند. شایعات تأیید نشده حاکی از آن است که خود شیراز نیز در خطر محاصره کوه نشینان قرار دارد. سه راننده کامیون را متوقف کرده و به طرز فجیعی به قتل رسانده اند. گمان می رود که این سه راننده از اتباع ایران بودند. یک راننده کامیون هم هدف گلوله قرار گرفته که می گویند از اتباع سوریه بوده است. با اینحال هنوز معلوم نیست که چه کسی به او تیراندازی کرده است قشقایی ها یا سربازان ایرانی. احتمال دوم را قوی تر می دانند. مصادره تمام انواع وسائط نقلیه توسط نیروهای ارتش از حد گذشته است. کامیون ها و اتومبیل ها را، با راننده یا بدون راننده، بدون کمترین توجهی به قانون و حقوق مالکیت مصادره می کنند. تعدادی راننده ایتالیایی که برای انتقال سربازها از تهران به شیراز قرارداد بسته اند (30 راننده که به هر کدام 6 تومان پیش پرداخت کرده اند) وقتی به مقصد رسیدند دستور یافته اند تا جایی که فرمانده نظامی می گوید در جاده ناامن بوشهر پیش بروند. شوفرها طبیعتاً نمی خواهند جان و مالشان را اینگونه به خطر بیندازند، و تا جایی که جرأت داشته باشند در مقابل این دستورات مقاومت می کنند. بنابراین، گمان می رود که راننده سوری هم از انجام این دستورات سرباز زده و هنگام تلاش برای فرار توسط سربازان هدف گلوله قرار گرفته است. آثار تیراندازی تک تیراندازهای ماهر کوهستان بر روی بدنه بسیاری از اتومبیل هایی که از آن سوی شیراز می آیند مشاهده می شود. جای گلوله روی بدنه یک اتومبیل سیاحتی به مقامات تهران ثابت کرده است که این شورش بسیار جدی تر از حمله عشایر در بهار است. جاده شیراز- بوشهر باریک و پر پیچ و خم است، و از گردنه های

طولانی عبور می کند که مسدود کردن آن را نسبتاً آسان می کند. گذاشتن سه یا چهار گاری یا یک سنگ بزرگ در میان جاده برای متوقف ساختن یک وسیله نقلیه موتوری کافی است؛ و کوه نشین ها نیز به راحتی می توانند پشت تخته سنگ ها و شیارهای کنار کوه مخفی شوند و هر کاری که دلشان بخواهد بکنند. چنانچه نیروی قدرتمند تری آنها را تعقیب کند نیز می توانند در کوهستان مخفی شوند، بدون اینکه حتی یک زخم بردارند. استحضار دارید که ایل قشقایی از بزرگترین و قوی ترین ایلات ایران است. این ایل در حد فاصل جنوب اصفهان

تا بوشهر، یعنی در پهنه ای به وسعت 600 مایل، پراکنده است. مردان جنگی آن به 10000 تا 20000 نفر می رسند. علی خان قشقایی، رهبر این شورش است. صولت الدوله، برادر علی خان، که رئیس موروثی ایل قشقایی است، هم اینک در تهران گروگان شاه است. گفته می شود قشقایی ها چندین خواسته از دولت دارند: 1) اجازه بدهد هر لباسی که دوست دارند بپوشند، 2) اسلحه حمل کنند، 3) از خدمت سربازی اجباری معاف باشند، و 4) رئیس ایلشان آزاد شود. طبق گزارش ها شاه تلویحاً با سه خواسته اول موافقت کرده است. شایعات متعددی هم بر سر زبانهاست که شاه برای هدایت مستقیم عملیات علیه عشایر به شیراز خواهد رفت. قشقایی ها، با شورش خود، تا کنون جدی ترین ضربه را به سیاست متمرکزسازی دولت ایران وارد ساخته اند. حتی اگر تا اندازه ای هم موفق شوند، شکی نیست که بختیاری ها، لُرها و کردها نیز در مخالفت با سیاست سرکوبگرانه و مدرن گرایی دولت به آنها خواهند پیوست. همه آنها خواهند خواست که لباس های سنتی شان را بپوشند، سلاح داشته باشند و از خدمت اجباری معاف شوند. ارتش ایران قدرت آرام کردن عشایر را ندارد. بنابراین شورش قشقایی ها بروز بحران را تسریع کرده است. البته ناآرامی های افغانستان هم بی تأثیر نبوده است. طوایف بی سواد ولی قدرتمند نقاط مختلف کشور از دولت مرکزی فرمان نمی برند. نیروهای نظامی ایران در خراسان و سیستان از مرزها حفاظت و مردم را سرکوب می کنند؛ لُرها کاملاً سرکوب نشده اند؛ و کردها برای جنگ آماده می شوند. چنانچه مسئله قشقایی ها به طور رضایت بخشی حل نشود، بیم آن می رود که تمام امیدهای فعلی برای ایجاد یک ایرانی متحد از میان برود و تمام اصلاحاتی که دولت برای غربی سازی مملکت در پیش گرفته

ص:600

است در خارج از تهران بی اثر بماند... سر رابرت کلایو از دولت ایران خواسته است تا از منافع بریتانیا محافظت کند. او خطرات وضعیت فعلی را اینگونه خاطر نشان ساخته است که: کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران در یک جا تمرکز یافته اند و به همین دلیل به راحتی تحریک می شوند و به خشم می آیند؛ وارد شدن خسارات مالی بسیار آسان است؛ قطع شدن خط لوله و یا انفجار یک پالایشگاه عواقب بسیار وخیمی به دنبال دارد. آنها از دولت خواسته اند تا نیروهایی برای محافظت از اموال شرکت بگمارد، همچنین هشدار داده اند که برخی آشوبگران شناخته شده بلشویک را شدیداً تحت نظر داشته باشند. به ویژه اینکه کنسول بریتانیا در تهران در یک پرواز ویژه به هزینه شرکت نفت انگلیس و ایران برای مذاکره با مقامات بریتانیایی مستقر در اهواز به این شهر

سفر کرد... احتمال این نیز وجود دارد که ناآرامی های کردستان، خوزستان و فارس همگی از یک منبع سرچشمه می گیرند. البته برای این ادعا هیچ مدرکی در دست ندارم. به هر حال، همه این حوادث شاه، شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت های بریتانیایی فعال در جنوب ایران را جداً با مشکل مواجه ساخته است... البته سفیرکبیر ترکیه معتقد است که هیچ ارتباطی میان این حوادث وجود ندارد... او معتقد است که شورش قشقایی ها اعتراضی خودانگیخته به رژیم جدید ایران است. او همچنین افزود که دردسرهای کردستان چیز تازه ای نیست. طبق معمول، شایعاتی نیز در مورد حمایت بریتانیا از شورش های جنوب کشور وجود دارد؛ در اثبات این شایعه ادعا می شود که قشقایی ها که سال گذشته «خلع سلاح» شدند، امسال تفنگ و مهمات درجه یک انگلیسی در اختیار دارند. لازم به ذکر نیست که چندین سال است که از کویت به جنوب ایران اسلحه قاچاق می شود، و اینکه این شورش ها به فعالیت های تجاری بریتانیا در ایران بسیار آسیب زده است.(1)

در 8 ژوئن 1929، ویلیامسن در تلگرامی خبر می دهد: «در ادامه گزارش مورخ 31 مه، یک منبع موثق خبر داده است که شیراز محاصره شده و ارتباط با این شهر قطع شده است. جنگ سختی میان نیروهای ارتش و کوه نشین هایی که خود را به اندازه کافی

1- گزارش ویلیامسن، شماره 847، 891.001474، مورخ 31 می 1929.

قدرتمند دانسته و از کوهها پایین آمده اند در جریان است. شیبانی فرماندهی نیروهای ارتش را برعهده دارد. برخی بر این باورند چنانچه عشایر قطعاً سرکوب نشوند، برنامه های اصلاحات دولت به خطر خواهد افتاد.»(1) او در گزارش مورخ 14 ژوئن 1929 اینطور ادامه می دهد:

احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی مملکت اصلاً آرام نیست. تحولات قابل ذکری در دو جبهه صورت گرفته است: شیراز و خوزستان. کمترین خبرها را از شیراز داریم. خطوط تلگراف کمپانی هند و اروپا چهار یا پنج روز قطع بود و در این مدت هیچ خبری از شیراز به تهران نرسید. زمانی که ارتباط تلگرافی با این شهر مجدداً برقرار شد، اپراتور تلگراف خانه به رئیس خود در تهران خبر داد که قشقایی ها شهر را محاصره کرده اند و در چندین نقطه درگیری سختی بین نیروهای دولتی و قشقایی ها درگرفته است. ژنرال

شیبانی که به منظور فرماندهی عالی نیروهای مستقر در فارس به این استان اعزام شده بود، در جاده شیراز با عشایر برخورد کرد و نزدیک بود دستگیرش کنند، ولی نهایتاً موفق شد وارد شهر شود. عجیب ترین قسمت ناآرامی های شیراز این است که کوه نشین ها مواضع شان را در کوهستان رها کرده و آنقدر خود را قدرتمند یافته اند که در دشت به جنگ نیروهای ارتش آمده اند. آنها کاملاً مسلح هستند و ظاهراً مهمات کافی نیز در اختیار دارند. موضوع دیگری که به وخامت اوضاع دامن زده این است که اعراب خمسه، دشمن دیرینه قشقایی ها، نیز در این آشوب به آنها پیوسته اند. اگر عشایر جنوب ایران متحد شوند، باید فاتحه برنامه مدرن سازی شاه را خواند. شاه مسلماً تمام تلاش و منابع خود را برای سرکوب شورش عشایر به کار خواهد گرفت. ارتش احتمالاً نمی تواند در مدت کوتاهی عشایر متحد را سرکوب کند. برای فرونشاندن این غائله به انجام عملیات سرکوبگرانه درازمدتی نیاز است که انرژی و هزینه فراوانی می طلبد. حتی بعید نیست که نیروهای دولت از عشایر متحد شکست بخورند، که در آن صورت هرج و مرج بر کشور حاکم خواهد شد. شایعات فراوانی در تهران بر سر زبانهاست. هیچ یک از سفارت خانه ها، به غیر از سفارت

1- تلگرام ویلیامسن، شماره 27، 891.001473، مورخ 8 ژوئن 1929.

بریتانیا، اخبار موثقی در اینباره در اختیار ندارند. طبق یکی از این شایعات، شاه مجبور به تسلیم در برابر خواسته عشایر خواهد شد، و حتی ممکن است در این جنگ مغلوب شود و تاج و تخت خود را از دست دهد. برخی دیگر می گویند که این آشوب چیزی جز یک شورش محلی نیست و به راحتی سرکوب خواهد شد، و اینکه عشایر به کوهستان ها عقب نشینی کرده اند. مطبوعات نیز بجز یک مورد هیچ خبری درباره این وضعیت منتشر نساخته اند... که البته با توجه به نوع جملات و احساساتی که در این مقاله به کار رفته بود، شکی نیست که به تحریک دولت نوشته شده است. مدیر روزنامه شفق سرخ نماینده استان فارس است. به اعتقاد من، این شورش بسیار خطرناک تر از آن چیزی است که در این مقاله توصیف شده است. شورشی که برای سرکوبی آن 10000 تا 12000 نیروی نظامی نیاز است به هیچ وجه شورش بی اهمیتی نیست. منطقه کاملاً ملتهب است، و عشایر قدرتمندی که در اطراف این منطقه مستقر هستند آماده اند که با مشاهده اولین نشانه های تزلزل در دولت به شورشیان بپیوندند. با اینکه ناآرامی های فعلی حاصل شورش عشایر یک منطقه است، اوضاع فعلی خطری

بالقوه برای کل ایران به شمار می رود. می گویند تلاش برای خریدن یا پرداخت رشوه به رهبران شورشیان (که در مقاله مذکور «آرام کردن شورش ها از طرق مصالحه آمیز نامیده شده) با شکست مواجه شده است. این سیاست قدیمی، به همراه افکندن بذر حسادت و بدگمانی میان رهبران شورشی، غالباً درگذشته مؤثر واقع می شد. ولی اکنون به نظر می رسد که نارضایتی ها یا اراده مشترکی آنها را واقعاً به یکدیگر جوش داده است. ایل قشقایی به پنج طایفه عمده تقسیم می شود. این پنج طایفه همواره با یکدیگر دعوی داشته و هرگز هر پنج طایفه بر سر یک موضوع توافق نداشته اند. این طوایف همواره با یکدیگر و طوایف همسایه در نزاع و درگیری بوده اند. گمان می رود که بختیاری ها دشمن سرسخت آنها هستند. اما گزارش ها حاکی از آن است که بختیاری ها، اگر نه به طور فیزیکی، به لحاظ روحی و معنوی دشمنان خود که اکنون دشمن دولت نیز هستند یاری می دهند.

در مورد حوادث خوزستان می خوانیم: «در آبادان، مرکز صنایع پالایشگاهی شرکت نفت انگلیس و ایران، در نیمه دوم ماه می شورشی به راه افتاد که دو روز به طول

ص:603

انجامید. کارگران کارخانه ها و کارگاههای شرکت تحریک به شورش و حمله به تأسیسات آن شده بودند. جزئیات این ماجرا در دست نیست، ولی در کل پیداست که خسارت جبران ناپذیری به تأسیسات وارد نشده است. فعالیت خرابکارانه عوامل بلشویک در آبادان بر همگان معلوم بود. به همین دلیل، شرکت نفت انگلیس و ایران در اقدامی پیشگیرانه نیروی پلیسی منظم و تعلیم دیده ای برای خود سامان داد. مقامات محلی نیز رهبران آشوب ها را سرکوب می کردند. نیروهای ارتش و پلیس شرکت در مدت کوتاهی نظم را به شرکت بازگرداندند و می گویند که چندین نفر هم دستگیر شده اند... فرماندار اهواز دستور داد تا اقدامات پیشگیرانه ای برای ممانعت از وارد آمدن خسارت به راه آهن صورت گیرد و برای دور نگاه داشتن شورشیان از کارگران خط آهن از هر لحاظ با کلنل موریس همکاری کرد.» ویلیامسن گزارش خود را اینطور خاتمه می دهد: «گزارش اوضاع فارس را نمی توان بدون ذکر این مسئله به پایان برد که احساس کلی و تقریباً فراگیر مردم تهران این است که عده ای یا کشوری قشقایی ها را تحریک کرده و به آنها پول داده اند تا شورش کنند... اعتقاد غالب مردم این است که شورش فوق به تحریک، اگر نگوییم با دخالت مستقیم ، انگلیسی ها به راه افتاده است. مردم می گویند که قشقایی ها اسلحه

دارند: این سلاح ها از طریق خلیج فارس وارد شده که تحت کنترل نیروی دریایی بریتانیا است؛ علاوه بر این، انگلیسی ها نمی خواهد پروژه راه آهن موفق شود... اگرچه اینها دلایل معقولی به نظر می رسند، ولی برای اینکه قانع شویم انگلیسی ها دست به فعالیت های محرمانه زده اند کافی نیست.»(1) در 22 ژوئن 1929 ویلیامسن تلگراف زد: «عطف به تلگرام شماره 27. اوضاع شیراز متشنج است، تلفات دولت سیصد نفر گزارش شده است.»(2)

پیروزی دولت بر قشقایی ها

با وجود این، ویلیامسن در گزارش مورخ 26 ژوئن 1929 از تغییر احتمالی اوضاع سخن می گوید: «گزارش های اندکی که اخیراً از شیراز به تهران می رسد لحن

1- گزارش ویلیامسن، شماره 862، 1480/891.00، مورخ 14 ژوئن 1929.
2- تلگرام ویلیامسن، شماره 29، 1474/891.00، مورخ 22 ژوئن 1929.

ص:604

خوش بینانه تری دارد. کوه نشین ها را از پشت دروازه های شهر به عقب رانده اند و طبق گزارش ها جنگ سختی در جریان است. به احتمال زیاد حضور ژنرال شیبانی در شیراز موجب تقویت روحیه نیروها شده و تمام موفقیت های احتمالی دولت به سبب همین بوده است.»(1) در 2 جولای 1929، وزارت خارجه دستورالعملی صادر کرد: «وزارت خارجه مایل است از طریق اخبار کوتاه تلگرافی از اوضاع جنوب ایران و تأثیر احتمالی آن بر مالیه ها و ساخت راه آهن اطلاع یابد.»(2) یک روز بعد ویلیامسن پاسخ داد: «منابع مختلف خبر داده اند که نیروهای دولتی شیراز را از محاصره خارج کرده اند. ارتباط جاده ای با اصفهان مجدداً برقرار شده است، ولی اخبار به شدت سانسور می شود. هزینه این درگیری ها برای دولت بسیار سنگین بوده است، ولی اگر دولت پیروز شود، حیثیت و اعتبارش افزایش می یابد و هیچ تأثیر سوئی بر پروژه خط آهن که اشتیاق برای ساختش بیشتر از همیشه است، نخواهد داشت.»(3) او در 13 جولای 1929 ادامه می دهد:

در ادامه تلگرام مورخ 13 جولای، ساعت 12 ظهر، احتراماً به اطلاع می رساند که در هفته اول ماه جولای منابع متعدد خبر دادند که دولت نسبتاً موفق شده است، حداقل به طور موقت، شورش در استان فارس را فروبنشاند. از

آنجایی که اخبار به شدت سانسور می شود، فقط اخبار بسیار اندکی درباره اوضاع شیراز منتشر می شود. در پنجم جولای، بیانیه ای به امضای ژنرال شیبانی در روزنامه ها منتشر شد به این مضمون که آتش بسی دو هفته ای اعلام شده، و تمام عشایری که پیش از نهم جولای خود را تسلیم کنند مورد عفو قرار می گیرند، و مابقی بیرحمانه مجازات خواهند شد. آتش بس باعث از سرگیری عبور و مرور در جاده شیراز- اصفهان شد، و حتی تعدادی اتومبیل از بوشهر به شیراز آمد. طبق برخی گزارش های منتشر شده نیز چندین تن از سران عشایر تسلیم شده و دو طایفه (ممسنی و کهکیلویه) حمایت خود را از شاه در برابر شورشیان اعلام کرده اند. همچنین آقای دی. بورک- باروز خبرنگار تایمز لندن، که هفته گذشته با هواپیما از شیراز بازگشت، گزارش داد که در تپه های اطراف شهر هیچ کوه نشینی دیده نمی شود. این گزارش و گزارش های

1- گزارش ویلیامسن، شماره 869، 1483/891.00، مورخ 26 ژوئن 1929.
2- دستورالعمل استینسون به ویلیامسن، شماره 24، 1474/891.00، مورخ 2 جولای 1929.
3- تلگرام ویلیامسن، شماره 32، 1477/891.00، مورخ 3 جولای 1929.

ص:605

غیرقطعی دیگر باعث شد که تلگرام شماره 32 را برایتان ارسال کنم. بر اساس اطلاعات اندک و نه چندان مطمئنی که در دست است، نیروهای دولتی در کل، دست بالا را در منطقه دارند، و احتمال اینکه مذاکره کنندگان بتوانند با شورشیان به توافق برسند خیلی زیاد است؛ آنها می توانند با چند وعده و مقدار زیادی طلا آتش بس را به وضعیت صلح تبدیل کنند. اگر اینطور باشد، بر اعتبار شاه افزوده می شود، و هر چند هم پیروزی دولت متزلزل و غیر قطعی باشد به هر حال شاه نشان داده است که می تواند ایل قدرتمند و متمردی را سرکوب کند، ده یا دوازده هزار نیرو را وارد میدان جنگ بکند، و سایر طوایف ناراضی را بی طرف نگاه دارد. با این حال، در طول سه روز گذشته شایعات شوم و ناخوشایندی در تهران بر سر زبانهاست. معلوم شده است که مذاکرات صلح با قشقایی ها شکست خورده، زیرا رؤسای اصلی این ایل حاضر به تسلیم نشده اند. نگران کننده تر از همه اینکه بختیاری ها نیز با استفاده از این فرصت خواسته های بزرگی را از دولت مطرح ساخته اند. سرداراسعد، وزیر جنگ و یکی از رؤسای برجسته ایل بختیاری، به سرعت تهران را به مقصد اصفهان ترک کرد. برادر او «ایل بیگِی» بختیاری ها است که به همراه «ایلخان» رهبری موروثی

ایل را در اختیار دارند؛ معلوم شده است که بختیاری ها این دو برادر را طرد کرده اند، در حالی که دولت امید داشت به کمک آنها بر ایل تسلط یافته و آن را کنترل کند. خبر رسیده است که ارتش مصادره وسائط نقلیه خصوصی را شروع کرده و نیروهای خود را به سرعت به سمت نواحی اطراف اصفهان حرکت داده است. بنابراین حداقل این مقدار می دانیم که: قشقایی ها هنوز آرام نشده اند و بختیاری ها، دومین ایل قدرتمند ایران، روحیه جنگ طلبی دارند. وزیرمختار فرانسه می گوید که در نهم جولای حضرت اشرف تیمورتاش با ناراحتی به او گفت خواباندن این غائله هفت یا هشت ماه طول می کشد. دبیر اول سفارت بریتانیا متذکر شد که قشقایی ها به اردوگاه ییلاقی خود نقل مکان کرده اند که در مجاورت اردوگاه ییلاقی بختیاری هاست و بعید نیست که این دو بر سر اقدام هماهنگ با یکدیگر به توافق برسند.

ویلیامسن سپس توضیحات جالب زیر را اضافه می کند:

خبری که در روزنامه ها منتشر شده مبنی بر اینکه مردم ممنوعیت سرگذاشتن عمامه

ص:606

را در ماه محرم در اصفهان علناً نقض کرده اند نشانه روحیه عصیان گری و همچنین علت اصلی نارضایتی های عموم مردم از دولت است. عشایر دولت را به بی دینی و توهین به مقدسات متهم کرده اند. خواسته های اصلی بختیاری ها مشابه قشقایی هاست. آنها مخالف موارد زیر هستند: (1) جمع آوری مالیات به دست مأموران مالیه دولت از طوایفی که قبلاً خراج پرداخت می کردند؛ (2) رفتن به خدمت وظیفه اجباری؛ (3) تغییر لباس؛ (4) اجرای قانون انحصار تریاک، زیرا کشت و قاچاق این ماده منبع درآمد خوبی برای این ایل به شمار می رود؛ (5) خلع سلاح، زیرا تفنگ یک ایلیاتی برای او از همسرش نیز عزیزتر است، و (6) دخالت در کار ملاهای آنها. حال کاملاً روشن است که روش سنتی شوراندن یک ایل مسلمان تحریک کردن تعصبات مذهبی اوست، و اگر شاهدی بر این مدعا می خواهید، کافی است که اوضاع متشنج افغانستان را ببینید. دولت با تهدید نظام اجتماعی- مذهبی که عصاره شرع اسلامی است، بهانه کافی را به دست رهبران عشایر داده است تا به راحتی مردم بی تفاوت خود را علیه آن تحریک کنند. رؤسای طوایف، با درک این مطلب که اساس استقلال فئودالی شان مورد تهدید قرار گرفته است، با استفاده از این شعار جنگی مردان خود را متحد می سازند. بنابراین، اگر بختیاری ها و قشقایی ها متحد شده

باشند، و یا در آینده متحد شوند، و مصمم باشند که همه چیزشان را در راه مخالفت با دولت فدا کنند، جدی ترین مشکلی که دولت فعلی ممکن است با آن مواجه شود در راه است. معلوم نیست که آیا نیروهای دولتی اصلاً قدرت فرونشاندن موج شورش عشایر را داشته باشند. هزینه ادامه عملیات نظامی برای دولت بسیار سنگین است، و با توجه به بی نظمی فعلی وضعیت مالی کشور، این مسئله شاید موجب ته کشیدن تمامی پول دولت شود. آشکار است که برنامه مدرن سازی شاه نیز بسیار تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. تا کنون شاه توانسته سیاست های خود را بر مردمی کم و بیش متمرد تحمیل کند؛ با این حال، اگر عشایر در برابر شاه متحد شوند، افسانه قدرت مطلقه او نابود خواهد شد، و با مخالفتی مواجه می شود که قبلاً در هیچ کجا شاهدش نبوده است، که در نتیجه حیثیت و اعتبارش، که به دلیل مقاومت موفقیت آمیز قشقایی ها کاهش یافته، لطمه به مراتب بیشتری خواهد دید. با وجود این، همین حالا هم که دارم این

ص:607

گزارش را می نویسم، هیچگونه اطلاعات دقیقی درباره اوضاع واقعی کشور قابل حصول نیست، و مطالب این گزارش بیشتر بر اساس شایعات و کمتر بر اساس حقایق و اخبار موثق استوار است. وزارت خارجه استحضار دارد که ترسیم تصویری دقیق و واقعی از حوادثی از این نوع، به ویژه در ایران، چقدر دشوار است. با وجود این، حتی اگر گوشه ای از این شایعات هم صحت داشته باشد، به قوه تخیل فوق العاده ای نیاز نیست تا بفهمیم که نیروهای بنیان کن فعال در ایران اساساً همان نیروهایی هستند که دولت مرکزی افغانستان را سرنگون کردند. در هر دو کشور، پادشاهی با سیاست های لیبرالش اصلاحاتی ناخوشایند را بر یک نظام فئودال تحمیل کرده است که آمادگی پذیرشش را نداشت. عشایر قدرتمند، که معمولاً با یکدیگر در ستیز بودند، اختلافات شان را تا حد ممکن کنار گذاشته و علیه یک حاکم «بی دین» متحد شده اند. بنابراین فقط به دیپلماسی شاه بستگی دارد که آیا این وضعیت بغرنج به بن بستی تبدیل خواهد شد که تنها راه خروج از آن به دست گرفتن اسلحه است یا خیر. ولی احتمال قوی تر این است که رضا شاه از سرنوشت امان الله درس گرفته و لابد وضعیت کنونی کشورش را مشابه همان وضعیتی می داند که پادشاه همسایه را سرنگون ساخت. بنابراین کاملاً منطقی است که شاه با احتیاط و هوشیاری گام برخواهد داشت. پیش بینی می کنم که هیچ نبرد سختی رخ نخواهد داد، هیچ عملیاتی علیه عشایر اجرا نخواهد شد، و مردان جنگجوی عشایر فاتحانه به داخل اصفهان و تهران رژه نخواهند رفت. با اینکه احتمالاً جمع نیروهای جنگی متحد قشقایی و بختیاری بیشتر از نیروهای دولتی است، ولی عشایر فاقد سازماندهی و مهمات

کافی هستند. علاوه بر این، خصومت های نژادی و شخصی در بین آنها ریشه دار است. شاه بی شک می تواند با استفاده از این عوامل از اتحاد شورشیان جلوگیری کند. او می تواند برای آرام نگاه داشتن عشایر در طول ییلاقشان، سیاست خود را به گونه ای تنظیم کند که با قبول اکثر خواسته های عشایر، جاده بوشهر- شیراز را باز نگاه دارد. در پاییز بختیاری ها به تدریج به آن طرف کوهها کوچ می کنند تا زمستان را در دشت های نزدیک شوشتر بگذرانند، در حالی که قشقایی ها به جنوب و به سمت بوشهر کوچ می کنند. ارتش با استفاده از نیروهای آماده و مواضع محکم خود می تواند با هر یک از این

ص:608

دو ایل به صورت جداگانه بهتر بجنگد تا همزمان با هر دو تای آنها. بسیاری بر این باورند که دولت راه حلی دور و دراز و احتمالاً غیرقطعی در ارتباط با این مسئله پیدا خواهد کرد. همچنین باید دوباره به وجود گزارش های مکرری اشاره کنم مبنی بر اینکه همان انگلیسی که خواهان یک افغانستان از هم گسیخته است، می کوشد ایران را نیز به همان وضعیت دچار کند. ارتش ایران تلویحاً چنین عقیده ای دارد و گمان می کنم نیمی از نمایندگان دیپلماتیک و مردم غیرنظامی تهران هم همین عقیده را داشته باشند... با این حال، شخصاً نمی توانم خود را متقاعد سازم که لندن سیاست هدفداری برای تحریک شورش در ایران در پیش گرفته باشد.(1)

در 19 جولای 1929 ویلیامسن می افزاید: «گزارش شده است که ایل قشقایی که هم اینک در ییلاق به سر می برد کاملاً آرام است. چند تن از رؤسای عشایر خود را تسلیم ژنرال شیبانی کرده اند، از جمله پسر علی خان قشقایی، رهبر شورشیان. رئیس ایل قشقایی، اسماعیل خان قشقایی (سردارعشایر، صولت الدوله) که در تهران تحت مراقبت بود آزاد شده و به شیراز بازگشته است. هنوز ناآرامی هایی در کازرون وجود دارد، که احتمالاً اعراب خمسه عامل آن هستند، اما از آنجا که شورش های اصلی فروکش کرده است، پیش بینی می شود که نیروهای ارتش به زودی بتوانند جاده بوشهر- شیراز را باز و از آن محافظت کنند. هیچ خبری از اتحاد ایل قشقایی و بختیاری، یا فعالیت مشترک آنها علیه دولت نیست.»(2) در همین زمان اوضاع خوزستان تحت کنترل بود: «احتراماً به اطلاع می رساند که ظاهراً دولت ایران در اقدامی جدی برای محافظت از اموال خصوصی در خوزستان شورش بلشویک ها را در این منطقه سرکوب کرده است. با پایان یافتن زمان برداشت محصول، کارگران خط آهن نه تنها کم نشده اند، بلکه در حال افزایش نیز هستند؛ همچنین از تأسیسات شرکت نفت

انگلیس و ایران در آبادان و محمره گزارشی مبنی بر ناآرامی دریافت نشده است... لازم به ذکر است که هیچگونه مدرک و شواهد صریحی در دست نیست که نشان بدهد روس ها به نوعی در ناآرامی های جنوب ایران دخالت داشته اند.»(3)

1- گزارش ویلیامسن، شماره 880، 1485/891.00، مورخ 13 جولای 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 889، 1486/891.00، مورخ 19جولاس 1929.
3- گزارش ویلیامسن، شماره 882، B/23891.00، مورخ 13 جولای 1929.

ص:609

شورش بختیاری ها

هنوز قشقایی ها کاملاً سرکوب نشده بودند که بختیاری ها سر به شورش برداشتند. در 16 جولای 1929 ویلیامسن در تلگرامی خبر داد: «اوضاع ایران آبستن حوادث خطرناکی است. یک منبع موثق می گوید که بختیاری ها سر به شورش برداشته اند ولی هنوز به قشقایی ها نپیوسته اند. طبق گزارش ها، شاه (افسرده؟) است و کاملاً اطمینان خود را نسبت به تیمورتاش از دست داده.»(1) در 19 جولای 1929 می افزاید: «همانطور که در تلگرام شماره 36 مورخ 16 جولای، ساعت 10 شب اشاره شد، احتراماً به اطلاع می رساند که شایعه وضعیت بد روحی شاه که ممکن است او را از لحاظ روانی از پا بیندازد صحت دارد. این گزارش چند روز دهان به دهان می گشت، ولی آن را باور نداشتم تا اینکه حضرت اشرف تیمورتاش به من گفت که حتی نمی تواند پنج دقیقه متوالی با اعلیحضرت صحبت کند زیرا ایشان به دلیل اوضاع مملکت یا از کوره در می روند و یا بی دلیل حالت افسردگی عارضشان می شود. بسیاری از امور دولت که پیش از این تیمورتاش شخصاً به عرض شاه می رساند اکنون به واسطه کریم آقا، شهردار و دوست دوران کودکی شاهنشاه و نماینده مالی او به عرض می رسد. ظاهراً این کریم آقا(2) تنها کسی است که می تواند روان پادشاه ایران را تسکین بدهد. علاوه بر این، در بسیاری از محافل مطلع گمان می کنند که شاه دیگر به تیمورتاش اعتماد ندارد... وزرای مختار کشورهای خارجی بسیار مراقبند که در این وضعیت بلاتکلیف از او [تیمورتاش] چیزی نخواهند که توان انجامش را نداشته باشد. بسیاری از محافل مراقب اوضاع هستند و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که خیلی ها مواظبند با ستاره ای که ممکن است رو به زوال باشد بیش از حد دوست نشوند. مکرراً گفته اند که تیمورتاش در مقام

سفیر کبیر ایران به آنکارا خواهد رفت، و فروغی به وزارت دربار منصوب می شود. نام وثوق الدوله نیز برای تصدی منصب اجرایی تیمورتاش مطرح شده است. صادقانه بگویم که نمی توانم آنطور که اکثر همکارانم در اینجا تلویحاً باور دارند، این داستان ها را باور کنم. البته تیمورتاش رفیق شفیق شاهزاده فیروز و یک ضلع مثلث قدرت بود، و

1- تلگرام ویلیامسن، شماره 36، 1482/891.00، مورخ 16 جولای 1929.
2- کریم آقا بوذرجمهری یا همان کریم خشت مال سابق که اینک رئیس بلدیه تهران است. او دوست دوران قزاقخانه رضاخان بود. فردی بی سواد، خشن و توسط او بسیاری از آثار تاریخی تهران ویران شد.

ص:610

شاید نارضایتی شاه از فیروز باعث بی اعتمادی او به تیمورتاش هم شده باشد. ولی تا زمانی که مرد توانا و موفقی مثل تیمورتاش پیدا نشده است، واقعاً بعید می دانم که شاه (اگر دیوانه نشده باشد) بهترین خدمتگذار خود را در این مقطع بحرانی کنار بگذارد.»(1)

بار دیگر در 19 جولای 1929 می نویسد: «در ادامه گزارش شماره 880 مورخ 13 جولای 1929، در مورد شورش عشایر در مرکز و جنوب ایران، احتراماً به اطلاع می رساند که خبر شورش بختیاری ها علیه دولت مرکزی اکنون تأیید شده است. شاید بتوان اقدامات رؤسای ایل بختیاری را دلیل اصلی نارضایتی بختیاری ها دانست. از زمان کودتای بختیاری در سال 1907، رؤسای این ایل در تهران زندگی مرفه و آسوده ای داشته و منابع مالی شان از ایل تامین می شده است. بسیاری از آنها عهده دار مناصب دولتی بوده اند. باج و خراجی که رؤسای بزرگ از ایل می گرفتند به تدریج افزایش یافت و همزمان از محبوبیت شان کاسته شد و کار به جایی رسید که رؤسای کوچک تر از این فرصت استفاده کرده و از فرمان آنها سرپیچی کردند. قانون ثبت املاک موجبات ناراحتی و دلخوری بسیاری از زمین داران خرده پای ایل را فراهم آورده است؛ از آنجا که سند مالکیت در میان آنها رایج نیست، بر اساس سنت ایل زمین از پدر به پسر به ارث رسیده است. اما اخیراً رؤسای بزرگ ایل مدعی مالکیت املاک زمین داران کوچک ایل شده و تلاش کرده اند آنها را به نام خود ثبت کنند. فرماندار غیرنظامی بختیاری ها، که برادر سردار اسعد، وزیر جنگ، است مردم خود را بیرحمانه استثمار کرده، و پول زیادی از آنها طلب می کند، و با

گرفتن پول بی شرمانه حق را ناحق می کند و وعده محافظت و حمایت می دهد. گروهی از خان های کوچک تر بختیاری نیز با استفاده از دلمشغولی دولت با شورش قشقایی ها تصمیم گرفتند علیه اربابان موروثی خود بشورند. این مسئله سبب شده است که شورشیان از گروهی که به رؤسای خود وفادار ماندند جدا شوند. گزارش ها حکایت از آن دارد که این دو گروه دست به قتل و کشتار یکدیگر زده اند. از آنجا که وزیر جنگ یکی از رؤسای اصلی این ایل است، طبیعتاً از قدرتش برای حفظ موقعیت خود در ایل استفاده کرد. دو هزار نیروی نظامی برای «آرام کردن» اوضاع به جنوب و غرب اصفهان اعزام شده اند. وزیرمختار بریتانیا در شانزدهم

1- گزارش ویلیامسن، شماره 888، 197/891.002، مورخ 19 جولای 1929.

ص:611

جولای به من خبر داد که در فاصله 80 مایلی جنوب اصفهان جنگ سختی میان عشایر و نیروهای دولتی درگرفت، و اینکه سربازان فراری از جبهه و مجروحین به شهر پناه آوردند؛ و سربازان جوانی که نیروی دولتی را تشکیل می دادند بسیار بد عمل کرده بودند. در همین زمان سردار اسعد، که دیگر ایلش او را قبول نداشت، به تهران بازگشت. اما در میان تعجب همگان، اعلام شد که اعلیحضرت او را به حضور پذیرفته و از او استقبال کرده است. از آنجا که این سمت به عنوان رشوه به عشایر بختیاری، به سردار اسعد، یعنی رئیس این ایل داده شده بود، گمان می رفت حالا که کنترل ایل از دست او خارج شده است او را از وزارت جنگ کنار بگذارند.»(1)

ویلیامسن در گزارش مورخ 25 جولای 1929، علیرغم خبرهای بدی که می رسید، از بهبود وضعیت روحی پهلوی خبر می دهد: «عطف به گزارش شماره 888 مورخ 19 جولای 1929، احتراماً به اطلاع می رساند که بر اساس اخبار موثق وضعیت روانی شاه بسیار بهبود یافته است، و بازگشت او به حال سلامت شایعاتی را که از بی اعتمادی شاه به حضرت اشرف تیمورتاش خبر می داد بی اعتبار ساخته است. با توجه به اوضاع و احوال ایران، نگرانی شاه تا حد گیجی و سردرگمی اش به هیچ وجه عجیب نیست. هیچ خبر خوشی نمی آید، و اوضاع آنقدر تهدیدآمیز هست که موجبات نگرانی رئیس کشور را فراهم آورد. اول اینکه وضعیت عشایر جنوب و غرب ایران به طورخطرناکی ناآرام است. قشقایی های جنگ طلب، هر چند در حال حاضر آرام به نظر می رسند، به

هیچوجه شکست نخورده و یا خلع سلاح نشده اند. بختیاری ها مسلح هستند. اعراب خمسه هرگز کاملاً مطیع نشدند، و هنوز مالک بلامنازع قلمرو خود هستند. حمله اخیر به یک گروه نقشه برداری و دو تن از مهندسان دولت از ناآرامی در لرستان حکایت دارد. بدتر اینکه گزارش شده است که عشایر بلوچ در جنوب شرقی و کردها در نزدیکی ساوجبلاغ سر به شورش برداشته اند. نگاهی کوتاه به نقشه نشان می دهد که شورش ها در یک نیم دایره از بلوچستان تا مرزهای ترکیه کشیده شده است. گویی شورش عشایر کافی نبود که اخبار نزول بلایای طبیعی در نقاط مختلف کشور نیز به آن اضافه شده است. یک زلزله دیگر خسارات بیشتری به خراسان وارد کرده، حمله ملخ ها

1- گزارش ویلیامسن، شماره 889، 1486/891.00، مورخ 19 جولای 1929.

ص:612

حجم انبوهی از محصول گندم را از بین برده، و سیل در تبریز منجر به مرگ 200 نفر، و تلف شدن هزاران رأس گاو و گوسفند و ویرانی نیمی از شهر شده است. و بدتر از همه اینکه دیگر روحیه ای برای وزارت مالیه نمانده است. معلوم شده است که انبار اداره ارزاق 25000 خروار گندم کمبود دارد، بنابراین شاید کشور در فصل زمستان با کمبود نان مواجه شود. در نهایت باید اضافه کنم که نرخ برابری ارز نیز به سرعت رو به کاهش است (نرخ امروز: 11/41 قران به ازای هر دلار)، بنابراین دارد به اعتماد و اعتبار مردم لطمه می خورد... روی هم ریختن این مشکلات مسلماً ذهن آدمی چون رضا شاه را مشوش می سازد. کاملاً می توان فهمید که چرا باید ناگهان از کوره در برود و اطرافیانش را تهدید کند، حتی معتمدترین وزیرش را. در عین حال باید با تیمورتاش هم همدردی کرد، زیرا به خاطر مقامش مکرراً مجبور بود خبرهای بد را او به گوش پادشاه برساند.»(1)

خبرهای اطمینان بخش از لندن تأثیر به سزایی در بهبود وضعیت روحی رضا داشت. اترتن در گزارش مورخ 31 جولای 1929 می نویسد: «احتراماً عطف به گزارش شماره 862 مورخ 14 ژوئن 1929 سفارت امریکا در تهران، در گفتگویی غیررسمی با یکی از وزرای بسیار مطلع، خبردار شدم که با توجه به باور رایج برخی شخصیت های علاقمند به مسائل خاور نزدیک مبنی بر اینکه دولت [بریتانیا] در مسائل داخلی ایران دخالت کرده است، قرار است در تاریخ 25 جولای در مجلس عوام در همین ارتباط از دولت سؤال شود و دولت نیز

پاسخ خواهد داد. در این ارتباط، سؤال و پاسخ را در اینجا نقل می کنم: «آقای آنجل (در یادداشتی خصوصی) از وزیر امور خارجه پرسید که آیا ایشان می توانند در مورد اوضاع جنوب ایران توضیحاتی به مجلس ارائه کنند؟ معاون وزیر امور خارجه (آقای دالتون): دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] اخباری مبنی بر شورش عشایر در جنوب ایران دریافت کرده است. همچنین شایعاتی شنیده ایم به این مضمون که این شورش ها به تحریک عوامل بریتانیا به راه افتاده است؛ و در این ارتباط خوشحالم که فرصت یافته ام تا اعلام کنم که این شایعات کاملاً بی پایه و اساس بوده و صحت ندارند، و دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] همچنان به سیاست عدم مداخله

1- گزارش ویلیامسن، شماره 891، 1488/891.00، مورخ 25 جولای 1929.

در امور داخلی ایران شدیداً پایبند است. وزیر امور خارجه اطمینان دارد که دولت ایران، که در طول چند سال گذشته بارها شاهد مواضع دوستانه بریتانیای کبیر بوده، متوجه است که در مقابل مشکلات فعلی با عشایر شورشی می تواند بر روی همراهی دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] حساب کند؛ دولتی که فقط آرزوی ایرانی سعادتمند و آرام تحت حاکمیت یک دولت قدرتمند و مستقل را دارد.»»» اترتن در پایان می نویسد: «سفارت ایران امروز خبر داد که آوانس خان مساعد(1)، وزیرمختار ایران در لندن، استعفا داده و پیش بینی می شود که آقای تقی زاده، استاندار سابق خراسان که جانشین او شده است در چند روز آینده وارد لندن شود.» (2) محمود جم، وزیر فوائد عامه، جانشین تقی زاده در خراسان شد، و کریم بوذرجمهری، «دوست دوران کودکی شاه» جانشین جم شد. ویلیامسن درباره انتصاب مجدد جم به استانداری خراسان می نویسد: «با وجود این، یک منبع موثق به من خبر داد که در شمال خراسان، نزدیک به مرز روسیه، شورش کوچکی به راه افتاده است؛ نزدیک به هشتصد تن از عشایر ترکمن علیه دولت مرکزی سر به شورش برداشته اند. بنابراین گمان می رود از آنجا که جم پیش از این استاندار خراسان بوده و با اوضاع آشنایی دارد سریعاً به این منطقه اعزام شده تا این حرکت را سرکوب کند و اعزام او به خراسان هیچ ارتباطی با رسوایی در وزارت فوائد عامه ندارد.»(3)

فرین در گزارش مورخ 7 آگوست 1929 می نویسد: «عطف به گزارش ها و اخبار اخیر در مورد شورش عشایر قشقایی و بختیاری، احتراماً به اطلاع

وزارت خارجه می رساند که دولت ایران اعلام کرده است که هر دوی آنها را سرکوب کرده و عبور و مرور در جاده بوشهر- شیراز- اصفهان- تهران از تاریخ 3 آگوست 1929 مجدداً برقرار شده است. اطلاعات محرمانه حاکی از آن است که شاید دولت در کامل و دائمی خواندن سرکوب ناآرامی ها بیش از حد خوشبینی به خرج داده، ولی بیانیه دولت را از این حیث که عجالتاً ناآرامی ها به پایان رسیده است تایید می کند.»(4) ویلیامسن در 9

1- آوانس ماسیان مساعدالسلطنه از رجال ارمنی ایرانی متولد 1241 در تهران.
2- گزارش اترتن، شماره 113، 1481/891.00، مورخ 31 جولای 1929.
3- گزارش ویلیامسن، شماره 926، 306/891.77، مورخ 6 سپتامبر 1929.
4- گزارش فرین، شماره 79، 1490/891.00، مورخ 7 آگوست 1929.

ص:614

آگوست 1929 می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که جو سیاسی ایران در دو هفته اخیر تا حدود زیادی صاف و روشن بوده است. شورش قشقایی ها، که در گزارش های قبلی به آن پرداخته شده بود، ظاهراً به طور رضایت بخشی سرکوب شده که عمدتاً مرهون توان و فراست ژنرال حبیب الله خان شیبانی بوده است... شورش بختیاری ها که در تلگرام شماره 36، مورخ 16 جولای 1929 و در گزارش های بعدی به آن اشاره شده بود، منجر به درگیری شدید این عشایر با نیروهای دولتی شده است. روزنامه ها از دو پیروزی قطعی نیروهای دولتی خبر داده اند که منابع دیگر نیز آنها را تأیید می کنند، و یک منبع محرمانه و موثق نیز خبر از یک پیروزی مهمتر به دست نیروهای ارتش داده است. نیروهای دولتی به قلب سرزمین بختیاری ها (چهارمحال) نفوذ کرده و برخی از مواضع آنها از جمله دهکرد را فتح کرده اند. ظاهراً بختیاری ها اصلاً حریف نیروهای ارتش نیستند و تلفات بسیار قابل توجهی متحمل شده اند، و می گویند که در تازه ترین درگیری 400 تن از آنها کشته شده اند. بنابراین، با اینکه هنوز تعداد زیادی از نیروهای دولتی در حال مبارزه با شورشیان بختیاری هستند و هنوز آنها را کاملاً سرکوب نکرده اند، اما به جرأت می توان گفت که خطر حمله بختیاری ها دفع شده و شاه اوضاع را کاملاً در اختیار دارد. با نگاه به گذشته، شکی باقی نمی ماند که خطر متحد شدن قشقایی ها و بختیاری ها بسیار جدی بود. تردیدی نیست که رهبران این دو ایل با یکدیگر به تفاهم رسیده و قول حمایت متقابل داده بودند. ولی طبق معمول، نبود هماهنگی میان طوایف شورشی مختلف، به دولت اجازه داد که به طور جداگانه با هر یک از آنها رو به رو

شود. همانطور که قشقایی ها در حمایت از طایفه کی خالو (که آغازگر اصلی ماجرا بودند) تعلل کردند، بختیاری ها هم آنقدر منتظر نشستند تا توان قشقایی ها تحلیل رفت. اگر اینطور نمی شد، بعید نبود که شیراز و اصفهان به دست عشایر بیفتد که عواقبی جدی به همراه داشت.» در مورد طایفه کی خالو می خوانیم: «کی خالو طایفه ای مستقل هستند ولی معمولاً آنها را از ایل قشقایی می دانند. زمین هایشان در وسط اراضی وسیع تر قشقایی ها و بختیاری ها قرار می گیرد، و اهمیت استراتژیک شان هم به همین دلیل است.»(1)

1- گزارش ویلیامسن، شماره 906، 1491/891.00، مورخ 9 آگوست 1929.

در گزارشی مورخ 21 سپتامبر 1929، ویلیامسن اخبار جدیدی مخابره می کند:

ظاهراً موفقیت ژنرال شیبانی در فارس بسیار بیشتر از موفقیت همقطار او در لرستان بوده است. قشقایی ها در اقامتگاه ییلاقی شان به سر می برند و وقتی سرمای زمستان شروع شود، مجبورند به سمت جنوب حرکت کنند. در طول مدتی که در کوچ هستند، خطر شورش آنها به حداقل کاهش می یابد. دولت حتی با احتیاط های معمول نیز می تواند خیالش راحت باشد که شورشی در این منطقه رخ نخواهد داد. روزنامه ها در 13 سپتامبر گزارش شکست طایفه بهارلوها در شهر داراب استان فارس را منتشر ساختند. بهارلوها و کهگیلویه ای ها همچون حائلی میان دو ایل قدرتمندتر قشقایی و بختیاری عمل می کنند و به همین دلیل موقعیت بسیار مهمی دارند. همین اهالی کهگیلویه بودند که شورش ماه آوریل را به راه انداختند، و بهارلوها هم از همان ابتدا از آنها حمایت کردند و با آنها همدست شدند. شیبانی سیاستی عاقلانه در پیش گرفته است: غلبه بر طوایف کوچکتر و خلع سلاح آنها در مدت زمانی که طوایف اصلی و بزرگتر آرام هستند؛ و مستحکم ساختن مواضع نیروهای دولتی در قلب اقامتگاه قشلاقی قشقایی ها در مدتی که آنها از این منطقه کوچ کرده اند. آزمون واقعی قدرت در بهار سال 1930، زمانی که کوچ آنها به سمت شمال آغاز می شود، خواهد بود. همانطور که در گزارش شماره 889 خبر داده شد، شاه در اوایل جولای اسماعیل خان قشقایی (صولت الدوله) را آزاد کرد، و او به ایل خود بازگشت، که در مدت غیبت اجباری او توسط برادرش علی خان قشقایی رهبری می شد. اما مردم ایل از نقشی که صولت در طول شورش ها ایفا کرده بود به هیچ وجه راضی نبودند؛ و نیز علی خان را رئیس بزرگ خود نمی شناسند. مردم گمان

می کنند که شاه این دو نفر را خریده است و روح استقلال طلبی آنها چنین چیزی را نمی پذیرد. علاوه بر این، دو برادر هم با یکدیگر خصومت دارند. شیبانی ابتکار عمل به خرج داده و ملک منصور خان، پسر دوم صولت الدوله، را بجای پدرش ایلخان قشقایی کرده است. این رئیس جدید و جوان ریاست خود را بیشتر مدیون دولت است تا مردم ایل و هنوز معلوم نیست که از او اطاعت کنند. شیبانی تلاش کرده است مراکزی برای اسکان طوایف سربه راه تر ایجاد کند. امید است که به این وسیله آنها را متقاعد سازند که موهبت صلح، بهتر

ص:616

از خصومت با دولت است. اخیراً بودجه ای به مبلغ 20000 تومان به منظور احداث پروژه های آبیاری و کشت و زرع در منطقه قشقایی ها به تصویب رسیده است، و وجوه بیشتری نیز در دست تصویب است. هشت کشتی در اروپا دستور یافته اند که با قاچاق از طریق خلیج فارس مقابله کنند، که می تواند کمک چشمگیری در آرام ساختن قشقایی ها باشد. وقتی قاچاق اسلحه مشکل تر شود، عشایر هم آنقدر مجهز نمی شوند که بخواهند با خواست های دولت مقابله کنند. شدیدتر شدن نظارت دولت بر صادرات تریاک نیز ایل قشقایی را از منبع اصلی درآمدش محروم و توانایی خرید سلاح را از آنها سلب می کند. مگر اینکه شورشی ناگهانی و سازمان یافته اتفاق بیفتد و اِلا می توان گفت که کمر مقاومت قشقایی ها شکسته است. بختیاری ها نیز در حال حاضر سرکوب شده اند. نیروهای دولتی به راحتی بر آنها غلبه کردند، و آرامش به سرعت به منطقه بازگشت. پادگان های بزرگی در مناطق استراتژیک منطقه تأسیس شده است؛ به ویژه در چهارمحال که بر جاده شیراز اشراف دارد، در قسمت شرقی اقامتگاه بختیاری ها و بخش شمالی محل استقرار کهگیلویه ایها. اخیراً هیچ گزارشی در مورد وضعیت سایر طوایف استان فارس به دست ما نرسیده است. گفته می شود که بویراحمدی ها، طایفه اصلی کهگیلویه ایها، تسلیم ژنرال شیبانی شده اند؛ و عشایر ممسنی، اعراب خمسه، طوایف لشنی و میش مست آرام هستند.(1)

در ژانویه 1930 رضا شاه از جنوب کشور دیدن کرد:

اعلیحضرت در سفر خود از پادگان های اصلی استان فارس نیز، که صحنه درگیری های اخیر با عشایر بوده است، دیدن می کند. احتمالاً شاه می تواند با شدت عمل کافی و در عین حال بذل و بخشش درست وفاداری رؤسای ایل قشقایی را جلب کند. ژنرال حبیب الله خان شیبانی به طور شایسته ای مسیر رسیدن به چنین مصالحه ای را هموار ساخته است.(2)

1- گزارش ویلیامسن، شماره 941، 1493/891.00، مورخ 21 سپتامبر 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 1006، 1500/891.00، مورخ 11 ژانویه 1930.

ص:617

هارت در گزارش مورخ 18 آوریل 1930 خود از ادامه ناآرامی عشایر در جنوب ایران خبر می دهد: «وزیرمختار آلمان پس از بازگشت از سفری طولانی به جنوب ایران به من خبر داد که طبق معمول عشایر این منطقه آرام نیستند. به او گفته بودند که 100000 قشقایی مسلح به تفنگ های بلژیکی در این منطقه به سر می برند. می گویند که صولت الدوله (سردار عشایر)، رئیس ایل قشقایی همواره توسط 1000 تن از بهترین سوارکارانش همراهی می شود. پسر صولت الدوله، که در تهران به سر می برد و مکرراً نقش مشاور شاه را ایفا می کند، احتمالاً برای تضمین حسن رفتار پدرش در اینجا گروگان است. وابسته نظامی بریتانیا به این سفارتخانه خبر داد که بر اساس گفته های یکی از مقامات شرکت تلگراف، دو هفته پیش یکی از رؤسای طوایف محلی یک گروه سی نفره از سربازان مسلح را، که ظاهراً افسری همراه آنها نبوده و از جاده شیراز-اصفهان عبور می کردند به صرف چای دعوت کرد. وقتی سربازان دعوت او پذیرفتند و برای صرف چای رفتند200 ایلیاتی آنها را محاصره و خلع سلاح کردند. از میان کسانی که مقاومت کردند، یک نفر کشته و هفت نفر زخمی شدند. البته این ماجرا در مطبوعات گزارش نشد.»(1) در 25 آگوست 1930 هارت ناآرامی های جدید در استان فارس را گزارش می کند: «احتراماً به اطلاع می رساند که این سفارت بیشتر اطلاعات خود در مورد ناآرامی عشایر در جنوب ایران را از کلنل داد، وابسته نظامی بریتانیا، به دست آورده است، که طبق گفته های او اوضاع فعلی از این قرار است. تنها طایفه ای که هم اکنون در فارس سر به شورش برداشته است، 3000 بویراحمدی هستند. بیش از 8000 سرباز ایرانی، 2000 قشقایی و 1000 بختیاری به فرماندهی ژنرال شیبانی به مقابله با آنها برخاسته اند. ظاهراً هیچگونه ناآرامی دیگری در میان قشقایی ها، بختیاری ها یا لُرها بروز نکرده است، بنابراین در حال حاضر نمی توان گفت که دولت با مشکلی جدی مواجه است، گرچه مقابله با عشایر به وسیله نیروهای ناوارد و نه چندان شجاع بسیار دشوار و پرهزینه است. در این مدت، حداقل یک

درگیری نسبتاً بزرگ درگرفته است که در آن نیروهای دولتی شکست خورده اند. این درگیری در 14 جولای رخ داد، که

1- گزارش هارت، شماره 59، 214/891.002، مورخ 18 آوریل 1930.

ص:618

طی آن تعداد 80 نفر از نیروهای دولتی کشته و 80 نفر دیگر مجروح شدند... در حال حاضر دولت تلاش می کند 3000 بویراحمدی را که در منطقه کهگیلویه در شرق بهبهان مستقر هستند، محاصره کند. دولت ایران از مقامات بریتانیا درخواست کرده است که 3000 قطار گلوله10 پوندی برای توپ های صحرایی در اختیار ارتش ایران بگذارد. بدون شک این مهمات برای مقابله با کُردها و همینطور جبهه جنوب مورد استفاده قرار خواهد گرفت. دلیل ناآرامی های اخیر هم ظاهراً همان دلیل همیشگی است، یعنی تلاش دولت برای گرفتن مالیات، سربازی گیری و خلع سلاح عشایر و همچنین تحمیل لباس ملی بر آنها. در همین ارتباط، آقای تی. ال جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، دیروز شتابزده راهی بوشهر شد؛ این شرکت در نزدیکی بوشهر چند کمپ حفاری دارد. او را چند روز پیش به وزارت خارجه فرا خواندند و به او گفتند که بر اساس گزارش ها برخی از کارمندان شرکت به بویراحمدی ها کمک مالی می کنند. آقای جکس در پاسخ این اتهام را بی اساس و نامعقول خواند؛ و اضافه کرد که شرکت او بیش از هر چیزی خواهان صلح و آرامش است؛ اینکه بویراحمدی ها به کمپ های شرکت حمله کرده و او از این بابت 6000 پوند ادعای خسارت دارد. وی از دولت ایران خواست که فردی را به انتخاب خود همراه او به منطقه اعزام کند تا مسئله را بررسی کنند. وزیر خارجه در پاسخ به او اعلام کرد که دولت ایران «کسی را ندارد که با او بفرستند»، لذا آقای جکس گفت که تنها این کار را انجام می دهد. وقتی سفارت علت سفر او را به جنوب جویا شد، گفت که به منظور انجام تحقیق و تفحص به این سفر می رود زیرا بیم دارد که برخی از کارمندانش «دهان خود را زیادی باز کرده باشند.» احتمالاً افراد مذکور روش دولت برای مقابله با عشایر جنوب کشور را به باد انتقاد گرفته اند و خبر این انتقادات به گوش مقامات ایرانی رسیده است.»(1)

این داستان در گزارش مورخ 19 سپتامبر 1930 پیگیری می شود: «عطف به گزارش مورخ 25 آگوست 1930، درباره شورش بویراحمدی ها در فارس، احتراماً به اطلاع می رساند که بر اساس اطلاعاتی که این سفارتخانه به دست

آورده است ظاهراً درگیری ها خاتمه یافته است. جدای از شایعات و گزارش روزنامه ها، تا همین چند روز

1- گزارش هارت، شماره 141، 1506/891.00، مورخ 25 آگوست 1930.

ص:619

پیش به کمپ های اکتشافی شرکت نفت انگلیس و ایران که در حال بررسی مناطق جنوبی برای حفاری هستند، هشدار داده بودند که وارد منطقه کهگیلویه نشوند، زیرا نیروهای ارتش و بویراحمدی ها در این منطقه درگیر شده اند. در 13 سپتامبر به این شرکت اعلام شد که می تواند عملیات خود را در هر منطقه ای که می خواهد ادامه دهد. علاوه بر این، به درخواست ژنرال شیبانی، تعداد زیادی از نیروهای ایرانی با کامیون های این شرکت از منطقه خارج شدند. بنابر اخبار روزنامه ها، سردار اسعد، وزیر جنگ به زودی به تهران باز خواهد گشت. در گزارش ها آمده است که ارتش به بویراحمدی ها قول داده که در امان خواهند بود، و سه تن از رؤسای آنها را به تهران آورده و برای آنها مستمری مشخصی در نظر گرفته است. این اقدام دولت ظاهراً بیشتر برای حفظ آبروی خودش است تا نشانه تسلیم رؤسای این طایفه، زیرا سفارت بریتانیا می گوید که هیچ یک از این افراد نقش مهمی در شورش های مذکور نداشتند. یکی از آنها یک ملای بزرگ بویراحمدی است که عملاً بی طرف بود و با ژنرال شیبانی، فرمانده نیروهای دولتی، وارد مذاکره شد. یکی دیگرشان از رؤسای نسبتاً کوچک و کم اهمیت بویراحمدی هاست و سومین نفر هم اصلاً بویراحمدی نیست و به طایفه همسایه آنها تعلق دارد. در ارتباط با نتیجه این شورش، که دولت آنرا خاتمه یافته اعلام کرده است، بنا به اطلاعاتی که از کلنل داد، وابسته نظامی بریتانیا، به دست آمده حدود 500 سرباز و 30 افسر ارتش جان خود را از دست داده اند. تعداد تلفات عشایر معلوم نیست، ولی ظاهراً تلفات سنگینی به آنها وارد شده است. کفیل سرکنسولگری بریتانیا در اصفهان گزارش کرده است که توزیع 1000 قبضه تفنگ دولتی در میان بختیاری ها عامل مهمی در نام نویسی این عشایر برای مبارزه با بویراحمدی ها بود. بنابر این گزارش، تعدادی از بختیاری ها که سردار اسعد شخصاً آنها را رهبری می کرد، و تعداد زیادی از قشقایی ها، در کنار نیروهای ارتش به جنگ با بویراحمدی ها رفتند و برای دولت جنگیدند. با توجه به این که هر دو ایل مذکور در تابستان سال گذشته شورشی جدی علیه دولت به راه انداخته بودند، چنانچه این گزارش صحت داشته باشد، دولت با استفاده از این عشایر برای سرکوب بویراحمدی ها دست به اقدام

جسورانه ای زده که البته با موفقیت همراه بوده است.» هارت می افزاید: «استحضار دارید که فشار دولت برای تحمیل لباس ملی، خلع سلاح عشایر و تن دادن آنها به پرداخت مالیات و خدمت سربازی دلایل اصلی این

ص:620

شورش بودند. بنا به گفته کلنل داد، هیچ یک از اهداف دولت محقق نشده و، بنابراین، وضعیت دقیقاً همان چیزی است که پیش از شورش ها بود، البته بجز هزینه های مالی و جانی که به هر دو طرف وارد شد. در پایان باید این نظر شخصی ام را اضافه کنم که اجبار در پوشیدن کلاه پهلوی خودش به تنهایی می تواند دلیل کافی برای شورش باشد.»(1)

فصل پانزدهم

حکومت وحشت در سراسر کشور

1- گزارش هارت، شماره 162، 1508/891.00، مورخ 19 سپتامبر 1930.

ص:621

حکومت وحشت که پیش از این روحانیت و عشایر را هدف گرفته بود، در گام بعدی گریبان رجال سیاسی کشور را نیز گرفت. خبر دستگیری فیروز و عده ای دیگر طی تلگرام مورخ 22 ژوئن 1929 مخابره شد: «وزیر مالیه و برادرش، و همچنین استاندار فارس و تعداد دیگری از ژنرال های کشور احتمالاً همگی به اتهام خیانت به دستور شاه زندانی شدند.»(1)

ویلیامسن در گزارش مورخ 26 ژوئن 1929 این ماجرا را پی می گیرد: «احتراماً به اطلاع می رساند که مهمترین حادثه سیاسی دو هفته گذشته دستگیری فیروز میرزا (نصرت الدوله)، وزیر مالیه، و یکی از سه ضلع مثلث قدرتی بود که در دو سال اخیر عملاً بر ایران حکومت کرده اند. ضمناً شاهزاده صارم الدوله، استاندار فارس و ژنرال زاهدی، رئیس امنیه دستگیر شده اند. این سه نفر در روز دهم محرم (18 ژوئن) پس از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا، دستگیر شدند. گفته می شود که شاه هیأت دولت را در کاخ خود جمع کرد و بدون هرگونه هشدار قبلی علناً دستور داد شاهزاده فیروز را دستگیر کنند. دو فرد دیگر در خانه های خود دستگیر و روانه زندان شدند. این

1- تلگرام ویلیامسن، شماره 29، 891/00/1474 ، مورخ 22 ژوئن 1929.

ص:622

دستگیری ها سر و صدای زیادی در تهران کرده است. شایعات زیادی بر سر زبانهاست، به خصوص این شایعه که حضرت اشرف تیمورتاش هم به سرنوشت رفیق شفیقش در مثلث قدرت دچار شده است. البته معلوم شده است که این شایعه صحت ندارد. هنوز رسماً هیچ دلیلی برای این اقدام شاه اعلام نشده است. اما گمان می رود که فیروز و ژنرال های مذکور به اتهام دست داشتن در معامله ای خائنانه در فارس دستگیر شده اند. طبق گزارش های تأیید نشده، برادر فیروز، ژنرال محمدحسین فیروز، و یک ژنرال دیگر در فارس به نام ابوالحسن خان نیز دستگیر شده اند. همچنین می گویند که امیر مجاهد، یکی از سران سالخورده بختیاری و عموی [سرداراسعد] وزیر جنگ، زندانی شده است. رئیس الوزرا موقتاً امور وزارت مالیه را رفع و رجوع می کند... محافل صاحب نظر معتقدند که حذف فیروز به نفع و موهبتی بزرگ برای ایران است. او با بسیاری از اصلاحات شاه مخالف بود و بزرگ ترین دشمن دکتر میلسپو به حساب می آمد.»(1) موری در یادداشت 2 جولای 1929 خود می نویسد:

وزیرمختار ایران از من برای صرف ناهار در روز شنبه 29 ژوئن 1929 دعوت کرد تا در این فرصت درباره بحران کنونی در جنوب ایران صحبت کنیم، که ایل قشقایی علیه دولت مرکزی سر به شورش برداشته و شیراز، مرکز استان فارس، را محاصره کرده است. او اتفاقاً اظهار داشت که خبر دستگیری و زندانی شدن افراد ذیل نیز از طریق تلگرام به او اعلام شده است: شاهزاده فیروز، وزیر مالیه؛ شاهزاده محمدحسین [فیروز]، فرمانده سپاه جنوب (یکی از برادران فیروز)؛ شاهزاده صارم الدوله، استاندار فارس (قوم و خویش فیروز)؛ و ژنرال فضل الله [زاهدی]، از فرماندهان سپاه جنوب. سفارت ما در تهران نیز دستگیری افراد مذکور به اتهام خیانت را تأیید کرده است. به سبب آشنایی قبلی ام با خلق و خوی ایرانی ها، وزیرمختار ایران، با همان نگرش خاص ایرانی ها، تلویحاً به بنده فهماند که تمام افراد متهم مذکور شدیداً انگلوفیل هستند و نتیجه گرفت که بریتانیا در پس همه این وقایع است. برداشت او از کل این ماجرا به این شرح بود: انگلیسی ها با تلاش رضاخان برای سرنگونی خاندان قاجار مخالفتی نداشت و همچنین حمایت خود را

1- گزارش ویلیامسن، شماره 869، 891.00/1474، مورخ 26 ژوئن 1929.

ص:623

از شیوخ و سران عشایر جنوب ایران قطع کرد، با این باور که رضاخان پس از رسیدن به سلطنت منافع بریتانیا را در نظر خواهد داشت و حتی امیدوار بود که در برخورد احتمالی انگلیس و روس جانب انگلیس را بگیرد. با این حال از زمانی که رضا شاه به سلطنت رسیده است ناسیونالیسم ایرانی با شعار استقلال از تمام قدرت های خارجی گسترش یافته و ایرانی ها نیز دیگر نمی خواهند به زورگویی های بریتانیا گردن بنهند، به ویژه که این عقیده روز به روز تقویت می شود که قدرت امپریالیسم بریتانیا رو به افول است. یکی از عوامل بسیار مهم در این اوضاع نفوذ و تأثیرگذاری عبدالحسین خان تیمورتاش، وزیر دربار و عملاً صدراعظم شاه، است. تیمورتاش... همواره بر این باور بوده است که روسیه، چه تزاری و چه شوروی، در موقعیتی است که اگر اراده کند می تواند ایران را بسازد یا نابود کند، و کنار آمدن با رهبران روسیه باید سیاست اصلی ایران باشد. در نتیجه همین سیاستِ تیمورتاش، ایران امتیاز شیلات دریای خزر را با شرایط دلخواه مسکو به آن کشور اعطا کرد؛ و در اول اکتبر 1927 نیز یک عهدنامه امنیتی و پیمان بی طرفی با روسیه به امضا رساند... این سیاست دوستی و تجدید روابط در قبال روسیه، که بابت آن هرگز چیز دندان گیری نصیب بریتانیا نشد انگلیسی ها را سخت رنجاند... با وجود این، آنطور که آقای مفتاح می گوید، در تمام این مدت تیمورتاش با زیرکی تمام تلاش می کرد که انگلیسی ها را نیز آرام نگه دارد، و در واقع با آنها بسیار صمیمی بود. برگ برنده او در این بازی، رفیق شفیقش شاهزاده فیروز، وزیر مالیه بود، که روابط پرسودش با انگلیسی ها مشهور است. مصیبتی که شاهزاده فیروز هم اکنون گرفتارش شده ظاهراً نشان می دهد که نقشه تیمورتاش بیش از آن چیزی که انتظارش را داشت پیش رفته است. خلاصه اینکه شکی ندارم که وزیرمختار ایران مطمئن است که بریتانیای کبیر عامل پشت پرده شورش های فعلی در جنوب ایران است و به گمان او بریتانیا با این اقدامات می خواهد به ایران بفهماند که بیش از حد به روسیه نزدیک شده است.(1)

1- یادداشت موری، شماره 1478/891.00، مورخ 2 جولای 1929.

ص:624

جزئیات بیشتر درباره دستگیری ها

ویلیامسن در گزارشی مورخ 13 جولای 1929 جزئیات بیشتری در مورد دستگیری فیروز مخابره می کند: «عطف به تلگرام شماره 29 مورخ 22 ژوئن، 12 ظهر، درباره دستگیری فیروز میرزا، احتراماً به اطلاع می رساند که این روزها دلیل اصلی انفصال ناگهانی وزیر مالیه موضوع اصلی صحبت ها در تهران است. سر رابرت کلایو، وزیرمختار بریتانیا، گفت که صریحاً علت را از حضرت اشرف تیمورتاش جویا شده است، ولی ظاهراً او با صداقت کامل پاسخ داده که علت را نمی داند، و اعلیحضرت فقط به او گفته است که سوءظن های شدیدی در مورد فیروز وجود دارد که در صورت تأیید آنها به موجب اسناد و مدارک، علنی خواهند شد. داستان های مختلفی که همگی از خیانت فیروز خبر می دهند در توضیح این دستگیری ناگهانی به گوش می رسد. برای آگاهی شما از نوع شایعاتی که در حال حاضر بر سر زبانهاست، توجه تان را به داستان زیر جلب می کنم. تقریباً تمام نیرو های ذخیره ارتش در اطراف شیراز متمرکز شده بودند و تنها نیروهای امنیه همچنان در تهران باقی بودند. ژنرال فضل الله خان زاهدی، رئیس امنیه و شاهزاده صارم الدوله، والی شیراز [فارس]، به گمان اینکه فرصت مناسبی برای کودتا فراهم شده است با شاهزاده فیروز همدست شدند تا شخص شاه را بگیرند و حکومت را سرنگون سازد. چیزی نمانده بود که این نقشه به ثمر بنشیند که ژنرال شیبانی، یکی از افسران وفادار و صادق شاه، برای فرماندهی نیروهای شیراز به این منطقه اعزام شد. توطئه گران در شیراز به اشاره فیروز از این ماجرا با خبر شدند و ترتیبی دادند که گروهی از قشقایی ها به اتومبیل ژنرال کمین بزنند. ژنرال به زحمت از این مهلکه جان سالم به در برد و توانست به موقع جلوی این دسیسه را بگیرد. شاید این داستان ها اساساً صحت داشته باشند، ولی تا وقتی تأیید نشوند نمی توان آنها را باور کرد. روزنامه ها مطالب توهین آمیزی در مورد وزیر معزول و پسرش مظفر، که در واشنگتن به سر می برد، منتشر ساخته اند.

بعضی ها معتقدند که دولت تلاش دارد با تحریک احساسات عمومی بر ضد فیروز آنها را برای خبر اعدام فیروز که قبلاً صورت گرفته است، آماده کنند. در مقابل برخی می گویند که او به خارج از کشور تبعید شده است. چه فیروز تیرباران شود و چه به دلیل نبود شواهد کافی آزاد گردد، بسیاری بر این باورند که زندگی سیاسی او به پایان

ص:625

رسیده است.»(1) در 25 جولای 1929، ویلیامسن ادامه می دهد: «عطف به گزارش شماره 881 مورخ 13 جولای 1929، احتراماً به اطلاع می رساند که

اطلاعات جدیدی درباره علت دستگیری فیروز میرزا، و یا تصمیم شاه درباره این زندانی به دست نیامده است. با این حال، یکی از سه مظنونی که در دهم محرم دستگیر شدند آزاد شده است. ژنرال زاهدی، رئیس امنیه، آزاد شده است و درجه و مقام سابقش را پس گرفته و مورد لطف و عنایت شاه قرار گرفته است. می گویند ژنرال خدایار خان، متصدی اجرای قانون نظام وظیفه اجباری و از دوستان نزدیک شاه، به همراه مستوفی الممالک، رئیس الوزرای پیشین، شفاعت ژنرال زاهدی را نزد شاه کرده اند. ظاهراً شاه از بی گناهی ژنرال مطمئن شده و به سرعت دستور آزادی او را صادر کرده است. البته این عمل باعث شد که برخی گمان کنند که ممکن است شاهزاده صارم الدوله و شاهزاده فیروز نیز در نهایت مورد عفو قرار بگیرند. به دلایل متعدد، موضوع عفو، حداقل در مورد فرد اخیر [فیروز] منتفی است. اولاً، هر دوی این زندانی ها متعلق به خاندان سلطنتی سابق هستند. یک غاصب وقتی که نجیب زادگان سابق فایده ای برایش ندارند اهمیتی برایشان قائل نیست. ثانیاً، بنابر گزارش ها، تحقیق و تفحصی که هم اینک در وزارت مالیه جریان دارد از چندین مورد اختلاس بسیار هنگفت پرده برداشته است. یکی از مواردی که تأیید شده مربوط به کمبود 25/000 خروار گندم (8/000 تن) در انبار غله دولت است. چندین مورد دیگر نیز در ارتباط با انحصار تریاک و تنباکو گزارش شده است؛ می گویند از زمانی که دکتر میلسپو از ایران رفته است، حتی یک دلار هم از آژانس های مالی ولایات دریافت نشده است. بسیاری معتقدند که اخراج مستشاران امریکایی به تحریک فیروز، اثرات اسفناکی بر وضعیت ایران داشته است. شایع شده است که شاه هم شخصاً از اخراج دکتر میلسپو پشیمان شده است. انتصاب دکتر اشنیویند(2) در ماه جولای به مدیرکلی وزارت مالیه تلاشی بود برای سر و سامان دادن به وضعیت آشفته وزارت مالیه. در ضمن او همچنان مستشار مالی دولت است... بنابراین دستگیری فیروز منجر به این شده است که یک متخصص مالی خارجی بر مسندی اجرایی گماشته شود. تجربه

1- گزارش ویلیامسن، شماره 881، 196/891.002، مورخ 13 جولای 1929.
2- Schniewind.

ص:626

سپردن اداره امور مالی کشور به یک ایرانی برای دولت بسیار گران تمام شده است که حتی دو سال هم دوام نیاورد. در این مدت، یک سازمان مالی که بخوبی و روانی کارش را انجام می داد فاسد و نابود شد... جناب آقای م. فرزین، کفیل

وزارت خارجه، کفالت وزارت مالیه را نیز عهده دار شده است. با روی کار آمدن چنین فرد مطیعی خیلی راحت می توان پیش بینی کرد که جزئی ترین امور وزارت مالیه نیز تحت نظر دکتر اشنیویند قرار می گیرد، و البته سیاست های کلی را حضرت اشرف تیمورتاش دیکته خواهند کرد.»(1)

در گزارش دیگری مورخ همان 25 جولای 1929، فرین می نویسد: «دولت اذعان دارد که امور وزارت مالیه «بسیار آشفته» است و چندین مورد اتهام کسری وجوه در حال بررسی است. شایعات تأیید نشده حکایت از آن دارد که 3 میلیون تومان از وجوه عمومی گم شده است... [و] مردم نسبت به وضعیت فعلی امور مالی بسیار بدبین هستند. مقابله با قشقایی ها بسیار پرهزینه بوده است. تاکنون هزینه های این جنگ از اندوخته خزانه تأمین شده است؛ اما از این اندوخته فقط حدود 7 میلیون تومان باقی مانده است، و بودجه عادی جاری حکایت از چهار میلیون و هشتصد هزار تومان کسری بودجه دارد.»(2) البته منظور از «اندوخته خزانه» درآمدهای نفتی کشور است که در بانک های لندن سپرده گذاری می شود. در 9 آگوست 1929 ویلیامسن می نویسد: «عطف به وضعیت زندانیانی که کم و بیش به دست داشتن در شورش عشایر متهم هستند، احتراماً به اطلاع می رساند که هر چند خبر بیشتری درباره شاهزاده فیروز به دست نیامده، معلوم شده است که شاهزاده محمدحسین فیروز، برادر وزیر سابق مالیه و از فرماندهان سابق نیروهای مستقر در منطقه نظامی شیراز، دستگیر شده و در حبس به سر می برند. شاهزاده صارم الدوله همچنان در زندان به سر می برد. حملات متعددی به «فرمانفرما و توله هایش» در روزنامه ها شده است. به نظر می رسد که شاه فرصت را مناسب یافته و تصمیم دارد این بخش از خاندان قاجار را، که کانون فتنه تلقی می شود، نابود کند. ظاهراً موقعیت حضرت اشرف تیمورتاش بار دیگر کاملاً تثبیت شده است. اعلیحضرت در ماه جولای دو سگ شکاری اصیل انگلیسی را (که در ایران بسیار نادر

1- گزارش ویلیامسن، شماره 890، 199/891.002، مورخ 25 جولای 1929.
2- گزارش فرین، شماره 89، 426/891.51، مورخ 25 جولای 1929.

هستند) احتمالاً به نشانه آشتی به او هدیه داد. کاملاً مشخص است که امور وزارت مالیه هم، که هم اکنون آقای فرزین، کفیل حرف شنوی وزارت، آن را اداره می کند نیز تحت نظر او قرار گرفته است.»(1)

فرین در گزارش 20 آگوست 1929 خود تحت عنوان «شورش های جنوب» وضعیت فیروز و صارم الدوله را شرح می دهد:

سیاست در ایران، همانند اسپانیا، معمولاً یک اپرای مضحک است، ولی «توطئه» اخیر عناصر طنزی در خود دارد که معمولاً در این نوع رویدادها دیده نمی شود. شورش قشقایی ها که وطن پرستان دو آتشه ایرانی آن را به انگلیسی ها نسبت می دهند، و حتی اگر از آسمان تگرگ، برف یا باران هم ببارد انگلیس را مقصر می دانند، ظاهراً تا حدود زیادی ریشه در سیاست های داخلی دارد، که یکی از مهمترین آنها گماشتن مأمورانی برای جمع آوری مالیات از قشقایی هاست، در حالی که دکتر آرتور سی. میلسپو با این اقدام مخالف بود و سنت دیرینه عشایر را که طبق آن خان ها مالیات را جمع آوری و ارسال می کردند کاملاً رضایت بخش می دانست. البته مخالفت با سربازگیری ارتش هم بود که اهمیت کمتری داشت. هواداران حکومت مدعی هستند که شاهزاده فیروز میرزا با اعزام مأموران مالیاتی به میان قشقایی ها عمداً آنها را شوراند تا تخت طاووس را ساقط کند، و یا به نفع یکی از اعضای خاندان قاجار، احتمالاً خودش یا پسر عمویش اکبر میرزا مسعود (صارم الدوله)، استاندار فارس که او نیز به خیانت متهم شده است، پادشاه فعلی را برکنار سازد. شورش قشقایی ها ابعاد مخاطره آمیزی به خود گرفت بدون اینکه شاهزاده مسعود به طور مؤثر یا حتی آشکاری با آن مقابله کند، تا اینکه دولت تصمیم گرفت ژنرال شیبانی را برای سرکوب این ناآرامی به منطقه بفرستد. برغم تدابیری که برای محرمانه نگاه داشتن مسیر حرکت شیبانی اتخاذ شده بود، در جاده اصفهان- شیراز به او کمین زدند، و دشمنان مسعود مدعی هستند که او حمله فوق را ترتیب داده و یا حداقل «خبر» خروج ژنرال از اصفهان را به گوش قشقایی ها رسانده بود. به هر حال، با اینکه 400 قشقایی به کمین او نشستند، شیبانی توانست

1- گزارش ویلیامسن، شماره 906، 1491/891.00، مورخ 9 آگوست 1929.

خود را به شهر برساند و مسعود را دستگیر کند و با هواپیما به تهران بفرستد. در همین حین، فیروز که در مراسمی در تهران ظاهراً برای شهدای کربلا عزاداری می کرد بازداشت شد. ژنرال شیبانی با ملغمه زور و نرمش قشقایی ها را بر سر عقل آورد، ولی در همین زمان، یکی از طوایف بختیاری که در همسایگی قشقایی ها زندگی می کردند فرصت را غنیمت شمرده و برای جنگ با

دولت تهیه دیدند. می گویند که بختیاری ها به قانون جدید ثبت املاک اعتراض داشتند، زیرا ادعا می شود که جعفرقلی خان اسعد (سردار اسعد)، وزیر جنگ، و سایر «سران» بزرگ ایل سعی دارند با سوءاستفاده از قانون جدید زمین های ایل را به نام خود ثبت کنند. در همین حال، طبق شایعه دیگری که بر سر زبانها افتاد خودِ سردار اسعد با خان های شورشی همدست بود و شورش قشقایی ها و بختیاری ها هم بخشی از توطئه سرنگون کردن رضا شاه به حساب می آمد که فیروز حلقه آخر آن بود. واقعیت هر چه باشد، که احتمالاً هیچگاه مشخص نخواهد شد، رضا شاه به کمک شیبانی و تیمورتاش توطئه، قیام و شورش را در نطفه خفه کرد.» فرین می افزاید: «فیروز و مسعود همچنان در بازداشت به سر می برند و معلوم شده است که هر روز شدیداً مورد بازجویی های خشونت آمیز قرار می گیرند تا نه فقط چیزهایی را که در مورد شورش های جنوب می دانند، بلکه هر راز دیگری هم که دارند فاش کنند. فیروز حداقل به طور غیررسمی اتهامات رنگارنگی دارد، از اختلاس 8/000 تن گندم از انبار غله اداره ارزاق گرفته تا تلاش برای فروش کشور به انگلیس. هنوز علناً هیچ اتهامی علیه مسعود اعلام نشده است، و اگر جرمی داشته باشد، ظاهراً سیاسی است و نه مالی، ولی به هر حال او یکی از اعضای مثلثی بود که به همراه فیروز و حسن وثوق (وثوق الدوله) قرار داد «معروف» 1919 انگلیس و ایران را تهیه و به امضا رساند... دولت بریتانیا به امضاکنندگان قرارداد مبلغ 130 هزار پوند پرداخت، که پس از لغو قرارداد آن را از دولت ایران مطالبه کرد و استدلالش این بود که مبلغ فوق در حکم پیش پرداخت دو میلیون لیره وامی بوده است که در قرارداد قید شده بود، ولی در ایران هیچ کس باور نمی کند که این پول چیزی بجز پاداش بلاعوض به وثوق و صارم و فیروز بوده است، و ظاهراً این سه نفر هم همین برداشت را داشته اند، زیرا هیچ کدام شان قرانی از این پول را به دولت نداده و

ص:629

توضیحی درباره نحوه گرفتن آن ارایه نکرده اند. با این که فیروز یکی از سه دست راست شاه بود، و مسعود نیز چنان موقعیتی نزد شاه داشت که به استانداری فارس با تمام مواهبش منصوب شود، شاه هرگز از فکر این 130 هزار لیره بیرون نیامد، و یکی از اهدافش از اینکه آنها را در حال حاضر تحت فشار گذاشته این است پول را از حلقوم آنان بیرون بکشد. علاوه بر این، گرفتن و حفظ چنین پول هنگفتی از انگلیسی ها همواره آنان را در معرض این سوءظن قرار می داد که از عوامل انگلیس هستند، و احتمالاً اساس این عقیده نیز شد که شورش قشقایی ها و بختیاری ها به تحریک فیروز و همدستانش بوده، تا 130

هزار لیره ای که قبلاً پرداخت شده بود حفظ کنند و یا از درخت پربار انگلیس میوه بیشتری بچینند.(1)

ادامه بازداشت فیروز و صارم الدوله باعث شد که ویلیامسن در گزارشی مورخ 30 سپتامبر 1929 توضیح بیشتری در مورد دستگیرشدگان بدهد:

عطف به گزارش شماره 881، مورخ 13 جولای 1929، احتراماً برخی جوانب اوضاع اخیر ایران را که به دنبال دستگیری شاهزاده فیروز و یا به دلیل آن روشن شده است به اطلاع وزارت خارجه می رساند. همانطور که پیش از این نیز مکرراً گزارش شده است، طمع و فساد فیروز وزارت مالیه را به تباهی کشیده است. او آنقدر باهوش بود که مستقیماً از خزانه کشور دزدی نکند و از طریق پرسنل وزارتخانه و با فشار بر آنها خواسته هایش را عملی سازد... البته اعلیحضرت با سنت دیرینه ایرانی ها در فروش سمت ها و مناصب پردرآمد و کم زحمت ناآشنا نیست؛ بر کسی پوشیده نیست که خود اعلیحضرت نیز ثروت بزرگی از این راه به دست آورده است. با وجود این، دلایل قانع کننده ای وجود دارد که باور کنیم شاه دقیقاً عواقب فعالیت های فیروز را درک نکرده بود... تیمورتاش... قول داده بود که تحت مدیریت هوشمندانه فیروز درآمد دولت بدون اینکه فشاری بر مردم وارد شود به پنجاه میلیون تومان خواهد رسید. ظاهراً این ادعای تیمورتاش و احتمالاً ترس خفی شاه از قدرت فیروز در استانها باعث شد که فیروز مدتی بر سر کار بماند. با این حال در ژوئن 1929، نوبت به انتقام از فیروز هم رسید که به نظر من

1- گزارش فرین، شماره 97، 1492/891.00، مورخ 20 آگوست 1929.

ناگزیر بود. با اینکه هم اکنون بیش از سه ماه از دستگیری او می گذرد، هنوز کسی دقیقاً دلیل تصمیم ناگهانی شاه را نمی داند... به همین دلیل، بیانیه ای رسمی درباره دلایل دستگیری وی منتشر نشده است؛ ولی شایعاتی حاکی از همدستی فیروز در فعالیت های خائنانه در فارس دهان به دهان چرخید و اکثر مردم آنها را باور دارند. دستگیری صارم الدوله در همان روز، که بدون شک با عشایر همدست بود، به این شایعات قوت بخشید. حتماً همکاری فیروز و این شخص را در عقد قرارداد منفور انگلیس و ایران به یاد می آورید. ولی چرا فیروز باید خود را درگیر فراز و نشیب های یک کودتا می کرد در حالی که می توانست تمام ایران را بچاپد؟ چرا باید افرادی ضعیف و بی اعتبار را همدستش کند؟ آیا

منطقی تر نیست که فرض کنیم شاه، که به بی کفایتی و فساد وزیرش پی برده بود، از این فرصت برای رهایی از شر او استفاده کرد؟ در دفاع از این نظریه، مجازات سبکی که برای فیروز تعیین شده می تواند شاهدی بر این مدعی باشد... فیروز در کمال آسایش در خانه خود زندگی می کند و سختی حبسش به تدریج آسان می شود. شاید بپرسید: پس اگر فیروز متهم به تخلف از قانون، سوءاستفاده از مقام و غیره است، چرا تحت پیگرد قانونی قرار نمی گیرد و در دیوان عالی کشور که برای چنین پرونده هایی به وجود آمده، محاکمه نمی شود؟ اگر اشتباه نکنم پاسخ این است که شاه نقشه های دیگری برای فیروز دارد؛ البته حدس و گمان در اینباره سودی ندارد، ولی بنابر شواهد قطعاً این شاهزاده معزول بی جهت مورد عقاب قرار نگرفته است. با اینکه ممکن است از مجازات سنگین جان سالم به در ببرد، ولی بعید است که بار دیگر به زندگی سیاسی بازگردد. چهره های قدرتمندی برای آزادی او تلاش کرده اند. تیمورتاش بدون شک شفاعت این دوست و همکارش کرده است؛ دیپلمات های خارجی هم متذکر شده اند که عزل و رسوا ساختن یک وزیر چه تأثیر بدی بر افکار عمومی جهانیان دارد؛ فرمانفرما هنوز برای خودش قدرتی است. همچنین شایع شده است که بخش قابل توجهی از اموال غیرمشروع فیروز را بی سر و صدا از او پس گرفته اند.(1)

1- گزارش ویلیامسن، شماره 946، 203/891.002، مورخ 30 سپتامبر 1929.

ص:631

در اکتبر 1929 رضا شاه از کردستان دیدن کرد: «شایع شده است که سفر رضا شاه به کردستان با حبس فیروز ارتباط دارد. می گویند که فرمانفرما، پدر فیروز، برای آزادی پسرش، قباله چند روستا در شمال کرمانشاه را به نام شاه کرده است؛ و شاه نیز قصد دارد پیش از آزاد کردن فیروز ارزش این املاک را ارزیابی کند، و اگر راضی بود، بلافاصله پس از بازگشت به تهران فیروز را آزاد کند. ادعا می شود که ارزش این رشوه سلطنتی برابر با یک میلیون تومان است.»(1)

شخص دیگری که صادقانه به رژیم پهلوی خدمت کرد و بی مقدمه طرد و زندانی شد کسی نبود جز ژنرال شیبانی که قبلاً به نقش مؤثرش در سرکوب شورش های کردستان و فارس اشاره کردیم. هارت در گزارش 27 نوامبر

1931 خود خبر می دهد که «ژنرال شیبانی، که قبلاً از افراد مورد علاقه شاه بود، و بابت عملیات موفقیت آمیزش علیه قشقایی ها در سال 1929 مشهور است، به خاطر محبوبیت بیش از حدش در میان جناح خاصی در ارتش از کار برکنار شد.»(2) در گزارش دیگری مورخ 12 دسامبر 1931، هارت جزئیات بیشتری ارائه می کند: «داغ ترین داستان که اتفاقاً کسی چیز زیادی درباره آن نمی داند حکایت ژنرال شیبانی است. نیازی نمی بینم که در این گزارش شرح حال کاملی از این ژنرال ممتاز ایرانی ارائه کنم. به نظر کاپیتان دیوید، او لایق ترین ایرانی است که تاکنون دوره دانشکده جنگ فرانسه را دیده است. به نظر تقی زاده، وزیر توانای وزارت مالیه و میرزایانس، نماینده ای که به طرفداری از امریکا معروف است، ژنرال شیبانی، اگر نگوییم لایق ترین، وفادارترین و قابل اعتمادترین فرد گروه کوچک وطن پرستان ایرانی است، حداقل یکی از آنها به شمار می رود.» در زمان شورش قشقایی ها در ماه می 1929، شیبانی به فرماندهی نیروهای ارتش در فارس منصوب شد: «اوضاع بحرانی بود. حتی جای اشتباه هم برای دولت نمانده بود چه رسد به شکست. ولی حرکت اول ژنرال، اگر نگوییم شکست، یک اشتباه بزرگ بود. در یک کمین، حداقل 500 تن از افرادش را از دست داد. برخی از منتقدین این میزان را تا 900 تن ذکر کرده اند. کاپیتان دیوید، رقمی بینابین ذکر می کند. ژنرال احضار شد. او در دفاع از

1- گزارش ویلیامسن، شماره 967، 1495/891.00، مورخ 31 اکتبر 1929.
2- گزارش هارت، شماره 947، 1534/891.00، مورخ 27 نوامبر 1931.

ص:632

خود اعلام کرد که همان کاری را کرده که به نظرش بهترین کار ممکن بوده است. او به شواهدش استناد کرد. ظاهراً پاسخ او مورد قبول واقع شد. حرکت بعدی او، اگر چه شاید از لحاظ تکنیک های نظامی موفقیت آمیز نبود، اما شورش را فروخواباند. بدون استثناء همه افسران زیردستش از او حمایت کردند. شورش «ظاهراً فروکش کرد». اما همانطور که در گزارش شماره 947 مورخ 27 نوامبر 1931 خبر دادم، شاه حاضر نبود او را ببخشد. شیبانی بیش از حد محبوب شده بود. این گناه بزرگ دیگر قابل بخشش نبود. بنابراین او باید برکنار می شد. تحقیقات جدیدی از چند ماه پیش آغاز، و سپس یک دادگاه نظامی نیز تشکیل شد. اطلاع یافته ام که حکم دادگاه صادر ولی هنوز منتشر نشده است. ولی سه منبع موثق خبر داده اند که او باید دو سال را در حبس بگذراند. او باید

خودش را آدم خوش اقبالی بداند، چرا که شاه در مورد او بر مجازات اعدام پافشاری نکرد.» هارت می افزاید: «یک داستان نظامی دیگر: سپهسالار احمد آقا [امیراحمدی]، که یکی از همقطاران قدیم شاه است، و محبوبیت زیادی در میان ارتشی ها دارد- به اتهام بی کفایتی- از فرماندهی لشکر خراسان برکنار شد. او همان کسی است که یکی دو سال پیش با اقدامات ستودنی اش لُرها را آرام کرد و امنیت عمومی را در جاده همدان بروجرد دزفول برقرار ساخت.»(1)

افول موقت تیمورتاش

در تابستان سال 1929 موقعیت تیمورتاش متزلزل شد. همانطور که قبلاً ذکر شد در آگوست 1929، نشانه هایی از بازگشت قدرتمندانه تیمورتاش به چشم می خورد. ولی بازگشت او بسیار کوتاه بود. ویلیامسن در گزارشی مورخ 18 سپتامبر 1929 می نویسد:

احتراماً به اطلاع می رساند که تغییرات اخیر در دولت ایران، آثار مخربی بر سیاست داخلی این کشور داشته است و ممکن است روابط خارجی ایران را نیز شدیداً تحت الشعاع قرار دهد. همانطور که در گزارش شماره 926 مورخ 6 سپتامبر 1929 ذکر شد، ژنرال کریم آقا بوذرجمهری، در 1 سپتامبر 1929 به وزارت فوائد عامه منصوب شد. این انتصاب، که به دستور شاه صورت گرفت، یکی از

1- گزارش هارت، شماره 970، 1536/891.00، مورخ 12 دسامبر 1931.

ص:633

دست پروردگان رضا شاه را در منصبی کلیدی در دولت فعلی قرار داد. تا پیش از این حضرت اشرف تیمورتاش خط مشی این وزارتخانه را تعیین و دوست هم مسلکش جناب آقای جم آنها را اجرا می کرد؛ انتصاب کریم آقا به مسند وزارت فواید عامه، تیمورتاش را حتی از کنترل دورادور [این وزارت خانه] نیز محروم ساخت... این تغییر مهم در رژیم پیامدهای گسترده ای خواهد داشت. تیمورتاش از آغاز پروژه ساخت خط آهن از نزدیک در جریان امور قرار داشته است. او در تمام امور مهم این پروژه مستقیماً با سندیکا در ارتباط بوده و از اینکه هیأت نظارت به بهانه موانع جزئی از سرعت کار بکاهد جلوگیری کرده است. بنابراین قطع ید او از دخالت مستقیم در امور مربوط به خط آهن

باعث شده است که بسیاری گمان کنند شاه بر وزیر دربار خود خشم گرفته است. بخشی از افکار عمومی بر این است که تیمورتاش به زودی سقوط می کند. این پیش بینی ها در سخنان وزیرمختار فرانسه خلاصه شده است: «ما شاهد سقوط غم انگیز وزیر دربار می باشیم». برغم این سیلی آشکار، بخش دیگر افکار عمومی بر این است که تیمورتاش مغضوب ارباب خود نشده... شکی نیست که اعتبار تیمورتاش به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. رسوایی ناگهانی فیروز و متعاقب آن این اقدام که حاکی از سوءظن به تیمورتاش بود، جایگاه وزیر دربار را بسیار تنزل داده است. بسیاری متذکر شده اند که از قاطعیت اظهارات او کاسته شده، با تردید بیشتری تصمیم می گیرد و دستورهایش تأثیر خود را از دست داده اند. وزرای مختار کشور های خارجی که مسائل مربوط به معاهدات را با او در میان می گذارند متوجه شده اند که وی در حال حاضر تمایل چندانی ندارد که فی المجلس و با مسئولیت خود به تنظیم سیاست ملی بپردازد؛ و رفتار او از هر جهت نشان می دهد که بیش از این روی کمک همه جانبه شاه حساب نمی کند. من هنوز هم نمی توانم باور کنم که قرار است تیمورتاش را کنار بگذارند. او همچنان بخوبی به اربابش خدمت می کند؛ او علاوه بر وزارت دربار، وزارتخانه های خارجه، داخله و پست و تلگراف را نیز هدایت می کند. از آنجا که هیچ شخصیت دیگری که بتواند اینطور قدرتمند عمل کند پیدا نشده است، این احتمال وجود دارد که این مرد پرانرژی و باهوش جایگاه خود را به عنوان مدیر اجرایی شاه حفظ کند. کریم آقا موجودی عجیب و مرموز است. خلق و خوی

ص:634

درباری های قدیم را دارد؛ اگر شاه به کسی لبخند بزند، تملقش را می گوید و هر وقت به او اخم کند، نزدیکش نمی رود. او بی سواد است و با سخنان به دور از نزاکتش ایرانی های تحصیل کرده را شوکه می کند. او که مرد عافیت اندیشی است، با دقت تمام خود را با هوا و هوس های شاه تطبیق داده است؛ و چون آدم مکاری است، خود را با شاه بالا کشیده است. با اینکه خودش را دشمن تیمورتاش نشان نمی دهد، ولی رفیق شفیق کینه توزترین دشمنان تیمورتاش [سرتیپ درگاهی] است. نباید امیدوار بود که چنین آدمی بتواند از عهده مشکلات تکنیکی پروژه خط آهن برآید. با وجود این، می گویند اگر مسئله ای را شفاهاً به او توضیح بدهند فوراً اصل مطلب را متوجه می شود؛ و بدین ترتیب می تواند آن را برای گرفتن نظر موافق یا مخالف شاه نزد اعلیحضرت مطرح کند. در اینجا با عاملی شخصیتی روبه رو هستیم که وارد ماجرا می شود و اوضاع را پیچیده تر می کند. از زمان کودتا تا کنون، کریم آقا همواره جایگاهی

هم شأن ژنرال درگاهی، رئیس نظمیه، نزد شاه داشته است. شاه به هر دوی این افراد اعتماد دارد و به حرفشان گوش می دهد، و هر دوی آنها تاکنون به یک اندازه ترفیع یافته و افتخار کسب کرده اند. ولی حالا که کریم آقا جلو افتاده است، شاه باید فکر جبران این مسئله برای درگاهی باشد. البته اگر شاه تصمیم بگیرد تیمورتاش را از میان بردارد، این کار تسهیل می شود؛ در غیر این صورت، مشکلات بسیار بزرگی در این راه وجود دارد؛ زیرا درگاهی بزرگترین دشمن تیمورتاش است. بنابراین تضعیف قدرت تیمورتاش باعث شده است که فضایی از اضطراب و تردید حاکم گردد. دشمنان تیمورتاش دارند به دلشان صابون می زنند. آنها مثل گرگ های درنده آماده اند تا به محض افتادن رهبر گروه او را از هم بدرند. این اوضاع آشفته ترین وضع ممکن برای دیپلمات های خارجی است، زیرا آنها امورشان را انحصاراً از طریق تیمورتاش انجام می دادند، و بیم آن دارند که با تغییر تیمورتاش، همان روال سابق تعلل، بی کفایتی و ناکارآمدی باز حاکم شود. بنابراین از همه جهت اضطراب و بلاتکلیفی بر اوضاع حاکم است. (1)

ویلیامسن در گزارش مورخ 30 سپتامبر 1929 خود اضافه می کند: «البته مهمتر از

1- گزارش ویلیامسن، شماره 936، 202/891.002، مورخ 18 سپتامبر 1929.

همه این جزئیات، عامل اصلی اوضاع فعلی ایران که نباید آن را فراموش کنیم: اینکه شاه مصمم است که شخصاً امور مملکت را کنترل کند. اکنون به جرأت می توان گفت که به غیر از اعلیحضرت، هیچ کس دیگری در دولت ایران دستور نمی دهد یا در مورد مسائل مهم تصمیم نمی گیرد. استقلال گذشته تیمورتاش به وابستگی و فرمان دهی اش به فرمانبرداری تبدیل شده است. پیش از این با مسئولیت خود سیاست ملی را تدوین می کرد؛ حالا از شاه دستور می گیرد. احتمالاً یکی از دلایلی که منجر به سرنگونی فیروز شد این بود که شاه گمان می کرد یک وزیر زیرک، کنترل وزارت مالیه را برای او دشوار می سازد. در آخر، احتراماً تأکید می کنم که هدایت کلیه امور مملکت به دست شاه در واقع گامی منطقی در سیر اعتلای اوست. او از یک سرباز ساده به یک ژنرال، وزیر جنگ، رئیس الوزرا و در نهایت پادشاه مشروطه تبدیل شد. وقتی

محدودیت های پارلمانی باعث رنجش او شد، کاری کرد که یک مجلس بله قربان گو سر کار بیاید. تازه ترین گام او در مسیر یک حکومت مطلقه این بود که وزرای نیمه مستقل را با عروسک های خیمه شب بازی عوض کند. رضا شاه بیش از هر زمان دیگری به مستبدان بزرگ- و شاید نیکخواه- ایران شبیه شده است.»(1) در 31 اکتبر 1929، ویلیامسن در گزارش خود درباره سفر شاه به شمال کشور خبر می دهد: «کاهش ارزش قران در بازار بین المللی اوضاع سیاسی داخلی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. روزنامه ها خاطرنشان کرده اند که افزایش ارزش پوند استرلینگ از 48 به 60 قران در چند ماه گذشته، در حکم از دست رفتن یک ششم ثروت ملی ایران است. تجار مستأصل شده اند و قیمت بالای اجناس وارداتی منجر به نارضایتی عموم مردم شده است... از وقتی که شاه از تهران بیرون رفته تاکنون هیچ نشانه ای از ناآرامی و شورش دیده نشده است. در واقع اوضاع سیاسی از نگاه چشم بیرونی کاملاً آرام است.»(2) او در گزارش 15 نوامبر 1929 خود ماجرا را پی می گیرد: «شاه... در ششم ماه جاری با اتومبیل به تهران بازگشت... چندی است درگیری بی سر و صدایی میان این دو نفر [تیمورتاش و کریم آقا] شروع شده و هیچ بعید نیست که شاه که وزیر قدرتمند

1- گزارش ویلیامسن، شماره 946، 203/891.002، مورخ 30 سپتامبر 1929.

2- گزارش ویلیامسن، شماره 967، 1495/891.00، مورخ 31 اکتبر 1929.

ص:636

نمی خواهد به آتش این منازعه دامن زده باشد. کریم آقا نیز کوشیده است به ضرر تیمورتاش موقعیت خود را تحکیم کند. جدای از این شایعه که کریم آقا تمام ثروتش را به شاه بخشیده است، مجدانه می کوشد به هر پروژه و برنامه ای که تیمورتاش تصویب کرده ایراد بگیرد... به نظر می رسد که این دو سیاستمدار در منازعه کنونی شان زور بازوی تقریباً یکسانی دارند. کریم آقا دوست دوران کودکی شاه است؛ او یک نظامی است و ارتش از او حمایت می کند؛ او مشوق همه مخالفان و دشمنان تیمورتاش است. اما از لحاظ فکری در حد یک سرجوخه است. اما در کنار تیمورتاش خانواده قدرتمند فرمانفرما، و سازمان و نظام سیاسی موجود صف کشیده اند. علاوه بر اینکه تیمورتاش فردی بسیار باهوش و پرانرژی است که دارایی بسیار ارزشمندی برای شاه محسوب می شود.»(1)

روند اوضاع بسیار سریع بود. در 23 نوامبر 1929 ویلیامسن طی تلگرامی خبر داد:

اوضاع سیاسی بسیار متلاطم است. ظاهراً شاه به مستوفی گرایش دارد... ژنرال درگاهی، رئیس نظمیه و دشمن سرسخت وزیر دربار، پس از فرار دوست محمد[خان]، سرکرده شورشی های بلوچ مورد بی مهری شاه قرار گرفته است. بنابراین دیدار شاه از خط آهن جنوب نیز به تعویق افتاده است.»(2) جزئیات این ماجرا در گزارش 27 نوامبر 1929 آمده است: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی ایران در طول هفته گذشته یعنی از 17 تا 24 نوامبر ناگهان متلاطم شد، که در تلگرام شماره 51 مورخ 23 نوامبر 1929 به آن اشاره گردید. در 18 نوامبر اعضای دیوان عالی کشور به همراه وزرای عدلیه و مالیه به کاخ سلطنتی احضار شدند و شاه آنها را به تخلف از قانون متهم ساخت. ماجرا از این قرار است که وقتی کمبود غله در انبارهای دولت آشکار گردید، دکتر شپیر، مدیر آلمانی سازمان نظارت و بازرسی وزارت مالیه، گزارش کرد که 24/000 خروار گندم به ارزش تقریبی 300 هزار دلار مفقود شده است؛ و خوب می دانیم که این کشف منجر به دستگیری فیروز میرزا، وزیر مالیه وقت شد و رسوایی بزرگی به بار آورد

1- گزارش ویلیامسن، شماره 974، 1496/891.00، مورخ 15 نوامبر 1929.
2- تلگرام ویلیامسن، شماره 51، 205/891.002، مورخ 23 نوامبر 1929.

که گریبان برخی از مقامات عالی کشور را گرفت. چند هفته بعد، در طول تغییر و تحولات این وزارتخانه تحت نظارت فرزین، وزیر جدید مالیه، یکی از کارمندان ایرانی سازمان نظارت و بازرسی وزارت مالیه متوجه شد که 25/000 یا 30/000 خروار گندم دیگر هم مفقود شده است. طبق قانون، او ماجرا را مستقیماً به دیوان عالی کشور گزارش داد، و رونوشتی از گزارش خود را برای وزیر مالیه فرستاد. دیوان عالی کشور که آشکارا از خشم شاه می ترسید و نمی خواست کینه دار و دسته قدرتمندی که این اختلاس ها را انجام داده بودند متوجه خود کند، آنطور که باید ماجرا را پیگیری نکرد؛ بلکه بازرس تیره بخت را به بهانه اینکه ابتدا می بایست به وزیر مالیه گزارش می کرد از کار بی کار کردند! ولی این داستان اخیراً به گوش شاه رسید؛ او بلافاصله اعضای دیوان عالی و وزرای مربوطه را احضار کرد و به بازرس مذکور دستور داد

که در حضور آنها ماجرا را بازگو کند. پس از اینکه بازرس داستانش را تعریف کرد، برای چند لحظه سکوت مرگباری حاکم شد؛ سپس اعلیحضرت از کوره در رفت و چنان فحش های آبداری نثار مقامات حاضر کرد که روی چاروادارن را سفید می کرد، و جد و آباءشان را جلوی چشمشان آورد و تهدیدشان کرد که اگر فوراً به مسئله رسیدگی نکنند آنها را به بدترین نحو ممکن مجازات می کند. سفارت به این دلیل از جزئیات ماجرا خبر دارد که بازرس مذکور یکی از اقوام نزدیک آقای [علی پاشا] صالح، مترجم سفارتخانه است. بلافاصله پس از این جلسه محنت زا... آقای فرزین از وزارت مالیه منفصل و به وزارت خارجه منصوب شد. استحضار دارید که فرزین به هنگام بازدداشت فیروز، کفیل وزارت خارجه بود و به وزارت مالیه منصوب شد... مشارالملک [حسن مشار] بجای او وزیر مالیه شد. این فرد در کابینه ذکاءالملک، وزارت خارجه را بر عهده داشت... از دوستان صمیمی سیاسی وثوق الدوله، و از دشمنان تیمورتاش است، که در گذشته نیز با دکتر میلسپو مخالف بود. گفته می شود که طرفدار بریتانیاست؛ و در زمانی که آقای کوپلی اموری کاردار سفارت بود، روابط سفارت با مشارالملک گاه بسیار تیره بود. ثابت کرده است که مدیری کارآمد است، ولی کاملاً صادق و قابل اعتماد نیست. اهمیت این تغییرات از دید تیز ناظرین پنهان نمانده است. با روی کار آمدن مشارالملک، تیمورتاش نفوذ مستقیم خود را در

ص:638

یکی دیگر از وزارتخانه ها از دست می دهد، چرا که مشارالملک هم به همان اندازه کریم آقاخان از دستور گرفتن از تیمورتاش نفرت دارد. بنابراین در کابینه فعلی دو نفر حضور دارند که کم و بیش مستقیماً با وزیر دربار که روزی تمام وزارتخانه ها را کنترل می کرد مخالفند... [و] تغییرات اخیر جایگاه او را آشکارا تضعیف کرده است... اگر اجازه بدهید می خواهم قدری از موضوع دور شوم و سیر پَس رفت تیمورتاش را ترسیم کنم. ابتدا رسوایی فیروز بود، و این دو آنقدر به یکدیگر نزدیک بودند که ناگزیر اعتبار تیمورتاش هم لکه دار شد. سپس روی کار آمدن کریم آقا در مقام وزیر فواید عامه بود که باعث شد دست تیمورتاش از مهمترین پروژه مملکت - یعنی خط آهن - کوتاه شود؛ و نهایتاً انتصاب دشمن کینه توزی چون مشارالملک به وزارت مالیه. از زمان رسوایی فیروز، شاه آشکارا تلاش می کند که از قدرت و نفوذ تیمورتاش بکاهد که در این راه بسیار هم موفق بوده. به راحتی می توان پیش بینی کرد که در گام بعدی دست تیمورتاش از وزارت خارجه کوتاه خواهد شد.

ویلیامسن این گزارش جالب را با اظهارات زیر به پایان می برد:

در این هفته پر ماجرا، تحول ناگهانی دیگری در یکی دیگر از بخشهای اجرایی این کشور رخ داد. استحضار دارید که دوست محمد [خان]، سرکرده عشایر شورشی بلوچ، در مارس 1929 تسلیم شاه شد و از آن زمان تاکنون در تهران تحت مراقبت شدید قرار داشته است. اما در 17 نوامبر هنگامی که در یک اردوی شکار در نزدیکی ورامین به سر می برد، ناگهان به نگهبان خود شلیک کرد و با یک شتر تندرو (در زبان عرب به آن «مهارا» و در فارسی به آن «جمازه» می گویند) که برای او مهیا شده بود به کویر گریخت. عملیات جستجوی پلیس در مناطق حومه ورامین با موفقیت همراه نبود، و زمانی که یک هواپیمای جنگی برای جستجو قصد پرواز داشت در فرودگاه سقوط کرد. اگر دوست محمد خود را به بلوچستان برساند، باید انتظار داشت که بار دیگر عشایر آن منطقه سر به شورش بردارند. فرار دوست محمد باعث شد که شاه نسبت به ژنرال درگاهی، رئیس نظمیه و از مورد اعتمادترین ملازمان خود، خشمگین شود. قتل فجیعی که دو روز بعد در یکی از محله های فقیرنشین تهران رخ داد اوضاع را وخیم تر کرد: در این حادثه، سر یک

زن از تنش جدا شد و دو فرزند او نیز با چاقو کشته شدند. خون مردم به جوش آمد و شاه نیز با مردم همصدا شد و قسم خورد که اگر ظرف 48 ساعت آینده قاتل دستگیر نشود، ژنرال درگاهی را در محل حادثه اعدام کند. لازم به ذکر نیست که در طول مدت مذکور یک متهم ساختگی پیدا کردند. اهمیت سیاسی خشم شاه نسبت به رئیس نظمیه از این جهت است که ژنرال درگاهی سرسخت ترین دشمن تیمورتاش است و به همراه کریم آقا امور شخصی شاه را می گرداند. با اینحال، نارضایتی از درگاهی ستاره بخت و اقبال تیمورتاش را روشن تر نکرده است، بلکه بیشتر به نفع کریم آقا تمام شده است که بیش از پیش اعتماد شاه را به خود جلب کرده و به تدریج به هدفش که جانشینی تیمورتاش است نزدیک تر می شود... تصویر اوضاع سیاسی ایران را اجمالاً می توان اینگونه ترسیم کرد: کابینه فعلی شامل دو تن از سرسخت ترین دشمنان تیمورتاش می شود که با تمام توان تلاش دارد نفوذ از دست رفته خود را بر پروژه خط آهن و سایر امور به دست آورد؛ رئیس نظمیه، رهبر جناح مخالف تیمورتاش مورد خشم اربابش قرار گرفته است؛ و وضع اقتصاد ایران به دلیل سوءمدیریت بحرانی است. شاه، که روز به روز مستبدتر می شود، تلاش می کند با ناسزا گویی و تغییر در وزارتخانه ها از وخامت اوضاع بکاهد. اما

خشونت و اصرار بر اطاعت محض زیر دستان، نه فقط از وخامت اوضاع نمی کاهد، بلکه باعث بدتر شدن اوضاع سازمان های دولتی نیز می شود. این سیاستی است که هرگونه ابتکار عملی را تضعیف کند.(1)

بازگشت تیمورتاش به صحنه

در 10 دسامبر 1929 ویلیامسن طی تلگرامی خبر می دهد: «تیمورتاش از این بحران سیاسی پیروز به در آمد و بار دیگر هدایت پروژه خط آهن را در دست گرفت. رئیس پلیس هم زندانی شد.»(2) او در گزارشی مورخ 12 دسامبر 1929 شرح ماجرا را اینگونه ادامه می دهد: «احتراماً به اطلاع می رساند که در اوضاع آشفته سیاسی حاصل از

1- گزارش ویلیامسن، شماره 982، 1497/981.00، مورخ 27 نوامبر 1929.
2- تلگرام ویلیامسن، شماره 53، 207/891.002، مورخ 10 دسامبر 1929.

رویدادهایی که در گزارش شماره 982 مورخ 27 نوامبر 1929 توصیف شد، اکنون یک واقعیت چشمگیر ظهور کرده است: حضرت اشرف تیمورتاش با سرعتی شگرف اعتبار از دست رفته خود را به دست آورده و بار دیگر به با نفوذترین چهره سیاسی ایران تبدیل شده است. در بیست و پنجم نوامبر، امور خط آهن دوباره به تیمورتاش واگذار شد... شکی نیست که کریم آقا [بوذرجمهری] نتوانسته شاه را متقاعد کند و شاه نیز مصلحت دیده که بار دیگر مسئولیت مهمترین پروژه ایران را به تواناترین مرد ایران واگذار کند. هفته بعد اعلام شد که به دستور مستقیم شاه ارباب کیخسرو، نماینده کهنه کار و خزانه دار مجلس و از دوستان نزدیک تیمورتاش، مسئولیت مدیریت هیأت نظارت بر پروژه خط آهن را بر عهده خواهد گرفت. تأثیر این انتصاب کاملاً روشن است: امور مربوط به خط آهن کاملاً از اختیار کریم آقا خارج می شود و عملاً در دست کسی قرار می گیرد که دوست نزدیک تیمورتاش است. تجدید سازمان دیوان عالی کشور نتایج بدی برای دارودسته اختلاس کنندگانی داشت که در دوران وزارت فیروز شکل گرفته بودند. روزنامه ها ارقام مختلفی از تعداد بازداشت شدگان در وزارت مالیه منتشر کرده اند که جمعاً به 80 نفر می رسد. هرج و مرج کامل بر این وزارت خانه حاکم است، و گزارش شده که مشارالملک، وزیر جدید مالیه، در صدد استعفاست. بحران مالی همچنان جدی است؛ بودجه کافی برای هزینه های جاری دولت در دست نیست؛ کارمندان

دولت یک یا دو ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند. همزمان با «تصفیه» وزارت مالیه، یک هیأت بازرسی جدید تشکیل شده است. با اینکه وزارت دربار در این هیأت نماینده ای ندارد، گمان می رود تیمورتاش از طریق داور در این نهاد نیز نفوذ داشته باشد.» در قسمت پایانی این گزارش می خوانیم: «در سوم دسامبر شاهد یکی از جالب ترین روش های اجرایی شاه بودیم. در روز دوم دسامبر، ژنرال درگاهی، رئیس نظمیه، از نمایندگان دیپلماتیک دعوت کرد که صبح روز بعد برای بازدید از زندان جدید قصر قاجار، به این زندان بروند. هنگامی که آنها به این زندان عالی و مدرن وارد شدند، در کمال تعجب آنها، تیمورتاش ژنرال صادق خان کوپال (سردار نظام)، رئیس جدید نظمیه را به آنها معرفی کرد! معلوم شد که در ساعت 10 صبح همان روز ژنرال درگاهی به سرعت روانه زندان و جانشین او بلافاصله تعیین شده است. برخی مقامات عالی رتبه نظمیه هم به سرنوشت رئیس خود دچار شدند. بسیاری اذعان

ص:641

دارند که فرار دوست محمد دلیل اصلی این مجازات ناگهانی است. خصوصیتی شرقی و بسیار ایرانی در تغییر ناگهانی وضعیت تیمورتاش وجود دارد. در گزارش شماره 982 مورخ 27 نوامبر 1929 به پس رفت گام به گام تیمورتاش از قدرت اشاره شد؛ آنچه دو هفته پیش واقعیت داشت، اکنون کاملاً منسوخ شده است. شاه که چندی پیش وزیر دربارش را خوار و ذلیل کرد، حالا گویی از محترم شمردن او لذت می برد. برخلاف خواست رقیبش کریم آقا، بار دیگر امور پروژه خط آهن به دست تیمورتاش افتاده است؛ دیوان عالی کشور و سازمان جدید بازرسی اکنون تحت نظر او و یا همکارش، داور، است؛ دشمن اصلیش، درگاهی، در زندان به سر می برد. تغییرات در وزارت مالیه نیز این انتظار را ایجاد می کند که دشمن قسم خورده دیگرش در کابینه، یعنی مشار، به زودی معزول یا بی اعتبار شود. تأثیر این خوش اقبالی بر تفکر و رفتار این مرد برای آنهایی که او را می شناسند پوشیده نبوده است. در بیست و سوم نوامبر با یکدیگر شام خوردیم؛ آنموقع خسته، محتاط و کوفته به نظر می آمد. ولی در سوم دسامبر وقتی سردار نظام را به ما معرفی می کرد، گویی ده سال جوان تر شده بود؛ همان لحن سابق ریاست در صدایش بود؛ یک بار دیگر فرمان می داد و فرمانش سریعاً اطاعت می شد. پیروزی در چهره اش می تابید.»(1)

در 29 دسامبر 1929، بالاخره رضا[شاه] راهی جنوب شد و انتظار نمی رفت تا پایان ژانویه به تهران بازگردد: «در مدت غیبت شاه، حضرت اشرف

تیمورتاش به امور پایتخت رسیدگی می کند. هیچ حادثه ناگواری آرامش فعلی را بر هم نزده است. این آرامش با توجه به آشفتگی امور اجرایی که در گزارش شماره 990 مورخ 12 دسامبر 1929 توصیف کردم بسیار نامعمول است. مهمترین مسئله ای که این روزها ذهن حضرت اشرف را به خود مشغول ساخته تنظیم بودجه مملکت است. او به من گفت که قرار است مالیات های جدیدی وضع شود... تیمورتاش می خواهد وعده ای را که فیروز به شاه داده بود عملی کند و بودجه ایران را تا سال 1933 به پنجاه میلیون تومان برساند.»(2) هارت بازگشت شاه به تهران در 30 ژانویه 1930 را اینطور گزارش می کند:

1- گزارش ویلیامسن، شماره 990، 1498/891.00، مورخ 12 دسامبر 1924.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 1006، 1500/891.00، مورخ 11 ژانویه 1930.

ص:642

«در حال حاضر هیچ نشانه ای دال بر اینکه تیمورتاش دارد محبوبیت خود را نزد شاه از دست می دهد وجود ندارد... در دو هفته گذشته روزنامه ها مطالب زیادی درباره کم شدن ارزش قران منتشر ساختند. رئیس بانک شاهنشاهی ایران اطلاع داده است که شاه پس از بازگشت از جنوب به شیوه ای واقعاً شرقی به مشاورانش دستور داده که باید ارزش قران را فوراً بالا ببرند و تا هشتم فوریه به آنها وقت داده است تا طرح آن را آماده کنند... پیش از آنکه شاه وارد تهران شود شایع شد که دوست محمد[خان]، سرکرده شورشی های بلوچ، در 27 ژانویه تیرباران شده است. وزارت خارجه استحضار دارد که دوست محمد که چندی پیش در یک اردوی شکار پس از کشتن یکی از نگهبان ها به همراه خدمتکارش متواری شده بود، در اواخر دسامبر در نزدیکی سمنان مجدداً دستگیر شد... یکی از شایعاتی که در مورد اعدام دوست محمد شنیده می شود این است که او در یک دادگاه نظامی به حبس ابد و خدمتکارش به اعدام محکوم شدند؛ پس از آنکه حکم مزبور را به شاه تلگراف کردند، شاه پاسخ داد که سرکرده شورشی های بلوچ مستحق این بخشش نیست و باید پیش از بازگشت شاه به تهران اعدام شود. روزنامه ها تا 6 فوریه هیچ مطلبی در مورد دوست محمد، محاکمه و اعدامش منتشر نساختند. در این تاریخ اعلام شد که دوست محمد بنابر حکم دادگاه نظامی اعدام شده است.»(1)

محاکمه و آزاد شدن فیروز و صارم الدوله

ظهور مجدد تیمورتاش برای فیروز و صارم الدوله محبوس به موقع بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، در نوامبر 1929 کسری بیشتری در انبارهای غله کشف شد. با اینکه این موضوع ربطی به پرونده فیروز نداشت، اما وضع او را وخیم تر کرد: «آشکار شدن اختلاسی جدید در انبار غله مسلماً ذهن شاه را به اختلاس های قبلی و طبیعتاً شاهزاده فیروز معطوف ساخت. همانطور که در گزارش شماره 946 مورخ 30 سپتامبر 1929 ذکر شد، کاهش مراقبت های شدید از شاهزاده معزول امید آشتی شاه و فیروز را زنده کرده بود، اما حوادث اخیر منجر به تشدید شرایط حبس فیروز شده است. گزارش شده

1- گزارش هارت، شماره 8، 1501/891.00، مورخ 8 فوریه 1930.

است که نگهبان هایش هرگز نمی گذارند از جلوی چشمشان دور شود، حتی یکی از نگهبان ها در اتاق او می خوابد.»(1) ویلیامسن در گزارش مورخ 11 ژانویه 1930 می افزاید: «شایع شده است که وزیر سابق مالیه، فیروز، از حبس آزاد شده، ولی هنوز اجازه ندارد با خانواده اش مراوده داشته باشد. برغم حمایت های صادقانه وزیر دربار، بعید به نظر می رسد که او بار دیگر مورد اعتماد شاه قرار بگیرد.»(2) در 22 مارس 1930، هیو میلارد، دبیر دوم سفارت امریکا، محاکمه فیروز را اینطور گزارش می کند: «احتراماً به پیوست ترجمه لایحه ای را برایتان ارسال کنم که توسط داور، وزیر عدلیه، در 18 مارس 1930 به مجلس ارائه و در آن از مجلس تقاضا شده است با محاکمه فیروز، وزیر سابق مالیه، به اتهام ارتشاء توسط دیوان عالی کشور موافقت شود. به همراه این لایحه گزارشی طولانی و نسبتاً پیچیده شامل شواهدی علیه فیروز ارایه شده است که نشان می دهد فیروز رشوه ای به مبلغ 5000 تومان دریافت کرده است. بنابر قانون اساسی، وزرا تنها در صورت اجازه مجلس در دیوان عالی محاکمه می شوند. با اینکه فیروز هم اکنون وزیر نیست، این قانون شامل حال او می شود زیرا او متهم است که در زمان وزارتش مرتکب این جرم شده. از آنجا که داور و فیروز دوستان نزدیک یکدیگر و هر دو از صمیمی ترین دوستان تیمورتاش هستند، که می گویند بارها فیروز را نجات داده است، بسیاری بر این باورند که با اشاره شخص شاه چنین لایحه ای به مجلس ارایه شده است. جی. تی. هاوارد، دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا نیز همین عقیده را دارد. اینکه چرا چنین مبلغ ناچیزی مبنای اتهامات علیه فیروز قرار گرفته، که گمان می رود اختلاس های او بسیار بیشتر از اینهاست، هنوز معلوم نیست. شاید

به این دلیل که در مورد این 5000 تومان شواهد و ادله محکمه پسند وجود داشته است. در این باره آقای هاوارد به این سفارتخانه خبر داد که مبلغ کل اختلاس از انبارهای غله تقریباً نهصد هزار تومان برآورد شده است. تفسیر دیگری، که قطعاً با خلق و خوی ایرانی ها هم سازگاری دارد، این است که اتهام مذکور علیه فیروز به دلایل معکوس انتخاب شده اند، چرا که فیروز به راحتی می تواند در برابر این اتهام از خود دفاع کند و چنین اتهامی در حقیقت برای

1- گزارش ویلیامسن، شماره 982، 1497/891.00، مورخ 27 نوامبر 1929.
2- گزارش ویلیامسن، شماره 1006، 1500/891.00، مورخ 11 ژانویه 1930.

تبرئه شدن، و نه محکوم کردن او، انتخاب شده است. الآن خیلی زود است که در مورد این قضیه به قضاوت بنشینیم، ولی... من احساس می کنم که این قضیه فقط برای آن است که بخشی از ثروت فیروز را از دستش دربیاورند. با اینکه تا کنون نشانه ای دال بر دخالت تیمورتاش در این مسئله مشاهده نشده است، ولی همانطور که در بالا ذکر شد، می گویند که او بارها به کمک دوستش شتافته، و اگر فیروز محکوم شود، مطمئناً به نفع تیمورتاش نخواهد بود.»(1)

چارلز هارت، وزیرمختار جدید امریکا در ایران، در گزارش کوتاه مورخ 3 می 1930 می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که فیروز میرزا، وزیر سابق مالیه ایران، در اول می به اتهام رشوه خواری به انفصال از تمام مناصب دولتی، چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت 5808 تومان جریمه نقدی، که می گویند سه برابر مبلغی است که به طور غیرقانونی دریافت کرده، محکوم شد.»(2) فیروز و صارم الدوله هر دو در 7 ژوئن 1930 آزاد شدند. هارت در مورد آزادی صارم الدوله در گزارش 17 ژوئن 1930 خود می نویسد: «شایع شده است که یک یا دو هفته پیش مستوفی توانست صارم الدوله را که از بستگان سببی اوست و به همراه فیروز و وثوق قرارداد 1919 را تنظیم کرده بودند از حبس دربیاورد.»(3) البته هیچوقت دست از سر فیروز برنداشتند. گزارش هارت در 11 جولای 1931، یعنی بیش از یک سال پس از آزادی فیروز، از این قرار است: «احتراماً به اطلاع می رساند که یکی از روزنامه های تهران به نام کوشش درباره قضیه فیروز مقاله ای منتشر ساخته که از محتوای آن استنباط می شود که فرق روی کار بودن فیروز در اداره ارزاق و انفصال او از تمام

مناصب دولتی مازاد گندم است و نه کمبود آن. البته این روزنامه نامی از شاهزاده فیروز نبرده است، ولی طی اظهاراتی درباره درخواست یک شرکت خارجی مبنی بر صادرات 50/000 بوشل گندم ایران به آلمان نوشته است: «از زمانی که امور ارزاق به نظم و قاعده درآمده است، متوجه شده ایم که تولید ما چندین برابر بیشتر از مصرفمان است، و اینکه این میزان اضافی یا فاسد می شود و یا به هدر می رود...» کوشش در ادامه می نویسد: «شرایط آشفته ارزاق در سالهای گذشته، و شرایط

1- گزارش میلارد، شماره 37، 212/891.002، مورخ 22 مارس 1930.
2- گزارش هارت، شماره 77، 217/891.002، مورخ 3 می 1930.
3- گزارش هارت، شماره 104، 220/891.002، مورخ 17 ژوئن 1930.

اسفناک آن در دوران قحطی [قحطی سال های 1917 تا 1919]، همه را به این نتیجه رسانده بود که تولید غله در ایران کفاف مصرف داخلی را نمی دهد.»» این روزنامه می افزاید: «بدیهی است که خشکسالی و قحطی در هر کشوری ممکن است رخ دهد، و اگر ایران در گذشته دچار این بلایا شده، به این دلیل نیست که نمی تواند برای برآوردن نیازهای داخلی اش گندم کافی تولید کند.» در مورد فیروز چنین می خوانیم: «شاهزاده فیروز که ریاست اداره ارزاق را داشت و محکوم به اختلاس شد، هم اکنون در باغ دورافتاده اش در فرمانیه، در هشت مایلی شمال شرق تهران زندگی می کند، و به ندرت در خیابان ها دیده می شود. در هیچیک از مراسم عمومی شرکت نمی کند و ظاهراً تبعید از میان مردم را به عنوان چیزی که انتظارش می رفت پذیرفته است؛ اگر چه هرگز خود را مستحق این مجازات نمی داند.»(1) انگرت در 15 ژانویه 1938 طی تلگرامی قتل فیروز را گزارش می کند: «بنابر اخبار یک منبع کاملاً موثق، شاهزاده فیروز، پسر بزرگ فرمانفرما، چند روز پیش به صورت مشکوکی به قتل رسید؛ این در حالی بود که او تحت نظر دولت قرار داشت. این حادثه منجر به حذف مردی شد که شاه همواره به توانایی اش حسادت می کرد و از نفوذ بالقوه اش هراس داشت.»(2)

ادامه یافتن مصیبت مدرس

زمانی که فیروز و دیگران آزاد شدند، مدرس همچنان در حبس بود. هارت در گزارش جالبی مورخ 27 نوامبر 1931 وضعیت اسف بار مدرس را چنین توصیف می کند:

«مدرس.» احتراماً به اطلاع می رساند که این نام اخیراً بار دیگر به تیتر روزنامه های داخلی راه یافته و موضوع بحث محافل دیپلماتیک در تهران شده است. سرمقاله روزنامه داخلی شفق سرخ چاپ سوم نوامبر بود که یک بار دیگر توجهات را به این شخصیت که روزی برای هر بازاری و صاحب منصب ایرانی و خارجی ساکن پایتخت شناخته بود، جلب کرد. در ذیل به مضمون این سرمقاله اشاره خواهم کرد. از نظر من، نکته قابل توجهی که در این سرمقاله بود این نیست که یک روزنامه

1- گزارش هارت، شماره 722، 4/691.6217، مورخ 11 جولای 1931.
2- تلگرام انگرت، 1668/891.00، مورخ 15 ژانویه 1938.

ص:646

کمونیستی فارسی زبان که در آلمان منتشر می شد بسته شده است، و یا اینکه افکار عمومی در ایران هنوز از تز زنده بودن مدرس حمایت می کند. بلکه در این مباحثات بار دیگر اهمیت تحولاتی را احساس می کنم این وضع را یک ناظر، «دیکتاتوری گروهبان مآبانه» خوانده که توسط شاه فعلی مملکت در این کشور ایجاد شده است.

سیر زندگی سیدحسن مدرس، اگر خیلی کلی به آن نگاه کنیم، می تواند سیر تحول تاریخ ایران معاصر باشد. مدرس که از زمان تشکیل مجلس دوم در سال 1908 تا خاتمه دوره مجلس ششم در سال 1927 وکیل مجلس و سخنگوی اصلی فراکسیون روحانی بود نقشی اساسی در زندگی سیاسی این مملکت ایفا کرد... در طول یک دهه پس از کودتای 1921 ضیاءالدین، که ایران شاهد درخشش ستاره بخت و اقبال رضا خان از اردوگاه انقلابیون در قزوین، و سپس دست یافتن او به وزارت جنگ و رییس الوزرایی و نهایتاً تخت شاهی بود، مدرس همچنان رهبری روحانیون محافظه کار را حفظ کرد.

سپس نوبت به سقوطش رسید. شاید او بیشتر از هر کس دیگری در شکست جنبش جمهوریخواهی رضا خان در سال 1924 نقش داشت. در سال 1925، سفارت گزارش داد که ظاهراً آن دو با یکدیگر آشتی کرده اند. ولی در سال

1928، شاه کینه توز که در طول دو سال اول حکومتش نفوذ سلطه جویانه خود را تحکیم کرده بود نگذاشت مدرس به مجلس هفتم راه پیدا کند؛ که اگر بخواهم عبارتی را که در گزارش آن سال درباره همین مسئله به کار رفته بود استفاده کنم، «به دلیل مخالفت علنی و صریحش با دولت» بود.

یک سال بعد، مدرس به شهر کوچکی در چند مایلی جنوب مشهد نزدیک مرز افغانستان، «تبعید» شد. در آن زمان شرایط مملکت در گزارشی که از سوی سفارت ارسال شد اینگونه توصیف شده بود: «شاه دارد همچنان به جنگ خاموش ولی مؤثرش بر ضد قشر روحانی ادامه می دهد. روش او ساده ترین روش است. ملاها یا دراویشِ با نفوذ را پنهانی بازداشت می کنند و به زندانی دور از محل سکونت شان می برند. لازم به ذکر است که غالباً اشخاصی که به این ترتیب ربوده می شوند هرگز برنمی گردند. در میان رجال سرشناسی که اینگونه ناپدید شده اند

ص:647

می توان به مدرس اشاره کرد؛ اگرچه شایع شده است که او دیگر در قید حیات نیست.»

از زمان نگارش آن گزارش تا بحال از مدرس بجز یک خاطره مبهم از شهر فرنگ تحولات سیاسی ایرانِ پس از جنگ در اذهان باقی نمانده است. البته برای خارجیانی که مدت بیشتری در اینجا اقامت کرده اند نام مدرس هنوز یادآور رویدادهای مهمی است. ولی برای تازه واردان و دانشجویان علم سیاست تطبیقی، مدرس اهمیت کمتری نسبت به نیتی(1) در ایتالیای فاشیستی امروز دارد.

بنابراین، نکته مهم در سرمقاله روزنامه مزبور این بود که خاطرات گذشته را زنده کرد. با وجود این، به گمان من به دلیل همین نکته و برخی نکات دیگر ارزش آن را دارد که اشاره کوتاهی به مضمون سرمقاله بکنم. «روزنامه کمونیستی پیکار که سابقاً به زبان فارسی در برلین به چاپ می رسید و از سوی دولت آلمان بسته شد، در یکی از آخرین شماره های خود گزارش داده بود که رهبر سابق و سرشناس اپوزیسیون، سیدحسن مدرس، در زندانی در خراسان خفه شده است. ما این گزارش کذب را تکذیب می کنیم؛ و تأیید می نماییم که مدرس هنوز زنده است و در روستای خواف که به دستور دولت به آن تبعید شده بود به سر می برد و هر هفته نامه هایش به دست خانواده اش می رسد. همچنین روزنامه فارسی زبان چهره نما چاپ قاهره در اقدامی مضحک اخیراً نامه ای

را از یک خبرنگار به چاپ رسانده و آنچه را «شایعه خفه کردن مدرس» نامیده تکذیب کرده است، ولی با اطمینان گفته که مدرس به مرگ طبیعی جان باخته است... باید اذعان کنیم که ضرورت تبعید مدرس موجب تأسف ما هم شد؛ ولی مصالح مملکت ایجاب می کرد که مدرس در پایتخت نماند. با وجود این، آنچه اهمیت بیشتری دارد این است که می دانیم عده ای که چشم دیدن پیشرفت ایران را ندارند برای فریب توده های مردم با توسل به هر حربه ای دست به ساختن خبرهای کذب می زنند.

هارت سپس گفتگوهایش با کنت مونته فورته، وابسته سفارت ایتالیا در امور شرق را شرح می دهد: «بعد از آنکه [به وی] گفتم رویداد بالا نشان می دهد که از نظر عموم

1- فرانچسکو پائولا نیتی؛ سیاستمدار معروف ایتالیایی که از مخالفان سرسخت فاشیسم و دیکتاتوری بود.

ص:648

مردم مدرس هنوز نمرده است، گفت که قویاً احساس می کند که یک جریان مخالف و توطئه کاملاً پنهان بر ضد رژیم دیکتاتوری رضا شاه دارد در محافل عالی نظامی و غیرنظامی شکل می گیرد. او گفت که فعلاً همه مخالفت های علنی سرکوب شده اند. پس از به اصطلاح تبعیدهای سال 1929 [1928]، که مدرس هم یکی از قربانیان آن بود، کمتر شخص بانفوذی در تهران باقیمانده است که حداقل به ظاهر طرفدار سرسخت شاه نباشد. از میان شخصیت های با نفوذ، فیروز باقیمانده است که او را هم بی آبرو کرده اند در کنج خلوت خود روزگار می گذراند؛ و ژنرال شیبانی را هم که روزی مورد توجه شاه بود و با عملیات نظامی اش بر ضد قشقائی ها در سال 1929 شهرتی به هم زد، به علت اینکه محبوبیتی در بین ارتشی ها پیدا کرده بود به زیر کشیده اند.

نتیجه ای که کنت مونته فورته از این حرف ها گرفت این بود که پیشرفت ایران مدرن در دوران رضا شاه بر پایه های محکم همکاری داوطلبانه شاه، مقامات دولتی و مردم نیست. با وجود این افزود که روند پیشرفت ها ممکن است ادامه پیدا کند زیرا شاه هنوز ارتش را در کنترل کامل خود دارد؛ بی شک روحیه تازه ای در حداقل مقامات عالی رتبه اش دمیده است، و حامیان سرسختی دارد، نه فقط در میان هم قطاران ارتشی سابقش، بلکه رجال واقعاً توانمندی نظیر تیمورتاش، وزیر دربار، و داور، وزیر عدلیه. او گفت: «در ایران اینطوری

است. باید به ایرانی ها دستور داد، باید به آنها یاد داد که چگونه خود را با سیاست های مدرن سازی شاه که الهام گرفته از غرب است سازگار کنند. البته شاید دردسرهایی هم داشته باشد، ولی مسلماً شاهد تحولات و پیشرفت های عظیمی خواهیم بود؛ که الآن نمی دانم چه تحولات و پیشرفتی است.» بسته به زاویه دیدی که انتخاب می کنیم، این «دیکتاتوری گروهبان مآبانه» می تواند برای ایران هم ضرر داشته باشد و هم سود.(1)

هارت روز بعد در گزارش مورخ 28 نوامبر 1931 خود افزود:

احتراماً عطف به گزارش شماره 947 مورخ 27 نوامبر 1931 در ارتباط با توجه اخیر ایرانی ها به سرنوشت سیدحسن مدرس، یکی از رهبران سابق فراکسیون های مجلس و از رجال سیاسی قدرتمند کشور، بدینوسیله در همین ارتباط یادداشتی را

1- گزارش هارت، شماره 947 (891.00/1534)، مورخ 27 نوامبر 1931.

ص:649

که مترجم توانای سفارت، آقای علی پاشا صالح، درباره برخی مراحل قانونی «حبس» مدرس تهیه کرده است، در زیر به عرض می رسانم: «به عبارت دقیق تر باید گفت چنانکه تصور می شود مدرس در چهاردیواری یک «زندان» محبوس نیست... مدرس مجرم شناخته نشده و هیچ دادگاهی حکمی برایش صادر نکرده است... در معنای عام کلمه، شهر کوچکی نظیر قائن یا خواف در استان خراسان، که می گویند مدرس به آن تبعید شده است، و یا حتی شهرهای بزرگتر از آنها، برای مرد بلند پروازی چون او مسلماً چیزی بجز زندان نیست، به ویژه اگر طبق معمولِ چنین مواردی تحت نظر دائم پلیس یا ارتش، و از آزادی محروم باشد و نتواند از محدوده تنگ و کوچک آن خارج شود... به گمان من در معنای خاص کلمه، مدرس نه زندانی است و نه تبعیدی، زیرا حکمی دال بر محکومیت او صادر نشده است. ولی عملاً هم زندانی است و هم تبعیدی. جدای از ملاحظات فنی فوق، موارد زیر که از متمم قانون اساسی ایران مصوب 7 اکتبر 1907 انتخاب کرده ام به گمان من وضعیت مدرس را روشن تر خواهد کرد: «اصل نهم: افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می نماید.» «اصل دهم: غیراز مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمی توان فوراً دستگیر نمود مگر

به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه برطبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.» «اصل دوازدهم: حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی شود مگر به موجب قانون.» «اصل چهاردهم: هیچیک از ایرانیان را نمی توان نفی داد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می کند.» بنابراین، کمترین چیزی که می توان گفت این است که رویه مورد استفاده در مورد مدرس به وضوح غیرقانونی بوده، درست شبیه به رویه ای که در ارتباط با موارد دیگر به کار گرفته شده است. گمان می کنم که وزارت امور خارجه نیز با نتیجه گیری این یادداشت مفید موافق خواهد بود.(1)

1- گزارش هارت، شماره 948 (891.00/1535)، مورخ 28 نوامبر 1931.

ص:650

مدرس نیز همانند فیروز در سال 1938 در زندان به قتل رسید. لوئیس جی. دریفوس پسر، در 3 نوامبر 1941 فاش ساخت در حالی که یکی از مقامات نظمیه به اتهام قتل مدرس دستگیر شده است، برخی بر این باورند که شخص رضا شاه او را به قتل رسانده است: «جهانسوزی، رئیس پلیس قم، به اتهام قتل مدرس، رهبر فراکسیون مجلس، که ادعای قتلش به دست شاه التهابی در میان مردم ایجاد کرد، دستگیر شده است.»(1) در ژانویه 1943 میلسپو به ایران بازگشت: «هنگامی که به ایران بازگشتم اطلاع یافتم که [شاه] هزاران نفر را زندانی کرده و صدها نفر را به قتل رسانده، و تعدادی از افراد اخیر را با دستان خودش به قتل رسانده است.»(2)

سخن آخر: آغاز به کار مجلس هشتم

انتخابات مجلس هشتم در تابستان سال 1930 برگزار شد: «انتخابات اخیر مجلس در برخی از مناطق ایران با حوادثی همراه بوده است. بنابر اخبار موثق، در پهلوی [انزلی]، در پی طفره رفتن دولت از پذیرش فرد منتخب مردم، درگیری شد و عده ای به قتل رسیدند. در پی درگیری مردم با مقامات دولتی در خوزستان نیز یک ژنرال و یک یا دو نفر دیگر به قتل رسیدند. در همدان نیز با اینکه دستور انتخاب فرد موردنظر پس از اتمام رأی گیری به مقامات استان رسید، نام فرد مورد نظر دولت از صندوق ها بیرون آمد، بدون اینکه آشوبی به پا شود. این مسئله که فرد دیگری انتخاب شده بود، مانع از آن نشد که دولت نامزد مورد نظر خود را تحمیل نکند. صندوق های رأی گیری را باز کردند و

مقامات مسئول برگزاری انتخابات آراء مردم را به نام شخص موردنظر قرائت کردند. آراء شمارش شد و فرد مذکور به اتفاق آراء به پیروزی رسید. نتیجه شمارش آراء در نیشابور اینگونه به بنده گزارش شده است: «امام زمان، 300 رأی؛ احمد شاه (شش ماه پیش فوت شده است) 150 رأی؛ خدا 200 رأی؛ مابقی آراء هم به نام تیمورتاش بود که برای احراز کرسی مجلس کفایت می کرد.»»(3) هارت در 11 دسامبر

1- گزارش دریفوس، شماره 146، 1809/891.00، مورخ 3 نوامبر 1941.
2- آرتور سی. میلسپو، آمریکایی ها در ایران. واشنگتن: مؤسسه بروکینگز، 1946، ص 37.
3- گزارش هارت، شماره 169، 1509/891.00، مورخ 22 سپتامبر 1930.

1930 گزارش دیگری در مورد انتخابات ارائه می کند: «بعد از ظهر 9 دسامبر 1930، روزنامه اطلاعات فهرستی از اسامی کسانی که تا آن زمان در انتخابات مجلس رأی آورده بودند، منتشر ساخت. نام شخصیت های مهم دوره های گذشته مجلس که در ذیل می آید در این فهرست دیده نمی شود: میرزاحسن خان وثوق (وثوق الدوله)، سیدیعقوب شریعت زاده، فرخی (سردبیر روزنامه طوفان که سابقاً منتشر می شد)، فیروزآبادی، محمودرضا طلوع، همچنین دو برادر کوچکتر فیروز (سالار لشکر و محمدولی میرزا).»(1) او درباره برخی از افرادی که در این انتخابات شکست خوردند می نویسد: «احتراماً به اطلاع می رساند که... تعدادی از رجال برجسته ایران در انتخابات مجلس هشتم مجدداً رأی نیاوردند. نام و آوازه برخی از این نمایندگان علت عدم انتخاب مجددشان را توضیح می دهد. اولین کسی که در این فهرست جای گرفت میرزاحسن خان وثوق (وثوق الدوله) است... در مجموع می توان گفت که ظاهراً همه این نمایندگان را حذف کردند تا جا برای نمایندگان حرف شنوتر باز شود.»(2) در مورد برنامه های افتتاح مجلس هشتم چنین می خوانیم: «احتراماً به اطلاع می رساند که جلسه اول مجلس هشتم در 16 دسامبر 1930 تشکیل خواهد شد. شاه با ایراد نطقی این جلسه را افتتاح خواهد کرد. روزنامه های تهران سر و صدای زیادی در ارتباط با افتتاحیه مجلس جدید به راه انداخته اند: روزنامه ستاره جهان در شماره 9 دسامبر 1930 خود نوشت: «اراده قاطع مردم ایران روز 16 دسامبر 1925 را روز شروع سلطنت خاندان پهلوی بجای سلسله منحط قاجار که در 31 اکتبر همان سال ساقط شده بود تعیین کرد. دولت نیز همین روز

فرخنده یعنی 16 دسامبر را که سالروز تغییر سلطنت است برای آغاز کار مجلس هشتم در نظر گرفته است. بنابراین، در روز سه شنبه، 16 دسامبر 1930، برابر با ششمین سالروز واقعه فرخنده ای که طی آن ملت ایران یکپارچه هدایت سرنوشت کشور را به اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی واگذار کردند، اعلیحضرت ساعت 10 صبح با نطق خود رسماً مجلس هشتم را افتتاح خواهند کرد.»»»(3)

آرامش ظاهری اوضاع سیاسی چندان دوام نیافت. بازداشت ناگهانی تیمورتاش در

1- گزارش هارت، شماره 227، 36/891.032، مورخ 11 دسامبر 1930.
2- گزارش هارت، شماره 471، 1520/891.00، مورخ 24 مارس 1931.
3- گزارش هارت، شماره 227، 36/891.032، مورخ 11 دسامبر 1930.

ص:652

دسامبر 1932 و به قتل رسیدنش در اکتبر 1933 در زندان نشانه ای بود از آغاز فصل جدید حکومت وحشت که جان عده زیادی را گرفت، از جمله سردار اسعد بختیاری، صولت الدوله قشقایی، علی خان قشقایی، شیخ محمره، ارباب کیخسرو شاهرخ و اسدی، و تولیت آستان قدس رضوی. نوبت به داور، فیروز و مدرس نیز رسید. افراد خوش شانس تری چون دشتی در بیمارستان روانی تحلیل رفتند. خوش اقبال ترین شان چون مصدق، رهنما، دادگر و تقی زاده یا در املاک خود در روستاها کنج عزلت گزیدند و یا به اقامت در کشور های خارجی تن دادند. ارنست هرتسفلدِ باستان شناس در نامه ای مورخ 1 ژوئن 1934 در نامه ای نوشت: «پس از حوادث ماه های اخیر و ناپدید شدن چندین وزیر، حکومت وحشت وصف ناپذیر بر ایران حاکم شده است.»(1) این حکومت وحشت در مقابله با مخالفت های خونین مردم مشهد در هشتم و نهم جولای 1935 به اوج خود رسید؛ که با استفاده از مسلسل علیه تظاهرات کنندگان، کشتار وحشتناکی به راه افتاد.»(2) رضا شاه در سپتامبر 1941 از سلطنت کناره گرفت و از کشور فرار کرد. او سال های پایانی عمرش را تحت حمایت انگلیسی ها گذراند و در 26 جولای 1944، در ژوهانسبورگ درگذشت.(3)

فهرست اعلام

1- نامه بریستد به موری و ضمائم، Perspolis/83891.927، مورخ 2 جولای 1934.
2- گزارش هورنی بروک، شماره 512، 1611/891.00، مورخ 21 جولای 1935.
3- Majd, Great Britain and Reza Sha، صص 386-365.

ص:653

آ. ا

ب

ص:658

ص:662

ح

ل

ص:676